اشعة اللمعات
مشكات

تصنيف شيخ عبد الحق
دهلوی رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاکمل الحمد علی کل حال وفی کل حین والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین محمد وآله واص
الدین اما بعد بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی المتوطن البخاری الاصل را بعد از رجوع از حرمین شریفین زادهما الله تشریفا
از مشائخ آن دیار شریف چون توفیق و تایید الهی تعالی دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف در مقام استقامت بنشاند حوالت که کتاب
متداول و اشتهار موسوم است شرح کند و از فوائد آنچه در کتب قوم دیده و از مشایخ وقت شنیده یا بخاطر فاتر وی رسیده بطالبان برساند بعضی از
که شرح آن بزبان فارسی واقع شود هر آینه نفع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع کردند آن در اثنای مطالعه آن سخنان روی مینمود که درج آن در
آن سخنان را نیز گنجایش نبود پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا چند گاه هر دو شرح فارسی و عربی معا تسوید می یافت آخر چنان گشت که
و فارسی در نیمه راه ماند چون با ملاحظه نظر ثانی بر آن متقید شد و تبییض نمود و زمانی مدید بر آن گذشت و مسودهٔ فارسی حکم نسیا منسیا گرفت باز امر شد که
و بر روی کار آید بحکم المامور معذور آن قدر که تسوید یافته بود به بیاض آورد و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد و بالله التوفیق و منه الاتمام ربنا اتمم
وانت الغفور الرحیم و پیش از شروع در شرح کتاب مقدمهٔ مختصر در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث شریف بقدر کفایت نیز نوشت مقدمه
رسول را گویند صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم و معنی تقریر آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کاری کرد یا سخنی گفت و وی
نکرد و انکار ننمود و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعض قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین ر
پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم گردد آنرا حدیث مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رفع کرد ابن را ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس و یا گویند از ابن عباس آمده موقو
منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میکنند آثار چنین آمده است و بعض اثر بر حدیث مرفوع نیز

علی
حابه اجمعین هداة طریق الحق و محیی علوم
حصول اجازت روایت حدیث
مشکوة المصابیح را که درین روزگار بسمت
اصحاب صفوت و ارباب محبت فرمودند
فارسی نفع ... ب نباشد و از دست دادن
تازی پیشتر رفت و تمام شد
دو و از سواد به بیاض رسید
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
بدانکه حدیث در اصطلاح محدثین قول و فعل و تقریر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن مطلع شد نهی
رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند
یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند
یا موقوف است با ابن عباس مثلا و آنچه
اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و

در

ورود عای ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد و رای و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و نقل
بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع
است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد وصــــل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار
آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند واول آنست آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی
تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیراکه وی
التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از آنهارا در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال
چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
علما چه نتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیراکه روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا
و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیراکه کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمینمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمة الله اگر حدیث
مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو راوی باشند متوالی و پی هم آنرا معضل
خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع آنست
که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق اوست روایت کند
و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و در آن غرض
فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که سبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام
نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث
اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
حدیث آورد بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند تنبیه این کلام منجر میگردد بکلام در روایت بمعنی حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر برآنند که جائز است
اما از کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت
حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر
حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هر چند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند
هر چند مرسل و معضل و منقطع بود و المعتمد هو الاول وصــــل و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح
حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل در اینجا ترجیح است بمزید حفظ
و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ و مرجوح را شاذ خوانند و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف
است پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو
راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هر چه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیاید
و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات
لا مشاحة فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و در می یابند آنرا اهل مهارت و حذاقت
در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان
میگویند تابعه فلان وله متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می
شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند
وصــــل حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل
السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان

کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده از حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم دلالت
کند که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بکمال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان
در همه صفات راه دارد و اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت
تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است
مگر اصرار و دوام بران که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و
شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط
حفظ تثبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است و
ضبط کتاب نگاه داشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق
چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع
خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان راه نیست
فان الکذوب قد یصدق و لیکن اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از وی ثابت نشده
و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود
و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آنرا داخل بدعت دارند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب
نیز اگرچه داخل فسق است و لیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی
نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و اینرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدل اند و اگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقه اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس
بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم
است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت
لسان مقبول است و بعض گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان
او را تکفیر کرده باشند مقبول است با انضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آن است که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر نه چنین
بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود بر این تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زائغه در جامع
الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ
حدیث ازین فرق و هر کدام را نیات است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم **وصل** وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
اول از جهه فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع
و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار وی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث
بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهه وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته
شود بر توهم وی بقرائن و دلائل بران و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده
است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دار قطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین
باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد در مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
و معتبر غلبه و کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعض محدثین و اگر طاری و
عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است

از انچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجهٔ رد و توقف بمرتبهٔ قبول و رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است ولیکن انرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آمد و اگر یک جا یکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیادت برده در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح میتواند بود بنا بانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض ارشاد را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده انا بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فرد ثقه و انکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات است **وصل** حدیث ضعیف آنست که یکی از شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد او بانقطاع متسم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افرادا و ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهما ولغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثلهٔ آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در تحت مراتب اعلا است و عدتی از اسانید در انجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم **تنبیه** عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وست و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او ست که شک و تردد دارد در انکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است

وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگر چه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج به است و انکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفردات مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الائمة و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهة اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود انچه بعض گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب مغلقة تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و انچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس ترانچه منفرد است بان بخاری پس ترانچه منفرد است بان مسلم پس ترانچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس ترانچه بر شرط بخاری بود پس ترانچه بر شرط مسلم بود پس ترانچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند از انجا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته است والله اعلم **وصل** احادیث صحیحه منحصره نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامهٔ صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام درین کتاب مگر انچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هرچه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و نمیگویم که انچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهة مقاصد دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی انچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرو گذاشت شده است انرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط

ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن
بر ائمهٔ دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این
است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح
تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و
یاد دارد الفاظ صحیحهٔ او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است
که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشابوری الحافظ الثقه که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی
تساهل نیز راه یافته است و گفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختارهٔ حافظ ضیای مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین
نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و بر راه تعصب
یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم و **فصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی که سنن ابی داود و نسائی
و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق
تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که
کتاب دارمی سزاوارتر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذه در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در
جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک
و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعه از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک
گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق **احوال بخاری** کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن
بردزبه بفتح موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری بمنزلهٔ علم او و کتاب او گشته و او را جعفی بضم جیم و سکون
عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد او ست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت
بشافعی شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه
القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحد و بی اندازه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ
الاستاذین یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را زینت این امت و ابن مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته نیست
زیر کبود این آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث
و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد
و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد
و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت خداوندا دعای مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات
بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با او می
گفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و وی در صباح آن بینا برخاست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی
غلط شیخ خود را باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او مع والده و برادر او را بحج برد و در سن هژده سالگی
کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شب های ماهتاب می نوشت پس برای سماع و قرائت حدیث رحلات
متعدده ببلاد اسلام نموده منقول است از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم
و احصا نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از
صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذهٔ او و هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت
کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و
ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت
متمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوانمرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار
میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بد و یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن

عارض شده پس بمبالغه شربتی با مان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کامله و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فوائد

ذکر باعث تصنیف بخاری این صحیح جامع را

پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود و در بادی نظر اشتباهی و التباسی مدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعد بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بجیمین اول مضموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ کدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه و سلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت استاده ام و مروحه در دست من است و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و موکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و حجت ساخته ام میان خود و میان الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم درین کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایتی آمده که غسل باب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد و هرچه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خود در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگذارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده و از و منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بران گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد و از حضرت وی صلی الله علیه و سلم در واقعه یا بالهام مجاور دم رخص میگشت مینوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علما و عظما آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرفت و هر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور علما برانند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والتابعات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و در بین میان علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست والله اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات و گشاد از ان شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده

ذکر قصهٔ وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسنگ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن یکفرسنگ برای او زدند و دراهم و دنانیر بر وی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود و به نشر احادیث و افادهٔ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بر آن داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستادهٔ او را گفت من خوار نمی‌گردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم باید نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که در آن مجلس غیر ایشان نباشد و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او داد بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خداوندا نمای ایشانرا جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آن جماعه قبول کرد ماهی ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و بانکه وی را بر دراز گوش ماده نشاندند و در شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند که مادهٔ عبرت خلائق گشتند شعر لله قوم اذا حلوا بمنزلة حل الرضا ولسیر الجود ان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در آن بلده در آنجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین گردد ملول و دل تنگ شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار مرا و بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی شب شنبه غرهٔ شوال سنه ست و خمسین و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابوبکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نقل است که چون وی را دفن کردند رایحهٔ طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رایحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت وی ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند و همان رایحه می شنیدند تا مدتهای مدید آن رایحه باقی بود نظم هر جا که تو بگذری و برداری پی گل روید و لاله روید اندر ته وی کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

احوال مسلم ابو الحسن مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیشابوری وطنا و مسکنا یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم ارباب این فن و یکی از متقیان و مهرهٔ این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق ابن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران حمال و بجیم و از ابی غسان مسمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و غیرهما و در حجاز از سعد بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بر آن اجماع کرده بودند آوردم و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعلم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پس تر گفت یا ابا عمرو گاهی غلط می کند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از ایشان را بکنیت و ذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب ابوبکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و راست میرود برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی شتافت و بسیار آمد و رفت کرد بر وی و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او است و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که با و منسوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نکرده والله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

وکتاب اوهام محدثین وکتاب تمیز وکتاب من لیس له الا راو واحد وکتاب طبقات تابعین وکتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خویش آورده که هر که از محققین
و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع
ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و اختصار طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او [illegible]
وکسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری
است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای
اسلام تصریح با صحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بران دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ
و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اقوی واشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب
یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه **احوال مالک** ابو عبدالله مالک بن انس
بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجره یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع
مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعهٔ دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جملهٔ تابعین اند از وی روایت
حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی تعلم
نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی
منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که مؤطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و
مسلم مؤلف نشده بودند و وهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک
نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم
مالک بیرون آمدی و جواب فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و و
ساده نهادی و بر بالای وساده باهیبت و وقار بنشستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت
خود بزیارت روضهٔ رسول صلی الله علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک
خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از وی سماع حدیث کنند منت از وی براست
مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت مه یا امیر المومنین لاتضع فی عزة شیء رفعه الله العلم یوتی ولایاتی یعنی بگذار و پست مگردان عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا
حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از پیغمبر که اصل وفئه شماست ناشی و پیدا شده بر شماست که آنرا
عزیز دارید هارون بانصاف درآمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاستر یا علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بپوش آنرا
بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی و مالک ایشانرا آنگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدران صف نشاندی که دیگران وا آورده
اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک بجد منکاران خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت
ما باشی کتاب ترا مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابی است که من براندازهٔ علم و دانش خود جمع کرده
و فراهم آورده ام و شاید که درانجا خطاها کرده باشم و دیگری دانا تر از من باشد دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت نهاده
پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و نعلهٔ چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز
بهتر از آنها و بر سبیل تعجب با وی گفتم چه نیکو می نمایند این افراس و بغال گفت یا ابا عبدالله این هدیه است از من بسوی تو قبول کن گفتم پس از اینها یک دابه برای خود نگاه دار تا سواری
کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و حرمت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم
باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضهٔ شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و
و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود والله اعلم بالصواب **احوال شافعی** هو ابو عبدالله محمد بن ادریس بن العباس
بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و ویرا مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف
است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را انتسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر
هاشم ابن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والدهٔ امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را باین جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیهٔ خویش داد و مسلمان گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی او را بمکه بردند و نشو و نما در انجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قران کرد و چون ده ساله شد موطای مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از ان رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقولست که در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از عقب خود شنیدم که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقه ودع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود امض بارک الله فیک دیگر بعد ازین واقعه در من لحنی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود که مرا فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شانی عظیم دست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستیکه خدای تعالی در دل تو نوری القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت و دو سال انجا اقامت نمود و علمای انجا بروی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در انجا تصنیف نموده بعد از مکه باز گشت پس نوبتی دیگر به بغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول و فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامده ام الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روز را و مانند عافیت است مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار خواسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر یمین نعلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر یسار نعلهٔ او بیت هر که دانش نباشدش روزی ننگ دارد ز دانش آموزی و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یکشبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهرزادهٔ شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود انچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که ازین مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظه علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس برای آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بیگاه می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم مادهٔ طمع در موائد اصحاب ست هارون گفت هذا بیت القصیدة و وی گفته انچه علما را زینت دهد فقر است با قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم مرصد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و مرصد آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک به رحمة الله علیه

احوال امام احمد بن حنبل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار و روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او

کفته احمد بن حنبل حجت است میان خدا و بندکان او بر روی زمین و شافعی درشان او کفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در انجا احدی را که اورع واتقی واعلم بوده باشد
از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی کوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف
است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی وارفع واجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که کفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از
زیاده از هفصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داؤد سجستانی منقول است که کفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نمودی آورده اند
که احمد بن حنبل فقر اختیار کرد و هفتاد سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی کوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ حاصل
کرده ببغداد فرستادند وی از انجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و کفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بکیر و انها را
و بر عیال خود نفقه کن احمد کفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر کرچه کرد آلود فقرم شرم باد از همتم کر باب چشمه خورشید دامن ترکنم و از وی در باب
صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمة الله علیه رحمة
واسعة کاملة رباعی دست و دل ما هرچه تهی ترخوشتر وازادی ما هرچه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود سجستانی
منقول است که کفت دویست شخص را از کبار مشایخ حدیث دیدم با شم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که کفت چشمان من یک کس مثل احمد بن
حنبل ندیده کفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوئیها علی بن المدنی کوید در اصحاب ما مر احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد
کوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و کفت آمده آید که دانا شوید و حال انکه در میان شما فقیهی نیست و در ایستاد و مذمت ایشان مینمود
کفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن کفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد کفتند تحقیق امرد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نکریست
و او را دید کفت بکذر و بالا نشین کفت مکروه میدارم که پا بر کردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس کفت این از جمله فقه او یکی است انکاه کفت که کشاده سازید برای او مجلس را
پس کشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب کفت دیکری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائل می کفت
ابو عاصم کفت این از آن مردانست که بر روی دریا میروند نه از آنانکه بر روی زمین میروند و از اقوای حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد
این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه وارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او
است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی واحمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که ان حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی
ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است والله اعلم ولادت وی رحمة الله در بغداد در اربع وستین ومائة و
وفات او هم در بغداد احدی واربعین ومائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی ودفن بعد العصر **احوال ابو داود سجستانی** ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر
سجستانی یکی از انجماعت است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشایخ عراق و خراسان
و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشایخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب
و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم و روایت کرده اند از او پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیر هم و ابو داؤد در بصره ساکن بود
و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و
استحسان نمود از ابی داؤد منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه وسلم از مشائخ در قید ضبط و حیطه کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار
بیرون آورده ام و در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و انچه نزدیک بآن است و آدمی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار
حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال
بین وان الحرام بین وبینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال درشان او کفته که ابو داؤد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت
در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی کفت کتاب ابو داؤد کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داؤد
منقول است که کفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بترک آن و کفته اند که اکر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف
بعد از آن کتاب ابو داؤد احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد بر مردم خوانده کشت در میان مردم مثل مصحف که متابعت می
کردند بآن و مخالفت نمی کردند آنرا و موسی بن هارون کوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان درشان او کفته که ائمه
که یکی از مقتدایان روزکار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بود **احوال
ترمذی** ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه
بوده و مراو را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب بدین

فن و مثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث و صحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان این
کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتیبة بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان
بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث
در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابوداؤد ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا
بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسندیدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی تصنیف اوست و آن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات
بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم **احوال نسائی**
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده و قدوه بود بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وی معتبر بین
العلماء و در اول کتابی نوشته که از آن سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا
و مسمی ساخته بمجتبی با بنون و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح
مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خوانند حاکم ابو عبد الله
نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکدو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث و بر جرح و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت
ورع نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق می کند که قرئ علیه و انا اسمع و در روایت از وی نمی گوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ
خود میگوید و گفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث و نسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید و از وی استماع حدیث مینمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشایخ مثل قتیبة بن سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابوداؤد سجستانی و روایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند
ابو جعفر طحاوی و ابوبکر بن السنی و ابو القاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبد الله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی
صاحب مصنفات و مقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار از او اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق
آمد و اهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با وی گفتند چه میگوئی در حق معاویه و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سایل گفت لما یرضی معاویه ان یخرج راسا برأس حتی یفضل و در روایتی
آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند و در وی پیچیدند و بیحرمتیها کردند و چندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند
و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از آن جهت بیمار شده بود بمکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون گذر در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم و او یک
روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسم میکرد و ورای آن سراری نیز میداشت ولادت نسائی
در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سه صد و سه **احوال ابن ماجه** ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان
احادیث ثقه و محتج به است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرد و رحلت نمود در طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین
العلما باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون
محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن در این شش کتاب روایت کرده اند و چون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست و وی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بر وی و بر کتاب وی از این جهت طعن و عیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیث
است منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و میسره شخصی بود از وضاعان که آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه
در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه بود **احوال دارمی** ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ
حدیث و از علمای اعلام دین و شیخ الحفاظ و المسندین است با زهد و ورع و دیانت و صیانت موصوف و کتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
هارون و حبان بن هلال و النضر بن شمیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی و قرمانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را
از ابو المنذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور و دراز کشید غیبت برادران ما از ما لما ذکر به عبد الله بن عبد الرحمن اعلیک بذاک السید علیک بذاک السید

علیکت بذاک السید بندار گوید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او
آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او سه واسطه باشد و پانزده حدیث در کتاب او باین طریق مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در دویست و پنجاه
و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع بر
گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرود دوید رحمة الله علیهما **احوال دارقطنی** ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عالی
فرید عصر و وحید دهر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بی‌بدیل بود با صدق و دیانت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و و از خلایق بسیار دارد
و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در انجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هفتاد و پنج **احوال بیهقی**
ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدیان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف
بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی
حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم با وجه یعنی بی اسناد و بی اجازت استاد و بی ممارست تصرف کرد
و او روایت از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط
و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوه و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسرو جرد که قریه است از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهار صد و پنجاه
و هشت بود و جنازه او را از انجا بار کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معویة العبدری صاحب
کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام**
نووی لقب وی محی الدین و کنیت او ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهمله مکسوره و بزا نسبت است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
عشره اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند و او ختم کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و
اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده
درس بر مشایخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشایخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی
و الآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از عمل و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل اندیار
بر آن است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار
نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرد و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف
و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیر ایشان را و نمیداد مداهنت را در این کار و دو بار حج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت
از عالم و نبود در لحیه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر وی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب خود
از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشایخ بعد از آن مسافرت کرد ببلد خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس
وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستمائة و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین **احوال ابن جوزی**
کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور بابن جوزی و جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوز میگویند و می گردید و وی کار
روشنگری عالم بود و فاضل و نقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب
و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص و حکایات و جواب میداد سؤالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل
ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت
جانبین کرده و از مس اصابت نکروه نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر ننمایند اینچنین ذکر کرد
این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود

از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در انجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائة و وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائة در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبهٔ حال و طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است و بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بتحقیق این نیز از تلبیس ابلیس است که بر وی از این راه در آمده و مغرور ساخته وی را اگرچه سولمند میخورد که غرض من اظهار علم و تائید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طائفه علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند اصحاب ما از این کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشائخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت و غلبهٔ حال و بنا بر تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر بنا که آن در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قایل زیرا که ستر زلل ائمه واجب است و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و این طریق اسلم است و انسب واسلم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی افراط کرده است در شان این طائفه و انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم بدانچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است از شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در توالیف خود و سیدی احمد بن زروق را کتابیست دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتساف کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب را و اجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مسائل آن را در رسائل خود خصوصا در رساله مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعسف غلیظ خشن عفا الله عنه و بعید بود از طریقه قوم و محجوب از اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بوده و در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با آن حضرت طریقهٔ اجتناب و انکار اعاذنا الله من ذلک تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تجمیل میکرد آن را بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام و بود ولادت او ببغداد در سنه ثمان و خمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسمائة و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در نهانخانه پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جملهٔ خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب ادبی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مطرز میکرد اند کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشائخ و علمای باطن پاینده و سلامت میماند متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را امر طایفه را خدا بداند تا اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمه الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید اصلح الله شأنه و صانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید برداشته بردند او را بعض مشائخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و درگذشت از جریمهٔ وی پس رفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصهٔ این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و فرمود وی مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت از این ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و شان او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشائخ نسال الله العافیه و العاقبه بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرمه الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع و آئل است بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشندهٔ جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان است و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم و به بث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیم حقیقی و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بحمد و ثنای حضرت وی گشودن پس گفت مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میکنیم با مجموع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام و الافضال را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری میجوئیم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی و تبری می نمائیم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از وجود نقصان و تقصیر در تحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و درگاه صمدیت حق را شاید

نظم

اگر از اول و آخر تمام جمع آیند که داد شکر خدا عز اسمه بدهند

در جستجوی آن برنند با جماع ره گفت وگوی آن جویند بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کهین نعمت خدا گویند ونعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم
بخدا از بدیهای نفسهای خود ومن سیئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است با شوب ریا و سمعه و خلق و اثبات حول و قوت نفس با تکلم و اشتغال
بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلاء و دوام نعما یا تصدی برای تصنیف حدیث با قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیه کبری یا تکلم بباطل
ولا یعنی وغفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات و طاعات وارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من یهده الله فلا مضل له و هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست
هیچ گمراه کننده مر او را ومن یضلله فلا هادی له و هر که گمراه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبر است از بیان واقع و اثبات توحد
تفرد حق در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نه پس عطا کن ما را
هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو قادری بر هرچه خواهی و تحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آن را و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و این کار حضرت حق سبحانه است و از غیر وی نیاید و
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفایده آورد مصنف تشهد و تبین را گفت واشهد ان لا اله الا الله
و گواهی میدهم و اخبار میکنیم بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن ذات که متصف است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال :
وحده لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ و از عذاب و
عقاب بعد و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز ولرفع الدرجات کفیلة و مر بلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را ضامن و پذرفتار و آن
شهادتی است که بصدق و اخلاص و مواطات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمهٔ استقامت بر آن تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا و آوردن صیغه جمع در حمد و استعانت و استغفار و لفظ واحد در شهادت بجهت آنست که در آنجا ملاحظه کثرت و رؤیت آلاء و تقصیرات و ذنوب و کشف
صفات است و اینجا محل مشاهده وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جزم
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف اینمعنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق و مطابق بود بکلمه ایمان واشهد ان محمدا
عبده ورسوله و گواهی میدهم بر سبیل جزم و یقین که محمد بندهٔ خدا و فرستاده اوست بخلق الذی بعثه وطرق الایمان قد عفت آثارها
آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود و نشانهای آن وخبت انوارها و کم شده
بود روشنیهای آن ووهنت ارکانها وسست و بی بنیاد گشته بود کرانهای قوی آن و رکن بضم کرانه قوی هر چیزی کذا فی الصراح وجهل مکانها و ناد انسته و
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آنانکه پیروان و تابعان ایشان اند از علمای دین و سالکان
طریق یقین و مراد به ناپیدا شدن آثار و فرونشستن انوار و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده
اند از اعمال و اخلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و تأدب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت و منزلت و ناسپاسی حق ایشان و تهاون
و ارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریق حق
است توان رسید و مراد از عفای آثار و خبو انوار و وهن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت و اهتمام بتحصیل و تکمیل آن فشید صلوات الله وسلامه
علیه من معالمها ما عفا پس برافراشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمتهای خدا تعالی و سلام او باد بر وی از محلهای نشانه طرق ایمان
آنچه پست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگرچه کور چشمان باطن آن را تبصر ننمودند و بدان نرسیدند با وجود غایت ظهور و کمال وضوح آن
وشفی من العلیل فی تأیید کلمة التوحید من کان علی شفا و تندرستی داد و برهانید وی صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بر قوت دادن کلمه توحید
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر گوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمی کرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفرهٔ آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی
کنتم علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمهٔ توحید کلمهٔ ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیماران است و من بیانیه
است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع ما و جمیع نسخ حاضر از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار یعنی
آنست که گفته شده و روایت است که بغین معجمه خوانند و بر این تقدیر چنانکه بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بر وزن جلل که هم معنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی است و مراد جماعتی باشند
که کینه وران اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشتند و الله اعلم بالصواب انتهی کلامه من و بجد التوفیق غلیل صدر بمعنی تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش
سینه آمده است کما قال الشاعر یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا لیس لکم بالیمنی باشد و متعلق بشفی گردد و نیز وجهی دارد و معنی آن ظاهرتر است کما لا یخفی واوضح سبیل الهدایة لمن
اراد ان یسلکها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه واظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها و هویدا و پیدا ساخت گنجهای
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آهنگ آن داشته باشد که مالک گردد آن گنجها را و مراد بگنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجهات

که مقتضای این مقامات است و علوم و معارف و انوار و اسرار که نتایج و مواهب این مکاسب اند و هر که این کنوز و ذخائر را گرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت و رضای حضرت عزت و دیدار وی
تعالی و تقدس نصیب وی گردد ولا حول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا و لله در من قال بیت اسیر لذت تن مانده ورنه تورا چه گنجها است که در ملک جان
مهیا نیست اگر گویند بیان و ایضاح راه هدایت و اظهار و ابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت و تعلیم دین است برای همه یکسان است خواه اراده سلوک و قصد تملک آن نمایند خواه
نه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح و اظهار ایشان اند و فائده و نفع آن بایشان عائد میشود گویا آن ایضاح و اظهار برای ایشان است و بس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند
اما بعد فان التمسك بهديه لا يستتب الخ کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی و خواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد و اختلاف است ارباب تواریخ و اخبار را که
اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست و مشهور آنست که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داؤد پیغمبر است علیه السلام و اقوال دیگر نیز در شرح مذکور است والله اعلم و تقدیر کلام آنست که اما بعد
حمد و صلوة و تشهد مذکور میشود که بدرستی چنگ در زدن بسیرت و طریقه و عادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام نمیشود و راست نمی آید و استوار نمیگردد الا بالاقتفاء لما صدر من
مشکوته یعنی به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده و پیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه وسلم مشکوة روزنی در دیوار که گذر نه ندارد و چراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بطاقی که در آن چراغ باشد و افاضه نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزله چراغ است بتخلق مینماید با قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب
درخشان و لطیفه قدسیه منوره در دل مطهر او بمثابه چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة والاعتصام بحبل الله لا يتم الا ببيان كشفه
اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا و گشاده گفتن کشف گشاده و برهنه کردن یعنی تمسک جستن و چنگ در زدن بحبل خدا که سبب و وسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام
نمیشود مگر به بیان کردن و آشکارا ساختن و ظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مراد بحبل الله یا عهد و پیمانی است که خداوند سبحانه و تعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده و آن
ایمان و توحید و اقرار بربوبیت و التزام طاعت و عبادت اوست و در روز الست ایشان آن عهد را بسته و قبول کرده و ایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح بابدان و بسبب طریان
کدورات بر ارواح بجهت این تعلق و ارتکاب قبائح و معاصی که پیدا شده فراموش کردند و پیغمبران صلوات الله و سلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند خصوص سید رسل علیه و علی
آله من الصلوة افضلها و اکملها به بیانی فصیح و کشفی صریح آنرا ظاهر میسازد و بآیات بینه و معجزات باهره تاکید و اثبات میکند و میگوید که این عهد را بجای آرید تا بحکم اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم حق سبحانه و تعالی نیز عهدی و وعدی که بنعیم مقیم و رضا و قرب و رؤیت وجه کریم خود کرده وفا نماید نظم چون که در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت نگهدارد خدا
بکرمان اوفوا بعهدی گوشدار تا که اوف عهدکم آید زیار آن جماعت را که وافی بوده اند بر همه اصنافشان افزوده اند تو اگر عهد خود کر بجا آوری سر نه فلک زیر پا آوری
و تواند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فرو هشته از آسمان تا زمین و در باب فضائل
القرآن این حدیث و مانند آن بیاید انشاء الله تعالی و همچنانکه رسن سبب رسیدن تا آب چاه که سبب زندگانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول تا آب علم و معرفت که وسیله حیات
جاودانی است میگردد و یا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج تا آب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات و خلاص از درکات جهنم میگردد و شک نیست که
بتحقیق معانی قرآن و فهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان و کشف آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از احادیث معلوم میشود و کان کتاب المصابيح الذي صنفه الامام
و بود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا و مقتدا در عصر خود و تصنیف گونه گونه کردن چیزی را و جدا کردن بعض از بعض و هر بعضی مشتق از صنف بکسر صاد و بفتح نیز آمده بمعنی گونه و اصناف
جمع اوست محيي السنة زنده گردانیده سنت و سنت در لغت روش و طریقه و در شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه وسلم اعم از قول و فعل و تقریر چنانکه در مقدمه مذکور شد و
آنچه آنحضرت بر آن مواظبت کرده و دلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند و بعض با مواظبت مع ترک احیانا نیز اعتبار نموده اند قامع البدع قهر کننده و خوار گرداننده بدعت
و بدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین و حقیقت مفهوم آن در شرع و بیان اقسام و انواع آن در باب اعتصام بکتاب و سنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد کنیت امام است
الحسين نام شریف وی بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء بفتح فا و تشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ است که اینکار میکرد البغوي منسوب به بغشور که دهی
است میان هرات و مرو و در قاموس گفته بغشور بفتح بلده ایست میان هرات و سرخس و نسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور و محی السنة ابو محمد الحسين بن الفراء منسوب
باوست و غالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد و گاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت بمعدیکرب و بعلی در نسبت به بعلبک و آن قریب رابع نیز گویند و
و این هنگام احتیاج باعتذار نبود و در نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی گویند و در نسبت بغزنه غزنوی و آنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند رفع الله
درجته بلند گرداند خدای تعالی پایه آن امام را و مجمل احوال امام محی السنة آن است که وی پیشوای زمان و مقتدای عصر و اوان خود بوده مفتی اهل اسلام و قدوه ارباب تفسیر
و اسوه اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام و صاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنة و او را فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور بفتاوای بغوی و در مؤلفی دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده و در زمان خود بغایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیه و محدث و مفسر بوده و در علم قرائت مهارت
تمام داشته و با کمال بی تکلفی و خشونت عیش و فقر میگذرانید در اول حال پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب و تلامذه وی تکلیف کردند و گفتند که نان خشک خوردن
مورث ضعف بدن است قدری از زیت و بروایتی زبیب نان خورش میساخت و وی جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقه سلف صالحین و در وجه تلقب بمحی
السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه

بنده داشتی تو نشت مراو وی فقد ابر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بودند داشته و جماعة از مشایخ و علما نیز روایت
حدیث
ازوی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفاتش در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده و قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد
قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شد رحمهما الله تعالی رحمة واسعة لجمع کتاب صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود
یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و ما نحو که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است والا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد مبالغه است در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد یا آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر
مثل این در غایت قلت و ندرت است اگر چه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم ولضبط شوارد الاحادیث واوابدها بود کتاب مصابیح نگاه
دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آن را شوارد جمع شارده و شرود رمیدن شتر و اوابد جمع آبده بهیمه متوحشه و فی الصلاح ابد رمیدن و نا آمیختن بستور با مردم او ابد کلمات
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد آنها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان
رسیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و مابرادمحی السنة در بابی که مناسب ولائق است در
مصابیح آنها و صف شود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته ولما سلک رضی الله عنه طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم
فیه بعض النقاد چون رفته است شیخ خشنود باد خدای تعالی ازو در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند در آن
و اعتراض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و بر داشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن
اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیث
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال باجمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت
که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا خرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خویش آورده اند
پس مؤلف میگوید بعض نقاد بجهة حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند وان کان نقله وانه من الثقات کالاسناد واگرچه هست نقل شیخ حال آنکه وی
بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقة است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن
اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود ولیکن
نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند راهی که در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز
برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و از هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه در لفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله
تعالی واستوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم
آنچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و اهمال
مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم
اول حدیث متفق است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت
کرده آنرا در مصنفات خود امامان که استوار کننده گان کارانند و معتمدان و استوار داشته شدگان که ثابت و استوارند پا برجا اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن
اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری وابی عبد الله مالک بن انس الاصبحی وابی عبد الله محمد بن ادریس
الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داؤد سلیمان بن الاشعث
السجستانی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبد الله بن
عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری
این سیزده تن اند از ائمه حدیث که احادیث را باسانید که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی است
که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغیر ایشان و بسیار اندک است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن
نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر این مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید انی

واین نوع مبالغه در مدح کتاب

اذا نسبت الحديث اليهم كاني اسندت الى النبي صلى الله عليه وسلم وبدرستي كه من چون نسبت كردم حديث را بسوى اين ايمه گويا كه من اسناد
كردم وبرداشتم حديث را بسوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زيرا كه اين ايمه بتحقيق اسناد آورده اند وفارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ وبى نياز گردانيده اند ما را از آوردن اسناد وسردت الكتب والابواب كما سردها وپيوسته آوردم وترتيب دادم كتابها را وبابها را چنانكه آورده محيى السنه در مصابيح واقتفيت
اثره فيها وپيروى كردم وبرگزيدم پى ونشان شيخ را در كتب وابواب وترتيب آن سردكارى پيوسته كردن وسخن نيكو راندن وپيوسته گفتن واقتفا از پى فرا شدن وبرگزيدن و
اثر بكسر همزه وسكون مثلثه وبفتحتين نشان پاى يعنى چون وى كتب وابواب را بترتيب نيك ذكر كرده وتراجم وعنوانات آنرا بر وجه لائق وطريق صواب آورده من نيز همچنان بى تبديل وتغيير
وتقديم وتاخير ذكر كردم وپيروى او نمودم وعادت است مر مصنفان را كه مبحث تمام بمنزله جنس عام بشامل انواع مطالب را كتاب نام نهند ودر وى ابواب ذكر كنند مشتمل بر هر نوعى از آن
جنس چنانكه كتاب الطهارة گويند ودر وى از وضو بابى نهند واز غسل بابى ديگر واز تيمم بابى ديگر وباز در هر بابى فصلى نهند در بيان صنفى از آن نوع چنانكه غسل جنابت وغسل جمعه وغسل عيدين مثلا
ليكن مصنف درينجا ابواب را منحصر در فصول ساخت ودر باب غير آنچه در فصول است چيزى ديگر ذكر نكرد چنانكه با تصور كرده فقه بر چنانكه گفت وقسمت كل باب غالبا على ثلثة
فصول وبخش كردم هر بابى را كه در كتاب بود بيشتر بر سه فصل بيشتر براى آن گفت كه اندكى باشد كه بابى از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانكه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالى اولها ما اخرجه
الشيخان او احدهما اول آن فصول احاديثى كه اخراج كرده وروايت نموده اند آنرا هر دو شيخ يعنى بخارى ومسلم يا يكى از ان دو واكتفيت بهما وبسنده كردم بذكر شيخين وان اشترك
فيه الغير واگرچه انباز شده اند در آن احاديث غير شيخين وروايت كرده اند از ائمه ديگر غير ايشان لعلو درجتهما فى الرواية از جهت بلندى پايه شيخين در روايت ورفعت شان ايشان در
آنكه با وجود روايت ايشان حديث را احتياج نيفتد بروايت ديگران در ثبوت اصل صحت حديث اگرچه در زيادة وتاكيد دخل دارد با حصول اختصار بدانكه حديثى را كه بخارى ومسلم هر دو روايت كرده
اند در اصطلاح محدثين متفق عليه خوانند بشرط آنكه هر دو از يك صحابى روايت كرده باشند واگر يكى از شيخين از يك صحابى روايت كرده وديگرى از صحابى ديگر آنرا در اصطلاح متفق عليه
نخوانند صرح به الشيخ ابن حجر فى شرح نخبة الفكر وثانيها ما اورده غيرهما من الائمة المذكورين وفصل دوم از ان سه فصل احاديثى است كه آورده اند آنرا غير
شيخين از امامانى كه ذكر كرده شده اند وثالثها ما اشتمل على معنى الباب وفصل سوم از فصول ثلثه چيزهائيست كه در گيرنده وفرا رسنده است بر معنى كه مقصود است
از باب وعقد كرده شده است باب از براى آن من ملحقات مناسبة از چيزهاى كه رسانيده وچسپانيده ودر هم آورده شده است كه مناسب ومشاكل وموافق ومشابه
است مقصود باب را مع محافظة على الشريطة با نگاهداشت ورعايت شرطى كه ذكر كرده شد كه آن ذكر راوى وبيان مخرج است در هر حديثى وان كان ماثورا
عن السلف والخلف واگرچه آن مشتمل بر معنى باب كه در فصل سوم است ماثور ومنقول باشد از جماعه كه پيش گذشته اند وطائفه كه پس ايشان آمده يعنى متقدمان ومتاخران
يعنى آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نكرده ام كه البته حديث مرفوع بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم باشد بلكه بعضى از اقوال وافعال وتقريرات صحابه ومن بعدهم
كه مناسب باب باشد نيز آورده ام ودر مقدمه معلوم شد كه آنرا در اصطلاح نيز حديث مى نامند واين فصل زيادت كه مصنف آورده در مصابيح نيست ودر مصابيح
همان دو قسم اول وثانى آورده وآنها را نيز معنون بعنوان فصل نساخته بلكه اول را كه احاديث شيخين باشد هر دو يا يكى معنون گردانيده بقول خود من الصحاح وثانى را كه احاديث
غير شيخين است معنون ساخته بقول خود من الحسان وتسميه اين بحسان اصطلاحى جديد است از صاحب مصابيح والا درينجا احاديث صحاح وضعاف نيز هست
يا باعتبار تغليب گفته چون غالب درين احاديث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم وصاحب مشكوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانى
وفصل ثالث از پيش خود آورده واز كتب مذكوره احاديث التقاط نموده چه از شيخين وچه از غير آن وبعضى از اقوال وآثار سلف نيز بآن ضم كرده ودرينجا نيز ذكر راوى از
صحابه وغيرهم وذكر مخرج از ائمه مذكورين التزام نموده است ثم انك ان فقدت حديثا فى باب پس بعد از دانستن مقدمات مذكوره بدانكه بدرستى كه تو اگر گم كنى ونيابى
حديثى را در بابى از ابواب اين كتاب وحال آنكه صاحب مصابيح آن حديث را در آن باب آورده باشد فذلك عن تكرير اسقطه پس آن گم كردن ونيافتن از جهت
مكرر آوردن صاحب مصابيح است كه من آن مكرر را ساقط نموده وانداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروكا على اختصاره واگر يابى تو بعض ديگر را از احاديث گذاشته
شده بر اختصار خودش او مضموما اليه تماما فيما فراهم آورده شده بسوى آن حديث تمام وباقى آن فعن داعى اهتمام اتركه والحقه پس از جهت داعى و
باعث اهتمام واعتنا ميگذارم آن حديث را بر اختصارش يا الحاق ميكنم وميرسانم تمام آنرا يعنى اينجا امرى خواهد بود كه باعث باشد بر ترك والحاق اما باعث بر ترك آن بر
اختصار آن باشد كه پاره ايست از حديث دراز مناسب باب وپاره ديگر نه يا پاره مناسب اين باب وپاره ديگر مناسب بباب ديگر پس اگر حديث باين دو صفت است
آنرا اختصار كردم واگر شيخ نيز باين جهت اختصار كرده من نيز تابع وى شدم ودر رعايت اين مناسبت آنرا بر اختصار گذاشتم وهر حديث كه نه باين دو صفت يا تمم تتمه آنرا بوى ملحق
گردانيدم اگرچه شيخ اختصار كرده باشد وتواند كه باعث وداعى بر ترك والحاق غير اين معنى نيز باشد فافهم وان عثرت على اختلاف فى الفصلين واگر اطلاع يابى وديده ور شوى
بر اختلاف در دو فصل اول وثانى بخلاف فصل ثالث كه آن محل اختلاف نيست من ذكر غير الشيخين فى الاول وآن اختلاف اين است كه ذكر غير شيخين در فصل اول وذكر
هما فى الثانى وذكر شيخين در فصل ثانى يعنى صاحب مصابيح تقرارى كه داده است احاديثى كه در قسم اول آورده از بخارى ومسلم است وآنچه در قسم ثانى آورده از غير بخارى ومسلم
بزعم او ومن بعضى از احاديث فصل اول را بغير بخارى ومسلم نسبت كرده ام وآنها بكر را در آن ذكر كرده چنانكه در فصل اول از باب سنن الوضوء ودر فصل اول از باب فضائل الط

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
ما یقول بعد التکبیر و غیر آن و از ینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب الجمع بین الصحیحین للحمیدی
وجامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب
حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا
جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیهما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و توانندکه مراد
بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزلهٔ شروح آنها اند یعنی مظان و محال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درینها
یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که
گویندهٔ میگفت شاید که در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین و متن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعدم صحت انچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین
و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصفح کتب و سنن غیر شیخین
باید کرد تا معلوم گردد که انچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت بشیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهة ظهور مراد و وضوح آن فقد بر
بالله التوفیق وان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی
آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراکندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
بحدیث اند در طریقی و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریقی دیگر و اسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده ولعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله
عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ با آن طریق یافته و قلیلا ما تجد اقول و اندکیست که می یابی تو که میگویم
من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
روایات اند و اعتماد درین باب بر آنها است او وجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه
پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب
الشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد و ذکر نام درگاه او و برهمین قیاس است ذکر حضرت و مجلس و خدام
و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک منزه است
شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیق و بیانی است که در شرح ذکر کرده شده است رحم الله من اذا وقف علی ذلک نبه بخشاد و مهربانی
کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند ما را بران وارشدنا طریق
الصواب و بنماید ما را راه راستی و دریافت حق تنبیه و ارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد است کردن کتاب است بر طریق محو و
اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانائی در باز کاویدن و
جستن و تفحص کردن و تصفح نمودن احادیث و روایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة باندازهٔ توانائی و رسائی تنقیر و تفتیش بیک معنی است چنانکه وسع و طاقت و اوردن
الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف و نقلت ذلک الاختلاف کما وجدت و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش
و بی تغییر و تبدیل و ما اشار الیه رضی الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا و انچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا از وی از حدیث غریب
یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر و اندکی است که بیان نکردم وجه آنرا بجهت نایافت وجه یا امری دیگر والله اعلم و ما لم یشر الیه
مما فی الاصول و انچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از انچه در کتب اصول است و نگفت غریب او ضعیف مثلا فقد قفیته فی ترکه پس بتحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت
و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جز آن الا فی مواضع لغرض مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال
حدیث نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده
که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم انها باطل گردد و غرض دیگر آنکه محی السنه در دیباچه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث
منکره هست پس مصنف بیان میکند از جهت اظهار حق کذا قال الطیبی و ربما تجد مواضع مهملة و کم است و یا بسا است که می یابی جا ها را از کتاب من که مشکوة
است که بیان کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ائمه مذکورین و ذلک حیث لم اطلع علی راویه و آن اهمال و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن
فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب برای نام

درکتاب من پس لاحق و پیوسته کردان آنرا بآنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را الحسن الله جزاک نیک کرداند خداوند تعالی جزای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری و غیر وی تبیین مواضع مهمله نموده اند و برکنار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم کرد که تبیین آن
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد و عقیب
و نام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که روشنائی
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسال الله التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سائر الامور و احوال
و توفیق دست دادن است کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الاعانة والهدایة والصیانة
و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاه داشتن از خطا درین کتاب و غیره و بتیسیر ما اقصده و میخواهم
از خدا آسان کردانیدن آنچه اهنگ میکنم از او ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است وجمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانان
از مرد و زن حسبی الله ونعم الوکیل بس است مرا خدای و وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با او بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار کت نمی
بینم ازین بهتر کار ولا حول ولا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق منه
التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهة تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است [و در وصول خدا]
درینجا نیز باید و همبرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرکرده این طایفه است نیز کرده و خطابی گفته که متقدمین
مشائخ ما مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت عمل
اعمال قلب و اصل آن است و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز
گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و ما له مقصود وی رحمه الله ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این
عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لا تعد و لا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها بحکم
آن درگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود
و مراد از جمیع این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند
بعضی مقصود لذاته چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است و لیکن بی نیت جایز بود و نماز را نیز
بی نیت درست کرده و مذهب امام ابوحنیفه اینچنین است و نزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گوید و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت در دل حاصل کرده
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که بلفظ نیت شرط صحت نماز است یا نه صحیح
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا است و لیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار
آن در دل بذکر الفاظ آسانتر باشد و محدثان گویند که در هیچ جا روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی الله اکبر گفتی اگر حرفی
دیگر خوانده بودی هر آئینه نمودندی پس طریقه سنت و اتباع آن آنست که بر نیت بدل اقتصار کنند هم باتباع چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده
باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این جمله
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مودی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او است چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظه قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صله رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب

صلهٔ رحم خود یابد بتصدق و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد وگاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن وارد و برسد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل است
ولیکن دروی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می‌آید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدس
می‌آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می‌برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می‌برد میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و
صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرمود فذلکم
الرباط فذلکم الرباط سوم نگاهداشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته‌اند که هر وقت
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی است که حصول آن آسان است
و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیهٔ دیگر که در درآمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور است و فضیلت و ثواب
بی‌شمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عزوعلا و تلاوت قران یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر
باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قران و مدارست آن نمایند مگر آنکه گرد کنند ایشانرا ملائکه و بپوشد ایشانرا رحمت هفتم قصد
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز گذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده
و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا مدد کند دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی
که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست
ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است بمقتضای یای
اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادات است اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل
استعمال طیب در روز جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روایح کریههٔ موذیه از خود و از غیر خود و
ترویح همسایگان و هم نشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجهٔ دماغ تا تازه گردد و
فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب
گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود فمن کانت هجرته
الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الی الله و الی رسوله
پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها و در روایتی لدنیا و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا
و برای تحصیل آن که برسد بدان او امرأة ینکحها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر
الیه پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا
و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول است و مجمل ذکر کرد شامل باشد هر چیز را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که
نیت در آن مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار
و بعض گویند که در صورت شرکت اصلاً ثواب نبود و ظاهر احادیث همدرین است یا رب مگر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تخویف است زیرا که وی از دنیا است
چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت‌تر است از ذکر حق و از سلوک طریق
دین مانع‌تر و شاغل‌تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که ورا ام قیس میگفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود و پس حال او را بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته‌اند که وجه تخصیص المرأة بذکر آن است که عرب نمیدادند
بموالی یعنی بعجمان نسای عربیه را و رعایت می‌کردند کفاءت را در نسبت و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند
بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن است چنانچه
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان
مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان

فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص و آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر گرا بران عزیمت بود باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود هجرت و برطرف نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا غیر آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن برآمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که ترک چیزی کند که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بجمیع ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح است و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از آن رسیده و بعض گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بدان مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله می نویسند و نیز آمده که هر که بخوابد و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضلتر و شریفتر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود و از سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود شیخ [illegible] همت بنده که عزیزترین مکانها است نزد حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاندن بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت خالص که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان می برند حق تعالی بعضی از ایشان میفرماید القوا تلک الصحیفة القوا تلک الصحیفة بیندازید آن صحیفه را بیندازید آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواسته آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر بحد و اندازه است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیه

چون نباشد پاک اعمال از ریا — هست بی حاصل چو نقش بوریا
هر کرا اندر عمل اخلاص نیست — در جهان از بندگان خاص نیست
هر کرا کار از برای حق بود — کار او پیوسته با رونق بود
پاک گردانی عمل را از ریا — شمع ایمان تو را باشد ضیا

و بالله التوفیق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارتست از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا هر حکمی که کرده و هر چیزیکه آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل اتصاف بایمان کافی است ولیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق که مراد بدان درینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و باطن بر آن قرار و آرام نگیرد تا حال اهل کفر و عناد که دین و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار زبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه یا کسی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا قسمی دیگر است که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگرچه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مؤمن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف همه برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و برهمین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم

غیبت نیز و ضیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزهٔ کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نافرمودهٔ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن
و سوختن و چون در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که
تعین اسمای شهور میکردند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم و حج البیت پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانه کعبه ادا گذاری مناسک حج را ان
استطعت الیه سبیلا اگر توانی رفت در راه و یافت سوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب
است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشنیده
و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی
قبض ارواح ایشان بی واسطه ملک میکند قال چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صدقت راست گفتی حقیقت اسلام
همین است که بیان کردی فعجبنا له یسأله و یصدقه عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و تصدیق میکند او را
چه پرسیدن بظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن
حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه و سلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آن را یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود قال فاخبرنی عن الایمان
گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان
اینست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث و ملائکته و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی
صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است و کتبه و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را به پیغمبران خود
با بیجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنهاست از حیثیت فصاحت
و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان
والله اعلم و رسله و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات
و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و
بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داؤد علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست
و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب واست
و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگر چه بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هر چه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادبیست که لازم است
رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود و از جانب ایشان که بندگان خاص و بید تواضعی و ذلتی و
انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه و سلم آن است که هر چه جز مرتبهٔ الوهیت و صفا
و است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل والیوم الآخر و ایمان آری بروز پسین که آخر ازمنه محدوده است
و آن عبارت است از مدت ممتد از ما بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب
قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است و تؤمن بالقدر خیره و شره و ایمان آری بآنکه
حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات اوست چنانکه فرمود انا کل شیء خلقناه
بقدر و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب و دخلی داده و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل اوست و عقاب عدل
او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر اوست و این مسئله و هر چه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بقدر
تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که بعض مسائل آن را بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد
و آنچه ضروری است از آن در رساله تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعض ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام
است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبه تکمیل
و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قال صدقت قال فاخبرنی عن الاحسان گفت آن مرد بآن حضرت راست گفتی پس خبر ده
مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آن را درجه عالی نهاده و مرتبه کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و

اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بر نفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان **ان تعبد الله کانک تراه** احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فروتر از آن مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن است از نظر الٰهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود **فان لم تکن تراه فانه یراک** پس اگر نیستی تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند وی ترا در اینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات بیمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال او است استاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم فهم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بهمان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است محاذاتی معنوی بقدس ذات الٰهی تعالی شانه حاصل است که باطن منور از تجلیات آن منور میگردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا بتراکم حجب جسمانی از آن محروم و محجوب است و چون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد چنانکه در آخرت واقع شد ستَرون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رؤیت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رؤیت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد و منتهی و مستعد رؤیت بصری گردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت **قال صدقت** گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی

بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هرسه مقام کرده باسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و بایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و باحسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد و صورت نه بندد و تصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام الٰهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و از اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق و من تفقه ولم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ و ضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال

و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه کند و باعث گردد بر التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود **قال فاخبرنی عن الساعة** گفت آن مرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پارهٔ از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یک جزو از بیست و چهار جزو از روز و شب **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ما المسئول عنها باعلم من السائل** نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند و وی تعالی هیچکس را از ملائکه و رسل بر آن اطلاع نداده **قال فاخبرنی عن اماراتها** گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او **قال ان تلد الامة ربتها** گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید داه مالک و مربی خود را در تاویل و بیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال است اکثر بر آنند که مراد بدان از کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه‌زادگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دائرهٔ توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را اسیر کرده و ساخته بیارند و مالک انها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دائم و مستمر بر ملک باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی را زوالی در پی است مخبر و منذر بانتهاء و انقطاع دور دولت اسلام کرد
که علامت قیام قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و
استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بنسبت آنچه گذشته و اگر در
آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیش تر گردد والله اعلم و بعض گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد
در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها
صادق آید و بعض گویند که این کنایت است از رسیدن دختران ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک
و سادات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربتها تا که برای تانیث است بچه جهة
گفت نه ربها و حال آنکه تصویراتی که کرده شد شامل ذکور و اناث است جوابش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث است
و نیز رب نگفت از جهة تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده یا مراد بنت است و چون حکم در وی همچنین
است در ابن بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز به بعض توجیهات مذکوره صادق است چنانکه
کسی کنیزی در بند کفار آورده و او را مادر خود ندانسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء و رغبت میکردند در حرائر والله اعلم
وان تری الحفاة العراة العالة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آن است که ببینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را یعنی
بادیه نشینان فقیر بینوا را بااین صفت که یتطاولون فی البنیان تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت در بیابانها میگذرانند
و گوسفندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانها بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان
آخر زمان است که موجب اختلال و بی انتظامی جهان عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده
اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد
باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورتر خوشبخت ترین مردم در دنیا لئیمان و
بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که نیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که علامت قیامت از صغری و کبری بسیار اند
چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم قال گفت عمر
بن خطاب ثم انطلق این سوالها کرد آنمرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آنمرد روان شد فلبثت ملیا پس درنگ کردم من زمانی
دراز یعنی نپرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آنمرد که بود تورپشتی گفته که مراد ساعتی طویله است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است در مثل این قصه عجیب و
و غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابوهریره آمده که
پشت داد آنمرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانید و بیارید او را پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزی را ثم قال لی پس گفت آنحضرت مرا
یا عمر اتدری من السائل ای عمر آیا درمی یابی که بود این مرد سوال کننده قلت گفتم الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر اند بدان و این ادب
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند:
قال فانه جبرئیل گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبدالله اتاکم یعلمکم دینکم آمد شما
در حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را و قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن
آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم
بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق
یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای
دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و تحقیق آن بر شنود و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن و بالجمله دین
یکی است دو نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب رواه مسلم روایت کرده این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز آنرا روایت کرده
است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح اهل حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی
در الفاظ دارد چنانکه گفت و رواه ابو هریرة رض مع اختلاف و روایت کرد این حدیث را ابوهریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد و فیه
و در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است اینچنین آمده که و اذا رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض و نشان قرب قیامت آنست

که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان کران کنگان یعنی نادان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللّٰهُ علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل است در آن پنج چیز که نمیدانند آنهارا هیچ یکی مگر خدای تعالی ثُمَّ قَرَأَ پس تر خواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که از آنها جز خدا نداند این آیت را که إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستیکه خدای تعالی نزد او است نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ الْآيَةَ و نزد او هست علم باران که خواهد فرستاد تا آخر آیت که وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان حامله پسر یا دختر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا و نمیداند هیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ و نمیداند هیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آنست که بی تعلیم الهی بحساب عقل هیچکس اینها از امور غیب اند که جز خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداناند بوحی و الهام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعض گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور احد را اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع و زهد و سخت احتیاط و پرهیزی و توقی در فتوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود هیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ برآورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اول گواهی دادن بخدائی خدا تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ دوم برپا کردن نماز و گذاردن آن راست و درست وَإِيتَاءِ الزَّكٰوةِ سوم دادن زکوٰة مال وَالْحَجِّ چهارم حج کردن وَصَوْمِ رَمَضَانَ پنجم روزهٔ رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه بآنها برپا است مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و لقب آمده بروی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربهٔ صغیره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم است از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد به سیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تهلیل رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً ایمان هفتاد و چند شاخ است بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عدد است از سه تا ده که بفارسی از وی بلفظ چند تعبیر کنند و پوشیده نماند که شعبهای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و حصر و احصا است و تعیین عدد مفوض بعلم شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بجهت آن باشد که اجماع آن شعب هر دو عدد صحیح باشد پس گاهی این را اعتبار کرده فرموده و گاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بر آن افزوده شده و بعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین با آنکه ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تنوع و از حد حصر و احصا راج است ما حصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت اوست در مبداء و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا و در حدیث آمده قُلْ آمَنْتُ بِاللّٰهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبداء و منتهای آنرا بیان فرمود بقول خود فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمهٔ طیب است و ایمان آوردن است بدان وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ و فروترین و پست ترین آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان است بناحق بحقیقت این رمزیست ترک وجود و دعوی هستی که مبداء همه شرور و قبائح است شعر بردار خار و سنگ ز ره این چه رمز بود یعنی وجود خود همه بردار از میان وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناشایستها شعبهٔ عظیم است از ایمان و عمده است در کار دین و لهذا او را جدا آورد و تخصیص ذکر کرد و حیاء در لغت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از قبائح و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی هست چنانکه در سائر اخلاق و تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الْحَيَاءُ حَالَةٌ تَتَوَلَّدُ مِنْ رُؤْيَةِ الْآلَاءِ وَرُؤْيَةِ التَّقْصِيرِ چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از وی شرم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم ابن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث مینوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه و پدر وی بود نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام ندهد و غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند و غصب نکند و تخصیص بدست و زبان بجهت آن است که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان معبر است از آنچه در نفس

مسلم ۱/۱۲ ابوداود ۲/۸

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان درافتد و ایذای دست جز بحاضران
نبود و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی دست و زبان هردو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در
روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا بناحق است والا بحکم شرع هرچه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع
واجب گردد بیت به بی حکم شرع آب خوردن خطا است وگر خون بفتوی بریزی رواست و مراد آنست که مسلمان را صفتش این است که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید
که برین صفت باشد و هرکه باین صفت نباشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هرکه این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند
شعر مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست وحقیقت مراد این است که هرکه باداء حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان
کامل است والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع بمعنی برون آمدن
از دار کفر بدار اسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان بدان داعی است بگریزد و ترک دهد و
بحقیقت شرعیت هجرت برای این غرض است و هرکه از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه
در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا بمجرد اسم
و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا در نیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات هذا لفظ البخاري این حدیث که مذکور
شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت ولمسلم ان رجلا سأل النبي صلى الله
عليه وسلم و مر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اي المسلمين خير کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا
در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه ويده و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم است که باشد فافهم وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی هشت یا نه ساله بود و انتقال کرد به بصره
در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی است که مرد به بصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چه گوییم اما در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مومن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر بسوی وی
من والده و ولده والناس اجمعين از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق عليه نشان ایمان مومن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب
تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مومن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقه های محبت و مودت درمیان دارد چه جبلت
و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار بآنها انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چه
سخن در ایمان است که بتکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود و پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد و پس مراد با حبیت اینجا
ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در اداء حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هرکه و هرچه غیر اوست
از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه بفوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود و ذکر نفس درینجا نکرد
چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرموده اللهم اجعل حبك احب الي من نفسي ومالي و ولدي زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف
محبت نفس و در تکلیف کردن امت بدان احبیت خود شدتی و حرجی یافت لیکن تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را و لهذا در بعض روایات ومن الماء
البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعاً مدخلی نیست یا آنکه تدریج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز
تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میکنی گفت
که محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد و تصرفی کرد و پرسید
اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا
محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا جان و دل و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر توئی هر چیز من خسته برایت
بادا و بدانکه منشای محبت و باعث مودت حسن است یا احسان و این هر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه
وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال اوست پس احبیت را خواه نسبت بحضرت
عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح است و بحقیقت هر دو یکی است رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بیحد و غایت داری
هم حسن تو را مسلم و هم احسان محبوب توئی که هر دو آیت داری وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فرمود ثلث من كن فيه سه خصلت است كه هركه باشد كه آن سه خصلت در وى وجد بهن حلاوة الايمان مى‌يابد بسبب اين سه خصلت شيرينى ايمان را و ذوق ميگيرد بدان
من كان الله و رسوله احب اليه مما سواهما اول آنكه باشد خدا و رسول خدا نزد وى دوست داشته‌تر از هرچه غير خدا و رسول اوست ومن احب عبدا لا يحبه الا لله
دوم آنكه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر براى خدا و طلب رضاى او ومن يكره ان يعود فى الكفر سوم آنكه ناخوش دارد كه باز درآيد در كفر بعد ان انقذه الله منه
بعد از آنكه برهانيد و بيرون آورد او را خداى تعالى از كفر كما يكره ان يلقى فى النار چنانكه ناخوش ميدارد كه انداخته شود در آتش دوزخ متفق عليه وعن العباس بن عبد المطلب
عم رسول الله صلى الله عليه وسلم كنيت او ابو الفضل بود و كلان‌تر بود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم به سه سال و بعضى گفته‌اند به دو سال و بود ولادت او پيش از عام الفيل رئيس بود در جاهليت
و عمارت مسجد الحرام و سقايه آن بوى حواله بود قديم الاسلام بود وليكن پنهان ميداشت از اهل مكه و برآمدن وى بغزوه بدر همراه مشركان بكره و جبر بود و عمر او هشتاد و هشت آزاد كرد و پيش از موت خود هشتاد
بنده و مناقب او بسيار است رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ذاق طعم الايمان چشيد مزه ايمان را من رضى بالله
ربا كسى كه خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضى شد بقضاى او و بندگى كرد او را وبالاسلام دينا و راضى شد باسلام و گرفت او را دين خود و عمل كرد بآنچه در آن است
وبمحمد رسولا و راضى شد بمحمد صلى الله عليه وسلم و گرفت او را پيغمبر خود و سلوك كرد طريق اتباع او را رواه مسلم و در اينجا اشارتست بآنكه دلهاى سليم از امراض غفلت
و هوا ذوق ميگيرد و تنعم ميكند بلذائذ معانى چنانكه تنعم ميكنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافيت ازين امراض باين سه چيز بود و هركه نه چنين بود حلاوت ايمان را در نيابد
و بماى ذوق و لذت در نگيرد بلكه كار بعكس بود و از آن نفرت گيرد چنانكه بيمار شكر را تلخ يابد وعن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
روايت است از ابى هريره كه گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم والذى نفس محمد بيده سوگند بخداى كه بقاى ذات محمد در دست قدرت اوست لا يسمع بى احد
من هذه الامة نشنود مرا هيچ يكى از اين امت و نرسد خبر رسالت من بوى و امت جماعتى را گويند كه فرستاده شده است بايشان پيغمبرى و گروه از هر جنس را گويند يهودى ولا
نصرانى يهودى باشد آنكس يعنى از قوم موسى عليه السلام يا نصرانى از قوم عيسى عليه السلام ثم يموت ولم يؤمن بالذى ارسلت به پس بميرد آنكس و حال آنكه ايمان نياورد
بدين و شريعتى كه فرستاده شده ام من بآن الا كان من اصحاب النار مگر آنكه باشد آنكس از اهل دوزخ يعنى هركه خبر رسالت مرا شنيد و ثابت شد نزد وى معجزه من و انكار ورزيد
بدين من كافر است و دايم در دوزخ بود اگرچه از اهل كتاب باشد رواه مسلم وعن ابى موسى الاشعرى صحابى جليل كبير است نام او عبد الله بن قيس و اشعرى نسبت
بيكى از اجداد اوست اول از يمن بمكه آمده و مسلمان شد و هجرت حبشه كرد بعد از آن در فتح خيبر بملازمت آن حضرت صلى الله عليه وسلم آمد و بانعام و اكرام و مدح و ثناى وى صلى الله
عليه وسلم مشرف شد مناقب او كثير است رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لهم اجران سه كس اند از مردم كه مر ايشان را دو اجر است و ثواب
ايشان مضاعف است رجل من اهل الكتاب يكى از آن سه كس مرديست از اهل كتاب يهودى يا نصرانى كه آمن بنبيه وآمن بمحمد ايمان آورده به پيغمبر خود موسى يا عيسى
و با وجود آن ايمان آورد بمحمد صلى الله عليه وسلم والعبد المملوك اذا ادى حق الله وحق مواليه دوم از آن سه كس بنده كه مملوك كسى است چون ادا كند حق خدا را از واجبات
كه فرموده و ادا كند حق مالكان خود را از خدمات كه فرمايند ورجل كانت عنده امة يطأها سوم مرديست كه بود نزد وى داهى كه وطى ميكرد او را بحكم ملكى كه داشت چنانكه
عادت است فادبها فاحسن تاديبها پس ادب كرد آن را و بياموخت او را آداب متعلق باحوال و اخلاق و نيك كرد تاديب او را وعلمها فاحسن تعليمها و آموخت او را
علم متعلق بمسائل و احكام پس نيك كرد تعليم او را و نيك كردن تاديب و تعليم آنست كه بر وجهى كرد كه بايد كرد و بقدر كفايت كرد نه كم از آن و بلطف و نرمى كرد نه بعنف و درشتى
ثم اعتقها فتزوجها پس آزاد كرد آن را پس نكاح كرد با وى فله اجران پس اين مرد را دو اجر است تكرار جهت تاكيد و مبالغه است در ثبوت دو اجر مر اين مرد پسين را و
ثبوت دو اجر مر كتابى و عبد مملوك را ظاهر است كه دو عمل كردند و اما آن مرد را كه داه داشت و ثبوت اجرين مر او را در برابر اعتاق و تزوج است و اما تاديب و تعليم
عام و شامل است همه مردم را و خصوصيت باينجا ندارد و اينجا نيز توطيه استحقاق و استيهال اعتاق و تزوج است متفق عليه مانند آنكه ميگويند تعدد اجر بتعدد عمل حسابى است
و غرابتى ندارد و حسب بمقابله عمل هرچند باشد و هركه بكند فضل و زيادت ثابت است و زيادتى كه مر اين سه كس راست كدام است كه مخصوص و ممتاز كرداينده ايشان را بدان
جواب ميگويند كه مراد ثبوت دو اجر و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر ديگران را ده حسنه است ايشان را بيست باشد و هر ثوابى
كه ديگران را بر اعمال بدهند ايشان را دو چندان عطا كنند و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله اعلم وعن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس امر كرده شده ام من كه كارزار كنم مر مردم را حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله تا آنكه گواهى بدهند كه
خدا يكى است و محمد فرستاده او است مراد بشهادت اينجا اقرار باين كلمه است يا آنچه در حكم اوست مثل جزيه قبول كردن و صلح نمودن و در امان درآمدن با آنكه صدور
اين قول پيش از مشروعيت اين احكام بود ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة و تا آنكه برپا دارند نماز را و بدهند زكوة را وجوب قتال منتهى بانها است و
ذكر عبادت اشارتست بتمام و كمال اوست باتيان اركان اسلام و بعضى گفته‌اند كه بترك واجبات و فرائض مع اقرار بدان بتاويل فاسد نيز قتال ثابت گردد چنانكه صديق اكبر رضى الله عنه
منع كنندگان زكوة كرد بلكه گفته‌اند كه اگر سنتى را كه شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومى ترك كنند و بر آن مصر و دائم باشند امام را ميرسد كه با ايشان قتال كند و تخصيص صلوة و
زكوة بذكر جهت بودن اينهاست اصل عبادات و اشارتست بعبادات بدنيه و ماليه و در قرآن مجيد نيز هر دو باهم مذكور اند و شايد كه در آن وقت جز اين دو عبادت فرض نشده باشد اذا

فعلوا ذلك پس چون بکنند ایشان شهادت ونماز وزکوٰة را عصموا منی دماءهم واموالهم باز دارند از من خونهای خود را ومالهای خود را الا بحق الاسلام
بحق مسلمانی وحکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص وحد باید کشت یا مالی که بروی واجب است بدهد مال او باید گرفت وحسابهم
علی الله وحساب ایشان در آخرت بر خداست عز وجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم وخون ومال ورا معصوم میداریم واگر کفر ومعصیت پنهان دارد خدا تعالی داناست
است بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری ومسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا
بحق الاسلام ذکر نکرده است واین حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان وزنادقان که اگر بیایند وبظاهر توبه کنند قبول کنیم واز سر خون ایشان بگذریم وباطن حال بخدا بگذاریم
وعلما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده واصح اقوال قبول است واظهر اقوال آنکه اگر یکی الحادی کرد ونانش الحمت ونزد وآن برگشت وبرغبت توبه کرد قبول کرده شود واگر
مصر است ومتهم دواز ترس جان ما خوذ وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم وآنها گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی
صحیح است در آخرت سود خواهد کرد وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوٰتنا کسی که میگذارد نماز ما را یعنی نمازی
که در دین اسلام است واستقبل قبلتنا وروی می آورد بقبله ما که کعبه است واکل ذبیحتنا ومیخورد ذبح کرده شده ما را فذلك المسلم الذی له ذمة
الله پس آنکس مسلمانی است که مر او راست عهد وامان وضمانت خدا وذمه ذمام بکسر ذال معجمه یعنی عهد وامان وضمان وحرمت وحق آید واین همه معانی نزدیک یکدیگر اند
واهل ذمه وذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد وامان وضمانت مسلمانان در آمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس غدر وعهدشکنی میکنید خدا را در ذمه
او سبحانه وتخفروا بضم تا وسکون خا وکسر فا است از اخفار بمعنی غدر وعهدشکنی کردن واکتفا نمود باین سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین وغیر آن بجهت آنست که
این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام وتمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم وقبول آنچه آورده از نزد خدا وجدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است وچون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور است ومخصوص بنماز ما
بخلاف قیام وقرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند واکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام است ویهود ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی
اعرابی النبی آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی بآنحضرت دلنی علی عمل راه نما مرا ومطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت
الجنة چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی تعبد الله ولا تشرك به شیئا پرستش میکنی خدا را وشریک نمی
گردانی باوی چیزی را اینجا شهادتین ذکر نکرد واز جهت شهرت آن سوال از عمل است که بعد از شهادت است ومراد باشراک یا پرستش بتانست یا ریا که در وی نیز شریک
میگرداند خلق را بخدا ولهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند وظاهر درین حدیث این معنی است بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود وتقیم الصلوٰة
المکتوبة بر پا میداری نماز فرض را که نوشته شده وحکم کرده شده است بدان وتؤدی الزکوٰة المفروضة ومیدهی زکوٰتی را که فرض کرده شده است زکوٰة
نام همین فریضه است ومراد بزکوٰة اینجا صدقه است وتصوم رمضان وروزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش ودر آمدن
در آمدن به بهشت کافیست وشاید که فرائض در آن وقت زیاده برین نبود وچون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده
سوگند بآن خدا که تعالی نفس من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل ونقصان
نکنم ازین فرائض چیزی را صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگرچه بترک سنن مسیء بود وبترک نوافل خیرات از مراتب ودرجات محروم یا مراد زیادت بر حد شروع
است ونقصان از آن مثل زیادت رکعت ونقصان آن یا مراد آنست که زیاده نکنم در سوال ونقصان نکنم در قبول با این سایل رسول قومی بود وپس سوگند خورد
که زیادت ونقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود ویا این کلام کنایت است از مبالغه وشدت در اخذ واهتمام بامر شارع وحقیقت کلام مراد نیست فلما ولی
پس هرگاه که روی گردانید آن اعرابی وپشت داد وبرفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میکرداند
او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را ببیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد وببیند او را چون آنحضرت صدق ویقین وعقیدت او را
باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت متفق علیه وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابیست
عامل عمر بن الخطاب بود بر طایف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب اسلام وایمان سخنی که لا اسئل عنه
احدا بعدك محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم وفی روایة غیرك ودر روایتی بجای بعدك غیرك آمده
واین روایت مبین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر آن یعنی
گواهی ده بوحدانیت حق باسما وصفات وافعال او وتصدیق کن او را در آنچه خبر داده وقبول کن امر ونهی او را واین شامل است تمامی آن چیزها را که آن را ایمان
باید آورد وپس از آن التزام کن که بحق قیام نمائی وبر آن استقامت ورزی واستقامت ملازمت کردن انسان است راه راست را وبر راست ایستادن ومراد اینجا
آنست جمیع اوامر ونواهی را بر وجه دوام وثبات واعتدال بی زیغ وفتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل ودر شرح حکم گفته که استقامت استواریست در اتباع حق بر منهاج سداد

بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقة فرمود که استقامت بر داشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن اوست بتحصیل ملکات راسخه در وی از فضایل بود رواه
مسلم وعن طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد روایت است از طلحه که از عشره مبشره است
و برادرزاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و
سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را ثائر الراس پراکنده موی سر
نسمع دوی صوته در حالی که میشنویم آواز پست او را و نغمه او را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد
و مانند آن ولا نفقه ما يقول و نمی فهمیم چیزی را که میگوید آنرا و نسمع و نفقه بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت است و بر تقدیر
اول دوی منصوب است و بر ثانی مرفوع حتى دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک شد آمد از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام پس ناگاه
آن مرد میپرسید از احکام اسلام و فرائض وی و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل على غيرهن آیا هست
بر من از نمازها بجز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو بجز این پنج نمازها مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل على غيره پس گفت آن مرد
آیا هست بر من چیزی روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری قال گفت طلحه بن عبید الله
که راوی حدیث است وذكر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزكوة زکوة را فقال هل على غيرها پس گفت آن مرد آیا هست بر من جز
زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آن مرد وهو يقول و حال
آنکه وی میگوید والله لا ازيد على هذا ولا انقص منه بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و کم نمیکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا در این رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم
میشود راست گوست پس رستگار شد و فلاح بر این معنی بصدق این نیت است وکان صدق بفتح همزه نیز روایت است متفق علیه چون سوال آمد از فرائض اسلام بود ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و حج را یا آنکه در آن وقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و وتر نیز در آن وقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی وجوب
تسمیه بذبیح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضي الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه
سال بود و در وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آنست و جبرئیل را دو بار دیده و در دیدار اجمل الناس و در گفتار
افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة
و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس از وی دراز تر بود و عبد المطلب از وی و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و
ستین بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القيس بدرستیکه رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل
این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبایل چنین است که بنام پدران میخوانند لما اتوا النبی چون آمدند پیغمبر را صلى الله عليه وسلم قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است قالوا ربيعة
گفتند این قوم ربیعه اند قال گفت آن حضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را و یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام
و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی در آمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملایم را غير خزايا ولا ندامى
آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر اینقوم را قالوا گفتند وفد
يا رسول الله انا لا نستطيع ان ناتيك بدرستیکه ما نمیتوانیم که بیائیم ترا الا في شهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد بآن ذیقعده و ذی الحجه و محرم و رجب است که عرب
در آن با یکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را در این ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و امین گردانیدن زائران بیت الله را پس در این اوقات
ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها وبيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر و حایل است میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز قبیله ایست
مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد و از شرایع پرسید امر کن ما را
بحکم محکم واضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کنند میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را
گذاشته آمده ایم وندخل به الجنة و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت است وسألوه عن الاشربة و پرسیدند

وفد عبد القیس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از اشربہ در ظروف مخصوصہ ممنوعہ کہ ذکر آنہا بیاید **فامرھم باربع ونھاھم عن اربع** پس فرمود آن حضرت ایشان را بچہار خصلت
و باز داشت ایشان را از چہار خصلت **امرھم بالایمان باللہ وحدہ** امر کرد ایشان را با ایمان آوردن بخدا تنہا **قال** گفت آنحضرت **اتدرون ما الایمان باللہ وحدہ**
آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنہا **قالوا اللہ ورسولہ اعلم** گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابہ بود در حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون چیزی پرسیدی
در جواب آن این کلمہ گفتندی اگرچہ خود نیز میدانستندی **قال** گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا **شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ** گواہی دادن است بالوہیت
خدای تعالی و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم **واقام الصلوٰۃ وایتاء الزکوٰۃ وصیام رمضان** و چہار چیز کہ امر کرد بدان اینہاست و آنکہ حج ذکر نکرد وجہ آن گذشت
و ایمان بخدا تفسیر باین چہار چیز کرد زیرا کہ ارکان اینہا اسلام است و قول **وان تعطوا الخمس من المغنم** و امر کرد باین کہ بدہید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن چہار بجہت
اہتمام بذکر آن زیرا کہ ایشان اہل جہاد بودہ اند و محاربہ میکردند بکفار مضر و بعض گفتہ اند نخستین آن چہار اقامت صلوۃ است کہ با عطای خمس چہار میشود و ذکر شہادت برای تبرک است زیرا کہ
قوم مومن بودہ اند و مقر بدان و برین و جہ اعطای خمس داخل ایمان باللہ وحدہ باشد **ونھاھم عن اربع** جواب است از سوال اشربہ و نگفتیم کہ مراد بدان اشربہ در ظروف مخصوصہ
است پس نہی کرد از چہار ظروف چنانکہ فرمود **عن الحنتم** نہی کرد از حنتم بفتح حای مہملہ و سکون نون و فتح فوقانیہ کوزہ سبز **والدباء** و نہی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحدہ
ممدودہ کدو و وی نیز از ظروف خمر بہ است یا کدو بحقیقت یا صراحی کہ بر شکل آن میسازند **والنقیر** و نہی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است کہ کاوند و در وی شراب بنبیذ
والمزفت و نہی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشددہ بزفت طلا کردہ شدہ و زفت بکسر زای معجمہ و سکون فا چیزیست کہ بکشتی و مانند آن میمالند تا آب نہ در آید و آن را قار و قیر نیز گویند **وقال**
احفظوھن واخبروا بھن من وراءکم و گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات را یا این چیزہا را و خبر دہید بآنہا کسانی را کہ پس پشت شما اند **متفق علیہ**
ولفظہ للبخاری بدانکہ مراد نہی ازین ظروف یا نہی از استعمال اینہاست مطلقاً بجہت مبالغہ در احتراز از تشبہ بشاربان خمر و اوانی آن یا نہی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا کہ شدت
و اسکار در اینہا بیشتر می آید و لہذا در احادیث آمدہ است کہ انتباذ در مشکہا کنید بجہت آنکہ اشتداد و اسکار در آن دیر میکشد و کمتر می آید و بابوہر آن جمہور بر آنند کہ حرمت آن در ابتدای اسلام
بود کہ مبالغہ و اہتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و سوا دان بیشتر بود و بعد از آن این حکم نسخ شد **وعن عبادۃ بن الصامت** رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف موحدہ از نقبای انصار
بود حاضر شد و عقبہ اولی و ثانیہ را و بدر را طویل جسم جمیل بود و یکی از آنہا کہ جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی اللہ عنہ بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب
در اسامی اہل بدر بیاید **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** روایت است از عبادۃ بن صامت کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم **وحولہ عصابۃ من**
اصحابہ و گرد آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابہ بکسر عین جماعت از دہ تا چہل **بایعونی علی ان لا تشرکوا باللہ شیئا** مبایعت کنید و عہد کنید مرا
و عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است گویا ہر کہ عہدی بندد و با کسی بیفروشد ذات خود را بدست وی چنانکہ در بیع دست بر دست میزنند و معاہدت نیز عادت بر آن
جاری شدہ پس بیعت کنید بر آنکہ شریک نکر دانید بخدا چیزی را مرا و باشراک بت پرستی است یا ریا در عمل **ولا تسرقوا** و دزدی نکنید **ولا تزنوا** و زنا نکنید **ولا**
تقتلوا اولادکم و نکشید اولاد خود را چنانکہ عادت جاہلیت بود کہ اولاد را از خوف فقر می کشتند **ولا تاتوا ببھتان تفترونہ** و نیارید و نگوئید دروغی را کہ
پیدا میکنید او را **بین ایدیکم وارجلکم** میان دستہای خود و پاہای خود یعنی از ذاتہای خود و دست و پا را کنایت از ذات دارند چہ بہتان و افترا آن باشد کہ از پیش
خود پیدا کنند و مردم از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا میکنند از دل با و ضمائر خود و بنا بر آنکہ نہای فاسد و دل آدمی چون در سینہ است میان دستہا و پاہا است یا آنکہ نسبت افترا بدست
و پا بجہت آنست کہ اکثر کار و بار بدست و پا میشود اگرچہ جمیع اعضا در آن دخل دارند و این ہر سہ وجہ در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست ہا و پاہای خود آنست
کہ آشکارا بر روی مردم میگویند و دا بیحیائی و بیمروتی میدہند **ولا تعصوا فی معروف** و بیفرمانی نکنید در امری کہ شناختہ می شود در شرع وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل
آن منکر است کہ شناختہ نمی شود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع **فمن وفی منکم فاجرہ علی اللہ** پس کسی کہ وفا کند باین مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا کہ بفضل خود ثواب آن بدہد
ومن اصاب من ذلک شیئا و کسی کہ برسد و بکند ازین گناہان مذکور غیر اشراک چیزی را **فعوقب بہ فی الدنیا** پس عقاب کردہ شود بسبب وی در دنیا چنانکہ حد زدہ شود و
سزا دادہ شود بر آن **فھو کفارۃ لہ** پس آن عقاب کردن کفارت است مر او را و سبب محو و عفو آن گناہ شود در آخرت بر آن عقابی نہ بیند **ومن اصاب**
من ذلک شیئا و کسی کہ کرد چیزی از گناہان **ثم سترہ اللہ علیہ** پس بپوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاہر نشد گناہ وی و حد زدہ نشد بر آن **فھو الی اللہ** پس وی یعنی کار وی
مفوض است بسوی خدا **ان شاء عفا عنہ** اگر خواہد خدای تعالی در گذرد از وی و عقاب نکند **وان شاء عاقبہ** و اگر خواہد عقاب کند او را و این مذہب اہل سنت و جماعت
است و نزد معتزلہ واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این حدیث حجت است بر ایشان **فبایعناہ علی ذلک** پس بیعت کردیم و عہد
بستیم با آنحضرت بر این شرط کہ مذکور شد **متفق علیہ** **وعن ابی سعید الخدری** رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است از اصحاب شجرہ از بنی خدرہ بضم خای معجمہ بطنی است از
انصار اول مشاہد او خندق است و دوازدہ غزوہ ہمراہ آن حضرت غزا کردہ نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است **قال خرج رسول اللہ** گفت ابو سعید
خدری بیرون آمد پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم فی اضحی** در روز عید قربان اضحی بفتح ہمزہ و سکون ضاد جمع اضحاۃ است و وی در اصل نام گوسفندی است کہ قربانی کردہ شود
و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند **او فطر** شک راوی است کہ در روز عید اضحی یا عید فطر بر آمد **الی المصلی** بسوی عیدگاہ **فمر علی النساء** پس بگذشت آن حضرت صلی اللہ علیہ

وسلم بجماعه زنان و زنان نیز در عهد رسالت بامر شریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء ای
گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی وانمایده شده ام باخبار وحی یا بکشف و عیان که شما بیشترین
اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفه زنان باشند و مردان کمتر فقلن و بم یا رسول الله پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در عرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت
خود و این مخصوص کافران است و بهیچکس شخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرده موت او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نکرد چنانکه با ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان عنوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنت الله علی الکافرین و لعن الله الیهود والنصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص
بکافر است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیط و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد و تکفرن العشیر و کفران نعمت میکنید شوهر از زنان اگر
صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد
کذا قالوا ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل و دین را اذهب للب الرجل الحازم بحای مهمله و زای معجمه من احدیکن برنده تر و ربانیده تر مر عقل مرد
دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی از شما قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمه گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است قلن بلی گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد است قال فذلك
من نقصان عقلها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقه و تحفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد قال الیس اذا
حاضت لم تصل و لم تصم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلك من نقصان دینها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس آن جمله نقصان دین زن است اگرچه آن بمحض پیدایش خدای تعالی است و زن را در اینجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان برین وجه و منع کردن وی از عبادات نه مرد از نقصان کردن است درجه
زنان را از درجه مردان متفق علیه و از اینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد ماند آنکه آیا حائض را ثواب نمازها که از او
بعذر فوت میکرد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت میکرد می نویسند و ظاهر حدیث آنست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و اهل آن هستند
بخلاف حائض که نه از اهل نیت است کذا قال الطیبی و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدای تعالی
نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم و لم یکن له ذلك و روا نیست و نمیرسد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبه عبودیت و شتمنی و لم
یکن له ذلك و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن یعیدنی کما بدانی پس گفتن آدمیست که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدای تعالی
چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب در این قول راجع باخبار آلهی است تعالی شأنه بدان یا بسبب تضمن ابداء اعادت را چنانکه فرمود و لیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست
نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسانتر بر من از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسانتر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم بستن آسانتر است از اختراع کردن و از محض
عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت با آدمیان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمیباشد و این قول آدمیست که قائل است با مبدا و اگر نباشد ممکن است
او را که میداند اگر نظر صحیح کار فرماید و اما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خداوند فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود عزیر را علیهم السلام
و مشرکان فرشتها را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم بجهت آنست که این قول مماثلت ولد است مر الله تعالی را در ماهیت و استخلاف او مراو را چنانچه عادت است و چندین نقایص
و عیوب دیگر منافی صفات کمال که از این لازم می آید چنانکه فرمود و انا الاحد الصمد الذی لم الد و لم اولد و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نه زائیم و نه زائیده شده ام
و لم یکن لی کفوا احد و نیست مر هیچ مثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد از میان برآید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر میباشد و فی روایة ابن عباس در
روایت ابن عباس اینچنین آمده که و اما شتمه ایای و اما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد پس گفتن او است که مرا ولد است و سبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا و پاك و منزه ام من
از اینکه بگیرم زن یا فرزند را و در بعض روایات و اواست بجای او رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
گفت خدای تعالی یؤذینی ابن آدم میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی که مکروه است نزد من و راضی نیستم من از آن یسب الدهر زیرا که دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت و
تنزل بلیات زمانه و روزگار کنند و بد گویند و انا الدهر و حال آنکه منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر بر اشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف او است گویا دهر نام فاعل متصرف
شد پس فهو منم چه منم آنکه فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر و کرمانی گفته مراد بانا الدهر انا المدبر است ای متقلبه و بعض گفته اند دهر از اسمای
حسنی الهی است تعالی شانه خطابی آنرا منکر شده و الا در تعالی ... آن مفهوم میگردد و باقطع نظر از مقام جو دست معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت
و وجه وی بنا بر روایت ... آنست که فهم و سب دهر بر شعر نسبت تصرف باوست یا بجهت آنکه این فهم و سب راجع بجناب آلهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او است سب بروی واقع میشود کذا قال
بعض العلماء ... بیده الامر ... اقلب اللیل والنهار میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم اینها را بیت چرخ را و ستاره و زمین
... متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی سمعه

من الله نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که می‌شنود آنرا یدعون له الولد می‌خوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه شایستهٔ جناب قدس او نیست ثم یعافیهم و یرزقهم پس
تندرست و سلامت میدارد ایشانرا از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشانرا با نواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است
با نتقام از گنهگاران بعفو یا بتاخیر و صبور یکی از اسماء حسنی الهی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن گنهگار از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است
متفق علیه وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و فضلای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و حساب است و در آخر کتاب چیزی از آن مذکور گردد قال گفت معاذ بن جبل کنت ردف
النبی بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی حمار بر خری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع و عدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که
در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالی که لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل نبود میان من و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره
بضم میم و سکون همزه و خای معجمه مکسور است و بهمزهٔ مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف فقال
پس گفت آنحضرت یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت وما حق العباد
علی الله و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل و کرم خود قلت الله ورسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا داناتر است قال فان حق الله علی العباد گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا اینست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا
نکنند و اخلاص ورزند در عبادت وحق العباد علی الله ان لا یعذب و حق بندگان بر خدا آنست که عذاب نکند من لا یشرک به شیئا کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را اگر مراد بشرک
کفر باشد مراد آنست که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا است عذاب اصلا نخواهد بود فقلت پس گفتم من یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و ابشر
بتشدید با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن اکثر در بشره ظاهر میشود قال لا تبشرهم فیتکلوا فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و
ترک نهند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و فینکلوا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه اگر گویند پس چرا خبر داد
معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت از خبر باین گویم معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باهل آن زمان است که نوعهد باسلام بودند و عقاید و تکالیف شرعیه نشده پس از آن چون شرایع و تکلیفات ثابت
شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که احتمال کسل داشتند چنانکه از حدیث آینده معلوم
گردد و روایت کرد با آنها که نه باین صفت بودند وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال روایت است از انس که آنحضرت در آنحال که معاذ ردیف
او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ایستاده‌ام و دارم در خدمت و فرمان برداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار
دیگر یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در القای این کلام و بیدار و هوشیار کردن
معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمان برداری است و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی ایستاده‌ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بعد از چه سپری قال گفت آنحضرت ما من
احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید که آنکه خدایی است و محمد فرستادهٔ اوست صدقا من قلبه از روی صدق و اخلاص ناشی از دل احتراز
از شائبه کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بر وی خلود در نار و ابن المسیب میگوید
که این حکم پیش از نزول فرائض و اوامر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با ادای حق و فریضه آن و بعض گفته‌اند مراد آنست که بگوید نزد ندم و توبه گفت و همبران بمرد قال گفت معاذ
یا رسول الله افلا اخبر به الناس آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند بآن و خوش دل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم را بدین
اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود تاثما از جهت احتراز کردن و حذر از گناه ایستادن بدان نبود در کتمان علم و ترک
تبلیغ از این کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه وعن ابی ذر از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب او ترک ادخار مال است اگرچه حق آن ادا کرده باشد
مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی رضی الله عنه قال گفت اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض و حال آنکه بود بر آنحضرت جامهٔ سفید و
هو نائم و آنحضرت در خواب بود ثم اتیته وقد استیقظ پس باز آمدم و حال آنکه بتحقیق بیدار شده بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود براحوال شریفه میکند تا بدانند که روایت
از روی ثبت و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از آن شیرین و لذیذ است و غالبا این وحی در همین میان شد پس ذکر آن ازین جهت نیز تواند بود والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت ما من عبد
قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس مرد بر اعتقاد این کلمه و بر مقتضای آن گفت و مرد الا دخل الجنة مگر آنکه می درآمد آن بنده بهشت را ابوذر میگوید قلت گفتم من و
ان زنی وان سرق ایا می درآید بهشت را اگرچه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق می درآید اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد و چون
این حکم مستغرب مستبعد بود ابوذر باز اعاده مکرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور برحمت حق و شکر گذاری نعمت وی جل علا باشد باز میگوید قلت گفتم وان زنی وان
سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق قلت باز گفتم وان زنی وان سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر می درآید بهشت را برغم آن ابوذر و رغم
بمعنی بخاک آلیدن مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد برغم انف در اینجا خواری و انقیاد است با کراهت چون ابوذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطلوب و محبوب نبود وی را آن
نمود پس حکم کردن بآن بموجب خواری و شکست اوست و او را با اکراه و جبر بآن آورد و در روایت است که مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا گفت یعنی خواه او و کان ابو ذر اذا حدث

بلیغ

بهذا و بود ابوذر وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این کلمه را که وان رغم انف ابی ذر چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان بجهت
کرد و شنام من آن محبوب جانی یکبار عمر گذشت و هنوز لذت آن در دل است متفق علیه بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می در آید بهشت را یا
بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا بشفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست که در بعد حدیث
معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت و جماعت این است که فاسق مؤمن است و مآل مؤمن آخر بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین بر همین بود و اعتقاد
امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مؤمن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم هر که بمجرد
لا اله الا الله ببهشت در آید باعث میکرد او را به استرسال و اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت و قید شریعت می برآرد و نه چنین است که ایشان زعم
میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که وارد و یافته بسیار است و آن کافی است در انذار و ازجار اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است
که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدق این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر آن بی عروض
منافی و مخالف از شک و تردد کار آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو است به تراکم ظلمات و شبهات و واقعند در ورطه استخفاف و استحلال و با وجود فسق اگر
تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبه شهوت و نفس معصیتی صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه با آن مقارن باشد بمقتضای وعده کرم امیدواری هست که بخشند و بعد از جزا و سزا دادن عذاب
و عقاب کردن آخر ببهشت در آرد یحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی عبد الله ورسوله کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد بر حق و گواهی دهد که عیسی بنده خداست و رسول او است در
اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت اویند وابن امته و گواهی دهد که عیسی پسر داه خدای تعالی است
که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آنست که این در نصاری هست و تاکید اوست و طیبی گفته
که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند وکلمته القاها الی مریم و عیسی کلمه حق تعالی است که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را
کلمة الله از جهت گویند که بمجرد کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد وروح منه و عیسی
روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانید یا مراد از روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و
ماده والجنة حق والنار حق و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است ادخله الله الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب علی ما کان علیه من
العمل بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل سنت و جماعت متفق علیه وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دها
احوال وی در کتاب جامع المناقب بیاید قال گفت عمرو بن العاص اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک پس گفتم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لابایعک را بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را فقال پس گفت آنحضرت مالک یا عمرو چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت اردت ان اشترط گفتم میخواهم که شرط کنم قال
تشترط ماذا گفت شرط میکنی چه چیز را قلت ان یغفرلی گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش از این کرده ام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و برطرف میگرداند هر گناهی که پیش از آن بود مظالم و غیر مظالم وان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که
هجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهان که پیش از او بوده وان الحج یهدم ما کان قبله و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص است
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب وارد و یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و میگریست
میکرد و پسر وی عبدالله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت مرا در عمر سه حالت پیش آمده است اول آنکه آمد او دشمن
ترین مردم پیش رسول الله بود و با وی کارزارها کرده و کمر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوست ترین مردم بود مرا آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته بودیم ثالثا بعد از حضرت
امارتها و حکومتها و اقضیای غریب پیش آمده و در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیثی که
روایت کرده شده اند از ابی هریره و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والآخر و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ است الکبریاء ردائی سنذکرهما سرانجام است که ذکر کنیم آن دو حدیث را فی باب الریاء والکبر ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن معاذ قال
قلت گفت معاذ بن جبل گفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة ویباعدنی من النار خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت
لقد سألت عن عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری بس بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی و راستی این کار هر آینه آسان است بر کسی که آسان گرداند آن را خدای تعالی بر آن کس بعد از
بیان آن کار را امر کرد و بیان نمود تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را وتقیم الصلوة و بر پا دار نماز را وتؤتی الزکوة و بده زکاة را وتصوم
رمضان و روزه دار ماه رمضان را وتحج البیت و قصد کن بزیارت خانه کعبه را ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می در آید

پس بیان کرد آنها را بقول خود الصوم جنة روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می‌آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بسته شدن راه شیطان والصدقة تطفئ الخطيئة و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناه را كما يطفئ الماء النار چنانچه سرد میگرداند آب آتش را اگرچه نیکی مطلقا میبرد و محو میگرداند بدی را کما قال ان الحسنات يذهبن السيئات ولیکن در صدقه بیشتر است که سبب وصول نفع بغیر است و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی وصلوة الرجل فى جوف الليل و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه در آمدن فیض و انوار و سبب اطفای خطیئات است بیت گریه و زاری نیم شبی بغوغای عرب شب محرم عاشقان است بتماشا طلب ثم تلا پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بفضیلت نماز شب و صدق این آیت را که جزاء بما كانوا يعملون است حاصل معنی این کریمه آن است که پروردگار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان و پهلو از بستر تهی و دور دارندگان را و از آنچه مولی کریم عزوعلا ایشان را از نعمتها داده انفاق کنند [illegible] پس نمیداند هیچکس آنچه پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی و جزای آنچه عمل میکردند و میگذارند نماز شب را [illegible] شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ثم قال پس انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصه آن را و گفت الا ادلك برأس الامر آیا راه نمایم ترا باصل و سر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد وعموده و راه نمایم ترا بستون دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون وذروة سنامه و راه نمایم ترا به بلندی کوهان دین که دین از آن علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلندی کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر قلت بلی چون رغبت و شوق سائل به استماع و دریافت آن امر عظیم در این مرتبه باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود رأس الامر الاسلام سر تمامه ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میگردد بدان اصل دین وعموده الصلوة و ستون دین نماز است که قوت می‌یابد بدان بنای دین مسلمانی وذروة سنامه الجهاد و بلندی کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سواره میباشد در صورت نیز بلندی دارد ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزها است که مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام است و تاکید با [illegible] اجزا و ارکان اوست و ملاک آنچه شیئی بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده توربشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است قلت بلی گفتم آری خبر ده مرا یا نبی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان و قال و گفت كف عليك هذا باز دار بر نفس خود و نگاهدار این را یعنی زبان را فقلت پس گفتم بطریق تعجب و استفهام یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم به ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آیا گرفته و گیر کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم بآن قال ثكلتك امك گم کند ترا مادر تو یا معاذ ثکل بضم [illegible] بموت و هلاک و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعاست بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع در این ورطه که در او افتاده و گفته اند که این لفظی است که بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب [illegible] وهل يكب الناس فى النار آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ على وجوههم بر روهای ایشان او على مناخرهم شک راوی است که على وجوههم گفت یا على مناخرهم گفت و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خاء معجمه یا کسره وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آمده و اینجا مراد بینی است چه هر که بر روی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد الا حصائد السنتهم مگر سخنهای ایشان که هر چه بر زبان آید بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک و بد را از هم نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود از کشت بداس و در درو کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرد سخنان بی هوده گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هر چه بآدمیزاد میرسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از رهگذر زبان میرسد نظم هر چه بآدمی رسد ز زبان همه از آفت زبان میرسد هر چه آمد بر تو از نا گفتنی آنچه آمد بدانت خوردی دیگر را چه گناه است که تو خویش را خویش بدوزخ بردی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن ابی امامة رضی الله عنه اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا باهلی صحابیت اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او باتفاق [illegible] وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرده بحمص و وفات یافت در آن کثیر الروایات است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است سنة ست و ثمانين او احدى و ثمانين وله احد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام در قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای خدا واعطى لله ومنع لله و بدهد برای خدا و ندهد برای خدا یعنی همه کار او برای خدا بود و هر چه کند بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند بیت [illegible] برای تو جویم همش برای تو باشم سخن برای تو گویم فقد استكمل الايمان پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال ایمان در این اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رزقنا الله رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابو داود ورواه الترمذی عن معاذ بن انس و روایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس مع تقديم وتأخير با تقدیم و تأخیر بعض فقرها بر بعض و لفظ مصابیح همان اول است وفيه و در حدیث ترمذی بجای فقد استكمل الايمان فقد استكمل ايمانه آمده وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فى الله والبغض فى الله فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا رواه ابوداود معنی این حدیث همین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل‌تر از اعمال دیگر بجهت آن است که باعث و بنای جمیع خیرات محبت خدا است و چون محبت غالب گردد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر کسی طالبی را دوست دارد که علم خوب میخواند [illegible] این دوستی از جهت خدا و اگر کسی استاد را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آنرا وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است وعن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت والمؤمن من امنه الناس على دمائهم واموالهم و مؤمن کامل کسی است که ایمن گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تعرض در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد و ظاهر حدیث موهم است بتغایر اسلام و ایمان و مسلم و مؤمن و اختلاف احکام ایشان ولیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکی است و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولی است و باسلام سلامت مردم [illegible] از جهت تفنن و رعایت مناسبت و در ثانی [illegible] اقتصار نمود [illegible] زیرا که آفت [illegible] ظاهر و شایع است حاجت بتکرار ندارد [illegible] طیبی و

تتجافى جنوبهم عن المضاجع [illegible] تا آخر آیت

میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام بظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت احتمال ضرر است با وجود
توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن از خوف و رد دما و اموال مخصوص بمسلمانیست زبان را نیز دخل توانند بود دبجنایت وسفیه وجز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدما است و در
حکم آنهاست فافهم وبالله التوفیق رواه الترمذی والنسائی روایت کرده اند این حدیث را ترمذی و نسائی وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب
الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله ومجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا
و انقیاد و فرمان او آورد و تمرد میورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میگرداند و میکشد او را بیت سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب
و همچنین مهاجر حقیقی کامل کسی است که ترک کند و دوری میکند از صغائر و کبائر و ... و تحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است
از انس که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما الا قال مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بدین لا ایمان لمن لا امانة له نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را ولا دین لمن لا عهد
له و نیست دین مر کسی را که نیست عهد و پیمان مر او را رواه البیهقی فی شعب الایمان بدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف وی است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشت
پیمانی که با کسی بکرد ببندد پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار
تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامه دین و ایمان است فروعا و اصولا و برین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه
عباده بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله حرم الله علیه النار کسی که بدین کلمه بصدق و یقین گواهی دهد و اقرار کند حرام میکرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق و رسالت پیغمبر دخل الجنة در می آید به بهشت اگرچه بمقابله گناهان که دارد در دوزخ در آید
ببیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه واکابر ایشان است
... شده و پدر او عقبه ثانیه را حاضر شد بدر را واصح آنست که حاضر نشده و حاضر شده بعد از وی هژده مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شده امام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه
... دار و دخلی کثیر و وی مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان دو چیزند و دو خصلت واجب کرداننده اند جزای خود را قال رجل
مردی یا رسول الله ما الموجبتان چیست معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب کرداننده اند جزای خود را قال من مات یشرک بالله شیئا کسی که بمیرد در حالی که شریک میکرداند بخدا چیزی را
دخل النار در می آید البته و دوزخ را همیشه میباشد در آن ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة و کسی که بمیرد در حالی که شریک نمیکرداند بخدا چیزی را می در آید در بهشت در حال یا در مآل رواه مسلم وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال کنا قعودا حول رسول الله گفت ابوهریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابوبکر وعمر در حالی که بودند با ما ابوبکر و عمر فی نفر در ضمن جماعتی که بودند و نفر جماعت از مردان از سه
تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید فقام رسول الله پس بایستاد و برخاست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت ، چون هر که در میان قومی است
میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هر یکی بجانبی است از وی و نیز بمعنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومی است مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند و بظاهر معنی لفظ این میشود
که برآمد از میان پشتهای یعنی از میان ما این لفظ همچنین شایع است در زبان عرب فابطأ علینا پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما در باز آمدن و زمانی گذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا و ترسیدیم
ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا خوان جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وفزعنا و ترسیدیم و بی آرام شدیم و فزع هردو بمعنی ترسیدن است غالبا بحیثیت ترسیدن است
دل و متوهم شدن مراد است و بفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و نگران شدن و لهذا گفت فقمنا پس ایستادیم ما همه جا و نگران شدیم بیت نشست آن دلبر جانی بجانم همچو جان در تن اگر یکدم جدا افتد جان از تن
برون آید فکنت اول من فزع پس بودم نخستین کسی که ترسید و بایستاد از بسیار زیادت محبت و التجای نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن غریب را مراد را غیر از جناب
وی و لطف و کرم او پشت و پناهی و ملجای نبود بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست فخرجت ابتغی رسول الله پس بیرون آمدم در حالیکه میجویم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
حتی اتیت حائطا للانصار تا آمدم بستانی را که مر یکی از انصار را بود لبنی النجار مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند گویا که ابوهریره
بقیاس و قرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد بود ولکه بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت رفت بر بوی سر زلف تو جان در چمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض فدرت هل
اجد له بابا پس گردیدم که دیدم که در آن بستان تا بینم که بیابم مر آن را دری و در آیم در آن بستان فلم اجد پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آن بسته بود و ندید یا ابوهریره بجهت قلق و اضطرابی که در آن وقت داشت نیافت فاذا ربیع
یدخل فی جوف حائط پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون آن بستان بود و بعضی گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر معنی اول بئر و خارجه را بتنوین
باید خواند و بر ثانی بی تنوین و خارجه بفتح والربیع الجدول و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است قال گفت ابوهریره فاحتفزت پس گرد آوردم دست و پای خود را تا گنجایم خود را در آن
جدول و در آیم فی الصراح احتفاز نفاد و زانو برخود در اکرد آوردن و بر سر پای نشستن و خویشتن را چیدن فدخلت علی رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
... ابوهریره ... عجب داشت آنحضرت از در آمدن وی بدان بستان با وجود آنکه دروازه بسته بود یا آنحضرت در آنوقت بجهت استغراق و غیبتی که از خود می داشت از خود غائب بود و او را نشناخت
فقلت نعم گفتم آری منم ابوهریره یا رسول الله قال ما شأنک فرمود چیست حال تو چه کار میکنی چون آمدی قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت
اول من فزع ... ابوهریره با تمام قصه را بخواند و صورت حال را وانمود و گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و درنگ کردی بما پس ترسیدیم که مکروهی برسد ...
ما پس برخاستیم

پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستان را فاحتفزت پس درآمدم من در رعده دل کما یحتفز الثعلب چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه بر خواندن ابوهریره و شکایت الجداول و ترک
از اصابت کرده منود دل اظهار کمال محبت و دوستی است و اعتماد او در آمدن در خلوت و گستاخی در آمدن بانیر مستغنی است و هؤلاء الناس وراثی و این مردم می در آیند در پس من فقال پس گفت آنحضرت
یا اباهریرة و اعطانی نعلیه و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که اینچه حضرت وی می آیم و تخصیص نعلین بجهت آن باشد که از جنس چیزی که حاضر بود که بدهند و بعض مردم وجه مناسبتی تقریر یافته کرده اند
که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی است اشارت است تا آنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است به ثبات قدم و استقامت بعلة
شهادت چنانکه نموده آمدست بالله ثم استقم فقال اذهب بنعلی هاتین پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیت من وراء هذا الحائط پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان یشهد ان لا اله الا الله که گواهی دهد بالکه
گواهی میدهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر مستیقنا بها قلبه در حالیکه یقین کننده باشد باین شهادت دل وی فبشره بالجنة پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که اهل بهشت … فکان
اول من لقیت عمر پس بود نخستین کسی که پیش آمد من او را عمر فقال پس گفت عمر ما هاتان النعلان چیست این نعلین یا اباهریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی الله علیه
وسلم بعثنی بهما فرستاده است مرا با آنها برای اینکه من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه هر که ملاقات کنم که گواهی دهد باین کلمه بیقین دل خود بشرته بالجنة بشارت دهم من او را به بهشت
فضرب عمر بین ثدیی پس زد عمر میان دو پستان من فخررت لاستی پس بزمین افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر باز گرد فرجعت الی رسول الله پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاجهشت بالبکاء پس زاری کردم و پناه جستم با آنحضرت و جهش و اجهاش بیاد بردن آدمی بکسی با اراده بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود و فی الصراح جهش زاری کردن بکسی و آماده گشتن بگریستن را واجهشت بمعنی او
روایت است و رکبنی عمر و رسید و آمد بالای من عمر فاذا هو علی اثری پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مالک یا اباهریرة چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگریی ای ابوهریره فقلت گفتم من که لقیت عمر پیش آمدم عمر را فاخبرته بالذی بعثتنی به پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستاده
بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت هر کسی که گواهی دهد بلا اله الا الله فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی پس زد عمر در میان دو پستان من زدنی که افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر
باز گرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت ای عمر چه داشت ترا که کردی تو یعنی چه باعث شد ترا که ابوهریره را باز گردانیدی قال گفت عمر یا رسول الله بابی انت
وامی پدرم و مادرم فدای تو باد ابعثت اباهریرة بنعلیک آیا فرستادی ابوهریره را با نعلین خود و حکم کردی من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد قال فلا تفعل گفت عمر پس مکن این حکم را فانی اخشی ان یتکل الناس علیها زیرا که من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند فخلهم یعملون
مردم را که عمل کنند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند از امری که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گردانید ابوهریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنست که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت
قلوب مؤمنان است و اگر ایشان بشنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بمعاذ فرمود اذا یتکلوا ولیکن از غایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر آن داشت و چون
بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق رواه مسلم وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلیدهای بهشت گواهی دادن است باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است یا باعتبار تعدد جهات یا برای مبالغه است گویا هر جزوی
از وی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است رواه احمد وعن عثمان رضی الله عنه در ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه قال روایت است از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب
النبی بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم
یوسوس تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسواس و شبه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در آن سود و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو است
و فتح خطا است و بعضی در وسوسه افتاده و در وسوسه افگنده نیز هر دو آمده است قال عثمان وکنت منهم گفت عثمان و بودم من از آن مردانی که نزدیک بود که در وسواس افتند فبینا انا جالس مر علی عمر
پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر وسلم و سلام داد عمر فلم اشعر به پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی عمر الی ابی بکر پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما ثم اقبلا
حتی سلما علی جمیعا پس روی آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه چه داشت ترا بر آنکه رد نکردی برادر تو که عمر است سلام او را یعنی
جواب سلام وی نگفتی قلت ما فعلت گفتم من نکرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام فقال عمر بلی والله لقد فعلت پس گفت عمر بلی بخدا سوگند بر آینه تحقیق کرده تو آن را قال گفت
عثمان بعمر فقلت گفتم والله ما شعرت انک مررت بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشتی ولا سلمت و نه آگاه شدم که سلام کردی تو قال ابوبکر صدق عثمان گفت ابوبکر بعمر بعذر حال عثمان و بوثوق بصدق وی راست
گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بعثمان و خطاب کرد و گفت قد شغلک عن ذلک امر تحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بر ورود عمر و سلام وی امر عظیم فقلت اجل پس گفتم من آری چنین است که کاری باز داشت مرا
از آن امری قال گفت ابوبکر ما هو چه چیز است آن امر قلت گفتم توفی الله تعالی نبیه میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر پیش از آنکه بپرسیم ما آنحضرت را
از رستگاری این امر قال ابوبکر قد سألته عن ذلک گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر فقمت الیه پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او فقلت له بابی انت
وامی گفتم پدر و مادر من فدای تو باد انت احق بها تو سزاوارتری باین نجات و بانچه پرسیدن از آن بجهت کمال قرب تو از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و خصوصیت بودن تو بمحبت اسرار
… گفت ابوبکر قلت گفتم یا رسول الله ما نجاة هذا الامر چیست نجات این کار فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی کسی که قبول کند از من کلمه را که
ظاهر کردم بر عم خود ابوطالب است فردها پس قبول نکرد عم من آن کلمه را فهی له نجاة پس آن کلمه مر آنکس را نجات است رواه احمد بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جائز است که مراد باین امر دین

باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص آن چه چیز است یا مراد با مرآنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از وسوسه شیطان در حب دنیا و وقوع در شبهات و ارتکاب معاصی سبب نجات از آن چیست فرمود این کلمه است که تصدیق
بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت بر وی موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است نیز پوشیده نماند که در وجه اول از این دو وجه نظر است
زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید بهشت را پس چرا پرسید که پرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون
روا بود که این علم از اوائل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرده وی رضی الله عنه آنرا از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان است
چنانکه سوق حدیث در آن ظاهر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود
گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم آنرا و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه وادی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که دوست ندارم که بر زبان آرم آنرا
ابوبکر گفت آنچه بر روی من است مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش من پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان
در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از آنچه نجات میدهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را از آن
حدیث اینکه بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابویعلی فی مسنده و قال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشائخ حدیث ما شیخ ابن حجر در شرح
قول وی یوسوس گفته که مراد بوسوسه اینجا آن نزدیک بود که مردم در آن بحیثیت انقضاء دین و انطفاء انوار و انقطاع سلسلهٔ آن بود فقد بر وعن المقداد انه سمع رسول الله روایت است از مقداد بن الاسود
که از فضلاء و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او یا ربیب او بود و در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی است ذکر او در آخر
کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید ان شاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لایبقی علی ظهر الارض نمی ماند بر پشت زمین بیت مدر و لا وبر خانهٔ خشت و کلوخ
و نه خانهٔ پشم مدر بفتح میم و دال خام خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریها است و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است
پس میفرماید هیچ مکانی نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا الا ادخله کلمة الاسلام مگر آنکه می درآرد خدای تعالی در آن خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله تصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و ذل
ذلیل میدرآرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میکرد بسبب آن کلمه یا انکه فرمود اما یعزهم الله یا آنکه عزیز و غالب میکرداند خدای تعالی اهل اینجا را فیجعلهم
من اهلها پس میکرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و کردنده بدان او یذلهم یا خوار و زبون میکرداند ایشان را فیدینون لها پس مطیع و منقاد میشوند آن کلمه را بقبول ذمه و جزیه پس حرف این
کلمه به همه خانها میدرآید قلت مقداد میگوید گفتم من فیکون الدین کله لله پس میباشد دین همه مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها رواه احمد وعن وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید
موحده مکسوره از صنعای یمن است و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشرة و مائة قیل له گفته شد مر وهب ابن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید میکرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن
الیس آیا نیست لا اله الا الله مفتاح الجنة کلید بهشت که کشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است تا باشد قال بلی گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است
ولکن لیس مفتاح الا له اسنان ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه او را دندانها است فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لک پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را دندانها است کشاده
میشود برای تو و الا لم یفتح لک و اگر نه کشاده نمیشود برای تو پس مراد از کلید کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعدهٔ کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود و مبالغ
در اتیان عمل است رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمهٔ بابی و از تعلیقات او است و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه چون نیک کرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کاری نیک
که میکند آنرا نوشته میشود بده مانند آن الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است و کل سیئة یعملها تکتب بمثلها و هر کاری بد که میکند نوشته میشود بمانند آن اصل که جزای
نیکی یکی بده است تا هفتصد باندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی یلقی الله تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت است متفق علیه
وعن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما الایمان چیست نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا سرتک حسنتک چون شاد و خوشحال کرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکرانهٔ توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی وساءتک سیئتک و اندوهگین و ملال
کرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب فانت مؤمن پس تو مؤمنی درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان بروز آخرت و جزای
اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبدالوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رسالهٔ حبل المتین فی
تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بدانها چاره نیست اول توحید که بداند که خدای است بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم بود از نفع و ضرر و خیر و شر و
منع و عطا جمله بحکم و تقدیر او است و فائدهٔ آن عدم التفات است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن
رزق و فائدهٔ آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن در جزای اعمال ثواب و عقاب و فائدهٔ آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم
یقین کردن باطلاع خدای تعالی بر احوال بنده و فائدهٔ آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب اندوه
ناشدن است بر فوت طاعات و پشیمان نابودن از وجود زلات قال گفت آن مرد یا رسول الله فما الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه در چه کار بزه کاری است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و
سلم اذا حاک فی نفسک شیء چون بخلد در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و تردد رساند و قرار و اطمینان نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینه تو فدعه پس بگذار آن کار را که این نشان آنست که در وی

بزه است و این است معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیهٔ تقوی و منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین اینچنین دلی اگر در کردن کاری منشرح گردد و طمانینت پذیر میشود علامت
آنست که درین کار چیزی هست از خیر نه دل عامهٔ مؤمنان که محشو است بظلمت معصیت و کدورت که یکی را بد بیند و بد را نیک انگارد و نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر است که دلائل شرعی
در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علماء آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه
احمد و عن عمرو بن عبسه بفتحات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است
رضی الله عنه قال گفت اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله من معک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو در
دین اسلام قال حر و عبد گفت آنحضرت موافق منست با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول صحیح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که
و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد جنس است از حر و عبد مراد با آنچه در استقبال خواهد بود و بعد از شیوع امر اسلام و قوت آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر قوم و تمامهٔ مردم از آزاد و بنده
قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم طیب الکلام و اطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن بمردم غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق
و محامد صفات است لیکن اکتفا کردن از جملهٔ آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است آثار آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال سائل و لهذا احادیث در جواب این سؤال
صفات مختلفه وارد و یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملائم بحال او است و همچنین است کلام در قول و قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن قال فرمود الصبر و
السماحة گفته اند محصل تمام خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله
والسماحة علی اداء فرائض الله قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم من سلم المسلمون من لسانه و یده کسی که سلامت باشند مسلمانان از زبان وی و دست وی قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال
و شعب ایمان فاضل تر است قال خلق حسن گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و صعب آنها است بر نفس و انفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال
نماز فاضل تر است قال طول القنوت گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علماء را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی
سجده بعض برآنند که طول قیام افضل است و بعض گویند درازی سجده و بعض برآنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساختیم و بعض
برآنند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت قرآن است و فضیلت سجود بهیأت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است قال
قلت ای الهجرة افضل گفتم کدام هجرت فاضل تر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه دارد آنرا پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام درین معنی سابقا گذشته است قال قلت
گفت عمرو بن عبسه چون همه از این احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل پس کدام جهاد فاضل تر است قال من عقر
جواده و اهریق دمه گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسب نیک وی و ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و بغایت سعی و جهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که بآخر رسیده
و بمحض ثواب حسرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات و را نیز تحقیق کرد و غالبا مقصود کشف سؤال از نماز شب و قیام آن بود
قال قلت ای الساعات افضل گفت گفتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر است قال جوف اللیل الآخر گفت میان شب که در جانب آخر است که آن دانگ چهارم است یا
پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز رواه احمد و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول من لقی الله کسی که ملاقات
کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را لا یشرک به شیئا در حالیکه شریک نگرداند با وی هیچ چیز را و یصلی الخمس و بگذارد نمازهای پنجگانه را و یصوم رمضان و روزه دارد ماه رمضان را غفر له آمرزیده
شود او را گناهان او و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اهمیت آنها است یا زکوة و حج در آن وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی آن قدر شرف و عزت است
که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت است و هنوز شیت باقیست والله اعلم قلت گفتم افلا ابشرهم آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول الله
قال دعهم یعملوا فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این حدیث سابقا گذشته است رواه احمد و عنه انه سأل النبی و هم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم
عن افضل الایمان از فاضل ترین اجزاء ایمان و خصال وی قال ان تحب لله گفت افضل صفات ایمان این است که هر کرا دوست داری برای خدا دوست داری و تبغض لله و هر کرا دشمن داری برای
خدا داری و تعمل لسانک فی ذکر الله و در کار داری زبان خود را در یاد خدا قال گفت معاذ و ماذا و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست یا رسول الله قال ان
تحب للناس ما تحب لنفسک گفت آنکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را و تکره لهم ما تکره لنفسک و ناخوش داری مر ایشان را چیزی که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی
خیرخواه همه باشی و بهیچکس بد نیندیشی رواه احمد باب الکبائر و علامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی معین یافته یا وعیدی واقع
شده یا نهی از آن بدلیل قطعی وارد یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هرچه که اینچنین نبود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عدد بسیار آن در
احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنچه بر وی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال
الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون ناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت
خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزهٔ ماه رمضان عمدا بی عذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و

و پدر مسلمان از ناحق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و دروغ زدن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گذاردن و از وقت در گذرانیدن و زکات منع نمودن با مسلمانان ناحق جنگ کردن

و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن و صحابه پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بعد از پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن

و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن از ابروی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت

اهل علم و حاملان قرآن کردن و باز ن ظهار کردن این قدر ذکر کرده و تفسیری که ذکر کرده شد بیشتر از این است و شیخ حجر مکی در آن کتابی یکتا تصنیف کرده مسمی به زواجر نسأل الله العافية الفصل الاول عن عبد الله

بن مسعود روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه قال قال رجل گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی ای

الذنب اکبر عند الله کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از او گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و

حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده و خریک ذات شاید تعالی کبریا و ه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود و ه را در افعال و احکام و ضد مخالف

مانند و حق تعالی مانند ضد است و نه ند و بت پرستان اگر چه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند و لیکن چون آن بتها را می پرستیدند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که

ایشان را از عذاب خدا و امیر مانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت. قال ثم ای گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است قال ان تقتل ولدک خشية ان یطعم معك

فرمود پس بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر و رسم جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را میکشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن

قتل اولاد از جهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از این جهت کرد یا ملاحظه خصوص حال سائل این چنین فرمود قال ثم ای گفت پس کدام گناه بعد از قتل

بزرگتر است قال ان تزانی حليلة جارك فرمود زنا کردن تست با زن همسایه تو یعنی تقیید به همان قیاس است که در قتل معلوم شد فانزل الله تصديقها پس فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت را

که حق تعالی بیان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید والذین لا یدعون مع الله الها آخر و آنان که نمیخوانند با خدای تعالی خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و آنان که نمیکشند ذاتی را

که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آن مگر به حق شرعی چنانکه حد و قصاص ولا یزنون و زنا نمیکنند الاية تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب آن میکند و از این آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث

بیان مطلق قتل و زنا است و آن قید ها برای قصد زیادت تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر

گناهان کبیره اینها اند الاشراك بالله شریک گردانیدن است به خدا در وجود یا در عبادت و مراد از شرک کفر است به هر نوع که باشد و ذکر شرک به جهت آن است که کفار عرب مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در

بعض مقامات که اسلام را مانع از شرک و حقیقت مراد است یا است یا نهی است از ارتداد و عقوق الوالدین دیگر رنجانیدن مادر و پدر مسلمان را از ناحق شرعی و ظاهر حدیث در آن است که رنجانیدن مادر

و پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شد بقرینه احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است

اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما به حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرضه است از ایمان صله رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید و قتل النفس

دیگر کشتن کسی را به ناحق والیمین الغموس دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزی که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و گفته یمین غموس بفتح غین

معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد

و قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود رواه البخاري وفي رواية انس وشهادة الزور

بدل اليمين الغموس و در روایت انس و شهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده به جای الیمین الغموس متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی والیمین الغموس گذا است

از افراد بخاری است و بروایت انس که در آن به جای والیمین الغموس و شهادة الزور است متفق علیه است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات یکسو

شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده اند قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما هن و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الشرك بالله شریک

آوردن به خدا والسحر و جادو کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او رواست تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیه شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است تعالی

و جماعه از صحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر به موجبات کفر باشد باید کشت اگر نه آن تو نه بکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و فرا

گرفتن این همه حرام است وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق و کشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مگر به حق واکل الربوا و خوردن ربا واکل مال الیتیم و خوردن مال یتیم والتولي یوم

الزحف و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن به مقصد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن به مشقت و از دحام مشابه است زحف و حکم این

و بعد از آن تخفیف واقع شده و برده و قرار یافت و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات و از کبائر است دشنام دادن به زنا زنان پارسا مسلمان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است

و این مسئله در فقه به تفصیل مذکور است از آنجا باید جست متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی

وهو مؤمن زنا نمیکند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند و حال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است برارتکاب زنا و مبالغه است

در نهی از آن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامی که دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن و نمی نوشد شراب

کسی هنگامی که مینوشد و حال آنکه مؤمن است ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که برمیدارند مردم بسوی غارت

کننده در آن غارت کردن چشمهای خود را و نگران میمانند در آن یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکه مردم در وی مینگرند و مینالند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است

بر جنب کسی ذکر تخفیف و ترسانیدن و آن
... سبب مسلمانان و دو ...
و از زنا زاده ... تخفیف
و ابتدای اسلام
مسلمان

غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصاً با این صفت و در این حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است ولا یغل احدکم حین یغل
وهو مؤمن وخیانت نمیکند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و معنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقاً در حدیث
گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید دور دارید خود را از این گناهان مذکوره متفق علیه وفی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده ولا
یقتل حین یقتل وهو مؤمن و نمیکشد هیچکس هنگامی که میکشد و حال آنکه مؤمن است قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از اوست
گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه چگونه کشیده میشود ایمان از این شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود وشبک بین اصابعه ثم اخرجها پس تشبیک کرد
ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر درآورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که بحسب مخلوط ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن
برآمد فان تاب عاد الیه پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد بسوی وی ایمان وشبک بین اصابعه و باز در یکدیگر درآورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این
حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه معصیت است مگر آنکه از توبه معنی لغوی وی مراد دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز
می آید ایمان وقال ابو عبد الله و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة لا یکون هذا مؤمنا تاما
نمیباشد این شخص گناهکار مسلمان کامل ولا یکون له نور الایمان و نمیباشد مر او را در این حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست هذا لفظ البخاری این عبارت که گفته شد
عین عبارت بخاریست و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت
می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این بحث را در مواضع دیگر مشروح تر
مدلل تر از این گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم زیاده کرده است مسلم این عبارت را
وان صام وصلی وزعم انه مسلم و اگرچه روزه میدارد و نماز میگذارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم ثم اتفقا پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت
اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نشان منافق گفته است اذا حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید واذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بسبب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیری است که وعده کند بنیت خلاف و وفای بوعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد
بیاید واذا اؤتمن خان و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند این سه خصلت نشان منافق داشت مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این
خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لایق بمنافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مبرا باشند چه در اینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را
دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود
نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را باشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و حذر
باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان ایشان نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و از اینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهرتر است متفق علیه
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه چهار خصلت اند که هرکس که باشند این چهار خصلت در وی کان منافقا خالصا باشد بحکم آن
منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن و هرکه باشد در وی یک خصلت از این چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی یک خصلت از نفاق
و بهمین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است اذا اؤتمن خان چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بر وی خیانت کند واذا حدث
کذب و چون سخن کند دروغ گوید واذا عاهد غدر و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از اوست واذا خاصم فجر و
چون جدل کند و پیکار کند باهم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل متردد میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار والی هذه
مرة و بسوی این گله دیگر بار دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دو روئی میکند و در اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد
که بر وی برجهد رواه مسلم الفصل الثانی عن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است مرادی و حدیث او در ایشان است و دوازده غزوه همراه آنحضرت
حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را اذهب بنا الی هذا
النبی ببر ما را بسوی این مردی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او لا تقل نبی مگو که پیغمبر است انه لو سمعک بدرستیکه وی
اگر بشنود این کلمه را لکان له اربع اعین هر آینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوشی یعنی چه سرور و شادی در قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت
برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود والله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را میشنود
منتظر و امیدوار ظهور امر وجود او و اتباع میکرد و چه هرکه انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار است فاتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو

یهودی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم میرسد آنست که مراد بآیات
تسع آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرموده ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن که ذکر آنها در تفسیر بیان کرده اند ولیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان
مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل را شامل اند پس بعضی میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین بپرسید که اتم و اهم است و این روش
جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مقرر گشته است و بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ذکر معجزات که جواب آنها نشد و احکام دین نیز زیاده کرد برای انذار و ارشاد و راوی
آنرا بجهت شهرت ذکر نکرد و بعضی گویند مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامت و نشانند بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهوراند
در جمیع ملل فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا بالله شیئا شریک نگردانید بخدا چیزی را ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا تقتلوا النفس
التی حرم الله الا بالحق و نکشید ذاتی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببریء و نبرید شخصی را که پاک و بیزار است از آنچه تهمت میکنید او را و نرسانید
قصد او را بدروغ الی ذی سلطان بسوی کسی که خداوند سلطنت و قوت و زور است لیقتله تا بکشد او را بکناه و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را میگیرانند و بکشتن
و مصادره میدهند ولا تسحروا و سحر نکنید ولا تأکلوا الربوا و ربوا نخورید ولا تقذفوا المحصنة و دشنام زنا مکنید زن پاک پارسا را ولا تولوا الفرار یوم الزحف و پشت ندهید
و روی نگردانید از گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این نه حکم که همه ملتها را شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص به یهود است و فرمود وعلیکم خاصة الیهود
واجب است بر شما که یهودید بخصوص ان لا تعتدوا فی السبت که تجاوز از حد نکنید و بیفرمانی نورزید در شکار کردن روز شنبه که نهی کرده اند شما را از آن و گویند که سائلان در حکم این
سؤال مهیا ساخته و دهم را که مخصوص بایشان است در دل مضمر داشته آمده بودند و از نه حکم بصریح سؤال کردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا ذکر کرد و دهم را که مضمر داشته بودند باین
عبارت جدا کشف فرمود و از این جهت بوسه بر دست و پای شریف دادند قال گفت صفوان فقبلا یده و رجلیه پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پای آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم وقالا نشهد انک نبی و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی الله علیه وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود می دانستند و این شهادت ایمانی نیست
که اذعان و قبول با وی باشد بلکه اظهار علم و معرفت است که داشتند و ایمان تنها معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در محل خود تحقیق یافته است و از این جهت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فما یمنعکم ان تتبعونی پس چه باز میدارد شما را از این که اذعان و قبول نمایید و متابعت کنید مرا قالا ان داود گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا کرد به ان لا
یزال من ذریته نبی دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت ولابد دعای وی مستجاب شده باشد پس البته پیغمبری از فرزندان داود مبعوث
خواهد شد و یهود تابع وی خواهند شد و مر ایشان را غلبه و شوکت خواهد بود وانا نخاف ان تبعناک ان تقتلنا الیهود و ما میترسیم که اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یهود را بکشند ما را
یهود و این افترای محض است از یهود نابهبود که کذب و افترا شیمه مستمره ایشان است و هرگز داود علیه السلام این دعا نکرده است و در نخواسته چگونه درخواهد و وی در توراة و زبور خوانده
که محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین است و دین وی ناسخ همه ادیان و بعض گویند که یهود قائل بودند به نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرب خصوصا و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند
و در اینجا نیز ملزم میشوند چه دروغ بر پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود دعوی کرد که من فرستاده شده ام بکافه ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن رواه الترمذی وابوداود
والنسائی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من اصل الایمان سه خصلت است از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد بنای ایمان از پای درافتد و از بیخ برکنده شود
الکف عمن قال یکی از آن سه چیز باز ایستادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا تکفره بذنب بیان کف است یعنی کافر مدان و مگو آنرا که این کلمه گوید بسبب گناهی که صادر گردد از وی اگرچه کبیره
باشد و در این رد است مر قول خوارج را که گویند مؤمن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد ولا تخرجه من الاسلام بعمل و بیرون میار و حکم مکن به برآمدن او از مسلمانی به عملی بد که کند
و در این رد است مر قول معتزله را که گویند بنده بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در نمی آید در کفر و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مؤمن است
و نه کافر و نه فاسق قسمی ثالث دارند غیر مؤمن و کافر والجهاد ماض منذ بعثنی الله دیگر از اصول دین است که کارزار کردن بکفار دائم و مستمر است از آنگاه که برانگیخته و فرستاده است مرا خدای تعالی
و امر کرده است بجهاد الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال تا آنکه کارزار کنند آخر این امت در آخر زمان با دجال و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان
نتوان کرد و بی احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فنای ایشان هیچ کافری بر روی زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل باطل نگرداند
وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه پادشاه ظالم و فاسق باشد و بهر حال واجب است موافقت وی و برآمدن با وی از برای جهاد
و اگر گفته شود که جور جائر محل آن هست که مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جوابش آنست که مقصود استوای هر دو حالت است یعنی همچنانکه عدل
مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم است جای آنست که از جهاد بنشینند و محتاج بدان نشوند از این جهت
فرمود ولا عدل عادل فافهم والایمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر او است تعالی رواه ابوداود وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان چون زنا میکند بنده بیرون می آید از وی ایمان فکان فوق راسه کالظلة پس باشد
ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظله بضم ظای معجمه هرچه سایه کند ترا مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است مر ایمان را و هر چیز را در عالم مثال صورتی است چنانچه
از اجسام لبن مثال علم است و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده در آن آورده و جمله از آن در شرح ذکر کرده شده است

و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان نورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقا از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانچه
فرمود فاذا خرج من ذلك العمل پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زنا است و تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا رجع الیه
الایمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان رواه الترمذی وابوداؤد الفصل الثالث عن معاذ قال اوصانی رسول الله گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعشر کلمات بده سخن قال لا تشرك بالله شيئا گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمه کفر را وان قتلت وحرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ
رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگرا از رخصت نیز اذن کرد ولا تعقن والدیك و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرموده ایشان را دام که آن
فعل مباح باشد وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن
از آن ازجهت هیچ ولا تترکن صلوة مكتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته فان من ترك صلوة مكتوبة متعمدا زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را فقد برئت منه ذمة الله
پس بتحقیق بیزار شد و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مؤمنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین است مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب
حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناه را مستلزم کفر نمیداشتند مگر ترک صلوة را ولا تشربن خمرا و البته منوش خمر را فانه راس کل فاحشة
پس بدرستی که شرب خمر خوردن سر هر گناه و بدکاریست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلك وایاك والمعصية و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از آن
فان بالمعصية حل سخط الله زیرا که بگناهکاری فرود می آید خشم و بی رضای الهی وایاك والفرار من الزحف و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران وان هلك الناس اگرچه
هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد واذا اصاب الناس موت وانت فيهم و چون رسد مردم را مرگ
از وبا و طاعون و حال آنکه تو در میان ایشانی فاثبت پس بجای خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شهری که وبا پیدا گردد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر نباید شد و گریختن
از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته میمیرد و اگر بگریزد البته بسلامت میماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلك وانفق على عيالك من طولك
کن عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقه واجب که برگردن تست ولا ترفع عنهم عصاك ادبا و بردار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب واخفهم في الله و بترسان
ایشان را ازجهت حق خدا رواه احمد وعن حذيفة قال انما النفاق كان على عهد رسول الله حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واما اليوم اما امروز در زمان ما فانما هو الكفر او الايمان پس نیست مگر کفر یا ایمان
یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مؤمن و کافر و منافق و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان مینمودند و تعرض
بحال ایشان نمیکردند ازجهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر نفاق ظاهر شود و ثابت گردد که کسی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروی اجرا مینمائیم
رواه البخاری باب في الوسوسة وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز زر و آواز پیرایه زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشه بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده
و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آنرا الهام خوانند و وسواس بفتح واو و بکسر نیز هم باین معنی است و بمعنی شیطان نیز آمده و در بعض
شر الوسواس من الجن بعض بدان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی بدرستی که خدای تعالی
درگذرانیده است از امت من ما وسوست به صدورها چیزیکه وسوسه کرد بدان چیز سینهای ایشان ما لم تعمل به مادام که عمل نکرده بدان چیز او تتکلم یا نگفته یعنی عملی که باید کرد نفس
و شیطان بدان وسوسه میدهد و در خواطر میگذراند تا او را بکند یا سخنی که باید گفت در خاطر وسوسه میکند تا بگوید نمی نویسند و بر آن مؤاخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومه محمدیه
صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند متفق علیه و ظاهر الحدیث آنست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و باین رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر
عزم معصیت ماخوذ است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس یک بار افتاد بی اختیار و آنرا هاجس نامند عفو است از همه امتها ازجهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت
سینه جولان کرد آنرا خاطر خوانند این قسم هم عفو است از این امت و از این فضل و رحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است از این امت و بعد از جولان چون محبت و لذت
آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بآن حادث گشت آنرا هم گویند و این امت را از این نیز مؤاخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامه اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد و پس تر باز داشت نفس را حسنه
در برابر آن می نویسند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا
نیست و اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مؤاخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ است باعمال قلب چنانکه باعمال جوارح اما باید دانست
که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است و بنده بر آن ماخوذ و لیکن زنا نیست و مؤاخذه بر آن مثل مؤاخذه زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت
فروتر از پایه زنا وعنه قال وهم از ابی هریره روایت است که گفت جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعه از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم الى النبي بسوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فسألوه پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم انا نجد في انفسنا بدرستی که ما می یابیم در ذاتهای خود از وساوس و خواطر ما يتعاظم احدنا ان يتكلم به
چیزیکه سخت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آنرا قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او قد وجدتموه آیا تحقیق یافته اید شما که هیبت و گرانی بر زبان
آوردن آن چیز را در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یافتیم قال ذاك صريح الايمان فرمود این گرانیافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح

وخوف وخشیت حق وتعظیم امر اوست واین همه از آثار ونتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان او یند بلکه عام تر از شیطان جن وانس دارند بر شود چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد ودر حقیقت وسوسه واضلال مفوض با بلیس است ومرجع ومدار این کار اوست فیقول پس میگوید شیطان ووسوسه میدهد من خلق کذا من خلق کذا که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را ولا بد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من حتی یقول تا اینجا میرسد که میگوید شیطان من خلق ربک که پیدا کرد پروردگار ترا فاذا بلغه پس چون برسد شیطان این قول را فلیستعذ بالله پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان ولینته وباید که باز آید از این وسوسه وگفتگوی شیطان واز بحث ومجادله با وی وبرخاستن از مجلس وتغیر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع وفرو نشاندن آتش آن گفته اند زیرا که در مناظره ومحاجه شیطان فتح باب وساوس ومزید اثارت شر اوست وتواند که آن لعین بشبهات ومغالطات غالب آید وقدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل وعلا وطلب دفع شر از وی وگریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود واعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت وتزکیه وتطهیر نفس از دنس تعلقات وتصفیه قلب از نقوش اغیار است ومجرد استعاذه بزبان کافی نیست ولیکن این نیز مدد آن کار است پوشیده نماند که سؤال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است ومستلزم تناقض است زیرا که هرچه موصوف بمخلوقیت است در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از آن نسبت خلق بالله تعالی وگفتن که من خلق الله نامعقول ومتناقض است فافهم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس یتساءلون همیشه هستند مردم که سؤال وگفتگو میکنند بیکدیگر بر وجه مجادلت ومحاجت یا با نفس وشیطان بطریق وسوسه وخواطر حتی یقال هذا تا آنکه گفته میشود واین قول که خلق الله الخلق پیدا کرد خدا خلق را فمن خلق الله پس که پیدا کرد خدا را فمن وجد من ذلک شیئا پس کسی که یابد از این قول واز این وسواس چیزی را فلیقل امنت بالله ورسله پس باید که بگوید آن برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از آن وایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را واز همه نقائص پس این قول بجای استعاذه وانتهاست که در حدیث سابق مذکور شد از برای قطع راه مجادله ووسواس وطیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب کرد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد واعتقاد صادر گردد واما اگر بطریق بحث ومناظره با یکدیگر یا بر وجه خطور ووسوسه با نفس وشیطان باشد کفر نبود پس لائق آن است که سخن بر وجه تردید کرده شود وگفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی آمنت بالله ورسله تجدید ایمان است واگر بطریق خطور ووسوسه است از برای دفع وسواس ورفع خلجان است وظاهر شق اخیر است فافهم متفق علیه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بر وی قرین ومصاحب وی از جنیان وقرینه من الملائکة وقرین ومصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید ودر وسوسه می افکند او را بشر ودیگر فرشته که بکار نیک امر میکند والهام مینماید بخیر ودر بعض روایات آمده است که زائیده میشود آدمیزاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن ووی را همزاد وی میگویند قالوا وایاک گفتند صحابه وخود را نیز آزاد میکنی وداخل میداری درین عموم وترا نیز قرین از جن است یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وایای وخود را نیز داخل این حکم میدارم ومرا نیز قرینی از جن است ولکن الله اعاننی علیه ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا وغالب گردانید بر وی فاسلم این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بر صیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه وتعالی بر قرین من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی واز آفت وسواس وی ایمنم ووی منقاد ومسخر من است دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من واین دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام بمعنی استسلام وانقیاد وفرمانبرداری است واین معنی راجع بوجه اول است ودر بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد وایمان آورد قرین من از جن وهیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل وکرامت ممتاز ومخصوص گردانیده باشد وصاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان آدم کافرا وشیطانی اسلم شاهد این معنی است فلا یامرنی الا بخیر پس امر نمیکند مرا بهیچ چیز در هیچ حال مگر بنیکی وطاعت رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من الانسان بدرستی که شیطان میرود در آدمی مجری الدم مانند رفتن خون در بدن وی ومقصود جریان وسواس وی در آدمی و بیان تصرف وتمکن اوست بر اغوا واز راه بردن او وغایت تصرف وتمکن واگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود ونیز دور نباشد چه شیطان از اجسام لطیفه است که سریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش وهوا وظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده الا یمسه الشیطان حین یولد مگر آنکه میمالید بدست او شیطان ومی خلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند ودردناک میگرداند او را فیستهل صارخا پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند ومینالد وگریه میکند من مس الشیطان یعنی این گریه میکند بچه در هنگام زائیده شدن باین سبب است وغرض آن لعین از این مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام ودر آوردن او در ضلالت وفساد ودر وجود وی غیر مریم وابنها جز مریم و پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان واغوا وافساد وی منزه بودند ومطهر از جهت دعای مادر مریم او را و ذریت وی را از شر شیطان وقبول کردن پروردگار تعالی و تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم وتفرد عیسی ومادر وی بعصمت از این مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم چه مر آنحضرت را فضائل ومعجزات وکرامات است که هیچ یکی از انبیا را نیست وتواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود وگفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم وآنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود ومقام او در

طهارت ارفع واعلی است از آنکه شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفته اند که متکلم از عموم کلامی که میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق وحال قرینه است
بر آن این سخن مؤید آنست که گفتیم والله اعلم بیت دامن اجلال آن پاکتر که بهتان ابلغ دین برتر آمد زین که بر وی دست نامحرم رسد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم وهم روایت از ابی هریره است رضی الله عنه که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامی که بیرون
می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغه بفتح نون وسکون زای وبغین معجمه خلانیدن نیزه و درخشتن چوب آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آید متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و تجبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن
تخت است بر روی آب پس تکلیف داشتن حق تعالی آنرا از باب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس پس می انگیزد و میفرستد ابلیس
فوجهای خود را که در بلا و فتنه می اندازند مردم را سرایا جمع سریه بفتح سین مهمله و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن فرستند از پنج تن یا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش
و در اصل بمعنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند فادناهم
منه منزلة اعظمهم فتنة پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبه بزرگ ترین ایشان است از روی فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی
هر که فتنه انگیزتر نزد وی مقرب تر و معتبرتر یجیء احدهم فیقول می آید یکی از آن شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا کردم من چنین و چنین کاری و فتنه فیقول ما
صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی و نساختی تو کاری قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم یجیء احدهم فیقول
پس می آید یکی از لشکریان و پس میگوید ما ترکته حتی فرقت بینه وبین امرأته نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افکندم میان وی و میان زن وی قال فیدنیه منه
پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت و میگوید نیکو یار و مددکار منی تو قال الاعمش گفت اعمش که راوی این حدیث است از جابر اراه قال گمان می
برم جابر را که گفت این لفظ را که فیلتزمه پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفت یا بجای او گفت هر دو احتمال دارد رواه مسلم
الفون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجه تحسین ابلیس مر آنرا گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی که کند حرام افتد و فرزندی که
زاید حرامزاده باشد پس تا اولاد زنا بر روی زمین بسیار شوند و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت چنین گفته اند در
این کلام و ممکن است که گفته شود مراد بتفریق ایقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار
نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قد ایس من ان یعبده المصلون فی
جزیرة العرب بدرستی که شیطان نا امید شد از این که پرستند او را نماز گذارندگان در جزیره عرب و بزمین وی حد زمین عرب در طول و عرض در شرح بتفصیل و اختلاف
که در روایت نقل کرده ایم و زمین عرب الجزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجله و فرات ولکن فی التحریش بینهم ولیکن شیطان در
مقام برغلانیدن و جنگ و خصومت انداختن است میان اهل جزیره عرب و طمع و امید دارد در آن چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان امت حروب و وقایع
افتاد رواه مسلم ماند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست توربشتی گفته که معنی عبادت شیطان ارتداد است و مراد بمصلین مؤمنان که نماز را بپا میدارند
بعد از آن اشکال آورد که بعضی از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نفرمود که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان از آن بجهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مؤمنان ولیکن با وجود نا امیدی
وی واقع شد پس منافی میان این حدیث و آن قضیه باشد یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است از آنکه دولت و شوکت اسلام بجائی رسد که شیطان نا امید گردد که بعد از وی
ارتدادی واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدی نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت است از آن و طیبی گفته که مراد بمصلین
مؤمنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگر چه اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار است
بعدم تبدل دین و انهدام قاعده اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتداد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت اصنام
کند نیز منافات ندارد والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی روایت است از ابن عباس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاءه رجل آمد او را
مردی فقال پس گفت آن مرد انی احدث نفسی بالشیء بدرستی که من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسه لان اکون حممة احب الی هر آینه اینکه من انگشت شوم دوست داشته
شده تر است بسوی من من ان اتکلم به از تکلم کردن من بدان چیز که حدیث میکنم با نفس و بر زبان آوردن آنرا حممه بضم حا و فتح هر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند
انگشت خاکستر و سیاه و نابود شوم به که آن سخن زشت که در ضمیر دارم بر زبان آرم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی رد امره الی الوسوسة حمد
خدا را که بازگردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را که در نفس وی انداخته بود بسوی وسوسه یعنی بوسوسه آورد و بهمین قدر در گذرانید نگذاشت که عمل کند بدان و بر زبان آرد آنرا
تا مؤاخذه میشد او را بر آن رواه ابو داود وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان للشیطان لمة بابن آدم بدرستی که مر شیطان را
لمه است بفرزند آدم وللملک لمة و مر فرشته را نیز لمه است بوی و لمه بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی هم شیطان را او است

دم وبنه

وهم فرشته و هر دو را با او کار است فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدن است بدی و گفتن که اگر این کار خیر کردی به بدی گرفتار خواهی آمد چنانکه اگر توکل بر خدا
کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواهی شد و تکذیب بالحق و نسبت بدروغ کردن حق است واما لمة الملك فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق واما کار فرشته
نوید دادن است به نیکی و نسبت راستی کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشهور آنست که در نیکی وعده میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست هر یکی را در دیگری اطلاق
میکنند و نیز تخصیص به تقدیری است که کلمهٔ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر هر دو برابر اند فمن وجد ذلك پس کسی که بیابد آنرا یعنی وعدهٔ خیر را که لمهٔ ملک است فلیعلم انه من الله پس باید
که بداند که آن از خدا است یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی فلیحمد الله پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانه ومن وجد الاخری و کسی که بیابد لمهٔ دیگر را که لمهٔ شیطان است
فلیتعوذ بالله من الشیطان پس باید که پناه جوید بخدا از وسوسهٔ شیطان ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وی این آیت را الشیطان یعدکم
الفقر شیطان وعده میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ویامرکم بالفحشاء و امر میکند به بخل و عرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال
البیضاوی و آخر آیت اینست والله یعدکم مغفرة منه وفضلا و خدای تعالی نوید میدهد شما را در انفاق آمرزیدن گناهان را و زیاده بر آن یعنی ثواب بر انفاق میدهد زیاده بر
آنچه انفاق کرده اید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجهت آنست که چون لمهٔ ملک منسوب بجناب حق است پس وعدهٔ مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمهٔ ملک است رواه
الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا حدیث غریب این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت است
بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم است و میسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیهٔ قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آنست که خواطر چهار قسم است حقانی و نفسانی و ملکانی
و شیطانی و وجوه تمیز میان اینها مذکور است در کتب قوم و بسی دقیق است و بعضی از متاخرین مشایخ گفته اند که خاطر اگر در شهوات مباحه است نفسانی است و اگر در محرمات است شیطانی است
و اگر در طاعات است ملکی و اگر در قطع از ماسوی الله است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفة خواطر القلوب بسی نافع
و مفید در شرح چیزی از آن نقل کرده ایم وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت لا یزال الناس
یتساءلون حتی یقال هذا همیشه اند مردم که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن خلق الله الخلق فمن خلق الله پیدا کرد خدای تعالی خلق را پس که پیدا کرد خدا را عز وجل و تعالی
و تقدس فاذا قالوا ذلك پس چون بگویند ایشان این قول را فقولوا بگوئید شما ای سامعان برای رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسه و خاطر الله احد خدا یگانه است در ذات و صفات
خود و بی همتا است الله الصمد خدا سیدی است که محتاج است بوی هر که غیر او است و همه در حوائج و مقاصد قصد بدرگاه او دارند لم یلد ولم یولد نزاد او هیچکس را و زائیده نشده
از هیچکس ولم یکن له کفوا احد و نیست مر او را همتا و مانند هیچ یکی و این صفات منافی مخلوقیت است و خبر خالق را انشاید ثم لیتفل عن یساره ثلثا پس تر باید که بعد از ذکر این صفات
تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسی که بشنود آن کلمات را و تفل کردن که با وی اندکی از آب دهن آید و این تفل از برای استقذار و استخفاف و خوار داشتن شیطان است و او را تاثیر است در دفع شیطان
و شر او و تخصیص جانب یسار بجهت آنکه شیطان در آن جانب میباشد ولیستعذ بالله من الشیطان الرجیم و باید که استعاذه جوید بخدا از آنچه پرانده شده رواه ابوداود وسنذکر
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص که در مصابیح در این باب ذکر کرده است در باب خطبهٔ روز نحر بجهت آنکه مناسبت وی بآن باب
ظاهرتر و بیشتر است ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا همیشه اند مردم که سوالها
میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را الله خالق کل شیء خدای تعالی پیدا کرده هر چیز را فمن خلق الله عز وجل پس که پیدا کرد خدا را رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که
مذکور شد ولمسلم و مر مسلم را روایت باین لفظ است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله گفت خدای عز وجل ان امتك لا یزالون یقولون بدرستی که امت تو همیشه
میگویند ما کذا ما کذا این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق اشیاء و کاوش مینمایند از احوال آن حتی یقولوا هذا تا آنکه میگویند این قول را الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل
وعن عثمان بن ابی العاص قال ثقفی است عامل کرده بود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف و همراه بود در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت ابی بکر و دو سال از خلافت
عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس مباشید اول در ردت پس بگفته او باز ایستادند
و مرتد نگشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زائید من حاضر بودم و روایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت قلت گفتم
یا رسول الله ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قرائتی بدرستی که شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من یلبسها علی تخلیط میکند
قرائت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاك شیطان آن که حائل میشود میان تو و میان نماز تو ملتبس
میکند قرائت را بر تو شیطانی است که یقال له خنزب گفته میشود مر او را خنزب بکسر خاء و زای و بفتح هر دو و بضم اولی و فتح ثانیه و بکسر اولی و فتح ثانیه و بر هر وجه نون ساکن است و این لقب آن
شیطان است که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارهٔ گندیده را گویند فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون دریابی این وسواس فتعوذ بالله
منه پس پناه جوی بخدا از آن شیطان واتفل علی یسارك ثلثا و تفل کن بجانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابوهریره معلوم شد ففعلت ذلك پس کردم من آنرا فاذهبه الله
عنی پس دور گردانید خدای تعالی او را از من رواه مسلم وعن القاسم بن محمد روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبعهٔ مدینه است
و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر عالم فقیه امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشه صدیقه و وی از خاله امام زین العابدین است و

صهر امام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة و عمر وی هفتاد یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه ان رجلا سأله که مردی پرسید او را فقال پس گفت آن مرد انی اهم فی
صلوتی مرد وهم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام درست نکرده‌ئی و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن
در نگاه داشتن حساب و جز آن فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بیای موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران میآید این حال بر من فقال له پس گفت قاسم بن محمد
مر آن مرد را امض فی صلوتک بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منه بگفته شیطان و اعتبار مکن وسوسهٔ او را فانه لن یذهب ذلک عنک پس بدرستیکه هرگز نمیرود آن وهم و وسواس
از تو حتی تنصرف تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن وانت تقول و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان ما اتممت صلوتی آری تمام نکرده‌ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لکن
قبول میکنم سخن ترا و اعاده میکنم آنرا برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسهٔ شیطان کار نکند و بر گفته او نرود و در داود مالک در حکایات مشایخ آورده اند که بزرگی
بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگذارده‌ئی گفت باز نمیگردانم که گذاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاه حق شیطان گفت مساهله مکن
در نماز باز گردان که نماز جای مساهله نیست گفت باز نمیگردانم شد هرچه شد پس لجاج کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیرخواه تو ام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی
شانی رفیع موجهت مکن حضرت خداوند تعالی را اینچنین نمازی گفت اعاده نمیکنم و راضی شدم به پستی مقام خود و گفت خدا قبول نمیکند اینچنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل
و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست من نمی‌آید تو بر دهن هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه در نگونساری شیطان و دفع وسوسه
و بستن راه آنست نه که عمل را درست و ناتمام کند و مساهله در آن راضی باشد بتسویل النفس و بهانهٔ اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می‌بخشد و بدانکه اصل وسواس از خیال عقل و تباعی
اوست که بر دو رو وهم که شیطان عالم النفس است و سبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی موثرتر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطانیت
بزرگی را در طهارت مکان و تجاوز مکان وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبه میبود همانجا نماز میکرد از برای دفع وسواس باب الایمان بالقدر فی القاموس قدر
تحریک قضا و حکم و فی النهایة قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده آلهی تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدای بر بنده از حکم و از این عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لایزال و
بایمعنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و بر عکس این نیز اطلاق یابد
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرموده فقضیهن سبع سموات ای خلقهن و بایمعنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است و وی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و
مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر آلهی اصل وضع اسباب تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات
متناسبهٔ آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمیگردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب باحوال و حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوبه بجانب مسببات و
حادث گشتن آن بلحظه بلحظه قدر است پس حکم تدبیر اولی کلی و امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیه دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیادت و
نقصان نگردد و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر
و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر آلهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق اوست و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بنده کار از کردار خود
اختیاری هست که ثواب و عقاب بر آن مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیهٔ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب کلامیه تحقیق آن
کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته باعث شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود بمشاهده معلوم است و بحکم کتاب و سنت معلوم
شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت
حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد
اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و
ایجاد اوست و لیکن بمصلحت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او سبب است پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده
همه اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطهٔ قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم گردد و گفته اند که این سر نیست که هیچ یکی از انبیا
و اولیا را بر آن اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که سرور انبیا و خلاصهٔ اهل اصطفا
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده و حقائق اشیا کماهی نموده اند والله اعلم و علمه احکم الفصل الاول عن عبد الله بن
عمرو قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق نوشت خدای تعالی اندازه و احکام خلقان را پیش از

گردانید آن را در لوح محفوظ باجرای قلم بر آن یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنها است چنانکه بخلاف آن نرود و این تأویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است
در لوح و مانند آن قبل ان یخلق السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها بخمسین الف سنة بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت و مبالغه در تمادی است میان تقدیر و
خلق سماوات و ارض نه تعیین و تحدید این حد مخصوص زیرا که یقین است تقدیر مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تأویل کتابت است
بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تأویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و در تحقیق این
کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است قال وکان عرشه علی الماء گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده و
باین استدلال کرده اند بر آنکه اول حادث از اجرام عالم که بوجود آمده آب است و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که در این آیت دلیل است که عرش و آب مخلوق اند پیش از
خلق سماوات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد بآب آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه و تعالی خواسته و محتمل که مراد آب دریا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند
انتهی و بعض گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر هر چیز که
در عالم است بقضا و قدر الهی است حتی العجز والکیس تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و تجربه
و مراد بکیس توانائی و چلدی در گذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند و احتجاج نمودند با یکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود در عالمی یعنی دیگر جز این عالم که عالم علوی و روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزنده گردانیدن در عالم برزخ یا بزنده گردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم
بر موسی تفصیل این قصه اینست که قال موسی گفت موسی آدم را انت آدم الذی خلقك الله بیده تو آن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود و نفخ فیك من روحه
و دمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود واسجد لك ملائکته و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را واسکنك فی جنته و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود
ثم اهبطت الناس بخطیئتك الی الارض پس فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین گویا که اگر خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در بهشت اولاد
می آوردی پس بسبب فرود افتادن تو ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود اینقدر و مرتبه که تو داشتی می بایست این کار که مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد فقال آدم
انت موسی الذی اصطفاك الله برسالته وبکلامه پس گفت آدم در جواب موسی تو آن موسی که برگزیده ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطه واعطاك الالواح و داد ترا
الواح فیها تبیان کل شیء در آن الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند مهمات ترا و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمد و گویند که ضخامت
توراة هفتاد شتر بار بود و قرأة سفری از وی در سالی تمام میشد وقربك نجیا و نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و رازگوینده فبکم وجدت الله
کتب التوریة قبل ان اخلق پس باز گو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توراة را پیش از آنکه پیدا کرده شوم من قال موسی باربعین عاما گفت موسی نوشته شد توریت
پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توراة خود قدیم است ولیکن نوشتن او در الواح یا غیر آن در این مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد قال
آدم فهل وجدت فیها گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت که وعصی آدم ربه فغوی و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را قال نعم گفت موسی آری یافتم در وی
ای بعین قال افتلومنی علی ان عملت عملا گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا بر این که کردم من کاری را که کتبه الله علی ان اعمله نوشته است خدای تعالی بر من و تقدیر کرده که بکنم آنرا قبل ان
یخلقنی باربعین سنة پیش از آنکه پیدا کند مرا بچهل سال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت رواه مسلم پوشیده
نماند که وجود اسباب و روابط و امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی
تکلم کرد و آدم علیه السلام نظر بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع موجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که
قطع نظر از وسائط در آن جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و از این تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهما
السلام بهتر است تا موسی علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو
الصادق المصدوق و اوست راست گوینده که خبر داده است راستی و درست گفته شده که خبر داد خدای تعالی او را براستی حدیث این است که ان خلق احدکم بدرستیکه ماده پیدایش یکی از
شما که آب منی است یجمع فی بطن امه فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادرش رحم وی اربعین یوما نطفة چهل روز بصورت نطفه با تغیری که در وی میرود از تاثیر
حرارت رحم ثم یکون علقة مثل ذلك پس میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر ثم یکون مضغة مثل ذلك پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله الیه
ملکا پس میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است ولیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او
بصورت آدمی چنانکه از آیت قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینچه گفته اینست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که وی
تعالی شانه قادر است که در یک لمحه بصورت آدمی آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

بر آن قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان است در رعایت تأنی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز تأمل
این نکته گفته‌اند و محققان نیز گفته‌اند که این نکته تنبیه و اعلام است مر انسان را تا آنکه وصول بکمال معنوی نمیباشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه نظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه درجه و انتقال
از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویه بدن میفرستد حق تعالی فرشته را که موکل است بر ارحام و امر
میکند وی تعالی فرشته را باربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سماوات و ارض است سنت الهی باین جاری شده که از برای تاکید و تقریر و تقدیر سابق در اثنای وقت
نیز نویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم است و سر نوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز مینویسند فیکتب عمله پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه
کار خواهد کرد از نیکی و بدی و اجله و مینویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری نهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است
و گاهی جزو اخیر و باین جهت اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید و رزقه و مینویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق و شقی او سعید و مینویسد که بدبخت است وی یا نیکبخت
و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و مضجع و مصائب نیز آمده یعنی کجاها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید
و مانند این یادداشتها بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم ثم ینفخ فیه الروح پس دمیده میشود در وی روح ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است
در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده و لیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفا داشت بیان
آن کرد و فرمود فوالذی لا اله غیره پس سوگند بآنکسی است که نیست هیچ خدا غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة بدرستی و راستی که یکی از شما هر آینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل
صالح حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت
میکند و پیشی مینماید بروی سر نوشت وی که در تقدیر رفته و در قلم نوشته شده است از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد فیدخلها پس می آید
در دوزخ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار و بدرستیکه یکی از شما هر آینه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان او و میان دوزخ مگر یک دست
فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند بروی سر نوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس عمل میکند بعمل بهشتیان فیدخلها پس می درآید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت این چنین هم
واقع میشود و لیکن غلبه لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بیشتر آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه
و این حدیث دلالت کرد بر آن که اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آمده و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست
که در این حدیث ترهیب است و ترغیب است بمواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا این دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر گردد و این سخن خوب است که بر زعم
بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقه قضا و قدر است و هر چه سر نوشت است
شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش ازینهم توهم نمودند و گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما
در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن تحقیق قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد
پیدا کرده پس لابد درینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بنده کاری را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعل دیگر توان باز داشت و الا امر و نهی را فایده نخواهد بود و فرستادن
پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر غامض است بلکه آن نتواند رسید و بسا اسرار که بنده را بر آن اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عمل و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک الملک است
و هر که در ملک خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام این است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان از ارباب کشف
گفته‌اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائده آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و
عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور وعن سهل بن
سعد کنیت وی ابو العباس و بعض گفته‌اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعده بن کعب انصاری مدنی و او و پدر او در صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بود و وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته‌اند ثمان و
ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار بدرستی که بنده هر آینه میکند یا بعمل
کار دوزخیان و انه من اهل الجنة و حال آنکه وی در واقع موجب سابقه ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است و یعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و گاهی میکند کار بهشتیان
و حال آنکه در واقع از دوزخیان است و انما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد و چنانکه گذشت و خواتیم بوزن مساجد جمع خواتم
بروزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت دعی رسول الله گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الی جنازة صبی من الانصار سوی جنازه کودکی از قبیله انصار تا نماز گذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو آمده و بعض فرقی نهاده‌اند که بکسر بمعنی
میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس یا بکسر سریر با میت فقلت پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی است
از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او در اعتقاد وی لم یعمل السوء نکرده است بدی را و لم یدرکه و در نیافته است آنرا فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بندگان است ع

مذکر گنجشک است
جواد بن بسبب خورد
سالی او ست و از گنجشکان

او غیر ذلك این کلمه را بفتح واو و سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه تو میگوئی که وی بهشتی باشد واقع است و بر تقدیر
سکون معنی اینست که آیا واقع آنست که تو میگوئی یا غیر آنکه تو میگوئی و نیز تواند که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان
کرد وجه آن را و فرمود یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا ای عائشه بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشان را
برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند وخلق للنار اهلا و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشان را برای آتش و
حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند رواه مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی است و وی تعالی بعضی
از خلق خود را برای بهشت آفرید خواه عمل نیک کنند یا نه و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است می در آید آنرا اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی
ای عائشه که وی بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول
در آمدن در آتش دوم توقف سیم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت آن بود که در وی حکم بغیب بود و جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین است در حکم بایمان و صواب آنست که صدور این قول از
حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود بآنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند در
آورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یعنی نیست از شما هیچ یکی الا وقد کتب مقعده من النار
مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست وی از آتش دوزخ ومقعده من الجنة و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی
کیست و بهشتی کدام است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا آیا پس چون نوشته شده است و تعیین کرده شده است جای هر یکی از ما در بهشت و دوزخ اعتماد نکنیم بر این نوشته خود
وندع العمل و ترک نکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعملوا فکل میسر لما خلق له عمل کنید
پس هر کس موفق و مهیا گردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آن کس برای آن چیز اما من کان من اهل السعادة اما کسی که هست از اهل سعادت و بر تقدیر الهی بسعادت نامزد شده فییسر لعمل
السعادة پس موفق و مهیا گردانیده شده است مر عمل سعادت را واما من کان من اهل الشقاوة واما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا گردانیده میشود
مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت
و شقاوت گردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بر هر کسی که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصرفیست که در ملک خود میکند
بهر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر هست عمل برای چه کنیم در برابر نیست ثم قرأ پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تایید و اثبات این قول این آیت را که فاما من اعطی واتقی وصدق
بالحسنی اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از نافرموده حق و تصدیق کرد کلمه ای که نیکوتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکوتر از همه ملتها است یعنی ملت اسلام الآیة
تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا گردانیم او را برای اعمالی که مؤدی و مفضی آسانی است که در آمدن بهشت است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی
فسنیسره للعسری واما کسی که بخل ورزید بمال یا بأدای هر چه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد کلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا
گردانیم او را برای اعمالی که مؤدی است بدشواری که در آمدن در آتش دوزخ است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن ادم
بدرستیکه خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی حظه من الزنا نصیب او را از زنا ادرک ذلک لا محالة دریابد آن نصیب خود را از زنا البته و محاله بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغیر و حول
یعنی گردیدن از حالی بحالی و معنی لا محالة لا بد و البته یعنی این سخن تغیر و گردیدن نبود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس
و قوتی که بدان لذتی بیابد و با بدایع و ترکیب شهوت و میل بنا و البته آن نصیب از زنا بوی میرسد و در مییابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میکند را اندر بعضی از حقیقت زنا
که ادخال فرج در فرج است و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود فزنی العین النظر پس زنای چشم نظر حرام است وزنی اللسان المنطق و زنای زبان سخن حرام
بهمین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل والنفس تمنی وتشتهی نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد والفرج یصدق ذلک ویکذبه و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست
میگرداند آرزوی نفس و شهوت وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ میگرداند او را و اطاعت نمیکند و باز می آرد از زنا متفق علیه این حدیث را بخاری و
مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را که متفرد است بدان چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتب علی ابن ادم نصیبه
من الزنی نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا مدرک ذلک لا محالة دریابنده است آدمی آنرا البته العینان زناهما النظر چشمها زنای ایشان نظر حرام است والاذنان زناهما
الاستماع و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام است واللسان زناه الکلام و زبان زنای او کلام حرام است والید زناها البطش و دست زنای وی گرفتن است وفی الصحاح
بطش حمله کردن و سخت گرفتن والرجل زناها الخطی و پا زنای وی گامها نهادن و رفتن است بجانب آن والقلب یهوی ویتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند ویصدق
ذلک الفرج ویکذبه و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا وعن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حاء و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر سال
ابوهریره تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملایکه سلام میکردند بر وی یکبار داغ کرد پس ملایکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم و فصل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من مزینة قالا کہ دو مرد از قبیلہ مزینہ بضم میم و فتح زای و سکون یا و بنون گفتند یا رسول الله ارأیت
ما یعمل الناس الیوم خبر ده مرا آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است و یکدحون چه و کوشش مینمایند و سعی میکنند در آن اشیء قضی علیهم آیا چیزی است که قضا کرده
شده است بر ایشان و حکم کرده شده و مضی فیهم و گذشته است در ایشان من قدر سبق از تقدیر الهی که پیش رفته است در ازل او فیما یستقبلون به یا واقع است در چیزی که استقبال
میکنند بدان چیزی پیش می آید در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش از این از قضا و قدر مما اتاهم به نبیهم از آنچیزی که آورده است ایشان را آن پیغمبر ایشان و ثبتت
الحجة علیهم و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمده و امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند
یا معصیت میورزند چنانکه مذهب قدریه است فقال لا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل بل شیء قضی علیهم و مضی فیهم بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است
و تصدیق ذلک فی کتاب الله عز و جل و تصدیق آن و دلیل صدق بر آن در کتاب خداست که فرمود و نفس و ما سوّاها فالهمها فجورها و تقواها نفس تسویه عبارت از پیدا کردن او در جمیع
سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت ترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام کردد و قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور بامور جبلیه و قضایای طبیعیه بود و ترکیب حب شهوات
حسیه در وی و الهام تقوی بنصوص شرعیه و ادله عقلیه تبلیقین علم بمقدمات یقینیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه است فسوّیها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر او است رواه مسلم و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قلت گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله انی رجل شاب من مردی جوانم و انا اخاف علی نفسی العنت و من میترسم بر نفس خود در زنا را و عنت بفتحتین بمعنی زنا
و اثم و هلاک و مشقت در زنا آید و لا اجد ما اتزوج به النساء و نمی یابم از مال چیزی که زنی بکرم بدان ناز کانه یستاذنه فی الاختصاء راوی میگوید که گویا ابو هریره باین سخن دستوری میخواست
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن قال فسکت عنی گفت ابو هریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانده از من ثم قلت مثل ذلک پس گفتم من مانند آن سخن یعنی
تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة جف القلم بما انت لاق ای ابو هریره
خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو بعلم آنچه هرچه قضا رفته است شدنی است و در وی تهدید است بر
سبب تدبیر در مقابله تقدیر و گریختن از آن یا بکذار خصا را و راضی شو بقضا یعنی هرچه از خیر و شر شدنی است در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در خصا نیست بلکه توبیخ و
ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفایده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شده بلفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هرچه مقدر است مبدل نگردد سخن کوتاه
کن یعنی تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هرچه خواهی بگو و تهدید بر نسخه اول برامر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاری و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان قلوب بنی آدم کلها بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه بین اصبعین من اصابع الرحمن میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی کقلب واحد این دلها در دو انگشت وی
مانند یک دل است که یصرفه کیف یشاء میکرداند آن یکدل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف
در یک چیز پیش ایشان آسانتر و سهلتر است از تصرف در اشیای متعدده و الا بحضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از
متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعض توقف کنند و علم آن بحضرت حق حواله نمایند و بعض آن را بر وجه مناسبت حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و
لطف است که با دل تقلیب و تصریف بجانب طاعت مینماید و گاهی بسوی معصیت و اشارت است بآنکه این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اضافت برحمان از جهت سعت رحمت
و غلبه اوست بر غضب با آنکه غضب حلیم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت
ما و ببحضرت صمدیت عزو جل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصیت صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت و
مستقیم دار بر آن و ظاهر آنست که صیغه جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت است تصریف و تقلیب چه باشد رواه مسلم و عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة نیست هیچ زاییده شده مگر آنکه زاییده میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکافتن و نو پیدا کردن و آفریدن
آمده و معنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زاییده میشود و مراد بآن حالتی و هیئتی که ساخته کرده و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمییز میان حق و
باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که متمکن گردد بدان بر هر هیئة و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام
ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه یهودانه پس پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را او ینصرانه یا نصرانی میکنند او را او یمجسانه یا مجوسی میسازند او را یا بمتابعت
و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمییز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و از
دین اسلام میل نماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر او بین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و
مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور گردد اگر گفته شود پس این صفت خود تبدیل یافت بتهوید و تنصیر ابوین پس لا
تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این استعداد و تهیو حق در یافت مقتضی است که قطعا زوال نپذیرد و ممکن نیست تبدیل و ازاله آن چه استعداد و تهیو هرگز متبدل نگردد و اگر فرضا بعلاف
مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت است بر وی و اگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند آدمی را در مقتضای آن و اختیار
میکند که جز دین اسلام با آنکه حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود است بر محبت شیر خوارگی که تا باز ندارند دائم میماند بر محبت آن و از اینجا گفته اند بعضی از فضلا

در ازل در باب ایشان

کهفرا

كه فطرت سليمه مجبول است بر اختيار دين اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نيست كه مولود است بحقيقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از ان پدر و مادر كافر ميسازند يا بتبعيت ايشان كافر حكم كرده ميشود زيرا كه اين معنى اگرچه
اتصاف مولود بحقيقت اسلام كه از مكاسب است معقوليت ندارد و نيز وى تبديل پذير است مگر آنكه بلا تبديل لخلق الله آن مراد دارند كه نميبايد كه تبديل كنند و اگرچه در بعض روايات على فطرة
الاسلام يا على الملة بعبارت از دين اسلام است آمده اما مراد همان است كه گفته شد يعنى مستعد و متهيئ اسلام زائيده شده اگر آفتى از خارج پيش نمى آمد اختيار ميكرد آنرا و در شرح زياده برين
سخن كرده شده و وجوه ديگر ايراد نموده شده است اينجا اينقدر كفايت است بعد از آن تشبيه كرد ولادت مولود را بر فطرت سليم و عدل قويم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بزائيدن بهيمه
بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء چنانكه زائيده ميشود چهارپايه تمام كامل سليم الاعضا و تنتج بلفظ مجهول است از نتج بمعنى زائيدن و ناتج آنكه
بزاياند ناقه را و متولى امر نتاج كرده و چنانكه ذراى آدمى و تحقيق اين لفظ در شرح بيشتر ازين واقع شده هل تحسون فيها من جدعاء آيا احساس ميكنيد و مى بينيد شما در آن بهايم زائيده شده هيچ
بهيمه بينى گوش يا دست يا لب بريده را و اگر از خارج آفتى بحال وى متعرض نميشد همچنان ميماند كه بود ثم يقول پس ميگفت و ميخواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را فطرة الله التى فطر الناس
عليها لازم گيريد خلقت خدا را كه پيدا كرده آدميان را بر آن و دائم باشيد بر مقتضاى آن لا تبديل لخلق الله نيست تبديل و تغيير مر پيدائش خدا را و نبايد تغيير و تبديل داد آنرا ذلك الدين
القيم آن يعنى موجب فطرت و مقتضاى وى دين راست و درست است متفق عليه وعن ابى موسى الاشعرى رضى الله عنه قال قام فينا رسول الله ابو موسى اشعرى گفت كه ايستاد ميان ما
و خطبه خواند براى وعظ و تذكير يا اهتمام نمود بحال ما پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بخمس كلمات به پنج سخن فقال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى لا ينام بدرستيكه خداى تعالى
خواب نميكند و غافل نميشود از حال بندگان و احوال تمامه كائنات اين نخستين كلمه است از آن پنج كلمه چنانكه شارحان گفته اند و كلمه دوم و لا ينبغى له ان ينام و نمى آيد از وى و نميسزد او را كه خواب
كند يعنى محال است بر وى خواب و باين جهت مغاير شد اين كلمه كلمه نخستين را چه از خواب نا كردن ناممكن بودن خواب لازم نيايد كلمه سوم يخفض القسط و يرفعه پست ميكند قسط را و بالا مى برد
آنرا قسط بكسر قاف و سكون سين مهمله بمعنى رزق آيد پس در معنى آن آيت بود كه يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر يعنى فراخ ميكند الله تعالى رزق را مر هر كرا ميخواهد و تنگ ميكرداند بر هر كه
ميخواهد و قسط بمعنى ميزان نيز آيد و اين معنى ظاهرتر و مناسب تر است بحديث آينده كه گفت بيده الميزان يخفض و يرفع و معنى خفض ميزان و رفع آن وزن كردن ارزاق بندگان كه نازل است از
جناب تقدير و اعمال ايشان كه صاعد است بدرگاه وى عز تعالى و دانانيدن مقادير آنها فرشتگان را كه موكل اند بر آن و اشارتيست بقول حق سبحانه و تعالى كل يوم هو فى شان و آنكه وى
تعالى حكم ميكند در خلق خود بميزان عدل و باين وجه كلمه مؤكد و مقرر كلمه دوم گردد كه لا ينبغى له ان ينام است چه هر كه در هر لحظه و هر آن تصرف وى دائم و مستمر باشد خواب كردن و غافل بودن
او را سزاوار نبود و ممكن نباشد كلمه چهارم يرفع اليه عمل الليل قبل عمل النهار برداشته ميشود و بالا برده ميشود بسوى درگاه وى عملهاى بندگان كه در شب ميكنند پيش از عملهاى
كه در روز ميكنند و عمل النهار قبل عمل الليل و برداشته ميشود عمل روز پيش از عمل شب يعنى هنوز روز نشده و عملى در آن واقع نشده كه عمل شب بالا ميبرند و شب نرسيده كه عمل روز
ميبرند و درين مبالغه است در مسارعت ملائكه موكل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ايشان بمحال عرض و مساعد سماوات و قدرت ايشان بر رفع اعمال در ادنى ساعت چه فرق
ميان روز و شب جزء آنى كه لا يتجزى بود و يا مراد آن باشد كه برداشته ميشود عمل شب پيش از برداشتن عمل روز و عمل روز پيش از برداشتن عمل شب و هر يكى احدا احدا بدرگاه ميبرند و
عرض مينمايند و اين معنى از عبارت ظاهرتر است وليكن خوبى و بلاغت در معنى اول بيشتر است و اين كلمه نيز مؤكد لا ينبغى له ان ينام است كلمه پنجم حجابه النور پرده حق سبحانه و تعالى و تقدس
نور است يعنى انوار جلال و اشعه عظمت و كبرياى او كه مدهوش و متحير ميكردد نزد ملاحظه و مشاهده آن عقول و بصائر و اين پرده بحقيقت راجع بخلق است كه محجوب ايشانند حق سبحانه بر شان
ديده كور نسبت با آفتاب و حق سبحانه تعالى را محجوب نتوان گفت كه محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود و لكه محتجب گويند كه مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و كبريا
و تواند كه معنى وى آن باشد كه وى سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور و غايت بروز چنانكه در محسوسات آفتاب كه چون بسيار بتابد ديده را خيره و تيره گرداند و در حقيقت
صفات كه انوار ذات اند پرده اويند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان كرد و ادراك ذات بحت ممكن نباشد و هرچه در ادراك در آيد و مشهود گردد نور صفات است حق تعالى
وراى آنست بيت هرچه انديشى پذيراى فنا است ☆ وانچه در انديشه نايد آن خدا است ☆ و اگر پرده صفات از ميان برفتد و ذات بحت تجلى نمايد كائنات همه در احديت ذات مستهلك
و مضمحل گردند چنانكه فرمود لو كشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه اگر برداشتى اين پرده را هر آينه بسوختى انوار ذات وى هر چيز را كه بنهايت
رسيده است بسوى آن چيز بصر وى تعالى كه خلق وى باشند چه بصر الله تعالى محيط است بتمامه كائنات و رسيده است بنهايات آن بيت هست از پس پرده گفتگوى من و تو ☆ چون
پرده برافتد نه تو مانى و نه من ☆ و سبحات بضمتين جمع سبحه است بضم و سكون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه اوست در قاموس گفته سبحات وجه الله انواره و انوار را سبحه
از آن خوانند كه بينندگان و مشاهده كنندگان آن تسبيح گويند و تنزيه و تقديس ياد كنند حق تعالى را بجهت هيبت و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالى شانه رواه مسلم وعن
ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يد الله ملاى دست جود و كرم الله تعالى پر است كنايت از غايت زيادت غنا و كمال و سعت و نهايت
جود و عطاى جل جلاله و عم نواله لا تغيضها نفقة ناقص و تهى نميسازد او را هيچ نفقه و عطا سحاء الليل والنهار ريزنده و سيل كننده است دست عطاى وى شب و روز يعنى دائم
و باقى است عطاى او و سح ريختن و سيلان كردن آب از بالا مطر سحاح تيشديد باران سخت بارنده ارأيتم ما انفق منذ خلق السماء والارض خبر دهيد مرا اگرچه مقدار انفاق
و اعطا كرده است وى تعالى از آن باز كه پيدا كرده است آسمان و زمين را فانه لم يغض ما فى يده پس بدرستى كه اعطا و انفاق وى كم نساخت چيزى را كه در دست او بود و كان
عرشه على الماء و بود در وقت پيدا كردن آسمان و زمين عرش او بر آب شرح اين كلمه در حديث اول ازين فصل گذشت و بيده الميزان و بدست قدرت و حكمت اوست ترازو

بخفض ویرفع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این گذشت **متفق علیه** و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که **یمین الله ملائی** دست راست خدا پر است چون عطا غالب
در دست راست می باشد بخصوص یمین اذکر کرده **قال ابن نمیر ملآن** بنون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ **ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار** یعنی نیز در حدیث خود بجای ملائی ملآن
گفت و آنچه موافق لغت است ملآن است نه ملائی چه ید مونث سماعی است و ملآن لفظ مذکر اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقة شیء آورده و در بعض الفاظ تقدیم
و تاخیر نیز کرده والله اعلم **وعنه قال سئل رسول الله** و هم از ابو هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین** از اطفال مشرکان که حال
ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار باشد یا کبار و مراد اینجا صغار اند **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل **الله اعلم**
بما کانوا عاملین خدایتعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان **متفق علیه** ظاهر معنی حدیث این می نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت
کار ایشان را که اگر زنده میماندند و بلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنانکه دانسته است که کافر می مردند در آرد در آتش و این سخن مشکل است یکی از جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حقتعالی متعلق بود
بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن او بایمان یا بکفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان که
بر تقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال که ضعیف تر و قوت لمه اند احق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حقتعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاه نبود و نشد از حقیقت امر اطفال مشرکین و وحی کرده نشد چیزی بسوی او در این باب پس توقف کرد در آن یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف و اظهار آن
نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بآنچه کرد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه بازگشت ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای
دیگر جز بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته
اند ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت
و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند ولیکن نه بسبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و
دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف کرده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود بهیچ جانب و بهیچ قول زیرا که جزم درین باب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی
درست نباشد و آنچه دریافته نشده و حدیثی قطعی درین باب وارد و دریافته و هرچه گفته اند برای و قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه و اهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التورپشتی
والله اعلم **الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله** گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم** بدرستی که
نخستین چیزی که پیدا کرد خدایتعالی قلم است **فقال له اکتب** پس گفت مر او را بنویس **قال ما اکتب** گفت چه نویسم **قال** گفت خدایتعالی **اکتب القدر** بنویس هر چیزی که تقدیر کرده شده است **فکتب**
ما کان وما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و بنسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جوابش
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنسبت بزمان خود فرمود ما کان و ما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه بنسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوییم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم
شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سماوات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لا یزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت
دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لا یزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت برآن دارد و چون کتابت مقادیر در لا یزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد
بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد **وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن هذه الایة** روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است و ثقه و فاضل و عابد
و ورع بود و از اولیای خدا بود و همجالس وی در زمان وی بر وی فضیلت می نهادند توفی سنة مائة گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که **واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم**
ذریتهم الایة و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت هر کدام از ذریت ذریت او را بر آورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از آیت وی نکرد از جهت آنکه ظهور کرد وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد
آدم است از یهود و غیرهم بنقض عهدی که روز میثاق بستند و تمام آیت اینست **واشهدهم علی انفسهم** و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان **قال** گفت پروردگار با ایشان تعالی **الست**
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما **قالوا بلی شهدنا** گفتند آری تو پروردگار مایی گواهی دادیم بر ربوبیت تو **ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین** این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای
ایشان بجهت آن بود که مبادا گویند روز قیامت که بودیم ما از این غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب از این آیه **قال عمر** گفت عمر در جواب این سوال **سمعت رسول الله** شنیدم پیغمبر خدا را **صلی الله**
علیه وسلم یسأل عنها پرسیده میشد از تفسیر این آیت **فقال** پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ان الله خلق آدم** بدرستیکه خدایتعالی پیدا کرد آدم را **ثم مسح ظهره بیمینه** پس مالید وی تعالی
پشت آدم را بدست خود و اسناد مسح بحضرت حقتعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند پادشاه شهری بنا کرد بنا کنندگان دیگر اند و چون بامر پادشاه کردند گویا پادشاه خود
بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله از قبیل متشابهات است که علم بحقیقت آن مفوض بعلم الهی
عز شانه **فاستخرج منه ذریة** پس بیرون آورد حقتعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد ذریتی را **فقال خلقت هؤلاء للجنة** پس گفت خدایتعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای
بهشت **وبعمل اهل الجنة یعملون** و بعمل اهل بهشت عمل میکنند **ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة** پس مالید پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت

سید الله تعالی
که بتقدیر رسیدن
به بلوغ بایمان برد
در آرد بهشت آرا
که

خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار یعملون پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش وبعمل اهل آتش عمل میکنند فقال رجل ففیم العمل پس گفت مردی از صحابه پس بسبب چه چیست عمل وتکلیف بدان ودر چه
چیز فائده میکند عمل یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة بدرستیکه خدایتعالی چون پیدا کند
بنده را برای بهشت درکار میدارد او را بکار بهشتیان حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة تا آنکه بمیرد برکاری از کارهای بهشتیان فیدخله به الجنة پس می درآرد آن بنده را بآن
عمل در بهشت واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله به النار وچون پیدا کند بنده را برای آتش درکار می آرد او را بکار
دوزخیان تا آنکه بمیرد برکاری از کارهای دوزخیان پس می درآرد خدایتعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت ودوزخ که می درآرد بعمل می درآرد وعمل علامت برآنست وبعمل
امر کرده وعمل نیز قضای اوست پس عمل برای چه کنیم وفائده آن چیست وچه معنی دارد رواه مالک والترمذی وابو داود وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله گفت عبد الله
بن عمرو بن العاص بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یده کتابان وحال آنکه در هردو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو کتاب بود فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اتدرون ما هذان الکتابان آیا می دانید که چیست این دو کتاب وچه نوشته اند در آن اهل تاویل گویند که این تمثیل وتصویر وتعبیر است از معنی بصورت ومبالغه است
در تحقیق آن وتیقن بدان ومتکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید وغیر خود را تفهیم کند ومعنی دقیق خفی را بمشاهده سامع وانماید تصویر کند آنرا بصورت واشارت کند بدان باشارت محسوس اگرچه
درخارج وعالم حس نیامده وچون کشف کرده شد برآنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر ومطلع شد برآن چنانکه شبهه وخفای نماند درآن تمثیل وتصویر کرد معنی حاصل در قلب شریف را بچیزی گویا
در دست اوست وحال آنکه درخارج کتابی نیست ونوشته نه واهل باطن وارباب مکاشفه گویند که وجود کتاب حق است ومحمول برحقیقت بی شائبه مجاز وتاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت گفته
که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی بآنکه آنچه حاصل کرده مرعامه را از علوم بکسب وتعلم حاصل میشود مرخواص را بی کسب وتعلم از نزد پروردگار علیم حکیم وآنرا علم لدنی خوانند دیگر بآنکه آنچه عامه در خواب
بینند خواص آنرا در بیداری بمشاهده نمایند وحکایات مشایخ در این باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیاید انشاء الله تعالی وچون خواص امت را این مرتبه حالت بود فکیف سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم بلکه ظاهر حدیث آنست که صحابه را آن دو کتاب نیز نمود ولکن مضمون آنچه درآنها بود ندانستند ومشایخ گفته اند که هر که این اعتقاد ندارد از ایمان بحقیقت نبوت ندارد فقلنا لا پس گفتیم ما درنمی یابیم که
چیست در این دو کتاب یا رسول الله الا ان تخبرنا مگر آنکه خبر دهی تو ما را واین التماس است از حضرت وی تا خبر دهد ما را از آن فقال للذی فی یده الیمنی پس گفت آنحضرت علیه السلام در شان
آن کتابی که در دست راست وی بود هذا کتاب من رب العالمین این کتابیست از پروردگار جهانیان فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم درین کتاب نامهای بهشتیان است
ونامهای پدران ایشان ونامهای قبیلهای ایشان بجهت تعیین وتمیز ثم اجمل علی آخرهم پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد
در آن آخر عدد مجمل نویسند که چندین شد فلا یزاد فیهم پس هرگز چندین مبالغه درضبط وتعیین کرده شده زیاده کرده نمیشود در ایشان یا دیگری که نوشته نشده است در ایشان درآید ولا
ینقص منهم وکم کرده نمیشود از ایشان تا آنها که نوشته شده است کسی بدر رود ابدا همیشه ثم قال للذی فی شماله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست
چپ وی بود هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ترجمه این عبارت از ترجمه عبارت اول
ظاهر شد فقال اصحابه ففیم العمل پس گفتند یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس برای چیست عمل یا رسول الله ان کان امر قد فرغ عنه اگر هست امری که پرداخته شده است از وی فقال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان سددوا راست گردانید عملهای خود را مستقیم بطریق حق وقاربوا وبجوئید قربت خدا را وطاعت کنید او را کذا قال الطیبی وبعض گفته اند
که قاربوا تاکید سددوا است یعنی طلب کنید باعمال خود سداد واستقامت را ومیانه روی کنید درعمل ودور دور زید از افراط وسختی کنید ودر مجمع البحار گفته که طلب کنید سداد را یعنی
صواب را واعتدال را میان افراط وتفریط واگر از آن عاجز آئید قریب بآن کنید ودر بعض روایات وقربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکه عمل کنید واز قضا وقدر ذکر
نکنید فان صاحب الجنة یختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستیکه بهشتی ختم کرده میشود مر او را بعمل بهشتیان وان عمل ای عمل واگرچه عمل کند در مدت عمر هر عملی که باشد نیک یا بد آخر ختم کار او
برعمل نیک بود وان صاحب النار یختم له بعمل اهل النار ودوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان وان عمل ای عمل واگرچه عمل کند هر عملی که باشد ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدیه
بیدیه اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیدیه بهردو دست خود وقول بمعنی اشارت بجا آید ودر احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده فقال بیده وقال برأسه وقال برجله
فنبذهما پس انداخت هردو کتاب را از هردو دست پس پشت خود ونبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش یا پس واینجا تفسیر به پس کرده اند اشارت تا آنکه این امریست که پرداخت کرده شده است
از آن وانداخته شده است پس پشت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرغ ربکم من العباد پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را فریق فی الجنة
وفریق فی السعیر گروهی در بهشت وگروهی در دوزخ رواه الترمذی وعن ابی خزامة بکسر خای معجمه وبزای تابعی است حدیث او در رقی است وابوخزامه صحابی دیگر است حدیث
او درغیر رقی است کذا فی جامع الاصول عن ابیه روایت میکند از پدرش قال قلت گفت گفتم یا رسول الله ارایت رقی نسترقیها ای پیغمبر خدا خبر ده ما را حال از افسونهائی که افسونگری
میکنیم ما بآنها ورقی بضم را وفتح قاف جمع رقیه بضم وسکون بمعنی افسون که بدمند آنرا یا درگلو وبازو ببندند وحکم او آنست که بقرآن وادعیه مأثوره باشد درست است والا حرام والمعنی تفصیل
درکتاب الطب وآری بیاید ودواء نتداوی به وخبر ده از داروهای که تداوی میکنیم بآن وتقاة نتقیها وپناهها که پناه میجوئیم بدان وپرهیز میکنیم از آفتها بآن مثل سپر وزره و
وامثال آن هل یرد من قدر الله شیئا آیا بازمیگردانند اینها از قضا وقدر خدایتعالی چیزی را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هی من قدر الله این چیزها نیز از جمله قضا وقدر
الهی اند اگر خواسته است وتقدیر رفته که شفا بخشد وپناه دهد اسباب اینها را نیز میسر خواهد گردانید وتقدیر منافات باسباب وشرائط ندارد وهمه داخل تقدیر است وتقدیر بهمه شامل است

ومحیط و هیچ چیز از احاطهٔ وی بیرون نرود رواه احمد والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال خرج علینا رسول الله گفت ابو هریره بیرون آمد از خانه بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن نتنازع فی القدر و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئلهٔ قضا و قدر که چون است و چگونه است فغضب حتی احمر وجهه پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه سرخ شد روی مبارک وی حتی کانما فقئ فی وجنتیه حب الرمان تا آنکه گویا شکسته شده است در هر دو رخساره وی دانهای انار فقال أبهذا امرتم پس گفت آیا باین بحث و نزاع امر کرده شده اید شما ام بهذا ارسلت الیکم آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده نه بجهت کردن در قضا داخل آن نیست آن سر الهی است او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر هلاک نشدند کسانیکه بودند پیش از شما مگر هنگامیکه تنازع و بحث میکردند در شان قضا و قدر عزمت علیکم عزمت علیکم سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میگردانم بر شما ان لا تتنازعوا فیه که نزاع نکنید در این امر رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی و روی ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و روایت کرد ابن ماجه مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش شعیب از جدش محمد یا نحوه در جائی میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جائی که در لفظ و معنی هر دو موافق باشند مثله گویند چنانکه در مقدمه گذشت وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله گفت ابو موسی اشعری رضی الله عنه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ان الله تعالی خلق آدم من قبضة بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی از خاک فی الصحاح قبضة بالضم یک مشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک است قبضها من جمیع الارض که گرفت آنرا از تمام زمین و هر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن فجاء بنو آدم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم بر اندازهٔ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک بعضی از ایشان سرخ و بعض سفید و بعض سیاه و بعض میان سرخ و سفید و سیاه والسهل والحزن و بعض نرم و بعض درشت سهل بفتح سین و سکون ها و کسر آن هر چیز مائل بنرمی و زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زمین درشت والخبیث والطیب و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات باطنست و چهار اول از ظاهر رواه احمد والترمذی وابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله خلق خلقه فی ظلمة بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالقی علیهم من نوره پس بینداخت بر خلق از نور خود فمن اصابه من ذلک النور پس کسیکه رسید او را از آن نور اهتدی راه راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت ومن اخطاه ضل و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام فلذلک اقول جف القلم علی علم الله پس از این جهت میگویم خشک شد قلم تقدیر گذشت بر آنچه دانست خدا در ازل از احوال خلایق از هدایت و ضلالت رواه احمد والترمذی گفته اند که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه مجبول اند بر آن از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال و هلاک است و مراد بنور مضاف بحق نوری که پیدا کرده وی سبحانه آنرا از آیات بینه و حجج نیرهٔ منبثه در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر کرا خواست خدای تعالی که هدایت کند و بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گردانید راه راست یافت و هر کرا نخواست که هدایت کند و محروم گردانید از آن نور گمراه شد چنانچه فرمود اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا و فرمود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر اوست جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظهور بنی آدم است پس آنجا همه مهتدی بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت ولادت وخروج الی الامهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعض برغبت کردند و بعض بکره از جهت غلبهٔ سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند القا کرد بر ایشان نور هدایت را و اصابت کردند آنرا و آنها که بکره کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود اند بر آن تهیؤ و تمکن از اصابت حق است نه نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی از حیثیت روحانیت متهیئ رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیئ غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس اماره و مغمور در ورطهٔ ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد که سابقه ورای فطرت است و این حدیث اشاره بسابقهٔ تقدیر و علم و ارادت الهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفیق وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ای گرداننده دلها از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاهر اضافت قلب بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وی صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنین در جمیع ادعیه مقصود اصلی تلقین تعلیم امت است بطریق تعریض وکنایت و لهذا انس گفت فقلت یا نبی الله آمنا بک ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم بتو و بما جئت به و بدینی که آوردی تو آنرا فهل تخاف علینا پس آیا میترسی بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان که این دعا میکنی قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری میترسم بر شما ان القلوب بین اصبعین من اصابع الله زیراکه دلها در تصرف و قدرت الهی است یقلبها کیف یشاء میگرداند دلها را چنانکه میخواهد رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل القلب مثال دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی کریشة بارض فلاة مانند پری است در زمین دشت که یقلبها الریاح ظهرا لبطن میگردانند آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنین دلها را خواطر و حوادث که بقضا و قدر الهی عارض و حادث میشوند میگردانند رواه احمد وعن علی قال قال رسول الله روایت است از علی مرتضی رضی الله عنه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ایمان نمی آرد و مؤمن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد

بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و بپیغمبری من یا بطریق که بعثنی بالحق براستی فرستاده است مرا الله تعالی بجانب کافهٔ خلق بحق و یؤمن بالموت دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک و بجمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و فساد مزاج یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت والبعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن برانگیختن حق تعالی بندگان را و زنده گردانیدن ایشانرا بعد از مردن و یؤمن بالقدر چهارم ایمان آوردن بتقدیر آلهی که در ازل همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشانرا در دین مسلمانی نصیبی و آن دو گروه اند کدام اند یکی مرجیه و دیگری قدریه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب مرجئه بهمزه از ارجاء بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طائفه که قائلند با آنکه ایمان قول بلا عمل است و تسمیهٔ ایشان باین نام بجهت مؤخر گردانیدن و ساقط کردن ایشانست عمل را و اکثر برانند که مرجیه نام فرقهٔ جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و اختیاری در آن اصلا نه و نسبت فعل وی بمنزلهٔ نسبت فعل بجماد است چنانکه آسیا گشت و جوی روان شد و ایشانرا مجبره نیز گویند و اما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقهٔ قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح با خوانند بجهت مشاکلت وی اصل و روی بسکون با است بنسبت بجبر و صاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد اهل سنت را مرجیه و جبریه خوانده بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است زیرا که اهل سنت و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه و لیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد بتکفیر اهل اهوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکه بتاویل میگریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق و لیکن خطا کرده اند و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط در این است و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هرچه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخن است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول سیکون فی امتی میباشد در امت من خسف و مسخ خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن وذلک فی المکذبین بالقدر و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر است و از اینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه است که منکر قدر اند نه آنانکه مثبت قدر اند چنانکه ایشان بما میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر است خذلهم الله رواه ابو داؤد وروی الترمذی نحوه و از این حدیث معلوم کرده شد که در این امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی است چنانکه در امم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعض گفته اند که مراد آنست که اگر در این امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه واقع میشد والله اعلم وعنه و هم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القدریة مجوس هذه الامة فرقهٔ قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابه حال و اعتقاد مجوس است که قائل اند بتعدد آله و اثبات میکنند دو قادر را یزدان و اهرمن و میگویند یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعض علما براه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است که اثبات شرکای لا تعد ولا تحصی میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت مکنید ایشانرا وان ماتوا فلا تشهدوهم و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشانرا یعنی نماز مکنید بر جنازهٔ ایشان یعنی رعایت مکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات رواه احمد وابو داؤد وعن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجالسوا اهل القدر و همنشینی مکنید با اهل قدر ولا تفاتحوهم و حاکم مسازید ایشانرا مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در آیهٔ کریمه ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق آمده و حاکم را فاتح گویند و در تفسیر فتاح که از اسمای حسنای آلهی است تعالی گفته اند کشاینده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند که مراد مفاتحت ایشان ابتدا بمجادله و مناظره است با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و از اینجا معلوم کرده شد که سلامت در سد باب مجادله و مباحثه است با اهل بدع متعصبه که ضرر میکند در اعتقاد و میتواند که مراد نهی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول حضرت لا تجالسوا و اسد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصا از بحث و جدال و قیل و قال رواه ابو داؤد وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه رض گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم شش کس اند که لعنت کرده ام من ایشانرا لعنهم الله لعنت کناد ایشانرا خدای تعالی پس این جمله دعائیه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد زیرا که لعنت کرده است ایشانرا خدا و اینچنین کلام را اهل عربیت استیناف گویند وکل نبی یجاب و هر پیغمبر قبول کرده شده است دعای او و این جمله کلامی است که ذکر کرده شده بجهت تاکید و تقریر لعنت بر ایشان الزائد فی کتاب الله یکی از آن شش کس آنکس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی درآرندهٔ در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کنندهٔ لفظ یا معنی او چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و ارادهٔ حکم از کتاب درست است و شائع چنانکه کتب بمعنی فرض آمده است والمکذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کنندهٔ تقدیر آلهی است تعالی شانه و انکار کنندهٔ آن چنانکه قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم تسلط و قهر و غلبه نماینده بر مردم بتعظم و تکبر لیعز من اذل الله تا گرامی و ارجمند گرداند کسی را که خوار گردانیده است او را خدای تعالی ویذل من اعز الله و خوار و بیقدر گرداند کسی را که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمهٔ سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبهٔ قهرمان خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان

وحاملان را ذليل گردانند والمستحل لحرم الله حلال گيرنده استحلال كننده حرم خدا را كه مكه است وآنچه گرد بر گرد او است از زمين معين كه آنرا حرم خوانند وورای اين زمين را حل گويند بكسر حاء وتشديد لام آنرا مستحل كسي كه بكند در زمين حرم چيزي كه حرام ساخته حقتعالی در آن مثل شكار كردن و درخت بريدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمتين ضبط كرده اند جمع حرمة الله يعني حلال گردانند چيزيرا كه حرام است و توربشتي گفته كه اين تصحيف است از كسيكه بينست او را مهارت در اين علم يعني بروايت آن صحيح نيست بقياس خود اينچنين ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتي ما حرم الله يعني حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبيله و قرابت من چيزيرا كه حرام گردانيده است خدايتعالی از رنجانيدن ايشان چنانكه ايذا و ترك تعظيم و تقصير در اداي حقوق ايشان واگرچه استحلال حرام مطلقا خواه از حرم خداي تعالی و تقدس و عترت پيغمبر صلی الله عليه وسلم باشد يا غير آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است وليكن درينجا بيشتر و سخت تر است پس تخصيص بجهت زيادت اهتمام و تاكيد در تحريم و مبالغه در وصيت باشد از جهت زيادت شرف و اجتماع حق و تعظيم و حرمت و طيبي گفته كه من در من عترتي بيانيه است يعني آنكه از اولاد و قرابت من چيزي از محرمات را استحلال نمايد عتاب و عقاب در آن بيشتر است كه با وجود شرف فرزندي و قرابت من ارتكاب محرمات كند چنانكه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله عليه وسلم واقع شده كه هر كه از شما اي زنان پيغمبر صلی الله عليه وسلم فاحشه و بدكاري كند عذاب بروي چند كرده و درينجا تنبيه است مر شرفا و سادات را كه گرد محرمات نگردند و معصيت نورزند و هتك حرمت نسبت و قرابت رسول الله صلی الله عليه وسلم ننمايند و بدان مغرور نشوند بيت شرمي از روي خوب خويش بدار كه بدان روي كار زشت كني عجب جميل وجهلي عجب مليح وصبيحي وليچه سود كه قدر جمال خويش نداني والتارك لسنتي ششم از آن شش كس كه لعنت كرده ايشانرا خدا و رسول خدا ترك كننده سنت من است و ارتكاب كننده بدعت ترك سنت اگر بطريق استخفاف و استهانت و قلت مبالات است كفر است و لعنت محمول بر حقيقت و اگر بطريق تقصير و تكاسل بود معصيت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوري از مقام قرب و عزت است و اگر احيانا ترك شود معصيت نبود و مثل همين تفصيل است در استحلال محرمات و مانند آن و بالله التوفيق رواه البيهقي في المدخل ورزين في كتابه روايت كرد اين حديث را بيهقي در مدخل كه نام كتابي است او را و روايت كرد رزين در كتاب خود وعن مطر بن عكامس رضي الله عنه بضم عين و تخفيف كاف و بكسر ميم و بسين مهمله و مر او را صحبت است معدود است در كوفيين همين يك حديث دارد و بس و بعض گفته اند كه شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم اذا قضی الله لعبد ان يموت بارض چون حكم و تقدير كند خداي تعالی مر بنده را از بندگان كه بميرد در زميني از زمينها جعل له اليها حاجة بگرداند خدايتعالی مر آن بنده را بسوي آن زمين حاجتي و كاري تا بجهت آن كار و آن حاجت در آن زمين برود و بميرد بيت زكوي خويش ميروم با صد هزاران محنت و زاري نميدانم كه روز نميدانم كه روز پسيد و اند يا اجل ما را رواه احمد والترمذي وعن عائشة قالت قلت روايت است از عائشه كه گفت گفتم يا رسول الله ذراري المؤمنين اطفال مسلمانان كه مرده اند چيست حال ايشان در بهشت اند يا در دوزخ ذراري جمع ذريت است چنانكه براري جمع بريت قال من آبائهم فرمود از پدران خود اند يعني حكم پدران خود دارند و در بهشت اند با ايشان فقلت پس گفتم يا رسول الله بلا عمل بعمل در بهشت ميروند يعني ايشان عمل خير نكرده اند چون در بهشت ميروند قال فرمود الله اعلم بما كانوا عاملين خدا داناتر است بچيزي كه بودند اين ذراري عمل كنندگان آن آنرا اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضي الله عنها تعجب كرد كه بيعمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مكن چه اطفال اگرچه بالفعل عمل نيست شايد كه در علم الهي عمل باشد و تقدير بروي چنين رفته قلت گفتم فذراري المشركين پس اطفال مشركان را حكم ايشان چيست قال من آبائهم فرمود ايشان نيز از پدران خود اند حكم ايشان دارند قلت بلا عمل قال الله اعلم بما كانوا عاملين كلام درين مقام سابقا گذشته است فتذكر رواه ابوداود وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم الوائدة والموؤدة في النار وائده زن گور كننده فرزند خود را زنده و اكثر اين كار را زنان ميكردند و موؤده دختري گور كرده شده رواه ابوداود و اشكال در اين حديث آنست كه وائده صحيح است بودن او در آتش از جهت كفر و شرك اما موؤده كه طفل است و هيچ گناه نكرده و كفر نورزيده چگونه در آتش باشد و در دفع اين اشكال مضطر شده اند بوجوهات متعدده يكي آنكه موؤده از جهت آن در آتش است كه از اطفال مشركين است و رفتن او در دوزخ بحكم قضا و قدر است چنانكه در احاديث ديگر آمده است و باين اعتبار صاحب مصابيح اين حديث را درين باب آورده و آنها كه قائل اند كه اطفال مشركين در آتش نروند تاويل ميكنند اين حديث را بآن كه مراد بوائده دايه است و بموؤده مادر است يعني الموؤدة لها زيرا كه گور ميكردند اطفال را دايه با امر مادر و بعض گفته اند كه ورود اين حديث در ماده خاص است بهر كه كرده و اين حكم از عالم غيب است و غير آنرا برين قياس نتوان كرد و حقتعالی حكم ميكند در بندگان خود هرچه ميخواهد و وي ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند كه آن موؤده بحد بلوغ رسيده و كفر ورزيده باشد و بالجمله حديثي درين باب ثابت نشده چنانكه جزم بدان توان كرد و مذهب صحيح بهمان توقف است والله اعلم الفصل الثالث عن ابي الدرداء رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ان الله عز وجل فرغ الی كل عبد من خلقه من خمس بدرستي كه خدايتعالی فارغ شده و منتهي شده تقدير او بسوي هر بنده كه از مخلوقات او است از پنج چيز و چون فراغ محال است بر حق عز وجل مراد بدان تمام تبديل و تغيير كوست و في اصل فراغ پرداختن از كاري پس از آن بيان آن پنج چيز كرد بقول خود من اجله وعمله ومضجعه واثره ورزقه يعني فارغ شد از اجل هر بنده و تعيين كرد كه مدت عمر وي چند است و فارغ شد از عمل هر بنده كه چه كار را خواهد كرد نيك يا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جيم در اصل لغت جاي پهلو نهادن بر زمين و مراد اينجا سكون است و مراد باثره حركات يعني جميع حركات و سكنات بندگان مقدر است در ازل يا مراد بمضجع مكان موت و اثر حركت او در حالت حيات يا بمضجع اشارت است باقامت و ثرة بمعني نشان پايست بر روي زمين اشارت بمسافرت و مراد برزق هر چه به بنده رسد از منافع و مرافق رواه احمد وعن عائشة رضي الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنيدم پيغمبر خدا را صلی الله عليه وسلم ميفرمود من تكلم في شيء من القدر سئل عنه يوم القيمة كسيكه سخن كند و بحث كند در چيزي از مسائل و احكام قضا و قدر سؤال كرده شود از وي پرسيده ميشود از آن سخن كردن روز قيامت ومن لم يتكلم فيه لم يسئل عنه و كسي كه سخن نكند در آن پرسيده نميشود از آن مقصود زجر و منع است از خوض كردن و در افتادن در مسئله قضا و قدر يعني هيچ فائده نيست در تكلم كردن

و درافتادن در آن مگر پرسش و عقاب روز قیامت پس بهتر است که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد رواه ابن ماجة وعن
ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت اتیت ابی بن کعب فقلت له آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه و اجلهٔ ایشان بود پس گفتم مر او را که قد وقع فی نفسی
شیء من القدر بتحقیق افتاده در دل من چیزی از شک و شبهه از رهگذر آنکه همه بقضا و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه
و حکایت نفس بود فحدثنی بشیء پس بگو مرا چیزی از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود لعل الله ان یذهبه من قلبی شاید که خدایتعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من
فقال پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مرا و استبعاد مرا تعذیب و مؤاخذهٔ پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک وی‌اند
میکند هرچه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت لو ان الله عزوجل عذب اهل سمٰواته و اهل ارضه اگر آنست که خدایتعالی عذاب میکرد تمامهٔ آسمانیان
و زمینیان را عذبهم وهو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر
رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و
برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بس عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج
کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان نیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن
لیخطئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود در برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است بتو نبود در برای
آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد بتو فلو نگوئی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد مگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الٰهی است تعالی شانه
ولو مت علی غیر هذا لدخلت النار و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه درمی‌آئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبد الله بن مسعود گفت ابن الدیلمی
پس آمدم عبد الله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت هرچه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن
مسعود مانند سخن که ابی بن کعب گفته بود فقال ثم اتیت حذیفة بن الیمان گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود فقال مثل ذلک پس
گفت حذیفه نیز مانند همان سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مثل ذلک مانند آن رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجة از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد نکردند
و رفع آن بحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند و زید بن ثابت رفع نمود وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است دیلمی است
و بعضی گفته اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد با ابن عمر که ان فلانا یقرئ علیک السلام فلان کس و نام مردی برد که از مذهب قدر پیدا کرده بود
و این بدعت را درمیان آورده میخواناند بر تو سلام یعنی بتو سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خوانانید مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بروی
سلام وی نیز میخواند بر وی سلام پس راست می‌آید که خوانانید او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی انه قد احدث تحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا
کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر روا انکار آن فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرءه منی السلام پس مخوانان او را از جانب من سلام فانی
سمعت رسول الله بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت من او فی هذه الامة یا گفت میباشد درین امت شک راوی است
که این لفظ فرموده یا آن خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر در زمین فروبردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکر اند آن را و از اینجا معلوم شد
که ظهور این بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است وعن علی رضی الله عنه قال سألت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیر المؤمنین علی گفت
پرسید خدیجه النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده بودند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا
در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی الله عنه فلما رای الکراهة فی وجهها
قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لو رایت مکانهما لابغضتهما اگر بینی مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری
از نظر رحمت الٰهی تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه در احادیث همچنین بسیار آمده قالت
گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و برد حال او چیست و آن عبد الله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادتش در مبادی ظهور دین اسلام
قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدرستی
که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المشرکین و اولادهم فی النار و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدر باشند تا در ان و از برای دفع توهم خدیجه خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این
آیت را که والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم و آنکسانی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت اینست الحقنا بهم ذریتهم پیوست کردیم

با ایشان ذریت ایشان را رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آدم را بمالید بید قدرت پشت
او را یا امر کرد فرشتهٔ موکل را بارحام که مالد فسقط من ظهره کل نسمة پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم ونسمة بفتح نون وسین هر دم هو خالقها من ذریته الی یوم القیامة
که خدای تعالی پیدا کنندهٔ اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که درینجا توالد وتناسل خواهد بود و ذرائر ذریات از پشت بنی آدم بر آمدند وچون از همه از پشت آدم بود نسبت بوی
داد وجعل بین عینی کل انسان منهم وگردانید میان دو چشم هر آدمی از آن آدمیان وبیصا من نور بریق ولمعان از نور وبیص بفتح واو وکسر موحده وصاد مهمله درخشش ثم عرضهم
علی آدم پس عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای رب ای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذریتک گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تو اند
فرای رجلا منهم پس دید آدم مردی را از ایشان فاعجبه وبیص ما بین عینیه پس خوش آمد آدم را لمعان ودرخشش که میان دو چشم آن مرد بود فقال ای رب من هذا پس گفت
آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داؤد آدم را لازم نیاید که بریق وی اکمل واجمل
وازید واتم باشد شاید که در آنجا آنی باشد که در چشم آدم آن را خوب نمودند والا یقین است که نور ولمعان سید رسل بیشتر وتمامتر وکاملتر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل
جزئی نیست فقال ای رب کم جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند گردانیدهٔ عمر او را قال ستین سنة گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال قال چون آدم را با او
علیهما السلام خوش نمود رابطه وداد ومحبت پیدا شد گفت آدم رب زده من عمری اربعین سنة ای پروردگار من افزون کن مر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند وعمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال
بود جاءه ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت
با آدم اولم تعطها ابنک داؤد آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیهٔ عمر تست پسر ترا که داؤد است فجحد آدم فجحد ذریته پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او وپیدا شد میان
ایشان نیز انکار ونسی آدم وفراموش کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره فاکل من الشجرة پس خورد از آن شجره فنسیت ذریته پس فراموش کردند اولاد او وپیدا شد
در ایشان نیز فراموشی وخطأ آدم وخطأت ذریته خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بمعین حمل کرد وخطا کردند ذریت او وخطا با ایشان راه یافت یعنی این صفت انکار ونسیان
وخطا از اصل آدم بود در اولاد واز آنجا سرایت کرد رواه الترمذی مانند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور این
کار بحکم جبلت وطبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آن را در بشر از حرص عمر نزد پیری وکبر سن چنانکه در حدیث یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بقصد واختیار وبعضی از
احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند واز آن منزه نیستند وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم وعن ابی الدرداء عن النبی وروایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را فضرب کتفه الیمنی پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را
که بزند شانهٔ راست آدم را فاخرج ذریة بیضاء پس بیرون آورد ذریت سفید را کانهم الذر گویا ایشان مورچهای خرد اند ودر بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله یعنی
مروارید ودرین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد ودر تقدیر اول بیان مقدار است وضرب کتفه الیسری وزد شانهٔ چپ او را فاخرج ذریة سوداء پس بیرون
آورد ذریت سیاه کانهم الحمم گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی فقال للذی فی یمینه پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند الی الجنة اگر خطاب بآن گروه است معنی
کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت واگر خطاب بملائکه است که سخن از حال این گروه با ایشان میگویند معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروه را ولا ابالی وباک
ندارم از آن که ایشان را بحکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک ومتصرف مطلق ام هر چه میخواهم میکنم وقال للذی فی کتفه ودر بعض نسخ فی کفه الیسری الی النار وگفت مر آن گروه را
که در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید ولا ابالی رواه احمد وعن ابی نضرة بفتح نون وسکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقة کثیر الحدیث مات سنة تسع
ومائة ان رجلا من اصحاب النبی روایت است از ابی نضره که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه در
آمدند بوی یاران او یعودونه در حالتی که بیمار پرسی میکردند او را وهو یبکی وحال آنکه او میگریست فقال له ما یبکیک پس گفتند یاران او را چه چیز میگریاند ترا الم یقل رسول الله
آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک بگیر از موی بروت خود وپست وکوتاه کن آن را ثم اقره حتی تلقانی پس برقرار دار آن را بهمین حال ودوام کن ودائم
باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی وحال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده
ولابد آن بی اسلام نبود قال بلی گفت ابو عبد الله آری گفته وبشارت داده است ولکنی سمعت رسول الله ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می گفت
ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة بدرستی که خدای تعالی گرفت بدست راست خود مشتی یعنی جماعهٔ از آدمیان را واخری بالید الاخری وگرفت جماعهٔ دیگر را بدست دیگر وقال
وگفت هذه لهذه وهذه لهذه این قبضه واین جماعه که در دست راست اند مر این راست یعنی بهشت را واین جماعهٔ دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالی
وباک ندارم ولا ادری فی ای القبضتین انا ودر نمییابم ونمیدانم که در کدام ازین دو قبضه ام من یعنی اگرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان ودر
آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بینیاز است وقادر مطلق هر چه خواهد کند وگفته که می درآرم در بهشت هر کرا خواهم ومی افکنم در دوزخ هر کرا خواهم وباک ندارم وهیچکس را
نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود وموجب گریه امیست بعضی العلماء گفته اند که اگرچه بمقتضای صدق وعده وبشارت شارع امنی واطمینانی حاصل میشود ولیکن

خوف لاابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد و برین حال مبنی است تمنی صحابه با وجود بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی گفته ای کاشکی گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افکندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی روایت است از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله المیثاق من ظهر بنی آدم گرفت خدای تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بفتح نون نام وادیست نزدیک بعرفات در میان
مکه و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر کرد نعمان را و گفت یعنی عرفه از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت
آدم همه ذریتی که پیدا کرد آنرا فنثرهم ثبابی ثلثة بین یدیه پس پراکنده کرد ایشان را در پیش آدم کالذر مانند مورچهای خرد ثم کلمهم قبلا پس کلام کرد با ایشان رو برو و قبل بضمتین بمعنی رو بجهت
ورو برو قال الست بربکم گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شهدنا گواهی دادیم بربوبیت تو و سخن کردن این ذراری مثل سخن کردن نمله
سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل یا نگوئید
روز قیامت که شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما وکنا ذریة من بعدهم و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشانرا افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس هلاک میکردی
مارا بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق توحید آلهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادق خبر بدان دادند و تذکار نمودند رواه احمد عارفان گویند
که این یاد دادن عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل بگوش هوش آن سؤال و جواب میشنوند بیت الست از ازل همچنانش بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش
علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دیروز بود پیر هری قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده
و صوفی در همان روز است انتهی و محققان گویند که در عالم آله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال است
بس سرور انبیا صلوات الله وسلامه علیه فرمود موسی را می بینم که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل بحج می آید در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را
تحقیقی است در مقام خود مذکور وعن ابی بن کعب انصاری است حاضر شد عقبه اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرا اصحابه و ملقب بسید القراء و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مأمور شد که سوره لم یکن
الذین کفروا بروی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عز و جل
واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و این تفسیر را اگرچه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله
علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت قال گفت ابی بن کعب جمعهم فراهم آورد پروردگار ایشانرا فجعلهم ازواجا پس خواست که بکرداند ایشانرا اصناف پس کردانید ثم صورهم پس صورت
بخشید ایشانرا فاستنطقهم پس گویا کردانید ایشانرا فتکلموا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق پس گرفت بر ایشان عهد و پیمان را واشهدهم علی انفسهم و گواه کردانید
ایشانرا بر ذاتهای ایشان الست بربکم گفت آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع گفت پروردگار
تعالی پس بدرستی که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را واشهد علیکم اباءکم آدم و گواه میگیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و این اقرار را گواهی
دهند ایشان بر شما و ثابت کردانند بر شما آنرا گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل که یاد دهند ایشانرا بخطابات سمعیه ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا تا
نگوئید بروز قیامت دانا نبودیم ما باین قضیه اعلموا انه لا اله غیری بدانید که بدرستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من ولا رب غیری و نیست پروردگار جز من
ولا تشرکوا بی شیئا و شریک نکردانید بمن چیزی را انی سارسل الیکم رسلی بدرستی که من سرانجام است که بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را یذکرونکم عهدی ومیثاقی که یاد دهند
شما را عهد مرا و پیمان مرا وانزل علیکم کتبی و فرود آرم بر شما کتابهای خود را قالوا شهدنا بانک ربنا والهنا گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی لا رب
لنا غیرک ولا اله لنا غیرک نیست پروردگار ما جز تو و نیست معبود ما را جز تو فاقروا بذلک پس اقرار کردند بآن ورفع علیهم آدم و برداشته شد و مشرف و مطلع کردانیده شد بر ایشان
آدم علیه السلام ینظر الیهم در حالی که نگاه میکند بجانب ایشان فرای الغنی والفقیر پس دید آدم توانگر را و محتاج را وحسن الصورة ودون ذلک و دید نیکوصورت را و پایانتر و کمتر از
نیکوصورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بدصورت و آنچه مختلف در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سویت بین عبادک پس گفت آدم
ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان تا آنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست قال انی احببت ان اشکر گفت پروردگار تعالی از جهت
آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر یکحال و بر یک صفت می آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی نهادم که در دیگری نیست و
چون دریابد شکر گوید مثلا در فقر تقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات است که در غنی نیست و هکذا ورای الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور و دید آدم پیغمبرانرا در میان ذریت خود
مانند چراغها که میتابد بر ایشان روشنی خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة مخصوص کردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت
تا حق آنها ادا کنند و از عهده آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام آلهی بخلق برسانند ازینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
وهو قوله و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشانرا
در رسالت و نبوت الی قوله تا قول وی تعالی وعیسی بن مریم تمام آیت اینچنین است واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن
مریم کان فی تلک الارواح بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود و نسبتی بروح الله بود او در مصور

بجسم ساخت و هم در میان ارواح گذاشت فارسله الی مریم پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیها
پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی درآمد در مریم از راه دهن وی رواه احمد وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله گفت ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم
نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نتذاکر ما یکون مذاکره و گفت وگو میکردیم چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که بسابقهٔ قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود بی آنکه سابقه آن
ظاهر میشود و این مذاکرهٔ قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از آن منع نکرد و زجر نمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اذ قال رسول الله اذا
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که این همه مقضی و مقدر است و آنچه مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم است بضم خا یعنی سیرت
باطن او که قابل زوال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بسبب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه
چون بشنوید کوهی را که جنبید و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آنرا که ممکن است واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از
خوی و خصلت خود فلا تصدقوا به پس تصدیق مکنید بدان و باور مدارید آنرا فانه یصیر الی ما جبل علیه زیرا که بدرستی آن مردی میگردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق
شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس ابله را و کیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الهی بر آن رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و کول نمیگردد و بر عکس نیز واما آنکه در
ظاهر بسبب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث کول و نادان گردد یا کول است که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نه از این قبیل است
سخن در آن اساس است که مجبول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر الهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغییر و تبدیل پذیر نشود و ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم دیگر میرود
نه در این رواه احمد وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت روایت است از ام سلمه که گفت یا رسول الله لا تزال تصیبک فی کل عام وجع همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال
دردی من الشاة المسمومة التی اکلت از آن گوسفند زهردار که خورده بودی یعنی در خیبر قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اصابنی شیء منها نرسید مرا چیزی از درد
از آن گوسفند الا وهو مکتوب علیّ مگر آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من وآدم فی طینته وحال آنکه آدم در طینت خود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پارهٔ گل و
خامت و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که این همه تقدیر الهی است که در ازل رفته
رواه ابن ماجة باب اثبات عذاب القبر چون قومی از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشروعه که قدر مشترک از آن بحد تواتر
رسیده در آن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آنرا و ذکر
کند احادیث وارده در این باب و عذاب مشتق است از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب
افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعضی گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه
او را شیرین نماید و بدین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام نه آن گوی که مرده را در او گور کنند چه بسا مردگان که در
آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی از آن که آنرا جزو اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود
آنرا نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جسد و روح را متعلق سازد و حیاتی بخشد و عذاب دهد و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است
و کسی که در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیدهٔ بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب انکار نکند بیت کند هر چه خواهد بر او حکم نیست که پیدا و پنهان
نزد وی یکی است و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در احادیث واقع شده است
همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آنرا چشمی دیگر است که بآن توان دید و اگر چشم
سر ما نیز بآن توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذارانید و صحابه در مجلس حاضر نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان
ایمان می آوردند و اگر در اینجا ترددی هست فکر ایمان بر آن باید کرد چون نور ایمان در دل در آمد و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی نفس
نگاه دارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بزنده گردانیدن میت است یا در مقابله داشتن روح با وی یا نوع دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را بدریافت کنه
حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیات است چنانچه ظاهر احادیث دال است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق
سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح است بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی نباشد که ینبوع حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال الفصل الاول عن البراء بن عازب صحابی است اول مشاهد او
خندق است و پیش از آن صغیر شمرده اند و را حاضر شد احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین و نهروان
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و مرد مسلمان در وقتیکه
پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم فذلک قوله پس آن گواهی مراد است بقول خدا تعالی که فرموده است یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ثابت و بر جای میدارد خدای تعالی مؤمنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مؤمنان بر قول ثابت

که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب و سؤالی است که مؤمن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است
چه دین اسلام همین است وفی روایة و در روایتی دیگر بلفظ این حدیث اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود این آیت که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
نزلت فی عذاب القبر فرود آمده است در شان عذاب قبر یقال له من ربك گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید پروردگار من خداست ونبیی محمد و پیغمبر من
محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه بلفظ مصابیح اینچنین است اذا قیل له من ربك وما دینك ومن نبیك چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو
فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است وعن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در گور خویش وتولی عنه اصحابه و روی بگردانند از وی یاران
وی انه لیسمع قرع نعالهم بدرستی که وی بتحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب یعنی آواز پایهای ایشان را که بر زمین میزنند اتاه ملکان می آیند او را دو فرشته فیقعدانه پس
می نشانند او را دو فرشته او را فیقولان ماکنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لمحمد یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه
وسلم و اشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور او ست در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان بایطریق که در قبر مثالی از حضرت
ی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا مشاهدهٔ جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست
مشتاقان غمزده را که اگر با مید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم غم نیست اگر بماه رخت پرتوی فتد
ب عاشقان بدل چه شب دراز باشد تو بیا که اول شب در صبح باز باشد فاما المؤمن فیقول اما مؤمن که مصدق فضل و کمال و دلدادهٔ حسن و جمال او است میگوید اشهد انه
عبد الله ورسوله گواهی میدهم و بدل و جان میگویم که وی بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ بر حق او است فیقال له انظر الی مقعدك من النار پس گفته میشود مر مؤمن را نگاه کن
بی نشست خود را از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو خدای تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود
ی نشستی از بهشت فیراهما جمیعا پس می بیند آن مؤمن هر دو جای را که از دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید بسبب خلاص شدن
بلیهٔ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیهٔ بهشت و کافر را حال بر عکس این خواهد بود واما المنافق والکافر فیقال له ماکنت تقول فی هذا الرجل اما منافق و کافر پس گفته میشود
باین احمد میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نیابم کنت اقول ما یقول الناس بودم من که میگفتم در شان
ی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فیقال له لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا طبیعت نکردی اهل حق را و اصل تلیت
ت بود واو را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم ویضرب بمطارق من حدید و زده میشود هر یکی از منافق و کافر بمطارق از آهن
مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران ضربة زدنی عظیم شدید فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آنرا
به نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعدهٔ ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضرورت عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسلهٔ معیشت
ود و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس
متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری راست تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات
مومن و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب
ریک مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن باید را نهایت شریک باشد اما در مرتبه باتواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا
مغفرت او را والله اعلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بدرستی یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده
مود بروی و نموده میشود او را نشستگاه وی بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه
ی از نشستگاه بهشتیان وان کان من اهل النار فمن اهل النار و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فیقال هذا مقعدك حتی
یبعثك الله الیه یوم القیمة پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آن وقت که برانگیزد ترا خدای تعالی بسوی آن جای یا بسوی خود در قیامت
است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها روایت است از عائشه که یهودیه در آمد بروی فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن زن قصه
عذاب قبر را فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدای تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قصهٔ عذاب قبر را
نشنیده بود و نام آنرا هرگز نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر از عذاب
یه آیا مرده را عذاب در قبر میباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشة فما رأیت رسول الله
ت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد بعد از این حکایت صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر که گذارده هیچ نمازی مگر آنکه استعاذه
د و پناه جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را میدانست و وحی بدان نیامده بود و پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبرها شد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از آن خبردار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی و اظهر احتمالات است والله اعلم متفق علیه وعن زید بن ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجلهٔ فقها قائم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی بود و وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار علی بغلة له سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود ونحن معه و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذ حادت به ناگاه برمید و رم کرد ایند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله رمیدن و میل کردن فکادت تلقیه پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین واذا اقبر ستة او خمسة و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میشناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن فقال رجل انا گفت مردی که من میشناسم قال فمتی ماتوا گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند قال فی الشرك گفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لا تدافنوا پس اگر نبودی در ترس و ملاحظهٔ آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کندن برخیزد از عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آینه دعا میکردم خدای تعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب را دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن میت و خدای تعالی اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهی و جز آن و نیز امر کرده شده اند مؤمنان بدفن اموات ترك آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند از این اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگردانند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان نا شنیدن ثقلین صیحهٔ میت را گذشت که اگر بشنوند کارخانهٔ معیشت معطل و منقطع گردد پس ترك دفن نه از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مرده ها را دهشت و وحشتی حاصل میگردد شما را از مشاهدهٔ اموات بحدی که نزدیك آن نمی توانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن نمائید وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و در شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارك خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید بخدا از عذاب آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جوئید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما آن را و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آن را قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن قال فرمود تعوذوا بالله من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنهٔ دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملكان اسودان ازرقان چون گور کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول است بر حقیقت چه در سیاهی دهشتی و وحشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت تا کبودی چشم مراد بدان تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعض گفته اند که عرب دشمن را کبود چشمی از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر هر دو معنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت متمثل حاضر میشوند و بعض گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام از این دو گروه را افراد بیشمار است و نیز گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در شان این مرد فیقول پس میگوید میت در جواب این سؤال هو عبد الله ورسوله وی بندهٔ خداست و فرستادهٔ او واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان قد کنا نعلم انك تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیهٔ حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره پس فراخ کشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین ثم ینور له فیه پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را بخواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را از حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم فیقولان نم کنومة العروس پس گفته میشود مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانهٔ وی نزد وی چه بیدار گردانیدن از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و میتواند هر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند حتی یبعثه الله من مضجعه

ذلك تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی وان كان منافقا قال واگر باشد میت منافق میگوید سمعت الناس يقولون قولا شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد
یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را لا ادري در نمی یابم حقیقت حال را فيقولان قد كنا نعلم انك تقول ذلك پس میگویند
فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر در روی تو یافته بودیم فيقال للارض التئمي عليه پس گفته میشود مر زمین را بهم برآی بر وی بر پیچ او را فتلتئم عليه پس بهم
برمی آید و می پیچد زمین بر وی فتختلف اضلاعه پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست فلا يزال فيها معذبا پس همیشه
هست وی در زمین عذاب کرده شده حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه وی رواه الترمذي وعن البراء بن عازب عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم يأتيه ملكان فيجلسانه می آیند مؤمن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را فيقولان له من ربك پس میگویند مر او را کیست پروردگار
تو فيقول ربي الله پس میگوید مؤمن پروردگار من خداست فيقولان له ما دينك پس میگویند مر او را چیست دین تو فيقول ديني الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فيقولان
ما هذا الرجل الذي بعث فيكم پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است در میان شما فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم پس میگوید مؤمن وی فرستاده خدا
فيقولان له وما يدريك پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خداست فيقول قرأت كتاب الله فآمنت به وصدقت پس میگوید مؤمن خواندم کتاب
خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلك قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الاية یعنی مراد بتثبیت درین قول جواب فرشتگان است
در قبر بآن وجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فينادي مناد من السماء ان صدق عبدي پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بنده من
ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وی تعالی فافرشوه من الجنة
پس بگذارید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت وافرشوا روایت بفتح همزه است از افراش والبسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای بهشت وافتحوا له بابا الى
الجنة و بگشائید برای او دری بسوی بهشت فيفتح پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فيأتيه من روحها وطيبها پس می آید مؤمن را
از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن ويفسح له فيها مد بصره و فراخ کرده میشود مر مؤمن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا
غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مؤمن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه است
بی تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی واما الكافر فذكر موته واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قصه موت او را قال ويعاد روحه في جسده و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانچه در دنیا مگر آنکه
گفته شود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر چشید آنرا والله اعلم ويأتيه ملكان فيجلسانه و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فيقولان من ربك
پس میگویند و میپرسند کیست پروردگار تو فيقول پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و دردناک گوید چنانکه آه آه و وای وای لا ادري نمیدانم و در نمی یابم
فيقولان له ما دينك پس میگویند مر او را چیست دین تو فيقول پس میگوید هاه هاه لا ادري فيقولان ما هذا الرجل الذي بعث فيكم پس میگویند چیست حال این مرد دیگر که برانگیخته
شده است در میان شما فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازه دین اسلام
و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود ندا در چه معنی دارد و بدانکه در مؤمن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدي گفت و تشریف و اکرام اضافت
نواخت نه در کافر اگرچه مؤمن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص مؤمنان است فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الى النار پس بگسترانید
برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فيأتيه من حرها وسمومها پس می آید کافر را از گرمی
و تاب آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد قال گفت ويضيق عليه قبره و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حتى تختلف فيه اضلاعه تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای
پهلوی او ثم يقيض له اعمى اصم پس مسلط گردانیده میشود بر وی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل نیز دارد از دیدن حال پریشان وی
و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله وی و رحم نمیکند بر وی معه مرزبة من حديد با وی کلوخ کوبیست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه بتشدید با و تخفیف آن نیز
خوانده اند لو ضرب بها جبل لصار ترابا اینچنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آئینه میگردد خاک فيضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن
مرزبه زدنی فيصيح صيحة پس فریاد کند آن فریاد کردنی که يسمعها ما بين المشرق والمغرب می شنود آواز آن زدن را هرچه در میان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات
و جمادات نیز الا الثقلين مگر جن و انس که ایشان از آن نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت فيصير ترابا پس کافر میگردد خاک و نابود ثم يعاد فيه الروح پس
باز آورده میشود در بدن وی جان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار او هست بعث و اعاده
روح بر طیبی گفته که برین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض در تفسیر کریمه ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض اماتت
اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیاست اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سؤال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر
تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سؤال و جواب نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند

و از احادیث که مذکور شد معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح او را باشد با وجود موت و تعلق روح ببدن چنانکه
شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را بانیز او ما است فتدبر والله اعلم رواه ابو داؤد وعن عثمان رضي الله عنه انه اذا كان وقف على قبر يبكي روایت است از عثمان که
بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی يبل لحيته تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک فقيل له تذكر الجنة والنار فلا تبكي
پس گفته میشد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را و نمیگریی و تبكي من هذا و میگریی ازین یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن فقال ان
رسول الله پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان القبر اول منزل من منازل الآخرة بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلی است از منزلهای آخرت
فان نجا منه پس اگر برست کسی از عذاب قبر و محنت آن فما بعده ايسر منه پس چیزی که پس از وست از منازل دیگر و عقبهای دیگر آسانتر است از آن وان لم ينج منه فما بعده
اشد منه و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان
گرفتند بعد از وی آسان تر میشود و اگر هم از اول بپیچیدند کار سخت تر می افتد قال گفت عثمان و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رأيت منظرا قط
ندیده ام من هیچ نظرگاهی زشت و ناخوش را هرگز الا والقبر افظع منه مگر آنکه دیدن گور زشت تر از آنست که محنت و شدت را یاد دهد و عیش را منغص گرداند رواه الترمذي
وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وعنه قال كان النبي وهم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن
الميت وقف عليه چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخيكم طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ثم سلوا له بالتثبيت
پس طلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد او را در جواب سؤال ملکین فانه الآن يسأل پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود رواه ابو داؤد و درین حدیث
دلیل است که دعای زندگان سود کنند مر مردها را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و همین است مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت رضوان الله
عليهم اجمعين در عقاید نوشته اند وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت تلقین عزیمت است که بعد از دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری
از شافعیه و بعضی حنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما دفن کردید او را و ریختید بروی خاک باید که بایستد
مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه تا در بن نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدا تعالی ترا و لیکن شما نمی شنوید پس گوید یاد کن فلان آنچه که بر آمدی تو بر آن از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و آنکه راضی شده که خدا تعالی پروردگار تست و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را
میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام
مادر میت ندانیم چگوئیم گفت نسبت کنیم او را بسوی حوا نسبت کن که حوا مادر همه است انتهی و خواندن اول سوره بقره تا مفلحون و خاتمه آن از آمن الرسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن
کنند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرائض است
و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم كذا قال الشيخ ابن الهمام وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ليسلط على الكافر في قبره هر آینه بر گماشته میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنينا نود و نه اژدها تنهسه وتلدغه حتى تقوم الساعة
میگزند کافر را تا آنکه بر پا میشود قیامت تنين بکسر فوقانیه و کسر نون اولی و تشدید آن مار بزرگ که آنرا اژدها گویند لدغ گزیدن است و نهس بفتح نون و سکون ها با سین مهمله
گرفتن به دندانهای پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنينا منها نفخ في الارض اگر اژدهائی از آن اژدها دم زند در زمین ما انبتت خضرا
نمی رویاند زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف ممدوده هر دو روایت است رواه الدارمي
روایت کرد این حدیث را بدین لفظ دارمی وروى الترمذي نحوه و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است و در لفظ مختلف وقال سبعون بدل تسعة
وتسعون و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد هر دو مبالغه است و علم قطعی باین عدد موکول بشارع است و بعض علما وجه
مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آنرا نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که هر مهربانی که در عالم
هست ازوست و نود و نه را برای آن جهان نگاه داشته و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت ادا ننموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است
یا گوئیم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی از آن ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهای بروی گماشته شد انتهی و اقرب آنست که این مار و کژدم تمثل
صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و شاید که اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد و وجهی نود و نه توان گفت و باعتبار هفتاد ارجاع توان نمود که قیل والله اعلم
الفصل الثالث عن جابر رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الى سعد بن معاذ حين توفي بسوی سعد
بن معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه وفات یافت یعنی بر جنازه او رفتیم فلما صلى عليه رسول الله پس آنگاه که نماز گذارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم ووضع في قبره و نهاده شد معاذ در قبرش وسوي عليه و برابر کرده شد خاک بروی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طويلا التسبیح دراز یا زمان دراز ثم كبر فكبرنا پس تکبیر بر آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت الله اکبر پس تکبیر بر آوردیم ما نیز

فقيل

فضیل پس گفته شده و پرسیده شد یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی و تکبیر آوردی قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره
یعنی تسبیح و تکبیر از آنجهت گفتم که بتحقیق تنگ کرده شد بر این بندهٔ صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه کشاده داد و بیرون آورد خدا تعالی از این دشواری و تنگی و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی
بود از این شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ این حالت رواه احمد از این حدیث معلوم کرد که تنگی قبر و ضغطهٔ آن میباشد اگرچه میت مردی صالح بود در غایت صلاح و حید مرد
صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان برای وی کشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وی حاضر گردید و این بجهت تقصیری که در حضرت قرب از وی واقع شد
یا سنت الٰهی بر این جاری شده مثل ورود جهنم بر هر یکی را والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این کسی است که جنبید بجهت وی عرش و در روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمان و در بیان
معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وی
از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحسر و تحزن از
فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیهٔ وی چنانکه آمده که زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد بر وی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بر آن و شرف
و مبارک میکردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق است بآنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت کیست
از امت تو که امشب مرد و ساکنان سماوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وی در غزوهٔ خندق مذکور است
وفتحت له ابواب السماء و کشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یا برای صعود روح پاک وی بر آن وشهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر گردیدند او را
یعنی بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه بتحقیق تنگ کرده شد و قبض کرده شد قبض کردنی سخت پس آسان کرده شد از وی این دشواری رواه النسائی وعن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خوانده است فذکر
فتنة القبر التی یفتتن فیه المرء پس یاد کرد فتنهٔ قبر را که آزمایش کرده میشود در وی مرد فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نالیدند و
فریاد بر آوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری اینچنین و همین قدر وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت
که اسما گفت حالت بینی و بین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم نالیدن و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید و درمیان آمد میان من و میان فهم کردن من سخن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم بر آمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس هرگاه که نشست و آرام یافت
ناله و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم من مردی را که نزدیک بود بمن ای بارک الله فیک ای مرد برکت کند در کار تو خدای تعالی ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما در
قبرها فتنه انداخته میشوید و آزمایش کرده میشوید در قبرها قریبا من فتنة الدجال فتنه که نزدیک بفتنهٔ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بمحنت
عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را به بیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند کیست پروردگار
تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون
در آورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می
نشیند میت در حالی که میمالد هر دو چشم خود را ویقول دعونی اصلی و میگوید با خود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس از آن جواب
خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سؤال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانهٔ خود نشسته است و این دلالت بر فاهیت حال وی میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود و دلالت
دارد بر رسوخ وی در ادای فرایض و مداومت و مواظبت وی بر آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان
میگویند و غریب بوقت شام چون شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم توزلف ز رخ برشکستی تاریک شد جهان اکنون فتاد شام غریبان کجا روند نماز شام غریبان
چو گریه آغازم بمجامع عزیبانه قصه پردازم رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر بدرستیکه میت باز میگردد و میرود بسوی قبر
فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع ولا مشغوب در حالتی که نه ترسنده است و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال
و اصل شغب بفتح شین و فتح غین معجمتین و سکون آن برانگیختن شر و فتنه ثم یقال فیم کنت پس گفته میشود و پرسیده میشود مر او را که در چه دین و ملت بودهٔ تو در دنیا فیقول پس میگوید ذنابی
کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستادهٔ
خدا است جاءنا بالبینات من عند الله آورد مارا معجزات ظاهر و هویدا را از نزد خدا فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو داشتیم فیقال له هل رأیت الله حق
گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیدهٔ تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و در این امتحان او است در تصدیق آنکه او فرستادهٔ
خدا است فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکی را که به بیند خدا تعالی و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات

بنات فیفرج له فرجة قبل النار پس کشاده میشود مر او را شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف راء است وبتشدید نیز آمده است وقبل بکسر قاف وفتح با بمعنی جانب وجهت وهمچنین
در هیجا فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش وقبح وی و می بیند او را که می شکند و پامال میکند بعض وی بعض را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانهای آتش
و در هم و برهم افتادن آنها در یکدیگر فیقال له انظر الی ما وقاك الله پس گفته میشود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدای تعالی از آن و در بعض نسخ منه مذکور است
ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مر او را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نگاه میکند بآنکه امر کنند او را بنگاه کردن بسوی خوبی و تازگی درخت
بهشت وآنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدك این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین وایمان بوده تو در حیات دنیا وعلیه مت وهم برین یقین وایمان
مردی تو ومت بتقلیم وکسر آن هر دو صحیح است وعلیه تبعث وهم با ایمان ویقین برانگیخته میشود از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی واین
کلمه از برای تبرك وتحقیق واظهار شوق ورغبت است چنانکه بیماری را یا مبتلای را گویند خاطر جمع دار به میشوی وخلاص میشوی ان شاء الله تعالی ویجلس الرجل السوء فی قبره
ونشانده میشود مرد بد در قبرش وسوء بفتح سین وضم هر دو لغت است فزعا مشعوفا ترسناك مفتون تباه فیقال له فیم کنت پس گفته میشود مر او را در چه حال وکدام دین بوده
تو فیقول پس میگوید لا ادری نمیدانم ودر نمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مر او را چیست وصف این مرد فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید
شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا فیفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مر او را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نظر میکند بسوی خوبی
وتازگی بهشت و چیزیکه در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنك پس گفته میشود مر او را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدای تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی
النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس کشاده میشود مر او را شکافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او و می بیند که می شکند بعض او بعض را فیقال له هذا مقعدك
پس گفته میشود مر او را این جای نشست تست علی الشك کنت بر شك بوده تو وعلیه مت وبر شك مرده تو وعلیه تبعث ان شاء الله تعالی وبر شك برانگیخته میشوی
اگر خواسته است خدا رواه ابن ماجة باب الاعتصام بالکتاب والسنة فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن وچنگ در زدن بکتاب وسنت واعتقاد آوردن بحقیت
آن وعمل کردن است بآنچه در آن دو وارد شده ودور بودن از بدعت ومذهب اهل اهوا ومراد بکتاب قرآن مجید است وسنت بمعنی سیرت وطریقه مسلوکه در دین آمده وبمعنی آنچه مواظبت
کرده بر آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی وجوب ومراد اینجا آنچه امر ونهی کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینه مقابلت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پدید کرد در دین ما که این دین روشن وهویدا است ما لیس منه چیزی را که
نیست از دین یعنی احداث کرد چیزی را که نیست در کتاب وسنت صریحا ونه مستنبط از وی ونه حکم کرد بصحت وی کتاب پس شامل شد اجماع وقیاس را ومراد چیزیست که مخالف ومغیر
آن باشد فهو رد پس آن چیز یا آن کس باطل ومردود است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و
صلوة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید است وخیر الهدی هدی محمد
وبهترین طریقها وسیرتهای نیك طریقه وسیرت محمد است صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها وبدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست
وکل بدعة ضلالة وهر بدعت سبب گمراهی است رواه مسلم بدانکه هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است واز آنچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقیاس کرده
شده است بر آن آنرا بدعت حسنه گویند وآنچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وکلیت کل بدعة ضلالة محمول برین است وبعض بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و
تعلیم صرف ونحو که بدان معرفت آیات واحادیث حاصل گردد وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزهائیکه حفظ دین وملت بر آن موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بنای رباطها
ومدرسها وبعض مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذه ولباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند وباعث طغیان
وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود مثل چنانکه بیری وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع واهوا بر خلاف سنت
وجماعت وآنچه خلفای راشدین کرده باشند اگر چه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است
زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد
در لغت بمعنی میل است وبا این معنی لحد گویند آن حفره را که در یك جانب قبر بکنند ودر شرع میل کردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزیرا که نهی کرده شده است
از آن ودر زمین حرم چنانچه کشتن وجنگ کردن وشکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت درین مکان مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد
زیرا که اساءت ادب در مقام قرب شنیع تر وقبیح تر است ولهذا وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاه داشت حرمت وتعظیم این شریف پس رفت ودر
طائف سکونت ورزید ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را وشعار آنرا چنانکه نوحه کردن وبر روی زدن وگریبان چاك کردن
بر سر مرده وفال بد گرفتن از طیور وامثال آن ومطلب دم امرء بغیر حق سوم طلب کننده خون مردی را ناحق لیهریق دمه برای مجرد آنکه بریزد خون او را نه برای غرضی دیگر که
چه خون ریختن مطلقا مذموم وممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر وقبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت وذات اوست وباید دریافت که چون طلب کننده

وخواهند بمعصیت را این حال است حال فاعل آنچه خواهد بود رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة
همه امت من می درآیند بهشت را الا من ابی مگر کسی که سرکشی کرد قیل ومن ابی گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کیست
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح وبیان قال گفت من اطاعنی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا
و چنگ در زند بکتاب وسنت درآید بهشت را ومن عصانی فقد ابی وکسیکه بیفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس گردد پس بتحقیق سرکشی کرد و درنیاید بهشت را رواه البخاری
وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعهٔ از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم و حال آنکه آنحضرت
خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگران ان لصاحبکم هذا مثلا بدرستیکه مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه و حال عجیبی است
واطلاق صاحب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملائکه باعتبار صحبتی است که الآن حاصل است فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید مر او را آن قصه و حال را تا بداند و ثابت
بدان خبر دهد قال بعضهم انه نائم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان
و گفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است و این حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم توان درک کرد در
نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه
و حال عجیب او گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا قصه و حال عجیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه و حال عجیب است که مردی بنا کرد سرائی را وجعل فیها مأدبة وساخت
در آن سرا مأدبه را و مأدبه بهمزه و ضم دال مهمله طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله وبعث داعیا و فرستاد آن مرد
کسی را که بخواند مردم را بر آن طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را در آمد در سرا و خورد از آن طعام ومن لم یجب الداعی
لم یدخل الدار ولم یاکل من المأدبة و کسی که اجابت نکرد آن خواننده را درنیامد سرا را و نخورد از آن طعام فقالوا اولوها له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت
این قصه و این مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست فقال بعضهم انه نائم در این مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است وقال بعضهم ان العین نائمة و
القلب یقظان و گفتند بعض که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تاویل آن را و گفتند الدار الجنة مراد بسرا که بنا کرده شده بهشت است والداعی محمد و
خواننده مردم را بر آن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم و طعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مرد
که بنا کرد سرای را نیز ذکر نکرد از جهت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالی و تقدس اگر چه بطریق تشبیه است فمن اطاع محمدا و چون محمد بفرموده خدایتعالی میخواند پس کسیکه فرمان برداری
بکند محمد را صلی الله علیه وسلم فقد اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را ومن عصی محمدا فقد عصی الله و کسیکه بیفرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم بیفرمانی میکند
خدا را ومحمد صلی الله علیه وسلم فرق بین الناس و محمد فرق تمیز کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هر که تصدیق وی کرد مؤمن شد و هر که تکذیب وی نمود
کافر گشت و هر که عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هر که عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنی فارق و بعض بتشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت فارق لیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح
مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیطا می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و نمیگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هر چه آمده ام
گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیطا می آید شما را تا آنکه میروم من و چون می آید توبیخ میکند
عالم را بر گناهان و نمیگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بالحق و خبر میدهد شما را بحوادث و غیوب که می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای
من چنانکه گواهی میدهم من برای او و می آرم من برای شما مثلها را و می آرد وی تاویل و تفسیر آن را رواه البخاری وعن انس قال جاء ثلاثة رهط الی ازواج النبی گفت انس رض
آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسالون عن عبادة النبی در حالیکه میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود فلما اخبروا
بها پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت آنحضرت ایشان را اینقدر بود کانهم تقالوها بتشدید لام گویا که این سه تن کم پنداشتند
آن عبادت را و کمال ایشان آن بود که چون قدر و مرتبهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب ورزیدند و جناب
عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من النبی کجائیم ما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی ما را با جناب وی چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد وقد
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدایتعالی مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و آنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت
بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان و ندانستند آن عزیزان و بیک نگریستند که اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است از جهت کمال معرفت و وقوف
حضور و تمام احسان وی در عبادت و نیز آن از جهت وفور رحمت و کمال شفقت اوست بر امت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل و عیال است و نیز استقامت در رعایت
اعتدال و اداست عمل است و سبب باشد که تکثیر و افراط در عمل مفضی بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال است
بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنب وجود داشته باشد چنانکه صاحب مر بندهٔ خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ

ابا میل باشد و هیچ اندیشه نکنی اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد و توجیه مشهور اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکی از آن سه کس اما من پس
عهد کردم که نماز گذارم در شب ها همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا وگفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه ولا افطر و نمی گشایم روزه را و
قال الآخر انا اعتزل النساء وگفت دیگری من گوشه میگیرم از زنان فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم همیشه اگر این هر دو زنی نداشته است مراد ظاهر است و اگر داشته باشد مراد اعتزال
طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال پس آمد آنحضرت بسوی ایشان پس گفت انتم الذین قلتم کذا وکذا شما آنید که میگفتید چنین و چنین اما
والله انی لاخشاکم لله آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که من بتحقیق ترسکارترین شمایم مر خدا را واتقاکم له و پرهیزگارترین شمایم مر خدای تعالی را لکنی اصوم وافطر ولیکن من روزه میدارم
ومیگشایم روزه را یعنی گاهی روزه میدارم و گاهی نمیدارم واصلی وارقد و نماز میکنم و خواب نیز میکنم واتزوج النساء و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم با ایشان فمن رغب عن سنتی فلیس
منی پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیست آن کس از تابعان من متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله گفت عائشه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شیئا عملی را فرخص فیه پس آسانی کرد در وی و مساهله نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار و ترخیص رخصت دادن و
آسانی کردن فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند و دوری جستند از آن عمل گروهی یعنی پاک داشتند خود را از عمل کردن برخصت فبلغ ذلک رسول الله پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آن را و
بیفزایم بآن فوالله انی لاعلمهم بالله پس بخدا سوگند بدرستی که من هر آئینه داناترین ایشانم بخدا واشدهم له خشیة و سخت ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال
تقوی و ترسکاری برخصت عمل میکنم ایشان کیانند و چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتها است از زدن نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهدهٔ تخفیف و ترخیص
پروردگار که بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که خدایتعالی دوست میدارد که عمل کرده شود در رخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود در عزیمتهای او متفق
علیه وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و سایر مشاهد را و رسید او را تیر و گفت آنحضرت گواهی میدهم
من ترا روز قیامت و شکست جراحت وی در زمان عبدالملک بن مروان سنة ثلاث وسبعین و بود عمر وی هشتاد و شش و بعض گفته اند در زمان معاویه وفات یافت قال قدم
نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدینه را وهم یأبرون النخل و حال آنکه اهل مدینه گشنی میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن
میگردانیدند آن را و آن چنین باشد که شکوفهٔ نر را در شکوفهٔ ماده در آرند تا باذن خدا آبستن گردد و یأبرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم او است و بضم یا و فتح همزه و کسر با هم آمده در
روایتی است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکار ما تصنعون را چه میکنید شما این عمل را قالوا کنا نصنعه گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم
که میکردیم این عمل را و بر وی ثمر میکرد اند خرما را قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل بیناست و مر آن را تاثیری ظاهر نیست نا کردن مرو این عمل
اولی باشد فترکوه پس بگذاشتند آن کار را فنفضت پس کم آورد خرما یا کم شد خرما قال گفت راوی فذکروا ذلک له پس گفتند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما انا بشر نیستم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون امر کنم شما را بکاری از کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن را فرمودهٔ
وکار بندید آن را واذا امرتکم بشیء من رأیی و چون امر کنم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز کنم همچنین آمده است صریحا در روایت
حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتهاد خود از آن منع کرده بود بی آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن در
زیادت و نقصان معقول نیافت بی آنکه نظر فرماید در آن یا آنکه شاید آن را خاصیت باشد در آن بجریان عادت الهی تعالی ولهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنند بهتر باشد
و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود باشتغال این از امور دنیا و بدان متعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق بسعادت دنیا و
آخرت بدان و اهتمام نبود وی را به بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر آن را خاصیتی هست باین عادت الهی و منفعتی در ایجاب وی دانسته سکوت فرمود و اغماض نمود
اینست معنی آنچه در بعض روایات هم درین قضیه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی بکارهای ... والتفاتی بدان نیست و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
داناتر است از همه در همه کارهای دنیا و آخرت رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به جز این نیست که
قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان چیز از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی
قوما فقال مانند قصه و حال مردی است که آمد قومی را پس گفت آمرد یا قوم انی رأیت الجیش بعینی ای قوم بدرستی که من دیده ام لشکر را بدو چشم خود وانی انا النذیر
العریان و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکر را میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند
بر میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید یا دید آن که رای خبر داری دشمن میگذاشتند چون دشمن را میدید جامه را
از بدن میکشید و بلند میگردانید یا بجهت برهنه میماند بعد از آن مثل شد در هر امر ناگهانی که ترسیده میشود از آن و شبهه نیست در آن و این هر دو معنی در انذار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویدا است از جهت ظهور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجاء النجاء بمد و قصر هر دو آمده و معنی
وی شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه طائفة من قومه پس فرمان برداری کردند و باور داشتند خبر آن مرد را بعضی از قوم

او بجاء ولیجوا پس رفتند و گریختند شباشب وادلجوا بفتح همزه و سکون دال و بکسر همزه و تشدید دال هر دو وجه خوانده اند و اول بمعنی سیر از اول شب است و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ
و اوفق است فانطلقوا على مهلهم پس رفتند بآهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است و طیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و تای بعد
از لام نیز روایت کرده فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند وکذبت طائفة منهم و تکذیب کردند آن خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفهٔ دیگر از قوم وی
فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و درنگ کردند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشان را لشکر و درآمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم واجتاحهم پس هلاک کرد
ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشان را فذلك مثل من اطاعنی پس آن قصه و حال کسی است که فرمانبرداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی
کرد چیزی را که آورده ام من آن را از دین و شریعت ومثل من عصانی وکذب ما جئت به من الحق و حال کسی که بیفرمانی کرد مرا و دروغ داشت چیزی را که آورده ام من آن را از حق متفق
علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا حال من همچو حال مردی است که افروخت آتشی را فلما اضاءت
ما حولها پس هر گاه که روشن شد آتش در مکانها که گرد او است یا روشن کرد آتش آن مکانها را که گرد او است یا روشن شد مکانها که گرد آتش اند و در روایت بخاری چون آمده پس
ضمیر راجع برجل است جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار در ایستاد پروانها و این جنبندها و کرمکها که عادت ایشان است که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند
در آن آتش که افروخته است آن مرد وجعل یحجزهن و در ایستاد آن مرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش ویغلبنه و چیره میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
افتادن در آتش فیتقحمن فیها بفتح یا و تا و قاف و حای مهمله مشدده پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بی فکر و اندیشهٔ هلاک فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام
جای بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش وانتم تقحمون فیها و شما ازدحام میکنید و می افتید در آن و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند و زای در آخر جمع حجزه
بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی را باز دارد از حرکت چنگ در زند در وی بگیرد جای ازار او را خصوصا چون
بگیرد مجال جنبیدن بر وی تنگ کرد و از جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت هذه روایة البخاری این روایت بخاری است ولمسلم نحوها و مر مسلم را مانند او است
با خلاف در بعض الفاظ وقال فی آخرها و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فذلك مثلی ومثلکم پس آن مذکور حال من و
حال شما است که حدود الهی که محارم و نواهی اویند اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنها و شرح واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش فسر وزد و شما در وی می افتید و باز
میدارم من شما را از آن چنانکه فرمود انا آخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بند ازار شما را از آتش و مکرر میگویم هلم عن النار بیائید بسوی من و دور شوید
از آتش فتغلبونی پس غالب می آیید مرا و چیره میشوید بر من وتقحمون فیها و می افتید در آتش وتغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعدهٔ نحو هر دو درست است و لیکن روایت
بتشدید نون است متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا بآن چیز
که هدایت و علم است کمثل الغیث الکثیر همچو مثل باران بسیار است اصاب ارضا رسید آن باران بزمینی فکانت منها طائفة طیبة پس بود از آن زمین قطعهٔ لطیف و پاک و طیب
از ارض آنچه بر وی باید گیاه را ضد خبیث و طائفه و طیبه هر دو مرفوع اند در روایت قبلت الماء پذیرفت آن قطعهٔ زمین و فرو برد آب را فانبتت الکلاء والعشب الکثیر پس رویانید گیاه بسیار را
و کلا بهمزه مقصوره بر وزن ملا گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر وکانت منها اجادب و بود بعضی از آن زمین زمین سخت
که نگاهدارندهٔ آب است او را و فرو نبرد آن را و نرویاند و اجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته که بجز این روایت
کرده شده ایم ما در صحیحین خلاف و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در مادهٔ جیم و دال مهمله و بعض این لفظ را اجاذب بذال معجمه و اجارب بحاء مهمله و زا و اجارد براء و دال
روایت کرده اند و بعض اخاذات بکسر همزه و خای معجمه مخففه و ذال معجمه مخففه و در آخر تا جمع مؤنث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول است و آن
امسکت الماء نگاه داشت آن زمین آب را فنفع الله بها الناس پس سودمند گردانید خدای تعالی آن زمین بسبب آنکه نگاهداشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبی
که در آن زمین ایستاده فشربوا پس نوشیدند مردم وسقوا و نوشانیدند آن آب را وزرعوا و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی بمعنی چرانیدن واصاب
منها طائفة اخری و رسید آن باران طائفهٔ دیگر را از زمین انما هی قیعان نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمینی که آب
که نرویاند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود لا تمسك ماء ولا تنبت کلأ فذلك مثل من فقه فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین
خدا ونفعه ما بعثنی الله به و نفع کرد او را چیزی که فرستاده مرا خدای تعالی بدان چیز فعلم وعلم پس دانست دین او را و دانانید دیگران را و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی وی فقه بکسر قاف آید و در
شرع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حدیث هر دو وجه روایت آمده ثانی اکثر و اشهر است ومثل من لم یرفع بذلك رأسا و حال کسی که سر بر نداشت بآنچه فرستاده است مرا
خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال بدان ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه از آدمیان
دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه
معلم بر مثال زمین پاک که خورد آن آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و برویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادات عمل نکرد و در آنچه
جمع کرد از علم تفقه ننمود بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و

تعلیم نمود خواه در دین درآمد یا نه درآمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند
و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط کرد از آن معنی نکات و اسرار که در شرح و بیان خود آنرا اختیار کرد چنانکه فقهای مجتهدین و علمای متقنین و محققین
مثل گیاهها که از زمین برآید و ثمرات و نتایج برآرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث
و رواة آن والله اعلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات
تا قوله الى وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است وما يذكر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت آنست که آن خدایی که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست
محکم که واضح است معانی آن بی تشکیک و شبهه در لفظ و در معنی هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنها است وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ و آیتهای دیگر است
متشابهات بر خلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی است و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر آنست که متشابه است علی الاطلاق
بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه بر این قسم است فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ پیروی میکنند
چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِيْلِهِ از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیندازند و از برای
طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن وَمَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ و نمیداند حقیقت معنی آنرا که مآل و بازگشت آن است مگر خدا وَالرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهِ و آنها که قوی و استوارند
در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حق تعالی است حق است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه از نزد پروردگار ما است چه محکم و چه متشابه و فهم محکم
را راه داده اند بمتشابه و او را در این حکمتهاست که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما است که کمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقائق اشیا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ و پند پذیر
نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت فقال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأيت در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون ببینی تو ای
عائشه ولیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که وعند مسلم رأيتم و نزد مسلم رأيتم آمده بر صیغه جمع یعنی چون ببینید
شما ای مسلمانان الذين يتبعون ما تشابه منه آنکسانی را که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئك الذين سماهم الله پس آنکسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است
ایشان را خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذين في قلوبهم زيغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروهم پس پرهیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش
ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیمروز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلين اختلفا في آية پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدل و نزاع مینمودند در آیتی از آیات
قرآن فخرج علينا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يعرف في وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما
هلك من كان قبلكم باختلافهم في الكتاب هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افکند و بفتنه و خصومت کشد
و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف
رحمت است و باعث توسیع دایره دین و ملت و همیشه بودند سلف بر آن و نهی کرده نشده اند از آن بلکه مأمور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه یکی از
عشره مبشره است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اعظم المسلمين في المسلمين جرما بدرستیکه
بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از روی گناه من سأل عن شيء لم يحرم على الناس کسی است که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده بود بر مردم فحرم من اجل مسئلته
پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بودن ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سؤال بی حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد
و الا اگر محتاج بسؤال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر الزمان
دجالون كذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا و از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در دین
خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم می آرند شما را
از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی بهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عامتر از آن شامل اخبار مردم پیشینه فاياكم واياهم پس
دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود لا يضلونكم ولا يفتنونكم تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در
گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد
دست حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان
حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه وهم از ابو هریره روایت است قال گفت كان اهل الكتاب يقرؤون التوراة بالعبرانية بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را
بزبان عبرانی که لغت یهود بود ويفسرونها بالعربية لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تكذبوهم و تکذیب نیز مکنید ایشان را در همه چیز شاید که راست میگفته

باشند زیرا که توریت دراصل حق و صدق است ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفها کرده و تغییرها داده اند پس در هرچه نقل کنند صدق و کذب محتمل است وقولوا آمنا بالله وما
انزل الینا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزی که فرود آورده شده است بسوی ما الآیة تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وما اوتی موسیٰ وعیسیٰ رواه البخاری وعنه
وهم از ابوهریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع بس است مرد را از روی دروغ گفتن آنکه حدیث کند و بگوید هر چیزی را
که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغ نگوید ولیکن هرچه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست
که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن رواه مسلم و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در
باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی نیست هیچ پیغمبری که بر
انگیخته است او را خدای تعالی در امت وی پیش از من و در بعض روایات فی امة قبلی الا کان له من امته حواریون مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنته ویقتدون بامره و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری هر محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و
پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی ع را که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر برآنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی
عم اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سایر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی عم ممتاز بودند و مشهور
بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی عم بحواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را با نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت
بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسی عم حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر که باین صفت
برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فافهم ثم انها تخلف من بعدهم خلوف بعد از ان بدرستی که قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان
و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعة دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود ولیکن
غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس میفرماید که هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص و محب
و ناصر و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان اینست که یقولون ما لا یفعلون میگویند مردم چیزی که خود نمیکنند ویفعلون ما لا یؤمرون و میکنند چیزی را که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امرای سوء است اعاذنا الله من ذلک فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و درهم شکند کارخانه ظلم و فساد
ایشان را پس وی مؤمن کامل است ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصه از
کمال دارد ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل وی بمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز
مؤمن است در درجه پایان از ایمان ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل و نیست پس از این مرتبه از ایمان مقدار دانه خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که وذلک اضعف
الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان است رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسی که
بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را از مزد و ثواب بمقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را
و عمل میکنند بهدایت او لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر او را از اجرهای ایشان چیزی یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجرها و ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این
شخص دعوت کننده را نیز ثابت میگردد زیرا که اجرهای ایشان بسبب عمل و کسب ایشانست و اجرهائیکه این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت و ارشاد اوست که عمل اوست ومن دعا الی
ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بروی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزههای کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفت
او لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا کم نمیکند آن ثبوت گناه او را از آثام ایشان چیزی را رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین
اسلام در آغاز کار غریب و تنها و بیکس وسیعود کما بدأ و در انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود و در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام
حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه اوست بغریبی که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بطریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان برآمدند و هجرت نمودند و جز تنی چند معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب
و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء ناظر بمعنی ثانی است میفرماید خوشی و خوبی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت
ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز
بهمزه و تقدیم را بر زای الی المدینة بدرستی که ایمان هر آینه گرد می آید و میخزد و باز میگردد بسوی مدینه که موطن اصلی اوست و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه و
مدینه است و توجیه آن همانجا بگوئیم کما تأرز الحیة الی جحرها چنانکه باز میگردد و میرود مار بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضموم بر حای مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بتشبیه
بجهت آنست که این حالت در گرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و نیز برآوردن وی بعد در آمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی
بعد از هجرت میکرد بجانب مدینه و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکه برآوردن وی از آن ممکن نباشد و بعض گفته اند که این اشارت است از احوال آخر زمان که دین مسلمانی

و وجود مسلمانان بکثرت شود و خبر در مدینه وجود آن نادر باشد و الصحیح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که خبر در مدینه مطهره علم و دین در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم میگردد متفق علیه و سنذکر حدیث ابی هریرة و در انجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش اینست ذرونی ما ترکتکم فی کتاب المناسك در کتاب مناسك حج و حدیثی معاویة و جابر و ذکر کنیم دو حدیث معاویه و جابر را که در اول یک حدیث اینست لا یزال من امتی والاخر و حدیث دیگر که در اول او و لا یزال طائفة من امتی است فی باب ثواب هذه الامة در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که آنچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده

الفصل الثانی عن ربیعة الجرشی بضم جیم و فتح را و شین معجمه دمشقی اختلاف است در صحبت وی و بود فقیه ناسك در زمن معاویه روایت میکند از عائشه و سعد و ابی هریره روایت میکند از وی پسر وی ابو هاشم و عطیة بن قیس و جز ایشان قال اتی نبی الله گفت آمده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بر زبان فرشته لتنم عینك باید که خواب بکند دیدهٔ تو و لتسمع اذنك و باید که بشنود گوش تو و لیعقل قلبك و باید که بداند دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب است لیکن گوش شنواست و دل بیدار پس بیان کرد سید را چنانکه می شنود و می فهمد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فنامت عینی و سمعت اذنای و عقل قلبی پس خواب کرد چشم من و شنیدند هر دو گوش من و دریافت دل من قال فقیل لی سید بنی دارا پس بیان کرده شد مثل و گفته شد مرا که مهتری بنا کرد سرای فصنع مأدبة پس ساخت طعامی برای مردمان و ارسل داعیا و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار پس کسی که پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را در آمد سرای او و اکل من المأدبة و خورد از آن طعام که ساخته شده بود و رضی عنه السید و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برای فائده آنکس است و سید را در آن نفعی و غرضی نی و من لم یجب الداعی و کسی که اجابت نکرد داعی را لم یدخل الدار و لم یاکل من المأدبة در نیامد سرا را و نخورد از آن طعام و سخط علیه السید و خشم کرد و ناراض شد از وی سید قال گفت آن فرشته یا راوی فالله هو السید پس خدای تعالی بمثابه آن سید است که بنا کرد دار را و محمد الداعی و محمد صلی الله علیه و سلم بمثابه آنکس است که مردم را بطعام میخواند و الدار الاسلام و سرای که بنا کرده شده مشبه باسلام است و المأدبة الجنة و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست و در حدیث سابق دار بهشت را گفت و مأدبه نعیم او و چون اسلام سبب در آمدن بهشت است اینجا او را مشبه بدار ساخت و مأدبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم رواه الدارمی و عن ابی رافع مولای آنحضرت اول مر عباس را بود پس بخشید او را با آنحضرت و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشده بدر را اگرچه بود در اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود در قول مشهور غالب آمد بر وی کنیت او مات فی خلافة علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا الفین بضم همزه و سکون لام و کسر فا احدکم متکئا علی اریکته باید که نیابم من هیچ یکی شما را تکیه کننده بر تخت آراسته خود کنایت است از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث یأتیه الامر من امری در حالیکه می آید یکی از شما حکمی از احکام من مما امرت به او نهیت عنه از آنچه امر کرده ام آن بدان یا نهی کرده ام از آن فیقول لا ادری پس میگوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنیم جز آنرا ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه چیزی که می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آنرا خبر داد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حال بعضی از اهل جهل و فراغت و تکبر که متقاعد و متکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرند که احکام شرع منحصر اند در قرآن و جاهل اند بآنکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را قرآن عطا کرده اند احادیث نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه احمد و ابو داود و الترمذی و ابن ماجة و البیهقی فی دلائل النبوة و عن المقدام بن معدیکرب بکسر میم اصحابی کندی نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع و ثمانین و له احدی و تسعون سنة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انی اوتیت القرآن دانا و آگاه باشید بدرستیکه من داده شده است مرا قرآن و مثله معه و داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت در بودن اوست از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جناب حق غایت آنکه وحی جلی است و خفی متلو و غیر متلو متلو آنکه بالفاظ و عبارات وحی نیز احکام متعلق باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه نه اینچنین باشد و آن احادیث است و تواند که مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده معلوم شود الا یوشك رجل شبعان علی اریکته یقول آگاه باشید که نزدیک است که مردی سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت افتاده میگوید علیکم بهذا القرآن لازم گیرید بر خود این قرآن را فما وجدتم فیه من حلال فاحلوه پس چیزی که بیابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آنرا و بکنید و ما وجدتم فیه من حرام فحرموه و چیزی که بیابید در وی از حرام پس حرام گردانید آنرا و مکنید و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم است که شبع و شره طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که تنعم و ترفه موجب آن میگردد و ان ما حرم رسول الله کما حرم الله و بدرستی چیزی که حرام گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی او الا است بعد از آن مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده به سنت رسول الله و مذکور نیست در کتاب الله و فرمود الا لا یحل لکم الحمار الاهلی آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی که آنرا گورخر گویند که آن حلال است و لا کل ذی ناب من السباع و حلال نیست هر خداوند نیش از درندها مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن و لا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته شده از زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز است کسی که میان تو و میان او عهد بود و مراد بوی در حدیث ذمی است پس میفرماید که مال ذمی که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی و مال وی معصوم است چنانکه حکم مال مسلمانان است الا ان یستغنی عنها صاحبها مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالکش او که معاهد است این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آنرا و ببخشد مر کسی را که یافته است دوم آنکه شئ قلیل خسیس باشد که در عادت نیازمندی آن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر

باشد بتصرف لاقطه در آن اگر محتاج باشد جائز است واحکام لقطه بتفصیل در بابی می‌آید ان شاء الله تعالی ومن نزل بقوم فعلیهم ان یقروه و یکی از احکام که بحدیث ثابت شده و در کتاب الله ذکر
آن نیست این است که کسی نزول کند بر قومی وفرود آید برایشان پس لازم است برآن قوم که مهمانی کنند آن کس را واین بطریق سنت واستحباب است نه بر سبیل فرضیت وایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب
نیست بلکه سمت ارباب مروت وسیرت اهل ایمان است ولهذا این حکم را در صورت نهی آورد وگفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسی را که نزول کند برایشان چنانکه در روایتی گفت
فان لم یقروه فله ان یعقبهم بضم یا وسکون عین وکسر قاف بمثل قراه پس اگر مهمانی نکنند آن قوم مر آن کس را پس میرسد مر او را که جزای فعل ایشان دهد بمقدار مهمانی خود وبگیرد از ایشان بدل
آنچه فوت شد او را یعنی جای آن وعوض آن بگیرد وایشان مستحق ومستاهل آن شده اند که توان گرفت اگرچه واجب نیست قرا بکسر قاف و را مقصور وبظاهر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس
بعض گویند که این حکم در کسی است که مضطر است واگر نگیرد خوف هلاک دارد چنانکه در حالت مخمصه میباشد وبعض گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکری میفرستاد وسکان بوادی ومفاوز
بازاری برپا میکردند که از آنجا چیزی بخرند وبخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قری که برای غازیان مهمانی کنند واگر نکنند عقوبت ایشان این باشد که بگیرند از ایشان غازیان بمقدار ضیافت
خود بر سبیل زجر چنانکه حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند وهر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند وبعض گفته اند که مهمانی کردن مر کسی را که نزول کند در ابتدای اسلام واجب
بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوة والله اعلم رواه ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابوداؤد تا اینجا وروی الدارمی نحوه وکذا ابن ماجة الی قوله کما حرم الله وروایت
کرد دارمی همچنین روایت کرد ابن ماجه تا قول وی کما حرم الله وایشان این کلام را که الا لایحل الی آخره ذکر نکرده اند وعن العرباض بکسر عین مهمله وسکون را وبجیم وضاد معجمه بن ساریه
بسین مهمله ورا و یای تحتانیه صحابی است از اهل صفه واز گریه کنندگان که فرود آمده در باب ایشان آیه کریمه ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة نزول کرد بشام وسکونت نمود بحمص ومات سنة خمس
وسبعین رضی الله عنه قال قام رسول الله عرباض بن ساریه گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی خطبه خواند فقال پس گفت آنحضرت ایحسب احدکم متکئا علی اریکته آیا گمان میبرد یکی
از شما تکیه زده بر تخت آراسته خود یظن ان الله لم یحرم شیئا الا ما فی هذا القرآن گمان میبرد که خدای تعالی حرام نگردانیده است چیزی را مگر چیزی که در این قرآن است الا وانی والله قد
امرت آگاه باشید وبدرستیکه من بخدا سوگند تحقیق امر کرده ام ووعظت وپند کرده ام ونهیت عن اشیاء وبازداشته ام مردم را از چیزها انها لمثل القرآن بدرستیکه آنچه امر ونهی ووعظ کرده ام
مثل قرآن است در مقدار او اکثر بلکه بیشتر است از آن پس از آن بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم احکامی چند از آنچه نهی کرده است ودر قرآن نیست بقول خود وان الله لم یحل لکم ان تدخلوا
بیوت اهل الکتاب الا باذن وبدرستیکه خدای تعالی حلال نگردانیده است مر شما را که در آیید خانهای اهل کتاب مگر باذن ولا ضرب نساءهم وحلال نگردانیده است مر شما را زدن زنان ایشان را در گرفتن جزیه
وخراج ومانند آن ولا اکل ثمارهم وحلال نگردانیده است خوردن میوه های ایشان را اذا اعطوکم الذی علیهم وقتیکه بدهند اهل کتاب شما را چیزی که برایشانست از جزیه وخراج رواه ابوداؤد روایت
کرد این حدیث را ابوداؤد وفی اسناده ودر اسناد وی این شخص است که نام وی اشعث بن شعبة المصیصی است قد تکلم فیه تحقیق سخن کرده شده است در وی که ثقه است یا نه ومصیصی
بکسر میم وتشدید صاد مهمله اولی وبفتح میم وخفت صاد نیز گفته اند نسبت است بشهری که نام آن مصیصه است ودر قاموس گفته که مصیصه بروزن سفینه نام شهری است بشام وتشدید دال ده میشود
وعنه وهم از عرباض بن ساریه روایت است قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات یوم یکروزی ثم اقبل علینا بوجهه پس توجه کرد بر ما بروی
مبارک خود فوعظنا موعظة بلیغة پس پند کرد ما را پندکردنی سخت رسا وموثر وقول بلیغ آنکه برساند مراد قائل بر مقصود وبلیغ نیکو وسره وبلیغ فصیح که بعبارت خود کم ضمیر را رسد ذرفت منها
العیون اشک ریخت از آن موعظه چشمها ذرفت بذال معجمه رفتن اشک از چشم ووجلت منها القلوب وترسید وی از دلها فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کان هذه موعظة مودع
گویا این پند کسی است که وداع کننده است چه شخص در وقت وداع کردن از پند ونصیحت هرچه کردنیست چیزی فرو نگذارد وهرچه گفتنی است بگوید ودل از آن متاثر وداع دهنده گرفته میشود ومحزون
میگردد فاوصنا پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی بکن که آن را دستاویز سازیم ونگاه داریم فقال اوصیکم بتقوی الله پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری وترس از خدا والسمع والطاعة
وبقبول کردن حکم امرا وفرمانبرداری ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود وبتقوی جمع شود وان کان عبدا حبشیا واگرچه فرض حاکم غلام حبشی بود واین مبالغه است در اطاعت امرا والا بنده
امیر نشود که یکی از شرائط امارت آزادی است واین چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگرچه آن مسجد همچو آشیانه گنجشک بود ومسجد هرگز همچو آشیانه گنجشک
نباشد ولیکن مقصود مبالغه است در خردی وتنگی وتواند که بنده حبشی نائب سلطان کبیر بود پس بر تقدیر اطاعت وی لغو بوده سلطان واجب گردد وپس از آن علت سمع وطاعت امرا بیان فرمود
بقول خود فانه من یعش منکم بعدی زیرا که بدرستی که کسی میزید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا پس بسیار انجام است که ببیند اختلاف بسیار را مردم در سمع وطاعت امرا امن است از
فتنه که پیدا کرده از اختلاف واشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین پس لازم گیرید سنت مرا وسنت خلیفه های مرا که اهل رشد وارشاد در
یافتگان رشد وارشاد یافتگان وبه بودن خلافت حقه ومراد بخلفای راشدین خلفای اربعه داشته اند وهر که بر سیرت ایشان رود وموافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هر که بهوای نفس
خود بدعتی پیدا کند وحقیقت سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم شهرت نیافته بود وبعد از وی در زمان ایشان
رواج یافته ومشهور گشته ومضاف بایشان شده وچون مظنه آن بود که یکی آن را بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد ورد کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه خلفای راشدین
حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است واطلاق بدعت برآن نتوان کرد چنانکه فرقه زائغه کنند پس از آن مبالغه کرد در وصیت باتباع سنت وفرمود تمسکوا
بها چنگ در زنید بسنت من وسنت خلفای راشدین وعضوا علیها بالنواجذ ومحکم بزنید بر سنت دندانها را ومحکم کسید آن را بعض گزیدن نواجذ چهار دندان اند در اقصای
دندانها که آنها را اضراس حلم واضراس عقل گویند وبمعنی انیاب ومطلق اضراس نیز آمده وایاکم ومحدثات الامور ودور دارید خود را از کارهای نوپدید شده که در زمان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و بنا بر خلفای راشدین بوده اند فان كل محدثة بدعة زیراكه هر خصلت احداث كرده شده بدعت است وكل بدعة ضلالة و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است رواه احمد و ابو داؤد والترمذی وابن ماجة این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند الا انهما لم یذكرا الصلوٰة مگر این است که ترمذی و ابن ماجه ذکر نکرده اند قصه نماز گذاردن را یعنی گفته اند صلی بنا رسول الله لكن حدیث از وعظ اوفتتح موعظه کرده اند وعن عبد الله بن مسعود قال خطّ لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطی راست تا راه راست را بشان نماید ثم قال هذا سبیل الله بعد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیدم راه خداست ثم خطّ خطوطا عن یمینه وعن شماله بعد کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن وقال هذه سبل وگفت این راهها است علی كل سبیل منها شیطان یدعوا الیه بر سر هر یک ازین راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه و بیرون می برد از راه راست وقرأ وخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الایة پروردگار عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت این است که ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیله و پیروی مکنید راهها را که چپ و راست میروند یعنی ادیان مختلفه وطرق زائغه تا پریشان نکردانند آن راهها شما را و دور نبرند از راه راست رواه احمد والنسائی والدارمی بدانکه درین حدیث و در احادیث دیگر که درین معنی واقع یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی و فرمود این سبیل رشد است و راه خداست پیروی کنید آنرا بعد کشید در هر جانب شش خط مائل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانیست که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن و خواند این آیت را و گفت صاحب مدارک پس میشود هر یکی ازین دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو و راه پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن باین طریق که در مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت است معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از آن معتزله را بیست فرقه ساخته و شیعه را بیست و دو فرقه و خوارج بیست و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقهٔ ناجیهٔ اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم شود که فرقهٔ ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست است و راه خداست و دیگر همه راههای نار است و هر فرقه دعوی میکند که راه راست است و مذهب وی حق جوابش آنکه که این چیزی نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است و مجرد عقل آن را وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و هوا در مذاهب و اقوال بعد از صدر اول احادث شده و از صحابه و سلف متقدمین هیچکس بر آن نبوده و ایشان متبری بوده اند از آن و بعد از حدوث آن رابطهٔ صحبت و محبت که با آن قوم داشتند قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب کتب سته و غیرها از کتب مشهوره معتمده که بنا و مدار احکام اسلام بر آنها افتاده و ائمهٔ فقهای ارباب مذاهب اربعه و غیرهم ازانها که در طبقهٔ ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و اشاعره و ماتریدیه که ائمهٔ اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلایل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بر آن رفته بوده مؤکد ساخته اند ولهذا نام ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم استبداد بعقول و آرا و اهوای دیگران بخلاف مثل معتزله و شیعه و آنهاکه در اعتقادات بر طریقهٔ ایشانند تشبث بفلسفه و استرسال بآرا و اوهام ایشان نموده و مشائخ صوفیه از متقدمین و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجه بجناب حق و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب بوده اند چنانکه از کتب معتمدهٔ ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم است و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف لما عرفنا التصوف عقائد صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده که همه عقائد اهل سنت و جماعت است بی زیادت و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث و تفسیر و کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ معتبره که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابهای ایشان بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است عرف ذلك من انصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف والله یقول الحق وهو یهدی السبیل وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدكم حتی یكون هواه تبعا لما جئت به ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و پیرو چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت اگر مراد متابعت است در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله علیه وسلم در وقت معارضهٔ داعیهٔ حق و باعثهٔ هوی پس مراد نفی ایمان کامل است و اگر طبیعت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت وی است مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نگفت منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست موجب اجر و ثواب نه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد رواه فی شرح السنة روایت کرد این حدیث را محی السنة در شرح السنة وقال النووی فی اربعینه و گفته است امام نووی در چهل حدیث خود هذا حدیث صحیح رویناه فی كتاب الحجة باسناد صحیح وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم و فتح زای و کسر نون صحابی است آمده بآنحضرت در وفد مزینه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی کسی که زنده کرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا که فراموش شده بعد از من یعنی ترک کرده شده و ضائع کرده شده است پس از من فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستی که مر آنکس راست از اجر و ثواب مقدار اجرها و ثوابهای کسانی که کار میکنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا بی آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرهای این کار کنندگان چیزی یعنی هم آن عاملان اجر بکمال و تمام حاصل شود و هم این احیای سنت کننده و روا

وہندہ را مقدار اجرہای ایشان ثابت میسکرد و من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله و کسی کہ بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت کہ راضی نیست از آن خدا و رسول ضد اختلاف
بدعت حسنہ کہ در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلك من اوزارهم شیئا باشد بر آنکس از بزہ مقدار بزہہای کسی کہ عمل کند بآن
بدعت کہ میکند آن از بزہہای ایشان چیزی را شرح این حدیث وسخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی ہریرة از روایت مسلم گذشت رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن کثیر بن
عبد الله بن عمرو عن ابیه عن جده و عن عمرو بن عوف انصاری است حاضر شد بدر را و سکونت کرد مدینہ را رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیأرز الی
الحجاز کما تأرز الحیة الی جحرها ترجمہ این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکہ آنجا الی المدینة گفت و اینجا الی الحجاز کہ شامل مکہ و مدینہ ہر دو است چنانکہ آنجا نیز اشارت بدان
کرده شد ما آنکہ سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینہ مطہرہ بود و درین مقام اظہار فضیلت حرمین زادهما الله تعظیما و تشریفا و الله اعلم و لیعقلن الدین من الحجاز
و ہر آینہ پناہ میجوید دین از زمین حجاز و میگیرد او را ملجا و مسکن و باز میگردد بسوی او وقتیکہ ظاہر شود فتن و مستولی گردند اہل کفر و فساد دیا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکہ گذشت
معقل الاروية من رأس الجبل میجوید پناه جستن بز کوہی از سر کوہ و بر آمدن او و آزار و یہ بضم ہمزه و سکون را و واو و تشدید یا بز کوہی و بعض مخصوص بماده دارند ان الدین بدأ وکسر
غریبا و سیعود کما بدأ بدرستیکہ دین پیدا شده است غریب و تنہا و سر انجام است کہ باز گردد چنانکہ بود فطوبی للغرباء پس خوشی و خنکی باد مر غریبان را و هم الذین یصلحون ما افسد
الناس من بعدی من سنتی و غربا آنکسانی اند کہ نیکو میسازند چیزی را کہ بد ساختہ اند مردم بعد از من از سنت من رواه الترمذی و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل ہر آینہ بیاید بر امت من مانند آنچہ آمده و گذشتہ بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل موافق و مطابق با یکدیگر و اصل
این ترکیب آن است کہ چون نعلین بدوزند طاقات آنہا بر یکدیگر اندازه کرده ببرند تا برابر آیند و گویند حذوت النعل بالنعل حذو بمعنی اندازه کردن و بریدن فعل را و طارق النعل
بالنعل نیز گویند پس این تمثیل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة تا آنکہ اگر بود از بنی اسرائیل کسی کہ آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا
لکان فی امتی من یصنع ذلك ہر آینہ باشد در امت من کسی کہ میکند آن فعل شنیع را و گفتہ اند کہ مراد بمادر زوجہ پدر است یعنی چہ صورت دارد کہ کسی با مادر حقیقی خود این فعل کند کہ مانع
طبعی با نہی شرعی ہمراه است اما در زوجہ پدر کہ مادر او است صورت امکانی دارد از جہت عدم مانع طبعی و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و بدرستیکہ بنی اسرائیل جدا شدند
بر ہفتاد و دو مذہب و تفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة و جدا میشوند امت من از آنہا کہ ایمان آورده اند و روی بقبلہ دارند بر ہفتاد و سہ مذہب در اصول عقائد کلهم فی النار
ہمہ ایشان مستحق در آمدن در دوزخ باشند بجہت سوء اعتقاد و الا بجہت عمل شاید کہ فرقہ ناجیہ نیز در آیند و قول آن کہ نوبت فرقہ ناجیہ مطلق مغفور است سخن بی دلیل است الا ملة واحدة
مگر یک اہل ملت قالوا من هی گفتند صحابہ کیست آن یک اہل ملت یا رسول الله قال ما انا علیه و اصحابی فرمود اہل ملتی است کہ من بر آنم و اصحاب من بر آنند رواه الترمذی و فی روایة
احمد و ابی داود عن معاویة و در روایت امام احمد و ابی داود از معاویہ اینچنین آمده است کہ ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هی الجماعة اہل ہفتاد و دو ملت
در آتش دوزخ اند و اہل یک ملت در بہشت مسمی بجماعت است از جہت اجتماع ایشان بر کلمہ حق و بر آنچہ اجماع کرده اند بر آن سلف کہ راه راست بوده اند و این عبارت نیز درین روایت و آن اہل یک ملت
آمده است کہ و انه سیخرج فی امتی اقوام و بدرستیکہ شان اینست کہ بیرون خواہند آمد در امت من گروہہا کہ تتجاری بهم تلك الاهواء روان میشود با ایشان یعنی سرایت
میکند در رگ و پی ایشان آن اہوا کہ متفرق شده اند بآنہا و اہوا جمع ہوی بمعنی اراده نفس و شہوتہا و گر خوانده است ایشان را بآن مذہب کما یتجاری الکلب بصاحبه چنانکہ سرایت میکند کلب
در صاحب خود و کلب بفتح لام علتی است کہ عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانہ و مستولی میگردد بروی شبیہ مالیخولیا و سرایت میکند از وی بدیگری و نمیتواند کہ بجانب آب نگاه کند
و اگر بکند فریاد کند و بی طاقتی دارد و بسا کہ از تشنگی بمیرد و نتواند کہ آب بخورد و این علتی است کہ میریزد ماده آن بر تمامہ بدن او و متولد میگردد از وی اعراض ردیہ و سرایت میکند در رگ
و پی چنانکہ فرمود لا یبقی منه عرق و لا مفصل الا دخله باقی نمیماند از صاحبش ہیچ رگی و بندی مگر آنکہ در می آید آن علت در آن و تشبیہ اہل ہوا بصاحب این علت بجہت آنست کہ بر
صاحبش مستولی گردد و اعراض ردیہ از وی متولد شود و ضرر آن از وی بدیگری تجاوز کند چنانکہ علت بدعت و ہوا در اہل اہوا و چنانکہ صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد
و تشنہ بمیرد ہمچنین اہل ہوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن مستفید شد و محروم از آن بمیرند در بادیہ جہل و ماویہ بدعت جان دہند نسأل الله العافیة و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی بدرستیکہ خدای تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال امة محمد شک راوی است کہ بجای امتی امة محمد گفت علی ضلالة
بگمراہی و این خاصیت و منقبتی است کہ پروردگار تعالی این امت مرحومہ را بدان مخصوص گردانیده است کہ ہرچہ بر آن اتفاق کنند جز حق و ثواب نبود و ید الله علی الجماعة و دست
قدرت و احسان الہی بر جماعت است و این کنایت است از حفظ و نصرت حقتعالی اہل حق را از ایذای خلق و خوف اعدای دین و توفیق وی سبحانہ مر ایشان را از برای استنباط احکام و اطلاع
بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند زائل گرداند حفظ و عصمت و سکینہ او را بفرستد عذاب او فاسد گرداند احوال او بیرون آرد از آنچہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب
او رضی الله عنهم بر آن بودند و من شذ شذ فی النار و کسی کہ تنہا افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداختہ میشود در آتش دوزخ شذ اول بصیغہ معلوم است و دوم مجہول
و معلوم نیز آمده و ہمچنین در حدیث آینده رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله و ہم از ابن عمر روایت است کہ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اتبعوا السواد الاعظم پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی است و بمعنی جمہور و اکثر از مردم نیز باید چنانکہ سیاہی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را و مراد حث و ترغیب است
باتباع آنچہ اکثر علما در آن جانب اند فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجة من حدیث انس و در بعض نسخ درینجا بیاض است و این عبارت در حاشیہ نوشتہ و در بعض

ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده وعن انس قال قال لی رسول الله گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی ای پسرک من اگر توانی که صبح کنی و
شام کنی ولیس فی قلبك غش لاحد وحال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکی را فافعل پس بکن که کاری عظیم است ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مدح و ترغیب این کار
یا بنی وذلك من سنتی ای پسرک من و آن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیهٔ منست ومن احب سنتی فقد احبنی و کسی که دوست دارد سنت مرا پس بتحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت او و باعث بر آن است ومن احبنی کان معی فی الجنة و کسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب
و در حدیث اشارت است بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله رواه الترمذی و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسك بسنتی عند فساد امتی کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان
از سنت و تقصیر کردن در آن فله اجر مائة شهید پس مر او راست مزد و ثواب صد شهید کنایت است از نهایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی
کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در اینجا نیز در بعض نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته وعن جابر عن النبی روایت است از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم حین اتاه عمر وقتی که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم را عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها را از یهود
که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها آیا می بینی و رای میزنی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و
انکار امتهوکون انتم آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید کما تهوکت الیهود والنصاری
چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه لقد جئتکم بها بیضاء نقیة بتحقیق آورده ام ملت و شریعت را بیضاء نقیة سفید و پاک و صاف و روشن و
خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اگر موسی زنده بودی گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم
غیر ایشان زیرا که شرائع همه منسوخ شد بشریعت من رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا کسی که
بخورد حلال او عمل فی سنة و کار کند در سنت و کاری که از جهت بودن او سنت اگرچه قلیل باشد وامن الناس بوائقه و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگرداند
و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که مراد عامه ازین باشد و بوائق جمع بائقه است یعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایهٔ او بوائق او و تفسیر کرده اند
آنرا بظلم و غش و سختی و شر دخل الجنة می در آید بهشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس بدرستی که این کار امروز در زمان تو بسیار است
در مردم بعد از این چه حال خواهد بود فقال وسیکون فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و سرانجام است که میباشد در جماعتها که پیدا
شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریقهٔ تقوی و سنت اقامت خواهند نمود رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترك منکم عشر ما امر به بدرستیکه شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان هلك هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بر آن ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا پس می آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان نجات یابد از عذاب و ثواب داده میشود بر آن و این در سنن و نوافل خیرات خواهد بود والا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند
که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن
در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بنقیض آنست اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد رواه الترمذی وعن ابی امامة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بر آن الا اوتوا الجدل مگر آنکه داده شدند علم
و جدل متعین شدند در خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل او برانداز ند بنای حق ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه
الایة این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی وابن ماجة و سبب نزول آیت
آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بتحقیق شما و چیزی که می پرستید شما خس هیمهٔ دوزخید مشرکان خوشحال شدند و
فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی علیه السلام نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز با وی باشند اینجا میفرماید که ما ضربوه
لك الا جدلا بل هم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمهٔ ما عبارت از غیر عقلا میباشد
بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است و ایشان میدانند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که ابن زبعری بکسر زای و فتح بای
عین و فتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وعن انس ان رسول الله و در روایت است
از انس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهای خود بارتکاب ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت
آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آنرا پروردگار تعالی و آسان کرده است بر شما فیشدد الله علیکم تا بسبب آن شود که سخت
گیرد خدای تعالی بر شما و فرض گرداند آنرا و شما را طاقت ادای حق آن نباشد و در مانید و بازگردید فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم پس بدرستیکه قومی سخت

گرفته پس سخت گرفت خدا برایشان فتلك بقایاهم فی الصوامع والدیار پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماندگان ایشانند در صومعها و دیرها صومعه بفتح میم عبادت خانه نصاری
و دیر کلیسای رهبانان ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آنرا فرض نکردانیدیم ما آنرا بر ایشان و مراد برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت و انقطاع
از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در گردن و بریدن آلت مردی و گریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبانان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش
خود اختراع و ابتداع نمودند بی آنکه ما بر ایشان فرض کردانیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند که آمد احمد بن الحواری نزد
استاد خود ابو سلیمان دارانی رض و گفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و زههای کمان و ما میخوریم و می پوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان می کاهد که این حیلت
و چه است ابو سلیمان دارانی گفت میدانستم که تو تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص سوختن و گداختن اگر ده روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بهتر از ده
سال است که سوختن و گداختن رضای حق مطلوب است کما قال ولم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب رواه ابو داود وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال معنی حلال و حرام ظاهر است و معنی محکم و متشابه در فصل اول در حدیث
عائشه رض معلوم شد و مراد به امثال قصص و مواعظ است فاحلوا الحلال پس حلال کردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آنرا وحرموا الحرام و حرام کردانید حرام را
واعملوا بالمحکم و کار کنید بمحکم وآمنوا بالمتشابه و ایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اگرچه ما بدان نرسیم واعتبروا بالامثال و عبرت گیرید و پند پذیر
شوید بامثال هذا لفظ المصابیح اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است وروی البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان ولفظه و لفظ بیهقی اینست
فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح
در معنی و بیهقی یکی است وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله وسلم الامر ثلثة احکام شرع سه نوع است امر بین رشده حکمی است که ظاهر و هویدا است
بره بودن او فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آنرا وامر بین غیه و حکمی است که پیدا است ناره بودن او فاجتنبه پس پرهیز کن از آن و یکسو شو از آن وامر اختلف فیه و حکمی است که اختلاف
کرده شده است و اشتباه است در رشد و غی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن رواه احمد الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستی که شیطان گرگ آدمی است میبرد و میرباید آنرا که از جماعت برآید پس هلاک میکند کذئب الغنم مانند گرگ گوسفند
یاخذ الشاذة میگیرد گوسفند یکه رمنده است و انس ناگیرنده است بگله والقاصیة و میگیرد گوسفندیرا که دور رونده است از گله بی نفرت والناحیة و گوسفندی را که بیک جانب افتاده است
اگرچه نگریخته و دور نرفته است و آنکه در درون گله است ایمن و سالم است وایاکم والشعاب و دور دارید خود را از راههای میان دو کوه مقصود نه برآمدن از میان جماعت و بیرون
نیفتادن از راه مسلوک است چنانکه فرمود وعلیکم بالجماعة والعامة و بر شما باد که لازم گیرید جماعه را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام
بلکه ممکن نیست رواه احمد وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست فقد خلع ربقة
الاسلام عن عنقه پس تحقیق برکشید ربقه اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد که شاید از قید اسلام و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر او فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
و هر حلقه در گردن گوسفندی اندازند و هر حلقه را ربقه گویند رواه احمد وابو داود وعن مالک بن انس مرسلا روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما گذاشتم من در میان شما دو چیز که گمراه نمیشوید ما دام که چنگ در میزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است کتاب الله وسنته
رسوله کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه وسلم رواه فی الموطاء روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و ممدود
هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکه در مقدمه گذشت پس گفته شود که مالک تابعی نیست تا حدیث او
مرسل بگردد و اولی آنست که بجای مرسلا تعلیقا گوید که بمعنی حذف اول اسناد است وعن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم رض شامی است
و در صحبت وی اختلاف است ابن ابی حاتم و پدر وی و ابو زرعه گفته اند که صحابی است و عجلی گفته که تابعی ثقه است و ابن سعید او را در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات
آورده و وی گفته که من در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعضی بطا غطیف بدل ضاد گفته اند قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما احدث قوم بدعة نو پیدا نکرد هیچ قومی بدعت را الا رفع مثلها من السنة مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت
رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندک باشد بهتر است از نو پیدا کردن بدعت
اگرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا و استنجا بر وجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت
ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند از آن و این معهودی میکرد و بترک افضل از آن تا بمرتبه قساوت قلب که آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک رواه احمد وعن حسان
رضی الله عنه قال روایت است از حسان بن ثابت که شاعر و صحابی مشهور است و احوال وی در جای دیگر ذکر کرده شده است که گفت ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم پیدا
نکرد هیچ قومی بدعتی را در دین خود الا نزع الله من سنتهم مثلها مگر آنکه کشید خدای تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة پس باز نمی
گرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی وعن ابراهیم بن میسرة تابعی ثقة صحیح الحدیث است بی نظیر زمان خود بود حدیث او در اهل مکه است

قال قال رسول الله گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة کسی که تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را فقد اعان علی هدم الاسلام پس بتحقیق مدد کند
بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف و استهانت سنت است و این میکشد بویران کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در توقیر و تبجیل تسنن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و
ترویج سنت رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه کسی که بیاموزد قرآن را پس پیروی کند احکامی را که در اوست هداه الله
من الضلالة فی الدنیا راه راست نماید او را خدای تعالی و برهاند از گمراهی در دنیا ووقاه یوم القیمة سوء الحساب و نگاه دارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب وفی روایة قال
و در روایتی اینچنین آمده است من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الاخرة کسی که پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت ثم تلا هذه
الایة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی پس کسی که پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت است گمراه نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکه دولت
و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت رهی سعادت اگر خدمت توام کرد که نیکبختی دنیا و دین خدمت تست رواه رزین وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان
رسول الله روایت است از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقیما گردانیده است خدای تعالی قصه و حال راه راست آنچه در او است
از محارم و حدود و احکام قرآن قصه و حال او راست وعن جنبتی الصراط سوران و از هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر است فیهما ابواب مفتحة در آن دو باره شهر درهاست
کشاده وعلی الابواب ستور مرخاة و بر درها پردهاست فروهشته وعند راس الصراط داع و بر سر راه شخصی است که خواننده است مردم را یقول استقیموا علی الصراط میگوید راست
بروید بر راه ولا تعوجوا و کج نروید وفوق ذلک داع و بالای آن خواننده دیگر است یدعو میخواند مردم را کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب هر گاه که قصد میکند بنده
از بندگان که بگشاید دری را از آن درها و بردارد پرده را قال میگوید آن داعی ویحک لا تفتحه وای بر تو مگشا این در را فانک ان تفتحه تلجه پس بدرستی که اگر بگشائی تو آن در را امید که درآئی
اندر او اگر میدر آئی بعذاب الیم مبتلی گردی ثم فسره پس تفسیر بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد از آن چیست فاخبر ان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و گفت که راه راست
طریق اسلام است که بدان راه به بهشت جاوید رسند وان الابواب المفتحة محارم الله و خبر داد که درهای گشاده که پردها بر آن فروهشته افعالی است که حرام کردانیده است خدای تعالی
آنها را بر بندگان وان الستور المرخاة حدود الله و بیان کرد که پردهای فروهشته حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگذرد و فاصل و بازدارنده است بنده را
از آن و آن عبارت است از احکام وی سبحانه وان الداعی علی راس الصراط هو القرآن و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را براه راست
وان الداعی من فوقه و آنکه خواننده است بالای قرآن هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن آن پند دهنده از جانب خداست در دل هر مؤمن وطیبی آنرا تفسیر بلمه ملک کرده که الهام خیر
میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه بنماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و پذیرفتن بدان و رفتن براه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و
هدایت وی است که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد رزقنا الله رواه رزین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود ورواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و روایت
کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بکسر سین و فتح آن صحابیست ساکن شام وکذا الترمذی عنه و همچنین روایت کرد ترمذی
از نواس بن سمعان الا انه ذکر اخصر منه ولیکن اینست که ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصرتر از آنچه روایت کرده اند احمد و بیهقی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مستنا
کسی که میخواهد که برود در راه راست فلیستن بمن قد مات پس باید که برود در راه و اقتدا کند بکسانی که بتحقیق از عالم گذشته اند فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة پس بدرستی که زندگان ایمن کرده
نمیشود بر ایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردها صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت اولئک
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن مردها یاران محمد اند که بودند فاضلتر از هر که جز ایشانست درین امت ابرها قلوبا و نیکترین امت از روی دلها
واعمقها علما و دوراندیشه تر از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف آنرا گویند که خود را بنهند و تکلف در
لغت بخود گرفتن کاری بی فرمودن و رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آینده بکاری که فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة نبیه ولاقامة دینه برگزید ایشان را
خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای بر داشتن دین وی این دلیل است بر افضلیت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامه خلائق ایشان را برگزید و یاران
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید والزمهم
کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها و بودند سزاوارتر و لائق تر بکلمه تقوی و مستحق تر مر آنرا و در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بندگان و یافت دل محمد را
صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاک تر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت او ایشان را و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل
نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و عمرها در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجه کمال
نرسیده باشند مریدان مشائخ را ببینید که در خدمت ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول
سورۀ توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را واتبعوهم
علی اثرهم و پیروی کنید ایشان را و بروید بر نشان پای ایشان وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم و چنگ در زنید بآنچه توانید از خویها و روشهای ایشان فانهم کانوا علی
الهدی المستقیم پس بدرستی که بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علوشان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود

رضیت

رضیت لامتی الخ راضی شدم برای امت خود بدانچه راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است این چنین تفضیل و تعظیم صحابه کند چه جای سخن است نسأل الله العافیة رواه رزین وعن
جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوراة نسخه از توریت فقال پس گفت عمر یا رسول الله
هذه نسخة من التوراة این نسخه ایست از توریت فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فجعل یقرأ پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت ووجه رسول الله صلی الله
علیه وسلم یتغیر وحال آنکه روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب فقال ابوبکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل پس گفت ابوبکر عمر را گم کنند ترا زنان گریه
کنند کان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب الایمان گذشت ما تری ما بوجه رسول الله نمی بینی حالی که در روی مبارک پیغمبر خدا پیداست صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی
وجه رسول الله پس نگاه کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دید اثر غضب در روی فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پس گفت عمر رضی الله عنه از روی
اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا باینکه وی پروردگار ما است وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که وی
دین ما است وبمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ما است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده سوگند بخدا که تعالی
ذات محمد در دست قدرت او است لو بدا لکم موسی اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر فاتبعتموه وترکتمونی پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا لضللتم عن سواء السبیل هر آئینه
گمراه میشوید و دور می افتید از راه راست ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی و اگر بود موسی زنده و دریافت زمان پیغمبری مرا هر آئینه پیروی میکرد مرا رواه الدارمی وعن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را وکلام الله ینسخ کلامی و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا وکلام الله ینسخ
بعضه بعضا و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای اصلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این
مدت مشروع بوده است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست ولیکن چون این حکم در اول ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب
و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب لیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ بحدیث کتاب جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای و اجتهاد گفته شده
باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن بدرستی
که حدیثهای من منسوخ میسکردانند بعض آن بعض را یعنی منسوخ کردانیدن آن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ کردانیدن احادیث باشد آنگاه هر چهار قسم مذکور درست گردد
واین حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خا و فتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود صحابی است نام او جرهم و نام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت
و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله فرض فرائض بدرستیکه خدای تعالی فرض کردانید بعض اشیا را که فرائض است فلا تضیعوها پس ضائع نکردانید فرض را وحرم حرمات فلا تنتهکوها
و حرام کردانید بعض چیزها را پس نشکنید حرمت آنرا و مبالغه نکنید در پاره کردن حرمت آن وحد حدودا فلا تعتدوها و بست حدها را پس نگذرید و تجاوز نکنید از آنها
وسکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرموده آنها را نه آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بروی روا نبود بلکه رحمت کرد و آسان ساخت
کار بر شما فلا تبحثوا عنها پس کاوش میکنید و مپرسید از آنها روی الاحادیث الثلاثة الدارقطنی روایت کرد این سه حدیث را دارقطنی دار قطن محله ایست از بغداد دارقطنی نسبت باو است
تمام شد کتاب الایمان والحمد لله علی ذلک کتاب العلم مراد علم دین است که متعلق است بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوفست معرفت کتاب و سنت
بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینها هم علم معاملت است و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملت
در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل
بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بآنچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی کرداند و ببخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت بآن است
و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام است
بتفاوت مراتب و درجات آن الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة برسانید بامت از جانب من دین و شریعت را اگر
چه آیتی باشد ظاهر از آیت آیات قرآن است ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشتهر است و حاملان و بیشمار اند و حق سبحانه متکفل حفظ او شده است هرگاه
امر کرده شد باشیم بر رسانیدن او بر رسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند که مفید است فائده تمام مفید او علامت است بر علم معنی که مراد داشته شده است
بیان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمامه احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ین قبیل اند پس معنی آن شود که برسانید از من اگرچه یک حدیث باشد و وجه تخصیص حدیث بتبلیغ آن
بود که قرآن احتیاج بتبلیغ نیست بجهتی که مذکور شد وحدثوا عن بنی اسرائیل و حکایت کنید و خبر دهید بآنچه بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست گناهی در حدیث کردن از ایشان یعنی مراد
آنست که نیست در تحدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند و نقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کرده و فرموده بود که مگر
متحیرید شما در کار دین خود و کتاب خود که دست بتوریت میزنید چنانکه در فصل ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از آن و فرمود که اگر قصص و مواعظ و امثال که از ایشان
بشنوید و بیان و تحدیث کنید نه شرائع و احکام که منسوخ است باکی نیست و در کتابهای ایشان آیات غریبه و وقائع عجیبه هست که میتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند

ساهل رود و نیز علم نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب وسعتی دارد و بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار و هر که دروغ بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ بستن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جملۂ کبائر است باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بخلود در نار کرده و قومی بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطا است و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع رواه البخاری وعن سمرة بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره که دو صحابی مشهور اند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین کسی که حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان بود و در حکم ایشان است زیرا که چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد و در زای آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود ظن بکذب کافیست و بعضی گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد و صواب آنست که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو در روایت است و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است رواه مسلم وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و میگشاید دیدۂ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام عملیه وانما انا قاسم والله یعطی و نیستم من مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر کرا میخواهد و هرچه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان کانها اند مانند کانهای طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات باندازۂ استعداد جوهر و شرف ذات چنانکه کانیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی لعل و یاقوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چونه و جز آن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از اخیار قبائل بود و بر اقران خود فوقیت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عقلا و اهل عرف آنرا پسند میکردند بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده و افعال گزیده از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان بخاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن در بوتۂ مجاهدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شد و بنور علم و معرفت متنور گشت و بهمان استعداد جوهر ذات و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد قول وی که فرمود اذا فقهوا وقتیکه فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف نسب و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است و بی آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل بیت حافظ علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر که نیست ادب لائق خدمت نبود رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی و نیک بودی در این دو کس بودی و بعضی گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جائز است اما حسد که عبارتست از تمنی زوال نعمت غیر است جائز نبود از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت است که از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو کس کدام اند رجل آتاه الله مالا اول مردی است که داد او را خدای تعالی مالی فسلطه علی هلکته فی الحق پس گماشت وی تعالی آن مرد را بر هلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرموده حق احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و هلکه بفتحتین ای اهلاکه و تعبیر باهلاک اشارت است بکمال جود یعنی فی ایثار داد از آن چیزی نماند در حق و مرضیات و رجل آتاه الله الحکمة و مرد دیگر که داد او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت فهو یقضی بها و یعلمها پس آن مرد عمل میکند بآن حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال و دیگر علم بصفتی که مذکور شدند و توربشتی گفته که روایت اول اولی است متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه نماز و روزه و حج و زکاة و جز آن الا من ثلثة مگر از سه عمل صدقة جاریة یکی صدقه روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید او علم ینتفع به یا علمی که نفع گرفته میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و استنساخ نیز والله اعلم او ولد صالح یدعو له یا فرزند نیک که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا کسی که بگشاید و آسان بدهد و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چنانکه کسی را بکفر و معصیت اکراه کرده باشند نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة دور گرداند خدای تعالی از آنکس اندوهی را از اندوههای آخرت ومن یسر علی معسر و کسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و

ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اگر او را است از وی بخشد و ببخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة آسان گرداند بر وی
خدای تعالی در دنیا و آخرت ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة وکسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی
او را در دنیا و آخرت والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه ورضای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب
نفع بهر وجهی که باشد ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما وکسی که برود راهی را که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه وسببی از اسباب تحصیل علم
باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سهل الله له به طریقا الی الجنة آسان گرداند خدای تعالی آن کس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در آرد او را در
بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله وفراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند
واختیار کرده باشند برای آنکه یتلون کتاب الله بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد باشد یا غیر مسجد ویتدارسونه بینهم وبخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق
معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درس بفتح و ضم و دراست بکسر در اصل بمعنی یا ضمت آید پیش شیخ یا بیکدیگر قومی بتلاوت و در بحث
قرآن در جای نشیند الا نزلت علیهم السکینة مگر آنکه فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل شهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا
و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وی طمانینت و رحمت است و با وی ملائکه اند و گاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه
در کتاب فضائل القرآن بیاید وغشیتهم الرحمة و میپوشد و درمیگیرد ایشان را رحمت وحفتهم الملائکة و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان وذکرهم الله فیمن عنده انشاء الله تعالی
و یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملأ اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت به بندگان خود و التزام حجت بر ملائکه که در تشنیع
بعصیان طعن میکردند بیت بنزم وصل خودم خواند یار در خلوت کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه وکسی که پس انداخته او را
عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیامة بدرستی که نخستین مردی که حکم کرده شود بر وی روز قیامت از جهت عدم
ترک اخلاص و ریا رجل استشهد مردی است که کشته شد در راه خدا فاتی به پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فعرفه نعمه پس بشناساند الله تعالی آن مرد را
نعمت خود را که بر وی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع واول صحیح تر است بحسب روایت فعرفها پس بشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس میگوید
وی تعالی با آن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم
در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردهٔ خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت لان یقال جریء ولیکن کارزار کردی برای ریای خلق و نام و آوازه
خود تا گفته شود فلان دلیر است فقد قیل پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو عوض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه طلبی ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود فرشتگان را
بجهت وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ و رجل تعلم العلم و دیگر مردی که آموخت علم را و علمه و آموزانید آنرا
وقرأ القرآن و خواند قرآن را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را پس شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس میشناسد وی آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده و همچنین
در ما بعد قال فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کردهٔ تو در شکرگذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فیک القرآن میگوید آموختم علم را و
آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از بهر رضای تو قرآن را قال کذبت میگوید وی تعالی کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی ولیکن تو آموختی علم را تا گویند مردم
که تو عالمی و قرأت القرآن لیقال انک قاری و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خوانندهٔ قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود
بجهت وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش و رجل وسع الله علیه و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی روزی او
واعطاه من اصناف المال و داده است او را از گونهای مال کله همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها
لک میگوید آن مرد نگذاشتم هیچ راهی که دوست میداری تو که صرف کرده میشود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار از کلمهٔ ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر است رواه مسلم وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما حتی اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی
اتخذ الناس رؤسا جهالا میگیرند مردم سران قوم جاهلان را رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فضول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم و نسخ
همزه و مد بر وزن فضلاء جمع رئیس بمعنی مهتر و کلانتر فسئلوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا واضلوا پس هم خود گمراه شوند
و هم دیگران را گمراه میکنند متفق علیه وعن شقیق از کبار تابعین ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ولیکن بشرف
رؤیت مشرف نشده و گفته اند هیچ قرینه نیست مگر آنکه در روی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن یا بکس شقیق از ایشان است و بوده وی رضی الله عنه مخصوص با بن مسعود و از کبار اصحاب

وی قال گفت شقیق کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس بود عبد الله بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مر او را
مردی یا ابا عبد الرحمن کنیت عبد الله بن مسعود است لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم هر آینه دوست میدارم کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز قال گفت ابن مسعود اما انه
یمنعنی من ذلک آگاه باش بدرستیکه شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز انی اکره ان املکم این که من ناخوش دارم که ملول کردانم شما را وانی اتخولکم بالموعظة و بدرستیکه
من گاه گاه در مییابم شما را به پند گفتن بوقت نشاط و محل قبول و عدم ملال کما کان رسول الله چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها تعهد میکرد ما را بموعظت مخافة
السامة علینا از جهت ترس ملالت بر ما متفق علیه و تخول بخای معجمه و لام بمعنی تعهد است و تعهد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت
کردن است چنانچه گویند فلان یتفقد حال فلان میپرسد و یتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند تخول و تخون هر دو بیک معنی است و بعض یتحوننا بحای مهمله و لام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب
شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور معتبر که در صحاح آمده یتخولنا است بخای معجمه و لام وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها روایت
ثلثا روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میگفت سخنی وا باز میگردانید آنرا سه بار حتی تفهم عنه تا فهم کرده میشود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالبا
این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است مقرر مشهور میان جمهور آنست که افاده دوام
استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریف اینچنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن است چه دیده شده در بسیاری
از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فتدبر و اذا اتی علی قوم فسلم علیهم و چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد
بر ایشان سلم علیهم ثلثا سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را با احادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس
این حدیث را در توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و در درون طلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس
و بر آمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار و دو بار سلام کنند و درون نطلبند بار سوم باز گشت و اگر این نیز
هم نطلبند نباید برگشت چنانکه حکم اینچنین است رواه البخاری وعن ابی مسعود الانصاری ابو مسعود دو کس است و ابی مسعود دیگر عبد الله بن مسعود ثقفی است از مشاهیر و علمای صحابه و ابو مسعود نام وی
عقبة بن عمرو الانصاری نیز مشهور و بزرگ است قال جاء رجل الی النبی گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آمد زانه ابدع بی بدرستی که باز مانده شتر من
از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن راحله از سیر بجهت سستی یا کلانی بار فاحملنی پس سوار گردان مرا و شتری بده فقال ما عندی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست نزد من
شتر یا چیزی که شتر بدان توان خرید و کرایه کرد فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انا ادله علی من یحمله من راه میگویم نشانی او را بر کسی که سوار کند او را و بدهد او را شتری فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله کسی که راه نماید بر چیزی پس مر او راست مانند مزد کننده خیر و دلالت خیر در حکم خیر است و چون این دلالت
متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد رواه مسلم وعن جریر قال کنا فی صدر النهار عند رسول الله روایت است از جریر بن عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه بود
و موصوف بحسن صورت و سیرت و جمال و صفات و کرائم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فجاءه قوم عراة پس آمدند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن مجتابی النمار گلیم پوشان و نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون و کسر میم گلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب پوشند او العباء شک راوی است
کالنمار گفت یا العباء گفت و عبا بفتح عین نوعی از گلیم است متقلدی السیوف شمشیرها در گردن انداخته عامتهم من مضر اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه میکند و میگوید بل کلهم
من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند فتمعر وجه رسول الله پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و فاقه

بیت
من از بینوائی نیم روی زرد
غم بینوایان رخم زرد کرد

فدخل پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه ثم خرج پس بیرون آمد بعد از زمانی و تفحص نمود چیزی در خانه نیافت فامر بلالا
فاذن واقام پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر را بر آرد پس اذان گفت و تکبیر را آورد و بلال فصلی پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثم خطب پس خطبه خواند فقال پس خواند این
آیت یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاری که بیافرید شما را از یک ذات الی آخر
الآیة تا آخر آیت که آخرش اینست ان الله کان علیکم رقیبا بدرستی که هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله ارحام است والآیة التی فی الحشر و
خواند آیت دیگر را که در سورة حشر است و در وی تحریض بر تصدق و خیر است و آن آیت این است که اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد بترسید خدا را و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تصدق رجل در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر تقدیر لیتصدق گفته اند که بمعنی امر است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی باید که تصدق کند هر مرد
من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره از دینار خود و از درهم خود و از جامه خود و از پیمانه گندم خود و از پیمانه خرمای خود هر چه یابد و هر چه از دست بر آید حتی قال ولو بشق تمرة
تا آنکه فرمود تصدق کند اگر چه پاره خرما باشد قال گفت جریر راوی حدیث فجاء رجل من الانصار بصرة پس آورد مردی از انصار همیانی را که کادت کفه تعجز عنها نزدیک بود
که کف دست وی بر نتواند داشت آنرا بل قد عجزت بلکه تحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن ثم تتابع الناس بعد از آن پیاپی شد مردم در آوردن صدقات حتی رایت
کومین من طعام و ثیاب تا آنکه دیدم دو توده انبوه از طعام و جامها و کوم بفتح کاف و ضم آن نیز آمده توده از طعام و جامه بلند از زمین و بزرگ و بلند از هر چیز حتی رایت وجه رسول الله
تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم یتهلل میدرخشد و روشن میگردد از خوشحالی کانه مذهبة گویا که روی مبارک او زر اندوده است این لفظ را دو نوع

ضبط

ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و ضم ها و بنون بعد از وی و این را در معنی گفته اند یکی شکافی در کوهی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن قبل نگاه دارند و مقصود تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و بسوی وجه دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی بای موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آزاد و معنی گفته یکی نقره زر اندود و این ابلغ است در حسن وجه و اشراق آن دو وجه یم زر اندود و تشبیه او روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای بیان فضل مردی که اول آورد صدقه را و بعد از وی دیگران متابعت او کردند من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را در مردم فله اجرها واجر من عمل بها من بعده پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی ومن سن فی الاسلام سنة سیئة و کسیکه نهاد و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء باشد بر وی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی رواه مسلم شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر که باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده لانه اول من سن القتل زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است که بنا در رسم قتل را در بنی آدم اشارت است بقصه کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است متفق علیه و سنذکر حدیث معاویة و زود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را و لفظ آن لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب این امت که آخرین ابواب این کتاب است الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن که پای تخت ملک شام است بنا نهاد مشاق بن کنعان فجاءه رجل فقال پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول بدرستیکه من آمده ام ترا از مدینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة نه آمده ام از جهت حاجتی دیگر قال فانی سمعت رسول الله گفت ابو الدرداء پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من سلک طریقا یطلب فیه علما کسیکه برود در راهی که طلب کند در روی علمی را از علوم دین سلک الله به طریقا من طرق الجنة ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم و بدرستیکه فرشتگان هر آینه مینهند بازوی خود را بجهت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت است از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گستردن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی خود در طلب علم که طریق وصول بقرب حق تعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال از موافق طریقه طلب علم و مطابق رضای حق است و بعضی گفته که مراد بوضع اجنحه باز ماندن است از طیران و فرود آمدن برای استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر تالیان قرآن مشعر بدان است مانند وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم وان العالم لیستغفر له من فی السموات ومن فی الارض و بدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در آسمان است از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز والحیتان فی جوف الماء و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان در میان آب نیز بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است و لیکن تخصیص ذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان ببرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه وارد شده است بهم یمطرون و بهم یرزقون و سبب دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف عالم نیست که صلاح و وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس هر ذی روح بفطرت پروردگار تعالی بهر صنفی مر طالب علم را استغفار بجهت جزای چیزی که واصل میکرددار وی بایشان و ازین حدیث معلوم میکردد که گناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و آسمان اورا ان شاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب بدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی منبعث در کرفته است و چون فائده علم متعدی است و هم عالم مستدل تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائده وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب و نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم دین است نیز مناسب است اگر کویند که عالم بعبادت نخواهد بود و عالم بعمل با فضل نه و همچنین عبادت بعلم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و خواندن نماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فائده نشر علم و اشتغال آن در دین اکثر و افرو نفع آن بخلائق اعم و شامل است لاجرم فضل وی بر عابد بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میکردد وان العلماء ورثة الانبیاء و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و بدرستیکه پیغمبران وارث نکردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را وانما ورثوا العلم و نگذاشته اند بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد آنرا گرفت نصیبی تمام را از دین و سعادت یا مراد آنست که هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از آن رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر و نام برده است ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است و بخاری نیز آنرا در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس و انکار این حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرده همان حدیث است که آمده در طلب آمده بود یا تو طئه و تمهید است که در مدح طلب آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم وعن ابی امامة الباهلی قال ذکر لرسول الله گفت ابو امامه باهلی که صحابی است و منسوب است بباهل ابن اعصر که جد کلان اوست ذکر کرده شد مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد احدهما عابد والآخر عالم یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی پرسیده شد از حضرت وی کدام از ایشان فاضلتر است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

کفضلی علی ادناکم فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیا و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است
ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها بدرستیکه خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ وملائکته
خود وحتی الحوت و تا ماهی در آب لیصلون علی معلم الناس الخیر هر آینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت است بآنکه
مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا نعمت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی ورواه الدارمی عن
مکحول مرسلا و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و افقه اهل شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال
ولم یذکر رجلان و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد وقال و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد
کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الایة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را انما یخشی الله من عباده العلماء نمی ترسند خدا را از بندگان وی مگر علما و سرد الحدیث الی آخره و ذکر کرد دارمی
این حدیث را تا آخرش وعن ابی سعید الخدری از مشاهیر صحابه است نام او سعد بن مالک بن سنان است فقیه نبیل مکثر حدیث است و از علما و فضلا و عقلاء است و از اصحاب شجره است و اول مشاهد او خندق است مشهور
شده بکنیت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشته و علم از من اخذ کرده اید تابعان
و پیروانند وان رجالا یأتونکم من اقطار الارض و بدرستیکه مردان خواهند آمد شما را از کرانهای زمین از عرب و عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب یتفقهون فی الدین در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین حق
اکبر ... فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الآیة ناطق بدانست فاذا اتوکم پس چون بیایند مر شما را فاستوصوا بهم خیرا پس بکنید با ایشان نیکی او تعلیم کنید ایشان را علم دین و
تحقیق معنی لفظ استیصاء در شرح کرده شده است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة و در روایتی کلمة الحکمة ضالة الحکیم و در روایتی
ضالة المؤمن یعنی سخن علم و حکمت گم شده حکیم است یا گم شده مسلمان است فحیث وجدها فهو احق بها پس هر جا یافت و از هر کس یافت آن را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه کسی گم شده خود را
در دست هر کی یابد بگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن حق بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند که مردی فقیر و حقیر میگوید بعض بزرگان گفته اند که اگر یک سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و همان سخن از بنده خود بشنود
و قبول نکند متکبر باشد بیت مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن را باید که برساند آنرا بکسی که اهل او است و فقیه تر از وست چنانکه گم شده یابد بسبیل او هر که
آنست که تفحص کند و بصاحب او برساند و بر آنکه منع علم از مستعد و اهل آن جائز نباشد چنانکه گم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و همچنانکه منع علم از اهل آن جائز نیست اعطای آن بنا اهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر آمده
بیت بی ادب را علم و فن آموختن دادن تیغی بدست راهزن و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاهر است عموما همه کس را بآن
باید کرد و حقائق و دقائق چند با اهل آن در میان باید نهاد و ذکر اختلافات علما در مسائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد خصوصا در زمانی که در انکار و تردد بهانه طلبانند و در جواب حال سائل نیز در نظر باید داشت و جنید را
قدس سره گفتند که دو کس در تو بیایند و از یک مسئله پرسند هر دو را جواب دیگر گوئی و باید که جواب از یک مسئله یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولهم این باشد رواه الترمذی
وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفت این حدیث غریب است
و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان ابن عباس
من الف عابد یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مردی است که داده شده است در فهم در دین قوت فطن مدارک و موارد آن پس وی مردی است که عارف است بمکائد شیطان و مداخل وی و علم خواهد
و تمیز آن و اگر مراد عالم باحکام دین شریعت و تفاصیل آن از مایجوز و ما لایجوز است پس لابد پرهیز خواهد بود از وقوع در محرمات و تلبس آنکه در تحمل معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف متعبد
بیگانه در دخ او است در دین و سعی رواه الترمذی وابن ماجة وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم
طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه رح علی کل مسلم ومسلمة و مراد بعلم درینجا علمی است که ضروری وقت مسلمان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد بروی معرفت صانع و صفات وی و علم بنبوت رسول
صلی الله علیه وسلم و غیر آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هر گاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة و اگر
پیش از آن بمرد و تعلم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و غیر آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوهری است واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفس و خواطر و تفاصیل
آنست و هر طائفه حمل علمی کرده که مخصوص است و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اسم و اشمل باشد وواضع العلم عند غیر اهله
و نهنده علم نزد کسی که اهل آن نیست و تعلیم کننده مر او را کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب همچو در گردن اندازنده خوکان است گوهر و مروارید و طلا را رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را تا آخر ابن
ماجه وروی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر را طلب العلم فریضة علی کل مسلم وقال هذا حدیث متنه مشهور واسناده ضعیف و گفت
بیهقی این حدیثی است که مشهور شده است در میان مردم و اسنادش ضعیف است وقد روی من اوجه کلها ضعیف و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدد و کلها
ضعیف اند اما شک نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعض ببعض قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است درینجا
باید نگریست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق دو خصلت است که جمع نمیشوند در منافق حسن سمت ولا فقه فی الدین
یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست میانه پس از آن استعاره کرده اند برای هیئت نیکان و روش نیک که در نظر خوش نماید دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دریافت احکام
دین و مقصود ترغیب و تحریص مسلمانان است باتصاف این دو صفت باشد و تغلیظ و تشدید است بر آنانکه بر خلاف این دو صفت باشند رواه الترمذی و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور است وعن انس قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضی هر که طلب کند علم را باشد این طلب وی کفاره مر گناهان را که گذشته است و پوشد گناهان گذشته وی را و آمرزیده شود چنانچه
پیش ازین کرده است و گناهان کبیره و اشال این مواضع گناهان صغیره مراد میدارند چنانکه در وضو و نماز و امثال آن الا درج که کبائر نیز آمرزیده میگردد و شاید که در طلب علم نیز چنین باشد والله اعلم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داؤد الراوی یضعف ترمذی درین حدیث سخن کرده و گفته که ابو داؤد که نام وی نفیع بن الحارث است از اهل کوفه قاضی
همدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف است و از ثقات نیست و حدیث وی حجت نه و این غیر ابی داؤد صاحب سنن است که از ثقات و کبار محدثین است وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعه سیر نمیکرد مسلمان از شنیدن سخن نیک یعنی از علم حتی یکون منتهاه الجنة تا آنکه باشد عاقبت کار وی بهشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم
میباشد و برکت آن در بهشت میرود و درین حدیث بشارت است مر طالب علم را که از عالم با ایمان میرود ان شاء الله تعالی و بقصد دریافت این بشارت بعضی از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصیل آن میبودند با وجود
حصول مرتبه اعلی از علم رضی الله تعالی عنهم و چون دائره علم وسیع و بی نهایت است هر که مشغول است بعلم اگرچه بتعلیم و تصنیف باشد بحقیقت طالب علم و تکمیل آنست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سئل عن علم علمه کسی که پرسیده شود از علمی که میداند آنرا ثم کتمه پس پوشد آن علم را الجم یوم القیامة بلجام من نار لگام کرده میشود در دهان او از
آتش دوزخ اگر علمی باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد که بیان کند آنرا و مانع صحیح از آن نباشد و اینست بخل و عدم اعتنا بعلم دین بود رواه احمد وابو داؤد والترمذی ورواه ابن
ماجة عن انس وعن کعب بن مالک صحابی مشهور است از شعرای اسلام و یکی از آن سه تن که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و قبول افتاد توبه ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من طلب العلم لیجاری به العلماء هر که طلب کند علم را تا همراهی کند علما را در بحث و گفتگوی علم یعنی خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نماید بدان او لیماری به السفهاء
یا از برای آنکه تا مجادله و نزاع کند جاهلان و بیخردان را و در شک اندازد ایشان را او یصرف به وجوه الناس الیه یا از برای آنکه بگرداند روبهای مردم را بسوی خود و حاصل کند مال و جاه و صرف کند آنرا در کار
دنیا و شهوات نفس ادخله الله النار هر که علم را از برای محض این اغراض طلب دارد در آرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ و اگر بحکم جبلت و طبیعت شوبی از رباء و داعیه نفس باشد معذور است و احتراز از آن
در حکم نامقدور و رایج حکم ندارد چنانکه در حدیث آمده اشارتی بدان واقع شده است و گفته اند که چون پرورد کار تعالی خواهد کار امری شریف و عزیز که متضمن حکمتی است حادث کرداند بی اختیار داعیه از نفس آدمی
بوجود آرد که تا بی تکلف و تردد آن چیز بوجود آید چنانکه در وجود فرزند داعیه شهوت در مرد و زن آفریده که بی اختیار بیکدیگر میل و رغبت نمایند همچنین در وجود علم داعیه نفسانی پیدا کرده تا بقوت آن بوجود
آید و اگر توفیق و عنایت الهی یار و معین حال بنده گردد از آن نیز برآرد تعلمنا العلم لغیر الله فابی العلم ان یکون الا لله که فرموده اند بمعنی دارد و نسأل الله العافیة رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن
عمر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله کسی که بیاموزد علمی را از جنس علمی که طلب کرده شود بدان علم ذات مقدس الهی در رضای
او تعالی بیست بانچه تویی آنکه وجه الله توان اراده نمود نزامنیت که آنرا در طلب متاع دنیا صرف کرد اند بیت یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود یا مراد آنست که اگر علمی باشد
از علوم دین و آنرا وسیله دنیا سازند مذموم باشد بعد از آنکه تعلم آن مباح باشد و از علوم بدعیه محرمه و مکروهه نبود در طالب علمی بود که در تحصیل معما و عروض و قافیه و اقسام شعر جد بسیار مینمود و میگفت که من
دوست میدارم که این علوم را وسیله دنیا سازم نه علوم دین را و طیبی مثل این سخن از بعضی ائمه و علما نیز نقل کرده والله اعلم لا یتعلمه الا لیصیب به عرضا من الدنیا نیاموزد آن علم را مگر از برای این که برسد
بسبب و سیله این علم متاعی را از دنیا و ایجاد دلالت است بر آنکه حرمان از ثواب آن و سعادت الهی بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنیا و اگر مشوب و مخلوط بآن باشد که نیت عمل و ترویج دین نیز دارد بر اندازه
آن ثواب نیز یابد نعم از مرتبه کمال و تمام محروم باشد و رمزی در حدیث انما الاعمال بالنیات در صدر کتاب داشته شده است قد یجد عرف الجنة یوم القیامة نیابد آنکس بوی بهشت را روز قیامت
یعنی ریحها تفسیر عرف است که بفتح عین و سکون را بمعنی بوی خوش آید و ظاهر حدیث مبالغه است در حرمان آنکس از در آمدن بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان که اصلا عذاب نبینند
و ابتداء به بهشت در آیند چنانکه مثل این تاویل در احادیث آمده است و بعض گفته اند که چون بنده کان در محشر بیارند بوی خوش از بهشت بمشام ایشان رسانند تا از هموم و وحشت آن مقام و موقف راحت یابند
و دلهای ایشان قوت گیرد پس این شخص ازین بوی خوش محروم باشد و بعلت بنجار معصیت و محبت دنیا حکم زکوم گیرد رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نضر الله عبدا نضر بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و نضرت و نضارت در اصل بمعنی خوبی روی و روشنائی اوست و مراد اینجا رفعت قدر
و علو منزلت او و زیادت بهجت و سرور است در دنیا و آخرت میفرماید بنضارت دهاد خدای تعالی بنده را که سمع مقالتی شنید کلام مرا فحفظها پس یاد گرفت آنرا ووعاها و نگاه داشت
آنرا و فراموش نکرد بعد از یاد گرفتن بتکرار و تذکار و اداها و بگذارد آنرا و برسانید یعنی بمردم همچنانکه شنید چنانکه امانت بصاحبش رسانند فرب حامل فقه غیر فقیه پس بسیار دارنده فقه و یاد
دارنده آنرا که غیر فقیه است و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و بسیار دارنده فقه که فقیه است بسوی کسی که فقیه تر است از وی پس باید که چنانکه شنیده است برساند تا آنکس که بوی میرساند
مراد از آن بفهمد که این رساننده نفهمیده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه نقل حدیث باللفظ باید و در نقل بالمعنی علما را اختلاف است مختار آن است که جائز است اگر کسی عارف است باوضاع کلمات
و خواص تراکیب و جملات و حاذق است بمعرفت مقتضیات مقام و اسرار و نکات اشارات و با وجود آن نقل اللفظ اولی و افضل و احوط است چنانکه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع
نقل بالمعنی سخن نیست چه می بینیم که کتب احادیث از کتب سته و غیرها یک حدیث متفق اند و الفاظ آن مختلف است ثلث لا یغل علیهن قلب مسلم سه خصلت است که کینه و عداوت نمیکند یا خیانت
نورزد دل مسلمان در حالتی که برین سه خصلت است لا یغل را بجند نوع خوانده اند بفتح یا و کسر غین از غل بکسر معجمه بمعنی حقد یعنی کینه و بضم یا و کسر غین از اغلال بمعنی خیانت و بفتح یا و ضم غین از غلول
نیز بمعنی خیانت و این کلام از یاده تحقیقی است که در شرح مذکور است آن سه خصلت کدام است یکی اخلاص العمل لله خالص گردانیدن عمل برای خدا که در آن نظر بسمعه و ریا نباشد بلکه قطعا ملاحظه
غرض و عوض نبود والنصیحة للمسلمین و دوم خیرخواهی و خیراندیشی مر مسلمانان را و اعانت کردن ایشان را ولزوم جماعتهم و سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بیرون نیفتادن از آن فان دعوتهم

[1] از ایشان
[2] با بعضی
[3] وا مراد

محیط من ورائهم زیراکه دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگیرد کسی را که در رای ایشانست و را با مد بمعنی پس و پیش هر دو آمده و این علت التزام جماعت است و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط
این کلام یعنی ثلث لایغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد در ابلاغ آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و مؤید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم
جماعت مسلمانان نیز بود و ادای مذکور حصول گیرد و اتمام پذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود و ادای همین کلام است که جامع است تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فافهم
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود و رواه احمد والترمذی وابوداؤد وابن ماجة
والدارمی عن زید بن ثابت و روایت کرده اند آنرا این پنج کس از زید بن ثابت الا ان الترمذی واباداؤد لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام آخر را
که ثلث لا یغل علیهن الی آخره است وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت نضر الله امرأ سمع
منا شیئا فبلغه کما سمعه تر و تازه کناد خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید آنرا آنچنانکه شنید آنرا فرب مبلغ اوعی له من سامع پس بسا کسیکه رسانیده شده بوی
حدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر است آنرا از شنونده ما آل معنی این حدیث همه مضمون حدیث سابق است با اندک تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است رواه الترمذی وابن ماجة و رواه الدارمی
عن ابی الدرداء و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی غرضا هیچ فائده نبودی جز امید واری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم پرهیز کنید حدیث کردن از من مگر چیزی را که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من است تا در ورطهٔ
دروغ بر بستن بر من نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ بربندد بر من عمدا و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش و دوزخ شرح این کلام در فصل اول
در حدیث اول گذشت رواه الترمذی و رواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم یذکر و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برای عقل و قیاس خود آنکه مستندی از نقل خود داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را
از آتش دوزخ و فی روایة و در روایتی چنین آمده است من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی وعن جندب
بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابوذر غفاری است ولیکن غالب کرده بر کنیت او و ست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شده است جندب بن عبدالله بجلی از صحابه است که حسن بصری و
محمد بن سیرین از وی روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند مشهور آنست که وی علقمی است نه قسری و در بعض نسخ مصابیح قسری است تا درین حدیث کدام یکی از این سه مراد است فالله
اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ هر که بگوید در قرآن و سخن کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در یابد حق را پس تحقیق
خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و ثواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد و این عکس حال مجتهد است که اگرچه خطا کند بر صواب است یعنی بنیل اجر و ثواب و کلام در تحقیق
تفصیلی دارد مجمل آن آنکه تفسیر است و تاویل و تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین است این معنی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که برسد سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد
و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم رواه الترمذی وابوداؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و
مد و فی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد مراء درینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه احمد وابوداؤد
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده یا راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما
یتدارؤن فی القرآن گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تدافع و تناقص میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند در آن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انما هلک من کان قبلکم بهذا هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض یعنی پیدا کردن تناقص میان آیات و گفتند
که این آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات است ببعض و عدم تمیز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود وانما نزل کتاب الله
یصدق بعضه بعضا و فرود نیامده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض فما علمتم منه فقولوا پس آنچه میدانید از کتاب خدا
و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان بکنید وما جهلتم فکلوه الی عالمه و آنچه نادانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بدانندهٔ او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد
عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد رواه احمد وابن ماجه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف فرود آورده
شده است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب اینمعنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست
اکثر برآنند که مراد باین هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش
آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که در دین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند همچنین میخواندند
تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق و استصواب عمر فاروق رضی الله عنهما جمع
کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهدهٔ اختلاف مردم بایکدیگر و تکفیر بعضی مر بعض را و ماند از آن لغات که چیزی اندک و منعقد شد بر آن اجماع صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء
سبع باسانید متصله و باقی ماند اختلافی که در این لغت متقرر بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعضی گفته اند که مراد بحروف سبع قراءات
سبعه است که همه متواتر و ثابت اند بی شبهه و بر همه احکام قرآنیت از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب است و بعض هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بر آن مشتمل

بعجیب

ازامر و نوع قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعض گویند که مراد بهفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است
و وجوب هفت را باینمعنی استعمال میکنند زیرا که این عدد یست که قاعدهٔ زمان و مکان بر آنست کذا قالوا والله اعلم لکل آیة منها ظهر و بطن مر آیتی را از ان حروف سبعه که قرآن بر آن منزل است
و در بعض نسخ لکل آیة منه و این ظاهرتر است و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی هر آیتی از قرآن را ظاهری است و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان میفهمند و باطن آنچه بندگان خاص حق تعالی بر آن مطلع
یا مراد بظاهر آنچه بیان میکند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف مینماید آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق بروایت است و تاویل آنچه متعلق بدرایت است و بعض گویند مراد بظهر ایمان آوردن است بدان و ببطن
عمل کردن بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت است و ببطن تفهم و تدبر یا ظهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار و لکل حد مطلع بضم میم و فتح طای
مشدده جای بلند که بر آن بر آیند و بر پایان وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یک از ظهر و بطن را حدی و نهایتی است و هر حد و نهایت را مقامی است که به ترقی و صعود در آن مقام
اطلاعی واقع میشود در آن حد و نهایت پس مطلع ظهر تعلم عربیت است و علمیکه بظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع
ظاهر و عمل بمقتضای آن و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و تخلیهٔ سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک
ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعض گفته اند که مراد بحد احکام شرع است که تعیین نموده و حد فرموده است و هر یکی از احکام او را موضعی است که بدان اطلاع افتد بر هر حکم و تمامهٔ آن حدود
و احکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم و علما را در آن طبقات منازل و مقامات است بعضا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد ادلی
و ابجح است والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العلم ثلثة علم اصول دین و شریعت سه است
آیة محکمة یعنی آیتی که محکم است اشارت بکتاب الله و تخصیص بآیت محکمه بجهت آن است که آن ام الکتاب و اصل او است و محفوظ است از احتمال و اشتباه و هرچه جز او است از متشابهات
محمول بر آنست و علومیکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان او سنة قائمة یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسانید آن او فریضة عادلة یا فریضه ایست که مثل و عدیل
کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب است
چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس وما کان سوی ذلک فهو فضل و هرچه که هست از مواد علوم جز این پس آن
فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در مالایعنی و آنچه خیر نیست در وی فضول کسی که مشغول باشد بمالایعنی بیت هرچه قال الله و نه
قال الرسول فضله باشد فضل سخوان ای فضول رواه ابو داؤد و ابن ماجة وعن عوف بن مالک الاشجعی صحابیست اول مشاهد او خیبر است و بود با وی رایت اشجع
روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص اصل قص یعنی اعلام اخبار و بیان است و قصه مشتق است
از آن و قاص کسیکه قصه را بر وجهی که هست بگوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص واعظ را گویند و مراد اینجا این معنی است میفرماید که قصه نمیخوانند و وعظ نمیگوید الا امیر
یعنی حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند او مامور یا کسی که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وی پس
حکم او حکم امیر است او مختال یا مردی متکبر متعجب که از برای طلب ریاست و اتباع هوا ریا میکند و تصدر میجوید و مختال بجای معجمه است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض
این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم و درین جا است منع از قصص و وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر است بر ایشان و اگر خود نگوید پیدا کند از میان علما
کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و ازینجا استنباط میتوان کرد که تصدر بر سجادهٔ مشیخت برای وعظ و ارشاد
و هدایت بی اذن مشائخ و اجازت و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه مشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بهری از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه است که مخصوص است بامام و هر که وبعض ۲
نائب او باشد رواه ابو داؤد و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و فی روایته او مراء و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی یا ورزنده بدل
لفظ او مختال که در روایت ابو داؤد واقع شده وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم کسی که فتوی دهد بی علم کان اثمه علی من افتاه
باشد گناه او بر گردن کسی که استفتا نمود و پرسید از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است وی شده اما اگر عمدا با وجود مردی دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس بن صحا فتا بمعنی استفتا
باشد و این بر تقدیری است که افتا اول بلفظ معلوم باشد و او را بلفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است او را باینمعنی ظاهر
تر است ومن اشار علی اخیه و کسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده است با وی و مصلحت طلبیده بامر یعلم ان الرشد فی غیره بکاری که میداند که صلاح کار وی در غیر آن است
فقد خانه پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است باینمعنی وارد رواه ابو داؤد وعن معاویة قال ان النبی گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم نهی عن الاغلوطات نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی ابدا او آنرا مغالطات نیز گویند اگر قصد اظهار
فضیلت خود و نقص و تحیر دیگری شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام است و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد
چنانکه دیگری ایراد مغالطه نماید انداخت آن دیگری نیز او را و ران بنیاد زد بحکم جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا جایز است چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس هارون رشید
کرد والله اعلم رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن بیاموزید فرائض و قرآن را وعلموا الناس
و بیاموزانید مردم را فانی مقبوض زیرا که من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم از عالم و مراد بفرائض احکامی که فرض و لازم است عمل بدان در دین چون در مقابلهٔ قرآن واقع شده

مراد احکامی خواهد بود که در سنت واقع شده است وبعضی از فرائض علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله گفت ابو درداء بودیم
ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم خود را بسوی آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس
وحی آمد با قرآن بحال وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس پس گفت این وقتی است که در ربوده شود در وی علم و وحی از مردم حتی لا یقدروا
منه علی شیء تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة روایة آمده است از ابی هریره بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجای آنکه قال رسول
صلی الله علیه وسلم ولیکن چون راوی ابی هریره را یقین نیست بآنکه وی باین لفظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد و مقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود یوشک
ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است از سرعت سیر و طول سفر یطلبون العلم در حالیکه طلب میکنند علم را فلا یجدون
احدا اعلم من عالم المدینة پس نیابند هیچ یکی را داناتر از عالم مدینه مطهره رواه الترمذی وفی جامعه و مذکور است در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه مالک بن
انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است ومثله عن عبد الرزاق و مانند این
سخن ابن عیینه منقول است از عبد الرزاق که از کبار و مشاهیر ائمه حدیث است یعنی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد است قال اسحٰق بن موسی گفت اسحٰق بن موسی که از شاگردان سفیان
بن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد و شنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت
خود بود و از اولاد عمر بن الخطاب واسمه و نام عمری زاهد عبد العزیز بن عبد الله پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک گفت و اسحٰق
بن موسی نقل کرد که عمری زاهد را گفت و نام عمری زاهد که مشهور است عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام درینجا در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و
تشخیص مراد از عالم مدینه بیقین احتمال تنگ است هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و باین بلده مطهره خصوصیتی و ارتباطی
و ملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که توان بر وی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی و پس و پیش از وی درین بلده در اکناف عالم علما و مجتهدان و اماما[ن] بوده اند که خارج از حد عد و حصر باشند
و ظاهر آنست والله اعلم که مصداق این کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر و مقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد کذا قیل و این قول انسب است بصواب
والله اعلم وعنه و هم از ابی هریره روایت است که گفت فیما اعلم و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است و اعلم بلفظ ماضی از اعلام خوانده عن رسول الله در آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم این حدیث است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله بدرستیکه خدای عز و جل یبعث می برانگیزد و پیدا میکند لهذه الامة برای نفع این امت و تقویت و
دین وی علی راس کل مائة سنة بر سر تمامی هر صد سال من یجدد لها دینها کسی را که نو میکرداند و تازه میسازد برای این امت دین او را رواه ابو داود بدانکه اکثر مردم از تجدید
چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند
که در مائه اولی فلان بود و در مائه دوم فلان و بعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه
شامل است ملوک و امرا و قراء و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمای نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اسخیا که اموال و اشیا را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین کردند
و جمیع طوائف اگر بوجود ایشان قومی و کمالی و رواجی در دین پیدا آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در هر شهری یکی یا جماعه پیدا شوند باین صفت و دور نباشد
والله اعلم وعن ابراهیم بن عبد الرحمٰن العذری بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب است بعذرة بن سعد که پدر قبیله است از قضاعه قال قال رسول الله گفت
ابراهیم بن عبد الرحمٰن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را من کل خلف عدوله
از هر جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند و میرانند از علم تغییر از حد در گذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل
حق بباطل بتغییر در لفظ یا در معنی وانتحال المبطلین و دور میکنند دروغ بر بستن اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود از شعری یا قولی و اینجا کنایت از
کذب است وتاویل الجاهلین و دور میکنند تاویل جاهلان را که بعلم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا روایت کرد این
حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال من حدیث بقیة بن الولید که کثیر الروایت است از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است
و مامون و لیکن مدلس بود و مات سنة ست وتسعین ومائة عن معاذ بن رفاعه در اکثر نسخ مشکوة اینچنین واقع شده است و صحیح معان بن رفاعه بنون بمکان فا و در وی نیز اختلاف است بعض او را ثقه
گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیه بن الولید که از وی روایت میکند معان است بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمٰن العذری بود در
اصل کتاب درینجا بیاض است از رواه البیهقی تا قول او العذری و سند که حدیث جابر و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است فانما شفاء العی
السؤال نیست شفای جهل و درماندگی سخن مگر پرسیدن از علما فی باب التیمم در باب تیمم ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم کسی که بیاید او را موت و حال آنست که وی طلب میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند و قوی و تازه کرداند بآن علم دین اسلام را
نه برای آنکه حاصل کند مال و جاه دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فبینه وبین النبیین درجة واحدة فی الجنة پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت است در بهشت و
این مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لهذا تاکید کرد درجه را بواحده رواه الدارمی وعنه مرسلا و هم از حسن است بطریق ارسال قال

سئل رسول الله گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی
المکتوبة یکی از آن دو مرد بود عالم که میگذارد نماز فرض ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست پس می آموخت مردم را علم والاخر یصوم النهار ویقوم اللیل و مرد
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میگذارد در شب و وی نیز عالم است که از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر از او باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه بنشر علم و تعلیم آن
ایهما افضل پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکی از این دو مرد فاضل تر و ثواب یابنده تر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی
ثواب این المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی مرد عالم که صفتش این است که نماز فرض را میگذارد پس می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار ویقوم
اللیل بر این مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میگذارد در شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل من است بر مردی که ادنی و پست پایه تر است از شما رواه الدارمی و
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردی است آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن و متفطن آن
در آن ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیازمندی آورده شود بوی فائده رساند مردم را وان استغنی عنه اغنی نفسه و اگر بی نیازی شود از وی بی نیاز کرداند خود را از ایشان
رواه رزین حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افاده علم نکند بلکه اگر
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افاده علم کند بحکم این ضرورت در آید در مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده نمایند بی نیاز گرداند از ایشان
مطلب و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم از کتب دینیه و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم وعن عکرمة مولای ابن عباس و یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است از اهل مغرب شعبی
گفت هیچکس را اندیدم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نیافتیم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات
سنه سبع و مأته ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار فان
ابیت فمرتین و اگر اباء می آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بر آن میخواهی پس حدیث کن در هفته دو بار فان اکثرت فثلث مرات و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت
از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را ولا تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و بستوه میار مردم را از این قرآن عظیم ایشان را که شوق و ذوق در آن مطلوب است ولا الفینك
تاتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم نیابم من ترا بر این حالت که بیائی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ کوئی
فتقطع علیهم حدیثهم پس بسر بری بر ایشان سخن ایشان را فتملهم پس این سبب آن گردد که ملول گردانی ایشان را ولکن انصت ولیکن خاموش نشین فاذا امروك پس وقتی که بفرمایند
والتماس نمایند ترا فحدثهم وهم یشتهونه پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواه سخن دنیا باشد که مردم در آنند یا سخنی دینی اگر سخن دینی باشد
قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید که بحکم بشریت که نشنوان آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در اثم افتند و هیبت دین نماند بار دیگر مصلحت
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریبا ایشان را از آن سخن باز آید و نظر بمصلحت وقت باید داشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود در آن
روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است وانظروا السجع من الدعاء و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که بتکلف باشد و سبب فوات خشوع و تضرع گردد فاجتنبه پس پرهیز کن
و یکسو شو از آن فانی عهدت رسول الله پس بدرستی که من در یافتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و اصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلك نمیکردند سجع را
در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیه ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه در بعض مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده رواه البخاری وعن واثلة
بثای مثلثه بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابی است اسلام آورده در هنگامیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش تبوك میکرد از اهل صفه بود نزول میکرد بصره بعد از آن بشام رفت
و به بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند نود و هشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه کسی که بجوید علم دین را
و تعلیم پس دریابد آنرا کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی جهت طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تدریس که بکار
خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم تا
بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت گرچه نتوان بدوست ره بردن شرط یاریست در طلب مردن مقصود جامی از طلبم گفته که چیست
مقصود او همین که دهم جان در این طلب رواه الدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته
بعد موته بدرستیکه از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی علما علمه ونشره علمی است که دانست آنرا و پراکنده ساخت آنرا و در بعض
نسخ علمه بتشدید آمده و بر این وجه و نشره تفسیر و بیان او است یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت او است وولدا صالحا ترکه و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود او مصحفا ورثه
بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود او مسجدا بناه یا مسجدی که برآورد او را او بیتا لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا
کرد آنرا او نهرا اجراه یا جوئی که روان ساخت آنرا او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته یا صدقه که بیرون آورد آنرا از مال خود در تندرستی خود و حیات
خود اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن کر آورد این بحث تاکید یا
این متعلق است بخصوص صدقه بحث اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاریه گردد

واگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی میماند از ثواب همین سه چیز است علم و ولد و صدقهٔ جاریه و اینجا هفت چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد هم داخل صدقه است رواه ابن ماجة
والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
ان الله عز وجل اوحی الیّ انه من سلک مسلکا فی طلب العلم بدرستیکه خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکه برود در راهی او پیش گیرد طریقی را در طلب علم سهلت له طریق
الجنة آسان کردانم مر او را راه بهشت را ومن سلبت کریمتیه وهرکه بربایم و دور کردانم هر دو چشم او را اثبته علیهما الجنة جزا و ثواب دهم او را در مقابلهٔ هر دو چشم بهشت را
کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی است گویند مراد اینجا چشم افتاده وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة و زیادتی در علم اگرچه اندک باشد بهتر است از زیادتی در عبادت اگرچه
بسیار بود وملاک الدین الورع وقوام و نظام کارخانهٔ دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبهٔ ورع بالاتر است از تقوی تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب
از شبهه و باصطلاح بعض تقوی کاملتر و تمام تر است از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی است رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال تدارس
العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یک ساعت از شب بهتر است از زنده کردانیدن تمام شب و نماز
گذاردن در آن احیای لیل دو معنی دارد یکی زنده کردانیدن شب را گویا شبی که در وی برنخیزند و نماز نکنند در آن مرده است و بطاعت و عبادت کردن در آن زنده میگردد دیگر زنده
کردانیدن نفس خود را چه خفته و بیکار در حکم مرده است رواه الدارمی وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله روایت است از عبد الله بن عمرو که پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم مر بمجلسین فی مسجده گذشت بدو مجلس که در مسجد شریف وی بود یعنی صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعهٔ دیگر بمذاکرهٔ علم
فقال کلاهما علی خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل هر دو مجلس یا هر دو ایشان ثابت و قائمند بر نیکی و کار نیک میکنند واحدهما افضل من صاحبه ولیکن یکی از آن
دو اهل مجلس فاضل تر و بهتر از یکدیگر است اما هؤلاء فیدعون الله ویرغبون الیه اما این جماعه که مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امید دارند
از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعای ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاهم پس اگر میخواهد میدهد ایشان را بدعای ایشان وان شاء منعهم و اگر میخواهد منع میکند
و نمیدهد واما هؤلاء فیتعلمون الفقه او العلم ویعلمون الجاهل واما این طائفه دیگر که مشغول بمذاکرهٔ علم اند پس می آموزند فقه را یا علم را شک از راوی است و می آموزانند جاهل را
فائده ایشان نفع است و متعدی بغیر فهم افضل پس ایشان فاضل تر اند از جماعهٔ اول وانما بعثت معلما و فرمود من که بتحقیق فرستاده نشده ام مگر آموزانندهٔ علم و تعلیم کننده ثم
فجلس فیهم پس بنشست در میان این قوم که مذاکرهٔ علم میکردند بالاتر از این چه فضیلت باشد که سرور انبیا صلی الله علیه وسلم با ایشان بنشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدایان را ازین
معنی خبر نیست که سلطان جهان با ماست امروز رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغه الرجل کان فقیها پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست نهایت و مرتبهٔ علمی که چون برسد مرد آن مرتبه را باشد فقیه و در عداد فقها در آید و ثواب ایشان
بیابد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها کسیکه یاد گیرد و برساند امت مرا چهل حدیث از کار دین ایشان گفته اند
که مراد بمقصود رسانیدن چهل حدیث است با ایشان اگرچه یاد نداشته باشد و معانی آن نفهمیده بعثه الله فقیها برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمرهٔ فقها وکنت
له یوم القیمة شافعا وشهیدا و باشم من او را روز قیامت شفاعت کننده مر گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف
کرده امیدوار شفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گشته اند هر کسی بابی از ابواب دین آورده و فقیر حقیر اربعین جمع کرده هر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی که بعد از خدمت این
علم شریف بدان توفیق یافته ام آن اربعین است وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تدرون من اجود جودا آیا می دریابید که کیست
بیشتر و رسنده تر از روی جود و کرم قالوا الله ورسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الله اجود جودا
خدای تعالی کاملتر و بزرگتر است از روی جود از هر که غیر اوست ثم انا اجود بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان واجوده من بعدی و جوادترین نوع انسان
و در بعض نسخ اجودهم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشره مردی است که حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت نیز والله اعلم یاتی یوم القیمة امیرا
وحده می آید روز قیامت تنها مانند امیری که همراه او تابعان و خادمان باشند او قال امة واحدة شک راوی است که بجای امیرا وحده است واحدة گفت یعنی تن تنها
مانند امتی و جماعتی باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ کَانَ اُمَّةً مقصود آنکه معزز و مکرم باشد میان خلائق و با شوکت و حشمت آید در آن روز وعنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان و هم از انس آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند منهوم فی العلم یکی حریص در علم
لا یشبع منه سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند تعطش زیاده میگردد ومنهوم فی الدنیا لا یشبع منها و حریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد از آن روی البیهقی
الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان روایت کرد این سه حدیث را که یکی از ابی الدرداء است و دو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان وقال و گفت بیهقی که قال الامام
احمد فی حدیث ابی الدرداء گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرده هذا متن مشهور فیما بین الناس متن این حدیث مشهور است
میان مردم ولیس له اسناد صحیح و نیست او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفته این حدیث ضعیف است و لیکن او را طرق متعدده است که بعض ببعض قوت
پذیرفته و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمهٔ کبار آنرا تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده اند وعن عون بن تابعی زاهد عابد فقیه ثقه روایت

میکند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی هریره و ابن عباس و روایت میکند از وی مهری و ابوحنیفه قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا
دو حریص سیر نمیشوند اهل علم و اهل دنیا و لا یستویان و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبه اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی
خدای مهربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان و اما صاحب دنیا پس بنهایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ پس خواند عبد الله مناسب برای تمادی صاحب
دنیا در طغیان بر تقدیر تو الکزی این آیت را کلا ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی قال قال گفت عون گفت عبد الله الآخر یعنی لیل جانب دیگر که رضای حق است زیادت حرص
علم این آیت است انما یخشی الله من عباده العلماء که وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان رواه الدارمی وعن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اناسا من امتی بدرستیکه بعضی مردم از است من سیتفقهون فی الدین نزدیک باشد که تفقه کنند و فقیه شوند
دین و یقرؤن القرآن و بخوانند قرآن را یقولون فاتی الامراء فنصیب من دنیاهم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی از دنیای ایشان و نعتزلهم
بدیننا و گوشه میگیریم از ایشان با دین خود و لا یکون ذلك و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را
کما لا یجتنی من القتاد الا الشوك چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار و قتاد نام درختیست خار دار که میوه ندارد کذلك لا یجتنی من قربهم الا چیزی حاصل کرده نمیشود از قرب
امرا مگر خسران و وبال و زیانهای که زبان بیان و تعبیر از آن کوتاه است یعنی با حذف مستثنی مفهوم میکند و مستثنی را حذف کرد و تقریب تمام قال محمد بن الصباح کانه یعنی الخطایا گفت محمد
بن الصباح تشدید با که شیخ بخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد است ثقه ما مون مصنف سنن گویا میخواهد از آن مستثنی که حذف کرد گناهان را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن
اشارت است بآن که زیان در صحبت ایشان چنان و چندانست که بیان نتوان کرد رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لو ان اهل العلم صانوا
العلم اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتندی علم را و میشناختند قدر آن را و وضعوه عند اهله و مینهادند علم را نزد اهل آن و قابل آن لساد وا به اهل زمانهم هر آئینه مهتر شدندی
بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هر که عزت علم نگاه دارد علم نیز عزت او را نگاه دارد و لکنهم بذلوه لاهل الدنیا ولیکن اهل علم در باختند علم را برای اهل دنیا و نگاه نداشتند از ایشان لینالوا
به من دنیاهم تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان فهانوا علیهم پس خوار شدند نزد اهل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته کسیکه بگرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد کفاه الله تعالی هم دنیاه بسنده شود او را خدا از
مقصود دنیای او را و من تشعب به الهموم احوال الدنیا و کسیکه متفرق و پریشان گردانید او را قصدهای او که احوال و پریشانیهای دنیاست لم یبال الله فی ای اودیتها
هلك باک و پروا ندارد خدای تعالی که در کدام یکی از وادیهای دنیا و احوال دنیا هلاک گردد آنکس رواه ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لو ان اهل العلم
تا آخره و رواه البیهقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قوله و روایت کرد آن را بیهقی از ابن عمر از قول وی من جعل الهموم الی آخره و اول حدیث را روایت نکرد وعن الاعمش
ابو محمد سلیمان الاسدی کوفی از موالی است انس بن مالک را دیده ولیکن نشنیده از وی و در سماع وی از وی خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیده و سفیان ثوری و ابن عیینه و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشهور بعلم حدیث و قراءت بود و یکهزار و سه صد حدیث روایت کرده گفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت هذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش که فوت نشده از وی
تکبیر اولی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود مات سنة ثمان و اربعین و مائة و در وی تشیع بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفته اند قال قال رسول الله
گفت اعمش که از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم آفة العلم النسیان آفت علم فراموشی است و این در حقیقت تنبیه است بر اجتناب از مباشرت اسبابی که موجب نسیان علم
آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکه امام شافعی گفت شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترك المعاصی فان العلم فضل من اله و فضل الله لا
یعطی العاصی و اضاعته ان تحدث به غیر اهله و ضایع و هلاک کردانیدن علم این است که حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اهل علم و قابل آن رواه الدارمی مرسلا وعن سفیان
عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لکعب روایت است از سفیان ثوری که عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینها که مالک علم اند و راسخ
یافته است علم در ایشان و مستحق آن شده اند که ایشان را ارباب علم توان خواند و رب هر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند قال گفت کعب الذین یعملون بما یعلمون ارباب علم آنکسانی اند که
عمل میکنند بآنچه علم دارند قال گفت عمر بن الخطاب فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چه چیز بیرون کشید و دور کرد و هیبت و برکت علم را از دلهای علما قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشید
علم را از دلهای علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب و اشیای دنیا گفته اند الطمع یسیر الاسود ذبابا طمع شیر را از کس میسازد و با طمع کار حق گفتن دشوار است مثنوی طمع بسند و دفتر حکمت
بشوی طمع بگسل و هر چه دانی بگوی طمع را سه حرف است هر سه تهی از ان نیست مر طمعکار را بهی منقول است از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتدای امر خود در سر حد اسکندریه
افتادم و از مردی که میشناخت بنصف درهم چیزی خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین ترك الطمع فی المخلوقین رواه الدارمی
وعن الاحوص بن حکیم تابعی است انس را دیده و عبد الله بن بسر را دیده و از انس و ضعیف است و امام احمد گفته که وی هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشیء و ابن عدی گفته میتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابیست عن ابیه قال سأل رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی الله علیه و سلم عن الشر از بدی یا مردم بدیا از بدترین مردم چنانکه نیز ولی
معنی موافق است بجواب و در هر اح گفته که شر معنی بدی و بد و بدتر بیاید میگویند فلان شر الناس و میگویند شر الناس که در لغت ضعیف و خیر نیز بهمین معنی آید نیکی و نیک و نیکوتر و سیاق
حدیث ناظر و معنی خیر است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تسألونی عن الشر نپرسید مرا از شر و سلونی عن الخیر و بپرسید مرا از خیر یقولها ثلثا گفت آن کلمه

صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بد و نشان دادن بطائفه مخصوص بدی بخاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد جواب سائل آنرا ذکر کرد
در بدی تدارک و تلافی آن کراهت ثم قال بیشتر فرمود الا ان شر الشر شرار العلماء و ان خیر الخیر خیار العلماء بدانید و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند و نیکترین
نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوع انند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق بیشتر سرایت میکند که از مردم دیگر رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال انّ من شرّ
الناس عند الله منزلة یوم القیمة بدرستیکه از جمله بدترین نزد خدا از روی قدر و مرتبه روز قیامت عالم لا ینتفع بعلمه عالمی است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل مردمان
نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینتفع بصیغه مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نهی منکر و مؤید این است
حدیث ابی هریره که در آخر فصل آینده در وی بصیغه مجهول است البته رواه الدارمی وعن زیاد بن حدیر بضم حاء و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنیده از عمر و
علی و شنیده از وی شعبی وغیره قال قال لی عمر گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه هل تعرف ما یهدم الاسلام آیا میشناسی چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند آنرا و هدم
بمعنی شکستن و پست نیآید و منمعنی نیز مناسب است قال قلت لا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قال یهدمه زلة العالم گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او و
جدال المنافق بالکتاب و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه بشبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود و حکم الائمة المضلین و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوی و شهوت خود و جبر کرده دیگران بر قبول و اطاعت آن رواه
الدارمی وعن الحسن قال العلم علمان روایت است از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلب پس یکی علمی است که در دل است فذلک العلم النافع
پس آن علمی است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادعیه مأثوره وعلم علی اللسان و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخت
دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند ماری شود فذلک حجة الله عز وجل علی ابن آدم پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد
داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چه بدان کار نکردید و از اینجا گفته میشود وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شده و در چاه خذلان افتاد رواه الدارمی
وشیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و ینکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بگسترد و فراخ گرداند
در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و برافکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک
حقایق اشیا و شیخ امام ابو عبد الله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرموده علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت بست در آن زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی
نمائید امور نیک و بد و بنگرد از آن مشابه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از آن علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان است
که ظلمت شهوت بر آن غالب آمده نورانیت او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا و نزدیک کرداننده است به بهشت و دور
اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت او است و این نوری است که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و بالجمله
علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجه عمل است و اول را علم دراست و ثانی را علم وراثت خوانند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابو هریره یاد گرفتم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعائین دو ظرف را از علم و در بعض روایات من العلم تصریح آمده و
وعای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتواء و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احدهما فبثثته فیکم
اما یکی از آن دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آنرا در میان شما واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم واما علم دیگر اگر پراگنده کنم آنرا و ظاهر کردانم بریده میشود این بلعوم
بضم با مجری راه که در طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجری الطعام رواه البخاری وگفته اند که اول مراد علم احکام و اخلاق است که مشترک است
میان خاص و عوام و ثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما بالله از اهل عرفان
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بدست بعضی بچگان قریش خواهد بود و ابو هریره
میگفت اگر خواهم بیان کنم اسمای ایشان را با نامهای پدران ایشان یا مراد احادیثی است که در آن اسامی امرای جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابو هریره برمز و کنایت بعضی از آن اخبار میگفت و از آن
آن بصریح نمیرسید تا مبادا که بکشند او را چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الستین و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال و امارت کودکان و اشارت میکرد بامارت
یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره را و برفت از عالم پیش از آن والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود
حقائق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان نبود بیشک در دائره علم و دین بیرون است و این چنین علما امت پس مکابره است
و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لا بد هر ظاهری را باطنی و هر شریعتی را حقیقتی خواهد
بود که در بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون بفهم عوام رسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در هدم و انکار آن و حکم ظاهر بعد وی
هم باشند و منع از افشاء و اظهار آن از این جهت باشد نه بسبب مخالفت او مر این را با علم شریعت ما دام که گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است ولیکن در حدیث ابی هریره اشارت
بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجه دو قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظمای صحابه و عدم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل اخفای از بعیدی نیست

این نحو دیگر است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا ومن لم
یعلم فلیقل الله اعلم و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بآن فان من العلم ان تقول لما لا تعلم پس بدرستیکه از جمله علم و دانش آنست
این که بگوئی تو مر چیزی را که نمیدانی الله اعلم چه تمیز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانست نوعی از علم است و این است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم قال الله تعالی لنبیه
گفته است خدایتعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن هیچ مزدی و نیستم
من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیزی را که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا رسید امانت وار رسانیدن آن میکنم و بیم رسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و نمی بندم بر خود و نمی بندم و بحث و تفتیش از
اشیای غامضه که فهم ما بدان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جهد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقولست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیه وفاکهة وابا پرسیدند که معنی اب
چیست فکر کرد و چون در نیافت فرمود بل هذا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس نباتات و مطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی است
وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است و پدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است و علم بسیار داشت و یا آیتی بود در خوابها و غرائب از وی درین باب منقول است قال ان هذا العلم
دین این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدو است فانظروا عمن تاخذون دینکم پس نگاه کنید و ببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارتست باهتمام و احتیاط
در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا از ارباب غرض از اهل بدع و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع و افترا نمایند
رواه مسلم وعن حذیفة از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست و نام پدر او و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و کشف
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه قال یا معشر القراء استقیموا ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علماء
که عمل بدان دارند ثابت و راست باستید و براه راست بروید فقد سبقتم سبقا بعیدا پس بتحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغه ماضی خطاب معلوم است مرکسانرا
که دریافته اند اول اسلام و صحابه رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیز را و هر که بعد از ایشان بیاید اگر چه عمل کند مثل عمل ایشان
نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام و سبقتم بصیغه مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کرده اند شما را و پیش دستی برده اند بر شما آنهائیکه متصف بودند و هستند باستقامت
و سلوک طریق مستقیم وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا و اگر میگیرید شما و میروید راه چپ و راست را و میگذارید راه راست را هر آینه بتحقیق گمراه شوید گمراه
شدنی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب
الحزن پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید با چاه بر نیاورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
وما جب الحزن و چیست جب حزن و چه مراد است از آن قال واد فی جهنم فرمود وادی است در دوزخ که یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة پناه میجوید از آن دوزخ
هر روز چهارصد بار یعنی چنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است
بزبان وی و پروردگار تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد قیل گفتند صحابه یا رسول الله ومن یدخلها و کیست که در آید در آن وادی قال اعد
للقراء المرائین باعمالهم فرمود مهیا کرده شد آن وادی برای قرآن خوانندگان که ریا کنندگان بعملهای خود و قراء عالمان و متعبدان نیز اطلاق می یابد چه علم بی قرآن حاصل نمیگردد و عبادت بحکم اوست رواه الترمذی
وکذا ابن ماجة وزاد فیه و زیاد کرده است ابن ماجه در حدیث این کلام را که وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء و بدرستیکه از جمله دشمن داشته ترین
قاریان بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات میکنند و صحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف و نهی منکر یا بطریق جبر و اکراه و دفع شر و ایذای ایشان قال المحاربی
یعنی الجورة گفته است محاربی که از راویان حدیث است و نام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از اعمش و یحیی بن سعید مات سنة خمس وتسعین ومائة مراد بامرا جائران و ظالمان اند
و ناروندگان براه دین و شریعت اعاذنا الله وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان نزدیک است
که بیاید بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی و علم وی بی عمل اثری ولا یبقی من القرآن الا رسمه و باقی نماند از قرآن
مگر رسم و آئین وی و مراد برسم قرآن تجوید حروف و اتقان الفاظ بی تدبر و تفکر در معانی و عمل باوامر و نواهی آن مساجدهم عامرة مسجدهای ایشان آبادان است که در می آیند در وی
از برای عبادت و ذکر حق و درس علم چنانکه مینمود وهی خراب من الهدی و حال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت و علم و عبادت علماؤهم شر من تحت ادیم السماء
دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند و ادیم آسمان و زمین روی آنها و ظاهر آنها من عندهم تخرج الفتنة از نزد ایشان بیرون می آید فتنه و بلا و شر در دین با اعانت
ظالمان و ستمکاران وفیهم تعود و باز هم بدیشان باز میگردد و مسلط گردانیدن خدایتعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدا را بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدایتعالی همان
ظالم را بر وی بگمارد تا دمار از روزگارش بر آرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمکه و بود با او تا هجرت کرد و عامل کرد اینرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکنند از وی عوف بن مالک و ابو الدرداء و مات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی گفت
زیاد بن لبید ذکر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزی را از فتنه و ابتلا فقال پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذلک عند اوان ذهاب العلم و آن فتنه
و ابتلا در وقت رفتن علم است و انعدام قلت گفتم یا رسول الله وکیف یذهب العلم و چگونه میرود علم ونحن نقرأ القرآن و حال آنکه ما میخوانیم قرآن و آموز میدانیم احکام آنرا

پسران خود را و بفرزند ابناؤنا ابناؤهم و بنبیره و پسران ما پسران خود الی یوم القیمة تا روز قیامت همچنین سلسله علم میرود فقال ثکلتک امک زیاد یعنی گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگرید ترا مادر تو ای زیاد ان کنت لاراک من افقه رجل بالمدینة بدرستیکه تو دم من هر آئینه گمان می بردم ترا دانا ترین و فهیم ترین مردی در مدینه
عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی گمان بردی که قرآن و علم عبارت از مجرد خواندن و دانستن آنست و هر که خواند و دانست عمل کرد و همچنین نیست اولیس هذه الیهود و
النصاری یقرءون التورٰیة والانجیل آیا نیستند این جماعه یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را لا یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزی که سود کند
ایشان را از آنچه در توریت و انجیل است رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمی عن ابی امامة روایت کرد این حدیث را
باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی از ابی امامه آن را
وعن ابن مسعود قال قال لی رسول الله گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس بیاموزید علم را و بیاموزانید
مردم را تعلموا الفرائض وعلموها الناس بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آنرا مردم را تعلموا القرآن وعلموه الناس بیاموزید قرآن را و بیاموزانید
آنرا مردم را فانی امرؤ مقبوض زیراکه بدرستی من مردی ام که برداشته میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن والعلم سینقبض
و علم زود باشد که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد ویظهر الفتن و پیدا میشوند فتنها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن آن حتی یختلف
الاثنان فی فریضة تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرضی چه جای سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینهما نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس و جدا
کند حق از باطل رواه الدارمی والدارقطنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به
حال علمی که نفع گرفته نمیشود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله همچو حال گنجی است که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا رواه احمد و
الدارمی تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی می آید آنرا کتاب الطهارة طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی است ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر است و بفتح طا هم بمعنی
مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفایی هست در شرح آنرا ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارت است از نظافت
از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود و مشهور همین است و تحقیق آنست که بفتح بمعنی مصدر نیز آید
الفصل الاول عن ابی مالک الاشعری صحابی مشهور است غیر ابو موسی اشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان
طهارت نیمه ایمان است این مبالغه است در بیان بزرگی قدر طهارت که برتبه ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا مناسبت آن بنصف ایمان جهت آنکه ایمان محو میشد گناهان را که پیشتر از آن کرده و همچنین
وضو محو میشد گناهان را و لیکن ایمان محو میشد صغائر و کبائر را و وضو محو میشد مگر صغائر را پس در مرتبه نصف ایمان باشد یا جهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میکرداند ظاهر را و بعض
گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمه وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو او است مبالغه و اگر شطر مبالغه و ادعا کنند نصف آن ایمان
کنند گویا همه ارکان و شرائط نصف است و وضو نصف دیگر و بعضی محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از رذائل و تحلیه بفضائل است و مراد بطهور تخلیه است و این همه بر تقدیری
که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات او است و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان بر این تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد و لیکن این هم مبالغه است
گویا که داخل است در حقیقت ایمان والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هر که یکبار الحمد لله بگوید چندان ثواب یابد که میزان را پر سازد وسبحان الله
والحمد لله تملأن او تملأ ما بین السموات والارض و این دو کلمه پر میکند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملأ شک راوی است که تملأن گفت بلفظ تثنیه
یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتای فوقانیه و یای تحتانیه هر دو آمده و لفظ تثنیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و وجهش آنست که سبحان الله اقرار است
بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمان و زمین را و هر چه در آنهاست چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و
نقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرون است از شمار و پیدا است بدان عالم و دال است بآن و شک نیست که اگر این کلمات بتقاضای خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شهود
ذات و صفات و اسمای الهی که افراد عالم مظاهر او است و پر میکند ثواب آنرا از مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی
اندک پذیر و بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و آسمانها را و هر چه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون این آسمان و زمین امری معین
مکشوف است ذکر کرد آنرا و تواند که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم والصلوة نور و نماز روشنی کننده دل است بشهود حق و ظهور معارف و یا روشن کننده روی و ظهور سیمای
صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمت باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرمود ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا سبب
ظهور نور او است روز قیامت که روان میگردد پیش روی وی و جانب راست مؤمنان مصلی چنانکه فرمود نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم والصدقة برهان و دال بر درستی
دادن او جل و علا نزد وی را دلیل و حجت قوی است بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا حجت است در طالب حجت او را که آن قرضی است که داده است بخدا و ذی تعالی
والصبر ضیاء و شکیبائی نمودن از معصیت خدا و پایدار بودن در طاعت وی تعالی یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب و شدائد کامل روشنی تام است چه ضیا اتم و اکمل از نور بود و لهذا
در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور آنجا که فرمود وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مهتاب و شک نیست که در انکار و عبادت بتمام

صبر است و تمامی طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل است که مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینهٔ ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمهٔ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ مراد داشته اند والقرآن حجة
لك او عليك و قرآن دلیل است بر سود تو و مدد کننده مر ترا اگر عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق او را و یا بر زیان تو و خصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاه نداشتی كل الناس يغدو
همهٔ آدمیان بامداد میکنند هر یکی از ایشان و غدوه بضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب فبائع نفسه پس فروشنده است ذات خود در کاری که متوجه است بآن فمعتقها
او موبقها پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک گرداننده و مهیا گرداننده است او را از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه در میآید است اگر
آن کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را با آخرت خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطهٔ عذاب افکند بیت بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری رواه مسلم وفي رواية و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که ولا اله الا الله والله اكبر تملأن ما بين السماء والارض اینچنین گفته است
صاحب مصابیح و ملاعنه میگوید لم اجد هذه الرواية في الصحيحين من نیافته ام این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز ولا في كتاب الحميدي و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین ولا في الجامع و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده ولكن ذكرها الدارمي ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی بدل سبحان الله
والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملأن ما بين السموات والارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اكبر تملأن ما بين السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را
در فصل اول درست نباشد وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ادلكم على ما يمحو الله به الخطايا ويرفع به الدرجات
آیا راه ننمایم شما را بر عملهای که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را و بلند میگرداند بسبب آنها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزی را چنانکه اثر و نشان آن
نماند و مراد بمحو گناهان آمرزیدن و بخشیدن آنهاست یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است قالوا بلى گفتند صحابه بلی راه بنما ما را بآن عملها
یا رسول الله قال فرمود آن عملها اینست اسباغ الوضوء على المكاره بتمام و کمال کردن وضو و رسانیدن آبها را در هر جای که میباید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب
چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما مثلا وكثرة الخطا الى المساجد و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجد ها چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد در رفتن بوقار و آهستگی
باشد که بسبب بسیاری گامها است وانتظار الصلوة بعد الصلوة و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آینده را انتظار برد و بنشیند در مسجد
و اگر برآید دلش بدان آویخته باشد فذلكم الرباط پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند و اصل رباط نگاهداشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان در آن
و ربط نفس ایشان و دلهای خود در آن پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد شانیهٔ نشستن در سرحد است در مقابل شیطان و لشکر اوست تا دخل نکند و تواند که اشارت بتمام اعمال ثلثه باشد که
مذکور شدند زیرا که اینها می بندند راههای در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند هوای نفس را وفي حديث مالك بن انس و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که فذلكم
الرباط فذلكم الرباط ردد مرتين مکرر کردانید این لفظ را دو بار بجهت تاکید تقریر رواه مسلم وفي رواية الترمذي ثلثا و در روایت ترمذی سه بار مکرر
کردانید و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد و سه بار مکرر کردانید و صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک که آورده دو بار مکرر کردانید و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست
وعن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن
خرجت خطاياه من جسده می بر آید گناهان او از تمام تن او حتى تخرج من تحت اظفاره تا آنکه می بر آید گناهان از زیر ناخنان او و مبالغه است در حصول طهارت متفق عليه و
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ العبد المسلم چون وضو میکند بندهٔ مسلمان او المؤمن شک راوی است فغسل
وجهه پس میشوید روی خود را خرج من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينيه بیرون می آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه به هر دو چشم خود یعنی گناه چشم
مع الماء همراه آب او مع آخر قطر الماء یا گفتند بیرون می آید با آخر قطره از قطرهای آب اگرچه در روی جز از چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمدهٔ گناهان و اکثر آن بچشم است
تخصیص بآن کرد فاذا غسل يديه خرج من يديه كل خطيئة كان بطشتها يداه مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو دست را بیرون می آید
هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطرهای آب فاذا غسل رجليه خرج كل خطيئة مشتها رجلاه
مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای آب حتى يخرج نقيا من الذنوب
تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره رواه مسلم وعن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرئ مسلم
تحضره صلوة مكتوبة نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض فيحسن وضوءها پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن و
خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بر سجده گاه دارد و تمامی همت و حضور بر آن کار دارد و بجز آن مشغول
نباشد و ببدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نبندد و بعضی بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کند و در
تفسیر قوله سبحانه والذين هم في صلوتهم خاشعون گفته اند که خائف و متذلل باشند و نظر را بر سجده گاه لازم دارند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
و انتظار وحی می برد چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل
وی هر آینه خشوع میکرد اعضای او و بعضی گفته اند که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار و ركوعها و نیک کند رکوع نماز را

تخصیص رکوع کرد بسجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مقدمهٔ سجود است و نیز رکوع سخت‌تر است که مصلی خود را از قیام افتاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصهٔ نماز مسلمانان است و در
نماز یهود و نصاری رکوع نباشد الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب یعنی بجا نیارد وضو و نماز را باین صفت و مثلیت مگر آنکه باشد باین صفت این نماز پوشنده و محو کننده مر چیزها را
که پیش از این کرده است از گناهان ما لم یؤت کبیرة مادام که بوجود نیارد و نکند مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ ما لم یأت نوشته یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر
تر است و اول بحسب روایت قوی‌تر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را وذلک الدهر کله و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص بزمانی دون
زمانی ندارد رواه مسلم وعنه انه توضأ و هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وی وضو کرد فافرغ علی یدیه ثلثا پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار ثم تمضمض
واستنثر پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بیفشاند بینی را استنثار بینی افشاندن یعنی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آنرا استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد
ثم غسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا پس بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار ثم غسل یده الیسری الی المرفق
ثلثا پس بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود و مسح کند اینکه دست تر بر سر ثم غسل رجله الیمنی ثلثا پس بشست پای راست خود را
سه بار ثم الیسری ثلثا پس بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید ثم قال رأیت رسول الله پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست ثم قال من توضأ وضوئی هذا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که وضو کند مانند وضوی من که اینست
ثم یصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل اینست و اگر بیشتر کند بهتر است فاضلتر باشد لا یحدث نفسه فیهما بشیء در حالیکه حکایت نکند نفس خود را در این دو
رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آنرا دفع کند و قرار نگیرد و از حضور بازندارد زیان ندارد و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگذارد یا سنت راتبه نیز
کفایت است و نیت این نماز تحیة الوضو یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در درآمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو
معنی ندارد اما مسجد بملاحظهٔ عظمت و مشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد بجای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی وضو برای نماز است
نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی متفق علیه ولفظه للبخاری وعن عقبة بن عامر بضم عین و سکون قاف صحابی است و والی بود در مصر از جانب معاویه
بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد و بمصر مرد سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی
کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر و والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ نیست هیچ مسلمانی که وضو سازد
فیحسن وضوءه پس نیک سازد وضوی خود را ثم یقوم فیصلی رکعتین پس برخیزد پس بگذارد دو رکعت مقبل علیهما بقلبه و وجهه در حالیکه وی پیش آینده و توجه
نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود و روی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده و این بحسب اعراب ظاهرتر است الا وجبت له الجنة مگر واجب کرده شد مراو را بفضل الهی تعالی
بهشت رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ نیست از شما هیچ یکی که وضو کند فیبلغ او
فیسبغ الوضوء پس برساند بنهایت یا تمام و کامل کند وضو را و این شک راوی است ثم یقول پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله و
فی روایة و در روایتی چنین آمده که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة
مگر آنکه گشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است یدخل من ایها شاء در آید از هر در از این درها که خواهد عجب تماشا بهشتها را یکی اختیار کند و هر یکی از اینها را در گفت و گاهی هر کدام
بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم هکذا رواه مسلم فی صحیحه همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود والحمیدی فی افراد مسلم همچنین روایت کرد آنرا حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست وکذا همچنین روایت کرد ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما
رویناه وذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را وزاد الترمذی و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحدیث الذی رواه محیی السنة فی الصحاح وحدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث
اینست که من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره و خبرش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمهٔ اشهد که پیش از کلمهٔ ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر
کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در حسان بایستی آورد و بدانکه جزری
در حصن حصین بعد از ابن ماجه والتسلیمه وابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و نسائی و حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء بدرستیکه امت من خوانده میشوند و خبر یا بسوی
بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی که گویند که در پیشانی اسپ باشد و محجل بضم میم و فتح حا و جیم مشدد
اسپی که هر چهار دست و پای وی سفید باشد و این استعاره است روز قیامت هم دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل

پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اصابع آن تقصیر
دارند بخلاف غسل اقدام که عادت ریختن آب بسیار است بران والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش و یکریم مبالغه شوید و اطالت تحجیل بآنکه بازوها
تا بالای آن بشویند و ازینجا معلوم شود که غره در مستوضح مخصوص بجبهه نبود بلکه شامل تمام روی باشد و لهذا تفسیر کردند غره را بابیض الوجه والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم تبلغ الحلیة من المؤمن حیث یبلغ الوضوء میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت ازان است تا آنجا که میرسد آب
وضو و بعضی از حلیه زیور مراد داشته اند که بهشتیان از دست و پا خواهد بود و رد کرده شده است این وجه بآنکه حلیه بکسر حا و سکون لام بمعنی سیما و هیئت است و آنچه بمعنی زیور است حلی بفتح حا
و سکون لام و بضم حا و سکون لام و تشدید یا است و جواب داده است که میتوان از حلیه حلی مراد داشت اگرچه مجاز بود رواه مسلم الفصل الثانی عن ثوبان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم استقیموا استقامت ورزید در اعمال و بر راه راست روید و میل بچپ و راست مکنید و همیشه ملازم طریق مستقیم باشید و چون
این امری بود در غایت صعوبت فرمود و لن تحصوا و هرگز طاقت ندارید که استقامت ورزید و حصول آن بوجه تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا و خلاصه اصفیا را صلی الله علیه وسلم
و بعضی از اهل اولیا را بقدر و اندازه متابعت و محاذات بحقیقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر تنبیه اینجا سخنی است مشهور میان مردم در قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که فرمود شیبتنی سورة هود پیر گردانید مرا سوره هود و گفته اند که این اشارت است بامر فاستقم که شدت و عظمت آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم را این امر بجهت امت بود که فرمود ومن
تاب معک و لهذا تخصیص بسوره هود کرد و الا این امر در سوره شوری نیز آمده و در آنجا ذکر امت نیست و الحق چنین میباید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عین استقامت و محض
سلامت است که توهم میل و اعوجاج در آنجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغی فافهم اللهم صل وسلم علیه و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفای حق او در جمیع
افعال و احوال تنبیه کرد بر آنچه عمده و خلاصه عبادات است اگر در وی استقامت ورزند و راست باستند تدارک و تلافی همه تقصیرات کرده باشند و آن نماز است پس فرمود و اعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوة و بدانید که بهترین و مقرب ترین عملهای شما نماز است پس نگاه دارید شروط آنرا و رعایت کنید آداب آنرا و ادا کنید حقوق آنرا پس ازان اشارت فرمود بمقدمه
آن که آنرا نصف ایمان گفته و آن وضو و طهارت است و گفت ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن و محافظت نکند و احتیاط نورزد در رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی که ایمان کامل دارد و
بجهت که نماز را بوجه کمال ادا کند رواه مالک و احمد و ابن ماجة و الدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ
علی طهر کتب له عشر حسنات کسی که وضو سازد بر طهارت نوشته شود برای وی ده نیکی ظاهر مراد آن خواهد بود که وراء جزای که متعین است بر فعل زیاده بر آن عشر نیز میلیسند یا
مراد آنست که ده وضو نویسند هر یکی بده یا از برای آن گفت که توهم کرده نشود که وضو بر وضو عبث و ضائع است بلکه بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب است و گفته اند که این تقیید است با آنکه
میان آن دو وضو نمازی گذارده باشد فرض یا نفل و بعضی مکروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازی نگذارد بعد از وضوی اول رواه الترمذی الفصل الثالث عن جابر
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفتاح الجنة الصلوة کلید بهشت و مقدمه در آمدن آن نماز است چنانکه در بی کلید کشاده نمیشود در بهشت
بی نماز در آورده نمیشود و این مبالغه و تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان است که بی آن در آمدن در بهشت میسر نشود و لهذا تعبیر از وی بایمان کرده اند چنانکه گذشت و مفتاح
الصلوة الطهور و کلید نماز و مقدمه او طهارت است پس طهارت مقدمه در آمدن بهشت باشد رواه احمد وعن شبیب بفتح شین معجمه و کسر بای موحده بن ابی
روح بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوة بحین واقع شده است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب بکنیز بحین است و لیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را
کنیت شبیب داشته اند و نام پدرش نعیم گفته اند بضم نون بر هر تقدیر شبیب بروزن حبیب روایت میکند عن رجل من اصحاب رسول الله از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی صلوة الصبح گذارد نماز بامداد را فقرأ الروم پس خواند سوره روم را فالتبس علیه پس مشتبه شد قراءت بر وی
و التباس پوشیده شدن کار بر کسی فلما صلی پس چون نماز بگذارد و فارغ شد ازان قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال قومهای که نماز میگذارند با ما لا یحسنون الطهور
نیک نمیکنند طهارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آنرا و انما یلبس علینا القرآن اولئک و پوشیده میکنند بر ما قرآن را آنها ایشان و اینجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را در تاثیر صحبت
که سید رسل صلوات الله وسلامه علیه با آن مرتبه و جلالت شان در حالت قراءت قرآن در نماز که اعظم حالات و اقرب اوقات اوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از آحاد امت که ترک
سنن و بعض آداب وضو که در عبادت مقصود لذاته نیست متاثر گردد چه جای یکی که مصاحبت و مخالطت اهل فسوق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند رواه النسائی وعن رجل
من بنی سلیم قال عدهن رسول الله روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فی یدی او فی یده در دست من یا در دست خود و شک از راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعدد پنج کلمه قال گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان الله گفتن نصف میزان است و الحمد لله یملأه و الحمد لله گفتن پر میکند میزان را مقارنت سبحان الله با الحمد لله تنها پر میکند میزان را
زیرا که متضمن سلب نقائص و اثبات کمالات است و سبحان الله تنها بر تنزیه از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی که در اول باب گذشت که فرمود و الحمد لله تملأ المیزان و التکبیر
یملأ ما بین السماء و الارض و الله اکبر گفتن پر میکند مسافتی را که میان آسمان و زمین است و الصوم نصف الصبر و روزه نصف صبر است و جهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است
بر طاعات و از معاصی و روزه قامع تر است شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشته که روزه را نصف صبر خوانده باعتبار شب و روز و در

صبر دو روزاست پس نصف صبر باشد والطهور نصف الایمان وطهارت نصف ایمانست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن وعن عبد الله الصنابحی بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن ظاهر بطنی از مراد وابو عبد الله نیز گفته اند وبعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابیست وابو عبد الله
صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فتمضمض چون وضو سازد بنده مسلمان وآب در دهن میکند خرجت الخطایا من فیه بیرون
می آیند گناهان از دهن وی واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی واذا غسل وجهه خرجت
الخطایا من وجهه وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی حتی تخرج من تحت اشفار عینیه تا آنکه بیرون می آید از زیر بیخ جای روئیدن موی در پلک
چشم فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی حتی تخرج من تحت اظفار یدیه تا آنکه
بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو دست وی فاذا مسح براسه خرجت الخطایا من راسه حتی تخرج من اذنیه پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه
بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی ازینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است ولهذا مسح برای گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز
مسح میکنند چنانکه باید فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو
پای وی تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک میشود ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له پس میباشد رفتن او بسوی مسجد و نماز گزاردن
او زیادتی بر پاک شدن از گناهان و میگردد سبب رفع درجات و نافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافله خوانند و تهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده
بر وی فرض بود رواه مالك والنسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی المقبرة روایتست از ابی هریره که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت کند و آمرزش خواهد اهل آن مقبره را ومقبره بفتح میم وتثلیث الباء وبکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده فقال پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام بر شما بادای اهل سرای گروه مسلمانان وانا ان شاء الله بکم لاحقون وبدرستیکه ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده
وشما را دریابنده ایم وکلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت وتبرک بذکر خدا عزوجل وتحسین کلام است نه برای شک وتردد چه رسیدن بموت ولحوق باموات یقینی است وبعد از آنکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ذکر سابقان کرد واشارت القصور فرمود وتقریبا ذکر لاحقان که بعد از این بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت فرمود وددت انا قد رأینا اخواننا دوست میدارم
و آرزو میبرم که کاش من وکسانیکه با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد از این بیایند قالوا اولسنا اخوانك گفتند صحابه که با آنحضرت صلی الله علیه بودند آیا برادران تو نیستیم ما یا
و ما نیستیم برادران تو یا رسول الله قال انتم اصحابی فرمود شما مصاحبان من ویاران من ورفیق گاه و بیگاه وخواص درگاه منید واخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل
واخواننا الذین لم یأتوا بعد وبرادران ما آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از آن سؤالی دیگر کردند که بیشک تا فردای قیامت امت خود را باید شناخت ودریافت تا
شفاعت کنی و امداد واعانت نمائی ایشان را فقالوا پس گفتند صحابه کیف تعرف من لم یأت بعد من امتك چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو وندیده تو ایشان را
یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارایت لو ان رجلا له خیل غر محجلة خبر ده مرا اگر ثابت شود که مردی است که مر او را اسپانند سفید روی سفید دست
و پا بین ظهری خیل دهم بهم میان اسپان یکسر سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر الا یعرف خیله آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی سفید دست و پا اند در میان
اسپان دیگر که سیاه یکرنگ اند قالوا بلی گفتند آری می شناسد یا رسول الله قال فرمود فانهم یأتون غرا محجلین من الوضوء پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت
از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست و پا و می شناسم ایشان را باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روایت است بعد از آن بشارت داد مر امت مرحومه خود را وفرمود
وانا فرطهم علی الحوض ومن سبقت کننده وپیش رونده ام ایشان را تا کار و بار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشان را در درگاه عزت ساخته گردانم وفرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آب
اسپان از دلو ورسن ویا کردن چاه وحوض آن راست کند وبهمین مناسبت علی الحوض فرمود ومقصود تهیه جمیع اسباب وآلات روز قیامت است صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء
رواه مسلم وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من یؤذن له بالسجود یوم القیمة من نخستین کسی ام که دستوری
داده میشود مراد والسجده روز قیامت وانا اول من یؤذن له ان یرفع راسه ومن نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مر او را که بردارد سر خود را از سجده وحقیقت این حال در
حدیث شفاعت مشرح کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سرای عزت و درگاه صمدیت باریتعالی در آید وبسجده رود وتا یک هفته سر بر زمین سجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر بردار
ای محمد صلی الله علیه وسلم وبخواه ای محبوب من هر چه میخواهی تا داده شود ترا وبگو هر چه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر بر دارد وزبان بشفاعت خلائق بگشاید وفتح باب
شفاعت نماید چنانکه فرمود فانظر الی ما بین یدی پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش روی من یعنی پیش من فاعرف امتی من بین الامم پس بشناسم امت خود را از
میان امتهای دیگر ومن خلفی مثل ذلك ومی بینم از پس خود مانند آن اجتماع وازدحام خلق وعن یمینی مثل ذلك ومی بینم از جانب راست خود مانند آن وعن شمالی مثل ذلك
واز جانب چپ مانند آن فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کیف تعرف امتك من بین الامم چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند فیما بین نوح الی امتك
در میان مدتی که میان نوح است تا امت تو وتخصیص نوح بجهت شهرت او است میان پیغمبران الا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس گفت هم غر محجلون من اثر الوضوء امت من
محجل اند از اثر وضو لیس احد کذلك غیرهم نیست هیچ یکی باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگر چه وضو میساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت

وازینجا لازم نمی آید که دیگران او وضو نباشد چنانکه بعض مردم ازینجا فهمیده اند واعرفهم انهم یؤتون کتبهم بایمانهم ومی شناسم ایشان را یعنی امت خود را باین که داده میشود ایشان را صحائف
اعمال ایشان بدست راست ایشان واعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم ومی شناسم ایشان را باین که میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت
نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح واظهار کرامت ایشان است نه برای تعرفه وتمیز والله اعلم رواه احمد باب
ما یوجب الوضوء باب در بیان چیزهائی که واجب میگرداند وضو را وآن چیزها ست که میشکند وضوی سابق را و واجب میگرداند وضوی دیگر را و موجب وضو وسبب آن اگرچه بتحقیق اراده صلوة است
مقرون بقیام ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتقبل
صلوة من احدث قبول کرده نمیشود ودرست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ تا آنکه بسازد وضو واین در حق کسی است که آب دارد واگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک
واگر آب نیابد ونه خاک وقدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو وتیمم نماز گذارد از برای نگاهداشت حرمت وقت واگر پیش از یافتن آب وخاک وقدرت بر آن بمیرد
آثم نگردد واگر یافت قضا کند قول مختار اینست ونزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز وبقول بعض بگذارد وقضا نکند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لاتقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولاصدقة من غلول ونه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال
غلول در خیانت از غنیمت آید وبمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد وظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده ومذی بفتح میم وسکون ذال وبکسر ذال معجمه وتشدید یا آبی است رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت
قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسأل النبی پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان ابنته
بجهت آنکه دختر وی که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها واین از کمال حیا وادب حضرت مرتضی است وتنبیه است دانا را در ذکر حکایت شهوت وآنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم یغسل ذکره ویتوضأ بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را ووضو کند پس مذی موجب غسل نباشد وودی بواو ودال مهمله بر وزن مذی آبی است
غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد ومنی اگر بشهوت وجهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت توضؤا مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده ورسیده است آنرا آتش یعنی پخته
شده است بدان رواه مسلم این را دو تاویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست ودهان شستن است از برای دور کردن چربی طعام چنانچه سنت است واین را وضوی طعام گویند
دوم آنکه مراد وضوی نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث
ابن عباس محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آنرا ابو داود و
ما جا از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید قال ان رسول الله گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة خورد گوشت شانه گوسپند را ثم صلی ولم یتوضأ
پس نماز گذارد ووضو نکرد وبحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از آن پس برخاست بسوی نماز
ووضو نکرد ومنسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن از آنچه مساس کرده است آنرا آتش صحیح تر است ومفید است تاخر ترک وضو را از وضو ودر
حدیث ابن عباس وام سلمه معلوم ومتیقن نه متفق علیه وعن جابر بن سمرة صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص وپدرش هم صحابیست نزول کرد بکوفه ووفات یافت سنه اربع وسبعین وقیل ست
وسبعین ان رجلا سأل رسول الله روایت است از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انتوضأ من لحوم الغنم آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان قال گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان شئت فتوضأ وان شئت فلا تتوضأ اگر میخواهی وضو کن واگر میخواهی وضو مکن قال گفت آن مرد وپرسید انتوضأ من لحوم الابل آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای
شتران قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو کن از خوردن گوشت شتر ومشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باین حدیث ونزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ است
یا مراد بوضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد واگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر وگوشت گوسفند چیست وحال آنکه دسومت که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود است
گوئیم تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم قال پرسید آن مرد اصلی فی مرابض الغنم آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان قال نعم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آری بگذار قال اصلی فی مبارک الابل گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه شتران قال لا فرمود نی مگذار وگفته اند که نهی از گذاردن نماز در نشستگاه شتران بسبب
وعلت کراهت بیم تشویش وقت وفوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران وجهیدن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن وآرمیده اند رواه مسلم ودر روایتی آمده است که نماز نگذارید در نشستگاه ۲
شتران که آنها از جمله شیاطین اند ودر روایتی آمده که بر کوهان هر شتر شیطانی هست ونیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب است وشتر شیطان دواب بگذارید در جای نشست گوسفندان که آنها برکت اند
ودر حدیث ابی هریره نیز آمده که گوسفندان از چارپایهای بهشت اند وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا
چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی را یعنی پیچش باد وجنبش آن فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا پس مشتبه شد بر وی که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آنست واشارت است که مؤمن را باید که نماز وی وجای آرام وی در مسجد باشد حتی

يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنكه بشنود آوازی را یا بیابد بوی او و این باعتبار غالب است و مقصود حصول یقین است بر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوی نیابد و از ینجا معلوم کرده که
اگر یکی وضو دارد و در شکسته شدن آن اشتباهی واقع شود وضوی جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و این در اصل جواز است و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود
رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله ابن عباس گفت که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شرب لبنا نوشید شیر را فمضمض پس آب در دهن کرد و قال
ان له دسما و فرمود بدرستیکه مر شیر را چربیی هست که میباید از آن دهان شست و از ینجا معلوم کرده که هرچه دهان را چرب کند یا چیزی از آن در دهن باقی ماند و خوف آن باشد که در شکم فرو رود
اگرچه مانع قرأت نباید دهان شستن از آن مستحب است متفق عليه وعن بريدة بضم با و فتح را و سکون تحتیه اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آنرا و بیعت کرد بیعت رضوان را
و حاضر شد خیبر را و مشهور آنست که اسلام او در راه مدینه است وقتی که میرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بهجرت و او را سماع حدیث است در حضرت نبی صلى الله عليه وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر
نیز نوشته شده است ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الصلوات يوم الفتح بوضوء واحد روایت میکند که آنحضرت صلى الله عليه وسلم بگذارد چند نماز و بروایتی پنج نماز
روز فتح بیک وضو ومسح على خفيه و مسح کرد بر هر دو موزهٔ خود فقال له عمر لقد صنعت اليوم شيئا پس گفت با آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمر رضی الله عنه تحقیق کردی تو امروز
چیزیرا که لم تكن تصنعه نبودی تو که میکردی آنرا فقال عمدا صنعته يا عمر پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم دیده و دانسته کرده ام آنرا ای عمر رواه مسلم یعنی که عادت شریف آن بود که
برای هر نماز تازه وضو کردی الا در روز فتح که از برای تعلیم جهت چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفته اند که تجدید وضو فرض بود بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک
نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعض گفته اند که بحکم نص اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا الآية وضو برای هر نماز بر همه کس فرض بود و پس از آن منسوخ گشت و لیکن در فتح الکلام
سورهٔ مائده کلام است والله اعلم وعن سويد بضم سین مهمله و فتح واو بن النعمان بضم نون صحابی است انصاری حاضر شد بیعة الرضوان را گویند که حاضر شد احد را و آنچه بعد از وست از مشاهد
است و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشان است انه خرج مع رسول الله روایت میکند که بیرون آمد همراه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عام خيبر در سال غزوهٔ خیبر حتى اذا كانوا بالصهباء
تا چون بودند و رسیدند بصهباء بفتح مهمله و سکون ها و مد وهي من ادنى خيبر و صهبا نام موضعی است از نزدیک خیبر صلى العصر بگذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز دیگر را ثم دعا بالازواد
پس طلبید توشها را که همراه بود فلم يؤت الا بالسويق پس آورده نشد مگر سویق فامر به فثري پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد فاكل رسول الله پس بخورد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و
اكلنا و بخوردیم ما نیز ثم قام الى المغرب پس برخاست بنماز مغرب فمضمض ومضمضنا پس مضمضه کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و مضمضه کردیم ما نیز ثم صلى ولم يتوضأ پس نماز بگذارد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم و وضو نکرد و بمتابعت وی ما نیز نکردیم پس معلوم شد که بخوردن آنچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد رواه البخاري الفصل الثاني عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا وضوء الا من صوت او ريح نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز نشستن یا بوی یا فشن یعنی از فوق ثقم و در حاشیه نوشته است که نزد امام احمد
بقرقره نیز وضو شکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن که اشمل و اجمع کتب مذهب ایشان است یافته نشد والله اعلم رواه احمد والترمذي وعن علي رضي الله عنه قال روایت است از امیر المؤمنین
علی رض که گفت سألت النبي پرسیدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم عن المذي از حکم مذی فقال من المذي الوضوء ومن المني الغسل جواب داد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که واجب است از
مذی وضو و از منی غسل اگرچه حکم منی نپرسیده بود و لیکن بتقریب ذکر مذی و وجود اشتباه میان مذی و منی آنرا نیز ذکر کرد و پوشیده نماند که در فصل اول گذشت که وی رضی الله عنه شرم داشت که خود نپرسید پس
بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسید پس اسناد سؤال اینجا بخود مجاز است یا قضیه متعدد بود والله اعلم رواه الترمذي وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
مفتاح الصلوة الطهور کلید نماز که فتح باب نماز و در آمدن در ان بی آن میسر نگردد طهارت است وتحريمها التكبير و چیزیکه حرام میکرد و بدان هر کاری که غیر نماز است تکبیر است
تکبیر تحریمه که میگویند باینمعنی است چنانکه برای حج احرام می بندند و بعض چیزها که پیش از وی حلال بود حرام میکرد و تحليلها التسليم و چیزی که بآن از نماز بر آیند و آنچه حرام کرداینده شده بود
بدان حلال کرد و سلام دادن است چنانکه محرم را چون از احرام بر آید هرچه حرام شده بود حلال کرد و باین حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که لفظ ظاهر دلالت دارد که تحلیل
بغیر آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن فرض نیست بلکه واجب است و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد ولی بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجدهٔ سهو واجب گردد و فرض آنکه بی
او اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم وی را تعلیم نماز نمود و ذکر سلام در وی نکرد و اگر فرض بودی البته ذکر کردی رواه روایت کرد این حدیث را
ابو داؤد والترمذي والدارمي از ابی هریره رض ورواه ابن ماجة عنه وعن ابي سعيد و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز وعن علي بن طلق
بفتح طا و سکون لام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است از علی بن طلق که از صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث است و در بعض نسخ طلق بن علی است و آن
وهم است و حدیث دیگر در همین فصل آورده است اذا فسا احدكم چون کند کسی از شما یعنی بی وضو شد ببر آمدن بادی از راه معتاد فليتوضأ پس باید که وضو کند ولا تأتوا النساء
في اعجازهن و میائید زنان را و جماع مکنید ایشان را در برهای ایشان و اعجاز جمع عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر است چون ذکر کرد فسا را که خارج است از دبر و شکننده است
طهارت را ذکر کرد آنچه غلیظ تر و شدید تر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبیه کردن بر آن چون اینقدر پلیدی مانع از تقرب جناب الٰهی است حال بآن زیاده چه خواهد بود رواه
الترمذي وابو داؤد وعن معاوية بن ابي سفيان ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انما العينان وكاء السه نیستند هر دو چشم مگر بند سر دبر و وکاء بکسر وا
بند سر مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقهٔ دبر و مقصود آنست که چون کسی بیدار است گویا بندی است بر دبر او و بیرون نمی آید از وی بادی و چون بخفت بند
از آن کشاده میشود و بیرون می آید از وی بادی چنانکه فرمود فاذا نامت العين استطلق الوكاء پس چون خواب میکند چشم میگشاید بند سر دبر و از اینجا است که خوابیکه

ذده

زده ناقض وضو است که بسبب استرخای بدن و عدم ضبط او است بخلاف هیئت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد در آن متمکن باشد رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان بند سرین هر دو چشم است فمن نام فلیتوضأ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند رواه ابو داؤد وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه هذا فی غیر القاعد این حکم وجوب وضو بر نائم را در غیر کسی است که نشسته خواب کند لما صح عن انس برجهت حدیثی که بصحت رسیده است از انس قال کان اصحاب النبی گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء انتظار میبردند گزاردن نماز عشا را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق رؤسهم تا آنکه می افتاد سرهای ایشان بسینهای ایشان ثم یصلون ولا یتوضؤن پس نماز میگزاردند و وضو نمیکردند پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نمی باشد و ازین حدیث تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر هیأتی که مقعد در آن متمکن باشد بقیاس آن یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد رواه ابو داؤد والترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل مگر آنست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون بجای این عبارت که ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم که مؤدای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء علی من نام مضطجعا بدرستیکه وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله زیرا بدرستیکه شان اینست که چون خواب کند بر پهلو سست میگردد بندهای او و چون سست شد بند ها بیرون می آید چیزی از شکم او رواه الترمذی وابو داؤد وعن بسرة بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادرزاده ورقة بن نوفل قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند رواه مالک واحمد وابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو واهم است ذکر کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا میشکند وضو را یا نه فقال وهل هو الا بضعة منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بر وزن لقمه پاره از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضو است بمس ذکر چنانکه مس اعضای دیگر رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف یا بباطن اصابع ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانچه متمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبة قاضی یمامه از قیس بن طلق از پدرش که در متن مذکور شده و شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده از علی و عمار و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آن را و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آمده و از امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم النخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشیخ الامام محیی السنة هذا منسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابو هریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متأخر خواهد بود از سماع طلق وقد روی ابو هریرة عن رسول الله وبتحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم بیده الی ذکره چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود لیس بینه وبینها شیء در حالی که نیست در میان ذکر و دست وی چیزی حائل فلیتوضأ پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی روایت کرد این حدیث را از ابی هریره شافعی و دارقطنی ورواه النسائی عن بسرة و روایت کرد آنرا نسائی از بسره بنت صفوان الا انه لم یذکر مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه وبینها شیء این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره حکم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آنرا مراسیل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تأخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است وعن عائشة رضی الله

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل بعض ازواجه عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوس میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم میگردد
که این کنایت از خود داشت ثم يصلي ولا يتوضأ پس نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه وائمه
دیگر که آیا مس کردن بدست زن ناقض وضو است یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه بتفصیلی که در کتب ایشان مسطور است ونزد شافعی مس امرأة اجنبی بشرط
آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است ونزد ما ناقض نیست متمسک ایشان آیت قرآن است که اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ اما نزد ما مراد بلمس اینجا جماع است چنانکه در کتب تفسیر معلوم شده است
و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نماز میخاست می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس چون بسجده میرفت غمز میکرد پاهای مرا و می کشیدم من پاها را و چون بر میخاست باز دراز میکردم پاها را بار دیگر و لابد در غمز کردن مساس واقع میشد پس مس کردن
امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه است ولیکن شافعیه در این حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که وقال الترمذي لا يصح عند
اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیراکه در وی روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب
بن ثابت سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت مؤلف موهم است بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیراکه سماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و محقق است و این معنی
بنظر در عبارت ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و در آن
نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت وايضا اسناد ابراهيم التيمي عنها و نیز صحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه وقال ابو داؤد هذا مرسل وابراهيم التيمي لم
يسمع عن عائشة و ابو داؤد نیز گفته که این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع ندارد و جواب از این کلام آنست که حدیث مرسل
نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد و قد حقق ذلك في موضعه وعن ابن عباس قال اكل رسول الله ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلى الله عليه و
سلم كتفا گوشت شانه را ثم مسح يده بمسح بکسر میم و سکون سین كان تحته بتر الیند و پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پای وی ثم قام فصلى پس برخاست پس گزارد
نماز را پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود و نیز از اینجا معلوم شد که شستن دست و دهان اگر چه چربی و آلودگی در طعام باشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و
پلاس نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ام سلمة انها قالت قربت الى النبي صلى الله عليه وسلم جنبا مشويا فاكل منه
ثم قام الى الصلوة ولم يتوضأ ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد
رواه احمد الفصل الثالث عن ابي رافع مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود نام او اسلم بر قول مشهور غالب آمد بر وی کنیت قبطی بود و نخست غلام عباس رضی الله عنه بود
پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از او است قال اشهد
لقد كنت اشوي لرسول الله صلى الله عليه وسلم بطن الشاة روایت است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم بتحقیق بودم من که بریان میساختم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلى ولم يتوضأ پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه مسلم وعنه
قال اهديت له شاة و هم از ابی رافع است که گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندی فجعلها في القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد فدخل رسول الله
پس در آمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال ما هذا يا ابا رافع پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این که در دیگ است ای ابا رافع فقال شاة اهديت لنا پس گفت
ابو رافع این گوشت گوسفندی است که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها في القدر پس پختم آنرا در این دیگ قال ناولني الذراع يا ابا رافع گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست را تا بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم میگشت فناولته الذراع ابو رافع
میگوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع ثم قال ناولني الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فناولته الذراع الآخر پس دادم او را ذراع دیگر ثم قال
ناولني الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فقال پس گفت ابو رافع يا رسول الله انما للشاة ذراعان نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد دیگر از کجا دهم
فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اما انك لو سكت لناولتني ذراعا فذراعا ما سكت آگاه باش بدرستیکه تو اگر خاموش می ماندی
و نمی گفتی گوسفند را جز دو ذراع نمی باشد هر آینه میدادی تو مرا ذراعی بعد ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع هر چند می طلبیدم بطریق معجزه گویا که در ظهور چیزی از عالم غیب
بطریق خرق عادت مشروط است که از آن انکار نه و تردد را بدان راه ندهند تا خللی در ماده یقین نیفتد والله اعلم ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب فمضمض فاه پس مضمضه کرد دهان
مبارک خود را وغسل اطراف اصابعه و بشست کرانهای انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن بمقدار که چرب باشد کفایت است
ثم قام فصلى پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گزارد نماز ثم عاد اليهم فوجد عندهم لحما باردا پس باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد
ایشان گوشت سرد را فاكل ثم دخل المسجد فصلى ولم يمس ماء پس خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پس درآمد مسجد را پس گزارد نماز را و مساس نکرد آب را رواه احمد روایت کرد
این حدیث را احمد از ابی رافع ورواه الدارمي عن ابي عبيد و روایت کرد آنرا دارمی از ابی عبید الا انه لم يذكر ثم دعا بماء الى آخره مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر
آن وعن انس بن مالك قال كنت انا و ابي وابو طلحة جلوسا گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته یعنی جمع جالس است فاكلنا لحما وخبزا پس خوردیم ما گوشت و نان را

ثم دعوت

ثم دعوت بوضوء پس طلبیدم من آب وضو را فقالا لم نتوضأ پس گفتند آن دو طلحه برای چه وضو میکنی فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام که خوردیم فقالا
انتوضأ من الطیبات پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک که حلال لم یتوضأ منه من هو خیر منک وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پس مراد بوضوکه در بعض احادیث واقع شده دست و دهان شستن است یا اخبار منسوخ رواه احمد وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت است از ابن عمر که میگفت قبلة
الرجل امرأته بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده ومس کردن مرد زن را بدست خود من الملامسة از جملهٔ ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید
او لامستم النساء وایجاب وضو کرده بدان بعد از ان بیان کرد آنرا بقول خود ومن قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء وکسیکه بوسه کند زن خود را یا مساس کند
او را بدست خود پس واجب است بروی وضو رواه مالک والشافعی وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایت است کان یقول که میگفت من قبلة الرجل امرأته
از بوسه دادن مرد زن خود را الوضوء واجب است وضو رواه مالک وعن ابن عمران عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها ابن عمر گفت که
عمر بن الخطاب میگفت که بوسه کردن از جملهٔ لمس است پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی مخصوص بزن اجنبی ساخته وابنها دلالت دارند
کامس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ما نکه این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء و شاید
که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بر خلاف آن وارد شده و صدور این که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق تا باشد والله اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است و نزد ائمهٔ ثلثه ناقض همان است
که بیرون آید از یکی دو راه بول و غائط معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت این حدیث است و روایت کرده است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دارقطنی در وی سخن کرده
چنانکه گفت رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه روایت کرد این حدیث را و حدیث سابق را دارقطنی و گفت عمر بن عبد العزیز
اموی خلیفهٔ مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است و ندیده است او را زیراکه وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است و ولادت عمر بن عبد العزیز
در سنهٔ سبع وخمسین ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان ویزید بن خالد و یزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند وجواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
و در جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم باب آداب الخلاء ادب نگاهداشت حد هر چیزی و بعض گفته اند که نگاهداشتن چیزی را که ستوده است از گفتار و کردار و
تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی والخلاء بفتح و بمد آبدست جا و در اصل بمعنی جای خالی الفصل الاول عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط چون بیائید شما قضای حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از ان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب
برای قضای حاجت در اینچنین جائی نشینند مترا باید چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی نکنید بسوی
قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا ولیکن روی بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینهٔ مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیراکه قبلهٔ مدینه
جنوبیست و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال و استدبار قبله بضرورت روی و پشت بجانب مغرب یا مشرق باید کرد و در دیار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق
و مغرب آرند روی و پشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله یعنی صاحب مصابیح گفته است که هذا الحدیث فی الصحراء این حدیث
نهی از استقبال و استدبار در دشت و جای کشاده است اما فی البنیان فلا بأس اما در دیوار گرد برآورده و خانها و عمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای
حاجت کنند لما روی عن عبد الله بن عمر از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی برآمدم
بالای خانهٔ حفصه رض که از امهات المؤمنین و دختر عمر بن الخطاب است برای بعض کارهای خود فرأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی
حاجته قضای حاجت انسانی میکند مستدبر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را و روی آرنده شام را و مکه با شام متقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند
پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند روی بشام کرد و پس از این حدیث معلوم کرد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد متفق علیه و بدانکه این مسئله
مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله و استدبار آن در بول و غائط حرام است چه در صحرا و چه در خانها و نزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و
بهر جانبی جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعدهم رفته اند و بروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی است نه در استقبال و شمنی از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار
آورده و نیز گفته که اگر بنا کاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که گذشت و در آنجا فرقی نکرده میان صحرا و خانه و مطلق گفت
و حدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام جانب او ست و خانه و صحرا در آنجا برابر است چنانکه بزاق انداختن و پا دراز کردن بآنسو و جواب
از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق
نظر در آن نکرده و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق توان کرد و در شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم وعن سلمان رضی الله عنه قال نهانا یعنی رسول الله روایت است
از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل
القبلة لغائط او بول از روی آوردن بقبله برای آنچه نه و شاشه وان نستنجی بالیمین و نهی کرد از استنجا کردن بدست راست و در بعض نسخ او ان نستنجی کلمه

او و این مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لا بد عضو را بدست راست باید گرفت و این نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ و بجنباند و برد عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط است نه در بول و این قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو است بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو برای ازاله آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آمده و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند **وان نستنجی باقل من ثلثة احجار** و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما شرط نقاوت و نظافت است اگرچه بکمتر ازان حاصل کرد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم و بهر دو سنگ را اگرفت و سرگین را بر انداخت و ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بتقدیریست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث **وان نستنجی برجیع او بعظم** و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس است و استخوان ملسا است که نجاست را دور نکرداند و صواب آنست که نهی بجهت آنست که اینها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم کرد **رواه مسلم وعن انس قال کان رسول الله** گفت انس بود پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء یقول** چون می درآمد آبخانه را میگفت **اللهم انی اعوذ بك من الخبث والخبائث** خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث **متفق علیه** خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت است یعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با باشد و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه بتصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هر که منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برانند تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از درآمدن آن بخوانند و در غیر آن اماکن بخوانند در وان شروع کردن دران مانند دامن جامه بر زدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند در وقت دل بخوانند نه بزبان و هر که منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل **وعن ابن عباس** رضی الله عنهما **قال مر النبی** گفت گذشت پیغمبر **صلی الله علیه وسلم بقبرین** بدو گور **فقال** پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **انهما لیعذبان** بدرستیکه صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند **وما یعذبان فی کبیر** و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی که ایشان یاد رکاری که شاق و دشوار بود پرهیز کردن از آن نه آنکه آن چیزی در دین کاری آسانست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند در دین چنانکه فرمود **اما احدهما فکان لا یستتر من البول** اما یکی ازان دو صاحب قبر پس حال آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیکرد میان خود و بول و نگاه نمیداشت ازان خود را و احتیاط نمیکرد تا نرسد شائبه بول بوی و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب است بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت **وفی روایة لمسلم لا یستنزه من البول** و در روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت و پاکی نمیکرد از بول و احتیاطی نمیکرد در حین بول و در استنجا و در روایتی دیگر لا یستبرئ نیز آمده از براءت که نزدیک بمعنی نزاهت است و در روایتی لا یستنتر بنون میان دو تا و استنتار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت نزد تا قطره از بول که در وی مانده باشد بتمام بیرون آید **واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة** و اما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نم و نمیمه رسانیدن و نقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جائی که فرمود هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِيمٍ و در حدیث آمده که حقتعالی نظر نمیکند بکسی که دو رویه است و در صحیحین آمده که سخن چین در بهشت نه درآید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب احبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن قتل حادث گردد و چندین شرها مکر پیدا آید **ثم اخذ جریدة رطبة** پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود **فشقها بنصفین** پس پاره کرد آن شاخ تر را بدو پاره **ثم غرز فی کل واحدة** پس بخلانید در هر قبری ازان دو پاره را **قالوا** گفتند صحابه **یا رسول الله لم صنعت هذا** چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن پاره از شاخ تر در هر قبر **فقال** پس گفت آنحضرت **صلی الله علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا** کردم این کار را باميد آنکه سبک کرده شود عذاب ازین دو قبر تا آن زمان که تر باشند این دو شاخ پاره و خشک نشوند **متفق علیه** و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها بر چیست بعض مردم برآنند که بنای آن برآنست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشیء در کریمه وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ شیء حی است و حیات چوب تا زمانی است که خشک نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او است و تمسک کنند این جماعت باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمه لعل ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر برکت دست مبارک سید انبیا

صلی اللہ علیہ وسلم بیت اگر تو دست بسائی بگور مردہ دلان ٭ روان مردہ درآید بعیش در بدنش وبعض گویند که علم آن بغرض موکول است بعلم نبوت تا در آنجا چه سر باشد و در جامع الاصول
از بریدہ صحابی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ وی وصیت کرد بدر آوردن دو جریدہ در قبرش تا شاید کہ دران جا سری باشد و سبب نجات گردد ع دل عشاق حیلہ گر باشد وعن ابی هریرة
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتقوا اللاعنین بپرہیزید از دو کارکہ سبب لعنت ونفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابہ وچیست
آن دو کارکہ سبب لعنت میشوند یا رسول اللہ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس اوفی ظلہم آنکہ قضای حاجت میکند در راہ مردم یا در سایۂ
ایشان یعنی زیر درختی کہ مردم در سایۂ آن می نشینند وصحبت میدارند وخواب میکنند چنانکہ عادت است نہ در ہر سایہ زیراکہ ثابت شدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نخلستان
برای قضای حاجت نشستہ واضافت ظلہم مناسب اینمعنی است وگفتہ اند کہ مراد براہ بیشتر راہی است کہ مسلوک است نہ ہمچو کہ بطریق ندرت کسی از آنجا میگذرد ونیز گفتہ اند کہ مراد از ناس
مسلمانان است نہ کافران کذا فی مجمع البحار رواہ مسلم وعن ابی قتادہ ابو قتادہ بن نعمان ظفری از اہل عقبہ وبدر است وتمامہ مشاہد را حاضر شدہ ودر روز بدر یا روز
احد چشم او بسبب زخمی کہ رسید بیرون آمدہ بر دست او افتاد وآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا گرفتہ بجای آن نہاد پس بہترین دو چشم او بود ووی برادر ابو سعید خدری بود وآن
مادر مات سنۃ ثلث وعشرین وابو قتادۂ انصاری سلمی دیگر نیز از صحابہ است فارس رسول اللہ ودر حضور وی بدر اختلاف است واحد ومشاہد که بعد وا است حاضر
شدہ مات سنۃ اربع وخمسین وبعض گفتہ اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کردہ وہمہ مشاہد را حاضر شدہ ومعلوم نشدہ کہ درین حدیث مراد کدام یکی ازین دو است قتادہ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء چون نوشد آب یکی از شما باید کہ دم نزند در درون
آوند آب بی آنکہ جدا کرداند دہان را از آوند تا چیزی از دہان وبینی در آب نیفتد وبکراہت طبعی نینداز د وآنکہ در حدیث آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در وقت
آب خوردن سہ نفس میزد مراد آنست کہ کوزہ را از دہان مبارک جدا میکرد وآب بسہ نفس میخورد وتمام این سخن در باب الاشربہ بیاید واذا اتی الخلاء فلا
یمس ذکرہ بیمینہ وچون بیاید یکی از شما در آب خانہ پس باید کہ نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جہت نگاہداشت دست راست از توہم تلوث کہ موضوع
از برای طیبات است ولا یتمسح بیمینہ وباید کہ استنجا نکند بدست راست خود وطریق استنجا از بول معلوم شد چنانکہ مس ذکر بیمین لازم آید ونہ استنجا بیمین ودر استنجا از غائط
امر ظاہر تر است بی اشکال متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فلیستنثر ہر کہ وضو کند باید کہ استنثار کند بثای مثلثہ
بمعنی بینی افشاندن وسابقا معلوم شد کہ استنثار مستلزم استنشاق است ومن استجمر فلیوتر وکسیکہ استنجا کند بسنگ وکلوخ باید کہ بکنر از سہ نکند وکلام درین گذشت واستجمار
استعمال جمار کہ بمعنی سنگریزہ است ومراد بآن استنجا است وبمعنی بخور کردن نیز آید از جمرہ بمعنی اخگر وبعض این حدیث را بمعنی نیز محمل کردہ اند وسخن در آن در فصل اول
از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید متفق علیہ وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام بود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم در می آمد خلا را پس میداشتم من وپسرکی دیگر وگفتہ اند مراد بدان ابن مسعود است کہ اداوہ ومسواک ونعلین حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حوالۂ وی بود واو ملقب
باین لقب است اداوۃ من ماء اداوہ را از آب واداوہ بکسر ہمزہ ظرف صغیر از چرم کہ ساختہ میشود برای آب کہ بدان طہارت کنند وعنزۃ وبرمیداشتم من وآن غلام عنزہ را
وعنزہ بعین مہملہ ونون وزای مفتوحات چوبی کہ در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزہ یا اندکی کلان تر وعادت شریف بود کہ خادمان عنزہ را ہمراہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر
میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا سترہ کنند در پیش نماز واغراض دیگر یستنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بآب بعد از تنقیہ بحجارہ تا تعلیم کند مرامت خود را کہ شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب وافضل است متفق علیہ الفصل الثانی عن انس قال کان النبی گفت
انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمہ چون میخواست کہ در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جہت بودن نقش نگین وی محمد
رسول اللہ واز اینجا معلوم شد کہ داخل متوضا را باید چیزی را کہ در وی نام خدا ورسول خدا وقرآن است با خود نبرد ودر بعض شروح گفتہ کہ این شامل است اسمای تمام
انبیا را صلوات اللہ علیہم اجمعین مانند آنکہ اگر نام خدا ورسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد ہمین حکم دارد یا نہ واللہ اعلم رواہ ابو داؤد والنسائی و
الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابو داؤد ہذا حدیث منکر این حدیث را ترمذی وابو داؤد ونسائی روایت کردہ اند
وترمذی آنرا حسن وصحیح خواندہ وابو داؤد منکر گفتہ ونسائی از ہردو ساکت ماندہ وفی روایتہ وضع بدل نزع ودر روایت ابو داؤد وضع آمدہ بجای نزع یعنی می نہاد
خاتم خود را واین لازم کشیدن است کہ از دست میکشید وبجای می نہاد وعن جابر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد البراز انطلق
حتی لا یراہ احد گفت جابر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا کہ نمی دید او را ہیچ یکی واز نظر غائب میشد واحتمال
دارد کہ معنی آن باشد کہ میرفت تا بجای کہ بعد از نشستن در آنجا کسی او را نبیند ومعنی اول اظہر واولی است کما لا یخفی وبراز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع است
کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جہت کراہت تصریح باسم خاص وی تا آنچہ او را بچشم نبینند بگوش نیز نشنوند واین عادت مستمرہ ایست در شرع و
عرف وعادت نزد اہل مروت واحتیاط وادب رواہ ابو داؤد وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات
یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند فاتی دمثا فی اصل جدار پس آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار نرم را

انصاري

در بیخ دیواری فبال پس بول کرد ثم قال پس فرمود اذا اراد احدکم ان یبول چون خواهد یکی از شما که بول کند فلیرتد لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جایی مناسب
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشاشهٔ بول نرسد رواه ابو داؤد وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را لم یرفع ثوبه برنمیداشت جامهٔ خود را حتی یدنو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در نشستن رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد
لولده میستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی که مانند پدر برای فرزندان خود اعلمکم اذا اتیتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم
دارد فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی نیارید قبله را و پشت ندهید او را وامر بثلثة احجار و امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار
بردن سه سنگ در استنجا ونهی عن الروث والرمة بکسر را و تشدید میم ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین و عذره و استخوانهای پوسیده بحکم عرف و عادت و نحو
که اغلب در صحرا افتاده میباشد والا بغیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه ونهی کرد از آن که استنجا کند مرد بدست راست
و زن نیز همین حکم دارد و استطابه یعنی استنجا است زیرا که پاک میکرداند جسد را بازالهٔ نجاست رواه ابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه گفت عائشه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی
و چیزهای که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست وکانت یده الیسری لخلائه وما کان من اذی و بود دست چپ وی
برای متوضای او و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدی و مکروهات رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلثة احجار چون برود یکی از شما بسوی آب خانه پس باید که برد با خود سه سنگ را یستطیب
بهن که استنجا کند و پاک گرداند بآنها فانها تجزئ عنه زیرا که بدرستی سه سنگ بسندگی میکند برای وی از استعمال آب یعنی چون سه سنگ پاک گردانید و ازاله عین نجاست
کرد در اصل طهارت و جواز صلوٰة حاجت بآب نیست و اگر با آب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید و بعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه نقل کرده
از حدیث امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند می انداختند مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشان را بآب اما شما می تید ریدنی رواه
احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا
بالعظام استنجا مکنید بسرگین و استخوانها فانها زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند و در بعض روایات آمده است که
استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چارواهای ایشان و اضافت مجموع بجن درست است که چارواهای ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده
که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که بخت داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز یخت خورده رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر
لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که زاد اخوانکم من الجن وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فاء صحابیست و معدود
است در مصریان امیر کردانید او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع واربعین و مرد بشام سنه ست وخمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة
ستطول بك بعدی ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمی را که بکنند عادات و رسوم جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال سنت فاخبر الناس
ان من عقد لحیته پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر گفته اند که مراد مرغول گردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبیه است بفعل آنها ئیکه از
اهل دین مسلمانی اند مثل اهل کتاب و جز ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آنرا در معرکهای جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن
و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و تروجاست تا راه زنند و روی بپوشند تا مردم نشناسند او تقلد وترا یا کسی که قلاده سازد و در گردن بربندد زه را گفته اند که اهل جاهلیت زه در گردن
اسپان بر می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن و زیان نا کردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض گفته اند مراد بر
بستن جرسها است در گردن اسپ یا بستن مهره ها در گردن طفلان از برای دفع چشم بد او استنجی برجیع دابة او عظم یا استنجا کند بپس افکندهٔ چارپایان یا باستخوان فان محمدا
منه بریء پس بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است ازینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری و ناخوشی جناب نبوت است
ارتکاب کبائر و فواحش را خود چه گویند رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر کسی که سرمه کشد در چشم
باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشهر است دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر
یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بهر تقدیر
این امر واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده در آن اختیار دارد چنانچه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند ایتار را پس بتحقیق نیک کرده باشد و کسی که
نکند پس نیست بزه و گناه و تنگی ومن استجمر فلیوتر و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند پس بتحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست ومن اکل فما تخلل

فلیلفظ وما لاک بلسانه فلیبتلع وکسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آنرا و چیزی که بخاید وبیرون می آرد از گوشه های دهن پس باید که فرو برد
وعلت در آن آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه های دهن برآرد واگر یقین باشد که خون آلوده نیست حلال است در هر صورت واگر خون آلوده است
بیقین در هر دو حرام است ومحمول بر صورت عدم یقین است آنکه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج وبعض گفته اند که علت در هر دو استقذار وکراهت طبع است
کراهت در اول در فرو بردن است ودر ثانی در انداختن وباوجود آن مخیر است اگر بکند نیک است واگر نکند حرجی نیست ومن اتی الغائط فلیستتر وکسیکه بیاید آبخانه را پس باید که پرده
کند تا پوشیده شود ودر وی کشف عورت نشود فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل پس اگر نیابد چیزی که پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ فلیستدبره
پس باید که پس خود کند آن تل ریگ را پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده کرده باشد ومراد را اختیار استدبار جهت آنست که در پیش بدامن جامه پرده میتوان کرد وآسانست کردن آن فان الشیطان
یلعب بمقاعد بنی آدم پرده کردن اگرچه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان ومراد ببازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش وکشادن
کردن عورت ایشان وانداختن رشاشه بول بر تن وجامه ایشان ونیز آدمی چون پرده نکند وستر عورت نماید در وسوسه می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه
شیطان بسته گردد واین پرده کردن بریگ وامثال آن تکلف ومبالغه کردن در امری واجب نیست بلکه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسیکه بکند خوب میکند وکسیکه نکند حرج نیست رواه
ابوداؤد وابن ماجة والدارمی وعن عبد الله بن مغفل بضم میم وفتح غین معجمه وفتح فای مشدده صحابیست از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن رفت بصره وبنا کرد
آنجا سرای ووفات یافت در آن روایت میکند از وی حسن بصری وغیره مات سنة تسع وخمسین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمه باید که بول
نکند یکی از شما در غسلگاه خود واستحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود ثم یغتسل فیه پس وی غسل میکند در آن جایگاه یعنی دور است
از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن غسل کند در آنجا او یتوضأ فیه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که نکند فان عامة الوسواس منه زیرا که اکثر وسواس ازینجا پیدا میشود که چون بول کند
در جایی وباز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد واز آنجا چکیدها ای آب بروی می افتد ودر وسواس می افکند ورفته رفته تمکن میگردد واین در جائیست که آب راه روی ندارد ودر جای
سخت است واگر جائیست که آب میدر میرود ودر ریگستان است باکی نیست ودر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا الا انیست که ترمذی
ونسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد وعلت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود
وباعث حدوث وسواس میگردد ولیکن بصریح ذکر نکرده اند وعن عبد الله بن سرجس بفتح سین مهمله اولی واخری وکسر جیم بر وزن نرگس صحابیست متأخر الاسلام بصری است
وحدیث او در ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی جحر باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ وجحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکن
سوراخ جانوران خزنده وگزنده وعلت نهی آنست که شاید ماری یا کژدمی در سوراخ باشد که بگزد ونیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری رسانند ودر حکایات آمده است
که سعد بن عباده که از کبار انصار است در سوراخی بول کرد وجنیان او را کشتند وآواز دادند وشعری خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباده را وانداختیم دو تیر که خطا نکرد
دل او را رواه ابوداؤد والنسائی وعن معاذ رض از اکابر صحابه وعلمای انصار است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة بپرهیزید سه کار را که محل لعنت ومظنه آنند البراز فی الموارد یکی آبخانه کردن در جاهائیکه مردم فرود می آیند ومجلس گاه ایشان آنست یا مراد
موارد جاهای کر آبی است مثل چشمه وجوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند وقارعة الطریق دوم در جاهیکه جای پاکوب مردم است یعنی محل مرور ایشان والظل وسیوم در زیر سایه
مردم در سایه او می نشینند وخواب میروند رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخرج
الرجلان یضربان الغائط باید که بیرون نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه ومی نشینند کاشفین عن عورتهما کشاده وبرهنه کننده اندام نهانی خود را یتحدثان در حالتیکه
سخن میکنند بیکدیگر فان الله یمقت علی ذلک زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد آنها را برین فعل شنیع ودور از مقام شرم ومروت رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة
وعن زید بن ارقم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة بدرستیکه این آبخانها ونزلها جائی حاضر شدن جن و
شیاطین اند وحشوش جمع حش است بفتح حاء وضم نیز آمده ودر اصل بمعنی بستان ونخلستان وعادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن بر مطلق آبخانها را
نام شد فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکی از شما آبخانه را باید که پناه بجوید بخدا از خبائث جن وبگوید این کلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث تصحیح لفظ وتحقیق
معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین
الجن وعورات بنی آدم پرده میان چشمهای جن واندام شرم آدمیان اذا دخل احدهم الخلاء چون خواهد که در آید یکی از ایشان بمحل قضای حاجت ان یقول بسم الله آنست که بگوید بسم الله
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب واسناده لیس بقوی گفته است ترمذی که این حدیث غریب است واسناد قوی نیست زیرا که یکی از راویانش محمد بن حمید رازیست
ودر مردم با اختلاف است که ثقه است یا نه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون بیرون می آمد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از متوضا میگفت غفرانک یعنی میطلبم از خداوند از تو آمرزش ترا ودر معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در وفای شکر
نعمت گوارش طعام وباقی داشتن آنچه سود کند وبیرون افکندن آنچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم کرده گردد وبعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که

اندیشه کند. در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابو هریره رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از
روی یا سنگ که آب خورده میشود در وی گاهی و وضو نیز ساخته میشود یا در رکوه بفتح را و کسر و ضم نیز آمده و سکون کاف آوندی که از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع
الاصول گفته لوحی خرد از چرم که از اصوفیه همراه دارند و او برای شک راوی است یا مراد آنست که گاهی در آن ظرف می آورد و گاهی درین فاستنجی پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب
ثم مسح یده علی الارض پس میمالید دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر و شستن دست ثم اتیته باناء آخر پس می آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب
در آوندی دیگر فتوضأ پس وضو میکرد و گفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو به بقیه آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقا آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت
مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جدا آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم رواه ابو داود وروی الدارمی و
النسائی معناه و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظی دیگر وعن الحکم بن سفیان ثقفی است و بعضی گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع
او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم والله اعلم قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه ابو داود و
النسائی و گفته اند که مراد موضع فرج است از ازار و بعضی گفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب و وضو میساخت و صحیح آنست
که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله بکند آنرا بآب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است تا
راه نیابد و تعلیم امت است و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعضی گفته اند که برای دفع نزول بول است تا مبادا انقطار کند چه آب قابض بول است
خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بتصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی از آبی و میپاشید بر فرج خود وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون
یا بنت رقیقة بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه و نام مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه هاشمیه است قالت
کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان امیمه بنت رقیقه که خواهر زاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانة
است و این قدح از چوب درخت خرما بود تحت سریره یبول فیه باللیل نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چهار پایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می خفت بر آن بول میکرد در آن در شب
بجهت عذری از سرما و غیر آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از تشنگان نادانسته که آن آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام
وی یافته میشد و تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود رواه ابو داود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا
ابول قائما و من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده
بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه الترمذی وابن ماجة و همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت و تنجس
جامه و ترک مروت و آنکه مؤلف میگوید رحمه الله علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق بصحت رسیده است از حذیفه
بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم خاکروبه گروهی را فبال قائما پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر گفته شده است در توجیه
این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری و این عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل خیر انام علیه الصلوة والسلام
که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که نیز او را عارض شده بود اما عذری که
مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اثبات آن میکنند بعضی گویند درد ی بوده در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعضی گویند که عرب استشفا میکنند
و علاج مینمایند در دفع وجع صلب با ایستاده بول کردن و امام شافعی برین رفته و حاکم حدیثی از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی
بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعضی گویند عذر آن بود که برای نشستن جایی نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بر آن ممکن نبود دیگر
آنکه جانب بلند را پس پشت کند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن و سباطه در غالب نرم و بلند می باشد و قابل
نشستن نباشد و بعضی گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده تر است دبر را پس تواند که در آن وقت در او علتی عارض بود که
بدان ملاحظه میداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد دیگر آن بود والله اعلم الفصل الثالث
عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما عائشه گفت هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده فلا
تصدقوه پس راست گو مدانید او را ما کان یبول الا قاعدا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمیکرد مگر نشسته رواه احمد والترمذی والنسائی و تطبیق این حدیث

وحدیث حذیفه آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد وآنچه حذیفه دید در بیرون بود وآن نیز نادر بود و مبنی بر عذر که
بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد وآنچه مبنی بر اعذار است بیرون از دائره اعتبار است وعن زيد بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام
اتاه في اول ما اوحي اليه زید بن حارثه مولای آنحضرت که او را ابنای آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اهل بیت در آخر کتاب
بیاید روایت میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن بسوی او فعلمه الوضوء والصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وضو را و نماز را و این
تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گذارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچه در آیات آمده است و تعلیم بفعل آسانتر است از تعلیم بقول فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة
من الماء فنضح بها فرجه ظاهر عبارت آنست که ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و ترکرد بآن اندام شرم خود را
یعنی آن موضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود که برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آنحضرت آمده بود و تواند که ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر
کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفی از آب بعد از وضو و پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید
آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب بدان کف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است ولیکن بروایت فتح مشهورتر است رواه احمد والدارقطني و
عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم جاءني جبرئيل فقال آمد مرا جبرئیل علیه السلام پس گفت يا محمد اذا توضأت
فانتضح ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول ترمذی این حدیث را غریب گفته
وگفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که میگفت الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث حسن بن علی بن ربیعه بن الحارث بن عبدالمطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است
و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند وعن عائشة رضي الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم فقام عمر خلفه بكوز من ماء پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته ایستاده آنرا فقال ماء تتوضأ به پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امرت
كلما بلت ان اتوضأ امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم ولو فعلت لكان سنة واگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آئینه میشد سنتی که
در حکم واجب که مردم در آن حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی بر ایشان رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الاية لما نزلت روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت و
مراد بدان گروه انصاراند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور ای گروه انصار بدرستیکه
خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فما طهوركم پس چیست طهارت شما و چگونه میکنید آنرا و مبالغه مینمائید در آن قالوا نتوضأ للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند ونستنجي بالماء و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا باحجار
و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاك گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اینست آنکه ثنا گفته حقتعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود فعليكموه پس لازم گیرید
شما آنرا رواه ابن ماجة وعن سلمان رضي الله عنه قال قال بعض المشركين گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان وهو يستهزئ و حال آنکه آن مشرک استهزا و سخریت
و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل اني لارى صاحبكم يعلمكم بدرستیکه من هر آئینه می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم میکند
شما را چیزهای حقیر خسیس را حتى الخراءة تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت و آداب آن و خراءه بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر جایز
بضم خا و همزه پس افگنده آدمی و خبر آن قلت اجل گفت سلمان گفتم آری میکند روش و آداب آبخانه نشستن را و این بجای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت او است بر امت
و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت امرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت
نشستن بقضای حاجت ولا نستنجي بايماننا و استنجا نکنیم بدستهای راست خود ولا نكتفي بدون ثلثة احجار و بس نکنیم کمتر از سه سنگ که ليس فيها رجيع ولا عظم نیست
در آن سرگین و نه استخوان رواه مسلم واحمد واللفظ له مضمون این حدیث مسلم و احمد هردو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده
وعن عبد الرحمن روایت است از عبدالرحمن بن حسنه بفتحات نام مادر او است و نام پدر او عبدالله مطاع است مشهور بنسبت مادر شده صحابی است شنید ابوموسی اشعری را
قال خرج علينا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفي يده الدرقة و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درقه بدال و را
و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی چوب نبود فوضعها پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را و حائل گردانید آنرا در میان خود و مردم ثم جلس پس نشست آن
حضرت صلی الله علیه وسلم فبال اليها پس بول کرد بسوی آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا انظروا اليه يبول كما تبول المرأة نگاه کنید بجانب
این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود گرفته چنانکه بول میکند زن فسمعه النبي پس شنید این سخن را پیغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ويحك وای تو ای مرد بی حیا

ویح کلمہ ایست کہ در مقام اظہار ترحم وشفقت گویند و در دناکی بر کسی کہ در مہلکہ افتادہ باشد کہ مستحق آن نبود بخلاف ویل کہ برای کسی است کہ مستحق مہلکہ بود و این مقام اگرچہ مقام آن بود کہ گویند
ویلک اما این از غایت حلم وخوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو کہ چہ رسید بآن مصاحب بنی اسرائیل یعنی
یکی از ایشان کانوا اذا اصابہم البول بودند بنی اسرائیل بحکم دین وشریعت خود کہ چون میرسید بدن یا جامہ ایشان از بول قرضوہ بالمقاریض می بریدند آن موضع از بدن یا جامہ یا
بکار دہ فنھاھم پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را فعذب فی قبرہ پس عذاب کردہ شد آن شخص در قبرش بجہت نہی کردن او و از این فعل تشبیہ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انکار این منافق
حجاب و تستر را با وجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنہی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را کہ امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و در نیجا مبالغہ دیگر است
در تقبیح و مذمت این شخص منافق کہ منع و نہی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت ولیکن با قطع نظر از آن بحکم طبع قطع و قرض کہ سبب تضرر در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مطعن
آن ہست کہ او را درینجا معذور دارند و تعذیب بکنند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب رواہ ابو داؤد
وابن ماجۃ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و ابن ماجہ از عبد الرحمن بن حسنہ ورواہ النسائی عنہ عن ابی موسی و روایت کرد آن را نسائی از عبد الرحمن مذکور از ابی موسی اشعری وعن
مروان الاصغر ہمچنین آمدہ است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقہ از تابعین بصرہ روایت کرد او را مسلم و بخاری یک حدیث قال رایت ابن عمر اناخ راحلتہ مستقبل القبلۃ
مروان الاصغر کہ ثقہ است و از طبقہ رابعہ است از تابعین گفت دیدم ابن عمر کہ بنشاند شتر بار بردار خود را بجانب قبلہ ثم جلس یبول الیہا پس نشست در حالیکہ بول میکند بجانب قبلہ یا راحلہ فقلت
پس گفتم من یا ابا عبد الرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نہی عن ھذا آیا نیست کہ بتحقیق نہی کردہ شدہ است ازین یعنی از بول کردن بجانب قبلہ قال بل انما نہی عن ذلک فی الفضاء
گفت ابن عمر نہی کردہ نشدہ است از بول کردن بسوی قبلہ مطلقا بلکہ نہی کردہ شدہ است از آن مگر در جای کشادہ و صحرا کہ در میان تو و قبلہ چیزی حائل نباشد فاذا کان بینک وبین القبلۃ
شیء یسترک پس چون باشد میان تو و میان قبلہ چیزی کہ ستر کند ترا و حائل باشد فلا باس پس نیست باک رواہ ابو داؤد وعن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از آبخانہ میگفت الحمد للہ الذی اذہب عنی الاذی شکر مر خدای را کہ بیرون برد از من چیزی کہ برنجاند و آزردہ کرداند و مکروہ آید بر نفس
کہ عبارت از فضلات است کہ بقای آن در معدہ سبب ایذا و ہلاک است وعافانی و صحت داد و برہانید مرا از احتباس آن یا برآمدن و دنا ہمراہ آن رواہ ابن ماجۃ وعن ابن مسعود
قال لما قدم وفد الجن علی النبی ہرگاہ کہ قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قالوا گفتند یا رسول اللہ انہ امتک ان یستنجوا بعظم او روثۃ او حممۃ
بضم حای مہملہ و فتح میمین نہی کن امت خود را از استنجا کردن باستخوان یا سرگین یا انگشت فان اللہ جعل لنا فیہا رزقا زیرا کہ خدای تعالی گردانیدہ است برای ما درین سہ چیز روزی استخوان
خوراک ایشان و سرگین علف چار واہای ایشان است و انگشت احتمال ہر دو دارد و تصریحی در آنجا نیافتم واللہ اعلم فنہانا رسول اللہ پس نہی کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
عن ذلک از آن رواہ ابو داؤد باب السواک سوک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکہ بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکہ مسواک و مسواک کردن سنت است
باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از فجر و ظہر مؤکدتر است و گویند کہ چہل حدیث در فضل مسواک واقع شدہ است و منافع مسواک در دہن و بدن بسیار است و مسواک کردن در محافل
نزدیک بیرون آمدن آن حلق و دہان مکروہ داشتہ اند خصوصا نزد علما و کبرا و مسواک کردن در ہمہ احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و نزد زردی دندان و تغیر دہان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت
یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی مانند آن مستحب تر است و مسواک باید کہ از درخت تلخ باشد و از اراک بہتر است و احادیث نیز در آن واقع شدہ و در سطبری ہمچون خنصر باید و در درازی بمقدار شبر
باید کہ بر عرض کشند نہ طول کہ موجب سودہ گشتن گوشت دندانست و در بعض روایات عرضا و طولا ہر دو واقع شدہ و باید کہ در حال مضمضہ باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا کسی دندان ندارد
انگشت دست راست کفایت میکند و بیہقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کردہ و از عائشہ رضی اللہ عنہا نیز آمدہ و بجامہ کہ درشت باشد نیز درست است الفصل الاول عن ابی ہریرۃ
رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودیمی آنکہ در مشقت اندازم من امت خود را لامرتہم بتاخیر العشاء ہر آئینہ واجب میکردانیدم بر
ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر آمدہ کہ تا دو دانگ شب وبالسواک عند کل صلوۃ و واجب میکردانیدم مسواک کردن را نزد ہر نماز و سوق کلام دال است کہ مقصود از نفی ایجاب
تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاہر است کہ برای ہر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت ہر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معنی ظاہرتر است چہ مسواک برای تحریمہ
نماز چنانکہ شافعیہ گویند متعسر است خصوصا در مسجد واللہ اعلم متفق علیہ وعن شریح بن ہانی از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است گفت کہ آنحضرت
پدر او را بوی چون قدوم آوردید روی آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران ہستند گفت نعم شریح و عبد اللہ و مسلم فرمود بزرگترین ایشان
کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از جملہ اصحاب علی است و در واقعہ جمل و صفین با وی بود ثقہ معمر حاذق قتل سنۃ ثمان وسبعین قال سألت عائشۃ گفت پرسیدم عائشہ را رضی
عنہا بای شیء کان یبدأ رسول اللہ بکدام چیز و بچہ کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل بیتہ چون می در آمد خانہ خود را یعنی نخست کاری کہ پس از در آمدن در خانہ میکرد چہ بود
قالت بالسواک گفت عائشہ ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول کہ در خانہ می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاہت طبع شریف و حسن معاشرت با اہل بود و شاید کہ بجہت طول مکث در مجلس و محادثہ
با مردم تغیری در دہان شریف راہ یافتہ باشد و ازالہ آن بمسواک اہم و اقدم میداشت و این در حقیقت تعلیم است امت را بحسن معاشرت با اہل در غایت نظافت و نزاہت در اختلاط و صحبت با
ایشان و قول طیبی کہ گفت کہ در راہ خانہ سکوت میورزید و بآن جہت تغیری بدہان شریف راہ می یافت خالی از غرابتی نیست چہ اکثر مجالس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالی آن قدر
نیست کہ سکوت در آن تغیری بدہان راہ یابد و بعض گویند کہ ابتدا بمسواک کنایت است از گذاردن نماز نفل کہ در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانہ در آمدی اول کاری کہ کردی نماز

نماز بود

نفل بود والله اعلم رواه مسلم وعن حذيفة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت حذیفة بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من الليل چون برمیخواست
از برای نماز تهجد از شب یشوص می مالید و می شست و نیک و پاکیزه میکرد فاه بالسواك دهن خود را به مسواک و تهجد بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا
تهجد گفتند و تهجد بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة بتهجد درست است زیرا که این صلوة نسبتی بخواب دارد متفق علیه وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم عشر من الفطرة ده خصلت از فطرت است و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی
که بر آن مولود زاید که بمعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است و آنچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و بجهت اتفاق شرائع
بر آن حکم جبلت گرفته که مخلوق است آن آدمی سلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمهٔ فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر آن نیز جائز است
و اینها را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بروی نازل شده و پس از وی انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند قص الشارب یکی از آن ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام موهاست
که بر لب بر رسته است و مختار کوتاه کردن آنها است چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری از آن بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب
این حدیث است که احفوا الشوارب واعفوا اللحى و احفا پست گردانیدن موی لب است و اختلاف در حد احفا است که چه مقدار است و روایت کرده شده است از امام ابو حنیفه که شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیاده گذاشتن نیز آمده است که باعث هیبت در چشم اعدا است و زیاده گذاشتن دو بنالهای بروت که آنرا سباله گویند نیز آمده است و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعض
صحابهٔ دیگر منقول است واعفاء اللحية دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشهور قدر یک مشت است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بر آن بگذارد نیز جائز است بشرطی که از حد
اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده این است و نزد بعض مستحسن و این مذهب شعبی و ابن سیرین است و حلق کردن
لحیه حرام است و روش افرنج و هنود و جوالقیان است که ایشان را قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آنرا سنت گویند بمعنی طریقهٔ مسلوک در دین است یا بجهت آنکه ثبوت آن بسنت است
چنانکه نماز عید را سنت گفته اند والسواك سوم مسواک کردن است و شرح آن گذشت واستنشاق الماء چهارم آب در بینی کردن است در وضو وقص الاظفار پنجم گرفتن ناخن
دست و پا و طریق گرفتن ناخن دست آنست که ابتدا از سبابهٔ دست راست کند و ختم با بهام آن نماید چنانکه از سبابهٔ دست راست ابتدا کند و بترتیب بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ
بترتیب تا بهام وی برسد و ختم با بهام یمنی کند و در پا ابتدا از خنصر پای راست تا ابهام وی و باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل رجلین است و نیز گفته اند که گرفتن ناخن در جمعه مستحب است و
جزای نیز در آن نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخن بگیرد تا جمعهٔ دیگر از هر بلا در امان باشد و بعض علما را شعری است در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنة والادب یوم الخمیس خوابس اوخسب
و این حروف رموز اسامی اصابع است و بعض کور کردن ناخن را مستحب داشته اند و اگر بیندازد نیز باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و مورث بلا است و گرفتن ناخن بدندان نیز مکروه
است که مورث فقر و برص است کذا نقل و شیخ امام عارف عبد الوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وی از موی و ناخن
و هر چه از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن با همراه کنند شاید که ایشان را در آنجا سندی و استیناسی باشد والله اعلم وغسل البراجم ششم شستن براجم
پاک داشتن آنها است و براجم نام بندهای انگشتان است و پیچش پوست آنها که چرکها در آنجا جمع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملسا باشد و شستن تمامهٔ معاطف بدن
که مظنهٔ اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن ونتف الابط هفتم بر کردن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و اولی و اوفق
نسبت کسی که از نخست عادت کرده نتف است نه حلق و وجه تخصیص ابط به نتف آنست که وی محل رائحهٔ کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی
آن و گفته اند که در بغلهای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی نبود و در بیجا سخن است و اما وجود رائحهٔ کریهه و اوساخ و مانند آن در سائر مبارک بدن وی محال است و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق
الی القدم بیت از فرق تا قدم همه جان است آن نهال گویا همه ز آب حیاتش سرشته اند بالاتر ازین آنست که نزد قضای حاجت از وی رائحهٔ طیبه فایح میشد و فضلات او را زمین
فرو میبرد بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه وعلیهم اجمعین رباعی خوبان گل کاشر چیانند همه شکر لب و شیرین جسد کانند همه از آدمیان غرض همه ایشانند وان باقی دیگر حشو اینند همه
وحلق العانة هشتم ستردن موی عانه است و عانه نام موی است که بر فرج روید یا موضعی که در آنجا روید و ستردن موی که بر قبل و دبر و گرد بر گرد آنست نیز مستحب است و نتف و نوره در حکم آنست
و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد والله اعلم و زمان انتف بهتر است وانتقاص الماء نهم کم کردن آب است و این اراده معنی گفته اند یعنی استنجا که آب در وی صرف
مینماید و کم میکنند چنانکه گفت یعنی الاستنجاء و این کلام راوی است دیگر کم کردن بول باستعمال آب در مذاکیر چه بول باستعمال آب باز برگردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرود می آید و تقاطر
میکند و برین وجه انتقاص بمعنی انتقاص است و در روایتی بفا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلا معلوم شد قال الراوی گفت راوی
حدیث ونسيت العاشرة و فراموش کردم خصلت دهم را الا ان تكون المضمضة مگر آنکه باشد مضمضه یعنی آب در دهان کردن رواه مسلم وفی روایة
الختان بدل اعفاء اللحية و در روایتی الختان آمده بکسر خای معجمه بجای اعفاء اللحیه چنین گفته است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید لم اجد هذه الرواية نیافتم من این
روایت را فی الصحیحین ولا فی کتاب الحمیدی نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را ولکن ذکرها صاحب الجامع ولیکن ذکر کرده این
روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود وکذا الخطابی فی معالم السنن و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب او است عن ابی داود بروایة عمار بن
یاسر و ختان سنت است نزد امام ابو حنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کنند امام با ایشان چنانکه اذان و

امثال آن و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علما بر رجال و نسا و وقت ختان بعض گویند روز هفتم است چنانچه عقیقه و نزد بعض هفت سال و نزد بعض نه سال و نزد بعض ده و نزد بعض هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود و مذهب ما نزد ما که سنت است و الا بجهت اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد و آنکه در بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ خود را ختان میکردند مراد به بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت و سن تمیز و این دلیل آنجا موالیست که ختان را واجب گویند الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواك مطهرة للفم مسواک پاک کننده است مر دهن را مطهرة بفتح میم و سکون طا و بعض بکسر میم تصحیح کرده اند و صیغه آله مرضاة للرب راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی و اسناد بر آلة سببیه تحمیل و تتمیم وضو و پاکی دهن است که مقصد مناجات و قراءت قرآن و ذکر است بیت هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو بردن مرا نمی شاید رواه الشافعی واحمد والدارمی والنسائی وروی البخاری فی صحیحه بلا اسناد روایت کرده این حدیث را بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت وعن ابی ایوب صحابی انصاری مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت وصول در منزل او فرمود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده هم باشند چنانکه سابقا دانسته گفت مقام درینجا تقاضای ذکر همین چهار کرد و پس همینها اقتصار کرد یا در آنوقت همین مقدار وحی شده و وقتی دیگر زیاده بر آن شد الحیاء یعنی شرم داشتن است و مراد انقباض و احتراز نفس است از ارتکاب قبائح چنانکه تستر و انقباض از ذکر فواحش و هتک مروت والا حیا صفت غریزی و خلق جبلی است و آدمی را در آن اختیاری نیست ویروی الختان و روایت کرده میشود الختان بجای الحیا و این مناسب تر است باین مقام چنانکه در عشر فطرت مذکور شده و در بعض روایات والحنا آمده بکسر حای مهمله و تشدید نون و گفته اند که این روایت خطا و تصحیف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پا است پس آن تشبه بنسا است حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب موی است پس آن از خصائص این امت است در امم سابق نبود کذا قالوا والتعطر والسواك دوم استعمال بوی خوش نمودن و سوم مسواک کردن والنکاح چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نسا است که در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون و مشروع است رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد نه از شب و نه روز فیستیقظ پس بیدار میشد و یستیقظ برفع و نصب هر دو روایت است الا یتسوك قبل ان یتوضأ مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو کند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است مؤکده رواه احمد وابو داود وعنها قالت کان النبی وهم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یستاك مسواک میکرد فیعطینی السواك لاغسله پس میداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشویم آنرا فابدأ به فاستاك پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم من بآن بجهت تبرک یافتن از آنحضرت و غایت محبت وی بود گویا آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همین قصد داشت نه مجرد شستن ع میان عاشق و معشوق رمزیست ثم اغسله بعد از آن می شستم مسواک را و ادفعه الیه و باز میدادم مسواک را بآنحضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعائشه داد که بدهان خود نرم کرده بدهد رواه ابو داود و از اینجا معلوم میشود که مسواک را یکبار که کردند و از دهن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر تبرک با آثار صالحین و تلذذ بدان الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی فی المنام اتسوك بسواك روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر پس آمدند مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری فناولت السواك الاصغر منهما پس دادم مسواک را خوردتر از آن دو را فقیل لی کبر پس گفته شد مرا بده بزرگتر را فدفعته الی الاکبر منهما پس دادم مسواک را بزرگتر از آن هر دو و درینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن او ببزرگتر که افضل است از خردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال این مثل طعام و شراب و طیب و قرآن متفق علیه واحمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصه منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک را ببزرگ ترین قوم و فرمود امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آنرا ببزرگ ترین قوم و حدیث عائشه که بیاید نیز ناظر در نیست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود وعن ابی امامة ان رسول الله روایت است از ابی امامه باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط نیامد مرا جبرئیل هرگز الا امرنی بالسواك مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک کردن لقد خشیت ان احفی مقدم فی بتحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که پست کنم و از بیخ برکنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه و سکون حاء مهمله و کسر فا ملفظ مضارع از احفا بمعنی سودن و پست کردن رواه احمد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواك هر آینه تحقیق بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این یا مبالغه هست در رعایت امتثال این امر و کردن و آوردن این فضیلت یا اعتناء و اعتذار است بامت در تشدید و مبالغه چنانکه عادت اهل کرم و مهربانی و حسن داد در تکلیف و تحمیل رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین یعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان وعنده رجلان و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند احدهما اکبر من الآخر یکی از آن دو مرد بزرگتر بود از دیگری فاوحی الیه فی فضل السواك پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک ان کبر تفسیرش آنست که اعط السواك اکبرهما بده مسواک را بزرگترین دو را رواه ابو داود وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفضل الصلوة التی یستاك لها زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای وی علی الصلوة التی لا یستاك لها بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مر آن را سبعین ضعفا هفتاد چند این کنایت از

کثرت است یا مراد خصوص این عدد است واللہ اعلم رواہ البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سلمة تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقة امام کبیر کثیر الحدیث
واسع الروایة احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند ازوی زهری و شعبی وغیر ایشان مات سنة اربع وتسعین وقیل اربع ومائة عن زید بن خالد الجهنی صحابی مشهور است مات بالکوفة
سنة ثمان وسبعین من عبد الملک وقیل فی آخر ایام معاویة قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیه وسلم یقول میگفت لولا ان اشق علی امتی
اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را لامرتهم بالسواک عند کل صلوة هر آینه واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث
اللیل و هر آینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب قال گفت ابو سلمة فکان زید بن خالد پس بود زید بن خالد یشهد الصلوات فی المسجد حاضر میشد نمازها را در مسجد و
سواکه علی اذنه و مسواک او بر گوش او میبود موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسنده لا یقوم الی الصلوة الا استن نمی ایستاد برای نماز مگر که مسواک میکرد
ثم رده الی موضعه بعد از آن مینهاد آن را بجای او یعنی در گوش خود رواه الترمذی وابو داؤد الا انه لم یذکر مگر آنست که ابو داؤد ذکر نکرده است این عبارت را که و
لاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب سنن الوضوء سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه
و راه و روش آمده و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی اللہ علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب اللہ و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آمده خواه
دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بر آن با ترک احیانا این همه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و
مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی اللہ علیه وسلم از ذوات نصوص و سنن و آداب که در وضو میکرد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فلا یغمس و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید یده پس باید که البته فرو نبرد دست خود را
فی الاناء در آوند آب حتی یغسلها ثلثا تا آنکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است باین حدیث ثابت است و آنکه مقید ساخته آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت
آنست که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند و باشد که دست بر آنجا افتد و پلید گردد چنانچه
فرمود فانه لا یدری این باتت یده زیرا که در نمی یابد یکی از شما که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید و سه بار بشوئید تا پاک و
نظیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امر مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر نشوئید دست پاک است و آب که در روی دست
فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته
دست در آب انداز د آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگرچه در صورت
برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق نه متفق علیه وعنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا
استیقظ احدکم من منامه فتوضأ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار
پراکندن، انداختن چیزیرا فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که بدرستیکه شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای ساختن وی بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع
و افهام و عقول از ادراک آن احاطه امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان بیاورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند
و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ابداع قوای ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فطرت و
کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطان اند پس گویا شیطان در آنجا نشسته چنانکه فرمود ترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و ترک ذکر نزد خواب بخواب میکند و این نیز احتمال دو
طریق دارد و این وجه مناسب است و طریق اول اسلم و احکم در دین والله اعلم متفق علیه وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم و گفته شد مر عبد اللہ بن زید را که از کبار انصار است
و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی وضوی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین و عبد اللہ بن زید بن عبد ربه
دیگر است و او را صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول اللہ است صلی اللہ علیه وسلم پرسیده شد از وی کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یتوضأ چگونه وضو
میکرد آنحضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد اللہ بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو کند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت فافرغ علی یدیه پس ریخت آب بر هر دو دست
خود فغسل یدیه مرتین مرتین پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض واستنثر ثلثا پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن
سه بار ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین پس بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح راسه بیدیه پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست
خود و مسح دست تر بر سر عضو گذرانیدن بی اراندام فاقبل بهما وادبر پس برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تعبیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که بدأ بمقدم
راسه آغاز کرد مسح را به پیش از سر خود ثم ذهب بهما الی قفاه پس برد هر دو دست را بجانب قفای خود و معنی اقبال اینست ثم ردهما پس باز گردانید هر دو دست خود را حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منه تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از آنجا این معنی ادبار است و کیفیت مسح سر بروجه مسنون و مستحب آنست که بنهد از هر دو دست سه انگشت
پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب پس پس مسح کند بیرون هر دو گوش خود را به هر دو ابهام و درون هر یک را به سبابه
همچنین نقل کرده ثمنی از محیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را به پیش سر خود و بکشد از الیسوی قفا بروجهی که در گیرد تمام سر را پس مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش را مستعمل

۲ شیطان ص

۳ وجه ثلثا ... روی ... سه بار ...

۳ قفا بعد از ان بنهد هر دو کف دست را پس سر و بکشد بجانب

نمیکرد و آب با بطریقی زیرا کہ استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش باب سر منیابشد مگر بآبی کہ مسح کردہ است بدان سر را ثم غسل رجلیہ پس بشست ہر دو پای خود را در ین
حدیث در شستن پایہا عددی واقع نشدہ و در حدیث دیگر آمدہ کہ بشست پایہا را و پاکیزہ بشست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمدہ رواہ مالک والنسائی روایت کرد این حدیث را
امام مالک در موطا و نسائی در سنن ولابی داؤد نحوہ و مر ابی داؤد را مانند این حدیث است کہ مالک و نسائی روایت کردہ اند کہ در معنی یکی است و در لفظ مخالفتی دارد ذکرہ
صاحب الجامع ذکر کردہ است آنرا صاحب جامع الاصول کہ جامع صحاح ستہ است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آوردہ با
آنکہ از حدیث شیخین نیست و آنچہ در صحاح است آنست کہ مؤلف ذکر کردہ بقول خود وفی المتفق علیہ و در حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ قیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم
توضأ لنا وضوء رسول اللہ گفتہ شد مر عبد اللہ بن زید را کہ وضو کن برای تعلیم ما ہمچو وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فدعا باناء پس طلبید آوند آب را
فاکفأ منہ علی یدیہ پس سرنگون کرد آوند را و ریخت آب را از آن بر ہر دو دست خود فغسلہما ثلثا پس بشست ہر دو دست را سہ بار ثم ادخل یدہ پس در آورد
دست را یعنی در انا فاستخرجہا پس بیرون آورد دست را از آوند فمضمض واستنشق من کف واحدۃ پس آب در دہن و بینی کرد از یک کف آب ففعل ذلک ثلثا
پس کرد آنرا سہ بار ثم ادخل یدہ پس در آورد دست خود را فاستخرجہا پس بیرون آورد آنرا فغسل وجہہ ثلثا پس بشست روی خود را سہ بار ثم ادخل یدہ فاستخرجہا
فغسل یدیہ الی المرفقین مرتین مرتین پس در آورد دو دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس بشست ہر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل یدہ فاستخرجہا
فمسح براسہ پس در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس مسح کرد بسر خود فاقبل بیدیہ وادبر پس برد دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکہ صورت آن
معلوم شد ثم غسل رجلیہ الی الکعبین پس بشست ہر دو پای خود را تا ہر دو شتالنگ ثم قال ھکذا کان وضوء رسول اللہ پس گفت ہمچنین بود وضوی پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم این لفظ حدیث متفق علیہ است کہ در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرد کہ مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف کہ گفت وفی روایۃ فاقبل
بہما وادبر بدأ بمقدم راسہ ثم ذھب بہما الی قفاہ ثم ردہما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منہ ثم غسل رجلیہ این روایت
از متفق علیہ بجای فمسح براسہ فاقبل بیدیہ وادبر واین موافق است با آنچہ صاحب مصابیح ذکر کردہ حکم کرد بدانچہ مؤلف کہ آن روایت مالک و نسائی است و ترجمہ آن نوشتہ شد و اما این روایات
دیگر کہ ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکہ میگوید وفی روایۃ فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء پس آب در دہن کرد و آب
در بینی کرد و بیفشاند بینی را سہ بار بسہ کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست وفی اخری و در روایت دیگر از متفق علیہ ہمچنین آمدہ کہ فمضمض واستنشق من کفۃ
واحدۃ پس مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ففعل ذلک ثلثا پس کرد آنرا سہ بار وفی روایۃ للبخاری و در روایتی دیگر کہ مخصوص بخاری است ہمچنین آمدہ
فمسح راسہ فاقبل بہما وادبر مرۃ واحدۃ پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بہر دو دست و ادبار کرد یکبار ثم غسل رجلیہ الی الکعبین پس بشست
ہر دو پای خود را تا ہر دو شتالنگ وفی اخری لہ و در روایتی دیگر مر بخاری را آمدہ فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفۃ واحدۃ پس آب در دہان کرد و بیفشاند
بینی را سہ بار از یک کف آب و غرفہ بفتح غین یکبار آب بر داشتن بدست و بضم آن پری یک مشت بدانکہ احادیث و روایات در مضمضہ و استنشاق مختلف آمدہ در بعض بسہ غرفہ آمدہ و در بعض بیک غرفہ
بفصل و وصل و مجموع صور محتملہ آن متعدد است چنانکہ در شرح بیان کردیم و مذہب شافعی بقول صحیح آنست کہ ہر دو بسہ غرفہ کند ہر یک مضمضہ کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذہب حنفی
آنکہ ہر یک بسہ غرفہ کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفہ باشد و ہر دو طریق در احادیث آمدہ و تواند کہ گاہی چنین کردہ باشد و گاہی چنان و ترجیح این طریق بجہت موافقت او است بقیاس چہ بینی
و دہان ہر یک عضوی علیحدہ است پس جمع کردہ نشود میان آنہا چنانکہ در سائر اعضا و لا بد حدیثی کہ موافق قیاس باشد راجح است چنانکہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ است و شیخ ابن ہمام از فتاوی ظہیریہ نقل
کردہ کہ وصل جایز نیست نیز نزد امام ابو حنیفہ و فصل ہم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کردہ کہ گفت جمع کردن میان مضمضہ و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن ہر یک با آب تازہ
دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما قال توضأ رسول اللہ گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم و بشست اعضا را مرۃ مرۃ یک یکبار لم یزد علی ھذا زیادہ نکرد بر یکبار شستن رواہ البخاری وعن عبد اللہ بن زید رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین عبد اللہ بن زید مذکور گفت وضو کرد یا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بشست اعضا را دو دو بار رواہ البخاری وعن عثمان رضی اللہ عنہ
انہ توضأ بالمقاعد روایت است از عثمان کہ وی وضو کرد در موضعی کہ نام وی مقاعد است و گویند کہ عمر رضی اللہ عنہ بیرون مسجد صفہ بنا کردہ بود برای نشستگاہ مردم تا در آنجا بنشینند
و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را جہۃ نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است یعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان الا اریکم وضوء رسول اللہ آیا ننمایم و ندانم شما را
کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضی اللہ عنہ سہ سہ بار رواہ مسلم پس از احادیث معلوم شد کہ غسل اعضای وضو گاہی
یک یک بار بود و زمانی بود دو دو بار و وقتی سہ سہ بار و غالب احوال سہ سہ بار بود اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض کہ وضوی آن درست بود و دو دو بار مبالغہ است در تطہیر و آنرا
نور علی نور خواندہ اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر گرداندہ و سہ سہ بار کہ نہایت مرتبہ تطہیر و مبالغہ است و زیادت بر سہ تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منہی عنہ است و این
بصورت زیادتی است و بمعنی نقصان چنانکہ در حدیث آمدہ و باوجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سہ بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمدہ و این صور تنہا ہی
متعدد است کہ در احادیث ورود یافتہ و اینہمہ برای بیان جواز و توسیع دائرہ است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جہت ترک سنت مشہور و صحیح آنست کہ موجب اثم نیست از

جهت صحت احادیث وارده دران و امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار فضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ و اکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه است و شافعی
گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله بازگشتیم ما
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة از مکه بسوی مدینه حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنگه رسیدیم ما بر سر آبی که در راه مکه بود تعجل قوم عند
العصر شتابی کردند و اضطرابی نمودند گروهی در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد و میگذشت فتوضؤا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی
کنندگانند در وضو وعجال بکسر عین و فتح جیم و بضم عین و شدت جیم هردو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما بایشان واعقابهم تلوح و پاشنهای
پای ایشان هویدا بود بجهت خشکی لم یمسها الماء نرسید بآنها آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار وای مر
از آتش دوزخ چون باعث عذاب وعقوبت خشکی پاشنها بود نسبت ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد وهو الظاهر و
ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آید و نام وادی ایست در دوزخ اسبغوا الوضوء کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر
مقدار یک سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود و مسح کفایت نمیکند و برین مذهب اند جمهور فقهای
امصار و اعصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هرکه بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و
عبد الله بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در هر
وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لا تعد و لا تحصی و اصل مرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن که احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان
روایت کرد که گفت گفتم مر عطای خراسانی را که از کبار تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند علما اجماع
کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی دران داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند
بر حکمی و درینجا خود خلافی نقل میکنند که بعض قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان هردو و جوابش آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی
غایت آنکه این اجماعی نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علما حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریقه احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه
سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله چیست والله اعلم
وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورد عام الخندق و بعض گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب رای مشورت او است
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح
اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق
سر است کل یا بعض اگرچه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است
و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر کمتر از آن واجب یافتی گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و روایات در مذهب امام
احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر و از بعض مشائخ حرمین شنیدم که از مشائخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة
مسح الراس مع مالک امام ابو حنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود وعلی العمامة و مسح کرد بر
دستار محمول بر آنست که چون ادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و
تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد بر آن والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد
بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی که فرمود وعلی الخفین ناظر بدین معنی است و توربشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از
فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی و الحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند
روشنی آفتاب والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن گفت عائشه که بود آنحضرت دوست
میداشت آغاز کردن از جانب راست ما استطاع تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود فی شانه کله در کارهای خود همه کارهای
خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از آن بیان کار و تفصیل آن کرد بقول خود فی طهوره در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست
شستی آنگاه رخسارها که شستها معاً شسته میشوند و ترجله و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی و تنعله و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی متفق
علیه و ذکر این سه چیز بر طریق تمثیل است و هرچه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن و پا در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از موضا

و پای راست شستی ص

بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی عانه تراشیدن و در حلق آنست بعض یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعض یمین حالق کذا ذکره بعضهم فی مناسك
الحج والاول اصح واظهر و آنچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در وی آغاز بچپ است
و این همه جهت شرف و کرامت راستی است چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم است بر همسایه دست چپ ع راستی
در همه جا معتبر است **الفصل الثانی عن ابی هريرة** رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا لبستم** چون بپوشید پوشیدنیها را از جامه
و نعلین و موزه و جز آن **واذا توضأتم** و چون وضو کنید **فابدأوا بأيامنكم** پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در بعض روایات بایامنکم و هر دو بیک معنی است اول جمع
میمن و ثانی جمع ایمن **رواه احمد وابو داؤد وعن سعيد بن زيد** یکی از عشره مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب **قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه** نیست وضوی کامل مر کسی را که ذکر نکند نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف این لفظ است
سبحان الله العظیم وبحمده و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشهور این لفظ است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام **رواه الترمذی وابن
ماجة ورواه احمد وابو داؤد عن ابی هريرة والدارمی عن ابی سعيد الخدری عن ابيه وزاد وافی اوله** و زیاده کرده اند احمد
و ابو داؤد و دارمی در اول حدیث این کلام را که **لا صلوة لمن لا وضوء له** پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز کسی را که نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را که ذکر نکند نام خدا
بر او یعنی تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از صحابه واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث که نفی وضو میکند نزد عدم تسمیه و نزد جمهور این
محمول بر نفی کمال است اما روایت احمد و ابو داؤد و دارمی که مذکور شد این احتمال را دور مینماید کما لا یخفی و حجت جمهور قول خداوند تعالی است که فرمود **اذا قمتم الى الصلوة
فاغسلوا وجوهكم** الآیة و فرمود چون بایستید برای نماز پس بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را و ذکر تسمیه نکرد و اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نزد تعلیم وضو فرمود وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی و در آنچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست و در آخر فصل ثالث از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر بیاید که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که وضو کرد و نام خدا گرفت پاک شود تمام جسد او و چون نگرفت نام خدا پاک نکرد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه و این امارت سنیت
و استحباب بود و سنیت وی مختار طحاوی و قدوری است و در هدایه گفته که اصح آنست که مستحب است **وعن لقيط** بر وزن کریم **بن صبرة** بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است معدود
است در اهل طائف **قال قلت** گفت لقیط بن صبره گفتم **يا رسول الله اخبرنی عن الوضوء** خبر ده مرا از وضو که چون میباید کرد وی را چیست **قال اسبغ الوضوء**
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام و کامل و رسا ساز وضو را **وخلل بين الاصابع** و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی در آوردن و تخلیل
اصابع سنت است نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد امام تخلیل انگشتان پا سنت است بی خلاف و آن را نیز اگر نکند باکی نیست و لیکن گفته است که تخلیل خوش آینده تر است نفس را و در تخلیل انگشتان
دست از وی دو روایت است و مشهور آنست که سنت است و در روایتی نیست زیرا که تفریج آنها مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است که انگشتان دست بحسب
خلقت از هم جدا و گشاده باشند و اگر بسکه بیکدیگر چسپیده و متصل باشند چنان که بی تکلف آب میان آنها نه در آید واجب است تخلیل و وعیدی که بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در هدایه
آورده است محمول برین صورت است و بعضی گفته اند که این حدیث ضعیف است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست و ختم
کند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست بر آوردن بعض در بعض است **وبالغ فی الاستنشاق** و مبالغه کن در استنشاق و در روایتی وبالغ فی المضمضة والاستنشاق و حد
مضمضه بر آوردن آب است بر ... و در ... آب تا حلق رسد و نزد بعض گردانیدن آب ... و حد استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی رسد و در مبالغه در آن آنکه زیاده
جذب کند و نزد بعض کشیدن آب تا بالای بینی **الا ان تكون صائما** مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در اینها در حق صائم سنت نیست بلکه مکروه است بجهت توهم فساد روزه و
مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیهم اجمعین
رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروى ابن ماجة والدارمی الى قوله بين الاصابع یعنی این عبارت که وبالغ فی الاستنشاق الا
ان تكون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست **وعن ابن عباس** رضی الله عنهما **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل
اصابع يديك ورجليك** چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو پای خود را **رواه الترمذی وروى ابن ماجة نحوه و
قال الترمذی هذا حديث غريب وعن المستورد بن شداد** مستورد بضم میم و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون واو و کسر را در آخر دال و
شداد بفتح شین و تشدید دال معدود است در اهل کوفه و در وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی الله علیه وسلم **قال رأيت رسول الله**
گفت دیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم اذا توضأ يدلك** چون وضو کرد میمالید و نرم میکرد **اصابع رجليه بخنصره** انگشتان هر دو پای خود را بانگشت
خورد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعض گفته اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آنست که در آمدن وی در درون انگشتان آسانتر است و نیز خدمت
بجزدان مناسب تر است **رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعن انس قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ اخذ
كفا من ماء** بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب **فادخله تحت حنكه** پس می در آورد آن را زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون

دهان و تحت حنک زیر زنخدان و این تر داشتن وی بود که از تمه او ست نه بعد از فراغ وضو چنانکه بعض توهم کرده اند فخلل به لحیته پس تخلیل میکرد بآن کف از آب لحیه خود را قال وفرمود
هکذا امرنی ربی اینچنین امر کرده است مرا پروردگار من رواه ابو داؤد وعن عثمان ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته روایت است
از عثمان رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخلیل میکرد لحیه شریف خود را رواه الترمذی والدارمی بدانکه احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضی از آن
سخن است و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است که عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کرده است و تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد
امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی نیز سنت است و امام مالک گفته که رسانیدن دست بآن و جنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد
در روایتی واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیه را بسهو روا باشد و اگر عمدا کرد اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه آنست که در آرد انگشتان از زیر لحیه و برد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث
غسل است چنانکه ظاهر حدیث در آنست وعن ابی حیة بفتح حای مهمله و تشدید تحتانیه نام وی عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کرده از علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال گفت
ابو حیه رأیت علیا دیدم علی را رضی الله عنه توضأ وضو کرد فغسل کفیه پس بشست هر دو کف دست خود را حتی انقاهما تا آنکه پاک گردانید هر دو کف دست را
ثم مضمض ثلثا پس آب در دهان کرد سه بار واستنشق ثلثا و آب در بینی کرد سه بار وغسل وجهه ثلثا و شست روی خود را سه بار وذراعیه ثلثا
و شست هر دو دست را تا آرنج سه بار ومسح برأسه مرة و مسح کرد بر سر خود یکبار ثم غسل قدمیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای خود را تا دو پاشنه ثم قام فاخذ
فضل طهوره پس ایستاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیه آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید آن آب را و حال آنکه وی ایستاده است ثم قال احببت ان اریکم کیف
کان طهور رسول الله پس گفت دوست داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود طهارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از اینجا معلوم میشود که آب ایستاده خوردن جائز
باشد و بعض آن را مخصوص تابع وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف در آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی رواه الترمذی والنسائی وعن
عبد خیر بفتح خای معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابیطالب را و بود از کبار
اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون روایت کرد از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایتست از عبد خیر که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال نحن
جلوس ننظر الی علی گفت نشسته بودیم ما نگاه میکردیم بجانب علی رضی الله عنه حین توضأ هنگامی که وضو کرد فادخل یده الیمنی پس در آورد دست راست خود را یعنی
در آوند آب فملأ فمه پس پر کرد از آب دهن خود را فمضمض پس بجنبانید آب در وی معنی مضمضه جنبانیدن آبست در دهان واستنشق و آب در بینی کرد ونثر بیده
الیسری و بیفشاند بینی را بدست چپ خود فعل هذا ثلث مرات کرد این را سه بار ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله کسی که خوشحال میگرداند
او را که نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره پس باید که نظر کند باین وضو که من کردم زیرا که این وضوی پیغمبر خداست یعنی وضوی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم باین طریق بود و اینجا آنچه روایت کرده همین مضمضه و استنشاق است بروجهی که مذکور شد تا که مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت همین مضمضه استنشاق و استنثار و تثلیث آنها بود و بیان
آنکه هر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در آن نبود والله اعلم رواه الدارمی وعن عبد الله بن زید رضی الله
عنه قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم مضمض واستنشق من کف واحد مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف
آب فعل ذلک ثلثا کرد آن را سه بار اینجا نیز مقصود همانست که در حدیث علی رضی الله عنه بود رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابن عباس رضی الله عنه ان
النبی صلی الله علیه وسلم مسح برأسه روایت است از ابن عباس رض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کرد بسر خود واذنیه و هر دو گوش خود را باطنهما
بالسباحتین مسح کرد باطن هر دو گوش که جانب رو است بدو انگشت که نام آنها سباحتین است و مشهور مسبحتین است بجهت اشارت بآنها نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانه و تعالی و آن
انگشتی است که متصل انگشت نر است و انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آنرا سبابه نام است از سب یعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت
سب بدان اشارت مینمودند و هم ازینجهت ذکر این نام مکروه پنداشته و گاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق میاید و درینجا نیز در بعض نسخ بالسبابتین واقع شده وظاهرهما بابهامیه
و مسح کرد ظاهر هر دو گوش را که جانب سر است بهر دو انگشت خود رواه النسائی وعن الربیع بضم را و فتح بای موحده و کسر یای تحتانیه مشدده بنت معوذ
بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسوره و در آخر ذال معجمه صحابیه انصاریه نجاریه از مبایعات تحت الشجرة صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم انها رأت النبی
که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یتوضأ وضو میکرد قالت گفت ربیع بنت معوذ فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر پس مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و
سلم سر خود را آنچه پیش است از وی و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس وصدغیه و مسح کرد هر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موی فرو افتاده بر آن
موضع واذنیه و مسح کرد هر دو گوش خود را مرة واحدة یکبار وفی روایة انه توضأ و آمده است در روایتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد فادخل اصبعیه
پس در آورد سر هر دو انگشت خود را فی جحری اذنیه در دو سوراخ هر دو گوش و جحر بتقدیم جیم بر حای مهمله سوراخ رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را باین روایت
ابو داؤد وروی الترمذی الروایة الاولی و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انها رأت تا مرة واحدة واحمد وابن ماجة الثانیة و
روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را از انه توضأ تا اذنیه بدانکه احادیث در مسح سر یا مطلق آمده یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمده و آنرا

موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در مسح حدیثی صحیح نیامده چنانچه آمده همین است که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است
و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری
گفته که در هیچ طریق از طرق صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم برانند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابو داؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ
ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن آنها مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید
بدعت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مرویست از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر
سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم **وعن عبد الله بن زيد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وانه مسح رأسه** روایت است از عبد الله
بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را **بماء غير فضل يديه** بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و تبری
آب که در کف ماند از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آن دارد که گویا از اناء گرفت و کافی نیست تری
باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بروایت ابن لهیعه آمده بماء غبر بباء موحده من فضل یدیه یعنی بآبیکه باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان
روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید را پس اولی و افضل همان باشد و بآب باقی نیز در دست روا باشد **رواه الترمذي ورواه**
مسلم مع الزوائد ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرده و مسلم نیز روایت کرده است لیکن بار ما دیتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن
زوائد را در احادیث دیگر آورده است برهمین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بآب جدید اقتصار نمود فافهم **وعن ابي امامة ذكر وضوء رسول الله** روایت است از
ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم قال** گفت ابو امامه **وكان** و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **يمسح المأقين** مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق
مهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است و
بمعنی ثانی ملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت **وقال** و گفت ابو امامه یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم **الاذنان من الرأس** گوشها از سر است و داخل در وی است و از اینجا
دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید و در حکم اول ائمه اربعین متفق اند و نزد بعض گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعض گویند
ظاهر گوشها از سر است و باطن از روی و ایشان الاذنان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است مذهب ما است و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب
وی نیز آنکه غالب کسیکه وصف کرده وضوی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ذکر کرده که سر را و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را
بآب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال بآب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی والله اعلم **رواه ابن ماجة وابو داؤد و**
الترمذي وذكرا و ذکر کرده اند ابو داؤد و ترمذی که **قال حماد** گفته است حماد که یکی از رواة این حدیث است **لا ادري** در نمی یابم که این قول **الاذنان من الرأس**
من قول ابي امامة از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته **او من قول رسول الله** یا از قول پیغمبر خدا است **صلى الله عليه وسلم** و عبارت حدیث که مؤلف
آورده محتمل هر دو معنی است و تردد حماد هم ازینجا ناشی است **وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي** آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر
صلى الله عليه وسلم يسأله عن الوضوء در حالیکه می پرسید او را از کیفیت وضو و کمال وی **فاراه ثلثا ثلثا** پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا
سه سه بار **ثم قال هكذا الوضوء** پس فرمود همچنین است کمال وضو **فمن زاد على هذا فقد اساء وتعدى وظلم** پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن پس تحقیق بد کرد
و از حد در گذشت و ظلم کرد **رواه النسائي وابن ماجة وروى ابو داؤد معناه وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول**
روایت است از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور است که وی شنید پسر خود را میگفت **اللهم اني اسألك القصر الابيض عن يمين الجنة** خداوندا
سؤال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت **قال** گفت عبد الله **اي بني سل الله الجنة** ای پسرک من بطلب از خدا بهشت را **وتعوذ به من النار** و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ
یعنی این تکلم و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی خاص بر صفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که خدا ترا از آتش دوزخ نگاه دارد و به بهشت در آرد **فاني سمعت رسول الله**
پس بتحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم يقول** میگفت **انه سيكون في هذه الامة قوم** بدرستیکه شان این است نزدیک است که باشند درین
امت گروهی که **يعتدون في الطهور والدعاء** میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب
اسراف نمودن و در شستن مبالغه نمودن و وسواس کردن و در دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین درخواستن و خارج از حیطه امکان و عادت طلب داشتن **رواه احمد**
وابو داؤد وابن ماجة وعن ابي بن كعب صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه **عن**
النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان فرمود بدرستیکه مر وضو را دیوی است در وسواس افکنده که گفته میشود و نام برده
میشود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او بولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه و افکندن مردم را در آن یا این صفت
انسانی است که بجهت وسوسه وی در حیرت و اندوه افتاده بمجاز بر آن شیطان اطلاق کرده اند **فاتقوا وسواس الماء** پس بپرهیزید وسواس را که در وضو می آرد و در اسراف

آب می اندازد و از حد سنت بیرون می افکند رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث غریب و لیس اسناده بالقوی عند اهل الحدیث گفت ترمذی که این حدیث غریب است که خبر یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة زیرا که ما نمیدانیم هیچ یکی را که مسند آورده باشد آن را جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسی و هو لیس بالقوی عند اصحابنا و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند و اختلاف کرده اند علمای حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را و عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رأیت رسول الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشه جامه خود و ازینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک کرده رومالی جدا برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست رواه الترمذی و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان لرسول الله گفت عائشه بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم خرقة ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء جامه که پاک میکرد و میگرفت بآن خرقه آب را از اعضای خود پس از وضو و ازینجا معلوم شد که جامه علیحده داشت برای نشف اعضای وضو رواه الترمذی و قال هذا حدیث لیس بالقائم روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست ایستاده یعنی قوی و بر پا و ابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث و ابو معاذ که روایت کننده این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبد الرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آن گفت که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تکبر باشد مکروه است و نیست و اگر بقصد تنزه باشد مکروه است و نزد بعض اولی آنست که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعض مکروه زیرا که در وی ازاله اثر عبادت است و آثار وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که تر است والله اعلم

الفصل الثالث عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن حلیه از وی شنیده اند و دیگران او را تضعیف کرده و گفته اند کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بوده و ابن معین گفته که لیس بشیء قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما و علی آبائهم الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینه مطهره بوده و ثقه و کثیر الحدیث در روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و از عمر و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبد الله انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم جابر را بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد نمود و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوده و بقر در لغت شکافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر نزد جابر بیامد جابر که کبیر السن شده بود و اعمی گشته می پرسید که کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر میگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد فاطمه و ریحانه پس دست در جیب امام محمد باقر می در آورد و بر گردن و بر سینه و بغل وی میکرد و مالید و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید بیت ای گل ز تو خرسندم تو بوی کسی داری دی سرو ز تو نازم قدت بکسی ماند و میگفت بپرس از من ای ابن اخی هر چه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم که در هر باب احادیث از وی بسیار یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که تفصیل خصوصیات احوال روایت میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم توضأ مرة مرة و مرتین مرتین و ثلثا ثلثا آیا حدیث کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد و شست اعضا را گاهی یک یک بار و گاهی دو دو بار و گاهی سه سه بار قال نعم گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا جابر بدان رواه الترمذی و ابن ماجة و عن عبد الله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله در روایت است از عبد الله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم توضأ مرتین مرتین وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار و قال هو نور علی نور و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقصه تحجیل و عن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم توضأ ثلثا ثلثا گفت عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو کرد سه سه بار و قال و فرمود هذا وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی و وضوء ابراهیم این وضوی تام کامل است وضوی من و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص و وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و ازینجا معلوم میشود که وضوی پیغمبران سابق نیز بهمین نهج و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت بهذا الخصوص بتثلیث باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بر آن دلالت دارد رواهما رزین روایت کرد این دو حدیث را رزین والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم و عن انس قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یتوضأ لکل صلوة وضو میکرد برای هر نماز و کان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث و بود یکی از ما که بسند میکرد وی را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضو نمی شکست پس بعض میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه و سلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بر آن و بعض میگویند که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا بی وجوب والله اعلم رواه الدارمی و عن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حا و بای موحده مشدده و ابو عبد الله انصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در ثقه صاحب حلقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشایخ امام مالک است تبجیل میکرد او را مالک و ذکر میکرد بعبادت و فقه و مات سنه احدی و عشرین و مائة قال قلت گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبد الله بن عمر مر عبید الله بن عبد الله بن عمر را که تابعی است و ثقه قلیل الحدیث بود و سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة ارأیت وضوء عبد الله بن عمر لکل صلوة خبر ده مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز طاهرا

کان او غیر طاهر باوضو باشد یا بی وضو عمن اخذه از که گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت فقال پس گفت عبید الله بن عبد الله حدثته اسماء بنت
زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلانتر از وی و از مهاجرین اولین است اسلام آورد
پیش از عمر و حاضر شد وقعهٔ بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آن است شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله
بن عمر و اسما بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسما حدیث کرد عبد الله بن عمر را ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل که عبد الله بن حنظلهٔ غسیل که پدر و پسر هر دو
صحابی اند حنظلهٔ غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصهٔ وی که بدان غسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله در روز وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هفت ساله بود و دریافت
کرد از حضرت صلی الله علیه و سلم وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعهٔ حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل باویهٔ شقاوت گشت حدثها ان
رسول الله حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسما بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان امر بالوضوء لکل صلوة بود که امر کرده شده بود بوضو برای
هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر باوضو میبود یا بی وضو فلما شق ذلک علی رسول الله پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم امر بالسواک عند کل صلوة امر کرده شد بمسواک کردن نزد هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمهٔ شریف وی منسوخ گردانیده شد وضو برای نماز
الا من حدث مگر از جهت بی وضوئی قال گفت عبید الله بن عبد الله فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک پس بود عبد الله بن عمر که رای میزد و اعتقاد میکرد که مر او را
قوت است بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است و لیکن اولویت و افضلیت آن مر کسی را که تواند کرد باقی است فافهم ففعله حتی مات پس کرد عبد الله
بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و سلم مر بسعد و هو یتوضأ روایت است
از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت فقال ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم چیست این اسراف آب ای سعد قال افی الوضوء سرف گفت سعد آیا در وضو اسرافی هست و در آب که عزیز الوجود و کمیاب است و مبذول است عادة چه اسراف باشد قال
نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری در آب اسراف باشد و ان کنت علی نهر جار و اگر چه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف در این صورت متصور نیست
و بعضی گویند که اگر چه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک بآن است آنچه بعضی گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر چه در اکثار آب در نهر
جاری اسراف و تضییع آب نیست و لیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی هست رواه احمد و ابن ماجة وعن ابی هریرة و ابن مسعود و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال من توضأ و ذکر اسم الله کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس بدرستیکه وی پاک میکرداند تن خود را همهٔ آن ومن توضأ و لم
یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء و کسی که وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیکرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه
گذشت وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا توضأ وضوء الصلوة بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون وضو میکرد وضوی نماز را
حرک خاتمه فی اصبعه می جنبانید انگشترین خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود وکشیدن وی سنت
است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است رواهما الدارقطنی و روی ابن ماجة الاخیر روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث
اخیر را باب الغسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین چیزیکه بدان سر بشویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب
سر شستن هر دو بیاید و غسالة بضم غین آنکه برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن دیگر را بر غسل نیز آید الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبهٔ زن و شعبه بضم شین پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دو
ران و دو ساق وی یا دو ران و دو جانب فرج یا چهار جانب فرج ثم جهدها پس در تعب و مشقت اندازد زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب شد
غسل یعنی بر مرد و زن وان لم ینزل و اگر چه انزال نکند و بیرون نیاید منی و همین است مذهب ائمهٔ اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه وعن ابی
سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل
مگر از آب یعنی خروج منی رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود قال الشیخ الامام
محی السنة رحمه الله هذا منسوخ گفت محی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن نهی کرده شد از آن
و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب
شد از انزال شود یا نه وقال ابن عباس و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیکرد و اگر
چه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد پس بر این تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام و لیکن حکم در ابتدای اسلام بود و پس از آن منسوخ
گشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی و لم اجد فی الصحیحین و نیافتم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این
اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است

ونا نظر این که حدیث‌ها است از صحاح که درین باب آورده وعن ام سلمة قالت قالت ام سليم گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما یا رسول الله
ان الله لا یستحیی من الحق ای پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار است از سؤال کردن غسل
على المرأة من غسل اذا احتلمت پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم
گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن اذا رأت الماء چون به بیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم اینچنین است فغطت ام سلمة وجهها پس پوشید ام سلمه روی خود را از جهت شرم وقالت
وگفت یا رسول الله او تحتلم المرأة آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی قال نعم گفت آنحضرت آری می بیند و می برآید آب از وی تربت یمینك خاک آلوده باد دست
تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد از آن اینچنین زبان زد عرب شده که در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجبا
تو ای ام سلمه که اینچنین می گوئی و نفرت است خود در که نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست فبم یشبهها ولدها پس بچه چیز و بچه سبب مانند می‌شود فرزند زن را و فرزند
ومتفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هردو مذکور است وزاد مسلم بروایة ام سلیم وزیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود ان
ماء الرجل غليظ ابيض بدرستیکه آب مرد سطبر است و سفید وماء المرأة رقيق اصفر و آب زن تنک است و زرد فمن ايهما علا او سبق پس هرکدام از آب مرد یا زن که
بالا برآید و غالب گردد یا بیشتر در رحم افتد یکون منه الشبه میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است
یا غالب مانند مادر شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة چون غسل میکرد از جنابت
بدأ فغسل يديه آغاز میکرد پس می‌شست هردو دست را ثم يتوضأ كما يتوضأ للصلوة پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از
ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن از آن غالبا هردو میکرد گاهی چنان و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و در هدایه گفته که تاخیر غسل
رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب غسل و لای پس شستن آنها فایده ندارد و اگر زیر پا سنگ و تخته باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل حدیثین این میتواند بود والله اعلم و نیز دلالت دارد
بر مسح کردن سر درین وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح و در روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد در ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضو
مبارک می‌شست باین کیفیت که فرمود ثم يدخل اصابعه في الماء پس می در آورد انگشتان خود را در آب فيخلل بها اصول شعره پس تخلیل میکرد بانگشتان بیخهای موی
خود را ثم يصب على رأسه ثلث غرفات بيديه پس میریخت بر سر خود سه کف آب بهردو دست خود ثم يفيض الماء على جلده كله بعد از آن میریخت آب را بکثرت
بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد متفق علیه و درین روایت ذکر غسل فرج نیست وفي رواية لمسلم و در روایت دیگر مر مسلم را آمده که يبدأ آغاز میکرد غسل را فيغسل
يديه قبل ان يدخلهما الاناء پس می‌شست هردو دست خود را پیش از آنکه در آرد آنها را در آوند آب ثم يفرغ بيمينه على شماله پس میریخت آب را بدست راست بر
دست چپ فراغ ریختن آب فيغسل فرجه پس می‌شست فرج خود را ثم يتوضأ پس وضو میکرد وعن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه
وسلم گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا آبیکه بدان غسل کند و غسل بضمتین و بسکون سین هردو روایت است فسترته
پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را وزدم پیش او پرده وصب على يديه و ریخت آنحضرت بر هردو دست خود فغسلهما پس شست هردو دست را
ثم صب على يديه فغسلهما پس ریخت آب بر هردو دست پس بشست هردو دست را ثم صب بيمينه على شماله پس بریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود
یعنی دو بار ریخت و دو دست آب ریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب بریخت فغسل فرجه پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ فضرب بيده الارض و بعد از
فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را که بآن شست فرج خود را بر زمین ثم مسحها پس بسود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقا ثم غسلها پس بشست آن دست را
ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و هردو دست را تا آرنج ثم صب على رأسه وافاض
على جسده پس بریخت آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود ثم تنحى پس یکسو شد از آنجای که غسل کرده بود فغسل قدميه پس بشست هر دو پای خود را این حدیث صریح است
در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد فناولته ثوبا
میمونه گوید پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و مالد بدن او را و بچیند آب را فلم يأخذه پس نگرفت آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن او و در حدیث
دیگر آمده که آوردم مندیلی را پس نفشاند بدان آب یعنی مسح نکرد بدان و پاک نکرد و بفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو مکروه است یا مستحب
یا مباح و بعضی گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم فانطلق وهو ينفض يديه پس روان شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی می افشاند هردو دست
خود را ظاهر در افشاندن دست افشاندن است از آب اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید نیفشانید دستها را و بعضی گفته اند که مراد ینفض اینجا جنبانیدن آنها است در مشی چنانکه داب اهل قوت است در راه رفتن و نیز
گرافشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او از عبادت و این معنی بعید است از مقام متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هردو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که
مذکور شد بخاری است و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سالت رسول الله گفت عائشه که زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را
صلى الله عليه وسلم عن غسلها من المحيض از کیفیت غسل کردن وی از حیض فامرها كيف تغتسل پس فرمود آنحضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت

آنرا ثم قال خذی فرصة بکسر فا وبضم وبفتح نیز آمده وسکون را وضاد معجمه بمعنی قطعه وبقاف مفتوحه نیز آمده بمعنی چیزی اندک وبقاف مفتوحه وصاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه من مسك
پس فرمود آن زن را که بگیر پارهٔ از مشک یا پارهٔ از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتی من مسک آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده در قبل و در روایتی
من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم وبعض این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بر آن کجا بود که مشک استعمال کنند اما مجتبی روایت همان قوی تر است
دفعها گفته اند که مستحب است مر زن را که پارهٔ از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر بدان بر تقدیر قدرت بر آن خواهد بود و بالجمله آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهری بها
پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن بازگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن و مکرر پرسیدن وی سبحان الله تطهری
بها فاجتذبتها الی عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در بعض نسخ فاجبذتها بتقدیم با بر ذال و جذب و جبذ هر دو بیک معنی اند فقلت تتبعی بها اثر الدم پس گفتم من برای فهمانیدن معنی
تطهر طلب کن و بچین بآن قطعه نشان خون را که در فرج است یعنی معنی تطهر بها ظاهر است پرسیدن چیست متفق علیه وعن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله
انی امرأة اشد ضفر راسی من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا بافتن و بافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است افانقضه لغسل الجنابة
آیا پس بشکنم آنرا از برای غسل جنابت فقال لا پس گفت آنحضرت مشکن انما یکفیك ان تحثی بسکون یا این است جز این نیست که بس است ترا که بریزی بر سر دو کف دست علی راسك بر سر خود ثلث
حثیات سه بار حثیه مانند غرفه در وزن و در معنی پری دو کف دست ثم تفیضین علیك الماء پس میریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی رواه
مسلم وعن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد ویغتسل بالصاع وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد الی خمسة امداد و گاهی غسل بزیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آنرا در شرح سفر السعادة بحساب اهل دیار خود فرود آورده
تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبرشاهی که سیری سی سیر شاهی بود پنج سیر و ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری اناراللہ ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و یکپاو میشود و یک سیر شاهی
کم بیرحیون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب بهر دو وزن مذکور مرعی باید داشت و در روایتی وضو مد و ثلث آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست
که زیاده و کم از آن درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز روا است متفق علیه
وعن معاذة بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه وغیرهما قالت قالت عائشة گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها کنت اغتسل
انا ورسول الله بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی وبینه از یک آوند که میان من و او میبود و آن آوند قدحی بود که
سه صاع آب در وی می گنجید چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فیبادرنی پس زودی میکرد و شتافت آنحضرت بسوی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب حتی اقول
دع لی دع لی تا آنکه میگفتم من بآنحضرت بگذار از برای من بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب بگیرم قالت گفت معاذه که راوی حدیث است وهما جنبان و حال آنکه آنحضرت و عائشه
هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد نه بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب میکند و زیان ندارد و وسیله
گرفتن آب و استعمال آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میکرد و آب چه ضرورت مرتفع میگردد تا آنکه
باین قصد در آرد و اگر عضوی دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در ردالاوردان کذا قال الشمنی عن المحیط و امام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در
زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفه انتهی مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که منع آمده
که زن غسل نکند ببقیهٔ آب مرد و غسل نکند مرد ببقیهٔ آب زن و درین صورت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت میفرمود و پیشتر آب
میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه دران حدیث آینده مذکور شد خاست عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده نیز بیاید
انشاء الله تعالی الفصل الثانی عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یجد البلل پرسیده شد آنحضرت از حکم
مردی که می یابد در جامهٔ خود یا بر بدن خود تری را ولا یذکر احتلاما و یاد ندارد در خواب او لذت آنرا قال گفت آنحضرت در جواب یغتسل غسل کند وعن الرجل الذی
یری انه قد احتلم و پرسیده شد از حکم مردی که میداند و یاد دارد که در خواب دیده است ولا یجد بللا و نمی یابد تری را قال لا غسل علیه نیست غسل بر وی مسئله
اگر مرد و زن یکجا بهم خفته باشند و تری بر جامهٔ خواب ببینند و ندانند که از کیست و بر کدام یک از ایشان غسل واجب کرده جواب اگر سفید است از مرد است و غسل بر وی واجب آید و اگر زرد است از زن است
و بر وی است غسل و بعض گویند اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بعرض افتاده از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمنی قالت ام سلیم گفت ام سلیم مادر انس رض که حاضر بود
و شنید این مسئله را هل علی المرأة تری ذلك غسل آیا هست بر زنی که به بیند بلل را و یاد ندارد خواب را و مقصودش آنست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد فقال پس جواب
داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آری غسل واجب است بر آن زن و زن آب منی دارد ان النساء شقائق الرجال بدرستیکه زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان راست
از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان و اقتضاء وجود منی ازین قبیل اول است و شقائق جمع شقیقه و هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پارهٔ دیگر گویند و لهذا برادر را
شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگر اند از یک اصل اند که آن آدم است علیه السلام رواه الترمذی وابو داؤد وروی الدارمی وابن
ماجة الی قوله لا غسل علیه ترمذی و ابو داؤد این حدیث را تا آخر روایت کرده اند و دارمی و ابن ماجه روایت آن تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب وی

در روایت ایشان مذکور نیست وعنها قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان چون در گذشت
ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات و مساس کنند و ختان موضعی از مرد و زن که در ختنه کردن آن را می برند و آن از مرد پوستی است بر سر عضو و از زن گوشتی است بلند در درون
مانند تاج خروس پس عائشه میفرماید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن وجب الغسل واجب میگردد غسل بر مرد و زن فعلته انا ورسول الله کرده ام من و پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آن را فاغتسلنا پس غسل کردیم ما هر دو رواه الترمذی وابن ماجة پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست و مجرد دخول
حشفه واجب است و در روایت احمد و مسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین و انصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر آنکه آید آب منی و مهاجرین گفتند که
واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من که شفا دهم شما را ازین اختلاف پس برخاستم و نزد عائشه رفتم و گفتم سؤالی دارم از تو ولیکن از کشف آن شرم دارم عائشه گفت از من بپرس هر چه میخواهی
و شرم مکن که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سؤال از من بکسی افتاده که خبردار است یعنی من خبردار ام ازین مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار
شعبهٔ زن و مساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل و ازینجا معلوم کرده که مراد بمجاوزت ختانین مماست آنهاست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة زیر هر موی که بر تن آدمی است جنابت است فاغسلوا الشعر پس بمبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة
و پاک بشوئید آنجاها را از آنکه لم که نه در زیر موی هست یا بیقین از عهدهٔ غسل بر آمده باشد و شعر و شعره بسکون عین و فتح آن و بشره بفتحات رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة
وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس بذلک ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که حارث بن وجیه که
روایت کنندهٔ این حدیث است پیری است که بجهت کثرت غفلت و نسیانی بروی طاری شده چندان قوی نیست در حفظ و ضبط روایت و وجیه چنانکه مشهور است بر وزن عظیم است و وجیه بفتح واو و
سکون جیم و بای موحده تا آخر نیز خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت امیر المؤمنین که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترک موضع شعرة
من جنابة لم یغسلها کسی که بماند جای یکموی از جنابت که نشوید آن را فعل بها کذا وکذا من النار کرده شود با وی چندین و چندین از عذاب آتش دوزخ قال علی رض گفت علی
فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی پس ازین جهت دشمن داشتم موی سر خود را پس از جهت دشمن داشتم موی سر خود را یعنی بر بدیم آن را از بیخ چنانکه دشمن دشمن را میکند کنایت است
از دوام حلق ثلثا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه و تأکید رواه ابو داؤد واحمد والدارمی روایت کردند این حدیث را این هر سه تن الا انهما لم یکررا لیکن احمد و
دارمی تکرار نیاوردند این عبارت را که فمن ثم عادیت رأسی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی همان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد و بعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد رواه الترمذی وابو داؤد و
النسائی وابن ماجة وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح آن
جائز است چیزی است که بدان سر شویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما وهو جنب و حال آنکه آنحضرت جنب می بود و غسل جنابت میکرد یجتزئ بذلک بسنده میکرد در شستن جای آنکه پاک میکرد
سر را از خطمی ولا یصب علیه الماء و نمیریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم در حمامات اول اکتفا بشویند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر میریزند و غالبا خطمی در آب کم میبود چنانکه تغییر میداد آب را
و از طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آورد رواه ابو داؤد وعن یعلی قال ان رسول الله گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رأی رجلا یغتسل بالبراز دید مردی را که غسل میکند در صحرا یعنی برهنه فصعد المنبر پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت و عادت شریف
بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمامی میداشت تعلیم کند خطبه میخواند فحمد الله پس حمد گفت مر خدای را واثنی علیه و ثنا خواند بروی تعالی و بستود مراد را بیان و تفسیر حمد است ثم قال پس گفت
آنحضرت ان الله حیی بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان و اظهار قبایح و شنائع ایشان ستیر بر وزن صدیق بتشدید بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را
یحب الحیاء والستر دوست میدارد آن بندگان شرمساری او پرده پوشی را یعنی حیا و تستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی هر چه ممکن است از ایشان
فاذا اغتسل احدکم فلیستتر پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهانی خود را که این نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق الٰهی تعالی و تقدس رواه ابو داؤد
والنسائی وفی روایة و در روایت ابی داؤد اینچنین آمده است که قال ان الله ستیر گفت آنحضرت که خدا تعالی ستیر است فاذا اراد احدکم ان یغتسل پس چون خواهد یکی از شما
که غسل کند فلیتوار بشیء پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی الفصل الثالث عن ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است و ابو الطفیل نیز آمده
انصاری لقب و سید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بامر الٰهی تعالی قرآن شنوانده روایت کرده اند ازوی بسیاری از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله صلی الله علیه وسلم
عنه کاتب وحی قال انما کان گفت ابی بن کعب بود این حکم که الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام مگر رخصتی در آغاز دین اسلام داده کرده بود زیرا که اجماع نکنند و انزال نمیشد ما
جنبی نمیشد ثم نهی عنها پس نهی کرده شد ازین رخصت و گفته شد بی غسل نماز نکنید و در فصل اول بیان آن گذشت رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال جاء رجل الی النبی روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد انی اغتسلت من الجنابة بدرستیکه من
غسل کردم از جنابت وصلیت الفجر و گذاردم نماز بامداد را فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء پس دیدم بعد از نماز گذاردن بمقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است
او را آب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدک اجزأک پس فرمود آنحضرت که اگر میبودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود

در وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی میبود و نمی‌کفایت ترا و تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکرد و تنها از بی آنکه کنار دهد اگر گویند مسح در غسل چون اکتفا کنند جوابش آنست که مراد به مسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست که چون دست تر بر آن موضع بکند کفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعض گفته‌اند که این حکم سابق بود بعد از آن منسوخ شد رواه ابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوة خمسین بود نماز در شب معراج پنجاه والغسل من الجنابة سبع مرات و بود غسل از جنابت هفت بار وغسل البول من الثوب سبع مرات و بود شستن بول از جامه هفت بار فلم یزل رسول الله پس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسأل سؤال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن حتی جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة تا آنکه گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار رواه ابوداود و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب بجهت آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داؤد آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است و سه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت وی آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد و تثلیث مظنه آنست چنانکه در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الهدایة باب مخالطة الجنب وما یباح له باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مر جنب را از ذکر و نوم با جنابت بعد از وضو و مانند آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن کسی بکسی مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مؤاکلت و مشاربت و امثال آنست و این همه جائز است با جنب و وارد شده است در احادیث الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لقینی رسول الله گفت ابوهریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وانا جنب و حال آنکه من جنب بودم فاخذ بیدی پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشیت معه پس رفتم با وی حتی قعد تا آنکه نشست آنحضرت فانسللت پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی و سل بر کشیدن شمشیر از نیام فاتیت الرحل پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح راء و سکون حاء مهمله رخت و جای باش مرد فاغتسلت پس غسل کردم ثم جئت وهو قاعد پس آمدم و حال آنکه آنحضرت نشسته بود فقال این کنت یا ابا هر پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای ابا هریرة و هر بکسر هاء و تشدید را بمعنی گربه و هره تا مؤنث آن و هریره مصغر هره است فقلت له پس گفتم مر آنحضرت را احوال خود را و موجب بیرون رفتن را فقال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب سبحان الله ان المؤمن لا ینجس بدرستیکه مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل برای آن واجب گردانیده اند اما بدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا عرق جنب و سؤر او طاهر است و مخالطت با وی جائز هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و در مسلم معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده وزاد بعد قوله و زیاده کرده است مسلم بعد این قول وی که فقلت له این عبارت را که لقیتنی وانا جنب فکرهت ان اجالسک حتی اغتسل یعنی گفتم با آنحضرت در اعتذار بر آمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم وکذا للبخاری فی روایة اخری و همچنین آمده است مر بخاری را در روایت دیگر وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انه تصیبه الجنابة من اللیل که بدرستیکه شان این است که میرسد او را جنابت از شب فقال له رسول الله پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم وضو کن و بشوی عضو خود را پس خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدرت طهارت نوم است مر جنب را چون این اکرام یا که بخواب رفت متفق علیه وعن عائشة رض قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یأکل او ینام گفت عائشه بود آنحضرت چون میبود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند توضأ وضوءه للصلوة وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز امری مستحب است نه واجب متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را ثم اراد ان یعود پس خواهد که عود کند یعنی دیگر بار جماع کند فلیتوضأ بینهما وضوءا پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند رواه مسلم وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی نسائه بغسل واحد بود آنحضرت که میگشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برای هر جماع غسلی علیحده نمیکرد رواه مسلم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آنحضرت در ازواج مطهره والا در نوبت یکی بجز وی دیگری چون میرفت و مذهب حنفیه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد مگر آنکه شاید که طوف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم وعن عائشة قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه ذکر میکرد خدا را و میبرد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث و جنابت و چه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیخواند و ذکر بی وضو میکرد و بعضی گویند که مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است رواه مسلم وحدیث ابن عباس سنذکره فی کتاب الاطعمة و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمه ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی جفنة آبکیه در جفنه بود بفتح جیم و سکون فا کاسه بزرگ که آنرا تغار گویند فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ منه پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج فقالت پس گفت آن بعض از ازواج یا رسول الله انی کنت جنبا بدرستیکه من بودم جنب و این آب بقیة آبی است که از غسل جنابت من مانده بود فقال ان الماء لا یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب جنب نمیشود و نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجة وروی الدارمی نحوه وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس

غسل کردم من از جفنه و زیاده ماند در وی آبی از بقیه آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کرده ام یا رسول الله از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود که آب پلید نمی‌باشد یعنی به جنابت و در روایتی
که آب جنب نمی‌شود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیه غسل زن لازم می‌آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیه غسل آب زن و در آخر فصل ثالث بیاید که نهی
منع ازین است جوابش همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يغتسل
من الجنابة ثم يستدفئ بي غسل میکرد از جنابت پس گرمی می‌جست یعنی اعضای شریف خود را می‌چسپانید بمن تا گرم کرده و مرا بجای جامه خود میساخت که با آن گرم شود قبل ان اغتسل
پیش از آنکه من غسل کنم پس ازینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است رواه ابن ماجة وروى الترمذي نحوه وفي شرح السنة بلفظ المصابيح و در حدیث مسلم آمده است
که عائشه حائض می‌بود و آب می‌خورد پس آنحضرت میداد پس می‌نهاد آنحضرت دهن خود در جای دهن وی و حیض و جنابت یکحکم دارد وعن علي رضي الله عنه قال كان النبي پیغمبر صلى الله عليه
وسلم يخرج من الخلاء بیرون می‌آمد از آبخانه فيقرئنا القرآن پس می‌خوانید ما را قرآن ويأكل معنا اللحم و می‌خورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو ولم يكن يحجبه او يحجزه شک راوی است
و معنی یحجبه و یحجزه یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را عن القرآن از خواندن قرآن شيء هیچ چیز ليس الجنابة مگر بودن جنب رواه ابو داود والنسائي وروى ابن
ماجة نحوه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب نخواند حائض و نه جنب خواه مرد یا زن شيئا من القرآن
هیچ چیز را از قرآن رواه الترمذي پس نزد بعض تمام آیت خواندن حرام است و کمتر از آیت می‌توان خواند و نزد بعض کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است و اگر بقصد شکر نعمت
گوید الحمد لله رب العالمين نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعض دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار را باکی نیست وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد روی گردانید این خانه‌ها را از جانب مسجد تا راه خانه با آن سو نرود در عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید فاني لا احل المسجد لحائض
ولا جنب زیرا که بدرستی من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است و مالتنفیر (?) مبرین است و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است
والله اعلم و ظاهر حدیث بعموم و اطلاق موید مذهب است رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخل الملائكة بيتا فيه
صورة در نمی‌آیند فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی است ولا كلب و نمی‌آیند خانه را که در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر بیاید ولا جنب و نمی‌درآیند در خانه که در وی جنب است مراد
کسی است که جنب بودن عادت دارد و براه تهاون و تکاسل میسر و چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیری که وضو نکند رواه ابو داود والنسائي وعن عمار بن ياسر مولای
بنی مخزوم بود و یاسر ابو حذیفه را خود را که سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیه بوی تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر او همه قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین است که عذاب کرده شده در
راه خدا یکبار بیشتر که او را می‌سوختند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم و وی از مهاجرین اولین سابقین است حاضر شد بدر را و تمام مشاهد
را و وی از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقتلك الفئة الباغية الحديث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابو جهل ملعون دشنه در فرج زد
و بکشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائكة سه کس اند نزدیک نمی‌آیند ایشان را فرشتگان جيفة الكافر یعنی مرده کافر و بعض از کافر مراد دارند
مرده یا زنده اما استعمال جیفه در مرده بیشتر است والمتضمخ بالخلوق و مردی بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیبی مشهوری است که در وی غالب زعفران است و درین جزو تشدید است در منع
از آن والجنب الا ان يتوضأ و جنب مگر آنکه وضو کند رواه ابو داود وعن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم وی و پدر وی و جد وی همه تابعین اند
و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابیست که آنحضرت او را عامل یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله بدرستیکه در کتابی که نوشته است آنرا پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم مر عمرو بن حزم را بفتح حای مهمله و سکون زای آنحضرت او را در ناحیه از یمن عامل ساخته بود و وی هفده ساله بود و کتابی بوی همراه ساخته که در وی بیان
فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشته و آن کتاب مشهور است در باب سنن در آن کتاب نوشته بود ان لا يمس القرآن الا طاهر هرگز مساس نکند قرآن را مگر کسی که پاک است و مراد از حدث طاهر ۷
داشته اند رواه مالك والدارقطني وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر في حاجة نافع که مولای ابن عمر است و تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل او از دیلم است و بعض
گفته اند از عرب است و از کبار تابعین و ائمه اثبات است مات سنة سبع عشرة ومائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت فقضى ابن عمر حاجته پس ادا کرد ابن عمر آنحاجت خود را
وكان من حديثه يومئذ ان قال و بود از جمله حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت مر رجل في سكة من السكك گذشت مردی در کوچه از کوچها و سکه بکسر سین و کاف مشدد
بمعنی راه هموار و راه فلقي رسول الله پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم وقد خرج من غائط و حال آنکه تحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آنجا از بول یا از
پیشاب کردن شک راوی است فسلم عليه پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم فلم يرد عليه پس باز نگردانید آنحضرت سلام بروی یعنی نداد جواب سلام وی حتى اذا كاد
الرجل ان يتوارى في السكة تا وقتی که نزدیک بود آن مرد که پنهان گردد در کوچه ضرب رسول الله زد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيديه على الحائط هر دو دست
خود را بر دیوار ومسح بهما وجهه و مسح کرد بهر دو دست روی مبارک خود را ثم ضرب ضربة اخرى فمسح ذراعيه پس زد هر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد هر دو دست
خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد ثم رد على الرجل السلام پس باز گردانید بر آن مرد سلام را وقال انه لم يمنعني ان ارد عليك السلام و فرمود که مرا باز نداشت از رد کردن سلام
بر تو چیزی الا اني لم اكن على طهر مگر آنکه نبودم من بطهارت رواه ابو داود ظاهر نظر در حدیث آینده آنست که مانع از رد سلام آن بود که آنحضرت مکروه داشت رد سلام را بی وضو بجهت
اشتمال آن بر لفظ سلام که اسمی از اسمای الهی است اگرچه مراد بدان اینجا معنی سلامت است و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر خداوند تعالی و نام او را و لیکن این مشکل میشود با آنکه در صحیح آمده است که وی

صلی الله علیه وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در هر وقت بهر حال و اگر گویند که مراد ذکر قلبی است گوئیم بصحت رسیده است ذکر لسانی نزد خروج از خلا که میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی الحدیث و تسمیه پیش از
وضو نیز گذشت که باز نمیداشت او را از قرآن هیچ چیز بجز جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابه را قرآن پیش از آنکه وضو سازند و مانند آن میگویند که عزیمت آنست که بی وضو نام خدا نگیرند و آنچه شما ذکر
کردید همه از قبیل رخصت است که برای تعلیم جواز و تسهیل امر بر امت آن را کرده و گفتیم و من بخدا توفیق که این جواب جاری نمیگردد در تسمیه قبل الوضوء چه از قبیل عزیمت است بی شبهه بلکه هرچه وارد شده در موضع خاص سنت است
ذکر آن کالا یخفی پس ظاهر آنست والله اعلم که ذکر خدای تعالی بی طهارت جائز است لیکن با طهارت افضل و اکمل و اولی است و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن وقت چیزی از سلطان عظمت الهی حال کرده وارد شده که نگذاشت او را
که ذکر نام وی کند بی طهارت خصوصا در رد سلام که گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی العذر واجب نه و لیکن تا وضو کرد و تاخیر نکرد در آن مبادا آن مرد برود و رد سلام فوت شود و عهد بعید و دلیس تیمم کرد
و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد که تیمم در امثال این کافیست با وجود قدرت بر آب فافهم وعن المهاجر بن قنفذ انه اتی النبی روایت است از مهاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و
ذال معجمه در آخر نام که او خلف بن عمیر و مهاجر لقب اوست که آنحضرت فرمود هذا المهاجر حقا صحابی قرشی تیمی است و بعض گفته اند اسلام او روز فتح است و حسن بصری و غیر وی از وی روایت کرده اند که وی آمد پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلم علیه پس سلام کرد بر آنحضرت فلم یرد علیه پس رد نکرد آنحضرت سلام او را حتی توضأ تا آنکه وضو ساخت
اینجا چون سیم غائب شد علم فوات رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد و پس از آن جواب سلام وی داد ثم اعتذر الیه پس عذر خواهی کرد بوی و قال و فرمود انی کرهت ان اذکر الله الا علی
طهر بدرستیکه من مکروه پنداشتم که ذکر کنم نام خدا مگر بر طهارت رواه ابو داؤد و روی النسائی الی قوله حتی توضأ روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد و روایت کرد نسائی
تا قول وحتی توضا و قصه اعتذار ذکر نکرد و قال و گفت نسائی این عبارت را که فلما توضأ رد علیه طیبی گفته که درین حدیث دلیل است بر آنکه هر که تقصیر کرد در جواب سلام معذور بعذری از اعذار باید که اعتذار
کند تا مسوی حق با منسوب نکرده بکبر و در بعض شروح گفته که حاشا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم را داعی عبادت متعسر توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجوه مشروعه بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید
بود بر آنکه سلام بر بول کننده کرده است و ترک کلام و کراهت آن قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی که ذکر شود در چنین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی
تعالی والله اعلم الفصل الثالث عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون ثم ینام بود آنحضرت که جنب میشد پس خواب میکرد
ثم ینتبه ثم ینام بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت میخوابید و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد که وضو کرده بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس
همان وضو میبود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگرچه خواب ناقض است اما ظاهر آنست که مانع نیست که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی است اگرچه بعد از وی بیدار شده بعد از ان بخواب رفته است والله اعلم
رواه احمد وعن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت یفرغ بضم یا و کسر را بیده الیمنی علی یده الیسری میریخت
آب بدست راست خود بر دست چپ سبع مرار هفت بار ثم یغسل فرجه پس میشست فرج خود را فنسی مرة کم افرغ پس فراموش کرد ابن عباس یکبار که چند بار ریخته است فسألنی پس پرسید مرا که چند بار
ریخته شده است آب فقلت لا ادری پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم که چند بار شسته شد فقال پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ لا ام لک وما یمنعک ان تدری نیست مادر ترا و مبادا مادر
ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن لا ام لک کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آن را ذکر کنند و لا ابا لک نیز در مثل این مقام مذکور کرده و ازینجا معلوم میشود که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل وی حاضر و
مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید ثم یتوضأ وضوءه للصلوة پس وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وی برای نماز
ثم یفیض علی جلده الماء پس میریخت بر بدن خود آب ثم یقول هکذا کان رسول الله میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتطهر غسل میکرد و مبالغه میکرد در
طهارت رواه ابو داؤد بدانکه آنچه وارد شده است در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را پیش از شستن فرج یا مطلق ثبت یاد ... یا سه بار است و در فصل الاول از باب الغسل هم از روایت
ابن عباس گذشت که ریخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد معین پس آنچه از ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت
مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعض احادیث آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این جواب افاده عدد سبع نمیکند مگر آنکه قید کنند که نجاستی سخت بود که حاجت
مبالغه در غسل نزد و سبع عددی است که روی بکمال دارند و اگر گویند که آن اتفاقا بود و از ابن عباس سؤال او از شعبه بر نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد با آنکه این حد غایت عدد است
وعن ابی رافع مولای آنحضرت است و بعض گفته مولای عباس بود که با آنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است در اصل قبطی است اسلام آورده پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهد را که بعد از وی است
و گفته اند که چون بشارت آورد با اسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد قال ان رسول الله گفت ابی رافع که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه گشت روزی
روزی بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همه ایشان یغتسل عند هذه وعند هذه در حالیکه غسل میکرد نزد این و نزد این یعنی نزد هر کدام غسل علیحده کرد قال فقلت له
گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را یا رسول الله الا تجعله غسلا واحدا اخرا آیا نمیگردانی و چرا نمیگردانی آن غسل را یک غسل یعنی چرا بعد از همه یک غسل نکردی و الا مخففه و مشدده هر دو روایت
است قال فرمود هذا این هر بار جدا کردن غسل ازکی زیاده شونده تر است از روی ثواب و اطیب و خوش آینده تر است نفس را و اطهر و پاک تر و نظیف تر است و ظاهر آنست که این هر سه یک معنی
یا قریب در معنی اند برای تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته که ظاهر آنست که تطهیر برای ظاهر است و تزکیه و تطییب برای باطن یا اول یعنی تزکیه برای ازاله اخلاق ذمیمه و ثانی یعنی تطییب برای تحلی باوصاف حمیده
و ازینجا ظاهر شد که از آنجا که بعد از همه یک غسل کرد چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت از برای تعلیم رخصت و تسهیل امر بر امت بود رواه احمد و ابو داؤد وعن الحکم بن عمرو صحابیست
نزول کرد بصره را و معه و داشت در ایشان و والی گردانید او را زیاد بر بصره و پس از آن خراسان را پس مرد بمرو سنه خمسین یا احدی و خمسین و روایت کرده از وی حسن بصری و غیر وی قال
نهی رسول الله گفت نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ الرجل از وضو کردن مرد بفضل طهور المرأة ببقیه آب طهارت زن خواه بقیه آب وضو باشد یا غسل

رواه

رواه ابوداؤد وابن ماجة والترمذي وزاد وزیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی او قال بسورها یا گفت وضو نکند مرد بسور زن وسور بضم سین و سکون همزه بقیه شئ و بیشتر اطلاق وی بر بقیه طعام یا شراب که کسی بخورد یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیه آب طهارت است و شک راوی در مجرد لفظ است که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قال الشیخ ابن حجر وقال وگفت ترمذی هذا حدیث حسن وعن حمید الحمیري قال حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بر سا بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از قدمای تابعین از ثقات بصریین و ائمه ایشانست و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره و افقه ایشان بود و گفت لقیت رجلا صحب النبي ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اربع سنین چهار سال کما صحبه ابوهریرة چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره که در غزوهٔ خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد قال نهی رسول الله گفت آن مرد که نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل از غسل کردن زن بزیادتی بقیه آبی که غسل کرده است بدان آب مرد او يغتسل الرجل بفضل المرأة یا غسل کند مرد به بقیه آبی که غسل کرده است بدان زن زاد مسدد و زیاده کرده است مسدد بروزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبهٔ احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که و ليغترفا جميعا و باید که آب بگیرند از ظرف هردو از مرد و زن یکبار کی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز ذر کرت دو غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان کردیم اما اینقدر عفو است و منهی عنه غسل است بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد رواه ابوداؤد والنسائي وزاد احمد في اوله و زیاده کرده است امام احمد از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که نهی ان یمتشط احدنا کل یوم نهی کرده است آنحضرت از اینکه شانه کند یکی از ما هر روز او یبول في مغتسله یا بول کند در جای غسل کردن رواه ابن ماجة عن عبد الله بن سرجس بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث است و اگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است و لیکن بیهقی تضعیف آن کرده و بیهقی گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مرأة و اغتسال المرأة بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود معمول است بر تنزیه و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از امت آن نرفته و محال است که حدیث صحیح باشد و هیچکس آن را عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمه مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانچه در شرح بتفصیل بیان کرده ایم جا باب احکام المياه باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین و چشمه و غیر چشمه که دریاست و آب ایستاده و روان و قلیل و کثیر مستعمل و غیر مستعمل و پس خورده حیوانات و آب حوضها که در دریا یا نهرها میباشد و آب گرم شده در آفتاب و غیر آن از آنچه درین باب مذکور شده الفصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم باید که بول نکند یکی از شما في الماء الدائم الذي لا يجري در آب ایستاده که نمیرود و روان نیست ثم يغتسل فيه پس وی غسل میکند در آن آب و این کنایه از نهی کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکند در وی متفق عليه باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وی جائز و بعضی گفته اند که اگرچه کثیر باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت کردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات او است از رنگ و بو و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد و هرچند جاری باشد مکروه است و فی اغتسال اتفاقیست و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از آن گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع است از جهت ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هر جا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکي وفي رواية لمسلم قال و در روایتی مر مسلم را آمده است لا يغتسل احدكم في الماء الدائم وهو جنب غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی جنب است و اینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد قالوا كيف يفعل گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند یا ابا هريرة قالت گفت ابوهریره يتناوله تناولا بگیرد آب را گرفتنی یعنی بردارد آب را بدست و غسل کند بیرون آب و اینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت در آرد مستعمل گردد کذا قال الشمني وعن جابر قال نهى رسول الله گفت جابر نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان يبال في الماء الراكد از بول کردن در آب ایستاده رواه مسلم وعن السائب بن يزيد حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش حامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه قال ذهبت بي خالتي الى النبي گفت سائب برد مرا خاله من نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت خاله من یا رسول الله ان ابن اختي وجع بدرستیکه پسر خواهر من دردناک و رنجور است فمسح رأسي پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا و دعا لي بالبركة و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر ثم توضأ پس وضو کرد آنحضرت فشربت من وضوئه پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیه آب وضو است که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما برآنند چنانکه در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر سر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیه آب وضو مراد است و اگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه بنجاست آب مستعمل مشکل میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند و خود چگونه ظاهر نباشد و بتن پاک او رسیده و زوال نجاست حکمی که در حدیث است بیمالیده شریف تاثیر و سرایت نکرده و حال آنکه بعضی از علما بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر و باطن مزکی و مطهر است ثم قمت خلف ظهره پس ایستادم من پس پشت آنحضرت فنظرت الى خاتم النبوة پس نگاه کردم بخاتم نبوت بين كتفيه میان هردو شانهٔ آنحضرت مثل زر الحجلة مانند زر حجله بتقدیم زای مکسوره بر رای مهمله و حجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هردو مفتوح خانهٔ عروسی و آنجا زیبا باشد مثل خرگاه که تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضهٔ کبوتر و آن گوشت پاره بود باین شکل بغایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شريك له و در ظاهر توجه حيث شئت فانك منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن گفتند

صحیح

نخ

رضي الله عنه

که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود برآنکه وی نبی موعود بود یا علامتی بود که وی خاتم النبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتند و باین شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر از این بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه **الفصل الثانی**

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سئل رسول الله گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض** از حال آبی که میباشد در بیابان و صحرا از زمین **وما ینوبه من الدواب والسباع** و حال آنچه نوبت میدرآیند در آن آب از چارپایان و ددان و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن **فقال اذا کان الماء قلتین** پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله **لم یحمل الخبث** برنمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود بافتادن چیزی از پلیدی در آن و قله بضم بمعنی جره عظیم یعنی سبوی بزرگ که در آن آب کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه کوه و کوهان و تارک سر و چیره را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از آنجهت که برمیدارد او را مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که آن را قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه بمقدار سبوی کلان که متعارف دیار ما است باشد و بحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دویست و پنجاه من باشد و بعض گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقیست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل سیر شاهی است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و بوی و مزه آب تغیر نیابد الا آنکه نزد امام احمد نجاست آدمی از بول و غائط سیلان کننده باشد متنجس میگرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که همه آب نجس چون بدین قدر رسد بمقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی از آن آب کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را از نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طهارت آب والله اعلم **رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجة وفی اخری لابی داود** و در روایتی دیگر مر ابی داود را اینچنین آمده که **فانه لا ینجس** و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح شده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آنرا در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود و پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار بر آن نکرد والله اعلم و گفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر آب و تحدید در تنجس و عدم آن حدیث صحیح از آنحضرت ثابت نیست و طحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و بیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد به هیچ چیز و به هیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزه وی یا نیابد و عامه علما از فقها و محدثین برآنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بئر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و اختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیابد بلون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی و احمد هرچه بقلتین رسد کثیر و هرچه کم از آن باشد قلیل و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی اگر آب بقدری بود که بجنبانیدن اجزای او از هم جدا نگردد نزد بعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بگرفتن بدست بی شدت و عنف کثیر است والا قلیل و نزد متاخرین مشائخ مساحت قرار یافته نزد بعض بده در ده و نزد بعض بپانزده در پانزده و نزد بعض ببیست در بیست و بعض ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکند والا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم

وعن ابی سعید الخدری قال گفت **قیل** گفته شد **یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة** آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بئر بضاعه است بضم بای موحده و ضاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره **وهی بئر یلقی فیها الحیض** و حال آنکه آن چاهی است که انداخته میشود در وی حیض بکسر حا و فتح یا جمع حیضه بکسر و سکون خرقه جامه بخون حیض آلوده **ولحوم الکلاب** و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان **والنتن** و انداخته میشود نتن بفتح نون و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبو است **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء** بدرستیکه این آب چاه پاک است پلید نمیگرداند او را چیزی زیرا که بسیار و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در آن وقت جاری بود در راهی بساطین داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وی بتحریک منفصل نگردد فافهم و در بعض روایات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد **رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی**

وعن ابی هریرة قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم فقال** پس گفت آن مرد **یا رسول الله انا نرکب البحر** بدرستیکه ما سوار میشویم دریا را **ونحمل معنا القلیل من الماء** و برمیداریم باخود اندکی از آب **فان توضأنا به عطشنا** پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم **افنتوضأ بماء البحر** آیا وضو کنیم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه **وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا** یا مخالفت وی با آب آسمان در اوصاف **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم** در بیان جواز توضی بآب دریا **هو الطهور ماؤه** دریا پاک کننده است آب وی **والحل میتته** و حلال است خود مرده او مراد ماهی است که او را ذبح میکنند و میته بتخفیف یا چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و برآوردن او است از آب و آنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید ان شاء الله تعالی **رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة والدارمی**

وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابو زید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را **لیلة الجن** در شب جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود بازگشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو و ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید **ما فی اداوتک**

چه چیز است در مطهرهٔ تو قال قلت نبیذ گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهرهٔ من قال گفت آنحضرت **تمرة طیبة وماء طهور** نبیذ چیست خرمای پاک است و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه
رواه ابوداؤد روایت کرد این حدیث را این مقدار ابوداؤد **و زاد احمد والترمذی** و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که **فتوضأ منه** پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ
که در مطهره بود **وقال الترمذی ابوزید مجهول** و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابوزید که روایت وی از ابن مسعود آورده مردی مجهول است و گفته اند که ابوزید مولای ابن
حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابوفزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را جز این
یک حدیث نیست و بعض ابوفزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است **وصح عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال** و صحت رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است
فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبدالله بن مسعود در راه و روش و سمت اشتد اشتیاق و ما ترک روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود **لم اکن لیلة الجن مع رسول**
الله نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم رواه مسلم** و چون ابن مسعود درین شب با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد
صحیح نباشد مراد از نبیذ آنست که خرما را در آب بیندازند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامهٔ احوال
و احکام آن در باب الاشربه بیاید انشاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است و حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابوزید را که از ابن مسعود روایت
کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابوحنیفه است و جهالت راویان حدیث مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و بتحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجا نشانده و دائره کرد و وی کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی در آن شب
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مکالمه و معاوضه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده
شده است آنجا باید نگریست والله اعلم **وعن کبشة بنت کعب بن مالك وكانت تحت ابن ابی قتادة** و روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری
که از مشاهیر صحابه است و قصهٔ وی در تخلف از غزوهٔ تبوک مشهور است و بود این دختر کعب در نکاح پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز
صحبت است کذا فی التقریب **ان اباقتادة دخل علیها** روایت میکند کبشه که ابوقتاده در آمد بروی یعنی بر کبشه **فسکبت له وضوء** پس بریخت کبشه برای ابوقتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض
روایات فسکبت بلفظ متکلم نیز آمده **فجاءت هرة تشرب منه** پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود **فاصغی لها الاناء** پس مائل و کج کرد ابوقتاده برای گربه ظرف آب را
تا بآسانی آب بخورد **حتی شربت** تا آنکه بخورد گربه آب را **قالت کبشة فرآنی انظر الیه** گفت کبشه پس دید مرا ابوقتاده که نگاه میکنم بجانب وی یعنی از روی تعجب از آنکه مائل کرده است ظرف را
در وی آب وضو نهاده بود بخورد **فقال** پس گفت ابوقتاده **اتعجبین یا ابنة اخی** آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادرزاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع چنین نباشد
باشد و اخوت اسلام خود باقیست **قالت فقلت نعم** گفت کبشه پس گفتم من آری عجب دارم از آن **فقال ان رسول الله** پس گفت ابوقتاده بدرستیکه پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال**
گفته است که **انها لیست بنجس** بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی **انها من الطوافین علیکم او الطوافات**
بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گرد شمار آیندگان است اگر نر است از طوافین است که بمعنی ذکور است و اگر ماده است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمهٔ او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ
آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغهٔ مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وی گرد
شما بسیار میگردد و اگر حکم بنجاست پس خوردهٔ او کنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان کرد پس مواسات و مهربانی با وی لازم
باشد بر هر تقدیر باعث مسامحه و مساهلت آمده و نزد امام ابوحنیفه سور هره مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود و لیکن مکروه و نزد ابی یوسف و
ائمهٔ دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس است و لیکن حدیث انها من الطوافین آورد نجاست را بکراهت **رواه مالك**
واحمد والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن داؤد بن صالح بن دینار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهریسة
الی عائشة داؤد بن صالح دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعض گفته اند مولای ابوقتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کننده مادر او
بود فرستاد مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و معنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها **قالت** گفت مادر وی که هریسه برده بود **فوجدتها**
تصلی پس یافتم عائشه را که نماز میکند **فاشارت الی ان ضعیها** پس بدست بازنمود بجانب من که بنه هریسه را و ازینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و
نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقهیه آمده است که اشارت مفهمه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر **فجاءت هرة** پس آمد گربه **فاکلت**
منها پس خورد پاره از آن هریسه **فلما انصرفت عائشة من صلوتها** پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود **اکلت من حیث اکلت الهرة** خورد هریسه را از همانجا
که خورده بود گربه گویا این بتعجب کرد و پرسید **فقالت ان رسول الله** پس گفت عائشه بدرستیکه پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال انها لیست بنجس** گفته است که گربه
پلید نیست و پس خوردهٔ او پلید نه **انها من الطوافین علیکم** بدرستیکه گربه از جمله گردندگان است بر گرد شما و گفت **انی رأیت رسول الله** بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را **صلی الله علیه**
وسلم یتوضأ بفضلها وضو میکرد بآبی که باقی میماند از گربه **رواه ابوداؤد وعن جابر قال سئل رسول الله** گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم**
انتوضأ بما افضلت الحمر آیا وضو کنیم بآبی که زیاده و باقی گذاشته اند خران **قال نعم** فرمود آری وضو کنید **وبما افضلت السباع کلها** و بآنچه باقی گذاشته اند درندگان

نیز همه درندگان رواه فی شرح السنة وازینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی ست ونزد ما سور سباع نجس ست زیراکه آن متولد است از لحم وی که نجس ست ومذهب
امام احمد نیز همین ست با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او واحادیثی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن ست واگر بصحت برسند مراد حوضها وغدیرهای بزرگ خواهد بود که دریابانها است
چنانکه بیاید واگر درندها علی العموم مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد وباین جانب هیچکس نرفته فائده در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامهٔ اورا بگیرد واگر در حال غضب بگیرد
پلید میکند واگر بطریق مزاح وملاعبت گیرد پلید نکند چه وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط ودر دندانهای وی رطوبت نیست ودر حالت مزاح بلبها میگیرد وآنها رطب اند کذا قال
الشمنی وعن ام هانی قالت اغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم هو ومیمونة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب اسم او فاخته بود ودر بعضی گفته اند عاتکه اسلام
آورد در سال فتح روایت میکنند از وی علی وابن عباس وجماعهٔ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویه که گفت غسل کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومیمونه بنت حارث که از امهات
المؤمنین است فی قصعة فیها اثر العجین با آبی که در کاسهٔ کلان بود که در وی اثر وبقیهٔ خمیر بود وگفته اند که مراد اثر خمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعیة ونزد ما اگر تغیر
یابد بچیزی از اوصاف آب بشیء طاهر روا است مادام که آب را از طبع وی که سیلان است برد رواه النسائی وابن ماجة الفصل الثالث عن یحیی بن عبد الرحمن قال
ان عمر رضی الله عنه خرج فی رکب فیهم عمرو بن العاص یحیی بن عبد الرحمن که از تابعین ومدنی وثقه در فیع القدر وکثیر الحدیث است حفید حاطب ابن ابی بلتعه که صحابی مشهور بود گفت
که امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران که در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود حتی وردوا حوضا تا آنکه فرود آمدند بر بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض هل ترد
حوضك السباع پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند در می آیند برای آب خوردن در حوض تو درندگان فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض
لا تخبرنا پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده مارا آن یعنی خبر دادن تو وخبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود فانا نرد علی السباع وترد علینا زیراکه ما فرود می
آئیم بر درندگان وفرود می آیند ایشان بر ما یعنی آب بسیار که ما هی آئیم وگاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت رواه مالك وزاد رزین
قال روایت کرد این حدیث را مالک وزیادت کرده است رزین گفته است که زاد بعض الرواة فی قول عمر زیادت کردند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این را که گفت وانی
سمعت رسول الله وبدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میگفت ومیفرمود لها ما اخذت فی بطونها مر سباع راست چیزی که گرفتند در شکمهای
خود ونوشیدند از آب وما بقی فهو لنا طهور وشراب وچیزی که باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده ونوشیدنی وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة روایت است از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و
مدینه اند تردها السباع والکلاب والحمر وفرود می آیند ودر می آیند از درندگان وسگان وخران عن الطهر منها پرسیدند از طهارت کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود
از آن فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر پس گفت آنحضرت مر سباع وکلاب وحمر راست آنچه برداشتند در شکمهای خود ومارا است آنچه باقی ماند طهور وپاک کننده است رواه
ابن ماجة وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید باب گرم شده در آفتاب فانه یورث البرص زیراکه او در میآرد
غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را رواه الدارقطنی این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا ودر تنزیل الشریعة
از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد وفی السنن وابن حبان از
انس آورده که امت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند برص وگفته که در اسانید این احادیث کذابان ووضاعان اند که قول کرده میشود از ایشان حدیث وثابت نشده از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی الا از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده وشافعی نیز ابن آورده که رجال وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است وشیخ وی صدقه ضعیف است
ودارقطنی از طریق دیگر آورده ومنذری غیر آن را تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رض که مؤلف آورده مخصوص بغسل است ودر سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب
حدیثی صحیح نشده واین شامل غسل ووضو وخوردن است وپوشیده نماند که بر تقدیر ثبوت مراد اعتیاد ودوام بران خواهد بود یا نزد عدم معارض مانع ازان چنانکه در بعض طعمها که اطبا ازان منع کرده اند
گفته اند باب تطهیر النجاسات نجاست پلیدی ضد طهارت وپاکی ونجس بفتح جیم وکسر آن پلید ودر اصطلاح فقها بفتح بمعنی پلیدی آید وبکسر بمعنی پلید ونجس ینجس از باب سمع یسمع وکرم یکرم
مرد وآید ونجاسات بلفظ جمع آورد درین تقصد اراده انواع او است که مختلف است احکام آن الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا شرب الکلب فی اناء احدکم چون آب خورد سگ در آوندی از شما فلیغسله سبع مرات پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار متفق علیه وفی روایة لمسلم
ودر روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که قال طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب پاک شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران ظرف ولغ خوردن سگ آب باطراف زبان و
آن مخصوص است بدرندگان ان یغسله سبع مرات بشستن آن ظرف است هفت بار اولهن بالتراب نخستین آن هفت بار شستن بخاک است وشستن ظروف بولوغ کلب هفت بار
اگرچه تعین است ومذهب ائمهٔ ثلثه هم همین است الا الامام ابوحنیفه که نزد وی حکم سائر نجاسات دارد وآنچه در حدیث آمده است محمول بر احتیاط است نه وجوب یا آن در ابتدای اسلام بود پس
ازان منسوخ گشت والله اعلم وآنکه گفت اولهن بالتراب روایت مسلم است ودر روایت ابوداؤد اخراهن آمده ودر ترمذی اولهن او اخراهن ودر روایتی نزد بزار احداهن آمده ودر روایتی از امام
احمد هشتم بار بشویند هشتم بار بخاک وعنه قال قام اعرابی گفت ابوهریره ایستاد بادیه نشینی واعراب بادیه نشینان عرب را گویند وبعض گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم بود واعرابی گویند
فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناوله الناس پس گرفتند او را مردم ودر افتادند در وی تا نگذارند که بول کند فقال لهم النبی پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله

مذهب ... (margin note beside the line beginning «آن مخصوص است»)

علیه

علیه وسلم دعوه بگذارید او را که بول کند و هریقوا علی بوله سجلا من ماء و بریزید بر جای بول او دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک از راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا و
این به تقدیری که سجل و ذنوب بیک معنی باشد و بعض گفته اند که سجل بفتح سین و سکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بری و برین تقدیر او برای تخییر باشد و ثواب آنست که هر دو بمعنی
دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم میسرین زیرا که بر انگیخته نشده اید و پیدا کرده نشده آئید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت رفق و مهربانی و
سهولت و سماحت دین و شریعت موصوف است صحابه را که تبعان اویند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریض بر رفق و لطف است بآن اعرابی که بول کرد رواه البخاری و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت و غلبه و بر آنکه غسالة النجاسة و رشاشه پاک است اگر بر جائی دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید و علما را درینجا اختلاف است
مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار و نسبه الی الطیبی
گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از آن واجب نیست و نزد ابی حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا
خشک شدن نگذارند زمین میباید کند و خاک از آن برداشت تا پاک گردد انتهی و معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بتوفیق الله که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در آنجا
نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبه آب بر طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث
ازین ساکت است والله اعلم وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء
اعرابی ناگاه آمد اعرابی فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند صحابه مه مه کمن کمن و ازینجا
معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تزرموه قطع نکنید بول او را دعوه بمانید او را و از زرام بتقدیم زای بر را قطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول و اشک و خر آن و درین نهایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است
از آنحضرت بر غربا و نادانان و لهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از زرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شده و در قطع بول بر وی ضرر راه است و با وجود
آن جای آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتی بال پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد ثم ان رسول الله پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه خواند
آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لائق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی را
انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گذاردن و قرآن خواندن او کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست قال گفت راوی و امر رجلا
من القوم و فرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فسنه علیه پس آورد آن مرد دلوی از آب پس ریخت آن را بر بول و
بر سین مهمله ریختن و اگر بریزد و پریشان کند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است متفق علیه وعن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهما قالت سألت امرأة رسول الله گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبدالله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة خبر ده یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو
آمده است کیف تصنع چکند و چگونه پاک کند جامه را از آن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة
چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان ثم لتنضحه بماء پس تر نشود آن را و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول
بر شستن است ثم لتصل فیه پس اگر خواهد نماز بگذارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک گردد چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن سلیمان بن یسار مولای ام المؤمنین میمونه برادر عطا
بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنه سبع و مائة قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی
عنها از حکم منی که میرسد جامه را فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس
بیرون می آمد آنحضرت بنماز و اثر الغسل فی ثوبه و نشان شستن که تری میباشد در جامه آنحضرت می بود متفق علیه وعن الاسود وهمام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه
بن قیس است و بود اسن از عم خود و خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره
بر آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنه اربع او خمس و سبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان
از صحابه و روایت کرده از وی ابراهیم و غیر وی مات سنه خمس و تسعین پس روایت میکنند این دو تابعین عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که میمالیدم
منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه وبروایة علقمة والاسود عن عائشة
نحوه و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن وفیه و درین روایت این زیادتی نیز هست که ثم یصلی فیه پس نماز میگذارد آنحضرت در آن و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب
ما و مذهب مالک و بروایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خداست پس چگونه گوئیم که نجس است و دارقطنی و
طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی است و آب حلق است کفایت میکند ترا که بمالی آن را

بخوره با بخیه دلیل با احادیث است که وارد شده در غسل ازان و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای اثبات
جوابش آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمني والقيء و آنکه ایشان گویند
که منی اصل آفرینش دوستان خدا است علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خدا است و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میکرد چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل
اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن ام قيس بنت
محصن بکسر میم و سکون حاء و فتح صاد مهمله خواهر عکاشة بن محصن است اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند انها اتت بابن لها
روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مر او را بود صغير لم يأكل الطعام پسر خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را الى رسول الله آورد نزد پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم فاجلسه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره پس نشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود فبال على ثوبه پس بول کرد آن پسر در جامه
شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فنضحه ولم يغسله پس پاشید آب را بر آن جا و نشست آنرا متفق عليه بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام
نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی
و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسله بآن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و نضح از
طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و فشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود
آنحضرت بریزید آب بر وی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر میباید پس در هر دو غسل هست ولیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی
و صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آنست که بابت ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است وعن عبد الله بن عباس
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست از آنچه گندی
و تباهی آرد بوی خواه بادویه یا بآفتاب دادن باشد و مجرد خشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا في القاموس و شمنی گفته که اهاب جلد پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته
کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از این مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب
آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نجس نیست و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع
میکردند و دانه‌ها میساختند و شانه میکردند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی آبائها الکرام دو دستوانه خریده از عاج و مشهور
آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان لغة اندکه نام حیوان دیگر است دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم وعنه قال تصدق على مولاة
لميمونة بشاة و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المؤمنين ميمونه را بود گوسفندی فماتت پس مرده آن شاة مرده و افتاده بود فمر بها
رسول الله پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آنرا فدبغتموه پس دباغت میکردید
آنرا فانتفعتم به پس سود مند میشدید بدان فقالوا انها ميتة پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام است فقال انما حرم اكلها پس فرمود آنحضرت حرام نیست
مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق عليه وعن سودة زوج النبي روایت است از سوده که از ازواج مطهره پیغمبر است صلى الله عليه و
سلم قالت ماتت لنا شاة گفت سوده مرد یکی گوسفند که مارا بود فدبغنا مسكها پس دباغت دادیم ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم ما زلنا ننبذ فيه
پس همیشه بودیم ما که نبیذ میساختیم در مشکی که از آن مسک ساختیم حتى صار شنا تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاري الفصل الثاني
عن لبابة بنت الحارث ام الفضل هلالیه خواهر ام المؤمنين میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس قالت كان الحسين بن علي رضي الله عنهما
في حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فبال على ثوبه گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی فقلت البس ثوبا واعطني
ازارك لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مر ازار خود را حتى اغسله تا آنکه بشویم آنرا قال انما يغسل من بول الانثى گفت آنحضرت شسته میشود جامه مگر از بول دختر
وينضح من بول الذكر و پاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه وفي رواية لابي داود والنسائي
عن ابي السمح و آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود قال گفت يغسل من بول الجارية ويرش من بول الغلام شسته
شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیرخواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم بنعله
الاذى چون پی سپر کند یکی از شما بپاپوش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از آن نفرت آرد و اطلاق او بر پلید و قذر هم ازین جهت است فان التراب له طهور
پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است و مراد بنجاست خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف پس
دلک کرد آنرا بارض یعنی مالید بزمین بدانکه زائل میکرد در مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز بدلک پاک میکرد و ایشان میگویند

کار مبنی بر تیسیر و رفع حرج است و نزد ایشان که مراد نجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است و گفته که مراد بودن تراب
مطهر آنست که متعلق بی سپر کند نجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب سپر سد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست بلکه طهارت در حق دخول
مسجد و وطی او است زیرا که طهارت در ینجا مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسپد بجامه و بدن
و متلوث کرده بدان بلکه مس یابس از آنست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواه ابو داؤد ولابن ماجة معناه روایت کرد این حدیث را
ابو داؤد باین لفظ که مذکور شد و ابن ماجه این معنی را بلفظی دیگر آورده وعن ام سلمة قالت لها امرأة و روایت است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت او را زنی انی اطیل ذیلی بدرستیکه
من دراز میکنم دامن جامهٔ خود را و امشی فی المکان القذر و میروم در جای پلید یعنی او را بچه چیز پاک کنم و بشویم یا حکم قالت گفت ام سلمه قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یطهره ما بعده پاک میکرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن که در جای پاک راه میرود خاکی که بدامن میرسد پاک میکرداند او را چنانکه
در حدیث ابی هریره معلوم شد و درین حدیث ام سلمه البته حمل بر قذر یابس میباید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید کردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعه از تابعین
بر آن رفته اند که پاک میشوند بدلک اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد رواه مالک واحمد والترمذی وابو داؤد والدارمی فالا و
گفته اند ابو داؤد و دارمی که المرأة ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن که پرسید از ام سلمه ام ولدیست مر ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن امرأة مجهول
باشد و این حدیث مطعون کردد وعن المقدام ابن معدیکرب بکسر اصحابیست معدود در اهل شام نزول کرد حمص را و فود آورده بر آنحضرت از کنده روایت میکند از آنحضرت
و از صحابه و روایت میکنند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنه سبع و ثمانین قال نهی رسول الله گفت نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن لبس جلود السباع
از پوشیدن پوستهای درندگان چنانکه شیر و پلنگ و مانند آن والرکوب علیها و از سوار شدن بر آن پوستها مراد کسترانیدن آنهاست در زیر و نشستن بر آنهاست یا بر زین انداختن و سواری
کردن و علت نهی آن کفته اند که آن از سیرت جباران و داب متکبران است پس نهی تنزیهی است و بر قول کسی که میگوید موهای میته نجس است و پاک نمیکردد بدباغت نهی تحریمی نیز میتواند شد رواه
ابو داؤد والنسائی وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن جلود السباع روایت است از ابو الملیح که نام وی
عامر بن اسامة بن عمیر هذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامه از صحابه است ظاهر آنست که مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز هست تابعی ثقه که آنحضرت منع کرد از پوستهای
درندگان رواه احمد وابو داؤد والنسائی و نهی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب آن و زاد الترمذی والدارمی ان تفترش و درین روایت
مخصوص بافتراش کرد وعن ابی الملیح انه کره ثمن جلود السباع و روایت است از ابی الملیح که وی مکروه داشته است بهای چرمهای درندگان را و این مذهب ابو الملیح است و بعض
قید کرده اند که مراد پیش از دباغت است که بجهت نجاست بیع آن مکروه و حرام داشته است و در نسخهٔ اصل درینجا بیاض است و در حاشیه نوشته اند که رواه الترمذی فی کتاب اللباس و سنده
جید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی بسره و قوی است وعن عبد الله بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاهلی اسلامی است که دریافته زمان سعادت نشان آنحضرت را و نشناخته شده و او را
روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست که تابعی است قال اتانا کتاب رسول الله گفت آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة
که سود مند نشوید از خود مرده باهاب ولا عصب نه بپوست و نه بپی رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اهل مذهب
امام احمد است که جلد میته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد در صحت احادیث وارده در طهارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان که التزام صحت آنها میکنند عموم قرآن را که فرموده است حرمت
علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند که مقصود حرمت هر جزو یست بانچه مقصود از اوست و مقصود از اهاب انتفاع بد واست چنانکه مقصود از لحم اکل است و حدیث
از دارقطنی نقل کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته و چون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میته نه باهاب و نه بپی و این مشعر است که نهی
بعد از رخصت است و حق آنست که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند و مشهور که مثل این حدیث بکتاب مقاومت نتوان کرد و اهاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری
و مسلم آمده که حرام از میته اکل او است نه همه چیز چنانکه گذشت و جمهور ائمه از مذهب امام احمد و محققین ایشان نیز همین جانب اند که طاهر است و حدیث عبد الله بن حکیم ضعف و نسطرابی دارد که
مقاومت با آن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت او نیز سخن است و صحیح آنست که وی تابعی مخضرم است والله اعلم و مؤلف بعد از این حدیث که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیث آورده که دلالت
دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت بانکه مراد درین حدیث اهاب پیش از دباغت است پس گفت وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت گفت عائشه که آنحضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بچرمهای میته وقتی که دباغت داده شوند و اگر بملاحظه منع از اضاعت و اسراف
امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد والله اعلم رواه مالک وابو داؤد وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش گفت میمونه که گذشتند
بر آنحضرت چند مرد از قریش که میجرون شاة لهم مثل الحمار میکشیدند گوسفند مرده که از ایشان بود مانند خر در ضخامت بجهت کلانی یا فربهی یا بسبب آماسیدگی فقال لهم رسول الله
پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها کاشکی میگرفتید شما پوست او را قالوا انها میتة گفتند که این گوسفند خود مرده است پوست او را چگونه
گیریم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آن را آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست را پی سپر اینند رواه
احمد وابو داؤد وعن سلمة بن المحبق بضم میم و فتح حای مهمله و کسر بای موحده مشدده و غالب بر زبان محدثان فتح با است صحابیست معدود در بصریین روایت

میکند از وی حسن بصری و غیر وی قال ان رسول الله گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوك آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است در سال نهم علی اهل بیت بر اهل خانه فاذا قربة معلقة پس ناگاه مشکی آویخته بود فسأل الماء پس طلبید آنحضرت آب فقالوا پس گفتند اهل خانه یا رسول الله انها میتة این قربه از پوست میته است که دباغت داده شده است قال دباغها طهورها فرمود آنحضرت دباغت دادن وی پاک کننده اوست رواه احمد وابو داود

الفصل الثالث عن امراة من بنی عبد الاشهل قالت روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است و معلوم نیست حال وی گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گندیده فکیف نفعل اذا مطرنا پس چگونه احتیاط و احتراز کنیم وقتیکه باران داده میشویم قالت گفت آن زن فقال پس گفت آنحضرت الیس بعدها طریق هی اطیب منها آیا نیست بعد از آن راه گندیده راه دیگر که خوشتر و پاکیزه‌تر باشد از آن قلت بلی گفتم آری هست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهذه بهذه پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است باین راه که گندیده است یعنی از راه گندیده اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث و ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست و احتمال هر دو دارد و نیز بر تقدیر ظاهر میشود که طهور در نجاست باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا نتوضأ من الموطئ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه و نعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی رواه الترمذی این محمول است بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق نمیشد به ترکه آلوده میشد چه شستن از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلك پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن رواه البخاری واین بر تقدیری است که سگان تر نباشند بنجاستی که از وی بمساجد آرد و پس آب نمی پاشیدند از مجرد در آمدن سگان و گفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد و تطهیر آن و محافظت آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و در بندها تا آنکه یکی فرمود از کشتن سگان وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا بأس ببول ما یؤکل لحمه روایت است از براء بن عازب که صحابی مشهور است گفت فرمود نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی وفی روایة جابر و در روایت جابر اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اکل لحمه فلا بأس ببوله چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او و تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک و احمد و بعضی از شافعیه و آن نزد ابو حنیفه و ابی یوسف نجاست خفیفه است از جهت تعارض آثار و شاید که تاویل نزد ایشان آنست که باک عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جای بود که جانب نقیض حکم اولی و احری است والله اعلم رواه احمد والدارقطنی

باب المسح علی الخفین یعنی مسح موزه جائز است بسنت و اجماع و آثار مشهوره تا آنکه گفته اند که معتقد آن نیست مبتدع است کذا فی الهدایة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان رواة آنرا از صحابه پس هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفته میدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیة و حسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه معتقد میکردند مسح خفین را و کرخی گفته که می ترسم کفر آنرا که قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن گفته مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پایهاست و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برهنه کردن پاها و شستن بعض گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل با شرط آنکه ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادت گفته که امر آنحضرت صلی الله علیه را تکلف نبود در هیچ جانبی نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بودی پایها بشستیدی و اگر پا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت باشد انتهی

الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمه و فتح را ابن هانئ بهمزه در آخر از معظم اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانئ صحابی است و آنحضرت وی را کنیت ابو شریح ساخته قال سألت علی بن ابی طالب رض عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزه ها که حکم آن چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر سه روز و شبهای سه روز مر مسافر را و یوما ولیلة للمقیم و یک روز و یک شب مر مقیم را رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوة تبوك که آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل الغائط پس بصحرا برآمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آوند خرد از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت قبل الفجر پیش از نماز بامداد فلما رجع پس هرگاه که باز گشت آنحضرت از جانب صحرا اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و از اینجا معلوم میشود که استعانت بغیر در وضو جائز است و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد والله اعلم فغسل یدیه ووجهه پس بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را و روی خود را وعلیه جبة من صوف بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و قبا آنکه جیب ندارد و اسم جبه بهر سه شامل است فذهب یحسر عن ذراعیه رفت آنحضرت و خواست که کشف کند و برهنه کند هر دو ساعد خود را فضاق کم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج یدیه من تحت الجبة پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقی الجبة علی منکبیه و انداخت جبه را بر هر دو دوش مبارک خود و این جبه آنست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بر وی جبه رومیه بود و تنگ بود و از اینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه تنگ پوشیده است و لیکن میگویند که آنرا در سفر میپوشید و غسل ذراعیه و بشست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته پس مسح کرد موی پیشانی خود را که آنرا چهارم حصه سر میدانند وعلی العمامة و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح سر و اقامت سنت چنانکه تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهویت لانزع خفیه مغیره میگوید پس خم شدم و دست برآوردم تا بکشم موزه های آنحضرت را فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار و

وکش موزه ها را زیرا که من در آورده ام پایها را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و درینجا کلامی هست که در شرح آن را ذکر کرده ایم **فمسح علیهما** پس مسح کرد بر هر دو موزه **ثم رکب و**
رکبت بعد از ان سوار شد آنحضرت و سوار شدم من **فانتهینا الی القوم** پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم **وقد قاموا الی الصلوٰة** و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز گویا اشارتی از حضرت یافته
بودند که اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگذارید **ویصلی بهم** و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد **عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة** و بتحقیق گذارده بود وی با قوم یک رکعت
فلما احس بالنبی پس هرگاه که آگاه شد به پیغمبر **صلی الله علیه وسلم ذهب یتاخر** رفت که پس تر شود و آنحضرت بامامت پیش آید **فاومی الیه** پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد
الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود باش **فادرک النبی** پس دریافت پیغمبر **صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه** یکی از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف **فلما**
سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه پس هرگاه سلام داد امام بایستاد آنحضرت و ایستادم من نیز با وی **فرکعنا الرکعة التی سبقتنا** پس گذاردیم ما رکعتی را که سابق
شده بود و آن رکعت ما را و گذارده بود امام با قوم چنانکه حکم مسبوق است **رواه مسلم** و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببعض اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار
دیگر با ابی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد آنجا امام آنحضرت بود و ابو بکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است **الفصل الثانی عن**
ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة ابو بکره بتا در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت
میکند از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز و مر مقیم را یک شبانه روز **اذا تطهر فلبس خفیه** وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزهٔ خود را **ان یمسح علیهما** که مسح کند بر آن در وضوی که بعد
از این خواهد کرد **رواه الاثرم فی سننه** روایت کرد این حدیث را اثرم بثای مثلثه در سنن خود **وابن خزیمة والدارقطنی** و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی **وقال الخطابی هو صحیح الاسناد**
و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش **هکذا فی المنتقی** همچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف نام کتابی است **وعن صفوان بن عسال** بفتح عین مهمله و سین
مشدده صحابیست ساکن کوفه دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبد الله بن مسعود از وی روایت کرده **قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا** گفت بود آنحضرت که امر
میکرد ما را وقتی که میبودیم مسافر و سفر بفتح سین و سکون فا جمع سافر است چنانکه صحب جمع صاحب و رکب جمع راکب **ان لا ننزع خفافنا** بکسر خا **ثلثة ایام ولیالیهن** که نا کشیم موزهای خود را از پایهای سه روز
و شبهای آن **الا من جنابة** مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها باید کشید **ولکن من غائط وبول ونوم** و لیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و همبر آن مسح باید کرد
و درین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شرح آن را بیان کرده ایم **رواه الترمذی والنسائی وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی** وضو سازانیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی **فی غزوة تبوک** در جنگ تبوک **فمسح اعلی الخف واسفله** پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و پایان آن را که جانب پایان قدم است
رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی و گفت ترمذی **هذا حدیث معلول** این حدیث معلول است و در وی اسباب و علل است که قادح اند در صحت آن و گفت
وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث و پرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمهٔ حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد **فقالا لیس بصحیح**
پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست **وکذا ضعفه ابو داؤد** و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده
بلکه بوراد بروزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود و وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجا بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجا و در اکثر طرق مغیره مطلق واقع شده است که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قادحه در صحت است **وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه**
وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیرة بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها **رواه الترمذی وابو داؤد وعنه قال توضأ النبی صلی**
الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین **رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة**
جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه و آن را جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که مثل موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی
گفته جرموق موزهٔ گشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابو حنیفه اگر
ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه مسح آن بموزه درونی میرسد گویا که همبر آن مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد
شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگر چه منعل باشد و این حدیث حجت است بر وی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب وابن عباس و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین **الفصل الثالث**
عن المغیرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین **فقلت** پس گفتم من بطریق استفهام **یا رسول الله نسیت** و امو
کردی یعنی شستن پایها را که بر نکشیدی موزه ها را **قال بل انت نسیت** و سهو در من فراموش نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل **بهذا امرنی ربی** باین
کرده است مرا پروردگار من **عز وجل** و من بعمل آورده ام نه فراموش کردن شستن پایها را گویا اول بار است که مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد
پس فرمود امر الٰهی همچنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته **رواه احمد وابو داؤد وعن علی** رضی الله عنه **انه قال** گفت امیر
المؤمنین علی **لو کان الدین بالرأی** اگر میبود کار و بار دین برای و حکم عقل **لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه** هر آینه بود پایان موزه بهتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالای آن از جهت
بودن پایان محل تجس و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد **وقد رأیت رسول الله** بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه** مسح میکرد بر ظاهر
یعنی بر بالای موزه های خود **رواه ابو داؤد والدارمی معناه** روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داؤد و دارمی مضمون آن را بعبارت دیگر آورده و ازینجا معلوم کرد که حکم عقل و اتباع وی

در مقابله حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل است باب التیمم تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر و قصهٔ ابتدای مشروعیت تیمم
آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت
برای جستن آن و توقف نمودند مردم با وی و در آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را
مردوم
بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید
بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخواست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدا تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این اول نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس خیزانیدند شتر
مرا پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسماء بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز
پس بگذاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آن را مگر
آنکه گردانید خداوند تعالی آن را برای تو و برای مسلمانان خیر و بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای چهره دوم برای دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست و اول قول
ابوحنیفه و صاحبیه و مالک محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمای اعصار و امصار و ثانی مذهب
مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و قول عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان
میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند و تمامه این بحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم **الفصل الاول**
عن حذیفة رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث** فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که بیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای
ایشان به سه خصلت و سه فضیلت **جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة** گردانیده شده است صفهای ما در معرکه جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس خود و شیطان مثل صفوف
فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است **والصافات صفا** قسم است بملائکه و مصلین **وجعلت لنا الارض کلها مسجدا**
و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موسع باشد که مبنی و مهیا گردانید برای نماز و چون جائز شد نماز همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است
که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافت چیزی مسامحه باشد و بنا نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه **وجعلت تربتها**
لنا طهورا اذا لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب را **رواه مسلم** و از این حدیث تخصیص آن برای تیمم معلوم گردد و مذهب شافعی و احمد در اقوی
روایتین و ابی یوسف اینست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست است و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بهرچه از جنس زمین است و آن هرچه بآتش بگدازد و نرم
نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث حذیفه نیز
هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص تراب است مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل و بعض گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب و غیره اما در قاموس گفته است که
ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی است و نیز روایت بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه و غیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و بدانکه خصائص
و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بآن ممتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن بحد و بیشمار است جمعی از علما بعض آن را ذکر کرده اند و چندی از آن در شرح نقل کرده شده است **والله اعلم**
وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سال صاحب فرش بود و ملائکه بروی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم
ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم **فصلی بالناس** پس نماز گذارد مردم یعنی امامت کرد ایشان را **فلما انفتل** پس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز **اذا هو برجل معتزل**
لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس است با مردی در گوشه نشسته که نماز نگزارده است با قوم **فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم** پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گذاردن با قوم **قال اصابتنی جنابة ولا ماء** گفت آن مرد مانع اینست که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
علیک بالصعید بر تو باد که لازم گیری صعید را **فانه یکفیک** زیرا که وی بسنده است ترا و صعید بمعنی خاک آید و بعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین است و غالبا این مرد عالم نبود بجواز تیمم برای حدث
نه برای جنابت و لهذا بیان نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را **متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب** رضی الله عنه روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر
المؤمنین عمر **فقال انی اجنبت فلم اصب الماء** پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برای جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب
مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم کرد که تیمم برای جنابت کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل و بعض شراح
زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نیز موافق اوست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم است یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض
گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و بیاد او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی **فقال عمار لعمر** پس گفت عمار
مر عمر را **اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت** آیا یاد نداری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم **فاما انت فلم تصل** فاما تو که عمر بن خطابی نگذاردی نماز را و توقف کردی در آن بگمان
آنکه تیمم برای جنابت کفایت نمیکند **واما انا فتمعکت** و اما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود
و از اینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد باجتهاد اعاده نیست بروی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضی

امر باعادة نکرد فصلیت عمار گفت پس از ان نماز گذاردم من فذکرت ذلك للنبی پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیك هکذا پس گفت آن حضرت که جز این نیست که کفایت میکند ترا همچنین فضرب النبی صلی الله علیه وسلم پس بزد آنحضرت برای بیان آنکه مراد بدان صورت تیمم است بکفیه الارض هر دو کف دست خود زمین را ونفخ فیهما و دمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد هر دو کف دست خود روی خود را و دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعض ثم آمده بتقدیم کفیه بر وجه و ازینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری ولمسلم نحوه و مر مسلم را مانند این آمده وفیه و در روایت مسلم اینچنین است قال گفت آنحضرت انما یکفیك ان تضرب بیدیك الارض بسنده بود ترا که بزنی هر دو دست خود زمین را ثم تنفخ پس بدمی هر دو کف دست را ثم تمسح بهما وجهك وکفیك پس مسح میکردی هر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربهٔ واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور و شیخ محی الدین نواوی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن آنکه زدن دست بر زمین اینچنین است و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل میکرد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داود و غیر آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعض روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز جهت آنست که مقصود بیان تیمم تمام نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم تمام بود و بعض میگویند که مراد بکفین اینجا یدین است چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا ید ذکر کنند و مراد ید دارند دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح واقوی است والله اعلم وعن ابی الجهیم بضم جیم وفتح ها و سکون یا تحتانیه بن الحارث بن الصمة بکسر صاد و تشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهرزادهٔ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه قال مررت بالنبی گفت ابوجهیم گذشتم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یبول و حال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلمت علیه پس سلام کردم بروی فلم یرد علی پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری فحته پس کاوید دیوار را بحت بمهمله و مثناة تراشیدن یعنی خشک از جامه و برگ از درخت و جاه تراشه هر چیز بعصا کانت معه بچوبی که با آنحضرت بود و عادت شریف بود که چوبی سرکج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان رسیده گشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت معه ناظر درین معنی است و کاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست و لهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع یده علی الجدار پس نهاد هر دو دست خود را بر دیوار فمسح وجهه وذراعیه پس مسح کرد روی مبارک خود را و ذراعین خود را ثم رد علی پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است و تحقیق این در باب الخلا گذشت و مؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین و نیافتم من این روایت را در صحیحین ولا فی کتاب الحمیدی و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین ولکن ذکره فی شرح السنة ولیکن ذکر کرده است آنرا محی السنة در شرح سنة از طریق شافعی وقال و گفته است هذا حدیث حسن

الفصل الثانی عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم بدرستیکه خاک پاک کنندهٔ مسلمان است وان لم یجد الماء عشر سنین اگرچه نیابد آب را ده سال و درینجا مبالغه و تاکید است در طهوریت خاک و تنبیه برین که خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است و تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فلیمسه بشره پس چون بیابد آب را پس باید که برساند و مس کند آنرا بشرهٔ خود را یعنی اندام خود را امس بضم یا و کسر میم از امساس بمعنی مسح است و مراد اینجا وضو است و بشره بفتحتین بشره معنی ظاهر جلد و مراد اندام است فان ذلك خیر زیرا که بدرستی آب نیکو است و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضو و تیمم هر دو جائز است ولیکن وضو اولی و افضل است بلکه وضو واجب است و تیمم اصلا جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی اَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَاَحْسَنُ مَقِيلًا رواه احمد والترمذی وابو داود وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین وعن جابر قال خرجنا فی سفر گفت جابر بن عبد الله انصاری بیرون آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی فشجه فی رأسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد فاحتلم پس محتلم شد آن مرد فسأل اصحابه پس پرسید یاران خود را هل تجدون لی رخصة فی التیمم آیا می یابید برای من رخصت در تیمم قالوا ما نجد لك رخصة گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم وانت تقدر علی الماء حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت بر استعمال و عدم تضرر بآنست فاغتسل پس غسل کرد آن مرد فمات پس مرد فلما قدمنا علی النبی پس هرگاه که ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه قال فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند او را بکشد ایشان را خدای تعالی و ازینجا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جایز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد ایشان بر حقیقت ثابت باشد الا سألوا اذ لم یعلموا چرا سؤال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را فانما شفاء العی السؤال پس نیست شفا و دور شدن علت عجز و نادانی و نافهمیدن مرا رسیدن بوی مگر سؤال کردن و پرسیدن از دانایان انما کان یکفیه ان یتیمم نیست جز این نیست که بس بود او را که تیمم میکرد و یعصب علی جرحه خرقة و می بست بر جراحت خود جامه پاره ثم یمسح علیها پس مسح میکرد بر آن خرقه و یغسل سائر جسده و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن رواه ابو داود وروی ابن ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة

۷ این است س

پس درآمد وقت نماز ولیس معهما ماء و نبود با ایشان آب فتیمما صعیدا طیبا پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس بگذاردند نماز ثم وجدا الماء فی الوقت پس یافتند
آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة بوضوء پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضوء ولم یعد الآخر و باز نگردانید دیگری ثم اتیا رسول الله
پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس ذکر کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را اصبت السنة
یافتی تو طریقه سلوک او در دین که بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است واجزأتک صلوتک و بس است ترا نمازی که کردی وقال للذی توضأ و
اعاد و گفت آنحضرت مر آنکس را که وضو کرد و باز گردانید نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار برای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر
رواه ابوداؤد والدارمی روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و دارمی و روی النسائی نحوه و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ وقد روی هو ابوداؤد
ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و بتحقیق روایت کرد نسائی و ابوداؤد نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال الفصل الثالث عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة بکسر صاد
و فتح میم مشدده قال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه فلقیه رجل
پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابوالجهیم است که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیه پس سلام
کرد آن مرد بر آنحضرت فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم پس رد نکرد آنحضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه و یدیه پس مسح
کرد بروی مبارک خود و هر دو دست خود ثم رد علیه السلام پس جواب سلام داد او را این حدیث هر دو طریق احتمال است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجهه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین
حدیث نیز وجهه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه کان یحدث انهم تمسحوا و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه
مسح کردند وهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوة الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید پس
بزدند بکفهای دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة پس مالیدند بروهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید
پس باز گشتند پس زدند بکفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها پس مالیدند بدستهای خود تمامه دستها را یعنی الی المناکب والآباط تا دوشها از ظاهر و تا بغلها از باطن
من بطون ایدیهم بیان آباط است رواه ابوداؤد این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربه واحده و تاویلش معلوم شد و لیکن درین حدیث تا مناکب
و آباط آمده و غالبا نظر قوم بدان افتاد که ایدی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده و ید نام کل است از غیر ملاحظه فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم میگردد و جمهور
نظر کردند بفرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم باب الغسل المسنون بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و
نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته درین
باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکهة بن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبدالله
بن عمر از حدیث موطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلی رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده باشد و نیز غسل
روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند غسل برای احرام خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع و او را نیز از جهت آن ذکر نکرد که در مناسک مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعة ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد بعد از آن بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است
از جهت ورود آن بصیغه امر چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است
بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب آورده معلوم گردد الفصل الاول
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و مختار
آنست که غسل برای نماز جمعه است که بآن طهارت نماز جمعه بکند و بعض گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و روایت نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه
معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب
علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة ایام یوما در هر هفت روز یک روز که
مراد روز جمعه است یغسل فیه رأسه بشوید در آن روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب
غسل در روز جمعه متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد کوفه را بعض گویند بصره را معدود است در بصریین
و والی بود بران و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع و خمسین و قیل ست و ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من توضأ یوم الجمعة کسیکه وضو کند روز جمعه فبها پس بآن خصلت و نعمت یعنی بداصل فضیلت و طهارت رسید یا معنی آنست که برو باد که اخذ کند باین خصلت که در ادای فرض کافی است
و نعمت و نیکو خصلت است این در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل ومن اغتسل فالغسل افضل و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است رواه احمد و ابوداؤد

والترمذی والنسائی والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل کسیکه شوید میت را پس باید که غسل کند
از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشه غسل و جز آن رواه ابن ماجه روایت کرد این را ابن ماجه وزاد و زیاده کرده است احمد والترمذی وابو داؤد این را که ومن
حمله فلیتوضأ وکسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند وگفته اند که مراد بحمل میت مس او است واین وجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت
حمل با وضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز واین ملائم معنی ثانیست وبعض گفته اند که برداشتن میت قربت است وقربت با طهارت اولی است و بر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست وهمچنین غسل
بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما اینست و در جامع الاصول می آرد که اسماء بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابوبکر را بعد از موت وی پس از آن پرسید از آنها که حاضر بودند
از مهاجران وگفت که من روزه دارم وامروز سخت سرد است آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست واز موطا می آرد که ابن عمر تجهیز وتکفین کرد پسری را که مر سعید بن زید را
بود و برداشت او را پس از آن درآمد ونماز گذارد و وضو نکرد ترمذی گفت که درین باب از علی وعائشه نیز حدیث آمده است وحدیث ابی هریره حسن است وگفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل
دهد میت را بعض گفته اند واجب است بروی غسل واجب است ونزد بعض بروی وضو وبعض گفته اند که مستحب است غسل واقل آنست که وضو کند وعبد الله بن المبارک گفته که نه غسل کند ونه وضو
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع روایت کرد عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز من الجنابة از جنابت
ویوم الجمعة ودر روز جمعه ومن الحجامة واز خون کم کردن ومن غسل المیت اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت واز حجامت وغسل میت مستحب واز جمع کردن این چیز
بجنابت لازم نیاید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان کردیم رواه ابو داؤد ماند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز آن غسل میکرد
وبعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از صاحب اظهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت
وصاحب حاوی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت آن را کرده است واصحاب وی نیز کرده اند والله اعلم وعن قیس بن عاصم صحابی است قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تمیم واسلام آورد در سال
نهم وچون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اهل الوبر بود عاقل حلیم شریف جواد معدود است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری وغیر او انه اسلم روایت است از قیس بن عاصم
که وی اسلام آورده فامره النبی پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر که غسل کند با آب وبرگ کنار واین امر برای وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است و
استعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهیر وتنظیف است رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام
باشد چنانکه در لفظ ابی داؤد آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل وگفته اند که اصح آنست که امر کرده شود داخل بشهادتین بعد از آن غسل داده
شود واختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب وثانی اصح است وهمچنین مستحب است که شسته شود جامهای او وحلق کرده شود وختان نموده شود الفصل الثالث عن عکرمة
مولای ابن عباس فقهای مکه وتابعین است اصل او از بربر است باقی احوال در مواضع دیگر نوشته شده است قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا روایت است از عکرمه که گفت بعض مردم
از عراق آمدند نزد ابن عباس فقالوا پس گفتند یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب قال گفت لا اعتقاد نمیکنم غسل را روز
جمعه واجب ولکنه اطهر ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل است از تطهیر بحذف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة است یا پاک تر است صاحب وی وخیر لمن اغتسل
وغسل بهتر است مر کسی را که غسل کند ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب وکسیکه غسل نکند پس نیست بر وی غسل واجب وآثم نمیگردد وی بترک آن وساخبرکم کیف بدأ الغسل گفت ابن
عباس و زود است که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مشروعیت غسل روز جمعه کان الناس مجهودین بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت یلبسون الصوف میپوشیدند جامه
پشمینه بجهت فقر ونارسائی ویعملون علی ظهورهم وکار میکردند بر پشتهای خود وکان مسجدهم ضیقا وبود مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان در آن تنگ مقارب
السقف نزدیک بود سقف وی و در بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع آورده گویا اجزای سقف را آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود انما هو عریش نبود مسجد مگر
خانه سایه انداز که بپا داشته بودند آنرا بشاخهای خرما وهمچنین بود سقف آن مسجد عریش نیز آن خانه را گویند که برای سایه بسازند فخرج رسول الله پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی یوم حار — که برای سایه ص
در روزی گرم وعرق الناس فی ذلک الصوف وخوی کرده بودند مردم در آن پشمینها که پوشیده بودند حتی ثارت منهم ریاح آذی بذلک بعضهم بعضا تا آنکه برانگیخت از
ایشان بوهای که ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعض را فلما وجد رسول الله پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تلک الریاح آن بوها را قال گفت یا ایها
الناس ای مردم اذا کان هذا الیوم چون باشد این روز یعنی روز جمعه فاغتسلوا غسل کنید ولیمس احدکم وباید که بساید یکی از شما افضل ما یجد من دهنه بهتر وخوشتر آنچه
بیابد از روغن خود وطیبه وخوشبوی خود قال ابن عباس ثم جاء الله بالخیر پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی وتوانگری وفراخی وخیر مال را اگر گویند ولبسوا غیر الصوف و
پوشیدند جز جامهای پشمینه را وکفوا العمل وکفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند و وجه معیشت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت ووسع مسجدهم
وفراخ کرده شد مسجد ایشان ونخستین کسی که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود وپس از وی عثمان بن عفان رضی الله عنهما وذهب بعض الذی کان یؤذی بعضهم بعضا من
العرق ورفت پاره از آنچه ایذا میکردند بعض مردم بعض را از عرق رواه ابو داؤد وحاصل این حکایت آنست که در ابتدا مامور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد وچون علت — بسبب آن ص
منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهای علت چنانکه برطرف شد سهم مولفة القلوب ببرطرف شدن علت آن وبعض گفته اند که غسل اول واجب بود بعد از آن منسوخ گشت اما قول بنسخ بی علم بتاریخ بعید است
وبعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب در جای که واقع شده است تاکید استحباب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود وبعلت مذکور سابقا

در غایت تاکید و مبالغه بود پس از ان تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شراح بدان تصریح کرده اند والله اعلم **باب الحيض** حیض [illegible] سیلان است
حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب وی و حیض نیز از او است و در شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علت و ولادت و آنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد از ولادت
آید آنرا نفاس خوانند بالکسر و محیض بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حا حالتی که زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف
میگردد بحکمت الهی بتغذیه ولد و از این جهت است که حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد و بعد از ان شیر میگردانند آن خون را که ماده حیض
بود و باین سبب کم است که مرضعه حیض آید و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی میماند چون مصرفی ندارد و بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج اقتضا خون
کند بیرون آید و اما ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان
ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط میگشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث آمده
شده است منافات بنا می بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بواسطه مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم **الفصل الاول** عن انس
قال ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيهم گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان **لم يؤاكلوها** با هم نمیخوردند با آن زن **ولم يجامعوهن في البيوت** و نمی
در آوردند زنان را در خانه و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها **فسأل اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم النبي** پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این حال یهود که حق است یا باطل
فانزل الله تعالى پس فرو فرستاد خدای تعالی برای [illegible] یهود این آیت را که **ويسألونك عن المحيض الآية** تا آخر آیت تفسیر آنکه می پرسند ترا از حکم حیض **قل هو اذى** بگو در جواب ایشان که حیض
درد و پلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکشد **فاعتزلوا النساء في المحيض** پس کناره گیرید از زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض **ولا تقربوهن حتى يطهرن** و نزدیک
مشوید بزنان تا آنکه پاک شوند **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم** در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب زنان در حال حیض **اصنعوا كل شيء الا النكاح** بکنید با
زنان هر چیز را از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع **فبلغ ذلك اليهود** پس رسید این سخن یهود را **فقالوا ما يريد هذا الرجل** پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلى الله
عليه وسلم **ان يدع من امرنا شيئا الا خالفنا فيه** که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز **فجاء اسيد** بضم همزه و فتح سین مهمله **بن حضير** بضم حای مهمله و فتح ضاد
معجمه **وعباد** بفتح عین و تشدید موحده **بن بشر** بکسر بای موحده و سکون شین معجمه هر دو صحابی مشهورند پس آمدند این دو صحابی **فقالا** پس گفتند **يا رسول الله ان اليهود تقول كذا و**
كذا بدرستیکه یهود میگویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین **فلا نجامعهن** پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن
بلفظ استفهام و در بعض فلا نجامعهن بلفظ نهی مخاطب **فتغير وجه رسول الله** پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم حتى ظننا ان قد وجد عليهما**
تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر این دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند **فخرجا** پس بیرون آمدند آن دو صحابی **فاستقبلهما هدية من لبن** پیش
آمد این دو کس را تحفه ای می آوردند پیشکش از شیر **الى النبي** بسوی پیغمبر **صلى الله عليه وسلم فارسل في آثارهما** پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را و طلبید ایشان را **فسقاهما**
پس بنوشانید ایشان را آن شیر که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود از غایت والتفات و تبدیل یاد جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست **فعرفا ان لم يجد عليهما** پس دانستند آن دو صحابی که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خشم نکرده است بر ایشان **رواه مسلم وعن عائشة** رضي الله عنها **قالت كنت اغتسل انا والنبي** گفت عائشه بودم من که غسل میکردم با پیغمبر **صلى الله عليه و**
سلم من اناء واحد از یک ظرف **وكلانا جنب** و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطت الجنب بتفصیل گذشت **وكان يأمرني فاتزر** و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بندم
در میان خود پس ازار می بستم و اتزر بتای مشدده آمده بمقتضای قاعده صرف فأتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است **فيباشرني** پس می بسود و می سایید بدن خود را ببدن
من **وانا حائض** و من حائض میبودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و مالک است
و احادیث دیگر ناظر درین است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض ما دون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که
گویا [illegible] را آخر امر توسعه و رخصت کردند و جز وطی هر چه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابوحنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را درینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام است
و دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار آن نیست و سیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق داشته باشد بخود یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است
والا نه **وكان يخرج رأسه الي** و عائشه میگوید که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم **وهو معتكف** و حال آنکه آنحضرت معتکف می بود **فاغسله**
پس میشستم من سر مبارک او را **وانا حائض** و من حائض میبودم و از اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست است
متفق عليه وعنها قالت كنت اشرب وانا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائض **ثم اناوله النبي** پس میدادم آنرا
پیغمبر را **صلى الله عليه وسلم فيضع فاه على موضع في** پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من **فيشرب** پس می نوشید از غایت محبت و عنایتی که بمن داشت **و**
اتعرق العرق و میبودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان **وانا حائض** و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت
از وی خورده شده است **ثم اناوله النبي** بعد از ان میدادم آن استخوان را به پیغمبر **صلى الله عليه وسلم فيضع فاه على موضع في** پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من
و در اینجا فيأكل نگفت گویا مقصود همان دهن نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت **رواه مسلم**

عنها قالت

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يتكئ في حجري وانا حائض بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض میبودم و حجر بفتح حاء و کسر هر دو آمده است ثم يقرأ القرآن
پس میخواند آنحضرت قرآن متفق عليه وعنها قالت قال لي النبي گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلى الله عليه وسلم ناوليني الخمرة من المسجد بده و بیار برای من خمره را از مسجد
و خمره بضم خای معجمه و سکون میم و را سجاده خرد از حصیر بهمان قدر که یک کس بر آن نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند و بگیرد فقلت اني حائض پس گفتم
من که من حائضم چگونه دست در مسجد در آرم فقال پس گفت آنحضرت دست در آر باکی نیست ان حيضتك ليست في يدك بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو رواه مسلم وعن
ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگذارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم دراز از صوف یا خز بعضه
على وبعضه عليه پاره از آن گلیم بر من بود و پاره بر آنحضرت وانا حائض و حال آنکه من حائض بودم متفق عليه و از اینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک است جز فرج و الا
نماز در جامه که پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حائضا او امرأة في دبرها
کسیکه بیاید حائض را یا زنی را در دبرش خواه حره باشد یا امت یا جماع کند او را در جای پس او كاهنا یا بیاید کاهن را و منجم در حکم اوست تا بپرسد ازو اشیا را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب
الطب و در قی بیاید ان شاء الله تعالى فقد كفر بما انزل على محمد پس بتحقیق کافر شد بدانچه فرستاده شده است بر محمد رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وفي روايتهما
و در روایت ابن ماجه و دارمی اینچنین آمده که فصدقه بما يقول یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزیکه میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید فقد كفر پس بتحقیق کافر شد
بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آنست و شیخ ابن حجر مکی در
شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است از جهت شهرت خلاف در ان پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات
دین باشد و باستحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهى و بر این تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکرتر باشد اما اتیان ذکور در غایت شدت
و شناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست وقال الترمذي و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث لا نعرف هذا الحديث الا من
حكيم الاثرم عن ابي تميمة عن ابي هريرة نمی شناسم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه و وی از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول است
بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابو تمیمة الجهيمي نام وی طریف بن مجالد است انتهى و در تقریب گفته است حکیم اثرم بصری در وی لین است
از طبقه سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به بأس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در نود و هفت رفته از عالم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین
گفته است که وی ثقه است و عجلی گفته آنست ان شاء الله تعالى وعن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم يا رسول الله ما يحل لي من امرأتي وهي حائض
چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است قال ما فوق الازار فرمود آنحضرت حلال است چیزی که بالای ازار است این مؤید مذهب امام ابی حنیفه است و با وجود آنکه جواز مؤید
والتعفف عن ذلك افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضل تر است از ترس آنکه مبادا واقع شود که حرام است و اما آنحضرت مامون است از آن رواه رزين وقال
محيي السنة اسناده ليس بقوي روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنه که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا وقع الرجل باهله وهي حائض وقتیکه جماع کند مرد با اهلیه خود در حالت حیض فليتصدق بنصف دينار پس باید که تصدق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک یک
روپیه و ثمن آن باشد و بعض یک دینار گفته و بعض عتق رقبه گفته و بعض گفته در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع و بعض
عتق رقبه گفته طیبی گفته که اکثر بر آنند که کفارت آن استغفار است و بر این شافعی و اصحاب ابی حنیفه بر این اند رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة
وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان اصفر فنصف دينار و هم از ابن عباس است از آنحضرت که فرمود وقتیکه باشد حیض
خون سرخ پس کفارت آن دینار است و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است که از بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است و در پایان
آن نصف و احتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد رواه الترمذي و گفته است که کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است و امام احمد و اسحاق باین
قائل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند بپروردگار خود را و نیست کفارت بر وی و از بعض تابعین نیز همچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی از ایشان اند الفصل الثالث عن زيد
بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین علی
بن الحسين در مجلس او می نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در رجال مذکور نوشته شده و ارسال میکرد در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت پس گفت آن مرد ما يحل لي من امرأتي
وهي حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تشد عليها ازارها
استوار می بندی بر زن ازارش را ثم شانك باعلاها پس کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح است و ما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است رواه مالك
والدارمي مرسلا وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا
فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نزدیک نمی شدیم یعنی ما ازواج پیغمبر آنحضرت را ولم ندن منه حتى نطهر و قریب نمیشدیم از وی تا آنکه پاک نمیشدیم رواه
ابو داود ظاهر این حدیث منافی است بعض احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطهره خود در حالت حیض و جواب میدهند با آنکه شان ایشان

با آنحضرت و نگاهداشت ادب این چنین بود که ملاحظه میکردند از خود جرأت و مبادرت میکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را بخود می طلبید پس میرفتند و بعض گفته اند که این حدیث منسوخ است باحادیث مباشرت
و مخالطت بیشتر ازانکه در اکثر نسخ قلم نقرب است بنون چنانکه تقریر کردیم و میگویند در جمیع نسخ اصل ابی داؤد همچنین است و بعض قلم بتقریب بیا نیز روایت کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت و یا
از قربان است بمعنی جماع والله اعلم باب المستحاضة مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض و نفاس بلکه از رگی که نام وی عاذل است و الفاظ که مشتق است از استحاضه همه بلفظ مجهول مستعمل
میشوند و بعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون و اغمی از اغماء و ذلک سماعی و حکم وی حکم معذوران است مثل سلسل بول و مانند آن و وی نماز میگذارد و روزه میدارد و
جماع با وی حرام نیست و تفصیل احکام وی در احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش بضم حای مهمله و فتح موحده
و سکون تحتانیه و شین معجمه الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است و قرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت يا رسول الله اني
امرأة استحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم افادع الصلوة آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرده که همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن
درست نیست در استحاضه نیز نباشد فقال پس گفت آنحضرت لا نماند نماز را انما ذلك عرق و ليس بحيض نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها و نیست حیض که از رحم میرود و در حیض
چون در هر ماهی البته چند روز میرود از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کردند و چون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه واجب گردانیدند قضای روزه بعد از آن حکم استحاضه — قضای روزه ص
بیان فرمود و قبول خود فاذا اقبلت حيضتك فدعي الصلوة پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود و اگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز است
این در مذهب است و نزد ائمه دیگر در مبتدئه عمل بتمیز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است و اگر چنین نیست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید و چون تمیز متعسر است اعتبار اکثر حیض
ترجیح کرده اند و ظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض تو فاغسلي عنك الدم پس بشوی از خود خون را ثم صلي پس نماز بگذار متفق
عليه الفصل الثاني انها كانت تستحاض عروة بن الزبير از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبي پس گفت او را پیغمبر صلى الله
عليه وسلم اذا كان دم الحيض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه يعرف شناخته میشود باین نشان فاذا كان ذلك
فامسكي عن الصلوة پس چون باشد خون سیاه پس نگهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است فاذا كان الآخر فتوضئي وصلي پس چون باشد خون دیگر غیر سیاه پس وضو
کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران است فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داود والنسائي وعن ام سلمة قالت
ان امرأة كانت تهراق الدم بضم تا و فتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را و تحقیق این لفظ و ترکیب آن در شرح کرده شده است على عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبي صلى الله عليه وسلم پس استفتا کرد و پرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد الليالي والايام
التي كانت تحيضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها و روزها که بود آن زن که حیض میکرد دران شبها و روزها از ماه قبل ان يصيبها الذي اصابها پیش
از آن که برسد او را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمی فلتترك الصلوة قدر ذلك من الشهر پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذلك فلتغتسل
پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را ثفر بمثلثه
و فای مفتوحتین پاردم ثم لتصل پس باید که نماز بگذارد و وضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است و جائز نیست او را دخول مسجد و اعتکاف و طواف و امثال آن رواه مالك وابو داود
والدارمي وروى النسائي معناه وعن عدي بن ثابت عن ابيه عن جده روایت است از عدی بن ثابت از پدرش از جدش قال يحيى بن معين و تعیین نام — لفظه نیست
جد عدي اسمه دينار نام جد عدی دینار است و عدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه و واعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی — یحیی بن معین ص
مفرط است و دارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه و صدوق است مات سنة ست عشرة ومائة عن النبي جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلى الله عليه وسلم انه قال في المستحاضة
که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ايام اقرائها ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التي كانت تحيض فيها آن روزها که بود آن مستحاضه حیض
میکرد در آن روزها ثم تغتسل پس غسل میکند و تتوضأ عند كل صلوة و وضو میکند در وقت هر نماز و تصوم و تصلي و روزه میدارد و نماز میگذارد رواه الترمذي و ابو داود
وعن حمنة بفتح حای مهمله و سکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود و چون شهید شد مصعب طلحة بن عبيد الله
گرفت قالت كنت استحاض حيضة كثيرة شديدة گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت فاتيت النبي پس آمدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم استفتيه
تا طلب فتوی کنم از او و اخبره و خبر دهم او را از حال خود فوجدته في بيت اختي زينب بنت جحش پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات
المؤمنین است فقلت پس گفتم يا رسول الله اني استحاض حيضة كثيرة شديدة بدرستیکه من استحاضه کرده میشوم استحاضه بسیار سخت فما تأمرني فيها پس چه میفرمائی مرا
در حکم آن استحاضه قد منعتني الصلوة والصيام بتحقیق منع کرده مرا استحاضه نماز و روزه را قال انعت لك الكرسف گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پاره پنبه که بر کنی بدان فرج خود را
و کرسف بضم کاف و سین پنبه فانه يذهب الدم زیرا که آن دور میکند خون را و منع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر و تا خون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض و استحاضه متحقق نگردد قالت گفت
حمنه هو اكثر من ذلك خون بیشتر است ازین که باز دارد آن را کرسف قال فتلجمي بفتح تا و لام و جیم مشدد فرمود پس لجام ببند فرج خود را یعنی جامه ببند بر صورت لجام اسپ یعنی با وجود
کرسف یا بی آن و ظاهر اول است قالت گفت حمنه هو اكثر من ذلك خون بیشتر از آن است قال گفت آنحضرت فاتخذي ثوبا پس بگیر جامه را یعنی بر لجام قالت هو اكثر من

ذلك

ذلك گفتم از این هم بیشتر است انما اثج ثجا یعنی خون نیست که میریزم خون از من میریزد مانند باران فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سآمرك بامرین نزدیک است
که امر کنم ترا بدو چیز ایهما صنعت هر کدام یکی از آن دو را که بکنی و قوت و قدرت بر آن داشته باشی آن اجزأ عنك من الآخر بسنده میکند ترا از دیگری باظهار رفع و نصب هر دو
خوانده اند وان قویت علیهما و اگر قوی و قادر باشی بر هر دو که هر کدام را که میخواهی بکن فانت اعلم پس تو دانا تری بآنچه اختیار میکنی از آن دو وقال لها گفت آنحضرت مر حمنه را در بیان حقیقت
استحاضه و تسلیه و تعزیه وی انما هذه رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خلط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضه از رکضات
شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو و طهارت و نماز تو و اصل رکض دفع جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و از اینجا
معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار میگرداند که بدان از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد و بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فتحیضی بفتح تا
و حا و یا مشدده ستة ایام او سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل
مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و توان که او برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد
ذکر کرده باشد و آنکه فرمود فی علم الله معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در آنچه دانانیده است ترا خدای تعالی بر زبان من یا داخل است در آنچه دانسته و تشریع نموده است
مر مردم را و اگر برای او شک باشد این قول راوی میشود و معنی والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام ثم اغتسلی پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند
حتی اذا رأیت انك قد طهرت تا آنکه چون دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن ایام مذکوره واستنقأت و پاکیزه شدی بحسب معتقد و فصلی ثلثا
وعشرین لیلة پس بگذار نماز بیست و سه شب بتقدیر یکه ایام حیض هفت روز اعتبار کنی او اربعا وعشرین لیلة یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی و ایامها
و در روزهای این شبها یعنی بوضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذور است وصومی و روزه دار فان ذلك یجزئك پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وکذلك فافعلی کل
شهر و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن کما تحیض النساء چنانکه
حیض می بینند زنان وکما یطهرن و چنانکه پاک میشوند ایشان میقات حیضهن وطهرهن در وقت حیض خود و طهر خود بعد از آن بیان امر ثانی از آن دو امر کرد که مخیر گردانید در آن
بقول خود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت وتعجلین العصر و شتابی کردن عصر و گذاردن
آن در اول وقت فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم
تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین و تاخیر کنی مغرب او شتابی کنی عشا را بگذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل با دو جمع را میان
این نمازها وتغتسلین مع الفجر و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر فافعلی پس بکن آن را و بگذار با آن نماز فجر وصومی و روزه بدار ان قدرت علی ذلك اگر قدرت
داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه
از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشا از این وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده
حدیث آینده نیز ظاهر در آنست پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکی برای ظهر و عصر و دیگر برای مغرب و عشا و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند
چنانکه در ضمن قول وی فرمود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارتست بآن زیرا که ازین عبارت مجزوی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و این مذهب امیر المؤمنین علی و عبد الله بن
مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد و این مذهب اشبه است باین حدیث که در
وی تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای هر نماز و اشارت باین است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی و این یعنی غسل کردن بر وجه
مذکور خوشتر آینده تر است نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل و تیسیر بر امت و در حدیث آمده است که ما خیر بین الامرین الا اختار ایسرهما رواه
وابوداؤد ص احمد وابوداؤد والترمذی الفصل الثالث عن اسماء بنت عمیس بضم عین و فتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابیطالب بحبشه پس زائید برای وی عبد الله
بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج کرد او را ابوبکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی بن ابیطالب پس
زائید برای وی یحیی و بود از خادمان و محبان و مخلص فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابو موسی اشعری رضوان الله علیهم اجمعین
قالت قلت گفت اسما گفتم یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین و چندین مدت یعنی
مدت دور و دراز فلم تصل پس نماز نگذارده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان بدرستیکه
این علت از شیطان است که وی را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود در وی آب برای غسل فاذا رأت صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر میباشد و عصر یوم در آن وقت مکروه است
مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا

واحدا وغسل کند نماز برای مغرب وعشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا وغسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت وتوضأ فیما بین ذلک
در میان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر وعصر وبرای عشا در صورت غسل برای مغرب وعشا اینچنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح ودر حواشی نوشته اند که مراد نوافل است
در اوقاتی که در میان این نمازهاست اگر خواهد نفل بگذارد وضو کند رواه ابو داؤد وقال وگفت ابو داؤد روی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن
عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل هرگاه که سخت آمد ودشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز
بیک غسل تمام شد بعون الله وتوفیقه کتاب الطهارة والحمد لله تعالی کتاب الصلوة صلوة در لغت بمعنی دعا ورحمت واستغفار آمده ونماز را صلوة ازینجهت گفتند که
مشتمل است بر معنی وصلی بمعنی بریان کردن گوشت وتصلیه بمعنی سوختن آن بآتش ونیز صلی بمعنی نرم کردن چوب وراست کردانیدن آن بآتش نیز آمده واین معانی نیز مناسب است بحقیقت
نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد بآتش مجاهده ومیسوزد گناهان او را وراست میگرداند از اعوجاجی که در طبیعت اوست الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه والجمعة الی الجمعة ونماز جمعه تا نماز جمعه دیگر ورمضان الی رمضان وروزه ماه رمضان
تا روزه ماه رمضان دیگر مکفرات لما بینهن کفارت کننده وپوشنده ومحو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند در میان اینها اذا اجتنبت الکبائر وقتی که کمیکرده شوند و
پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده وبخشیده نمی شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده میشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد وگفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر کرده موجب
تخفیف در کبائر شود واگر از گناهان صغیره وکبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد رواه مسلم اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند وچون
بجمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز کرد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفر اند وصلاحیت آن دارند اگر یکی نشد دیگری میشود ومثلا اگر یکی در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد
واگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد واگر همه شوند مجموع مکفر گردد وباعث زیادت تکفیر وتنویر شود در مثال چراغهای متعدد افروخته شده که هر یکی در روشن کردن خانه
کفایت دارد وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوئی که روان است
بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل میکند وی در آن جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من درنه شیء آیا باقی میماند از چرک وریم وی که بر اندام خود دارد هیچ چیزی
قالوا گفتند صحابه در جواب آنحضرت لا یبقی من درنه شیء باقی نمی ماند از چرک وی چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا فرمود آنحضرت پس حال
ومثال نمازهای پنجگانه است که محو میکند وپاک میگرداند خدای تعالی بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب
من امرأة قبلة گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را وگفته اند که نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یای تحتانیه وسین مهمله از قبیله انصار بود خرما می فروخت زنی بوی
آمد تا خرما بخرد پس او را آن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما درون خانه بهتر وشیرین تر ازین است پس باین بهانه زن را درون خانه برد وبا وی بوس وکنار کرد زن گفت از خدا بترس
چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت وفرمود تا حق تعالی چه فرماید
بعد از آن آمد ونماز کرد فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که واقم الصلوة طرفی النهار وبرپا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد وشبانگاه است یعنی
نماز صبح وشبانگاه ظهر وعصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است وزلفا من اللیل وبگذار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند ومراد بدان نماز مغرب وعشا است وزلف
بضم زا وفتح لام جمع زلفه بمعنی قرب ونماز شام وخفتن نزدیک بروز ودر آن روز نیاید چنانکه ظلم جمع ظلمت وبعضی از طرفی النهار نماز صبح وظهر وعصر ومغرب مراد داشته اند صبح و
ظهر یک طرف وعصر ومغرب طرف دیگر وزلفا من اللیل بالخصوص عشا کردانیده ان الحسنات یذهبن السیئات مقصود اینست بدرستیکه نیکیها می برند بدیها را ومراد ببدی
گناه صغیره است که مکفر میکند بنماز وروزه ومرجئه این آیت را بعموم حمل کرده اند ودر سیئات کبائر را نیز داخل داشته وجمهور اهل سنت برانند که مخصوص بصغائر است بدلیل احادیث
که دلالت دارند بر آن کذا فی فتح الباری فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله الی هذا آیا مراست این حکم واین فضل مخصوص بمن است قال گفت آنحضرت لجمیع امتی کلهم
مر همه امت مراست وکلهم مبالغه است در تاکید ودر بعض روایات کلهم نیست وفی روایة ودر روایتی اینچنین واقع شده لمن عمل بها من امتی مر هر کس است که عمل کند بحسنات
از امت من متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستیکه من رسیده ام وکرده ام فعلی را
که موجب حد است فاقمه علی پس بپا کن حد را بر من وبزن حد مرا قال ولم یسأله عنه گفت انس ونپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است وحضرت الصلوة
حاضر شد نماز ودر رسید وقت آن فصلی مع رسول الله پس گذارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الیه الرجل
پس هرگاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله بدرستیکه من کرده ام کاری که موجب حد است
پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خداست قال الیس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست که بتحقیق گذارده تو نماز با ما قال نعم گفت آری گذارده ام نماز با شما
قال گفت آنحضرت فان الله قد غفرلک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزیده مر ترا گناه ترا او حدک شک راوی است که ذنبک فرمود یا حدک متفق
علیه بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا یا سرقه وخوران وآنحضرت حکم کرد بآمرزیده شدن آن بسبب نماز که ادعی وهی آنحضرت پس این معلوم
میکرد که کبائر نیز مکفر میکنند مگر آنکه آن مرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگر چه در واقع نه چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت ونیز ظاهر آنست که پرسید آنحضرت تحقیق

ناکردن که صغیره کرده بی یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بقرینه یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از جهت آن پرسید و هم از جهت
گفت آنمرد در کرت ثانیه که اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هرچه حکم خدا است اقامت نما کذا قالوا گفتم مرد مخفی شاید که آن از خصوصیات نماز گذاردن همراه
آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق ثابت نشده است نماز گذاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو کند و بگذارد دو رکعت و این گفته کاتب
حروف در مدینه مطهره افتاد و در بعض زیارات شریف امید که پر ثواب باشد و پرتوی از نورانیت آن وقت باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبی گفت ابن
مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام یکی از عملها محبوب تر و فاضل تر است نزد خدای تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوب ترین
در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب
تر است قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن بمادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله
فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی بهن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت مرا باین اعمال یا باین کلمات ولو استزدته لزادنی و اگر طلب زیادت
میکردم از آنحضرت و دیگر پرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را از یاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات آنحضرت است و لیکن
رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده
که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشای سلام است و نماز گذاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند
و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خدا است و آمده است که بهترین اعمال آن است که دائم کنند بر آن
مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و در ان راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف وقت
چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه نماز فاضل تر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضل تر از نماز گردد و یا
وجوه فاضل ترین حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضل تر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظه وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوة حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که
نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع برطرف شده و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس حایل باشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد
فاصله برطرف شد این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر رواه مسلم و این تغلیط و تشدید است بر ترک نماز
و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چنین مروی است که نزدیک تکفیر است و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند
واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس در زندان تا وقتی که بگذارد نماز را الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت روایت است از عبادة بضم عین
و تخفیف موحده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالی
پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن کسی که نیک کند برعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگذارد آنها را در وقت شان
واتم رکوعهن وخشوعهن و تمام و کمال بجا آرد احکام وارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اگر مردم در آن تهاون نمایند
کان له علی الله عهد ان یغفر له میباشد بر خدا عهدی که بیامرزد او را و مراد وعده حق تعالی است بآمرزیدن آن کس و چون وعده او حق است و خلف در ان جایز نه تعبیر بعهد کرد که تعهد
میکرد و لازم میکند کسی بر خود و نگاه میدارد آن را و من لم یفعل ذلک و کسی که نکند آن را و نگذارد نماز را بر آن وجه فلیس له علی الله عهد پس نیست مر او را بر خدا عهدی لازم بآمرزیدن
وی ان شاء غفر له وان شاء عذبه اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بر آن که تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب
نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه احمد وابو داؤد وروی مالک والنسائی نحوه وعن ابی امامة رضی الله
عنه روایت است از ابو امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز خود را وصوموا شهرکم و روزه دارید
ماه خود را که رمضان است وادوا زکوة اموالکم و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهرا در آن وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود واطیعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خداوند
امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکند تدخلوا جنة ربکم می در آئید بهشت پروردگار خود را رواه احمد والترمذی وعن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده حال این اسناد در موضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین
امر کنید فرزندان خود را بنماز گذاردن و حال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گذاردن واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین و بزنید فرزندان خود را بر نا گذاردن
نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید وفرقوا بینهم فی المضاجع وجدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و پرهیز
از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر
بنماز کرده شود و در هفت سال دیگر چون به بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه در ان فرمود بآنکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم از جهت

۷ عملها نماز گذاردن است
ص

ونمودہ کہ تفریق کنید در مضاجع کہ وصول بحد بلوغ مظنۂ شہوت و وقوع در مفسدہ است رواہ ابو داؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از عمرو بن شعیب وکذا رواہ فی شرح السنۃ عنہ و ہمچنین
روایت کرد محی السنۃ در شرح السنۃ از عمرو بن شعیب وفی المصابیح وروایت کرد در کتاب مصابیح عن سبرۃ بفتح سین مہملہ و سکون بای موحدہ بن معبد بفتح میم و بای موحدہ صحابیست ساکن مدینہ نوزدہ
حدیث روایت کردہ وعن بریدۃ رضی اللہ عنہ بضم با و فتح را اسلمی از مشاہیر صحابہ است احوال او در مواضع نوشتہ شدہ است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العہد الذی بیننا و
بینہم الصلوٰۃ عہدی کہ میان ما و میان منافقان است نماز است و ما کہ منافقان را نمی کشیم و احکام اسلام بر ایشان جاری میکردانیم بجہت آنست کہ ایشان تشبہ بمسلمانان در انقیاد ظواہر احکام و ادا
و عمدہ دران حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است فمن ترکہا فقد کفر پس ہر کس کہ از ایشان ترک کرد نماز را پس بتحقیق ظاہر شد کفر او و بیرون آمد از دائرہ اسلام و جاری نکردد در وی
احکام و محتمل کہ این حکم مخصوص بمنافقان نباشد و ضمیر بینہم راجع بجمیع امت اجابت باشد و این معنی مناسب تر است بقول او فقد کفر رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ الفصل
الثالث عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی النبی آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم این مرد ہمان ابو الیسر است کہ قصۂ او گذشت یا دیگری است و ظاہر عین است
از جہت اختلاف و مغایرتی کہ در ہر دو حدیث ہست واللہ اعلم فقال پس گفت آمرد یا رسول اللہ انی عالجت امرأۃ فی اقصی المدینۃ من سیدہ ام و ملاعبت کردہ ام با زنی و کرفتہ ام او را
در نہایت مدینہ و جانبی دور از ان والی اصبت منہا ما دون ان امسہا و بدرستیکہ من رسیدہ ام از ان زن و کردہ ام با وی آنچہ جز جماع و پایان تر از او است مانند بوس و کنار و جز آن فانا ہذا
فاقض فی ما شئت پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من ہر چہ میخواہی فقال لہ عمر پس گفت مر آمرد را عمر رضی اللہ عنہ لقد ستر اللہ بتحقیق پوشیدہ است ترا خدای تعالی این حال ترا بر مردم
آشکارا نساخت لو سترت علی نفسک اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود و حکم ہم ہمچنین است کہ گناہ پوشیدہ را تو ہم پوشیدہ باید کرد و آشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت است
قال ولم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا گفت عبد اللہ بن مسعود و جواب باز نداد آمرد را آنحضرت چیزی یا رد نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر عمر رضی اللہ عنہ این سخن کہ گفت فقام الرجل
فانطلق و ایستاد آمرد و روان شد فاتبعہ النبی پس در پی فرستاد در پس آمرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رجلا مردی را فدعاہ پس خواند او را وتلا علیہ ہذہ الآیۃ و خواند بر ان مرد
این آیت را کہ واقم الصلوٰۃ طرفی النہار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذہبن السیئات تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد ذلک ذکری للذاکرین آن یاد دادنی و
پندکردنیست مر یاد کنندگان را این ہمہ آیت است کہ در آنجا مذکور نبود فقال رجل من القوم پس گفت مردی از قوم و بعض گفتہ اند کہ آن مرد عمر است رضی اللہ عنہ و بعض گفتہ اند معاذ بن جبل
یا نبی اللہ ہذا لہ ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست خاصۃ فقال پس گفت آنحضرت بل للناس کافۃ بلکہ برای مردم است ہمہ رواہ مسلم وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم خرج زمن الشتاء روایت است از ابی ذر کہ آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان والورق یتہافت و حال آنکہ برگہای درختان می افتاد پیاپی چنانکہ در خزان می افتد فاخذ
بغصنین من شجرۃ پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قال گفت ابو ذر فجعل ذلک الورق یتہافت پس افتادن گرفت برگہای آن درخت بیشتر از آنچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت است
کہ جنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت و ندا کرد مرا کہ یا ابا ذر قلت لبیک بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی یا رسول اللہ قال گفت آنحضرت ان العبد المسلم
لیصلی الصلوٰۃ یرید بہا وجہ اللہ بدرستیکہ بندۂ مسلمان ہر آئینہ میگذارد نماز را در حالیکہ میخواہد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شائبۂ غرض و عوض بلکہ بمحض امتثال امر و طلب رضای و سخن
فتہافت عنہ ذنوبہ پس پیاپی می افتد از بندہ گناہان او کما تہافت ہذا الورق عن ہذہ الشجرۃ چنانچہ می افتد این برگہا ازین درخت و تہافت در ہر دو جا برفع روایت است و در نسخ
بنصب آمدہ رواہ احمد وعن زید بن خالد الجہنی بضم جیم و فتح ہا رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی سجدتین لا یسہو فیہما کسیکہ بگذارد دو رکعت
نماز را کہ سہو و غفلت نکند دران یعنی بحضور دل و خشوع باطن بگذارد غفر اللہ لہ ما تقدم من ذنبہ بیامرزد خدای تعالی مر او را ہر چہ گذشتہ است از گناہ وی یعنی صغائر رواہ احمد وعن
عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ ذکر الصلوٰۃ یوما روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ آنحضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی فقال پس گفت
آنحضرت من حافظ علیہا کسیکہ نگاہبانی کند بر نماز با دامت و ادای آن بفرائض و واجبات و سنن و آداب آن کانت لہ نورا باشد مر او را نماز سبب نورانیت و برہانا و حجت قوی و
بیان و نجاۃ و سبب رستگاری وی از عذاب یوم القیامۃ روز قیامت ومن لم یحافظ علیہا و کسیکہ محافظت نکند بر نماز و نگذارد بر وجہ مذکور لم تکن لہ نورا ولا برہانا ولا نجاۃ
نباشد نماز برای وی نور و نہ برہان و نہ نجات وکان یوم القیامۃ و باشد آنکس روز قیامت مع قارون وہامان وفرعون وابی بن خلف با این کافران کنایت است از در آمدن او
در دوزخ و تغلیظ و تشدید است دران اگرچہ اینہا ہمیشہ در دوزخ باشند و در جای بدتر ازان باشند وابی بن خلف بفتح لام یکی از شقیای قریش است کہ آنحضرت او را بدست شریف خود در روز جنگ
احد کشت واو را اشقای امت گویند رواہ احمد والدارمی والبیہقی فی شعب الایمان وعن عبد اللہ بن شقیق قال کان اصحاب رسول اللہ عبد اللہ بن شقیق کہ از ثقات تابعین است
و کبار ائمہ اثبات است از عمر و علی و عثمان و عائشہ سماع دارد مات سنۃ ثمان و مائۃ گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکہ کفر غیر الصلوٰۃ
اعتقاد نمیکردند ہیچ عملی را کہ ترک او کفر باشد غیر نماز رواہ الترمذی وعن ابی الدرداء رض قال اوصانی خلیلی گفت ابو الدرداء اندرز کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی اللہ
علیہ وسلم ان لا تشرک باللہ شیئا کہ انباز مکردان بخدا چیزی را و کافر مشو وان قطعت وحرقت و اگرچہ پارہ پارہ کردہ شوی و سوختہ شوی و حیثیت با خذ عزیمت و قطعت بتخفیف
و تشدید ہر دو روایت است و حرقت بتشدید ولا تترک صلوٰۃ مکتوبۃ متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیدہ و دانستہ و اگر خواب برد یا فراموش کرد آن چیزی دیگر است فمن ترکہا
متعمدا فقد برئت منہ الذمۃ پس ہر کہ ترک کند نماز فرض را دیدہ و دانستہ پس بتحقیق بیزار شد از وی عہد مسلمانی و بر آمد از دائرۂ اسلام ولا تشرب الخمر و مخور شراب را فانہا
مفتاح کل شر زیرا کہ وی کلید ہر بدی است چہ مانع و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در ہر بدی گشادہ شد و لہذا او را ام الخبائث خوانند رواہ ابن ماجۃ باب المواقیت

مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت و وقت زمان مخصوص برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نماز بحکم شارع است وعقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی وحکمتها درین می توان
یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب درخواب بود واز شکرانهٔ نعمت شب از امن و امان و عافیت غافل واز اسباب تحصیل معیشت معطل وحکم میت داشت و برآمدن روز حیاتی نو نصیب
وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانهٔ این نعم وتلافی تقصیرات ماه گذشته فجر تشریع فرمودند وچون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم ومشارب و غیر آن
مخصوص گشت بشکرانهٔ آن نماز پیشین فرض کردانیدند وچون عادت انسانی در نیم روز خواب واستراحت وفراغت است از برای تلافی این تقصیر وغفلت نماز دیگر فرض شد وچون بعد از نماز عصر
ببازار رفتن وخرید وفروخت کردن وبکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد وچون بعد از وی عادت بعشی ومنام جریان داشت نماز خفتن فرض کرد نماز برای اتمام شکر
نعمتهای نهار وتحسین خاتمه که درحکم موت است رایانست وبالجمله عبادات همه از برای شکرانهٔ نعم است وچون نعمتهای الهی در ساعات لیل ونهار بطریق اتصال متواتر ومتوالی است باید که بنده یکساعت
از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل ورحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمدهٔ اوقات است مقسوم ومقصور گردانید واگرنه درحقیقت غفلت از یاد حق وتقصیر در
شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت است مثنوی هرکه او غافل از حق یکزمانست دران دم کافرست اما نهانست اگر آن غفلتش پیوسته بودی در اسلام بر وی بسته بودی نعوذ بالله من الکفر و
الکفران **الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس** ابتدا ببیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست
که بجماعت گذارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید وباین جهت اورا صلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل
کردن آفتاب است از میانهٔ آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست وآخر وقتش آنکه میفرماید **وکان ظل الرجل کطوله** و باشد سایهٔ شخص مقدار درازی وی در سوای
فی زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در آنجا بسمت الرأس نمیرسد مقداری از سایه میباشد ورای این سایه تا وقتیکه سایهٔ مثل آن چیز گردد وقت پیشین است **ما
لم یحضر العصر** مادام که حاضر نگردد عصر و نیاید وقت وی یعنی گشتن سایه مثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و دروی دلیل است بر آنکه میان ظهر وعصر وقت مشترک نیست چنانکه با مام مالک
نسبت کرده اند ودر شرح مبین شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است وابتدای وقت عصر **ووقت العصر ما لم تصفر الشمس** و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی
شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب واین وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است ومراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن وی خیره نگردد
ونزد بعضی تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید وبدانکه مذهب ائمه ثلثه وابی یوسف ومحمد وزفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص است بمثل قامت وی بعد از
فی وقت عصر واین حدیث دلیل ایشانست وروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین است وبعض گفته اند که فتوی هم برین است ومشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین
ودلیل ایشان در هدایه آنکه گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر واشد حرور دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمد واحتیاط در آنست که وقت بشک نگذرد
ودلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است وگفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگذرانند وعصر پیش از مثلین نخوانند والله اعلم **ووقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق** و وقت نماز شام از غروب آفتاب است
تا آنکه غائب نشده است شفق وشفق نزد اکثر ائمه عبارتست از سرخی که بعد از فرو شستن آفتاب پیدا آید وعامهٔ اهل لغت نیز برانند ونزد امام ابوحنیفه وطائفه از علما سپیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و
بروایتی از امام ابوحنیفه نیز سرخی است ودلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبرست ودر حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول
میکند حمرت پس پوشیده میشود آن را دیوارها وگمان برده میشود که غائب شد وچون غائب گردد بیاض یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی
دلیل بر غیبوبت حمرت وبالجمله احتیاط در حق مغرب باعتبار حمرت است ودر حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر وعصر گذشت ونزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت است ورافعی که از ائمهٔ مذهب شافعی است گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند روا باشد ودلیل این قول آنست که جبرئیل آمد
در هر دو روز دریک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازها اشارت بآن کردی ودر قول قدیم موافق ائمهٔ دیگر است وشیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیحه صریح است
بقول قدیم واختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی وبیهقی وغزالی ومختار بعض قول جدید است والله اعلم **ووقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط** و وقت نماز
خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت ونقصان وطیبی گفته که مراد مقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز ونه کوتاه وقول اول ظاهرتر است چه نصف شب
معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد واین دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود وثلث شب درازترین شبها وعکس این اولی وانسب است فافهم وبر تقدیر این حد وقت مختار است
ووقت جواز تا قبیل طلوع فجر است **ووقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس** و وقت نماز بامداد از برآمدن صبح صادق است تا آنزمان که نه برآمده است آفتاب وظاهر
حدیث دلالت کند که وقت صبح همه وقت اختیار است وبعض گفته اند وقت اختیار تا اسفار است وبعد از وی وقت جواز است **فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة** پس چون برآید آفتاب
بازبمان از نماز **فانها تطلع بین قرنی الشیطان** زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب و نزدیک میکند
سر خود را بوی وهمچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که می پرستد آفتاب را و واقع میشود سجدهٔ کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود وخیال اعوان خود که این عبادت برای او میکنند وبسوی
او سجده می آرند پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد وبدین خالص موصوف باشند ودر بیان معنی قرن توجیهات
دیگر نیز کرده اند که در شرح ذکر کرده اند **رواه مسلم وعن بریدة رض قال ان رجلا سأل رسول الله** گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة**
از تعیین اوقات نماز که اول وآخر وقت هر نماز چیست **فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین** پس گفت آنحضرت مر آن مرد را گذار با ما نماز درین دو روز تا بنمایم ترا اوقات نماز را

فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن پس اذان گفت بلال ثم امره پس فرمود او را که تکبیر برآرد فاقام الظهر پس تکبیر برآورد وی ظهر را ثم
امره فاقام العصر پس امر کرد بلال را پس تکبیر برآورد عصر را والشمس مرتفعة بيضاء نقية و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک
نیست که ارتفاع و بیاض و نقاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره فاقام المغرب پس فرمود او را پس تکبیر برآورد مغرب را حين غابت الشمس هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب ثم
امره فاقام العشاء پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد عشا را حين غاب الشفق هنگام ناپیدا شدن شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس تکبیر برآورد فجر را حين طلع الفجر هنگامیکه برآمد
صبح صادق درین روز بگذارد آنحضرت نماز را در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است فلما ان كان اليوم الثاني پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر فرمود او را
سرد گردانیدن وقت و گفت پس سرد می کن یعنی بگذار در ظهر فابرد بها پس سردی کرد در آن فانعم ان يبرد بها پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد گردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام
سوق حدیث دلالت کند که این ابراد و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود و برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نمازها کرد و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حرارت از فیح جهنم چنانکه باید دیگر است و ما آنکه در نوقت
که این سائل آمد فصل تابستان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید وصلى العصر والشمس مرتفعة و گذارد نماز عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز بلند بود و لیکن اخرها
فوق الذي كان تاخیر کرد آنرا بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گذاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و شافعیه بر آن حمل میکنند بقرینه روایات دیگر وصلى المغرب قبل
ان يغيب الشفق و بگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگذارد همین قدر کرد که پیش از شفق
گذارد فافهم وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل بگذارد عشا را بعد از رفتن سه یک از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است
چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم وصلى الفجر فاسفر بها و بگذارد نماز بامداد را
در وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة پس گفت آنحضرت کجاست آن سؤال کننده از وقت نماز و کیست آن فقال الرجل انا پس گفت آن مرد منم یا رسول الله
قال وقت صلوتكم بين ما رأيتم فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آنرا شناختید و ما بین آن همه وقت است رواه مسلم الفصل الثاني عن ابن
عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در دو روز فصلى بي
الظهر حين زالت الشمس پس بگذارد با من ظهر را در وقتیکه برگشت آفتاب وكانت قدر الشراك و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بند نعل از دوال نعل که
آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آنرا فیئ زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض بلاد باشد که در وی در بعض فصول اصلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان
و هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس و تفاوت آن بر حسب عرض بلد است چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طرق بسیار است مذکور در کتب وصلى بي
العصر حين صار ظل كل شيء مثله و بگذارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار آن چیز ورای سایه اصلی وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و بگذارد با من نماز مغرب را در هنگام افطار کردن
روزه دار وصلى بي العشاء حين غاب الشفق و گذارد با من عشا را هنگام ناپیدا شدن شفق وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم و گذارد با من نماز بامداد را در هنگام حرام
شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نمازها را در اول وقت گذارد فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله پس چون شد فردا گذارد با من
ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه و گذارد با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر است
که مثبت زیادت اند وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و گذارد با من مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم گردد که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول
جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم وصلى بي العشاء الى ثلث الليل و گذارد با من عشا را تا ثلث اخیر شب وصلى بي الفجر فاسفر و گذارد با من فجر را پس اسفار کرد
ثم التفت الي بعد از آن روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند
اگرچه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم والوقت ما بين هذين الوقتين و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول و آخر وقت اند رواه ابو داود والترمذي
الفصل الثالث عن ابن شهاب زهری که تابعی مشهور است یکی از اعلام است و ائمه اثبات است در فقه و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میگردد ان عمر بن عبد العزيز اخر
العصر شيئا روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه
فقال له عروة پس گفت مراو را عروه بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است اما ان جبرئيل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد
فصلى امام رسول الله پس بگذارد نماز پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصود از ذکر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگذارد
در روز اول نمازها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن و اعتقاد وی که لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود فقال له عمر
اعلم ما تقول يا عروة پس گفت عروه را عمر بن عبد العزیز بدان و هشیار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و
در ورطه کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشأن است با وی از بهر آن توان گفت اما عظمت شان روایت و در این تنبیه و تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین
باب علم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشير بن ابي مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت
رسول الله شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

صلی الله علیه وسلم یقول میفرمود نزل جبرئیل فامنی فرود آمد جبرئیل بر من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه پس گزاردم نماز با جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه است یحسب باصابعه خمس صلوات در حالیکه میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم بعقد اصابع آنحضرت و اول ظاهر تر است و بهر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خودش هست احوال شریف را متفق علیه

وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که وی نوشت بجانب کاشتهای خود ان اهم امورکم عندی الصلوة بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد من و ذکر عندی برای تهدید و مبالغه است که از سطوت و صولت عمری ترسان و لرزان بودند من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد فلاوت دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ نگاه داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه من ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسی که ضایع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی بر چیزهای دیگر را که غیر نماز است ضایع کننده تر خواهد بود چه هر گاه عمدهٔ ارکان دین و اهم مهمات آن نه پردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیٔ ذراعا پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگذارید نماز ظهر را وقت بودن فیٔ زوال یک گز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فیٔ زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و اوقات الی ان یکون ظل احدکم مثله تا آنوقت که باشد سایهٔ یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت وی است والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگذارید عصر را و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب والمغرب اذا غابت الشمس و بگذارید مغرب را وقتیکه پنهان گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و بگذارید عشا را وقتیکه غایب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه پس کسیکه خواب کند پیش خواب مکناد چشم او دعای بد است به بیقراری دل و بی آرامی بر کسی که تغافل دهد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم بادیة مشتبکة و بگذارید نماز صبح را و حال آنکه ستارها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی هست رواه مالک

وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایهٔ اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین والا این هر دو وقت برابر هست و بهر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی هفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم او است رواه ابو داؤد والنسائی

باب تعجیل الصلوة بابیست در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقا الی تعجیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت راه دور میرود نه برای آنکسیکه تنها میگزارد یا مسجدی که بر در خود دارد و بعضی شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالکیه نزدیک بانیست الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گزارد را تبرید افضل داشته اند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین هست و لیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل هست نزد ایشان و مغرب را خود یکوقت است و تعجیل در وی مستحب است باجماع و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل هست و اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که بآفتاب تغیری راه نیابد نیز افضل میدارند و این معنی بتفصیل با دلائل در ضمن شرح احادیث بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آنست که کفایت میکند در تعجیل صلوة و گزاردن آن در اول وقت وقوع وی در نصف اول

الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین قال دخلت انا و ابی علی ابی برزة الاسلمی در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة میگزارد نماز فرض او در چه وقت میگزارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگزارد نماز نیم روز را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و وجه تسمیه بودن او ست پیشین نمازی که گزارده شد با جبرئیل بامامت چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وی قولا و فعلا و یصلی العصر و میگزارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایهٔ مثلیه میباشد و این محل بحث و تردد است و نسیت ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزی گفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف و وسعت نیست وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل است بعد غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب نماز عشا را بدان میخوانند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید وکان یکره النوم قبلها و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشا والحدیث بعدها و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وی و در بعضی رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضروری باشد و لا یعنی نبود وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت از ان در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع دران در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار

وگذاردن نماز فجر در روشنی و یقرؤ بالستین الی المائة و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بر آن تا صد وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که ولا یبالی بتأخیر
العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گذاردن نماز عشاء تا ثلث یک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند
ویکره النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و ازین روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هر چه محبوب نبود مکروه
باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی است کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت
میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابر بن عبدالله عن صلوة النبی گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کان
یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت جابر میگذارد آنحضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة و میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن
و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از باز گشتن برحل زنده بود و ازینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همان است که زردی
نگشته چنانکه مذهب حنفی است والمغرب اذا وجبت و میگذارد مغرب را وقتیکه می افتاد آفتاب و غروب میکرد والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر و میگذارد عشاء را
بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکرد و چون کم میبودند دیر میکرد و ازینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابوحنیفه
و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم ازینجهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بذاته افضل است ولیکن تعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی و انسب
میگردد والصبح بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول نمیشدند و در عشاء بجهت بعض
بقایای حوائج نهار تفرقه گونه راه می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغبس بیا بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک
معنی است و بعض گفته اند که غبش بمعجمه پیش از غبس است بمهمله و بعد از غلس و هر سه در آخر شب است و غبش معجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام
و اگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر در نیم روزها سجدنا علی ثیابنا اتقاء الحر سجده میکردیم بر جامهای خود از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میخورد و ازینجا معلوم میگردد
که سجده بر جامهای مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعیه تاویل میکنند بجامهٔ غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجده میگسترانیدند و نزد
ایشان سجده بر جامه که بجنبد بجنبش مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجود بیاید متفق علیه ولفظه للبخاری و مناسبت آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت
بیشتر میباشد و همچنین است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرمتر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرم پس سرد کنید بنماز یعنی بنماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه
ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایهٔ آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده
و در بعض روایات آمده که در سایهای دیوار بنماز میرفتند و دیوارها در آن زمان هفت گز بود و بعض تا میانهٔ وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض
شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سرد تر نسبت با استوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب تجربه میکند هر چند که آفتاب نزدیکتر می آید و
نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در هدایه میگوید که سخت ترک گرمی بلاد دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد
وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی
میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجدها می شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد قوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف
ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یکمنزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی
تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایتی بخاری را از ابی سعید خدری بلفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و درین
روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی او است واشتکت النار
الی ربها و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز
نطق او استبعاد آن از فضول نفس و گرفتاری بعادت است فقالت پس گفت آتش رب اکل بعضی بعضا پروردگارا من خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزاء و ازدحام
آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگری را و نشیند بجای آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس بر آوردن و دم زدن که مراد بدان بانه زدن و
بیرون آمدن او است چنانکه تنفس در حیوان نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس نفس برفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد
در قول وی اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهریر سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان می شود
متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر بخاری را چنین آمده که فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها
پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او است و حکمت در منع از نماز بعد ... باوجود مشقت آنست که سلب

خشوع

تنفس میکند یا ازانکه وقت انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب او است و اول ظاهرتر است و اینجا سه سخن است یکی آنکه شکایت کردن وی دم سرد برآمدن چه معنی دارد جوابش آنکه مراد بآن کرده در حدیث واقع شده محل او است که دوزخ است و در دوزخ طبقهٔ زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرموده نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم دوزخ سخت تر ساخته باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد است تا برآمدن آفتاب و اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر میگذارد نماز دیگر را والشمس مرتفعة حیة وحال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان بی شوب زردی می بود فیذهب الذاهب الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جاهای که بالای مدینه اند بجانب مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و خوان فیأتیهم والشمس مرتفعة پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال و بعض جایها از عوالی مدینه بر چهار کروه می بود و یا نحوه یا باشد این مقدار مسافت و نزدیک آنست و این قول زهری است که راوی از انس است تا بکدام جانب میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر ازینجا لازم می آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثلین بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم متفق علیه

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تلك صلوة المنافق آن نماز عصر که در آخر وقت قبیل غروب عمدا بی عذر گزارد نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد یجلس یرقب الشمس می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را حتی اذا اصفرت تا آنکه چون زرد گردد آفتاب وکانت بین قرنی الشیطان و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت قام برمیخیزد برای نماز فنقر اربعا پس سجده میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر هشت سجده میباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد باراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون سر را یک بار برنداشت گویا هر دو سجده یک حکم سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی مردم است به بیع و شرا والمقصود مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر هم برین قیاس خواهد بود لا یذکر الله فیها الا قلیلا ذکر نمیکند خدا را دران نماز مگر اندک اشارت است به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا رواه مسلم

وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر آنکه در میگذرد او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله برفع و نصب هر دو روایت است و بروایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آن کس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی با اصل معنی وتر مناسب تر است و روایت جمهور هم نصب است و بیان این در شرح کرده شده است متفق علیه

وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله کسی که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا مبنی بران بنا بر اختلافی که در آنست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازها است و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمدا کافر است و کلام دران گذشت در آخر کتاب الصلوة رواه البخاری

وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق را و مشاهد دیگر را روایت میکنند از وی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس میگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیرها را امید بکه آن در روز هم می نمایند مقصود بیان تعجیل مغرب است و آن مستحب است باتفاق متفق علیه

وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة گفت عائشه بود آنحضرت و اصحاب وی که میگزاردند نماز عشا را فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و سه یک از شب است پس میبود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و اختیار است و وقت جواز وسیع تر ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه

وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح و هم روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آینه میگزارد نماز بامداد را فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن پس میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده در ردا و چادرهای خود را بچادرها و گلیمهای خود ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از جهت تاریکی و پیچیدن و پوشیدن روی و بدین جهت آنست که اگر کشاده باشند البته شناخته میشوند درین قسم تاریکی که دران وقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعض مشخصات میتوان شناخت و تاریکی در آن وقت بقدری بود که شناخته نمیشدند آن و این حدیث با آنچه در حدیث ابی برزه گذشت که می شناخت مرد همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن نزدیک است و این از دور متفق علیه

وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وزید بن ثابت تسحرا روایت است از قتاده که از مشاهیر تابعین است و حافظ مفسر ائمه بود و احفظ اهل زمان خود بوده و گفته است هرچه شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنة سبع عشرة ومائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن و بفتح طعام وقت سحر و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح فصلی پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزارد آنحضرت و زید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم ما قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی الصلوة پس گفتیم مر انس را و پرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان درآمدن ایشان در نماز قال

گفت انس قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة مقدار خواندن مرد پنجاه آیت یعنی متوسطه کوتاه نه دراز و قدر برفع و نصب هردو آمده است و در روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از ینجا حکم
تاخیر سحور کرده میشود و تعجیل فجر نیز مفهوم میشود و گفته اند که این تخمین بهت معامله اهل کردن تا آن متعذر است اگر سحور را بگاه تر از ین وقت بخورند اصلح است رواه البخاری وعن ابی ذر رضی الله عنه
قال قال لی رسول الله گفت ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو بادشاهان
که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است یمیتون الصلوة میمیرانند نماز را و رعایت نمیکنند شرائط و آداب آنرا او یؤخرون عن وقتها یا پس می اندازند نماز را از وقتش یعنی از اوقات مختار و فاضل
قلت فما تأمرنی ابوذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگذار نماز را در وقتش فان ادرکتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگذار
با ایشان نیز فانها لک نافلة پس بدرستی نمازی که همراه ایشان بگذاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم و از ینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد
ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت گذارد دیگر بگذارد با امام تا فضیلت وقت و جماعت هردو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در ان وقت و عدم مشروعیت نفل سه
رکعت یا انکار بر کتاب این مکروه اهون است از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از تنبیه مخالفت جابره و بدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا بنی امیه اند و بتحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود مخبر صادق و بودند
این جماعه که رعایت نمیکردند احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سنه ثنتین و ثلثین و وی در شام بود در امارت معاویه بن
ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس ادعاء کرد با معاویه پس بطلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد و همانجا از عالم رفت وله قصة
طویلة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصبح کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه برآید
آفتاب فقد ادرک الصبح پس بتحقیق دریافت صبح را ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر و هرکه دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو
رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نماز شش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند و تمام گرداند نماز را متفق علیه و قول اهل اکثر علم همین است که بطلوع آفتاب یا غروب وی نماز
فجر و عصر باطل نمیگردد اما ابوحنیفه و اصحاب وی برانند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد مگر در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع ولیکن صبر کند
تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث حجت میگردد بر ایشان و جواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب
پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی در ان نیست واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا نه واجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد میگردد ناقص
است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان شد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نمیگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فرائض را در اوقات ثلثه جائز گویند و ظاهر احادیث
درهمه عام است و در وی عام زیاده تامل است که در حاشیه ذکر کرده شده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر
وقتیکه دریابد یکی از شما یعنی یک رکعت از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب فلیتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را با رکعتی دیگر واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح
قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته و چون دریابد یعنی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است و مراد بسجده
رکعت است رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از آن فکفارتها
ان یصلیها اذا ذکرها پس کفارت آن نماز آنست که بگذارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا و بیدار گردد از خواب بیداری اجدا ذکر کرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد
بیداری یاد خواهد آمد وفی روایة و در روایتی این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلک نیست کفارت مر آنرا مگر همان وقت ادا کردن یعنی بمال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق
علیه وعن ابی قتادة ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد تمام مشاهد را و از فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیس فی النوم تفریط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست انما التفریط فی الیقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه بخواب رفت و چرا کاری کرد که سبب
خواب و نسیان شد مثل بجز و نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی
قال واقم الصلوة لذکری زیرا که بدرستی و راستی خدایتعالی گفته است و برپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست رواه مسلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه
ان النبی روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن الصلوة اذا انت یکی نماز چون بیاید
یعنی درآید وقت آن و انت بمد و تای فوقانیه است و آنت بنون و تا با مد الف نیز روایت است و بعض گفته اند که این روایت صحیح تر است و اول تصحیف است والله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم جنازه
وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد و در گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است شمنی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد و تاخیر نکند والایم اذا وجدت لها کفوا
سوم زنی بی شوهر وقت که بیابی برای او کفو و فتح همزه و کسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوهر ندارد بکر بود یا ثیب رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الوقت الاول من الصلوة رضوان الله اول وقت از نماز و گذاردن نماز در ان سبب رضای خدای تعالی است جز انچه در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر و اسفار فجر فجر آنجا که تاخیر سبب تکثیل
نماز و تتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت والوقت الآخر عفو الله و گذاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا است یعنی در گذشتن از مؤاخذه مصلی یا برای وی و تفصیل مذهب ائمه که را اول وقت در اول باب
معلوم شد و نیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در ان رواه الترمذی وعن ام فروة قالت سال النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل ام فروه

بفتح فا وسکون را صحابیه انصاریه است و بعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضل تر است قال الصلوٰة لاول وقتها فرمود گذاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و علامه در اول وقت گزاردن فاضل تر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خوانده اند و افضلیت در آنجا اضافی خواهد بود و اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت رواه احمد والترمذی وابو داؤد وقال الترمذی لا یروی الحدیث روایت کرده نمیشود این حدیث الا من حدیث عبد الله بن عمر العمری مراد از عبد الله بن عمر حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که باین نسبت او را عمری خوانند مات سنة احدی وسبعین ومائة وهو لیس بالقوی عند اهل الحدیث و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن شغل عبادت او را بر ده بود و از حفظ حدیث و ضبط آن باز داشته و او برادری بود عبید الله بن عمر بصیغه تصغیر وی ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و عمری بسیار زد سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام در ان واقع شده است و در شرح استیفا نموده شده وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما صلی رسول الله گفت عائشه نگزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوٰة لوقتها الآخر مرتین هیچ نمازی را در آخر وقتش دو بار حتی قبضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت رواه الترمذی یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گذارده است نمازی را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن در آن بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوٰة پس بگذارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است مقصود گذاردن با امامت است و در روایتی الا مرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گذاردن بغیر قصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها انتقال شریف است بعد از تزوج وی و او آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم و این سخن در گذاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را مواضع بسیار است که در شرح آنرا بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست وعن ابی ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشانست و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر همیشه امت من بنیکی او قال یا گفت بجای بخیر علی الفطرة یعنی همیشه اند بر آفرینش اسلام ما لم یؤخروا المغرب مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب الی ان تشتبک النجوم تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت است از کثرت نجوم رواه ابو داؤد ورواه الدارمی عن العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر را تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود باکی ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هر چند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت گونه میتوان یافت بود ان شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودی که دشخت پندارم سختی بر امت تاخیر عشا را لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر آینه امر میکردم ایشانرا که تاخیر کنند گزاردن نماز عشا را تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راوی است و هر کدام ها ازین دو در صحاح بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لایخفی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوٰة در تاریکی بگذارید این نماز را یعنی نماز عشا را فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید باین نماز بر باقی امتها ولم تصلها امة قبلکم و نگذارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگذارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت رواه ابو داؤد واین حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوٰة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن النعمان بن بشیر از صغار صحابه است و اول مولودی است در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوٰة صلوٰة العشاء الآخرة گفت نعمان بشیر که من داناترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة میگذارد آنحضرت آنرا در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر الثالثة فقد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث رواه ابو داؤد والدارمی وعن رافع بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهدی را که بعد از وست همه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر اسفار کنید بفجر و در روشنی بگذارید آنرا فانه اعظم للاجر پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد و ثواب رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی ولیس عند النسائی ونسائی این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است و حد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرأت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فساد سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول وقت بتاریکی گزاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین کرده شود که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بیشک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این اعظمیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نماز ها را و بعض گفته اند که امر باسفار در شبهای ماه تاب است للاحتیاط از جهت تبیین فجر در ان شبها و طحاوی که از ائمه مذهب ما است میگوید که ابتدا بتغلیس کنند و ختم باسفار و جمع کنند میان هر دو بتطویل قرأت و گفته اند که این تاویل احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام محمد

تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماعت است حسبه اولی است و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم بیمن و فرمود در زمستان تغلیس کن بفجر و تطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب ناک تو قف کن تا همه حاضر آیند
و گفته اند که این روایت بر تقدیر یست که همه حاضر آیند یا بعض حاضر و بعضا بیایند تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف و امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوٰة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است
در ادای عبادت پس افضل باشد بحکم قول سبحانه وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در چیزیست که افضل است
نزد خدا و معنی فقهی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل
قراءت و فرمود فتان انت و حال آنکه تطویل قراءت در نماز سنت است و تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس
متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند
که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که ینصرف النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول راجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در
وقتی بود که زنان مامور بودند بحضور و آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت مامور گشتن ایشان بقرار در بیوت والله اعلم الفصل الثالث عن رافع بن خديج قال كنا نصلي العصر مع رسول الله
بودیم ما که میگذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثم ينحر الجزور بعد از آن نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکر و انثی اما لفظ وی مؤنث است کذا فی
الصراح فيقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ثم يطبخ پس پخته میشد فناكل لحما نضيجا قبل مغيب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق
علیه از این حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم کرده که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه است و امامین و بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم برین است و شاید که در
بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر جواز چنین میگذاردند و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر شده است آسان بر جماعه طباخان
ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محلی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر
عصر است مادام که تغیر نیابد قرص آفتاب و دلیل بران حدیث ابن مسعود است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و روشن بود و مقصود ابن مسعود بیان
تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت نفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در
وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوار ها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت وعن
عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال مكثنا ذات ليلة گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول الله در حالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم لصلوة العشاء
الآخرة از برای نماز عشای پسین و قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند گویا آن عشای اولی است فخرج الينا حين ذهب ثلث الليل او بعده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی
ما هنگام رفتن ثلث شب یا که بعد از وی فلا ندري اشيء شغله في اهله پس در نیافتیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانه وی او غير ذلك یا غیر آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری
پیدا شد که مشغول داشت فقال حين خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تنبیه و تثبیت ایشان انكم لتنتظرون صلوة ما
ينتظرها اهل دين غيركم بدرستیکه شما هر آینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند آن را هیچ اهل دین از یهود و نصاری جز شما زیرا که نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت ولولا
ان يثقل على امتي و اگر نبودی خوف گران آمدن بر امت من لصليت بهم هذه الساعة هر آینه میگذاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را تا تکبیر آورد
فاقام الصلوة وصلى پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گذارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم میکرد که گذاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی
در اول وقت نیز میگذارد و قتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون لپسترمی آمدند پسترمیگذارد و مذهب امام احمد همین است وعن جابر بن سمرة
صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنه اربع و ستین و قیل سنه ست و ستين قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصلي الصلوات نحوا من صلوتكم بود آنحضرت میگذارد نمازها را مانند نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات وكان يؤخر العتمة بعد صلوتكم شيئا ولیکن بود که
تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ما گذاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگذاردند یا بعد از وی وكان يخفف الصلوة و بود
آنحضرت که سبک میگذارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است والا آمده است که در نماز مغرب سوره اعراف خوانده و تحقیق این در محلش باید ان شاء الله
تعالى رواه مسلم وعن ابي سعيد قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة العتمة گفت ابو سعید خدری گذاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبها فلم يخرج
پس بیرون نیامد تا یکی شبی حتى مضى نحو من شطر الليل تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدكم بگیرید نشستنگاههای خود را یعنی صفها ببندید
برای نماز فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم ما نشستگاههای خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل و دین مین گذاردند
نماز را یعنی نماز شام را و خفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمیبرد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلها که نه درین مسجد ما حاضرند نماز
عشا گذاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که وانكم لن تزالوا في صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نمازید مادام که انتظار میبرید نماز را
ولولا ضعف الضعيف وسقم السقيم و اگر نمی بود سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الى شطر الليل هر آینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب

ازین دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق والا اقل مکروه خود نباشد رواه ابو داود والنسائی وعن
ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشد تعجيلا للظهر منكم گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مر ظهر را از شما یعنی بغیر شدت حر از جهت
استحباب ابراد آن وانتم اشد تعجيلا للعصر منه و شما سخت ترید در شتابی کردن عصر را از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و ازین حدیث نیز ظاهر میگردد
که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکردید رواه احمد والترمذی وعن انس قال كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اذا كان الحر ابرد بالصلوة چون می بود سخت
گرمی سرد می کرد نماز ظهر را واذا كان البرد عجل چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای
انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب وی بسیار است که در نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وسلم انها ستكون عليكم بعدى امراء تشغلهم
قصالین است سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که تشغلهم اشياء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گذاردن نماز در وقت
مستحب آن حتى يذهب وقتها تا آنکه برود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگذارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله أصلي
معهم آیا نماز بگذارم با ایشان نیز قال نعم و مسود آری بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابو داود وعن قبيصة بفتح قاف و کسر موحده و صاد مهمله بن وقاص بتشدید
قاف صحابیست که در بصره معدود است در ایشان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون عليكم امراء من بعدى بیایند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من
يؤخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لكم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شما است چه اگر پیش از آن در وقتش گذارده اید این نماز که با ایشان میگذارید
نافله خواهد بود برای شما و اگر نگذارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید وهى عليهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر
کردن بر ایشانست فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بگذارید نماز همراه ایشان مادام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که بر حقیقت باشد و مراد آنکه بجانب قبله بگذارند
واز ربقه اسلام بیرون آیند نمی باید گذارد رواه ابو داود وعن عبيد الله بن عدى بن الخيار انه دخل على عثمان روایت است از عبید الله قرشی نوفلی که از تابعین است
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان وهو محصور و حال آنکه عثمان را تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس گفت عبید الله بن عدی
لعثمان انك امام عامة بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی ونزل بك ما نرى و فرود آمده است بتو بلای و حادثه که می بینیم ويصلى لنا امام فتنة و نماز میگذارد برای ما
و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشیر بود ونتحرج و پرهیز میکنیم ما از نماز و نمیخواهیم که بگذاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما
يعمل الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکو کنند نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی
واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل آنکه با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دین داری
و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه البخاری باب در توابع و متممات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات
و اوقات آن **الفصل الاول** عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم بن رويبة براء و بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است معدود است در کوفیین قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت لن يلج النار احد صلى قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گذارده است
پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب يعنى الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد
که هر که این دو نماز بگذارد و بر آن مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر و لیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت
بصغائر و طیبی گفته که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تثاقل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود و مراد از
در آورده نمیشود در آتش دوزخ فقد بود و ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید و لیکن پروردگار تعالی خداوند امید
بندگان است بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد ببخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابى موسى رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم من صلى البردين دخل الجنة کسی که بگذارد دو نماز بامداد و شبانگاه را امید است در آید بهشت را اکثر بر آنند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض
فجر و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است متفق عليه وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل
وملائكة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان ويجتمعون في صلوة
الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را میبرند و دیگران
می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن اینست ثم يعرج الذين باتوا فيكم پس بالا میروند آنانکه شب کردند در میان
شما فيسألهم ربهم پس میپرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود و لیکن میپرسد از برای اظهار
فضیلت و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را بتسبیح و تقدیس و لهذا میپرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص
و نیز گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد كيف تركتم عبادى چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فيقولون تركناهم وهم يصلون

۷ بن عدی رضی الله عنه

پس میگویند که گذاشتیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد و اتیناهم وهم یصلون و آمدیم ایشان را در حالتی که ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه وعن جندب القسری بفتح قاف
وسکون سین مهمله صحابی است و قصر بطنی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسیکه بگذارد نماز صبح را پس آن کس در عهد و امان
و زینهار خداست فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که طلب نه نماید خدایتعالی شمارا از ذمهٔ خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مؤاخذه کند شما را
بر آن یعنی مرنجانید گذارندهٔ نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شمارا و نمیتوانید از عذاب وی (تعالی)
گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیرا که بدرستیکه شان این است که هر که طلب کند خدا او را بچیزی از ذمهٔ خود در می یابد و را از وی تعالی جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی
نار جهنم پس سرنگون می اندازد خدایتعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ رواه مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری است بضم قاف
و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن و در دریافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه پس نیابند و نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هر آینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت ندا و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر آن ندا و صف اول قرعه بیندازند تا
بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای نماز پیشین هر آینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود
چه ابراد در آن مستحب و مرغوب است و بعض گفته اند که مراد بتهجیر تبکیر است و تبکیر بیادرت کردن بهر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر بهر نماز است و مخصوص بظهر
نه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة و
الصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گذاردن نماز عشا و صبح است هر آینه بیایند آن را و نزد او برهر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند می آیند باین
طریق که ضعیفان روند متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست
هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گذارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که در این دو
نماز است و فضیلتی که در آن نهاده اند هر آینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء
فی جماعة کسی که بگذارد نماز عشا را بجماعت فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گذارد و تهجد کرد نیمهٔ شب ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسی که گذارد نماز صبح را
بجماعت پس گویا نماز گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمهٔ شب یا مراد آنست که بگذاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است و
بنماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامهٔ شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب
باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبهٔ اعراب بر نام نماز مغرب ویقول الاعراب هی العشاء
و میگویند اعراب که نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است وقال و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء باید که غالب نیایند
که عشا است که آنرا عتمه میخوانند فانها فی کتاب الله العشاء زیرا که نماز عشا در قرآن مجید نام کرده شده است بعشا آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم
تا قول وی من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم نکنید شما بعادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی اعراب است
بغلبه نا کردن و لیکن در حقیقت مر مسلمانان را است نهی از موافقت ایشان تا غلبهٔ ایشان لازم نیاید و از اینجا معلوم کرد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب
بطالت است باید نگاه داشت و بعد از آن که نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیهٔ اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازالهٔ خفا بقول خود فانها تعتم بضم تا و سکون عین و فتح
تا دوم و کسر آن و معنی بر تقدیر فتح آنست که زیرا که در رسیدن نماز عشا در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشا است
باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند و شیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین
وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت و بجهت آن که عتمه بمعنی تاریکی است و نماز
همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آن را غزوهٔ احزاب خوانند و در ترددِ جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز
عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضل تر صلوة العصر که نماز عصر است ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا پر کرداند خدایتعالی
خانهای ایشان را و گورهای ایشان را از آتش و این دعا است بر ایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزار ها از کافران بوجود مبارک رسید و دعای بد نکرد و اینجا کرد بسبب
آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نه حق نفس خود و دعا کرد متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابوحنیفه و احمد
و اتباع ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول بر این خواهد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالبا اختلافیکه در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث رسیدن
آن بود باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم الفصل الثانی عن ابن مسعود وسمرة بن جندب قالا قال رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ العصر گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوٰۃ وسطی نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و
گفته است نماز صحیح حدیث و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد وعن ابی هریرة عن
النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قوله تعالی ابو هریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وی
بقرآن باعتبار بودن قرائت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قرائت او را نیز مراد دارند چنانکه بعض کرده اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است
نیز درست است و از اینجا افضل نماز فجر لازم می آید قال فرمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل وملائکة النهار حاضر میشوند در آنوقت فرشتگان شب که صعود
میکنند با آسمان و میبرند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول مینمایند بزمین و فرود می آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند یکدیگر را و این معنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات
ندارد با آنکه در تفسیر این کریمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی رواه الترمذی الفصل الثالث عن زید بن ثابت وعائشة رضی اللہ عنهما قالا
الصلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوٰۃ وسطی نماز ظهر است رواه مالک عن زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و
الترمذی عنهما تعلیقا و روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته
در جامع خود وقال زید بن ثابت وعائشة صلوٰۃ الوسطی صلوٰۃ الظهر و این قول در صحابیت و موقوف است برایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی اللہ علیه وسلم نکرده اند وعن زید بن ثابت
قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بران که صلوٰۃ الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگذارد نماز پیشین از نیم
روز ولم یکن یصلی صلوٰۃ اشد علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم منها و نبود هیچ نمازی سخت تر بر اصحاب ازین نماز فنزلت حافظوا علی الصلوٰۃ والصلوٰۃ
الوسطی نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضلتر است و میانه است و این دلالت میکند که صلوٰۃ وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی بخصوص امر کرده اند و این دو صفت
در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت تر از آن نبود و هر عملی که سخت تر فاضلتر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی پس
اثبات آن میگوید که وقال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوتین بدرستیکه پیش از نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد وبعدها صلوتین و پس از وی نیز دو
نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوٰۃ وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت برای اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول
باجتهاد است چنانکه گفتیم فافهم رواه احمد وابو داؤد وعن مالک بلغه ان علی بن ابی طالب و عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنهما کانا یقولان الصلوٰۃ الوسطی
صلوٰۃ الصبح و روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی اللہ عنهما میگفتند که صلوٰۃ وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز روز
و دو نماز شب و حد مشترک است میان آنها رواه فی الموطا ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیح وارد
شده است در آنکه صلوٰۃ وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی
همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح بیابید بر خلاف آنچه حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده و نیز مذهب احمد و داؤد رضی اللہ عنه
وعن سلمان قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را که میگفت من غدا الی صلوٰۃ الصبح غدا برایة الایمان کسیکه برود بسوی
نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس و کسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آنست
که نماز نگذارده و او را بجا نیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال نه این چنین خواهد بود رواه ابن ماجة باب الاذان اذان در لغت بمعنی
دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد اللہ بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز
بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعض گفته اند که ابو بکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیدند و بعض بعدد چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن
صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتی از امیر المؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد
آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیده ام این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت
پس گفت آن فرشته اللہ اکبر اللہ اکبر پس از پس پرده آواز آمد راست گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنیده اما حکم نشد که این
کلمات را در اذان برای نماز گویند و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگذارد تا مدینه آمد و درین باب با اصحاب مشورت کرد و بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که در آسمان
شنیده بود بدین سنت اذان باشد واللہ اعلم الفصل الاول عن انس رضی اللہ عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعض صحابه رضی اللہ عنهم آتش و ناقوس را
فذکروا الیهود والنصاری پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز و قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون
بمدینه قدوم آوردند خواستند که وقتی تعیین کنند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا
چون آواز آن بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبه بایشان خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده اند بچوب
بزرگ دراز که زده میشود بچوب خورد کوتاه و میزنند آنرا ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده منسوب به یهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند دمیده میشود و در آن

محبوس را

و در بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده لیکن اینجا چنین شنیده میشود که نار نمی‌نمایاند بلکه مراد آن باشد که آتش افروختن دراب آتش پرستان است و کتاب آن
خوش نباشد و تورپشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی از ایشان آتش افروزند و بعض قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده
شد بلال را که جفت کند اذان را یعنی دو کان دو کان گوید الفاظ آنرا و ان یوتر الاقامة و امر کرده شد که طاق کرداند اقامت را یگان یگان گوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علمای این است
که کلمات اذان را دو دو بار گویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان
و اقامت هر دو دو کان دو کان بود و بعض از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یگان یگان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست قال
اسمعیل گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است و شیخ شیخ بخاری و مسلم است فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این
حدیث را روایت دارد فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت الا الاقامة مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز
تنها روایت کرده است و در وی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند وعن ابی محذورة صحابی است نام او سمره و بعض
گفته‌اند اوس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو
بنفسه گفت ابو محذوره القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر چهار بار و در روایتی
دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود
فرمود پس تر باز میگردی بذکر شهادتین فتقول پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
و این را ترجیع میگویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را آواز
پست میگویند باز بر میگردند و با آواز بلند میگویند و متمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میگویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پست گفت
و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبدالله بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس
قدوه مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میگفت و سعد قرظ که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که اذان ظاهر
میکرد که تعلیم تکرار شهادتین برآورانه برای تشریع بود و در شرح آنرا نقل کرده ایم حی علی الصلوة حی علی الصلوة روی آرید و شتابی کنید بنماز حی علی الفلاح حی علی الفلاح
شتابی کنید بخیری که سبب نجات پیروزیست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان الاذان علی عهد رسول الله
گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین دو دو بار والاقامة مرة مرة و بود کلمات اقامت یک یک بار غیر انه کان یقول جز آنکه
بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة مکرر دو بار رواه ابو داؤد والنسائی والدارمی وعن ابی محذورة ان النبی صلی الله علیه وسلم
علمه الاذان تسع عشرة کلمة روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این قاعده ترجیع است والاقامة سبع عشرة کلمة و تعلیم کرد او را
اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوة زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه این حدیث است
اول اگر صحیح است منسوخ است باین والله اعلم رواه احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجة وعنه قال قلت و هم از ابی محذوره روایت است
که گفت گفتم یا رسول الله علمنی سنة الاذان بیاموز مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم راسه گفت ابو محذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این
اشارت است تا آنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی خبری میخواهد پس میگوید بالراس والعین اینچنین است در شرح شیخ ابن
حجر قال تقول گفت آنحضرت برای تعلیم اذان با ابی محذوره میگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر ترفع بها صوتک بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا اینچنین
نیست که اول دو بار پست میگوئی و باز دو دیگر را بلند میگوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را با آواز بلند میگوئی چنانکه در اذان مستحب است ثم تقول پس تر میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتک پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثم ترفع صوتک بالشهادة پس تر بلند
میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوة الصبح قلت پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة
خیر من النوم الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله رواه ابو داود وعن بلال رضی الله عنه قال قال لی رسول الله گفت بلال گفت مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا
تثوبن فی شیء من الصلوات الا فی صلوة الفجر تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام
کرده‌اند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوة خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر چنانچه در زمان نبوت بود و سنت است همین است و بعد از ان علمای کوفه حی
علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند مخصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از ان متاخرین در
جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیرالمؤمنین علی انکار آن منقول است و آورده‌اند که ابن عمر بمسجدی در آمد و مؤذن را

شنیز

شنیدکه در جز نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد که مبتدع است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس هو بذاك القوی
عند اهل الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته که ابو اسرائیل که راوی این حدیث است نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان وعن جابر ان رسول الله روایت
است از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لبلال گفت مر بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو هشته گو وشتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت
گوئی شتابی کن و تیز گو واجعل بین اذانك واقامتك قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بکردان میان اذان واقامت خود مقدار آنچه فارغ کرد طعام خورنده از خوردن خود والشارب
من شربه و فارغ کردد آب نوشنده از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته و فارغ کردد آنکه محتاج است ببول وغائط چون در آید در آنجا که برای قضای حاجت خود ولا تقوموا
حتی ترونی و بر نخیزید برای نماز بجهت تکبیر بر آوردن تا آنکه به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه و در فقه مذکور است که تا چون حی علی الصلوۃ گوید باید برخواست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون
می آمدند رواه الترمذی وقال لا نعرفه الا من حدیث عبد المنعم گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم که از مجهولان و ضعیفان است واسناده مجهول
واسناد این حدیث مجهول است و گفته اند که این حدیث را شواهد هست و طرق آن همه ضعیف اند و بعض گفته اند که این را حدی معین نیست جز ممکن دخول وقت واجتماع مصلین و هیچکس از علما اختلاف
نکرده در تطوع میان اذان واقامت چنانکه باید وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله است از یمن صحابی است بیعت کرد آنحضرت را و اذان گفت پیش وی
معدود است در بصریین قال امرنی رسول الله گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اذن که اذان گو فی صلوۃ الفجر این امر باذان در نماز بامداد بود فاذنت پس اذان گفتم
فاراد بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال که اقامت گوید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اخا صداء قد اذن بدرستیکه برادر صدا
یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفته است و هر که از قبیله می باشد او را برادر آن قبیله میخوانند ومن اذن فهو یقیم و هر کسیکه اذان میگوید پس همان کس اقامت میگوید رواه الترمذی وابو داؤد
وابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان المسلمون حین قدموا المدینة گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتی که آمدند از مکه بمدینه یجتمعون فراهم می آمدند
فیتحینون للصلوۃ پس اندازه میکردند و می طلبیدند وقتی که بیایند در وی برای نماز ولیس ینادی بها احد و نبود که آواز میداد و میخواند بنماز هیچ یکی فتکلموا یوما فی ذلك پس
سخن کردند و مشاورت نمودند روزی در این باب فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز میزدند
وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود و بعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یهود که میدمیدند آنرا فقال عمر پس گفت عمر رضی الله عنه اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوۃ آیا میگیرید
ناقوس و قرن را و بر نمی انگیزید مردی را که آواز بکند و بخواند بنماز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قم فناد یا بلال بالصلوۃ ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آنست
که مراد اینجا مجرد ندا کردن و خبر کردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بوده پس از آن دیدن خواب و تیسیر
تشریع اذان بوحی یا باجتهاد و در بعض احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوۃ جامعة متفق علیه وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال روایت است از عبد الله
بن زید انصاری خزرجی که از مشاهیر صحابه است و او را صاحب اذان گویند قال لما امر رسول الله چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس یعمل بناقوس که ساخته
شود لیضرب به للناس لجمع الصلوۃ تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز از اینجا معلوم میشود که با وجود اختلاف صحابه در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بدان واقع شد که ساخته شود و شاید که امر بطریق تخییر باشد والله اعلم طاف بی وانا نائم رجل در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که
یحمل ناقوسا فی یده بر میدارد ناقوسی را در دست خود فقلت یا عبد الله اتبیع الناقوس پس گفتم ای بنده خدا آیا میفروشی این ناقوس را قال وما تصنع به گفت آن مرد چه میکنی آنرا قلت
ندعو به الی الصلوۃ گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد افلا ادلك علی ما هو خیر من ذلك آیا نمیخواهی ناقوس این را نمایم و تعلیم نکنم ترا چیزی
که آن بهتر است از آن فقلت له بلی پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه نما چیزی که بهتر است از آن قال گفت عبد الله بن زید فقال پس گفت آن مرد تقول میگوئی الله اکبر الی آخره
تا آخر اذان بر کیفیت سابق وکذا الاقامة و همچنین میگوئی اقامت را و تشبیه در مجرد تعلیم است فلما اصبحت اتیت رسول الله میگوید عبد الله بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رأیت پس خبر دادم آنحضرت را آنچه دیدم در خواب فقال انها لرؤیا حق پس گفت آنحضرت بدرستیکه این خواب که تو دیدی خواب راست است
ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است نه از برای شك و تردد و بعض گویند که معنی کلام اظهار ترقب و توقع است
در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتهاد و استصواب و گویا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود عبد الله بن زید را فقم مع بلال پس برخیز با بلال فالق علیه ما
رأیت پس القا کن بر وی چیزی که دیده در خواب فلیؤذن به پس باید که اذان بگوید بلال و اعلام کند بآنچه دیده تو فانه اندی صوتا منك زیرا که بدرستی نرم تر و بلند تر و شیرین
و بهتر است آواز وی از تو فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال فجعلت القیه علیه پس در ایستادم که القا میکنم آن کلمات را بر وی ویؤذن به و اذان میگوید وی بدان قال گفت
عبد الله بن زید فسمع بذلك پس شنید این قصه را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وهو فی بیته و حال آنکه عمر در خانه خود بود فخرج یجر رداءه پس بیرون آمد عمر در حالیکه میکشید
ردای خود را یقول میگوید یا رسول الله والذی بعثك بالحق سوگند بخدا که فرستاده است ترا براستی لقد رأیت مثل ما اری هر آئینه بتحقیق دیدم من مانند آنچه نموده شده است
عبد الله بن زید و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که فرمود دیدم من آنچه نموده شده وی ایما میکند بمعنی دارد والله
اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلله الحمد پس مر خدای راست سپاس و ستایش بر توافق این دو رؤیت یا برؤیت تو که از پیش حق الهام و ناطق بصدق

یا بلال
ص

وصوابی رواه ابو داؤد والدارمی وابن ماجة الا انه لم یذکر الاقامة مراد آنست کہ ابن ماجہ ذکر نکرد اقامت راکہ در روایت دیگران متعقد شده وقال الترمذی وگفته است ترمذی
هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس لیکن تصریح نکرده است قصۂ ناقوس را ولفظ حدیث نزد وی اینست کہ گفت عبدالله بن زید کہ چون صبح کردیم آمدیم نزد آنحضرت
پس خبر دادیم مر آنحضرت را بآن خواب پس فرمود کہ این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال کہ وی بلند تر و نرم تر آواز تر از تست القا کن بروی آنچه گفته شده است مر ترا و باید کہ ندا کند بلال بآن پس
چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید وی ازار خود را و میگوید یا رسول الله سوگند بخدا آنکه فرستاده است ترا براستی هر آئینه دیدم من مانند آنچه وی
میگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فذلك اثبت وعن ابی بکرة قال خرجت مع النبی گفت ابی بکرة ثقفی کہ نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لصلوة الصبح وقت نماز صبح فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت کہ میگذشت بهیچ مردی از آن مردان کہ در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز
او حرکه برجله یا میجنبانید او را بپای مبارک خود و از اینجا معلوم میشود کہ بیدار کردن کسی را برای نماز جائز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن رواه ابو داؤد وعن مالك بلغه روایت
از مالك کہ رسیده است او را ان المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح کہ مؤذن آمد عمر را رضی الله عنه کہ اعلام کند او را از برای نماز بامداد و بعد از آن کہ اذان گفته بود فوجده
نائما پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خیر من النوم فامره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح پس امر کرد مؤذن را عمر کہ بگرداند این کلمه را در اذان صبح از
حدیث ابی محذوره سابقا معلوم شد کہ آنحضرت بلال را امر کرد کہ در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعض روایات آمده است کہ بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت
خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفته باشی و مانا کہ این سنت در مدینه بعد آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد والله اعلم رواه فی الموطا
وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت عبد الرحمن حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من کہ سعد بن عمار است
عن ابیه از پدر خود کہ عمار بن سعد است عن جده و پدر پدر من از جد پدر من کہ سعد قرظ است بفتح قاف و را و زای معجمه کہ مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد کہ مؤذن آنحضرت است
صحابی است و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقۂ ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مستور است از طبقۂ سادسه روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند
از پدر خود کہ سعد بن عمار است و وی از پدر خود کہ سعد صحابی است و جد پدر پدر جد است و ضمیر ابیه و جده هر دو راجع بابی است فافهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا
ان یجعل اصبعیه فی اذنیه آنحضرت فرمود بلال را کہ بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وقال انه ارفع لصوتك و گفت آنحضرت کہ گردانیدن انگشتان در گوش
بلند کرداننده تر است مر آواز ترا رواه ابن ماجة باب فضل الاذان واجابة المؤذن فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در آنست کہ اذان گفتن
فاضلتر است یا امامت کردن و مختار آنست کہ اگر بداند کہ حقوق امامت بتمام بجا میتواند آورد امامت افضل است والا اذان و سخن کرده اند در آن کہ حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس
نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است کہ آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مراکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند کہ مراد امر باذان است
و این روش در زبان عرب بسیار است کہ هر کہ امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند پادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست کہ امر بدان کرده است و در روایت دار قطنی تصریح نیامده است
کہ امر کرد باذان والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است کہ گفت دیدم امام ابو حنیفه را کہ اذان و اقامت مغرب گفت و منتشر در میان مختار و ظاهر این کلام سغناقی آنست کہ امامت نیز
خود کرد فقد بر و اجابت مؤذن واجب است کہ اگر چند کس اذان گویند جواب مر اول راست و اگر از جوانب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت
فعلی و در قاری قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است الفصل الاول عن معاویة قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة مؤذنان درازگردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و کردن فرازی ایشان در آن روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن
بهشت و امتداد دید نا بینایی ایشان در فضل و کرامت حق چه هر کہ منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او کرده کردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب و نزد در کاه عزت و بعض اعناقا روایت
کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان وقتی کہ
آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد له ضراط در حالتی کہ شیطان تیز میزند حتی لا یسمع التأذین تا نشنود اذان را بعض گفته
کہ این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تیز زند عجب نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند کہ تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان
با آوازی کہ پر میکند گوش او را و باز میدارد از شنیدن حرف آن و از آن تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص واقع شده بضم حای مهمله و اهمال صادین بمعنی سخت دویدن فاذا
قضی النداء اقبل پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آن وقتی کہ اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد حتی اذا قضی
التثویب اقبل تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسه تا آنکه حائل میکردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می افکند او را یقول اذکر
کذا اذکر کذا میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را لما لم یکن یذکر یاد میدهد چیزها را کہ نبود کہ یاد داشت آن حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد کہ چند
رکعت گذارده است متفق علیه اگر گویند کہ چه سبب است کہ شیطان از اذان میگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی عظیم نهاده کہ او را دفع و رعب
می اندازد و نیز گفته اند کہ سر درین آنست کہ اگر چه وی مقدمۂ نماز است اما از عجب و ریا عاریست و نماز بجهت کمال فضیلت کہ دارد آدمی را در ریا و عجب می اندازد و دخل میدهد و شیطان
را می باید و قرآن نیز همچنین است و بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع

مدی

مدی صوت المؤذن جن ولا انس میشنود غایت آواز مؤذن را نه جن و نه انس ولا شئ و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات الا شهد له یوم القیمة مگر آنکه گواهی میدهد برای او
روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی میدهد کسیکه آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست میباشد
پس آنکه از نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن
چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید فقولوا مثل ما یقول پس بگوئید مانند آنچه وی میگوید ثم صلوا علی پس درود بفرستید بر من فانه من صلی علی صلوة صلی الله علیه بها عشرا
از برای آنکه بدرستی هر که درود بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در وی مستجاب
است ثم سلوا الله لی الوسیلة پس سؤال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را فانها منزلة فی الجنة زیرا که وسیله درجه است در بهشت که لا تنبغی الا لعبد من عباد الله نمیسزد و میسر
آن منزلت مگر برای یک بنده از بندگان خدا وارجوا ان اکون انا هو و امید میدارم که باشم من آن بنده فمن سأل لی الوسیلة پس هر که بخواهد و سوال کند از خدا برای من وسیله را حلت
علیه الشفاعة فرود آید بر وی و واجب گردد برای وی شفاعت رواه مسلم وسیله در لغت سبب و دستاویز توسل نزدیکی جستن بچیزی و وسیله کرد بخدا و توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی
او بعمل و مراد بوسیله که بسوال آن برای پیغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد اوست در آنحضرت جل جلاله و عظم شانه که سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت
و مرتبت در بهشت نیز اثر و نتیجه آن قرب و درجه است و باین جهت تفسیر آن بمنزلتی که در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تأدب است مر حضرت الٰهیه او بحقیقت کنایت است از جزم و تیقن بحصول آن
چه رجای حبیب در حضرت محبوب هرگز خیبت نپذیرد و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر الله اکبر فقال احدکم
پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر ثم قال پس بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله قال بگوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله ثم قال پس بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله
قال بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حی علی الصلوٰة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله در احادیث در اجابت حیعلتین
همین کلمه آمده و آنچه بعض مردم میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن آنرا اصلی یافته نشده است و جمع میان حیعله و حوقله روایتی است از خارج ثم قال الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر ثم قال
لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگوید مستمع اذان آنرا از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص دخل الجنة درمی آید به بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال حین یسمع النداء کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و در روایت بیهقی آمده اللهم انی اسألک بحق هذه الدعوة التامة
و مراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از منقصت شرک منزه است و از تغییر و تبدیل محفوظ تا روز نشور باقیست و بحقیقت اتم قول لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و آخرت است
والصلوٰة القائمة اشارت است بمضمون حی علی الصلوٰة و اکر از صلوٰة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه پس این بیان و تاکید دعوت تامه شود آت محمد الوسیلة والفضیلة بده محمد را صلی الله علیه و
سلم وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و درجه زیاده بر همه خلائق وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و ایستاده کن محمد را صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامیست که ستوده شود صاحب وی
بزبان همه کس و رشک برند بر وی تمامه خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است که تمامه عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچکس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت
در سراپرده عزت درآید و این در بکشاید و در حدیث آمده است که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد حقتعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را
بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حله خضرا بپوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر چه رضای او است بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی صلی الله علیه وسلم چیست و صدر و سلطان آن
مجلس و معرکه کیست نظم آن چشم و چراغ اهل بینش سلطان سریر آفرینش در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند چشم دارم که بجا از همه افزون باشی الذی وعدته آن مقام
محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرموده عَسٰۤی اَنۡ یَّبۡعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحۡمُوۡدًا حلت له شفاعتی یوم القیامة هر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من
مر او را روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگر چه همه امت گناهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امید وار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعتی
خاص و رحمتی مزیت مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمؤمنان است پس بشارت شفاعت مستلزم
بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت برآمدن صبح و غارت سخت دوانیدن اسپان برای قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت
میرفت در هنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید و کان یستمع الاذان و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را فان سمع اذانا امسک پس اگر می شنید بانگ نماز را می
ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانند والا اغار و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت خطیبه آمده است که اگر قومی اذان را گفتن
ترک دهند مستحق قتال میشوند اگر چه سنت است اما شعار اسلام است فسمع رجلا یقول پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را از آن قوم که میگوید الله اکبر الله اکبر فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی الفطرة بر فطرهٔ اسلامی تو ای مرد پس گواهی داد بایمان وی ثم قال پس گفت آن مرد اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرجت من النار این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که برآمدی از استحقاق آتش یا اگر گناهی کنی و بشوی آن در آتش درآئی آخر بیرون می آئی
از آن فنظروا الیه پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند که کیست فاذا هو راعی معزی پس ناگاه وی چرانندهٔ بزها است و معزی بکسر میم و سکون عین و زای مهمله و قصر و بفتح عین
و شد یاء نیز جمع بزها است رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن کسی که بگوید هنگام شنیدن

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است غفر له ذنبه آمرزیده شود مراو را گناه وی یعنی صغائر چنانچه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة بین کل اذانین صلوة در میان هر دو نماز اذان است ثم قال فی الثالثة بعد از ان فرمود در کرت سوم لمن شاء مر هر کرا که بخواهد یعنی لازم نیست که بگذارد اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد نگذارد متفق علیه مراد بدو اذان اذان و اقامت است اقامت را اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن و امام حسین را حسنین یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از اذان نماز بگذارد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعادی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی پیش از ادای فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب او است اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد مؤذن برای مغرب بر میخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگذاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از خانه بیرون می آمد و ایشان را از نماز منع نمی فرمود و زیادت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون می آمد گمان میبرد که نماز فرض گذارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان بردند که این دو رکعت سنت مغرب بود و نه چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگذاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابو حنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گذاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامام ضامن امام پذیرنده و بردارنده و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس نگاه میدارد قراءت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند او را و نگاه میدارد بر ایشان افعال صلوت و اعداد رکعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خداوندا راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنین و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل یکی از امامت و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بجهت مر هر کدام را افافهم رواه احمد وابو داؤد والترمذی والشافعی وفی اخری له بلفظ المصابیح و در روایت دیگر مر شافعی را بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنین وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اذن سبع سنین کسیکه اذان گوید هفت سال محتسبا حسبة لله و برای طلب اجر و ثواب و رضای وی کتب له براءة من النار نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجة وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد او را وفات یافت در مصر سنه ثمان و خمسین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از ان از چراننده گوسفندان فی راس شظیة الجبل در سر بلندی از کوه یؤذن بالصلوة ویصلی اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و میگذارد نماز را فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل بفرشتگان انظروا الی عبدی هذا نظر کنید بسوی بنده من که اینست یؤذن ویقیم الصلوة اذان میگوید و برپا میدارد نماز را یخاف منی میترسد از من در ترک سنت و وجود خللی از نظر اعتبار او ساقط است قد غفرت لعبدی بتحقیق آمرزیدم این بنده خود را وادخلته الجنة و در آوردم او را در بهشت رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم القیمة سه کس بر تلهای مشک اند روز قیامت کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن عبد ادی حق الله وحق مولاه یکی بنده که بگذارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز حق است بفرموده شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بیشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون دیگر مردی که امامت کرد گروهی را و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن ورجل ینادی بالصلوة الخمس دیگر مردی که اذان میگوید پنج وقت نماز را کل یوم ولیلة هر روز و شب رواه الترمذی قال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی صوته نماز گوینده آمرزیده میشود مر او را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشد که پر کند این مسافت را که از مکان اذان است تا جایی که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او مؤید معنی اول است روایت مد صوته ویشهد له کل رطب ویابس و گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگر چه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون جمادات و نباتات گواهی دادند جن و انس بطریق اولی دهند وشاهد الصلوة یکتب له خمس وعشرون صلوة و حاضر آینده بنماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گذاردن بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع بفضل اذان است که بسبب وی جماعت شد و باین درجه رسیده ویکفر عنه ما بینهما و بخشیده میشود مر او را گناهانی که واقع میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وروی النسائی و روایت کرده است نسائی الی قوله تا قول وی کل رطب ویابس و فضل شاهد صلوة را روایت نکرده و گفته است نسائی در روایت خود فقال این زیادتی که وله مثل اجر من صلی و مر مؤذن را است مثل ثواب کسیکه نماز گذارده است چه دال بر خیر شریک فاعل او است در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده تا آنکه مؤذن را بمقدار ثواب تمامه نمازگذارندگان میباشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل کرده بود او را آنحضرت بطائف و همراه بود در حیات آنحضرت علیه السلام و در خلافت ابو بکر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم یا رسول الله

اجعلني امام قومي بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم و فرمود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم و اقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت
رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یأخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود
اجرت را رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت علمنی رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب
اینکه بگویم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال لیلك خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کردهٔ آنرا و ادبار نهارك و وقت پشت دادن روز تست واصوات
دعاتك واین آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی و حضور صلوتك زیاده آمده است فاغفرلی و در روایتی اسألك ان تغفرلی رواه ابو داؤد
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت
یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد قال ان بلالا اخذ فی الاقامة گفت که بلال شروع کرد
در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها برپا دارد نماز را خدا و پاینده دارد آن را
وقال فی سائر الاقامة و گفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت کنحو حدیث عمر فی الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در آن حدیث
مبین گشته است رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان و اقامت ظاهر
عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رواه ابو داؤد والترمذی وعن سهل بن سعد قال
گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان دو خصلت رد کرده نمیشوند او یا گفت قلما
تردان کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است الدعاء عند النداء یکی دعا نزد اذان وعند البأس و دیگر دعا نزد جنگ یا خوف حین یلحم بعضهم بعضا در وقتی که بچسبند
بعضی از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر بیفتند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن و بهم چسپیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز بهمین معنی است و یلحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است و
فی روایة و در روایتی بجای عند البأس و تحت المطر آمده و ظاهر عبارت آن است که زیر باران باشد و باران بروی می باریده باشد و احتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه
در روایتی آمده است رواه ابو داؤد والدارمی الا انه لم یذکر این حدیث را ابو داؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که و تحت المطر وعن
عبد الله بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنین یفضلوننا بدرستیکه مؤذنان زیاده میشوند مارا در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوئیم فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل کما یقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتهیت فسل تعطه پس چون آخر رسی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا
این زیادت است بر جواب و اشارت است باینکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعا میکند زیاده میشود در فضل رواه ابو داؤد و از این حدیث مستفاد میشود که در مسجد نیز جواب مؤذن بگوید
که ثواب اذان یابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم الفصل الثالث عن جابر قال سمعت النبی گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوة بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را ذهب میرود و دور میرود حتی یکون مکان الروحاء تا آنکه میباشد
در جای روحا بفتح را و سکون واو و حا و مد قال الراوی گفته است راوی والروحاء من المدینة علی ستة وثلثین میلا روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض جهل نیز گفته رواه مسلم
وعن علقمة بن وقاص قال انی لعند معاویة علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاویة کما
قال مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتی اذا قال تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوة قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون گفت مؤذن
حی علی الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم درین مرتبه العلی العظیم زیاده کرد وقال بعد ذلك ما قال المؤذن و گفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت
رسول الله پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قال ذلك گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابی هریرة قال کنا مع رسول الله گفت ابو هریره بودیم ما با
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقام بلال ینادی پس ایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سکت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را رواه النسائی سوق این حدیث از برای بیان
فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اذا سمع المؤذن یتشهد چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد تکرار راجع بتکرار شهادتین است
رواه ابو داؤد وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اذن ثنتی عشرة سنة وجبت له الجنة کسی که اذان گوید دوازده سال می درآید و واجب کرده شد مر او را بهشت سابقا
در فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که کتب له براءة من
النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه براءت از خلود مراد دارند یا گویند که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وکتب له بتأذینه فی کل یوم ستون حسنة و نوشته شود
بجزای اذان گفتن در هر روز بهر بار شصت نیکی ولکل اقامة ثلثون حسنة و بهر اقامت را سی نیکی مظاهر ذهن تبادر بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان
باعتبار کثرت تعب و مشقت در آن باشد و بهر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله اعلم رواه ابن ماجة وعنه قال کنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر عن ابی هریرة

گفته بودیم ما که امر کرده میشدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید که دعا همان است که در حدیث ام سلمه گذشت رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب در لواحق و متممات آنچه گذشت در دو باب سابق الفصل
الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بلالا ینادی بلیل بدرستیکه بلال اذان میدهد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو مشغول و مستعد
نماز شوند و ازینجا معلوم میشود که برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکه مذهب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید و بنوشید در سحر
رمضان تا آنکه نداء دهد ابن ام مکتوم که صحابی مشهور است و وی نیز مؤذن بود و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت را دو مؤذن بود که یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود
یکی برای سحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیه میگویند که برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر از شب اذان دهد و دیگری بعد از فجر در اول وقت قال گفت راوی و
کان ابن ام مکتوم رجلا اعمی لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت نداء نمیداد تا آنکه گفته میشد او را صبح شد صبح شد مگر یعنی نزدیک شد صبح مبالغه میکنند صبح شد و این تاویل از جهت آن
کردیم که فرمود تا نداء ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی نداء بعد از برآمدن صبح و مردم خبر دادن مردم بدان اذان میداده باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونه جائز باشد کذا فی بعض الشروح
تا فهم متفق علیه وعن سمرة بن جندب صحابی مشهور است از حفاظ مکثرین نزول کرده بصره را روایت کرده اند از وی حسن بصری و شعبی و جز ایشان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال باید که باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیراکه وی اذان بشب میگوید ولا الفجر المستطیل و نه باز دارد صبح دراز که نام سفیدی است
که از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیه بدم گرگ میدهند ولکن الفجر المستطیر فی الافق ولیکن باز دارد صبح پراکنده
یعنی منتشر شونده یعنی در کرانهٔ آسمان پهن از جنوب و شمال که بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند رواه مسلم ولفظه للترمذی وعن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان است
صحابی است اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب و نزول کرد بصره را مات سنة اربع وسبعین فی عهد عبد الملک قال اتیت النبی گفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
انا وابن عم لی من و پسر عم که مرا بود غالبا از برای وداع آمده بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا سافرتما فاذنا واقیما چون مسافر شوید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید که اذان و اقامت
در میان شما واقع شود و چون فرمود ولیؤمکما اکبرکما و باید که امام شود بزرگترین شما متعین شد که اذان آن دیگر گوید که نه اکبر است و ما آنکه آن هر دو در علم و ورع مساوی بوده اند یا مراد با کبر افضل است
و ازینجا معلوم شد که افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید که مؤذن عالم با وقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح تواند کرد رواه البخاری و
عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا کما رایتمونی اصلی و هم از مالک بن الحویرث است که گفت گفت ما را آنحضرت بگذارید نماز را چنانچه دیدید مارا که میگزاریم و اذا
حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم و چون در آید وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما ثم لیؤمکم اکبرکم پس باید که امامت کند شما را بزرگترین شما متفق علیه وعن ابی هریرة
قال ان رسول الله گفت ابو هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین قفل من غزوة خیبر در هنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه سار لیلة راند شبی حتی اذا ادرکه الکری
عرس تا وقتی که دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت وقال لبلال اکلأ لنا اللیل و فرمود بلال را که نگاهبانی کن برای ما شب را فصلی
بلال ما قدر له پس نماز گذارد بلال آنقدر که تقدیر کرده شد برای وی و نام رسول الله و خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و اصحابه و یاران وی فلما تقارب الفجر استند
بلال الی راحلته پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود مواجه الفجر متوجه بجانب فجر موجه بکسر جیم بمعنی متوجه از وجه بمعنی توجه چنانکه قدم بمعنی تقدم و در نسخه فتح جیم
نیز ضبط کرده اند فغلبت بلالا عیناه پس غلبه کرد بلال را چشمان او و بی اختیار در خواب شد وهو مستند الی راحلته و حال آنکه وی تکیه زده است بسوی شتر خود فلم یستیقظ
رسول الله پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا بلال و بیدار نشد بلال ولا احد من اصحابه و نه هیچ یکی از صحابهٔ آنحضرت حتی ضربتهم الشمس تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب
یعنی بر آمد آفتاب فکان رسول الله پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اولهم استیقاظا نخستین قوم از روی بیداری ففزع رسول الله پس ترسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشهود صفت جلالیهٔ حق تعالی فقال ای بلال پس گفت آنحضرت ای بلال چه واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی فقال بلال پس گفت بلال
اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک گرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچه گرفت نفس ترا قال فرمود آنحضرت اقتادوا بکشید شتران را و برانید از ینجا پس کشیدند شتران خود را اندکی از آن وادی و
راندند و نیز دیک تا آنجا فرود آمدند و در سبب بر آمدن از آن وادی اختلاف دارند کسیکه تجویز نمیکنند چنانکه اصحاب ما قضای فوایت را در وقت منهی میگویند که بر آمدن بجهت آن بود که آن وادی جای شیطان
بود که تا بلند گردد آفتاب و آنکه تجویز میکنند و نهی مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر آمده ثم توضأ رسول الله
پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وامر بلالا و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز فاقام الصلوة پس اقامت گفت بلال فصلی بهم الصبح پس گذارد آنحضرت با صحابه نماز
بامداد را ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی اینست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست که نه اذان است و نه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در بعضی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان و از موطا آورده و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت
گفت منافات بآن ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بصحت رسیده که باذان و اقامت هر دو گذارده انتهی و آنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن
باجتماع و در فائته هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید
کذا قال السغناقی فلما قضی الصلوة پس هرگاه که قضا کرد نماز را قال گفت من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها کسیکه فراموش کند بخواب یا بجز آن نماز را پس باید که بگذارد آنرا وقتیکه یاد آرد
آنرا فان الله تعالی قال زیراکه بدرستی خدای تعالی فرموده است واقم الصلوة لذکری و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خدا است رواه مسلم تنبیه

اینجا اشکال می آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا منکشف بوحی و الهام دریافت گوئیم این فعل باری تعالی است اگر داند وحی نفرستاد و کشف نگرد چه توان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت دست میداد پس باعث نسیان و غفلت و نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که خبر خدای آن العزة حقیقت آن را نداند فافهم و بالله التوفیق وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا چون اقامت گفته شود برای نماز پس برخیزید حتی ترونی قد خرجت تا آنکه ببینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از در و حجره فقها گفته اند مذهب آنست که بر حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت در آن وقت می بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تأتوها تسعون چون اقامت گفته شود نماز را پس نباید شتابان آمد آنرا در حالی که دوان باشید و اتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار و بیائید نماز را در حالیکه میروید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگذارید و ما فاتکم فاتموا و آنچه فوت گردد شما را و نیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگذارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه بیعقلی و حماقت در دین است برای نماز و اگر شتابی کنید جهت آنکه تکبیر اولی دریابید پیش از این بیایید مستعد و تهیئ شد شتابی که محمود است اینست متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة زیرا که یکی از شما و قصد میکند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز است پس دونده را احتمالی سجده و میکردانند بنماز باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما منقول است رعایت تکبیر اولی منقول و ماثورست وهذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب تهی است از فصل ثانی

الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله گفت زید بن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود به مدینه بعض از تعاوتها که ظاهر میگردد ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوة و وکیل کرد انید آنحضرت بلال را که بیدار گرداند صحابه را در وقت نماز فرقد بلال و رقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب حتی استیقظوا تا آنکه بیدار شدند وقد طلعت علیهم الشمس و حال آنکه بتحقیق طلوع کرده بود بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا پس بتحقیق ترسیدند برین تقصیر خود فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا آنکه سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از آن وادی وقال ان هذا واد به شیطان و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است فرکبوا حتی خرجوا من الوادی پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثم امرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا که فرود آیند نزدیک آن وادی وان یتوضؤا و امر کرد که وضو سازند وامر بلالا ان ینادی للصلوة و امر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز او یقیم یا اقامت گوید شک راوی است فصلی رسول الله پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناس ثم انصرف وقد رأی من فزعهم پس برگشت از نماز و حال آنکه بتحقیق دید از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت برای تسلیه و ازاله فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدا تعالی گرفت جانهای ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا و اگر میخواست باز میگردانید جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی پیش از این وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردد یا یاد آورد و پناه آرد بسوی نماز فلیصلها کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که میگذارد آنرا در وقتش یعنی با اذان و اقامت و جماعت و سائر شرائط و آداب ثم التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستیکه شیطان آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز میگذارد فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یهدئه پس همیشه شد شیطان که ساکن میگردانید و آرام میداد بلال را کما یهدئ الصبی چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصراح هدء و هدو و آرمیدن و اهداء آرام دادن و دست زدن کودک تا بخواب شود حتی نام تا آنکه خواب کرد بلال ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا پس طلبید آنحضرت و طلبید بلال را و پرسید حقیقت حال فاخبر بلال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابابکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود گفت اشهد انک رسول الله گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا که زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نماز گویندگان مسلمانان را و گذاشته اند در عهده ایشان تا نگاه دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صیامهم وصلاتهم روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و سحر و نماز در رعایت اول وقت و آخر رواه ابن ماجة

باب المساجد ومواضع الصلوة مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز گذاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی جبهه نیز آمده و مساجد عضوهای هفتگانه که بدان سجده کنند و مراد بدان مواضع صلوة اینجا جاهای که نماز در آن مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید

الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت روایت است از ابن عباس گفت هنگامی که درآمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها دعا کرد در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چار گوشه خانه ولم یصل حتی خرج و نماز نگذارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون بیرون آمد

کنار و دو رکعت در پیش در کعبه و مقابل آن وقُبُل بضمتین و بضم و سکون هر دو روایت واول فصیح تر است وقال وگفت آن حضرت هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که
امر قبله بتوجه بجانب عین تو را یا قصه مقرر گشت منسوخ نگردد. یا آن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است و نیز معنی آنکه توجه به بیت از خارج معتبر است و در درون خانه نماند
نیست چنانکه امام مالک گوید نماز فرض بعض علماء در نفل نیز رواه البخاری ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زید وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
دخل الکعبة در روایتیست از ابن عمر که آنحضرت درآمد کعبه را هو آنحضرت و اسامة بن زید و عثمان بن طلحة الحجبی که حاجب کعبه خانه و صاحب مفتاح وی بود و بلال بن رباح همه درآمدند فاغلقها
علیه پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش ندهند ومکث فیها و درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حین خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را
هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درون کعبه که درآمد فقال جعل عمودا عن یساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون را که نزدیک بود
از جای خود وعمودین عن یمینه و گردانید دو ستون را از راست جای خود وثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را در پس خود وکان البیت یومئذ علی ستة اعمدة و بود خانه کعبه در آن روز بر شش
ستون اگر حالا ان بر سه ستون است بجهت تغیراتی که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلی پس نماز گذارد آنحضرت متفق علیه از این حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده
معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که درآمد نماز گذارد واز حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگذارد و وجه تطبیق درین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه درآمدند در را
بستند هر یکی در گوشه مشغول بدعا آمد و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک آن حضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گذارد و پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و
مشغول بدعا بود و نیز نماز هم دو رکعت بود و سبک گذارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوار ها کشیده بودند بشویند پس تواند که نماز گذارد
آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گذاردن باشد نه نفی آن وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا
یک نماز درین مسجد من خیر من الف صلوة فیما سواه بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز اوست الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه این عبارت را بر آن حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بکمتر از هزار
واین بنابر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب اوست آنکه فضیلت منحصر در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام
بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای
آنست و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر صد هزار خاک ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب جوار وی صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و ا
بحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و بتفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی جهت سفر کرده نشود سفر کرده نشود بسوی مسجدی مگر بسوی سه مسجد المسجد الحرام یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن حرام است والمسجد الاقصی
دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود و پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام ومسجدی هذا سیوم مسجد من که مدینه است
متفق علیه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت اینها را امتیاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت قریب
هم اند و بزبان شارع هیچ یکی از آنها مخصوص بخصوص فضل نشده مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات این مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای
بعض حقوق مثلا آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم و
بعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجدی دیگر بجز این مساجد سفر جائز نبود
اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه و ما که مقصود بیان اهتمام شان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که بلند
ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن برای مشقت کشیدن نکنند نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد مصراع دل اگر بار کشد بار نگاری باری والله اعلم وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای بهشت و در روایتی بین قبری ومنبری
و در روایتی بین حجرتی ومصلائی و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب درآمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقه های
ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه این معنی خصوصیت بآن مکان شریف ندارد
و حکم همه مساجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بظاهر بی تاویل است یا باین معنی که این بقعه بجنس روز قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع ارض فانی و هالک نگردد و یا
باین معنی که این بقعه بعینها از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آورده اند و این روضه برای حبیب فرستادند اگرچه در حس ظاهر از این عالم مینماید در دیده باطن از آن عالم است و آدمی تا محجوب
بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور حسب واقع از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظمأ و امثال آن درین
مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود ومنبری علی حوضی و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبری علی ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه درآمدن آب و آنچه بر وی پایه منبر و در بعضی روایتست که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعه های جنت است و در روایتی آمده
که فرمود پایهای من بر ترعه حوض من است و ترعه بضم عین و سکون قاف جای درآمدن آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف بر آن قائم است

وبعض

و بعض گفته اند که این اخبار است از صبری که آنحضرت را بود تا قیامت یا شد منبر و مشود به حوض کوثر زیر این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی مسجد قباء می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه ماشیا و راکبا پیاده و سوار فیصلی فیه رکعتین پس میگذارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از درآمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور که لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی التَّقْوٰی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ در شان او است و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد در او است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها دوست ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در آن عبادت خدا میکنند و بکار دین مشغول اند و ابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها است که در آنجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجد را بنی الله له بیتا فی الجنة بنا کند خدا تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی مثله یعنی مماثلت در رفعت و وسعت و صفا و نفاست و الا مماثلت در خانهای دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگر چه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بمسجد در اول روز یا آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده کرداند خدا تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت کلما غدا او راح هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضمتین و سکون زای بضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است بآنکه گویا مسجد خانه خدا است ضیافت میکند وی تعالی زائران او محروم نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و قربات که در درآمدن مسجد باید داشت اینست چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دورترین ایشان است پس دورترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسیکه نشسته است در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام بزرگتر است از روی اجر از آنکسیکه میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگر چه در اول وقت میگذارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت نیست گذارد و دیگری با انتظار جماعت کثیر برد و بکسی گذارد که احق بامامت است باین قیاس عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا باعث بر آن کاسل و تهاون بود و اینست سر فضیلت اسفار در فجر نزد حنفیه متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاهای گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه رفتند ساکنان آن یا رفتند بجای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله است از انصار که بیایند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند به نزدیکی مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلها خود در قرب مسجد قالوا نعم گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم ما آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجائید باشید نوشته میشود در نامه اعمال ثواب گامها که شما مینهید در آمدن در مسجد دیارکم تکتب آثارکم لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دور تر می آئید ثواب بیشتر می یابید رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قوم از مردم کسان اند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله روزیکه نیست هیچ پناهی جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و معنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشاند در زیر عرش تا از تاب آفات قیامت در امان باشند امام عادل یکی از آن هفت پادشاهی عادل است که در رعیت وی داد گستری بفرموده خدا و رسول خدا و رود داد مظلومان دهد و شاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا ثم که کوی متعبد و صالح بر خاسته و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه سوم مردیکه دل وی آویخته است بمسجد و چون که بیرون آید از آن حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید وی و رجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و طلب رضای وی و قرب بوی تعالی اجتمعا علیه و تفرقا علیه و اهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه پنجم مردیکه یاد کرد خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا در آن دخل نباشد و رجل دعته امرأة ذات حسب وجمال ششم مردی که خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد فقال انی اخاف الله پس او گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت بآن زن تا بترسد یا بیم خدا او و رجل تصدق بصدقة هفتم مردی که صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها پس پنهان کرد صدقه را حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته نماز مرد که میگذارد در مسجد بجماعت زیاده کردانیده میشود ثواب آن بر نماز او که میگذارد تنها در خانه خود و فی سوقه و در بازار خود که در آن برای کسب و تجارت می نشیند خمسا و عشرین ضعفا بیست و پنج درجه و ذلک انه اذا توضأ و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد فاحسن الوضوء پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب و شرائط آن را ثم خرج الی المسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة در حالتیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد ادای آن بروجه مسنون نه غرضی دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة گامی ننهد مگر آنکه بلند کردانیده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب و حط عنه بها خطیئة و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه پس چون نماز گذارد همیشه اند فرشتگان که درود میفرستند بر وی مادام فی مصلاه تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و برنخاسته از آنجا در دعا میگویند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا درود فرست بر وی خداوندا رحمت کن او را و لا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این از برای فضیلت نشستن در مصلا است یعنی اگر برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه چون درآمد مسجد را در حالیکه بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن و زاد فی دعاء الملائکة و زیاد کرده است درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت بوی ما لم یؤذ فیه مادام که رنج نرساند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود ما لم یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید دال آمده است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و از ینجا معلوم میشود که این

فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز وصبر کردن در آنست واگر نماز گذارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت وریا واین نیت صحیح است و در وی
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است تا فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه وعن ابی اسید بضم همزه وفتح سین صحابی انصاریست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتک خداوندا بگشای بر من درهای رحمت خود را بدر آمدن درین
مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق زدن یاد در نماز بکشف حقائق آن واذا خرج فلیقل وچون بر آید از مسجد پس باید که بگوید اللهم انی اسئلک من فضلک خداوندا من سوال میکنم ترا از عطای تو زیادتی برکت وفزونی کرم تو
که مراد بدان رزق حلال است که بعد از بر آمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود به مسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده رواه مسلم وعن ابی قتادة ان
رسول الله وروایت است از ابی قتاده انصاری که صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع
رکعتین چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد دو رکعت قبل ان یجلس پیش از آنکه بنشیند متفق علیه واین حدیث متمسک شافعیه است در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است وظاهر سیاق
حدیث ناظر برین است والا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و چنین نیست باتفاق وعن کعب بن مالک صحابی مشهور وقصه تخلف وی از غزوه تبوک و توبه وی از احسن قصص است و بود وی رضی الله عنه از شعرای
اسلام قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روز در وقت چاشت فاذا قدم بدأ بالمسجد پس
چون قدوم می آورد آغاز میکرد به در آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فیه پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین
حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی واز این حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم کرد و آنکه عادت شریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن
بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که بجوید
گم شده را در مسجد فلیقل لا ردها الله علیک پس باید که بگوید باز نگرداناد آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آن را فان المساجد لم تبن لهذا از آنکه مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه
عبادتست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا کند و بخواهد که مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نیز خواهد
تا سزای فعل خود یابد و باز گردد این کار نکند دور نباشد والله اعلم رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة هر کسی بخورد از این درخت ناخوش بوی
اشارت به پیاز است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسی که بخورد از این دو درخت یعنی پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتأذی مما یتأذی منه الانس
فرشتگان از چیزی که آزار میکشند آدمیان از بوهای ناخوش و هرچه بوی ناخوش دارد از ماکولات وغیر ماکولات درین حکم داخل است از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر
ومسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست ولهذا در بعض روایات مساجد واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی نیز واقع شده و آن مخصوص بآن آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة آب دهن افگندن در مسجد گناه است وکفارتها دفنها و پوشنده آن گناه و در گنده زیره آنرا و گور کردن آن یا آب
یعنی براق در مسجد باید کرد و اگر واقع شد گور باید کرد که زیره آن را امیر رود و براق و بصاق و بساق براء و بصاد و بسین آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن است آن را ریق گویند متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی عرض کرده شد بر من ظاهر گردانیده شد بر من نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها وسیئها کارهای نیک است و کارهای بد ایشان فوجدت فی
محاسن اعمالها پس یافتم در کارهای نیک امت الاذی یماط عن الطریق پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه ووجدت فی مساوی اعمالها و یافتم در کارهای بد ایشان
النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن آب بینی که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه آنرا گویند آب بینی که از سینه بر آید یا از بینی رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام
احدکم الی الصلوة چون ایستاد یکی از شما بنماز فلا یبصق امامه پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود یعنی بجانب قبله فانما یناجی الله و در بعض نسخه فانه یناجی الله ما دام فی مصلاه زیرا که وی مناجات میکند و توجه
می آرد و ذکر خدای تعالی ما دام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب نبود ولا عن یمینه ونه بیندازد بجانب دست راست خود فان
عن یمینه ملکا زیرا که بجانب راست وی فرشته است بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که او مظهر رحمت الهی است که غالب است بر مظهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز از برای تائید و الهام
واین معنی برای جای او و حکم زائر دارد در حق مزور آنست که اکرام کنند زائر را زیاده از آنچه میکنند با آنها که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند ولیبصق عن یساره وباید که بیفکند آب دهن را بجانب چپ خود او تحت
قدمه یا بیفکند زیر پای خود فیدفنها پس گور کند آنرا وفی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیفکند از زیر قدم چپ واین در غیر مسجد است اما در مسجد باید
که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه آنحضرت گفت در بیماری خود که بر نخاست از آن لعن الله الیهود و
النصاری لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را اتخذوا قبور انبیائهم مساجد که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجد متفق علیه چون دانست آنحضرت قرب اجل او ترسید از امت که مبادا قبر شریف وی را کنند
که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کرده اند بیان کار نامبارک ایشان از برای نهی ازان لعن کرد یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند واین بر دو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال
وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او واین هر دو طریق نا مرضی و نا مشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی است و هر دو طریق لعن را موجب است و
نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را در ان خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا ببرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است
و با مداد نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کامل و قبول یابد درینجا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی وعن جندب نام ابو ذر غفاری بود و در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است

دهند سجود وی از ضلالت پرستیدند یکی جندب بن عبدالله بجلی و جندب قسری اینجا مراد کیست قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت الا وان من کان قبلکم بکسر الواو و فتح آن آگاه
باشید و بدانید که بودند کسانی که بودند پیش از شما کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها الا فلا تتخذوا القبور مساجد
آگاه باشید پس مگیرید قبرها را مسجدها انی انهاکم عن ذلک بدرستیکه من شما را نهی کردم از آن رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم
بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد ولا تتخذوها قبورا و مگیرید و نسازید خانهای خود را مانند گورها که مرده صفت در روی
افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید چون نوم اخ الموت است چنانکه در وی بخواب رفته باشند شابه قبر باشد متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بین المشرق والمغرب قبلة میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله مدینه مطهره که واقع است بجانب جنوب زیرا که وی شمالی مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق
و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رواه الترمذی وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابیست و روایت
کرده است از وی قیس و عبدالله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود وفدا الی رسول الله قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که برئیس
قومی بیایند برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه پس بیعت کردیم با آنحضرت را و صلینا معه و نماز گذاردیم با وی و اخبرناه ان بارضنا
بیعة لنا و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند فاستوهبناه من فضل طهوره پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از
باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مال و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فتوضأ پس وضو کرد و تمضمض و آب
در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو ثم صبه لنا فی اداوة پس بریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم و امرنا و امر کرد ما را بر آمدن از نزد وی فقال اخرجوا پس گفت بیرون آئید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیائید
شما زمین خود را فاکسروا بیعتکم پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء و بپاشید و تر کنید جای آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا
و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم که شهر ما از مدینه مطهره دور است والحر شدید و گرما سخت است والماء ینشف و آب در ظرف خشک میگردد در هوای
گرم و نشف بجذب کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را فقال مدوه من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر فانه لا یزیده الا طیبا زیرا که بدرستی آن بقیه
وضو که داده است زیاده میکند آن آب را که در وی ریخته شده است یا این آب را و برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آب دیگر بریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاده و رسیدند
که آب داده و حرارت آفتاب خشک نگردد پس آنحضرت تدبیر از همین عالم کرد واگر ساکت میماندند و بعقل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و مهر آفتاب بار ره تصرف در آن نمی بود شک و
تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و در این حدیث استحباب تبرک است به بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم
و آنحضرت چنانکه در مدینه و آب زمزم را از حاکم مکه میطلبید و برکت مباحث و فضل وارثان او که علما و صلحا اند و تبرک باثار و انوار ایشان هم برین قیاس است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر
رسول الله گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور و آوردن در مسجد در سراها و محلها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محله خود جماعت میکرده باشند و
ان ینظف ویطیب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو کرده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مؤمنان و تنظیف و تطییب باید تا مضاعف کرده شده اند رواه ابوداود
والترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی به بر افراشتن و آراستن و نقش
و نگار کردن مسجدها قال ابن عباس گفت ابن عباس بر سبیل خبر دادن از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها هر آینه مزخرف میکنید شما مسجدها را کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه
مزخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا را گویند و کمال حسن چیز را گویند یعنی نقش خواهید کرد و در وی اندوده خواهید ساخت بطلا و بعض متأخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانها میسازند و مزخرف و مطلا میسازند
اگر ما مسجدها بخت و گل سازیم مباحثیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید رواه ابوداود وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی
المساجد بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین و تزویق و نقش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند رواه ابوداود والنسائی والدارمی
وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی عرض کرده شد بر من و نموده شد مزدهای عملهای امت من از برای ثواب حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد و دور میدارد از مسجد و قذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک و در اینجا اشارت است که مسجد بمثابه چشم انسان است که از آزار میکشد در حقیقت و وی از آن پاک باید که آب زلال است از
حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آن را از آن منظور نظر رحمت و سزاوار ثواب میگردد و عرضت علی ذنوب امتی و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر
من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قرآن او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و در این حدیث تشدید است بر فراموش
کننده قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آن را در کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه رواه الترمذی وابوداود وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی
المساجد گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است خوشنودی و بشارت ده مردمی را که در تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم القیمة بروشنی تمام در روز قیامت تلمیح است بقوله عز وجل نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابوداود ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد وقتیکه ببینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت مینماید و محافظت مینماید در درست کردن و جاروب دادن و نماز گذاردن
و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن که اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند فاشهدوا له بالایمان چون کسی را ببینید که اینچنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مؤمن است

فإن الله يقول يعني بدرستيكه خداي تعالى مي‌فرمايد إنما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر معمور ميكنند مسجدهاي خدا را كسي كه ايمان آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذي وابن ماجه والدارمي
وعن عثمان بن مظعون قال گفت عثمان بن مظعون يا رسول الله ائذن لنا في الاختصاء دستوري ده مارا در خصي شدن تا از خطره زنان و خواطر آن باز رهيم فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم ليس منا من خصى نيست از ما و بر طريقه و سنت ما كسي كه خصي سازد ديگري را ولا اختصى و نه كسي كه خصي شود از خود ولكن خصاء أمتي الصيام بدرستيكه خصي شدن امت من روزه داشتن است كه بدان
شكست شهوت طبيعي و فناي آن حاصل ميشود و مقصود صادر ميشود كه امساك جوارح و فناء قوي از نامشروعات و نامرضيات بآن حاصل ميگردد فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا في السياحة اذن كن ما را و دستوري
ده برفتن در زمين و گشتن در آفاق و عالم فقال إن سياحة أمتي الجهاد في سبيل الله پس گفت آنحضرت بدرستيكه سياحت امت من رفتن است از براي جهاد در راه خدا و كارزار كردن با كافران يعني رفتن و گشتن در زمين كه محمود است
از براي جهاد است باقي بيهوده در زمين گشتن چيزي نيست و در حديث ديگر آمده است لا سياحة في الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا في الترهب اذن كن ما را در رهبانيت چنانكه بعض اهل كتاب ميكردند
عزلت ميكنند و مشاغل دنيا و لذات آنرا بالكليه ترك ميدادند و كردن زنان قطعا انكار ميكردند و از همه كس و همه چيز يكسو ميشدند و ايشان را راهب ميگويند و ترهب در اصل از رهبت است بمعني خوف فقال پس گفت آنحضرت كه ان
ترهب امتي الجلوس في المساجد انتظار الصلوة بدرستيكه ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز كه از همه كس و همه چيز روي گردانيده متوجه پروردگار مي‌نشينند و آن ترهب كه رهبان ميكردند چيزي نيست
و عاقبت آن محمود نه و آنرا زير و زبر كردند رواه في شرح السنة وعن عبد الرحمن بن عائش در صحابيت وي اختلاف است در صحبت وي و ابو حاتم گفته كه غلط است در روايت وي سمعت رسول الله خطا كرده
والله اعلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت ربي ديدم پروردگار خود را عز و جل اگر اين ديدن در خواب است چنانكه در روايتي آمده پس اشكالي ندارد و اگر در بيداريست چنانكه در روايت ديگر آمده است
پس از خصائص آنحضرت است چنانكه در شب معراج بر قول مختار يا مأول است بديدن مثالي بتمثيل حق جل و علا بدان مثال في أحسن صورة در نيكوترين صورتي اگر اين باين صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است كه
متجلي بصفت جمال و لطف و كرم بود و اطلاق صورت بر صفت شايع است چنانكه گويند صورت حال چنين است و صورت مسئله اين است و اگر با جمال خود ميكند كه من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشكال
و خود چون نباشد كه وقت شهود خاص و تجلي تام و انعام عام بود قال فيم يختصم الملأ الأعلى گفت پروردگار تعالى و پرسيد از من كه در چه چيز خصومت ميكنند ملائكه و ملأ جماعت از اكابر و اشراف قوم را گويند و مراد آنست
كه كدام اعمال است كه فرشتگان در فضيلت آن بحث و گفتگو دارند يا در برداشتن آن بمصعد قبول منازعت و مسابقت مينمايند يا رشك ميبرند بر آدميان در آن فضائل و رغائب كه با وجود شهوات جسماني بدان مخصوص
ميشوند قلت ميفرمايد آنحضرت كه گفتم من در برابر اين سؤال پروردگار انت اعلم تو داناتري كه كدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع كفه بين كتفي پس نهاد پروردگار تعالى دست قدرت و انعام خود را
ميان دو شانه من كنايت است از تخصيص وي بمزيد فضل و كرم و اكرام و انعام چنانكه ملوك بعضي از خادمان خود را كنند چون خواهند كه مخصوص گردانند ايشان را بمزيد قرب و افاضه نعم فوجدت بردها بين ثديي پس يافتم
من سردي دست مولي تعالى را در ميان دو پستان خود كنايت است از وصول آن فيض و تشريف و حصول برد يقين و چون حصول اين اثر موجب حصول علوم و اتساع فيض آن بود فرمود فعلمت ما في السموات والارض
پس دانستم هرچه در آسمانها و هرچه در زمين بود عبارت است از حصول تمامه علوم جزوي و كلي و احاطه آن و تلا و خواند آنحضرت مناسب اين حال و بقصد استشهاد بر امكان آن اين آيت را كه وكذلك نري ابراهيم ملكوت
السموات والارض و همچنين مي‌نموديم ابراهيم خليل الله عليه الصلوة والسلام را ملك عظيم تمامه آسمانها و زمين را وليكون من الموقنين و تا آنكه گردد ابراهيم از يقين كنندگان بوجود ذات و صفات و توحيد و اهل
تحقيق گفته اند كه تفاوت است در ميان اين دو رؤيت زيرا كه خليل عليه السلام ملك آسمان و زمين را ديد و حبيب هرچه در آسمان و زمين بود حالي از ذوات و صفات و ظاهر و باطن همه را ديد و خليل حاصل شد مراد وي را
يقين بوجوب ذاتي و وحدت حق بعد از ديدن ملكوت آسمان و زمين چنانكه حال اهل استدلال و ارباب سلوك و محبان و طالبان ميباشد و حبيب حاصل شد مراد او را يقين و وصول الي الله اول پس از آن دانست عالم را و حقائق
آنرا چنانكه شان مجذوبان و محبوبان و مطلوبان است و اول موافق است بقول ما رأيت شيئا الا رأيت الله بعده و ثاني بما رأيت شيئا الا رأيت الله قبله و شتان ما بينهما رواه الدارمي مرسلا روايت كرد اين حديث را
دارمي از عبد الرحمن بن عائش كه از تابعين است بطريق ارسال وللترمذي نحوه و مر ترمذي راست مانند اين حديث است باختلاف در بعض الفاظ عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل از عبد الرحمن مذكور و از ابن عباس
و از معاذ بن جبل وزاد فيه و زياده كرده است ترمذي در اين حديث اين را كه قال گفت پروردگار تعالى بعد از افاضه علوم و اعاده كرد سؤال را كه يا محمد هل تدري فيم يختصم الملأ الأعلى اي محمد
آيا دريافتي كه در چه چيز خصومت ميكنند ملائكه قلت نعم اين بار گفتم آري ميدانم در چه چيز خصومت ميكنند في الكفارات خصومت ميكنند در كفارات يعني در اعمالي كه سبب بخشيدن و پوشيدن گناهان ميگردند والكفارات
المكث في المساجد بعد الصلوات و آن اعمال كه كفارات گناهان ميشوند سه اند يكي از آنها درنگ كردن در مسجد بعد از نمازها و ابلاغ الوضوء في المكاره سوم رسانيدن وضو بحد كمال و اكمال و اسباغ آن
در احوالي كه مكروه و ناخوش دارد طبيعت آنرا چنانكه حال مرض و سردي هوا ومن فعل ذلك عاش بخير و هر كس كه بكند آنرا زندگاني ميكند بنيكي ومات بخير و ميميرد بنيكي وكان من خطيئته كيوم ولدته
امه و ميگردد پاك از گناهان خود همچو در روز زائيدن مادر او را وقال و گفت پروردگار تعالى يا محمد اذا صليت فقل اي محمد چون نماز بگذاري پس بگو و بخوان بعد از نماز اين دعا را اللهم اني اسألك
فعل الخيرات خداوندا بدرستيكه من سؤال ميكنم ترا كردن نيكيها را وترك المنكرات و گذاشتن كارهاي بد را كه ناشناخته شده و ناآشنا اند در دين وحب المساكين و سؤال ميكنم دوستي مسكينان را كه ايشان را دوست
دارم من يا ايشان دوست دارند مرا مآل يكي است چون من ايشان را دوست دارم ايشان نيز مرا دوست خواهند داشت چه هر كس دوست دارد خود را دوست دارد و محبت يكي است در جانبين بر توانند محبت محبوب را
و محبوب محب را واذا اردت بعبادك فتنة و چون خواهي بر بندگان خود ابتلا و آزمايش و گمراهي در دين يعني بلاي بزرگي كه بدان بيم زوال ايمان باشد فاقبضني اليك غير مفتون پس ببر مرا پيش از آنكه
گرفتار فتنه شوم و دين و ايمان از دست دهم اين دعا و امثال اين براي تعليم امت و ترسانيدن ايشان است قال گفت پروردگار تعالى براي زيادت تعليم پيغمبر خود صلى الله عليه وسلم بعد از آن كه بيان كرد كفارات را يا گفت
آنحضرت براي زيادت بيان بامت بحصول علم از جانب حق والدرجات و عملهاي كه بآن بلند ميشود مرتبه بندگان در درگاه حق بلند كردن درجه اند افشاء السلام يكي فاش كردن سلام يعني ظاهر و بلند گفتن سلام
بر آشنا و بيگانه واطعام الطعام دوم خورانيدن طعام مسكينان و محتاجان و تصدق كردن بر ايشان و امداد و اعانت نمودن ايشان را والصلوة بالليل والناس نيام سوم نماز گذاردن در شب در حالي كه
مردم در خواب باشند كه آن اصدق و اخلص از ديگر است در مشقت و رياضت و دران بيشتر اشارتست استجماع صفت تواضع و جود و عبادت بيت شرف مرد بجود است و كرامت بسجود هر كه اين هر دو

مشغول بمسجد و دوام
بدرستي انتظار نماز بعد نماز
المشي على الاقدام
ونعت دوم
الى الجماعات
رفتن بپاي
رفتن بسوي جماعت
نمازها

ندارد مدش بوجود و لفظ هذا الحدیث کما فی المصابیح و لفظ این حدیث بلفظی که در مصابیح است لا بعد عن عبد الرحمن اللائی شرح السنة فیما قد آن را از عبد الرحمن بن عایش که در شرح سنة آورد تصنیف صاحب
مصابیح است وعن ابی امامة قال گفت ابو امامه باهلی که صحابیست وابا امامه تابعین نیز هست مشهور همین صحابی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند که همه ایشان خداوند ضمان اند که حق سبحانه
برخود بجهت مرده وی که تخلف نمیکند که نگاه دارد ایشان را از فتنه و خسارت و ضرر آفت دنیا و دین رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی ازان سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کننده غزو در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی ضامن است بر خدا
حتی یتوفاه فیدخله الجنة تا آنکه بمیراند او را و داخل کند او را در بهشت این سعادت دینی است او یرده بما نال من اجر یا باز گرداند او را زنده با آنچه یافته است از ثواب غزا این نیز سعادت دینی است او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال
غنیمت این سعادت دنیاست بهر تقدیر سود و سعادت دنیا یا دین حاصل است و رجل راح الی المسجد و دوم مردیست که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله پس وی هم خداوند ضمان است بر خدا وجب است بر خدا لطف و عنایت و عطا
ثواب وی و رجل دخل بیته بسلام سوم مردیست که در آمده است خانه خود را بسلام فهو ضامن علی الله پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه بسلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در خانه سلام کند بر اهل خانه و همانست در اینجا بحصول
خیر و برکت در وی بدعا و ثنا اوست دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن تا طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضرت در اینجا سلامت از آفات فتنه است و چون مراد دین و قسم خیر ظاهر بود تصریح بیان نفرمود رواه ابو داود وعنه و
هم از ابی امامه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا کسی که بیرون آید از خانه خود با طهارت الی صلوة مکتوبة بسوی نماز فرض فاجره کاجر الحاج المحرم پس اجر او همچو اجر کسی است که حج را بنده است احرام بسته بنماز شب حج
محرم و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت برآمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج و قصد و است مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه در ترغیب و الا اجر بر قدر تعب است اگر چه
مشقت ایام حاج است ومن خرج الی تسبیح الضحی و کسی که بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح و سبحه نماز نفل را گویند لا ینصبه الا ایاه در تعب و مشقت نه دارد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص قصد نماز آید بی شوب سمعه و ریا و غرض دیگر فاجره کاجر
المعتمر پس ثواب آنکس همچو ثواب کسی است که عمره بجا می آورد و دیگر نسبت حج بعمره نسبت نماز نفل است بنماز فرض وصلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما و نماز پی در پی نماز دیگر که نیست کلام بیهوده در وی کتاب فی علیین علی است مکتوبست دیوان حفظه یا در اعلی
مراتب اثر قبول است و گفته اند که علیین نام مقامیست در آسمان هفتم رواه احمد و ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا چون بگذرید شما بر مرغزارها و بستانهای بهشت پس بچرید قیل
گفته شد یا رسول الله و ما ریاض الجنة و چیست باغهای بهشت قال المساجد گفت باغهای بهشت مسجدها است که اعمال دروی سبب در آمدن در باغهای بهشت است قیل پرسیده شد و ما الرتع و چیست چریدن یعنی چیست که میچرید یا رسول الله قال سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی المسجد لشیء فهو حظه کسی که بیاید مسجد را برای چیزی یعنی غرضی کاری دینی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب اوست و حاصل وقت
اوست مضمون این حدیث قریب است از قوله انما الاعمال بالنیات رواه ابو داود وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنهما تابعیه هاشمیه است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
چون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمه صغری دختر امام حسین از جده وی که فاطمه زهرا است رضی الله عنهم قالت کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد چون می در آمد مسجد را صلی علی محمد و سلم
صلوة میفرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی میگفت صلی الله علی محمد و سلم یا اللهم صل علی محمد و سلم و قال و میگفت رب اغفرلی ذنوبی خداوند بیامرز گناهان مرا و میگفت اللهم صل علی محمد یا صلی الله علی محمد و اللهم اغفرلی از جهت تعلیم امت است لفظی که العلماء کلم نمایند یا منا سبیل
کرد این اسم شریف را بصلوة و رحمت است و انکسار که در اللهم اغفرلی است وافتح لی ابواب رحمتک و بگشا برای من درهای مهربانی خود را و اذا خرج و چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد و سلم و قال رب اغفرلی ذنوبی وافتح لی
ابواب فضلک رواه الترمذی و احمد و ابن ماجة وفی روایتهما و در روایت احمد و ابن ماجه چنین آمده است که قالت گفت فاطمه رضی الله عنها اذا دخل المسجد چون می در آمد آنحضرت مسجد را و کذا اذا خرج و همچنین چون بیرون می آمد
قال میگفت بسم الله والسلام علی رسول الله بدل بجای صلی علی محمد و سلم و قال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل و فاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری و فاطمه دختر امام
حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا هشت ساله بیش نبود پس البته راوی در میان متروک است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن تناشد الاشعار
فی المسجد از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بیان مناقب صحابه رضی الله عنهم و مواعظ و نصایح
باشد بهیچ حال در هیچ جا محمود و مستحسن است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری برپا میکرد و میفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا و عن البیع
والاشتراء فیه و نهی کرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا همین قیاس است وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد و نهی کرد از حلقه کردن و نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برای مذاکره علم و مشغول
ذکر باشد و در بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است
و این وجه نهی مخصوص به تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآنست و با این وجه مراد نهی از تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی باشد و در سوم تحریمی رواه ابو داود و الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله تجارتک سود مند نگرداند خدا تعالی سودا
ترا و اذا رأیتم من ینشد فیه ضالة و چون ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوئید باز نگرداند و نرساند آن را خدای تعالی بتو رواه الترمذی و الدارمی وعن حکیم بن حزام صحابی
مهمله مکسوره و زای برادرزاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است باقی احوال وی بجای دیگر ثبت یافته است
قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد وان ینشد فیه الاشعار و از خواندن اشعار در مسجد وان تقام فیه الحدود و بر پا کردن حدها مثل
حد زنا و حد شرب خمر آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص نزع و کشتن بیرون مسجد کنند رواه ابو داود فی سننه روایت کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم و روایت که صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیگری حکیم بن معاویه النمیری است و در صحبت وی خلاف است والله اعلم وفی
المصابیح عن جابر و روایت کرده در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است وعن معاویة بن قرة عن ابیه تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات دریافته هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود و
روایت میکند از وی قتاده و شعبه و اعمش و جز ایشان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین معاویة بن قره از پدرش قره بضم قاف و تشدید را روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت یعنی
البصل والثوم پیاز و سیر گفتن درخت مراد از این شجره تره یا پیاز و سیر است و قال و گفت آنحضرت من اکلهما فلا یقربن مسجدنا کسیکه بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغة است در نا آمدن مسجد کند نزدیک آن

فی المسجد

نخورد چه جای در آمدن وقال ان کنتم لا بد آکلیهما وگفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورنده این دو درخت فامیتوهما طبخا پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را بپختن پس ازین معلوم شد که چون بوی بد رود ازان ماکولات در آمدن داخل است
در مسجد حکم منع در مسجد عام تر است و مخصوص بمسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر همه برین قیاس اند رواه ابوداود وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد زمین همه مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که نماز در وی
جائز است بی کراهت الا المقبرة والحمام مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت و اختلاط تربت اوست بانچه جدا میگردد از مرده ها از نجاسات و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی و بعضی برآنند که نماز در
مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم شد و اگر نه حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است رواه ابوداود والترمذی والدارمی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت از نماز گذاردن در هفت جا فی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات و هم آنست
بالفتح جای کشتن شتران والمجزرة بجیم و زای و در جای نحر کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات والمقبرة و در مقبره چنانکه گذشت وقارعة الطریق و در میان راه که جای کوب مردم است که میکنند ازان از جهت شغل خاطر بگذرندگان
و تنگ کردن جای بر ایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان بضرورتی باشد مصلی بزه کار شود وفی الحمام و در حمام چنانکه گذشت وفی معاطن الابل و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش
نیاید وفوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ترک ادب رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم بگذارید نماز در جای نشستن گوسفندان
ولا تصلوا فی اعطان الابل و مگذارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که نفور شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان که نفور ندارند و تشویش نمیرسانند رواه الترمذی و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر
هر تقدیر علت نهی آنست که مکان نجس است و الا جائز باشد و اماکن نجس منحصر نیست در ان و تغییر برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفت نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همان نجاست و قرب واست حتی که اگر بساطی گسترده باشند و
بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است وعن ابن عباس قال لعن رسول الله گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور زنان که زیارت کنند قبور را اما آنکه آنحضرت در ابتدا حال منع کرده بود از
زیارت قبور مردان را و زنان را پس ازان رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شمارا از زیارت قبور الا کنون زیارت بکنید آنها را پس بعض میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگرچه بصیغه مذکور واقع شده چنانکه عادت شرع است
در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعض گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید این قول است
والمتخذین علیها المساجد والسرج و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و نیز
بعض حرام است اگرچه بقصد تعظیم نباشد از جهت اسراف و تضییع مال و بعض گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند جائز است و درین صورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که در آن قبر
منظور نیست رواه ابوداود والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر
کدام جاها بهتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعه ها نیز هست کما لا یخفی فسکت عنه پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال وقال و گفت آنحضرت اسکت حتی یجیء جبرئیل خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت پس
خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئیل وجاء جبرئیل و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل پس پرسید آنحضرت فقال ما المسئول عنها باعلم من السائل پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام یک از آنها خیر است
داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعها کدام است چنانکه تو نمیدانی ولکن اسأل ربی و لیکن میپرسم پروردگار خود را تبارك وتعالی ثم قال پس گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا من
نزدیک شدم از خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط نزدیک نشده بودم در مدت عمر از انجناب هرگز قال گفت آنحضرت وکیف کان و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی یا جبرئیل قال گفت جبرئیل کان بینی و
بینه بود میان من و میان خدا سبعون الف حجاب من نور هفتاد هزار پرده از نور و نسبت نور از جهت آن گفت که جبرئیل روحانیست آنجا حجاب ظلمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب بنسبت بمخلوقات است نه بنسبت بخالق که حق تعالی
محجوب نیست محجوب بندگانند چنانکه حجاب آفتاب بنسبت با عمی که محجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعض محجوب اند برویت نعم از منعم و بعض برویت اسباب از مسبب و بعض
برویت شهوات مباحه یا محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسماء و صفات و افعال حق و کروبیان محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس بیت بدرد هم پرده های
خیال ماند سراپرده الاجلال و بالجمله صفات پرده ذات اند و انوار الیقان علی قلبی هم ازین قبیل است و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بسبحات سوخته گردد بیت هست از پس پرده
گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من رمزی ازین معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبه قرب رسیدم و از سبحات رسیدم فقال پس گفت وحی سبحانه شر البقاع اسواقها بدترین
جاها بازارها است وخیر البقاع مساجدها و بهترین جاها مسجدها است رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر و اصل کتاب درین موضع بیاض است الفصل الثالث عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود من جاء مسجدی هذا کسیکه بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است و مساجد دیگر تابع و فی
در فرع وی خواهند بود درین حکم لم یأته الا لخیر یتعلمه او یعلمه نیامد بسوی آن مگر برای کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت او است فهو بمنزلة
المجاهد فی سبیل الله پس آنکس در اجر و ثواب بسبب مجاهده نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا ومن جاء لغیر ذلك وکسی که بیاید برای کار دیگر از امر خیر همچو لهو و لعب و عبث و مرور فهو بمنزلة الرجل ینظر الی
متاع غیره پس آنکس همچو مردیست که بنگرد بسوی متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متالم میگردد که چرا ازین دولت
محروم ماندم رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول الله روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی علی الناس زمان می آید بر مردم
زمانی که یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم باشد گفتگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کارهای دنیای ایشان فلا تجالسوهم پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه بزبانی نکنید فلیس
لله فیهم حاجة پس نیست مر خدا تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات با ایشان و بر آمدن ایشان از عهد وی و پناه وی و الا وی تعالی منزه است از حاجت رواه البیهقی فی
شعب الایمان این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجد و احادیث و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع ازان بسیار آمده است و مراد آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ
باشد و الا یک کلمه دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم

الا که بیکرد واترا بابا و خالد مجلس شریف در مسجد بود والله اعلم وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود و هفت ساله بود و روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس قال کنت قائما فی
المسجد گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد یعنی فحصبنی رجل پس زد مرا سنگ ریزه مردی فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال اذهب فائتنی بهذین
پس گفت عمر برو و بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با آواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را فقال ممن انتما پس گفت از کدام جماعه اید شما او من این انتما گفت از کجا اید شما شک راوی است
قالا من اهل الطائف گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جایی مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در ان است قال گفت عمر رضی الله عنه لو کنتما من اهل المدینة اگر میبودید شما از اهل مدینه یعنی میشناختید حرمت مسجد شریف را
با مردم غریب نمی بود دیدید حق عفو و شفقت لاوجعتکما هر اینه دردناک میگردانیدم و میزدم شمارا ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله بلند میگردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری از اینجا
معلوم میشود که بلند کردانیدن آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص و مورد نور حضور است و در بحث علم که آواز بلند کرده رخصتی هست وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد شیجی
روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضایی در یکسوی مسجد تسمی البطیحاء نامیده شد آن رحبه را بطیحا بضم با و فتح طا یعنی زمین سنگریزه وقال و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه من کان یرید ان یلغط کسی که خواهد غوغا کند در
گفتگو با مردم و لغط بفتحتین معجمه و طای مهمله مفتوحتین بانگ و خروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر را او یرفع صوته یا بلند کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه رواه فی الموطا
روایت کرد این حدیث امام مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس قال رای النبی گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخامه را در دیوار کج در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون خلط ساق که از حلق برآید و آن را انخلاع نکویند
فشق ذلک علیه پس دشوار آمد این آن حضرت حتی رئی فی وجهه تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس خواست آن حضرت از آنجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود فقال
پس گفت آنحضرت ان احدکم اذا قام الی الصلوة بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز فانما یناجی ربه پس مناجات میکند و راز میگوید با پروردگار خود و ان ربه بینه و بین القبلة و بدرستیکه پروردگار او تعالی و تقدس میان
او و میان قبله است بسبب توجه حضور او بجانب حق فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس باید که زاق نیفکند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ولکن عن یساره ولیکن باید که بیفکند زاق بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر
پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس زاق افکند در وی ثم رد بعضه علی بعض پس باز گردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بیکجای فقال او یفعل هکذا پس گفت یا بکند همچنین و
کفایت میکند این که در مسجد است اینهمه کنید و در غیر مسجد خیار است که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی سائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و کنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن قال گفت سائب کان رجلا ام قوما مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس زاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر
در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی هست و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر مینگریست آنرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین فرغ چون
فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند این مرد مر شمارا بعد ازین فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از ان که امامت کند مر این قوم را فمنعوه پس باز داشتند او را از امامت کردن و اخبروه بقول رسول
و چون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده بود امامت نکند وی مر شما را فذکر ذلک لرسول الله پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله
علیه وسلم گفت آیا در واقع منع کرده مرا از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام و حسبت انه قال و گمان میبرم که آنحضرت گفت بآن مرد در بیان سبب منع از امامت انک قد آذیت الله و رسوله بدرستیکه تو
ایذا و آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی عنه خصوصا در نماز و در مسجد زاق کردن جانب قبله رواه ابوداود وعن معاذ بن جبل قال روایت است از معاذ بن جبل گفت احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح در یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس تا نزدیک بود که ببینیم آفتاب را اطلاع کرد فخرج سریعا پس بیرون آمد از خلوت شتابان فثوب
بالصلوة پس تکبیر آورده شد برای نماز فصلی رسول الله پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته و سبک و شتاب گذارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز بامداد فلما سلم دعا بصوته پس چون سلام داد
خواند با آواز بلند فقال لنا پس گفت ما را علی مصافکم کما انتم بر جای خود باشید در جاهایی که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته ثم انفتل الینا پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ثم قال اما انی سأحدثکم ما حبسنی
عنکم الغداة پس گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شمارا که چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد انی قمت من اللیل بدرستیکه برخاستم من پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد فتوضأت پس وضو کردم
وصلیت ما قدر لی و گذاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من خدا خواست فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون کرانی اول خواب که آنرا بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود حتی استثقلت تا آنکه گران
شدم و این لفظ صریح است که این رؤیت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن از ان خواب بود والله اعلم فاذا انا بربی پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم
تبارک وتعالی فی احسن صورة در نیکوصفتی و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستاده ام در خدمت توجه پذیرائی پروردگار من
قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز بحث و نزاع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری در نمی یابم و نمیدانم قالها ثلثا گفت این کلمه را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم قال
فرأیته وضع کفه بین کتفی گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را میانه هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان هر دو پستان خود فتجلی لی
کل شیء وعرفت پس ظاهر شد و روشن مرا هر چیز از علوم و شناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی قلت فی الکفارات
گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهایی که کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی ما هن چه چیزاند کدام اند کفارات قلت گفتم کفارات سه چیز اند مشی الاقدام الی الجماعات یکی رفتن پایها بسوی جماعتهای
نماز و الجلوس فی المساجد بعد الصلوة دیگر نشستن در مسجدها بعد از نمازها واسباغ الوضوء حین الکریهات دیگر کامل و سیراب کردن وضو در حالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری قال گفت
پروردگار تعالی ثم فیم بعد ازان در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی عملهایی که بدان پیدا میشود ثواب و قرب الهی تعالی بلند و بیشتر گردد قال ما هن گفت پروردگار تعالی چه چیز اند و کدام اند درجات قلت
اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام است بمسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از ان میان اطعام است که عام است نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن و
با مردم بخلق و لطف بودن و با زیردستان و شکستگان لان درشتی نمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن در شب و حال آنکه مردم در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سؤال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای

خود هر چه خواهی قلت کنم دعا کردم بانیدعا اللهم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون یعنی این الفاظ در فصل اول معلوم شد بالکلیه
تفاوتی که درینجاست باز یادتی طلب آمرزش ومهربانی واینجا این یادتی بهتر است که واسالک حبک وسوال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تو مرا دوست داری وحب من یحبک وسوال میکنم دوستی کسی که دوست دارد ترا بهر دو
معنی وحب عمل یقربنی الی حبک ودوستی کاری که نزدیک کرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این واقعه که این واقعه دیدم و گفتم راست و درست
است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا و یاد گیرید معانی و الفاظ آنرا بعد از آن تعلیم کنید آنرا بمردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وسالت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث
گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری هذا حدیث صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد
میگفت در وقت در آمدن مسجد این کلمات اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه الکریم وبذات پاک وی که جمیع جامع بزرگیها است و گفته اند که هر که کریم وصف کرده شود گویا بهمه صفات کمال صفت کرده شد وسلطانه القدیم وسلطنت
وقهر وی که قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شده قال گفت آنحضرت فاذا قال ذلک پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد در آمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میگوید شیطان که نگاه داشته شد این بنده از شر من
تمام روز رواه ابو داود وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عطاء بن یسار از کبار تابعین است واز مشاهیر علما واز کبار اثبات وثقات کثیر الحدیث مولای ام المؤمنین میمونه مات سنه اربع وتسعین وقیل سنه اربع وثمانین
گفت که گفت آنحضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را
مسجدها بوجهی که سابقا معلوم شد رواه مالک مرسلا وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان قال بعض رواته گفت بعض از راویان این حدیث
در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواهد از حیطان بساتین را حیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را وبمعنی بستان می آید بسبب احاطه دیوار بوی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت هذا
حدیث غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر وقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره وتحقیق ضعیف کرده است او را یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمه حدیث وگفته اند که حسن
بن ابی جعفر شناست در روایت حدیث ومنکر الحدیث است ویحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث است از وی روایت نمیکرد وابو حاتم گفته که حسن مجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد ضایع ساخت حدیث وحفظ آن [illegible]
والله اعلم وعن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است ومحسوب است بیک نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة ونماز وی در مسجد قبایل
محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة ونماز وی در مسجدی که جمعه گزارده میشود در وی به پانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی ونماز وی در بیت المقدس بخمسین الف صلوة به پنجاه هزار
نماز و در بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز وبعضی علما نوشته اند که روایت پنجاه هزار صواب نیست وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة ونماز او در مسجد حرام بصد
هزار نماز رواه ابن ماجة وعن ابی ذر قال قلت گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول کدام مسجد است که نهاده شد وبنا کرده شد در زمین نخست قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است
در زمین مسجد حرام است یعنی الکعبة معظمه است قلت ثم ای گفتم بعد از آن کدام مسجد است که نهاده شده است قال گفت آنحضرت ثم المسجد الاقصی بعد از آن مسجد اقصی است قلت کم بینهما گفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما
گفت چهل سال ثم الارض لک مسجد بعد تمام زمین برای تو مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز در وی هر جا که موجود شوی فحیث ما ادرکتک الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز و رسد وقت نماز پس بگذار نماز را متفق علیه
درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام وبانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام ومیان ایشان بیشتر از هزار سال است نه چهل سال چنین گفته و جواب داده اند ابن جوزی که مراد ازین کلام اشارت در حدیث باول بنا نهادن این
دو مسجد است ونیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه را ونه نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود وپس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را
نهاده باشند پس از آن بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که بتحقیق یافتیم شاهدی برای این سخن را که ابن هشام در کتاب التیجان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس وبنا کردن
آن پس بنا کرد آنرا وعبادت کرد در وی وبنای آدم کعبه را خود مشهور است وبرین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم باب الستر پوشیدن ومراد از آن پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است ومؤلف درین
باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصحابه نماز در آن کرده اند وآنچه مکروه است در آن قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة روایت است از عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که
ربیب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت ودر وقت وفات آنحضرت نه ساله بود ویاد گرفته از حضرت احادیث ووفات یافت در زمان عبد الملک سنه ثلث وثمانین قال
رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز میگذارد در یک جامه کرد داشت مشتملا به در حالتی که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه وصورت اشتمال
آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بنهد از دو طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بنهد از دو پس بر بندد هر دو طرف را بر سینه وغالبا احتیاج به بستن
هر دو طرف بر سینه بر تقدیر یست که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای بر ظاهر میگردد ولهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده واشتمال را توشح نیز گویند
ماخوذ از وشاح بمعنی حمائل که در گردن اندازند واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که لیس علی عاتقیه منه شیء نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت
ایمن نبود یا بدست گرفتن نگاه دارد وبرین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد وبا وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه وجمهور علما الا نزد امام احمد وبعض سلف نظر بظاهر این حدیث
متفق علیه وعنه قال سمعت رسول الله وهم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که بگذارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت
کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت صلی رسول الله گفت عائشه نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام در خمیصه که او را بود
علمها بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار واگر سیاه وعلم دار نبود خمیصه نگویند فنظر الی اعلامها نظرة پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهای آن خمیصه یکبار نگاه کرد فلما انصرف قال چون برگشت آنحضرت وفارغ شد از
نماز گفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید این خمیصه مرا بسوی ابی جهم که صحابی مشهور بود وهمین بود که از پیران قریش واین خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده بود وچون آنحضرت را علمهای وی خوش آمد باز فرستاد ودر عوض

انبجانیه

ایخمیصه‌ای نشود و بسیار انبجانیه ابی جهم و بیاورید برای من انبجانیه وی را انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نون آمده گلیمی پشمین درشت از فروترین جامه‌ها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و در طلبیدن انبجانیه ابی جهم
آن بود که چون هدیه فرستاده بود باز پس فرستادن آن باعث شکسته خاطر گردد و سبب خوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود فانها الهتنی آنفا عن صلوتی پس بدرستیکه این خمیصه مشغول گردانید مرا الحال از نماز من یعنی بنظر افتادن بر نقش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق
و حضور نماز اکنون متفق علیه و فی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده قال کنت انظر الی علمها و انا فی الصلوة گفت آنحضرت بودم من که نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من در نماز ام فاخاف ان تفتننی
پس میترسیدم که خمیصه در فتنه اندازد مرا و باز دارد از حضور دل در نماز و حضور دل آنجا اعلام میکند که حصول تشویش ظاهر و ادر نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیری هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت
است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه که افتد نمایان گردد و هر چند سفیدتر و صافتر نمایان‌تر و آلوده کاران و تیره دلان ازان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر شما را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت ملا
ملاهی و مشاغل و الله اعلم بحقیقة الحال و عن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس که گفت کان قرام بکسر قاف و تخفیف را پرده باریک رنگین منقش لعائشة مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه آن پرده را گوشه خانه خود را
ظاهر آنست که دیوار خانه را بدان پوشیده و پرده ساخته بود و بعضی گفته اند که مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند که بر مساکین دریچه خانه داشت بآن پرده آنرا پوشیده بود زیراکه از پوشیدن دیوارها و در پیچ گرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا بکار
میبرد و مشغول باشید فتاملوا ثانی حال پیش از نهی باشد و الله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه و سلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن و بردار از پیش ما پرده خود را فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی
پس بدرستیکه این نقشها و علمها پیش از نظر من میگردد در نماز من رواه البخاری و عن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبه بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فروج
حریر قبایی ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید را قبایی باشد کوتاه و آخر چاک بود از پس چاک بجهت آنکه در سواری کسند و بعد که سستی از آن بیرون کلان تر دی الجندل و بعض گویند دیگری بود در طلبه پس پوشید آنحضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود
و بعضی گویند بعد از تحریم بود و از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گذارد در آن قبا ثم انصرف پس باز گشت از نماز فنزعه پس کشید آن قبا را از بدن مبارک خود
شدید کشیدنی سخت کالکاره له همچو کراهت دارنده مر آنرا ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین نمی سزاوار نیست این چیز جامه مر متقیان را خصوصا پیشوا و مهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه و سلم یعنی اگر چه مباح بود و لیکن از مقام عزیمت و فضیلت
دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد و الله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیاده بر سواران میزد گفتم یا
رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و پیراهن تنها میپوشم که ازار با وی نباشد تا در دنبال شکار بآسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز گذارم در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگذار نماز در آن یک پیراهن وازرره
و تکمه کن پیراهن را یعنی بربند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد نزد رکوع و سجود و لو بشوکة اگر چه تکمه کردن و بربستن بخاری باشد رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود با این لفظ و روی النسائی نحوه
و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر و عن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابو هریره در اثنای آنکه مردی میگذارد نماز را مسبل ازاره در حالیکه دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن
تا زمین بطریق خیلا و تکبر مخصوص نیست بازار و لیکن بیشتر استعمال در ازار یابد قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذهب فتوضأ برو و وضو کن فذهب و توضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس
باز آمد فقال له رجل پس گفت مردی دیگر که حاضر بود یا رسول الله مالک امرته ان یتوضأ چه بود ترا که امر کردی او را تا وضو کند قال گفت آنحضرت انه کان یصلی و هو مسبل ازاره بدرستیکه وی نماز میگذارد و حال آنکه وی دراز
کننده است ازار خود را و ان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره و بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی که اسبال کننده است ازار خود را از جهت ناز و تکبر و ثواب نمیدهد بر آن اگر چه اصل صحت دارد و فرضیه ساقط میکرد
رواه ابو داود تامل که قبول ناکردن نماز وی چگونه علت امر بوضو کردید درین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان است
و دور میکرد اند اسباب آنرا هیچو غضب و مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بوضو با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن پس در یابد قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه
و سلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را باسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میرسد که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت در آن کردن باشد شرح
بیان آن چنین کرده اند فافهم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که بسن حیض رسیده است الا بپوشش و خمار
بکسر خا در اصل چیزیکه پوشیده شود بدان سر و لکن استعمال او در سرپوش زنان آمده صراح گفته که خمار بکسر مقنعه زنان یعنی سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این حرمت است حکم مرد دارد در عورت
چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابو داود و الترمذی و عن ام سلمة انها سألت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم اتصلی المرأة فی درع و خمار آیا نماز
گذارد زن در پیراهن و سرپوش لیس علیها ازار که نباشد بر تن وی ازار قال گفت آنحضرت بگذارد اذا کان الدرع سابغا وقتیکه باشد پیراهن تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها بپوشد پشت هر دو پای او را الکلی داخل
عورت است رواه ابو داود روایت میکرد این حدیث را ابو داود و ذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة و ذکر کرد ابو داود جماعتی را از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند که این قول ام سلمه است نه قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شده است و عن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرد از سدل در نماز
و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بنهد و اطراف جامه را در جانب ها کند و گذاشتن بر دارد دوش و ها کردن اطراف آن و پوشیدن قبا بی آنکه دستها در آستین درآرد نیز داخل سدل است و ان یغطی الرجل فاه و نهی کرده آ
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بلثم که بستن دهن است بگوشه دستار و سبب آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض
گفته اند که مانع است از قرأت و تحسین آن و صاحب جامه و آرد و نوع ماآنکه از دهن او بوی بد می آید آن مستثنی است و بستن دهن بست درین صورتها مستحب و مستحسن است رواه ابو داود و الترمذی و عن شداد بن اوس
صحابی است و برادرزاده حسان بن ثابت نزول کرد به بیت المقدس اعقاب دارد است در شامیین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه و
نعلین فانهم لا یصلون فی نعالهم و لا خفافهم پس بدرستیکه یهود نمیگزارند نماز در نعلهای خود و موزه های خود ازینجا معلوم میشود که عمل برخصت از برای اظهار خلاف اهل ضلالت مستحسن و مرغوب است و هرچند رخصت است
اما چون متضمن خلاف اینها است حکم عزیمت پیدا کرد رواه ابو داود و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یصلی باصحابه نماز میگذارد
با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگهان کشید از پایها نعلین خود را فوضعهما عن یساره پس نهاد نعلین خود را در جانب چپ خود تا کسی در جانب چپ آنحضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از آن

چنانکه در حدیث آینده بیاید فلما رأی ذلک القوم پس چون دیدند کشیدن نعلین را از آنحضرت صحابه القوا نعالهم برکشیدند از پایهای خود نعلهای خود را و بینداختند فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلاته
پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را قال ما حملکم علی القائکم نعالکم فرمود چه واداشت شما را بر انداختن شما نعلهای خود را قالوا رأیناک القیت نعلیک گفتند دیدیم ترا که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا پس
انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی پس گفت آنحضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما قذرا پس خبر داد مرا که در نعلین من پلیدی هست
و قذر بفتح قاف و ذال معجمه در اصل آنچه کراهت میدارد آنرا طبع و ظاهر نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد و الا نماز را از سر میگرفت که بعضی از نماز با آن گذارده بود و خود آوردن
جبرئیل آن و برآوردن از برای جهت کمال تنظیف و تطهیر بود که لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه گویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم امام
شافعی است بعد از آن فرمود آنحضرت اذا جاء احدکم المسجد فلینظر وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رأی فی نعلیه قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی را فلیمسحه و لیصل
فیهما پس باید که مسح کند آن پلیدی را و بگذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات گذشت رواه ابوداؤد والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راست خود و لا عن یساره و نیز باید که ننهد در چپ خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در راست غیر او یعنی اگر
بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست دیگری که در پهلوی وی در جانب چپ وی ایستاده است واقع میشود و چون در راست خود خوش ندارد در راست دیگری چون روا دارد بیت هرچه بجان خویش
نپسندی نیز بر جان دیگری مپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مگر آنکه نباشد در جانب چپ وی هیچ یکی و لیضعهما بین رجلیه و باید که بنهد نعلین را میان دو پای خود و فی روایة و در روایتی این زیادت
آمده است او لیصل فیهما یا باید که بگذارد نماز را در نعلین و برنکشد آنها را از پا رواه ابوداؤد و روی ابن ماجه بمعناه الفصل الثالث عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی گفت
ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی پس دیدم که نماز میگذارد آنحضرت بر بوریا یسجد علیه سجده میکرد بر وی از اینجا معلوم شد که نماز گذاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان
وی و زمین درست است خواه از جنس زمین باشد یا نه و اگرچه در این حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته و لیکن دلائل دیگر دال است که غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جائز است و بعض گویند غیر آنچه از جنس و نبات
زمین باشد خوب نیست قال گفت ابوسعید و رأیته یصلی فی ثوب واحد متوشحا به و دیدم آنحضرت را که نماز میکند در یک جامه در حالتیکه متوشح بود بآن جامه چنانکه گذشت رواه مسلم و عن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا و منتعلا نماز میگذارد گاهی پا برهنه و گاهی نعلین پوشیده رواه ابوداؤد و عن محمد بن المنکدر تابعی است
شنیده از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و غیر ایشان قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه گفت نماز گذارد جابر بن عبدالله انصاری صحابی مشهور در ازاری که بتحقیق بسته بود ازار را جانب گردن خود ازار چادریست که او را
می بندند و جابر آنرا بلند کرده تا گردن و بر بسته و ثیابه موضوعة علی المشجب و حال آنکه جامههای وی نهاده شده بود بر مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آن بهم
پیوندند و پایهای آن کشاده دارند و جامهها را بر وی نهند و گاهی مشک آب را نیز بیاویزند تا آب سرد گردد و اهل عرف اینجا آنرا سه پایه خوانند فقال له قائل پس گفت مر جابر را گوینده تصلی فی ازار واحد
آیا میگذاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامههای تو حاضر است فقال پس گفت انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک کردم من این کار را تا ببیند مرا احمق مانند تو و بداند که نماز گذاردن در یک جامه جائز است
و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی بانکار بی تامل و سوال و در وی تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بر ترک سنت و حسن ظن با ایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید و بر
همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سوال و استفسار است نه اعتراض و انکار و اینا کان له ثوبان علی عهد النبی و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اکنون
بعد از وسعت و قدرت نماز گذاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نه بطریق تهاون و تساهل رواه البخاری عن ابی بن
کعب از مشاهیر صحابه و علمای ایشان است کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب او بسیار است و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند قال گفت الصلوة فی الثوب الواحد سنة نماز گذاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است
در دین و جائز است چنانکه گفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و لا یعاب علینا و عیب گرفته نمیشد بر ما فقال ابن مسعود پس گفت ابن مسعود انما کان ذاک
اذا کان فی الثیاب قلة بود نماز گذاردن در یک جامه مکروه وقتی که بود در جامهها کمی فاذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی پس چون فراخ گردانید خدای تعالی ارزاق را پس نماز گذاردن در دو جامه فاضلتر
و در ثواب زیادهتر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت رواه احمد باب السترة ستره بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا تمیز شود سجده گاه او و بزهکار
نگردد گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و جز آن و باید که درازی او کم از ذراعی نبود و سطبری از انگشت و احکام آن در احادیث بیاید الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یغدو الی المصلی میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید والعنزة بین یدیه تحمل و عنزه پیش آنحضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد بمقدار سه گز و عادت
چنان بود که خادمان شریف آنرا می برداشتند برای مصلحتها و کارها یکی از آن ستره ساختن است در نماز چنانکه میگوید و تنصب بالمصلی بین یدیه و ایستاده کرده میشد بمصلی پیش آنحضرت و ستره ساخته میشد فیصلی الیها پس نماز
میگذارد آنحضرت بسوی آن رواه البخاری و عن ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود و لیکن شنیده است از وی و امیر المؤمنین علی او را بر بیت المال
کوفه گذاشته بود قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکة در مکه و هو بالابطح و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک مکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز گویند و مکه جهت
آن نیز بطحا گویند و آنحضرت صلعم را بطحی خوانند و ابطح بمعنی مسیل آب که در وی سنگریزههای خورد بود فی قبة حمراء من ادم بود آنحضرت در خیمه سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کرده شده و رأیت بلالا اخذ
وضوء رسول الله و دیدم بلال را که گرفت آب باقی مانده را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء و دیدم مردمان را که می شتافتند و سبقت میکردند برای گرفتن
آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسی که میرسید و مییافت چیزی را از آن آب مسح میکرد بآن آب بسیما الید بر روی خود و باندام خود و من لم یصب منه اخذ من بلل ید صاحبه و کسی که نمییافت از آن آب
میگرفت از تری دست یار خود ثم رأیت بلالا اخذ عنزة پس دیدم بلال را که گرفت عنزه را فرکزها پس خلانید آنرا در زمین و ستره ساخت و خرج رسول الله و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فی حلة حمراء در حلهٔ سرخ یعنی جامهای که در آن خطهای سرخ داشت چنانکه جامهٔ الاچه در دیار ما میباشد نه آنکه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراهت تحریمی و تحقیق آن در کتاب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی مشمرا دامنها
کوتاه کرده دامن بسته بود آنحضرت و بر داشته کوتاه از ازار یا ساق صلی الی العنزة بالناس رکعتین گزارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت ورأیت الناس والدواب و دیدم مردم را و چارپایان را یمرون
بین یدی العنزة میگذشتند پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمیشوند متفق علیه وعن نافع عن ابن عمر ان النبی روایت است از نافع از ابن عمر که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم کان یعرض راحلته بود که میخوابانید شتر سواری خود را برپهنا بجانب قبله فیصلی الیها پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی راحله و یعرض بفتح یا و سکون عین و بضم را و کسر آن و ضم اصح است و
بضم یا و فتح عین و کسر رای مشدد نیز روایت است و عرض و تعریض برپهنا نهادن متفق علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند وزاد البخاری و زیادت کرده است بخاری این عبارت را که
قلت افرأیت اذا هبت الرکاب گفت نافع گفتم با ابن عمر خبر ده مرا که چون بیرون میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد قال گفت ابن عمر کان یأخذ الرحل بود آنحضرت
میگرفت پالان شتر را فیعدله پس راست مینهاد آنرا داشتن از عدل تعدیل فیصلی الی آخرته پس نماز میگذارد آنحضرت بجانب چوب پسین پالان و آخره بفتحات بمد و بی مد و کسر خای چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و چون
آن چوب بلندی دارد آنرا ستره میساخت و بسوی آن نماز میکرد وعن طلحة بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع احدکم بین یدیه مثل که بنهد یکی از شما پیش خود مثل مؤخرة
الرحل مانند پسین پالان شتر و مؤخره بضم میم و سکون همزه و کسر خای و فتح آن و بضم میم و فتح همزه و تشدید خای مشدده بمعنی آخره که در حدیث سابق گذشت و آخره فصیح تر از مؤخره است تا آنکه گفته اند ظاهر آنست که لفظ آن
حضرت آخرة الرحل است و راوی بلغت خود مؤخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است فلیصل پس باید که نماز بگذارد ولا یبال من مر وراء ذلک و باک
ندارد کسی که بگذرد پیش آن ستره و قطع نمیکند خشوع او را باک ندارد کسی که بگذرد و آثم نمیگردد رواه مسلم وعن ابی جهیم بضم جیم و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی معروف است خواهرزادهٔ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چه گناه است بروی لکان ان یقف اربعین هر آینه باشد ایستادن و نگذشتن از پیش مصلی
تا چهل خیر له من ان یمر بین یدیه بهتر مر او را از گذشتن وی پیش مصلی قال ابو النضر گفته است ابو نضر بضاد معجمه که یکی از روات این حدیث است از ابی جهیم لا ادری قال در نمی یابم که گفت اربعین یوما چهل روز او
شهرا او سنة یا گفت چهل ماه یا چهل سال و از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفته و مبالغه همدرین است متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم یعنی ستره برپا کند که حائل گردد میان وی و مردم فاراد احد ان یجتاز بین یدیه پس خواست
یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره فلیدفعه پس باید که براند و دور کند او را فان ابی فلیقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشتن کند با وی و در روایتی فلیقتله پس باید که بکشد او را و این مبالغه است
در دفع و طرد و گفته اند که اگر بچیزی دفع کند که جائز است دفع کردن آن فی ما کشته شود و بمیرد قصاص واجب نگردد و در دیت اختلاف است فانما هو شیطان زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کند
که آن قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان انس گویند هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و مسلم راست معنی او است با لفظ دیگر است
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب میبرد و باطل میکرداند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ ویقی ذلک مثل مؤخرة الرحل و نگاه
میدارد قطع را از راه یافتن تمام و منع میکند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رحل در پیش و ستره ساختن آنرا چنانکه معلوم شد رواه مسلم بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم برانند که قطع نمیکند هیچ چیز که از پیش مصلی بگذرد چه این چیز
و چه غیر آن و احادیث که وارد شده است دران چنانکه این حدیث و غیر آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که سر صلوة و روح اوست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود که
شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بدان جهت شدت شغل است دران اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکه استحباب تعوذ از شیطان نزد شنیدن نهیق حمار دلالت دارد بران و اما کلب
پس از جهت غلظ نجاست وی و بعضی برانند که مرور زن حائض و سگ سیاه قاطع است و این قول ابن عباس است و ابن عباس نسبت میکنند وعن عائشة رض قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من
اللیل نماز میگذارد در شب و انا معترضة بینه وبین القبلة و من برپهنا افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله کاعتراض الجنازة همچو برپهنا افتادن جنازهٔ میت در پیش نماز گزار کنان اشارت است با کمال تمام
مقابل افتاده بودم نزدیک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را متفق علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدم من
سوار بر ماده خری و اتان بفتح همزه و کسر نیز آمده و حمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانة نیز آمده و در ذکر اتان اشارت است بآنکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امرأة نیز نخواهد
بود و انا یومئذ قد ناهزت الاحتلام و من در آن روز بتحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنی نماز میگذارد با مردم در منی که ریگ میل است آ
لی غیر جدار بسوی غیر دیوار یعنی که ستره نباشد فمررت بین یدی بعض الصف پس گذشتم من پیش بعض صف نماز فنزلت پس فرود آمدم وارسلت الاتان ترتع و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد ودخلت
فی الصف و در آمدم در صف نماز فلم ینکر ذلک علی احد پس انکار نکرد آنرا بر من هیچ یکی یعنی سوار بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت قطع عدم اتان صلوة را از جهت عدم طو
من اگرچه قریب بلوغ شده بودم متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم چون نماز گذارد یکی از شما فلیجعل تلقاء وجهه پس باید که بگرداند در مقابل
روی خود شیئا چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون و غیر آن فان لم یجد فلینصب عصاه پس اگر نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را و بخواباند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود
بنهد بجانب عصا را طولا نه عرضا تا بشکل الف باشد فان لم یکن معه عصا پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا پس باید که بکشد خطی را در زمین ثم لا یضره ما مر امامه پس ضرر نرساند او را چیزی که بگذرد پیش
او در قطع خشوع رواه ابو داود و ابن ماجة بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی از متأخرین مشائخ ما نیز بآن قائل شده و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط
لیس بشیء و شافعی نیز در قول جدید آنرا نفی کرده و گفته که حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت
اولی است باتباع و فی الجملة ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میگردد بعد ازان اختلاف است در صفت خط نزد بعض بشکل هلال معتبر است و نزد بعض طولا بجانب قبله و نزد

بعض بعرض میان دو شمالا دو مقدار قول بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون ثای مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنهٔ ثالث از هجرت است انصاری است مات فی امارة معاویة روایت کرده اند پدر وی حدیث
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة فلیدن منها چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید که نزدیک باشد از ستره تا نتواند امکان نیابد لا یقطع الشیطان علیه صلوته تا نبرد شیطان
بروی نماز وی را بوسوسه و قدرت نیابد بر قطع آن چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و تخصیص آن بوسوسه شیطان رواه ابو داود وعن المقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود
مقداد ندیدم من آنحضرت را که نماز گذارد بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر آنکه میگردانید آن را برابر ابروی راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد نمیکرد آن را قصد
کردنی راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میل میکرد از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه از آن اگرچه از روی ظاهر باشد رواه ابو داود وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال اتانا رسول الله صلی الله علیه وسلم
فضل پسر عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا و بودیم ما در بادیه که مال ما بود ومعه عباس و همراه آنحضرت عباس بود و جهت آن رسم است که از شهر برآیند در بادیه خیمه زنند منزل سازند چنانکه آنجا
و هر جماعه را بادیه معین و جایی مخصوص است که در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بود آمد فصلی فی صحراء لیس بین یدیه سترة پس نماز گذارد در صحرا که نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و غیر آن ازینجا معلوم
شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگرچه گاه بود وحمارة لنا وکلبة و خری از ما بود و سگ ماده تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت و نماز تعبثان بفتح تا و بالعبث فما بالی ذلک پس باک نداشت
آنحضرت بآن و نیازرد حماره و کلبه را این بیان است یا این حدیث رواه ابو داود وللنسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء نبرد و باطل نکند نماز را هیچ چیز که
بگذرد پیش مصلی و ادرءوا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاه داشت خضوع و خشوع فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابو داود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها
قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته و حال آنکه هر دو پای من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی پس چون سجده
سجده میکرد زیر میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم و گرد می آوردم من هر دو پای خود را واذا قام بسطتهما و چون بر می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پایها را قالت گفت عائشه والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح و
خانهای در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن پایهای خود در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پا را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پا را شاید که گمان آن باشد که آنحضرت
انتقال کرده باشد از آنجا و پیشتر استاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ما له اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه
فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر مسلمان خود معترضا فی الصلوة بر نیاز رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیر له باشد هر آینه ایستادن صد سال بهتر او را من الخطوة التی خطا از گامی که زند
آن را رواه ابن ماجه وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وی است از گناه لکان ان یخسف به خیرا له هر آینه
باشد این که فرو برده شود در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیرا له اهون علیه آمده یعنی باشد ایستادن صد سال آسان تر بر وی رواه مالک وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة نماز گذارد یکی از شما بسوی غیر ستره فانه یقطع صلوته الحمار بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر والیهودی و
المجوسی والمرأة و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت ویجزئ عنه اذا مروا بین یدیه و بسنده میکند این مذکورات از عدم قطع صلوة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر بیک سنگ
انداز و گفته اند که مراد بآن سه چهار است در حج و مقدار آن مندرج گفته اند رواه ابو داود باب صفة الصلوة در وصف کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گذارد و ارکان و اجزای آن چیست و انچه لازم باید که آنچه از
حقیقت نماز است بیان کند چه صلوة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله روایت است از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد حال
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گذارد آن مرد در وی رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه بکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر
آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل باز گرد بمصلای خود پس بگذار نماز را فانک لم تصل زیرا که بدرستیکه تو نگذارده نماز را فرجع پس باز گشت آن مرد
فصلی پس باز بگذارد نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گذارده بود ثم جاء فسلم پس باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد پس بگذار نماز زیرا که تو نماز
نگذارده فقال فی الثالثة پس گفت آن مرد در کرت سوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم علمنی یا رسول الله بیاموز مرا یا رسول الله نماز را که چگونه بگذارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم نمود سنت
قبل از آن مراد آن بود که عمده تر و مهم ترین شرائط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام تر تازه کن وضو را ثم استقبل القبلة پس رو بقبله آر
فکبر پس تکبیر گو ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که یاد است و محفوظ است ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع حتی تستوی
قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه راست بایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن را جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشینند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزند
وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا اینچنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیست
و بحث در جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود متفق علیه و بدین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت
در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت است که فعل با انتفای آن منتفی و باطل است و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه
و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوة نفی کمال او است بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب و سنیت است که فعل بی آن ناقص باشد نه باطل پس معلوم شد که امر باعاده نماز از آن جهت بود و نماز بی آن جایز است با کراهت و نقصان
واقع شود در نخست آنکه باطل ... سعد دوم بود و در کرت چنین بودی هم از اول منع کردی او را از آن بازداشتی و مکرر کردن نگذاشتی آنرا که بی فرائض نماز بگذارد والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير شروع ميكرد نماز را بتكبير احرام والقراءة وشروع ميكرد قرائت را بالحمد لله رب العالمين يعني بسورهٔ فاتحه گويا كه اين نام آن سوره شده است بجهت ذكر اين كلمه در اول وي چنانكه گويند بخوانم
كريم ابتدأ ذلك الكتاب بخوانم ومراد تمام سوره ميباشد ولازم نمي آيد كه بسم الله الرحمن الرحيم نخواند واگر مراد عدم جهر بسمله باشد پس نزد ما اول راست است ونزد شافعي تاويل مذكور بجهت اختلاف در جهر بسمله وكان اذا ركع لم
يشخص رأسه وبود آنحضرت چون ركوع ميكرد بلند نميكرد سر مبارك خود را ولم يصوبه وپست نيز نميكرد ولكن بين ذلك وليكن نگاه ميداشت ميان اشخاص وتصويب وبرابر ميداشت پشت وگردن او وكان اذا رفع
رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما وبود آنحضرت چون برميداشت سر خود را از ركوع بسجده نميرفت تا آنكه راست ايستاده نميشد كه آنرا قومه ميگويند وكان اذا رفع رأسه من السجدة لم يسجد حتى يستوي
جالسا وچون برميداشت سر خود را از سجده بسجده دوم نميرفت تا آنكه جلسه ميكرد تمام وكان يقول في كل ركعتين التحية وبود آنحضرت كه ميخواند بعد از هر دو ركعت التحيات او كان يفرش رجله اليسرى وبود كه ميگسترانيد پاي
چپ خود را يعني فرش ميكرد وميخوابانيد آنرا و مي نشست بران وينصب رجله اليمنى وايستاده ميكرد پاي راست خود را ظاهر اين حديث آنست كه در هر دو قاعدهٔ اولى و اخرى همچنين ميكرد وهمين است قول امام ابي حنيفه واصحاب او
ودر حديث ابي حميد افتراش در قاعدهٔ اولى وتورك در قاعدهٔ ثانيه نيز آمده واين قول امام شافعي است ونزد امام مالك تورك است در هر دو قاعده ونزد بعض مالكيه افتراش در هر دو قعده نيز آمده چنانكه قول امام ابي حنيفه است
ونزد امام احمد در هر نمازي كه در وي دو تشهد است در تشهد اخير آن تورك است واگر يك تشهد است افتراش است وهر چهار امام را درين مسئله قولي عليحده است ووجه قول امام ابو حنيفه آنست كه در بسياري از احاديث مطلق
افتراش واقع شده وآمده است كه سنت در تشهد هيئت ونشستن آنحضرت در تشهد اين چنين بوده بي تقييد باولى واخرى وجلوس بدين طريق كه ما اختيار كرديم اشد واشق است ودر حديث آمده است كه افضل الاعمال احمزها
اي اشدها ودر بعض احاديث تورك در قعدهٔ اخيره نيز آمده واين محمول بر حالت ضعف وكبرسن است زيرا كه قعود در وي طويل است ومناسب است آساني ومعني تورك بر سرين نشستن است ودر اينجا تورك را دو صورت
گفته اند يكي آنكه ايستاده كند پاي راست را و بگرداند پاي چپ را از زير ران راست وبگذارد هر دو سرين را بر زمين ودوم آنكه بگستراند پاي چپ را وايستاده كند پاي راست را وبيرون آرد هر دو پا را از زير ران بجانب راست وبنهد
هر دو سرين را بر زمين وكان ينهى عن عقبة الشيطان وبود آنحضرت كه نهي ميكرد از عقبهٔ شيطان ومراد بعقبه بضم عين وسكون قاف نشستني است كه باتفاق در نماز مكروه است وصورتش آنست كه هر دو سرين را بر زمين بچسپاند
وايستاده كند هر دو ساق را وبنهد هر دو دست را بر زمين چنانكه سگ مي نشيند وطيبي گفته كه عقبه آنست كه هر دو سرين را بر پاشنها بنهد واين معني بلفظ عقبه مناسب تر است وينهى ان يفترش الرجل ذراعيه ونهي ميكرد از آنكه
بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمين در وقت سجود وبر ندارد آنها را افتراش السبع مانند گستراندن درنده دستها را وقيد مرد بجهت آن كرده كه زن را بايد افتراش كند كه آن بستر تر ديگر است وكان يختم الصلوة
[illegible] بالتسليم وبود آنحضرت كه ختم ميكرد نماز را بسلام وآن فرض است نزد امام شافعي وواجب است نزد ما وتحقيق آن در شرح كرده شده است رواه مسلم وعن ابي حميد الساعدي قال في نفر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابو حميد صحابي مشهور است انصاري از بني ساعده حديث وي جامع احاديث است در بيان نماز آنحضرت مشهور است بكنيت ودر نام او اختلاف بسيار است مشهور عبد الرحمن است در ميان جماعه از ياران پيغمبر خدا ونفر بفتحتين از
احرام سه تا ده را گويند انا احفظكم لصلوة رسول الله من ياد دارنده ترم از شما مر نماز پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم رأيته اذا كبر جعل يديه حذاء منكبيه ديدم آنحضرت را چون تكبير ميگفت ميكردانيد
هر دو دست را مقابل هر دو دوش خود واين مذهب شافعي است ونزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش داشتن واين نيز در احاديث آمده ودر بعض روايات تا بالاي گوش نيز آمده وامام ابو حنيفه متوسط را اختيار كرده وامام شافعي
در تطبيق اين روايات گفته كه كفها مقابل دوش بود وسر انگشتان برابر گوش وسر انگشتان ديگر با بالاي گوش وتواند كه در اوقات مختلفه هر يكي بوقوع آمده باشد والله اعلم واذا ركع امكن يديه من ركبتيه وچون
ركوع ميكرد آنحضرت محكم وتوانا ميكردانيد هر دو دست خود را بر هر دو زانو يعني محكم ميگرفت هر دو زانو را بهر دو دست وكشاده ميداشت انگشتان را وگفته اند كه انگشتان در ركوع گشاده ودر سجود بسته دارد ودر تحريمه وتشهد بطور خود
گذارد ثم هصر ظهره پس دو تا كردانيد پشت خود را يعني بجانب زمين تا هموار و برابر گشت با گردن هصر بصاد مهمله كشيدن ومائل كردانيدن وشكستن فاذا رفع رأسه استوى پس چون برميداشت سر مبارك را از ركوع برابر و درست
ايستاده ميشد حتى يعود كل فقار مكانه تا آنكه باز مي نشست همه بندهاي استخوان پشت بجاي خود وفقار بفتح فاي مقدم بر قاف بندها ومهره هاي استخوان پشت واحد فقار را بفتح فا فقره وبكسر فا وسكون قاف وفتح آن نيز گويند و فقر بمعني
درويشي مشتق ازين است كه از كثرت شكستگي وناتواني پشت شكسته شده است فاذا سجد وضع يديه پس چون سجده ميكرد مي نهاد هر دو دست خود را بر زمين يعني متعاليا وي غير مفترش ولا قابضهما نگسترانيد دستها را بر زمين ونگردانيد
آنها را بسوي پهلو بلكه انگشتان وكفها بر زمين نهاده و دراعها وبازوها را بر داشته چنانكه اگر خواهد بزغاله خرد از ميان آنها بدر رود ودرين حديث اين مذكور نشد كه از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمين نهد يا دستها را هر دو درست است و
اول افضل ومختار اكثر ائمه است واستقبل باطراف اصابع رجليه القبلة وبجانب قبله ميداشت سر انگشتان هر دو پاي خود را در حالت سجده فاذا جلس في الركعتين پس چون مي نشست بعد از دو ركعت براي تشهد جلس على
رجله اليسرى مي نشست بر پاي چپ خود ونصب اليمنى وايستاده ميكرد پاي راست فاذا جلس في الركعة الاخيرة وچون مي نشست در ركعت آخر براي قعدهٔ اخيره قدم رجله اليسرى پيش مي آورد پاي چپ خود را و
نصب الاخرى وايستاده ميكرد پاي ديگر را كه پاي راست باشد وقعد على مقعدته ومي نشست بر نشستگاه خود رواه البخاري وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا
افتتح الصلوة روايت است از ابن عمر كه آنحضرت برميداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع ميكرد نماز را واذا كبر للركوع وچون تكبير مي آورد براي ركوع واذا رفع رأسه من الركوع وچون برميداشت سر از ركوع
رفعهما كذلك برميداشت هر دو دست را همچنين يعني برابر دوشها وقال وميگفت سمع الله لمن حمده شنيد خدا كسي را كه ستود او را يعني پسنديد واجابت نمود ثناي او را ودعاي او را ربنا لك الحمد خداوندا مر تراست حمد ومخصوص
است حمد يعني حمد بسي كه گويند وبراي هر كه گويند راجع بجناب تست كه پيدا كنندهٔ همه چيز وهمه كس تويي يا حمد كنندهٔ بذات تو مخصوص است چه ثناي تو چنانكه بايد كس نتواند گفت بيت مارا چه حد حمد وثناي
تو بود هم حمد وثناي تو سزاي تو بود ودر روايتي بزيادت اللهم آمده ربنا وبزيادت واو ولك الحمد نيز آمده وازين حديث معلوم ميشود جمع ميان تسميع وتحميد ونزد امام ابو حنيفه اين منفرد است وامام تسميع كند ومقتدي تحميد زيرا كه در حديث قسمت كرده
آنرا ميان امام ومقتدي ونزد امام ابو يوسف تحميد نيز گويند اذ قيل لم تقولون ما لا تفعلون كرده وكان لا يفعل ذلك في السجود وبود آنحضرت كه نميكرد رفع يدين در سجده يعني در وقت سر برداشتن از سجده ورفتن بسجده وبعض شافعيه آنرا
نيز كنند اما مختار آنست كه نكنند وآنچه بصحت رسيده نزد شافعيه رفع يدين است نزد استفتاح ورفتن بركوع وسر برداشتن از آن ودر غير اين سه موضع ثبوت نرسيده كذا في سفر السعادة متفق عليه وعن نافع ان ابن عمر رضي الله عنهما كان اذا دخل
في الصلوة روايت است از نافع مولاي ابن عمر كه ابن عمر بود چون در مي آمد در نماز وشروع ميكرد در آن كبر ورفع يديه تكبير ميگفت و برميداشت هر دو دست خود را واذا ركع رفع يديه وچون ركوع ميكرد برميداشت هر دو دست خود را واذا
قال وچون ميگفت سمع الله لمن حمده رفع يديه واذا قام من الركعتين رفع يديه وچون مي ايستاد از دو ركعت برميداشت هر دو دست خود را ورفع ذلك ابن عمر الى النبي ورفع كرده است اين حديث را ابن عمر بسوي پيغمبر صلى الله

علیه وسلم یعنی روایت کرده است که آنحضرت این چنین کرده است و حدیث مرفوع آن باشد که آن را نسبت برسول صلی الله علیه وسلم کنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آید آن را موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت رواه البخاری وعن مالک بن
الحویرث قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت بر میداشت هر دو دست خود را حتی یحاذی بهما اذنیه تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را
واذا رفع رأسه من الرکوع و چون بر میداشت سر خود را از رکوع فقال سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش وفی روایة و در روایتی این چنین آمده که
حتی یحاذی بهما فروع اذنیه تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست با بالائی هر دو گوش متفق علیه بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر متحقق آنست که در وی
کار با هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه علمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن و متعهد بود
باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آن را نمیکرد ظاهر احتمال ثانی است و از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است تا آنکه اولی بنفس سکون است
که مناسب تر است بحال صلوة که خضوع و خشوع است و کلام درین مقام واسع است جمله از آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم وعنه انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وهم از مالک بن الحویرث است که وی دید
آنحضرت را که نماز میگذارد فاذا کان فی وتر من صلوته پس چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت لم ینهض حتی یستوی قاعدا نمی ایستاد تا برابر می نشست یعنی بعد از سر برداشتن از سجود می نشست اندکی
بر سجود است رواه البخاری و این جلسه استراحت است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعدهٔ اولی است و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر میخیزد و نزد امام ابو حنیفه و امام محمد
محمول آن بجهت عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر اینست نزد اهل علم و بهمین
قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگرچه بعض طرق این حدیث ضعیف است
ولیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز بر صدور قدمین خود بی آنکه بنشیند و از علی و عمر و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از اصحاب را چون بر میداشتند سر از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است اگر بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت
خواهد بود وعن وائل بن حجر انه رأی النبی روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است و از ملوک یمن بود و در پیش آنحضرت معزز بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامی که در آمد در نماز و کبر و تکبیر آورد و در صحیح مسلم بی واو است ثم التحف بثوبه پس پیچید و در گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر آنست که پیچید و آورد و بعض
گفته اند که مراد آوردن دستها است در آستین و گفته اند که شاید بجهت سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پس نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان الائمة الا
مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع و لیکن نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهند و نزد شافعی بالای ناف و بروایتی از امام احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا بر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب وسیع — بر سینه یعنی
است هر چه کند درست است و آنچه مقرر است نهادن دست راست است بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین وجوه چنین بود امام ابو حنیفه آنچه مسنون و معتاد است در شاهان اختیار کرده و آن تحت ناف است
فلما اراد ان یرکع پس هنگامی که خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست از جامه ثم رفعهما و کبر فرکع پس برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و از اینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن
و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد فلما قال سمع الله لمن حمده رفع یدیه برداشت هر دو دست فلما سجد سجد بین کفیه چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر را در وقت سجود میان دو
دست داشت رواه مسلم وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من مات بالمدینة قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن مرد
دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست راست بر دست چپ نهند دست می نهادند ناچار نزدیک بذراع واقع میشد نه آنکه بر ذراع نهند چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید رجل اتفاقیست و امرأة را نیز همین حکم است
رواه البخاری وعن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ثم یکبر حین
یرکع بعد از آن تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پس میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس میگفت و حال آنکه وی ایستاده است
ربنا لک الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت یعنی از سجده پس تکبیر میگفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین
یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پس میکرد آنچه مذکور شد در همه نماز حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را و یکبر حین یقوم من الثنتین بعد
الجلوس و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر است و این اوقات و احوال رفع یدین نیست متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة
طول القنوت بهترین نماز نمازیست که درو درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام داشته اند پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت نفس است و طاعت بیشتر
رتبت و علما را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة
بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابو حمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی من
دانا ترم در میان شما بکیفیت نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته اند اینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اهلیت کند بحکم و قصد بیان حق و صحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد قالوا فاعرض آن جماعه اصحاب که پیش ایشان این دعوی کرده فاعرض پس عرض کن
و بیان کن تو دانا تری عرض کن بما و ظاهر کن آن را تا ببینیم که صحیح است دعوی تو قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد بنماز بر میداشت هر دو
دست تا آنکه برابر میگردانید آنها را به هر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تاخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است ثم یقرأ پس قراءت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس تکبیر میگفت
و بر میداشت هر دو دست تا برابر میکرد آنها را به هر دو دوش خود ثم یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه پس رکوع میکرد و مینهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ثم یعتدل پس تمام اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر یعتدل گفته
که لا یصبی رأسه ولا یقنع یصبی بضم یا و فتح صاد مهمله و کسر با ای شد دعوا لا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون یعنی پائین نمیکرد سر او نه بلند میداشت بلکه برابر پشت میداشت و مراد اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان است چنانکه در جلسه

میان ہر دو سجده و جلسه استراحت نخواهد گفت وقال الطیبی ای والاقنع جلد اند و بمعنی در روایت ابن حبان لا یصوب ای فلا ظاهر ترست و در لفظ طیبی تحقیقی است که در شرح ذکر کرده شده است ثم یرفع رأسه فیقول یعنی پس بر میدارد سر خود را پس میگوید سمع الله ومسلم
لمن حمده دریں حدیث کہ ربنا لک الحمد نیست ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا یعنی پس بر میدارد ہر دو دست خود را تا دوش ہا باعتدال تمام ثم یقول یعنی پس میگوید الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا یعنی پس می افتد بجانب زمین سجده
کنان فیجافی یدیه عن جنبیه یعنی پس دور میدارد ہر دو دست خود را از ہر دو پهلو و یفتخ اصابع رجلیه و دو تا میکرد انگشتان ہر دو پای خود را چنانکه سر ہای انگشتان بجانب قبله بود و فتخ بخای معجمه بستن سر انگشتان پای است وقت نشستن و بسا الیدین کذا فی
النهایه ثم یرفع رأسه یعنی پس بر میدارد سر از سجده و یثنی رجله الیسری و یقعد علیها یعنی پس میگسترانید پای چپ خود را و می نشست بر آن ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعه یعنی پس اعتدال و اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز
میگشت ہر استخوان بجای خود معتدلا لا دعا الی تمام معتدل است و این تاکید یعتدل میکند ثم یسجد یعنی پس سجده میکرد یعنی بار دیگر چنانکه از حدیثهای دیگر معلوم شد ثم یقول یعنی پس میگفت الله اکبر و یرفع و بر میداشت سر را و یثنی رجله الیسری و دو تا میکرد پای
چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر پای چپ ای برای جلسه استراحت ثم یعتدل یعنی پس قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعه تا آنکه باز میگشت ہر استخوان بجای خود ثم ینهض یعنی پس برمیخاست ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک
یعنی میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرده بود در رکعت نخستین الا آنکه آنجا ذکر ثنا و استفتاح است ثم اذا قام من الرکعتین یعنی پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت یعنی بعد از قرائت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر مر ابی داود را آمده کبر یعنی تکبیر گفت و رفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه یعنی تکبیر گفت و برداشت ہر دو دست را تا مقابل دوش ها کما کبر عند افتتاح الصلوة چنانکه تکبیر گفته بود وقت شروع کردن نماز ثم یصنع ذلک یعنی پس میکرد آنچه مذکور شد فی بقیة صلوته در باقی نماز خود حتی اذا کانت
السجدة التی فیها التسلیم یعنی تا آنکه چون می بود سجده دوم اند رکعتین آخرین که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است اخرج رجله الیسری بیرون می آورد پای چپ خود را و قعد متورکا علی شقه الایسر و می نشست بر سرین بجانب چپ ثم سلم پس
سلام میداد قالوا یعنی گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من دانا ترم بنماز آنحضرت صلعم صدقت راست گفتی هکذا کان یصلی همچنین بود آنحضرت که نماز میگذارد و ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت ابی حمید
رضی الله عنه درست نباید پس محمول بر آن باید کرد که تصدیق قول ایشان مر او را بعد از تذکر او بحث و تقویت او باین روایت است والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمی وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و این حدیث در شرح السنة
از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است وفی روایة لابی داؤد من حدیث ابی حمید و در روایتی مر ابی داود را از حدیث ابی حمید اینچنین آمده ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه یعنی پس رکوع کرد و نهاد ہر دو دست را بر ہر دو زانوی خود کانه قابض علیهما
گویا که وی بگیرنده است بر زانو و وتر یدیه و خم ساخت ہر دو دست او را تیر کردن کمان را یعنی و گردانید مرفقین از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بر آن زه کنند چنانکه گفت فتجافی عنهما عن جنبیه پس دور داشت ہر دو دست را از
پهلوی خود وقال و گفت ثم سجد پس سجده کرد فامکن انفه وجبهته الارض یعنی پس متمکن و ثابت گردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین ازینجا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی ہر دو باید کرد و آنحضرت نیز ہمیں را ظاهر میکرد و احادیث نیز معاضد و موافق
این اند که گاهی بر اقتصار یکی جائز است نزد امام ابو حنیفه مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بر هفت عضو باید و بروایتی بر هفت استخوان و هی دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای بینی و پیشانی واقع شده
و تحقیق آن در باب السجود بیاید و نحی یدیه عن جنبیه و دور داشت ہر دو دست خود را یعنی مرفقین را از ہر دو پهلوی خود و وضع کفیه حذو منکبیه و نهاد ہر دو کف دست را برابر ہر دو دوش خود و فرج بین فخذیه و کشاده کرد میان ہر دو ران خود غیر
حامل بطنه علی شیء من فخذیه یعنی باز نهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه فارغ شد از ہر دو سجده ثم جلس پس نشست فافترش رجله الیسری پس گسترانید پای چپ خود را و اقبل بصدر الیمنی علی قبلته و پیش داشت پشت پای راست بر قبله
یعنی سر انگشتان ایستاده داشت او است و وضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی و نهاد کف دست راست بر زانوی راست خود و کفه الیسری علی رکبته الیسری و کف دست چپ بر زانوی چپ خود و اشار باصبعه یعنی السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد
ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن در نفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که متصل بانگشت نر است و او را سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این رسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه
گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت ایمانی اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن و بشتم شیطان نیز هست کذا قیل وفی اخری له و در روایت دیگر مر ابی داود را اینچنین آمده که واذا قعد فی الرکعتین و چون می نشست
در دو رکعت ای تشهد اول قعد علی بطن قدمه الیسری می نشست بر کف پای چپ خود و نصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست را واذا کان فی الرابعة و چون میبود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم رکعت ثالثه نیز همین خواهد بود
افضی بورکه الیسری الی الارض میرسانید سرین چپ را بسوی زمین و اخرج قدمیه من ناحیة واحدة و بیرون می آورد ہر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است وعن وائل بن حجر انه ابصر النبی صلی الله علیه وسلم حین قام
الی الصلوة رفع یدیه روایت است از وائل بن حجر بتقدیم حای مضمومه صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را که چون می ایستاد بنماز بر میداشت ہر دو دست خود را حتی کانتا بحیال منکبیه
تا آنکه میشدند مقابل ہر دو دوش وی و حاذی بابهامیه اذنیه و برابر میکرد ہر دو انگشت نر خود را ہر دو گوش خود را ثم کبر پس تکبیر میگفت و این حدیث نیز موافق مذهب امام ابو حنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه ابو داؤد وفی روایة له و در روایتی مر
ابی داود را بجای ذلک حاذی بابهامیه اینچنین آمده که یرفع ابهامیه الی شحمة اذنیه بر میداشت ہر دو انگشت نر خود را بسوی نرمه دو گوش خود وعن قبیصة بفتح قاف و کسر بای هلب بضم ها و سکون لام و بعض گفته اند صواب بفتح ها و کسر لام است یعنی قواست و پدر او
صحبت است قدوم آورد پدر وی بآنحضرت و کل بود و آنحضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سر وی پس روئید موی او و هلب بضم موی اکوبند و ملقب شد باین لقب او است و نام وی یزید بن عدی است و بعض گفته اند سلام و صحیح اول است
علیه روایت میکند از پدر خود که هلب است قال کان رسول الله یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم یؤمنا امامت میکرد ما را فیأخذ شماله بیمینه پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود رواه الترمذی وابن ماجة
وعن رفاعة بن رافع بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است پدر وی است و پدر او از نقباست و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج و حاضر شد غزوه بدر را او بود با علی رضی الله عنه
در حرب جمل و صفین قال جاء رجل آمد مردی فصلی پس نماز گذارد فی المسجد در مسجد ثم جاء فسلم علی النبی پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک
لم تصل باز گردان نماز خود را زیرا که بدرستی تو نماز نگذارده فقال علمنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله کیف اصلی که چگونه نماز گذارم قال اذا توجهت الی القبلة چون روی آری بجانب قبله فکبر پس تکبیر بگو ثم اقرأ بام القرآن پس بخوان
سوره فاتحه را وما شاء الله ان تقرأ و بخوان چیزی یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدا تعالی که بخوانی یعنی چیزی را که بخواهی و چون خواست بنده بخواست حق تعالی باشد باین عبارت میگوید فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک پس
چون رکوع کنی پس بگذار ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوی خود و مکن رکوعک و محکم کن تمام و آرام کن رکوع خود را وامدد ظهرک و دراز کن و برابر دار پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست کن
استخوان پشت خود را وارفع رأسک و بر دار سر خود را یعنی راست بایست حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانها بسوی بندها جمع مفصل فاذا سجدت فمکن السجود پس چون سجده کنی پس قرار کن و اطمینان کن بای سجود
فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران چپ خود یعنی قدم چپ خود گسترانیده که این ابعاد بود و بسجود میکو یعنی مراد جلسه استراحت بعد دو سجده و احتمال دارد که مراد بر داشتن از سجده اولی باشد و بر تقدیر اختصاری
درین کلام کرده ثم اصنع ذلک فی کل رکعة و سجدة یعنی پس بکن این مذکور را در ہر رکوع و سجود حتی تطمئن تا آنکه قرار و آرام کنی در رکوع و قومه و سجده و جلسه هذا لفظ المصابیح این لفظ مصابیح است و رواه ابو داؤد مع تغییر یسیر و روات

آورد آنرا ابوداود بانک تغییری و روی الترمذی والنسائی معناه مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در فصل اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همانست که مذکور شد
و فی روایة للترمذی و در روایتی از ترمذی این چنین آمده که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد اذا قمت الی الصلوة فتوضأ چون خواهی که بایستی بسوی نماز پس وضو کن کما امرک الله بدانچنان که امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو ثم تشهد
پس اذان گو فاقم پس اقامت گو و بعضی گفته‌اند تشهد قولست شهادتین مراد داشته‌اند و خلاف این بعید از فضیلتی که نهاده و از اقامت برپا داشتن نماز و گذاردن آن فان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو چیزی از قرآن فاقرأ
پس بخوان والا فاذکر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از آن فاحمد الله پس حمد بگو خدای تعالی را وکبره و تکبیر گو و بزرگی یاد کن او را وهلله و تهلیل کن و توحید کن او را و ازینجا معلوم میشود که هرگاه قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و نماد آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر آنست و نیز نو
مسلم بود و هنوز احکام شرائع تمام نیاموخته بود و ازینجا و تقصیری در ادای نماز که مبنی تمام در کع تبیر که بع روو و عن الفضل بن عباس بن عبد المطلب است او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعض گفته‌اند ابو عبد الله خلافت یافت در
زمان امیر المؤمنین عمر و طاعون عمواس سنه ثمان عشر و بعض گفته‌اند کشته شده بروز یرموک سنه ثلاث عشر والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوة مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل آنست که دو دو گذارند چه در روز و چه در شب
و امام شافعی این حکم کرده است و نزد امام ابوحنیفه چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح
و امام ابوحنیفه میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میگذارد و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است بادامت تحریمه و عبادتی که در وی مشقت بیشتر فاضل تر آنکه فرمود که نمازو کان دو
کان است همول بر آنست که نماز نفل دو دو نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نباید گذارد زیرا که افضل آنست بجهت دلیلی که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گذارده است تشهد
فی کل رکعتین التحیات خواندنست در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است و تاکید اوست وتخشع و فروتنی کردن و نیاز مندی کردن است در باطن وتضرع و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر وتمسکن و مسکینی و نامرادی ظاهر داشتن ثم تقنع یدیک
پس برداری هر دو دست خود را القناع دست برداشتن در دعا یقول او این قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت و میخواهد بآن قول خود که ثم تقنع یدیک یعنی آنکه ترفعهما الی ربک برداری هر دو دست را بسوی پروردگار
خود مستقبلا ببطونهما وجهک مقابل کننده کفهای دست را روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است وتقول و میگوئی یارب یارب ای پروردگار من ای پروردگار من سؤال کن و طلب کن مراد و مطلوب خود را ومن لم یفعل ذلک
و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را فهو کذا و کذا آن کس اینکس یا نماز او کم چنین و چنین است کنایت است از لحوق نقصان و خسارت بحال وی وفی روایة فهو خداج و در روایتی آمده که آن نماز خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خا بمعنی اخراج
جنین پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقة رواه الترمذی الفصل الثالث عن سعید بن الحارث بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال صلی لنا ابوسعید الخدری گفت سعید بن حارث نماز کرد از برای ما امامت کرد در نماز ابوسعید خدری که صحابی مشهور است فجهر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع رأسه من السجود هنگام برداشتن سر خود از سجده و حین سجد و هنگام سجده کردن و بعد... و حین
قاضی سینه ... بوده و نماز گذار ... [ink blot] ...
الرکعتین و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت سوم وقال هکذا رأیت النبی و گفت چنین دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری مقصود آنست که امام جهر کند بتکبیرات و تخصیص حین بالذکر اتفاقی است شاید که سخن و الها
افتاده باشد و اگر بخصوص باشد قیاس کرده میشود ماسوای آن بر آن تکبیرات و سمع الله لمن حمده را نیز در روایت اسمعیلی که راوی این قصه است نیز آمده و گفت بیمار شد ابوهریره یا غایب شد پس نماز کرد ابوسعید پس جهر کرد بتکبیر در هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در روایت
اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابوهریره و چون گشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کردند در نماز تو که آن جهر کردی بتکبیر پس بر منبر آمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که همچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف
داشتند مردم در آن مانده گفتند که جهر بتکبیر سنت نیست و در آن وقت مروان و غیر او از بنی امیه سنت نمیگفتند و ابوهریره امامت میکرد مردم را در امارت مروان بمدینه کذا فی بعض الشروح و عن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة گفت عکرمه که مولای ابن عباس است و از فقهای کبار است نماز گذاردم
در پس پیری بمکه و گفته‌اند که مراد بآن پیر ابوهریره است فکبر ثنتین وعشرین تکبیرة پس گفت بیست و دو تکبیر یعنی در چهار رکعت بضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انه احمق پس گفتم مر ابن عباس را که بدرستی این شیخ
احمق است یعنی جاهل و بی خرد است که هر پستی و بلندی تکبیر میگوید فقال پس گفت ابن عباس عکرمه را ثکلتک امک بگریستی مادر تو و این دعائی است که بقصد زجر و منع کنند و گاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند و حقیقت آن که دعا بمرگ اوست مراد نیست سنة ابی
القاسم این سنت ابی القاسم محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم رواه البخاری و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما مرسلا روایت است از امام زین العابدین علی بن امام حسین بطریق ارسال قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یکبر فی الصلوة کلما خفض ورفع تکبیر میگفت در نماز هرگاه پست میکرد خود را چنانکه در وقت رفتن برکوع و سجود و هرگاه که بر میداشت سر را چنانکه در قومه و جلسه فلم تزل تلک صلوته صلی الله علیه وسلم پس همیشه بود این صفت
نماز آنحضرت حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت رواه مالک و عن علقمة قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمه بن قیس بن مالک که از کبار فقها و مشاهیر تابعین و یاران ابن مسعود است و علقمه چند کس اند از تابعین و اینکه مخصوص است
بسماع از ابن مسعود او است و نیز روایت دارد از ابوبکر و عمر و عثمان گفت ما را ابن مسعود الا اصلی بکم صلوة رسول الله آیا نگذارم با شما نماز را چنانکه میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی پس نماز گذارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت را ولم یرفع
یدیه الا مرة واحدة و برنداشت هر دو دست خود را مگر یکبار مع تکبیرة الافتتاح با تکبیر تحریمه این حدیثی است از احادیث که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذهب حنفیه است رواه ابوداود والترمذی والنسائی قال ابوداود لیس هو بصحیح
علی هذا المعنی این حدیث صحیح نیست یعنی ترمذی در باب عقد کرده اول در رفع یدین باب بکرد عدم رفع یدین درین باب این حدیث آورده و گفته که درین باب از براء بن عازب نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود حسن است و این قائل اند بسیار از اهل علم از صحابه و تابعین و هو قول
سفیان الثوری و اهل کوفه این است نعم از عبد الله بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نشده و این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کرده شد ثم
صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة استقبل القبلة بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی میآورد بسوی قبله ورفع یدیه و بر میداشت هر دو دست خود را وقال و میگفت الله اکبر رواه ابن ماجه و عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال صلی بنا رسول الله گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر نماز ظهر وفی مؤخر الصفوف رجل و در صفهای آخر مردی بود فاساء الصلوة پس بد گذارد نماز را فلما سلم ناداه رسول الله پس چون سلام داد آواز داد او را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و فرمود یا فلان الا تتقی الله ای فلان نمیترسی از خدا و پرهیز نمیکنی از عذاب وی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی که چگونه نماز میگذاری انکم ترون انه یخفی علیه شیء مما تصنعون بدرستیکه شما گمان میبرید که پوشیده است بر من چیزی از آنچه
میکنید شما والله انی لاری من خلفی کما اری من بین یدی بخدا سوگند که من هر آینه می بینم از پس پشت خود کما اری من بین یدی چنانکه می بینم از پیش روی خود رواه احمد بدانکه این دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پس پشت بطریق خرق عادت بود و بوحی یا الهام و گاهی بود و دائم نبود
آنست که خبر داده است چون ناقه آنحضرت گم شد و در یافت که بجا رفت منافقان گفتند که محمد میگوید که خبر آسمان میدانم و نمیداند که ناقه او کجا است پس فرمود آنحضرت که بدرستیکه من بنده‌ام نمیدانم مگر آنچه بدانا میکند مرا پروردگار من اکنون خبر داده پروردگار من که فلان جا است در فلان وادی
بند گشته مهار او بدرختی وقتی دیگر فرمود که من بنده‌ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است یعنی بی اعلام الهی و تحقیق سخن آنست که احوال و مراتب آنحضرت بعد صلی الله علیه وسلم انکشاف و تجلی اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بر آن بر حالت تمام و کامل بوده باشد و شهود آنحضرت بحجب استغراق

وغيبت از كائنات بود چنانكه حال شكستگان كه كائن بائن اند مي باشد ومشائخ ميگويند قدس الله اسرارهم كه نماز مقام كشف وحضور است نه محل غيبت واستغراق واضمحلال وبعض ميگويند كه ميان دو كتف آنحضرت صلى الله عليه وسلم آلهٔ ابصار نيز مخلوق بود مانند سوراخ و اين سخن غريب است وبروايت صحيح ثابت نشده والله اعلم

باب ما يقرأ بعد التكبير

باب در بيان چيزي كه خوانده شود در نماز بعد از تكبير احرام بدانكه در احاديث صحيحه ادعيه واذكار در استفتاح صلوة وارد شده چنانكه إني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض وسبحانك اللهم وجز آن وآن مستحب است نزد شافعيه در فرائض ونوافل كلا وبعضا ونزد حنيفه وهمچنين در ظاهر مذهب مالك واحمد مقتصر است بر سبحانك اللهم وبحمدك الى آخره وهرچه جز اين مروي ومنقول است محمول بر نماز تهجد بلكه مطلق نوافل است كذا في الهداية ونزد امام ابي يوسف جمع است ميان ثنا كه مراد بوي سبحانك اللهم است وميان توجيه كه وجهت وجهي است وعمل علماي همين است وعمل مختار است كه توجيه بعد از ثنا گويد يا قبل از وي ومشهور تاخير توجيه است از ثنا

الفصل الاول

عن ابي هريرة قال كان رسول الله گفت ابوهريره بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يسكت بين التكبير وبين القراءة اسكاتة خاموش ميشد ميان تكبير وميان قرائت خاموش شدني يسكت بفتح يا وضم كاف است چنانكه مشهور است وبضم يا وكسر كاف نيز روايت است بمعني اول واسكاتة بكسر همزه مصدر است بمعني سكوت بروايت ثاني برقياس وبر اول برخلاف قياس گو سكوت وهيچ حركت وجهر است نه سكوت از ذكر فقلت بابي انت وامي ابوهريره ميگويد پس گفتم من بآنحضرت پدر ومادر من فداي تو باد يا رسول الله اسكاتك بين التكبير وبين القراءة ما تقول ميپرسم ترا خاموش شدن ترا ميان تكبير وميان قرائت چيست كه چه ميگوئي وچه ميخواهي دران اسكاتك روايت مشهور بنصب است وبرفع نيز روايت قال اقول گفت آنحضرت ميگويم اين كلمات را اللهم باعد بيني وبين خطاياي بار خدايا دوري كن ميان من وميان گناهان من كه كرده ام كما باعدت بين المشرق والمغرب چنانكه دوري كرده ميان مشرق ومغرب طلب ميكند محو گناهان گذشته را بتوبه وآمرزيدن بروجه مبالغه وتاكيد اللهم نقني خداوندا پاك گردان مرا ودر روايتي نق قلبي پاك گردان دل مرا من الخطايا از گناهان كرده وناكرده كما ينقى الثوب الابيض من الدنس چنانكه پاك گردانيده ميشود جامه سفيد از چرك وريم پاك شدن طلب ميكند محو آثار ذنوب گذشته وحفظ وعصمت از گناهان آينده وتخصيص جامه سفيد بجهة مبالغه در تنقيه است كه ظهور دنس در وي بيشتر است اگرچه قليل باشد يا اشارت بمعني فطرت كه مولود است آدمي زاد بران اللهم اغسل خطاياي خداوندا بشوي گناهان مرا كه كرده ام بالماء والثلج والبرد بآب وبرف وژاله اشارت است بانواع مطهرات واقسام مغفرت ومبالغه در غسل وتنقيه است ثلج بسكون لام وبرد بفتح را متفق عليه

وعن علي رضي الله عنه قال كان النبي گفت امير المؤمنين علي بود پيغمبر صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة چون مي ايستاد بنماز في رواية ودر روايتي آمده كان اذا افتتح الصلوة واين عبارت آمده است كه كان اذا افتتح الصلوة بود آنحضرت چون شروع ميكرد در نماز كبر ثم قال تكبير مي آورد پس ميگفت وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض روي آوردم بسوي كسيكه شگافته واز عدم بوجود آورده آسمانها وزمين را حنيفا مسلما حال است يعني مائل از باطل بحق وما انا من المشركين ونيستم از كافران انباز كننده جز حق را بحق وعبادت ان صلوتي ونسكي بدرستيكه نماز من وعبادت من ومحياي ومماتي وزندگي من ومردن من لله رب العالمين مر خداي را كه پروردگار جهانيانست لا شريك له نيست انباز مر او را در ربوبيت واستحقاق عبادت وبذلك امرت وبتوحيد واخلاص وروي آوردن بسوي حق امر كرده شده ام وانا من المسلمين ومن از جمله اسلام آرندگان وامتثال وتسليم نمايندگان وانقياد واطاعت كنندگان امر حق را چه امر تشريعي وچه امر ارادي ودر روايتي چنانكه در فصل ثالث بيايد وانا اول المسلمين ومن اول مسلمانانم وگفته اند كه اين مخصوص بجناب نبوت مآب است صلى الله عليه وسلم كه اول سابق است در اسلام بر هر كه جز اوست چه هر پيغمبر سابق است در اسلام بر امت خود ودر قرآن مجيد با آنحضرت امر واقع شد كه همچنين بگويد واز غير حضرت واين سخن درست نيايد ودروغ بود وپس بعض گفته اند كه نماز بوي فاسد گردد وصحيح آنست كه اگر قصد تلاوت آيت قرآني كند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد وگفت بنده ضعيف عفا الله عنه كه اگر اين جمله را خبر ندارند ومقصود انشاء وتجديد ايمان واسلام واظهار انقياد واستسلام واظهار رغبت باطاعت وانقياد دارند وجهي دارد چنانكه خدام ملوك نزد ورود امر وحكم ايشان ميگويند هرچه فرمان شود ونخست كسيكه امتثال مر نمايد وگردن باطاعت وانقياد نهند منم ومقصود اظهار شوق ورغبت واطاعت است والله اعلم اللهم انت الملك خداوندا توئي پادشاه على الاطلاق متصرف در ملك وملكوت لا اله الا انت نيست هيچ معبودي بحق مگر تو انت ربي وانا عبدك توئي پروردگار من ومن بنده توام ظلمت نفسي ستم كردم بر ذات خود بتقصير در بندگي واعترفت بذنبي واقرار كردم بگناهان خود وتو فرموده كه هر بنده كه بگناه خود معترف آيد بيامرزم او را من مي آمرزم او را فاغفرلي ذنوبي پس بيامرز مرا گناهان مرا جميعا همه را انه لا يغفر الذنوب الا انت زيرا كه نمي آمرزد گناهان را هيچكس مگر تو واهدني لاحسن الاخلاق وراه نما مرا به نيكوترين خوها وخصلتها لا يهدي لاحسنها الا انت راه نمي نمايد به نيكوترين اخلاق هيچكس مگر تو واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت وبرگردان از من خوهاي بد را بر نميگرداند از من خوهاي بد را مگر تو لبيك استادگي دارم براي خدمت تو ومقيم ودايم براي وسعديك وياري ونصرت ميدهم دين ترا دائم والخير كله في يديك ونيكي همه در دو دست قدرت تست والشر ليس اليك وبدي نيست منسوب ومضاف بتو تادبا وتعظيما اگرچه همه آفرينش تست وبحقيقت در آفرينش شر نيست كه حق سبحانه را در پيدا كردن هر چيز حكمتها است شر اگر هست در مخلوقات است چنانكه گفت من شر ما خلق وبعض گويند معني الشر ليس اليك آنست كه شر نيست نزديك گرداننده بسوي تو يا بدان بدرگاه تو تقرب نتوان جست يا نيست شر صعود كننده بسوي تو ورسنده بدرگاه قبول تو چنانكه فرموده اليه يصعد الكلم الطيب انا بك واليك من وثوق كننده واستواري كننده ام بتو والتجا آرنده ام بسوي تو يا ميگيرم مدد وقوت تو ومي آيم بسوي تو يا برخاستم بتو ورغبت كننده ام بسوي تو تباركت وتعاليت بزرگي وبرتري وبلندي توان رسيدن ادراك بكنه ذات وصفات تو استغفرك واتوب اليك آمرزش ميخواهم از تو وباز ميگردم از گناهان بسوي تو واذا ركع قال وچون ركوع ميكرد ميگفت اللهم لك ركعت خداوندا براي تو وطاعت تو ورضاي تو

رکوع کردم و در رکوع و لغت انحنا پشت خم دادن و بک آمنت و بتو ایمان آورده ام و بوجود تو و صفات کمال تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد
مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب تواند بود و اذا رفع رأسه
قال پس چون بر میداشت سر خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد ای خدای پروردگار ما مر تراست ستودن ملاء السموات و الارض و ما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آنهاست زمین است
و ملاء ما شئت من شیء بعد و پری چیزی که خواهی بوجود آوری پس از آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدور
و ممکنات اگر فته است بهمه سپاس و ستایش وی پر خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارت است باخلاص
عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را و صوره و مر کسی را که صورت داد او را و معنی جعل اعضای
الصوره بصورته صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شکافت شنوائی او و بینائی او و مراد آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون صورت شکافته نمی شود کردن
فتبارک الله احسن الخالقین بزرگست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کننده وست تنها و جز وی پیدا کننده نیست جمع خالقین بحسب ظاهر است چنانکه مصوران هیازند ثم یکون من آخر ما یقول بین
التشهد و التسلیم پس باشد از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعلنت و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و افزونی کرده ام و از حد اعتدال در گذشته ام در اعمال و اموال و جاه و اقوال آن و ما انت اعلم به منی
و گناهان که تو دانا تری آن از من انت المقدم و انت المؤخر توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افکننده هر کرا خواهی لا اله الا انت رواه مسلم
روایت کرد این حدیث را مسلم و فی روایة للشافعی و در روایتی که مر شافعی راست که چنین آمده که بعد از قول وی و الشر لیس الیک این کلمات گفته و المهدی من هدیت و هدایت کرده شده و راه
یافته شده کسی است که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را انا بک و الیک شرح این معلوم شد لا منجا منک هیچ نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو و لا ملجأ الا الیک و هیچ پناه و تکیه
گاه که رسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجا بهمزه و گاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تبارکت بزرگی و عظمی تو و عن انس ان رجلا جاء فدخل الصف و روایتیست از انس که مردی
آمد پس در آمد در صف نماز و قد حفزه النفس و حال آنکه تحقیق در رنج و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز بحای مهمله و فا و زای معجمه دفع کردن و در انداختن
آوردن و بر کندن از جای خود فقال پس گفت آن مرد الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه حمد مر خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف مبارک فیه برکت کرده شده در وی فلما قضی رسول الله پس هرگاه
که گذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوته نماز خود را قال گفت ایکم المتکلم بالکلمات کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان فارم القوم پس خاموش ماندند این گروه که نماز میکردند
و حاضر بودند در نماز ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمده که موجب خطاب و عتاب گردد فارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سکت و در بعضی روایات ازم بزای و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام
فقال پس باز فرمود آنحضرت ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فقال ایکم المتکلم بها باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این فرمود فانه
لم یقل بأسا نترسید و اندیشه مکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فقال رجل پس گفت مردی جئت و قد حفزنی النفس آمدم و تحقیق در انداخت مرا نفس
فقلتها پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا در گفتن این کلمات اعتذار از آن دخلی ندارد فقال لقد رأیت اثنی عشر ملکا یبتدرونها گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده
فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند این کلمات را ایهم یرفعها تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بعالم قبول در جناب حضرت الهی و اسرار تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی
محققین گفته اند که هر یکی از جواهر و اعراض از روح مجردیست که مقوم و بر پا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده است باسقاط مکررات و عدم اعتبار الف
و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در خط[2] چنانکه بیان کرده شده ست در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار کثرت او الفاظ والله
اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا افتتح الصلوة قال چون آغاز میکرد نماز را میگفت سبحانک
اللهم تنزیه میکنم ترا و پاکی یاد میکنم تنزیهی که لایق باشد بجناب قدسی تو ای خدا و بحمدک و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله و الحمد لله باشد و تبارک
اسمک و بزرگست نام تو و تعالی جدک و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید و لا اله غیرک و نیست آله جز تو رواه الترمذی و
ابو داود روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابو داود از عائشه و رواه ابن ماجه عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری و قال الترمذی هذا حدیث لا
نعرفه الا من حارثة و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از روایت حارثه و قد تکلم فیه من قبل حفظه و تحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حارثه از جانب
حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از خلفای راشدین و قائلند بدان جمله علمای
حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای اهل حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و جز وی از مجتهدین و ترمذی
نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق
حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر است و با وجه دیگر زیاده نیز آمده و کلام در تمام در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثم و عن
جبیر بن مطعم انه رای رسول الله روایتیست از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة میگذارد نمازی
از نمازهای فرض یا نفل قال گفت بعد تکبیر احرام الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و الحمد لله کثیرا و الحمد لله کثیرا یعنی ستایش بسیار و سبحان الله بکرة و اصیلا و تنزیه میکنم خدا

بامداد

باد او بکار دو بشاکار و تخصیص این دو وقت بذکر بجهت فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند و لتاکید اخیر است یعنی این نیز سنت است چنانکه آن که مکرر مذکور شد و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من همزه
شیطان من نفخه و نفثه و همزه از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی مراد و نفخ شیطان کبر و خود پسندیست که آدمی را در وی می‌اندازد و آدمی را بدمی آید و او را در نظر وی بزرگ مینماید گویا که در وی میدمد
برباد میکند و مراد بنفث که بمعنی دم کردنست سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن میشود و این معنی مناسب ترست بقول حق سبحانه و من شر النفاثات فی العقد که مراد بآن ساحرهاست
و بعض گویند مراد بنفث شعر است که میدمد و می‌اندازد در نفس آدمی و می برآرد از دهان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانانست و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن
در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که همز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می‌اندازد چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند
رواه ابو داود و ابن ماجة الا انه لم یذکر و الحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ و الحمد لله کثیرا
و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکند و میگوید که قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة نفخ شیطان کبرست
و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و وی می‌اندازد او را مانند مست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متعین گردد
که مراد همین است و عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال او نوشته شده
است انه حفظ عن رسول الله روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد سکتة اذا کبر یک سکته چون تکبیر می برآورد
و بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر
مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و یا بدخواند و سکتة اذا فرغ من قراءة و سکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و چون این حدیث سمرة بن جندب به ابی بن کعب که از اجلای
صحابه است رسید فصدقه پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجة و الدارمی نحوه بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه و غیر ایشان برای
خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قراءت فاتحه کنند و منازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند
میان و لا الضالین و آمین تا مردم توهم نکنند که آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد میان قراءت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت
سکته نیست چنانکه گفته شد و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا نهض من الرکعة الثانیة چون بر میخاست از رکعت دوم استفتح القراءة آغاز میکرد قراءت
بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث درست که ابتدا به بسمله نمیکرد و شافعیه که قائلند بجهر بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد لله
تمام سورة است بالبسملة چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اولی نیز همین است ولیکن تخصیص این حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شطری
از نماز تمام شد جای توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم و ذکر الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی
که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع عن مسلم وحده و همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است از
مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح الفصل الثالث عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال و احسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت وقنی
سیء الاعمال و سیء الاخلاق لا یقی سیئها الا انت رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در آنجا و انا من المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین و نکته در این سخن نیز سابق گذشت
و در اینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و در آنجا اخلاق بتخصیص بذکر یافته و در آنجا واصرف عنی و لا یصرف عنی بود و اینجا وقنی و لا یقی است و معنی هر دو عبارت یکی است و تفنن در عبارت
است و عن محمد بن مسلمة بفتح میم و لام و سکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد بتمام مشاهد الا تبوک که آنحضرت او را گذاشته بود در مدینه و از فضلای صحابه بود و اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر
در مدینه و گوشه گرفت در ایام فتنه از مردم رضی الله عنه مات سنة ست و اربعین قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال چون میگذارد آنحضرت نماز
نفل را میگفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین شرح این گذشت و ذکر الحدیث مثل حدیث جابر و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد الا انه قال
مگر آنست که محمد بن مسلمه گفت و انا من المسلمین و جابر و انا اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک و بحمدک شرح این
نیز گذشته است ثم یقرأ پس میخواند آنحضرت قرآن را ظاهر آنست که قراءت بعد از استعاذه و بسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی اینجا بیان این است که پیش از قراءت
دعای استفتاح میخواند رواه النسائی باب القراءة فی الصلوة قراءت در نماز نزد جمهور علما فرض است و نزد شافعی در تمام نماز و نزد مالک در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل و نزد
ما در دو رکعت و مذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است و در روایتی موافق مذهب ما و نزد حسن بصری و زفر در یک رکعت و مروی از ابو بکر اصم و سفیان بن عیینه قراءت
سنت است و مبنای صلوة بر افعال است نه اقوال لهذا ساقط میکرد نماز بجهت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نه در عکس کذا فی شروح الهدایة الفصل الاول عن عبادة بضم
عین و تخفیف باء بن الصامت از نقبای انصار و فضلای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست
نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است
بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا و تعبد با مر و نهی و بیان وعد و وعید است و یا چون مبداء و مفتح قرآن است گویا اصل و منشاء او است [illegible]

وزیاده بران یعنی فاتحه البته میباید خواند و مقتصر بر فاتحه هم نیست و اگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرائت فاتحه و دیدند نبینی اگر نخواند کسی که فاتحه نخواند نماز وی
مراد نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نیز فرموده آنحضرت باعرابی اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد هرچه باشد و فاتحه نیز ازان و خواندن
فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج یعنی کسی که بگذارد نمازی که نخواند در وی فاتحه پس آن
نماز ناقص است خداج بکسر خا انداختن ناقه بچه را پیش از مدت و بمعنی مطلق نقصان آید ثلثا سه بار فرمود این کلمه را تاکید کرد آنرا بقوله غیر تمام و در بعض نسخ غیر تمام فقیل لابی هریرة انا نکون وراء الامام پس گفته شد مر
ابی هریره را که ما میباشیم پس امام پس آن جا هم بخوانیم قال گفت ابو هریره اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را پس امام نیز آهسته چنانچه بشنوانی خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یقول قال الله تعالی میگفت که گفته است خدا تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان بنده خود دو نیم یعنی نیمی برای بنده و نیمی برای من حمد و ثنا برای من است
و دعا و سؤال برای بنده ولعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سؤال کرده و درخواسته است از من مراد بصلوة درینجا فاتحه است و همین است وجه استدلال ابی هریره باین حدیث بر فرضیت قرائت فاتحه
بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد لابد بود از قرائت وی نماز را لزوما و حتما یا گوییم بلکه حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل اوست مبالغة چنانچه الحج عرفة پس لا اقل جزو نماز و داخل در وی باشد
نه خارج از حقیقت آن ثم فصله بعد ازان بیان کرد مناصفه فاتحه را میان خدا و بنده بقول خود فاذا قال العبد پس چون بگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدا تعالی حمدنی عبدی
ستود مرا بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بنده من بصفات کمال و اذا قال و چون میگوید بنده مالک یوم الدین قال
میگوید خدا تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و مجد شرف و کرم واسع و گفته اند مجید آنست که شرف ذات را احسن افعال مقارن کرده این همه خالص مر خداست جل جلاله و اذا
قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا میپرستیم و از تو یاری میجوییم در تمامه مهمات حضور صادر پرستیدن قال میگوید خدا تعالی هذا بینی و بین عبدی این مشترک است میان من
و بنده من چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سؤال کرد و درخواست نمود از استعانت و استمداد و اذا قال و چون میگوید بنده
اهدنا الصراط المستقیم بنمای ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم راه آنکسانیکه نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان
قال میگوید خدا تعالی هذا لعبدی این سه چیز مر بنده مراست و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست آنچه سؤال کرده حاصل آنکه فاتحه هفت آیه است سه خاص بحق تعالی و سه مخصوص به بنده
و سؤال و دعای او و یکی مشترک پس دو نصف شد میان خدا و بنده و این حدیث دلالت میکند بران که بسمله از فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیه صراط الذین انعمت
علیهم است رواه مسلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابا بکر و عمر کانوا یفتتحون الصلوة روایت است از انس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را بالحمد
لله رب العالمین رواه مسلم سابقا معلوم شد که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند ولیکن قرائت آن مجمع علیه است و هیچ یکی را دران خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه داند چنانکه شافعیه میگویند یا نداند چنانکه مذهب حنفیه است ولیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را مفتاح الصلوة میداند مثل
تعوذ و در روایتی از وی و به مذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرائت است و هر رکعت مستقل است دران و از جهة احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را نه در میان فاتحه و سورت
مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سورت است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی جهر است به بسمله نه نفی قرائت آن و تحقیق ثابت شده است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه بنا بر جهر میبود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد
در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرد حدیثی دران با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و چندین از صحابه و تابعین و تبع تابعین و
غیرهم از ائمه لا تعد و لا تحصی ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیانا اگر از بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهة کمال ذوق تعبدی و مقتدیان آن را شنیده و ترمذی دو باب معقد کرده یکی برای جهر
تسمیه و دیگری در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درینجانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درینمقام در شرح زیاده
برین کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام اعظم ابوحنیفه اصح و ارجح است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون آمین گوید امام آمین
بگویید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قرائت فاتحه آمین بگوید چون وی آمین بگوید شما نیز آمین بگویید و بعضی گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم آخر
سوره میخواند و این محل آمین امام است شما نیز متهیا آمین باشید تا با وی آمین بگویید چنانکه میگویند چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی
کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر چنین هم باشد در نیت چنانکه در سائر افعال حال ماموم با امام است که اینجا مبادرت
بآمین و موافقت با امام در معیت مستحب باشد فافهم بعد ازان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را بامر و بقول خود فانه من وافق تامینه تامین الملائکة یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گویید زیرا که هر که
موافق افتد آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر او را هرچه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند که ظاهر او چنان مینماید که فرا دیدهم که
موافق آید تامین وی استجابت کرده میشود دعای او و قبول کرده میشود دعای وی در مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گویند حق جل و علا مغفرت ذنوب را بخصائص این موافقت که لوازم وی کرده
است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درینوقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه شنیده در مسجد بانتظار نماند دعا میکنند برحمت و مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار
مومنانست چنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتد تامین با تامین ملائکه او مغفور
و هر که مغفور است مستجاب است دعای او فافهم متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام و در روایتی گفت آنحضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین که وقت آمین است فقولوا

پس بگوئید آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم نحوه و مر مسلم را مانند این است یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف وفی اخری للبخاری و در
روایت دیگر مر بخاری را همچنین آمده است قال اذا امن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین گوئید فان الملائکة تؤمن زیرا که
ملائکه آمین میگویند فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الٰهیست و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعض گفته اند آمین درجه ایست
در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و به مد الف و قصر وی و تخفیف میم هردو آمده و اکثر روایت به مد الف است اما به مد و تشدید میم بعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در ان ولکن
قلیل است فتدبر وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم چون بگذارید نماز را بجماعت و قید کرد بجماعت بجهت فهم آن از سیاق حدیث که فرمود فاقیموا صفوفکم
پس راست کنید صفهای خود را و صف در لغت رسته و مراد باقامت صفوف تسویه آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیؤمکم
احدکم پس باید که امامت کند شما را یکی از شما هر که کند جایز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است فاذا کبر فکبروا پس چون تکبیر آرد امام پس تکبیر آرید
شما واذا قال و چون بگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا پس بگوئید آمین یجبکم الله پاسخ دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبر و رکع فکبروا و ارکعوا پس چون تکبیر
گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمه فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه میفرماید فان الامام یرکع قبلکم ویرفع قبلکم زیرا
که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد با آن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان
هر دو وقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده میشنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس بگوئید ربنا لک الحمد پروردگار ما
مر است حمد یسمع الله لکم میشنود وی تعالی حمد مر شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو و بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی
گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابوحنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام
مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده
ولیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را مذهب است و اکتفا بیکی نیز جایز است و ظاهر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته
تمرتاشی از ابی حنیفه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا نگوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم وفی روایة له عن ابی هریرة وقتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده این
کلمه را زیاده کرده که واذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش شوید و گوش دارید این دلیل است مر ابوحنیفه را در منع قرات مر مقتدی را و عدم وجوب قرات بروی خواه نماز جهری
باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید وعن ابی قتادة الانصاری بدریست حاضر شده همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب وسورتین میخواند آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره وفی الرکعتین
الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه ویسمعنا الآیة احیانا و میشنوانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مارا آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند
که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه یک آیتی جهر تواند و بعض گویند که این محمول است بر غلبه استغراق و در تدبر که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر
مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص نظر تعاقیب است ویطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و دراز میکرد در قرات رکعت نخستین آن قدر که دراز نمیکرد در رکعت پسین
وهکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر وهکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد
نیز همچنین است بعض در ظهر و عصر و صبح و قیاس مغرب و عشا بر اینها و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داود
و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابو یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرات برابر اند پس در
مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث بیاید آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه بکمتر از سه آیه و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح
ابن الهمام والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله بودیم ما که اندازه میکردیم استادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی الظهر والعصر در نماز پیشین و نماز دیگر [illegible]
و را اندازه کردن گشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر
خواندن سوره الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی وفی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة و در روایتی همچنین آمده
که میخواند در هر رکعت مقدار سه آیت چه سوره مذکوره سی آیه است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود وحزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من
ذلک و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی از آن از اینجا معلوم میشود که در رکعتین آخرین غیر فاتحه سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولیین میخواند وحزرنا فی الر
کعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر وفی الاخریین من العصر علی النصف
من ذلک و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از آن رواه مسلم بدانکه ائمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جایز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت
کند نیز جایز است و قرات افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایة الحسن بن زیاد از ابو حنیفه

آنست که قراءت در دو بعد اولیین واجب نیست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین و تسبیح کن در اخیرین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخیرین فاتحه و سوره خواند
سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخیرین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در اخیرین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت
صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخیرین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم وی و پدر وی صحابی اند خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است روایت دارد
از ان حضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سوره واللیل اذا یغشی وفی روایة بسبح اسم ربک الاعلی
و در روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه میشنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت وفی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند
این سوره ها در قصر و طول وفی الصبح اطول من ذلک و میخواند در نماز بامداد درازتر از آن رواه مسلم بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند
در نماز فلانی سوره فلانی بی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لاعلی التعیین اولی یا ثانیه عبارت این احتمالات را شامل است احتمال در دو رکعت مستلزم
تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است اگرچه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره
اگرچه طویل باشد و حمل بر قراءت در رکعتی خواه اولی یا اخری ظاهرترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبة بن مالک که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت
اولی واقع است و شنیده ام از بعضی ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچیکی از شراح در نظر نیامده
فتدبر والله اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم وقور قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب
بالطور میخواند در نماز مغرب سوره والطور را متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل که زوجه عباس و مادر عبدالله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه بدانکه این دو حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سوره اعراف
و انفال و دخان و همچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا
و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیده ام من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان
در نماز فرض و اصل دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را در آن کتاب و قرار یافت امر قراءت بر آن
و با تحقیق امر قراءت نزد آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر لابد او را رضی الله عنه
سماعی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بدین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم همچنین و برین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر
وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگذارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیؤم قومه پس میآمد پیش قوم خود پس امامت میکرد قوم خود را فصلی لیلة مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء پس گذارد معاذ شبی با آنحضرت نماز عشا را ثم اتی قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسوره
بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد و آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد از آن و این خود محل سلام نبود که محل آن آخر نماز است و لیکن آن مرد خواست که بسلام برآید از جهت
تشبیه تمام صلوة ثم صلی وحده وانصرف پس گذارد آن مرد نماز تنها و گشت و برآمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی و کسل کردی
از نماز چنانکه در شان منافقان است واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا از جهت کسل نه برآمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت
ندارم تحمل اینهمه تطویل را و لآتین رسول الله و هر آینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلاخبرنه پس بتحقیق خبر میکنم من آنحضرت را ازین فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال گفت یا رسول الله انا اصحاب نواضح خداوندان شتر آبیم که آب میکشیم با آن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه ناضح شتر آب کش ناضحه مونث نعمل بالنهار کار میکنیم در روز
یعنی در شب کوفته آن میکنیم وان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه و بدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را باز آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسوره بقره و خواندن گرفت
آن فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی معاذ فقال پس روی آورد آنحضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ افتان انت آیا فتنه اندازنده تو مردم را و گریزاننده از ملازمت جماعت و افکننده
در عنا و اختلاف و بازایستادن از دین اقرأ بخوان والشمس وضحیها واللیل اذا یغشی وسبح اسم ربک الاعلی و اذا السماء انفطرت و سوره انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم
گذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت همین را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو این جماعت
را درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اقتدا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت میکند و شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف
کن بر قوم پس حضرت تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مر او را یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه آنحضرت و نگذاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گذاردن با قوم به
تخفیف و چون همراه حضرت گذارد و مفترض شد اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک

فضیلت

فضیلت جماعت یابی و فرض نماز خیر میکرده باشد برای امت قوم و عن البراء قال سمعت رسول الله گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشا والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ یکی را خوش آوازتر از آنحضرت متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و از اینجا معلوم میشود که مراد قراءت در احدی الرکعتین است لا فی الرکعتین چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم و آن را احتمالات داشتیم و عن جابر بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق و مانند سوره قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث جدا نیز آمده است که در نماز بامداد قراءت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قراءت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض سبحانی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح و بدایت تا طلوع فجر میباشد پس تطویل قراءت و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و تیرگی بر آیینه دل نشسته پس تطویل آن موجب تلافی و تدارک این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز هنوز اشتغال به امور معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقتی است که دل و زبان و گوش موافق و هم عنان بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر میسر شدن باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکتهای زاید بر این گفته شده است و این مذکور نیز از آنجاست و شیخ مشایخ حدیث ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند و محصور بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد و بنوعی شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوق و لذت و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قراءت وی صلی الله علیه وسلم و از جهت حلاوت و سرعتی که در قراءت آنحضرت نهاده بودند و بدین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که مراد از این حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران نهایت اندک نمودی بسببی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم و عن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح راء و ثای مثلثه کنیت او ابوسعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده و آنحضرت دست مبارک بر سر او آورده و به برکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آنحضرت دوازده ساله بود و روایت میکند از ابوبکر و ابن مسعود و روایت میکند از وی عطاء بن سائب و غیره انه سمع النبی روایت میکند که شنید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر والليل اذا عسعس مراد والشمس کورت است که این کلمه در آنجا واقع است رواه مسلم و عن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح سورة المؤمنین گفت عبد الله بن السائب که صحابیست مخزومی و اهل مکه قراءت از وی که گرفته اند و او از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وی مجاهد و عطاء و عبد الله بن السائب تابعی دیگر است گذارد آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سوره قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسی و هارون او ذکر عیسی تا رسید آنحضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر عیسی که در این سوره واقع شده است اخذت النبی گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فرکع پس برکوع رفت آنحضرت و نتوانست قراءت نمود رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سوره الم السجدة را در رکعت نخستین و فی الثانیة و میخواند در رکعت دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و مؤکد و مستمر است نزد شافعیه و بر اینست عمل ایشان در حرمین شریفین و در کتب ما مذکور است که متعین نکرداند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را اشتغال می آرند میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر جمعه و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این بحث بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیریست که آن را لازم و متحتم دانند و جز آن را مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسیر و تبرک بقراءت حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد بشرط آنکه احیانا غیر آن را نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که غیر آن جایز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قراءت در بعض صلوة چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانچه حنفیه حصر میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار با یهام وجوب و عدم صحت و غیر آن نیست پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انذار و تبشیر میخوانده باشد چنانکه از اسجاد در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبداء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم روز جمعه میشود و ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق و اقتربت میخواندند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضل تر باشد والله اعلم و عن عبید الله بن ابی رافع مدنیست از مشاهیر تابعین شنیده از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابو رافع مولای آنحضرت است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة وخرج الی مکة گفت خلیفه و جانشین خود کرد ایند مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابوهریره را بر مدینه مطهره و بیرون آمد خود و رفت بمکه برای حج و حاجت فصلی لنا ابو هریرة الجمعة پس گذارد ابوهریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولى وفی الاخرة اذا جاءک المنافقون پس خواند ابوهریره در رکعت اولی سوره جمعه را و خواند در رکعت دوم سوره اذا جاءک المنافقون را فقال سمعت رسول الله پس گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم و عن النعمان بن البشیر بفتح با و کسر شین صحابیست اول مولودیست که در انصار آمد و بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین وفی الجمعة میخواند آنحضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة قال گفت نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العید والجمعة فی یوم واحد و چون جمع میشد اتفاقا عید و جمعه در یک روز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند همین دو

سورہ ہا در نماز عید و نماز جمعہ از اینجا تاکد استحباب قرات این دو سورہ در نماز عید و جمعہ مفہوم میشود و از اینجا معلوم میشود کہ خواندن سورہ جمعہ و منافقون در جمعہ دائمی نبود رواہ مسلم وعن عبید اللہ ان عمر بن الخطاب
سأل ابا واقد اللیثی عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود پسر برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود کہ تابعی است و امام و از فقہای سبعہ مدینہ است روایت میکند کہ عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را کہ از صحابہ است رضی اللہ عنہما ما کان
یقرأ بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الاضحی والفطر چہ چیز بود یعنی کدام سورہ بود کہ میخواند آن آنحضرت در عید قربان و عید رمضان فقال کان یقرأ فیہما بق والقرآن المجید واقتربت الساعۃ پس
ابو واقد میخواند در ہر دو عید سورہ ق و سورہ قمر را گفتہ اند کہ مقصود امیر المومنین عمر پرسیدن از ابی واقد تقریر و تمکین و در ذہن حاضران بود تا بدانند و الا عدم علم وی رضی اللہ عنہ با وجود ملازمت و قرب
کہ در آنحضرت داشت بدان بعید است واللہ اعلم رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ قال ان رسول اللہ گفت ابو ہریرہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی رکعتی الفجر خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایہا
الکافرون وقل ہو اللہ احد باید دانست کہ چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین بعد مغرب مراد سنت آنہا است و فرض را صلوٰۃ فجر و صلوٰۃ مغرب گویند رواہ مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ
گفت ابن عباس کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکی قولوا آمنا باللہ وما انزل الینا الایۃ کہ در سورہ بقرہ است در رکعت اولی والتی فی آل عمران
دوم آیتی کہ در سورہ آل عمران است قل یا اہل الکتاب تعالوا الی کلمۃ سواء بیننا وبینکم الایۃ در رکعت دوم رواہ مسلم خواندن این دو آیت ظاہرا احیانا بود و غالب احوال خواندن قل
یا ایہا الکافرون وقل ہو اللہ احد بود و از اینجا معلوم میشود کہ خواندن بعض سورہ خصوصا از اوساط سورہ مکروہ نیست و اگر باشد در فرایض خواہد بود و حق آنست کہ در آنچہ ثابت و صحیح شدہ روایۃ
آن قول کراہت مجال ندارد و اگر سخن خواہد بود در ثبوت و صحت آن خواہد بود واللہ اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال کان رسول اللہ گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یفتتح صلوتہ
شروع میکرد نماز خود را یعنی قرات را ببسم اللہ الرحمن الرحیم رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بذاک روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است کہ نیست
اسناد آن قوی ظاہر آنست کہ مراد جہر بتسمیہ خواہد بود و الا در افتتاح بتسمیہ خلافی نیست و در بعض روایات صریح نیز آمدہ کہ کان یجہر ببسم اللہ الرحمن الرحیم و احادیث ترک جہر اصح و ارجح است چنانکہ در
فصل اول گذشت وعن وائل بن حجر بتقدیم حاء بر جیم و گاہی مشتبہ میکرد بتقدیم جیم بر حاء شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد کہ میگفت برای حفظ این لفظ در دل خود نگاہ میداریم کہ این حجرہ میباید قال سمعت
رسول اللہ گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قرأ خواند غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقال پس گفت آمین مد بہا صوتہ دراز کرد بآمین آواز را احتمال دارد کہ مراد جہر بدان
باشد و احتمال دارد کہ مراد مد الف باشد کہ افصح است و ظاہر معنی اول است بقرینہ روایات دیگر کہ در بعض جا آمدہ یرفع بہا صوتہ بر میداشت بآمین آواز خود را و این صریح است در جہر و در بعضی
بر میداشت آواز را تا آنکہ میشنوانید صف اول را پس میلرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکہ میشنید کسیکہ قریب میبود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمدہ است و وجہ تطبیق
میان این دو روایت آن کردہ اند کہ مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغہ در جہر و بجہر اسماع کسی کہ قریب میبود در صف اول چنانکہ در روایت آمدہ است رواہ الترمذی و ابو داود
والدارمی وابن ماجہ بدانکہ آمین بعد از خواندن فاتحہ سنت است باتفاق خواہ منفرد باشد یا امام یا ماموم اگر آمین نگوید امام وی بود در آمین مقتدی در صلوٰۃ سریہ بر تقدیر سماع خلاف است نزد
بعض گوید از جہت ظاہر حدیث و نزد بعض نگوید از جہت عدم اعتبار این جہر و سماع کذا فی شرح الہدایۃ لابن الہمام و وارد شدہ است در جہر بآمین احادیث و مذہب شافعی و احمد این است و در مذہب
مالک خلاف است و در مذہب ابو حنیفہ جہر نکنند مطلقا و احادیث در جانب بیشتر و صحیح تر آمدہ و بعض علماء در عدم جہر نیز تصحیح حدیث نمودہ اند و از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کہ گفت
چہار چیز است کہ امام در وی اخفا کند تعوذ و بسملہ و آمین و سبحانک اللہم وبحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمدہ و تواند کہ جہر و اخفا ہر دو بودہ باشد تارۃ فتارۃ واللہ اعلم وعن ابی زہیر بضم زاء
و فتح با النمیری بضم نون و فتح میم نام وی یحیی ابن نفیر است بقاف معدود است در اہل شام حدیث او در آمین است ذکر کردہ است او را ابن عبد البر در صحابہ و گفتہ کہ اسناد این حدیث قائم
نیست واللہ اعلم قال خرجنا مع رسول اللہ گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات لیلۃ یک شب فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلۃ پس آمدیم بر مردی کہ بتحقیق مبالغہ کردہ است
در دعا و سوال و طلب یعنی مراد از جناب حق و مبالغہ کردہ است در آن فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب و لازم کرد اینہ قبول و اجابت دعا و حصول
مراد را اگر مہر کرد یعنی تمام و کامل کرد دعا را و معنی اول مناسب است بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مہر پروردگار است تعالی کہ آفات و بلاہا دفع کردہ میشود چنانچہ خاتم نگاہ داشتہ میشود بوی
کتاب یا ہر چہ مہر کردہ میشود بدان از فساد و اظہار اسرار فقال رجل من القوم بای شیء یختم پس گفت مردی از قوم کہ حاضر بودند بچہ چیز ختم کند فقال بآمین پس گفت آنحضرت ختم کند بآمین کہ
بمنزلہ مہر است و تمام و کامل میکند دعا را رواہ ابو داود وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ گفت عائشہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی المغرب بسورۃ الاعراف گذارد نماز
مغرب را بسورہ اعراف فرقہا فی الرکعتین جدا جدا کرد این سورہ را در دو رکعت یعنی پارہ از ان در رکعت اولی خواند و پارہ دیگر را در رکعت دوم رواہ النسائی و شک نیست کہ وقت
مغرب گنجایش آن ندارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد یا سرخی بود و در قرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سرعت و طی و مزید شوق و بعضی از شافعیہ گفتہ اند کہ اگر نیز وقت بر آمدہ باشد باکی
نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفتہ اند کہ مراد بسورہ بعض سورہ است و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت قرات بسورہ اعراف آمدہ
بی ذکر تفریق و در روایتی قرات سورہ مائدہ و اعراف نیز آمدہ وعن عقبۃ بن عامر صحابی مشہور است روایت کردہ اند از وی بعضی صحابہ مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی
مصر از جانب معاویہ بعد از برادر وی عتبۃ بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ناقتہ فی السفر گفت عقبہ بن عامر بودم من کہ میکشیدم مر آنحضرت را ناقہ او در سفر فقال
لی پس گفت آنحضرت مرا یا عقبۃ الا اعلمک خیر سورتین قرئتا آگاہ باش کہ بدانانم ترا بہترین دو سورتی کہ خواندہ شوند فعلمنی پس دانانید مرا قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
قال فلم یرنی سررت بہما جدا پس ندید و نیافت آنحضرت مرا کہ خوشحال کردہ شدہ باشم یعنی خوش شدہ باشم باین دو سورہ در بودن اینہا بہترین سورہ خوش شدن بسیار یا اصلا از جہت عدم اشتمال
این دو سورہ بر معالم توحید و تنزیہ و صفات کمال مثل بعض سورہا دیگر یا بود در فضیلت و اعلمیت بعض سور چنانچہ فاتحہ و سورہ بقرہ مثلا فلما نزل للصلوٰۃ الصبح صلی بہما صلوٰۃ الصبح للناس

پس هرگاه که فرود آمد آنحضرت برای نماز صبح کرد بایشان این دو سوره نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت الی پس چون فارغ شد از نماز باز برگشته بمن نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رأیت پس گفت ای عقبه چگونه دیدی
یعنی دیدی و دانستی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست و مستحب است در وی تطویل قرائت
تا بداند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل معرض آفاتست و لفظ قرأ بها اشارتی باین معنی دارد رواه احمد و ابوداود والنسائی
وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه فی
شرح السنة ورواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمرة روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده ولیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید
بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواندند در نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار
نمیتوانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی الرکعتین قبل صلوة الفجر میخواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب است و در دو رکعت که پیش از
نماز فجر اند بقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابوهریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را
اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال سلیمان بن یسار که از کبار تابعین و از فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره روایت کرد که گفت ابوهریره
ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان نگذاردم پس کسی که مانندتر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود
از جانب مروان بن عبد الملک و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره است چگونه و سال نعم شمل این قول انس و در شان عمر بن عبد
العزیز گفته است چنانکه در باب الرکوع بیاید و این صحیحست زیرا که انس زمان عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند که عمرو
بن سلمة بن سنتیح که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجملة قال سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار گذاردم من نماز پس آن مرد که ابوهریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه
وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین را از ظهر ویخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باین که میخواند در اخریین
ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قرارت ظهر است ویخفف العصر و سبک میکرد قرارت عصر را ویقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل ویقرأ
فی العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل در درازی و کوتاهی ویقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل در نماز ظهر طوال المفصل نگفته بلکه مجمل
گفته که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول متعین الآن در ظهر قراءت از طوال المفصل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه در عشا بدانکه مراد بمفصل بر قول
مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی بسمله بسیار است و بعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی و سوره در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از
وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائی وروی ابن ماجة الی ویخفف العصر وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی
صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ گفت عباده بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت فثقلت علیه القراءة پس گرانی کرد بروی قرارت و دشوار شد فلما فرغ
قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود نفرمود میخوانید پس من اشارت بآنکه امامت مقتضای خاموش بودن و گوش داشتن است برای
قرارت امام اعم از آنکه بشنود یا نشنود تا غیر من و سبب ثقل و عسر قرارت بغلط بر آن مینماید که سماع اصوات قاریین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وی
صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی است زیرا که این نزد جهر است و آن متعین است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقل تاثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی میباشد مر
ایشان را از عدم انصات و استماع قرارت آنحضرت و کامل گاهی متاثر میشود به بعض ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت کرد و بسته شد و بیان کرد که سبب
این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند که وضو را خوب نمیکنند و ما را ابتلا میکنند چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قالوا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا الا گفت مکنید این کار و مخوانید
خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب که آن را خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب ظاهر این حدیث در فرضیت قرارت فاتحه است
و جوابش سابقا معلوم شد رواه ابوداود والترمذی والنسائی معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالفست وفی روایة لابی داود و در روایتی مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است
قال گفت آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتیکه ثقیل شد قرارت بر من مالی ینازعنی القرآن چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قرارت پس آن
بسبب خواندن شماست قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس مخوانید چیزی از قرآن وقتیکه جهر کنم من بقرارت مگر فاتحة الکتاب را از قول وی صلی الله
علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند روا است و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید وعن ابی هریرة ان رسول الله روایتست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرده در وی بقرارت فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا پس پرسید آیا خواند همراه من یکی از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت
مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن هر دو روایت
است و قول وی ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله گفت ابوهریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوة در چیزی که جهر میکرد آنحضرت در آن از نماز حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامیکه شنیدند آن سخن را از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالک واحمد وابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه وعن ابی عمرو البیاضی روایتست از ابن عمرو بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه

وبضاد معجمه منسوب به بیاضة بن عامر بن زریق نام او عبد الله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی و مذکور میگردد به همین نسبت بی ذکر نام قال قال رسول الله گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان المصلی یناجی ربه بدرستیکه مصلی راز میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن پنهانی گفتن و کس که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه به پس باید که نظر کند و ببیند مصلی چیزیرا که مناجات میکند بآن
خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس باید که آنرا او رعایت حضور قلب و تأمل و تدبر در ان و خضوع و خشوع ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز بلند نکند بعضی از شما بر بعضی بقرآن چه در نماز و چه در غیران از
مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است برانکه مکروه است ماموم را جهر اگرچه قراءت امام را نشنود رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پس روی کرده شود مراد از این آنست که باید موافقت کرد باوی و متابعت نمود مراد از افعال فاذا کبر فکبروا
واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قراءت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قراءت او را که متابعت در قراءت نیست و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش
دادن است مر او را رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجه بدانکه مذهب شافعی وجوب قراءت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جائز است قراءت با وی فاتحه نیز و مذهب امام مالک و احمد و شافعی نیز
در قولی وجوب قراءت در سریه است فقط و در جهریه استماع قراءت امام کافی است و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی اصحاب
اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر که او را امام است قراءت امام قراءت او است و واجب نیست بروی قراءت و منصوص و معروف نزد این امام اجل همین است و مذهب امام
ابو حنیفه آنست که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قراءت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد مثل قول شیخین
است و عبارات محمد در کتب او مصرح است بدان و در آثار گفته است و بأخذ و باین آمده است عامه آثار و اخبار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است بأقوی الدلیلین
انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار و آثار در نفی آن و الله اعلم ائمه میگویند که قراءت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم در ان با صحیحه فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار
کرده اند مارا دلیل این حدیث است که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و این حدیث صحیح است و غیر بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است که علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین
کرده شده است فلیتدبر وعن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد گیرم
آنرا فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا آنچیزی که بسنده کند مرا یعنی بجای قرآن بسنده قال قل گفت آنحضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله ظاهر تقریب
ایراد این حدیث در باب قراءت در نماز آن میکند که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن بمقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است جدا زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم بمثل این
کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح شود بدان نماز که همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بر آن از قرآن نمی آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مرد کسیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و
گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس بیاموخت او را آنحضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگردد و پیش طالب آنست که مراد بحفظ چیزی از قرآن است که آنرا ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد
و لابد چیزی بسیار از قرآن باید که ورد خود نبود و بعضی مردم هستند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که هر یک گنجینه ایست از گنجهای الهی تا مداومت کند بر آن
و ورد خود سازد آنرا شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا رسول الله هذا لله مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید او سبحانه فما لی پس چیست برای من یعنی دعائی
و سؤالی از حضرت حق که مدعا و مراد من برآید بدان قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این سؤال و جواب نیز نزد انصاف ظاهر در همانست که آن مرد طلب وردی و دعائی نمود
نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال پس اشارت کرد آن مرد هکذا بیدیه همچنین بهر دو دست خود و قبضهما و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه
چیزی بقبض دست افتد و آنرا نگاه دارند و باین وجه اشارت کننده بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این است قول راوی که گفت فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر اما این مرد پس تحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ
آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمیده و دانسته از آن مرد که حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داؤد و
انتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایة نسائی نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله قال رسول الله الی آخره در روایة نسائی نیست وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا قرأ روایتست از ابن عباس که آنحضرت بود و چون بخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال میگفت سبحان ربی الاعلی یعنی امتثال این امر که سبح است رواه احمد و ابو داؤد وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون گفت ابو هریره گفت آنحضرت کسیکه بخواند از شما سورهٔ والتین والزیتون فانتهی الی پس منتهی گردد و برسد بقول
الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدا تعالی حاکم ترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی آری هست خدا تعالی حاکم ترین حاکمان وانا علی ذلک من الشاهدین ومن بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگانم
ومن قرأ وکسیکه بخواند سوره لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس برسد باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آنخدای که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن
مردگان فلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مردگان ومن قرأ وکسیکه بخواند سورهٔ والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد باین آیه فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن
ایمان می آرند میگروند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داؤد والترمذی الی قوله و روایتست
مر ترمذی را تا قول او وانا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سورهٔ والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة و المرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها
نزد قراءت آیات عراقی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جائز میدارند و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند و الا جای این نیست و در باب تلاوت قرآن
و آداب آن می آوردند و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآنست تورپشتی میگوید اگر کسی گمان برد که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود

نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آنحضرت میگذارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمیرسید بآیت عذاب مگر آنکه می ایستاد و پناه از عذاب میجست
و هیچکس مثل این در آنچه جهر میکرد از نمازهای فرائض روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرأ علیهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر صحابهٔ
خود پس خواند بر ایشان سورهٔ الرحمن علم القرآن را من اولها الی آخرها از اول سوره تا آخرش فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این
سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن مردودا منکم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و رد
اینجا بآن معنی است که جواب سلام را رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید تقول رده ردا و مردودا یعنی از آن پس گردن رد جنیان را کنت کلما اتیت علی قوله بودم
من هرگاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است قالوا میگفتند جن در جواب این کلام لا بشیء من
نعمک ربنا نکذب به هیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار نمیکنیم فلک الحمد پس مر تراست حمد رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن معاذ بن عبد الله الجهنی
بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقهٔ ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستیکه مردی از قبیلهٔ جهینه خبر داد او را
که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت فی الرکعتین کلتیهما در هر دو رکعت فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا پس ندانستم که آیا فراموش کرده بفراموشی خواند یا
خواند آنرا از دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمدا خواند برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بتکریر سورهٔ واحده در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی میتوان گفت که شاید تمام
اقتضای تکریر آن کرده باشد یا استماع قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در غایت تاکید و اینجا چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا و گفت بس است مرا همین دو کلمه فقه الرجل کو یا تمام علم فقه درین دو کلمه مندرج است والله اعلم رواه ابو داود وعن عروة مراد عروة بن زبیر است پسر اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعهٔ مدینه فقیه عالم کبیر کثیر الحدیث ثبت ثقه مأمون صائم الدهر بود لد سنة اثنین وعشرین ومات سنة اربع وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق
رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیها بسورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این است
که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ اعراف خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن الفرافصة بفتح فای
اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعض بضم فای اولی بن عمیر بتصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیلهٔ است از یمامه تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح
گفت فرافصه یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت بر
تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربیعة صحابیست حلیف آل خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را مات سنة اثنین وثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب
رضی الله عنه الصبح گفت عامر بن ربیعه گذاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیهما پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیها یعنی در نماز صبح بسورهٔ یوسف و سورهٔ الحج سورهٔ یوسف و سورهٔ حج قراءة
بطیئة قراءت آهسته بدرنگ فقیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق بود عمر برمیخواست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاه برمیخواست در
اول وقت تا گنجایش این قراءت دراز میبود قال اجل گفت عامر آری برمیخواست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری همچو نعم رواه مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خورد و نه بزرگ مگر آنکه شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة
امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادر زادهٔ عبد الله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه را در یافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی او را در صحابه و غلط
کرده وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بحم الدخان گفت میخواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد این حدیث
را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبة تابعی است باب الرکوع رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز هم از اینجاست و رکوع بمعنی صلوة نیز آمده رکع ای صلی
الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشت
فوالله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت
متفق علیه وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء در روایتیست از براء بن عازب که صحابیست و احوال وی گفته
شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن و چون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در
قراءت میکرد بشکیت دراز میبود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار میبودند متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد
که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر میبود و وجه تطبیق آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است در آن و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف میبود
در آن ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر میبود و هم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بر مقدار قیام میبود
و شارحان آنرا نیز بهمین نوع تاویل کرده اند و تتمهٔ این کلام در اول الفصل الثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید ان شاء الله تعالی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بود آنحضرت چون
میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیار می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام را سهو گرفت و بعض تفسیر نسیان نیز کرده اند و در
وی معنا حیثیت لغت نحو است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم پس ترسجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت كه بسيار ميگفت در ركوع خود و سجود خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي يتأول القرآن يعنى ميكرد آنحضرت باين تسبيح و استغفار بيان مراد
قرآن كه فرموده فسبح بحمد ربك واستغفره امر كرده است كه تسبيح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وي و در ركوع و سجود ميگفت زيرا كه افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احاديث ديگر معلوم ميشود كه در غير ركوع و سجود
نيز ميگفت آورده اند كه اغلب ذكر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله همين بود متفق عليه وعنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ركوعه وسجوده وهم از عائشه روايتست كه بود آنحضرت ميگفت
در ركوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبوح و قدوس هر دو صيغهٔ مبالغه اند در تنزيه و طهارت بضم و فتح و ضم اكثر است و مراد بروح جبرئيل است كه او را روح الامين گويند و بعضى گويند نام
ملك موكلست بر ارواح يا مراد جنس ارواح انسانيست و بعضى گويند روح خلقى ديگر است جز ملائكه رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا او ساجدا گفت ابن عباس كه
گفت آنحضرت آگاه باشيد بدرستيكه من نهى كرده شده ام از خواندن قرآن در ركوع و سجود يعنى حق عز اسمه تعيين كرده هر هيئتى از هيئات نماز را بنوعى از انواع ذكر مخصوص كه در آن ايد قيام را كه اول هيئات و اعظم
آنست و ادخل در خدمت بقرآن كه اعلا و اقدم و اعظم و افضل اذكار است و بعد از تعيين و تخصيص وى تعالى و تقدس گنجايش نداد كه خلاف آن كنند و اگر كنند حرام بود يا مكروه و اين امر تعبديست كه عقل را مدخل
در آن راه نيست و بعضى از مردم حكمتى و علتى در آن نيز برانگيزند و گويند كه ركوع و سجود هيئات خضوع و تذلل و خواريست پس نهى كرده كه كتاب كريم كه عالي و عظيم الشان است در اين هيئات خوانده شود و طيبى از
خطابي نقل كرده كه گفت گويا كراهت داشت كه جمع كرده شود ميان كلام خلق و كلام خالق در يكجا و برابرى داده شود ميان هر دو و اين هر دو نكته خالي از چيزى نيست حقيقت همانست كه بندگى و امتثال امر و تعبد
حكم شارع است و بس بيت زبان تازه كردن باقرار تو نه انگيختن علت از كار تو هرچه نمايد كه نكن آن نكن و آنچه گويد كه كن آن بكن اما اگر در ركوع و سجود خواند نماز فاسد گردد يا نه صحيح آنست كه مكروه گردد و چون
منع كرد از خواندن قرآن در ركوع و سجود و تعيين فرمود آنچه وظيفهٔ عبادتست در آن و فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما ركوع پس تعظيم كنيد و بزرگى ياد كنيد در وى پروردگار تعالى را و مناسب عظمت حق را
كه مناسب حال قرب و تذلل است و از اينجاست قول سبحان ربي العظيم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء و اما سجده پس كوشش كنيد در دعا فقمن ان يستجاب لكم پس سزاوار است دعا در سجده كه قبول كرده شود در آن
از جهت حصول قرب بموجب قول وى سبحانه فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانكه دعا بر دو نوع است دعاى ثنا و تمجيد و تكبير و تقديس كه بخواند بنده پروردگار تعالى را و تقدس بحمد و ثنا و
ستايش كند وى را بكثرت و جلال او و دعاى طلب و سؤال كه بخواند او را بطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال او گفته اند كه مدح و ثنا در حضرت كريم و وهاب در حقيقت طلب و سؤال است و قال
كه امر فرمود بتكثير آن در سجود متناول هر دو نوع است و از اينجا ظاهر شد كه حنفيه كه اقتصار بر ذكر كنند و از تصريح دعا منع نمايند نيز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و ليكن ميگويند بنده بايد كه در حالت مخلص
باشد در تعظيم و تكريم حق تا حكم من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرمود كسيكه باز دارد او را ذكر من از درخواست نمودن از من ميدهم او را زياده تر از آنچه بدهم سؤال كنندگان را و فضل
و اعلام آنچه خواهش كند فائز گردد و حقيقت جمع و تطبيق آنست كه در نوافل بتصريح دعا نيز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبيحات كند چنانكه بعضى محققين حنفيه گفته اند وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا قال الامام چون گويد امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئيد شما اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه زيرا كه هر كه موافق
افتد قول وى بقول ملائكه آمرزيده شود مر او را هر چه پيش رفته است از گناهان وى و قبول كرده شود دعاى او و در فصل اول از باب القراءة في الصلوة كلام متعلق باين مقام گذشته است متفق عليه وعن عبد الله
بن ابي اوفى وى و پدر وى صحابي اند حاضر شد حديبيه و خيبر را وهو آخر من مات من الصحابة بكوفه سنه ست و ثمانين قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع ظهره من الركوع قال بود آنحضرت
چون برميداشت پشت خود را از ركوع ميگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض پرى آسمانها و پرى زمين وملء ما شئت من شيء بعد و پرى آنچه بخواهى و پيدا كنى
چيزى را بعد از اين از ممكنات معدومه اين حديث دلالت دارد بر جمع امام ميان تسميع و تحميد چنانكه مذهب شافعي است و قد مر الكلام فيه رواه مسلم وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بود آنحضرت چون برميداشت سر خود را از ركوع ميگفت اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما شئت من شيء بعد اهل
الثناء والمجد اى سزاوار ستايش و بزرگى احق ما قال العبد وكلنا لك عبد سزاوارترين چيزيست كه بگويد بنده و حال آنكه همه ما مر ترا بنده ايم اين كلام است كه اللهم لا مانع لما اعطيت
خداوندا نيست هيچكس باز دارنده چيزى را كه تو دهى ولا معطي لما منعت و نيست هيچكس دهنده چيزى را كه تو باز دارى و در بعض روايات ولا راد لما قضيت نيز آمده و نيست باز دارنده مر چيزى را
كه تو قضا كرده ولا ينفع ذا الجد منك الجد و سود نميكند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو بخت وى جد بفتح جيم بهره و بخت و توانگرى و بعضى جد بمعنى پدر نيز مراد داشته
يعنى نسب فائده نداد نزد تو عمل مى بايد و فضل تو و در روايتى بكسر جيم نيز آمده بمعنى كوشش صاحب حرص در دنيا و جمع اموال در گريختن از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بن رافع قال گفت رفاعه صحابي انصاري
بدرى است و پدر او از نقباى انصار است مات سنة احدى واربعين كنا نصلي وراء النبي بوديم ما كه نماز ميگزارديم پس پيغمبر صلى الله عليه وسلم فلما رفع رأسه من الركعة قال پس هرگاه كه برداشت آنحضرت سر خود
از ركوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه پس گفت مردى كه در پس آنحضرت بود ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه اى پروردگار ما و مر تراست حمد حمدى بسيار پاك از شائبهٔ شرك
و ريا افزونى كرده شده و در آن حمد بكثرت اخلاص و حضور فلما انصرف قال من المتكلم آنفا پس هرگاه كه برگشت آنحضرت از نماز و فارغ شد گفت كه گوينده اين سخن كيست قال انا گفت آن مرد من
بودم گوينده اين سخن قال رأيت بضعة وثلثين ملكا گفت آنحضرت ديدم سى و چند فرشته را يبتدرونها ايهم يكتبها اول شتافتند بسوى اين كلمه و شتابى ميكردند كه كدام كس نويسد نخست بجهت فضل
كرامت و قبول اين سخن رواه البخاري الفصل الثاني عن ابي مسعود الانصاري نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه را و او را بدرى گفته اند و جمهور بر آنند كه نسبت او ببدر بجهت
سكونت اوست ببدر نه بسبب حضور او غزوهٔ بدر را ساكن شد كوفه را و وفات يافت در خلافت علي بن ابي طالب رضي الله عنه و بعض گفته اند در سنه احدى او اثنتين واربعين قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع والسجود كفايت نميكند و قبول نمى افتد نماز مرد تا آنكه راست و برابر گرداند پشت خود را در ركوع و سجود و اين حكم محمول است بر ظاهر نزد شافعي
كه قومه و جلسه فرض است نزد وى و نزد ابو حنيفه كه نزد وى سنت اند محمول است بر تشديد و مبالغه رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وعن

عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیه فسبح باسم ربک العظیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم گردانید این کلمه را یعنی تسبیح را در رکوع تان فلما
نزلت پس هرگاه که فرود آمد سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد خبر نیست که مطلوب است این امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی رواه ابو داود و ابن ماجه والدارمی
وعن عون بن عبد الله عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلی است فقیه ثقه کوفی پسر برادر زاده عبد الله بن مسعود برادر عبید الله بن عبد الله بن عتبه تابعی است شنیده از ابو هریره و ابو موسی
و شنیده از وی مسعودی و مسعر و قتاده و ابو حنیفه و گاهی او را عون بن عتبه نیز میگویند بنسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت او از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه چون رکوع کند یکی از شما پس گوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم ثلث مرات سه بار فقد تم رکوعه پس تحقیق تمام شد رکوع وی بر وجه سنت وذلک ادناه
و این سه بار گفتن فروترین پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنای کمال است و الا اصل تمام کیا بگفتن است و سه بار گفتن ادنی کمال است و لیکن ادنای کمال و اعلی پنج بار است و هفت و کمال اعلی است تا
و بعض تا ده گفته اند و بعض تا آنکه برساند به سهو و بعض قریب بمقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود و اذا سجد
فقال فی سجوده و چون سجده کند یکی از ایشان پس گوید در سجود خود سبحان ربی الاعلی ثلث مرات فقد تم سجوده وذلک ادناه رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته است
ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان عونا لم یلق ابن مسعود زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس لابد روایت او میان ابن مسعود کسی است که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد
و همچنین حدیث منقطع در سند معلوم شده وعن حذیفه از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین انه صلی مع النبی روایتست از حذیفه که وی نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وکان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و فی سجوده و میگفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة الا وقف وسال و نمی آمد آنحضرت بهیچ آیت
رحمت مگر آنکه می ایستاد و سوال میکرد و مطلب میکرد رحمت را وما اتی علی آیة عذاب الا وقف وتعوذ و نمی رسید بهیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب رواه الترمذی و ابو داود
والدارمی وروی النسائی وابن ماجه الی قوله الاعلی و روایت کرده نسائی و ابن ماجه تا قول وی سبحان ربی الاعلی و ما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و در بعض
روایات این حدیث در صلوة لیل آمده است کذا ذکره التورپشتی الفصل الثالث عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت اشجع روز فتح ساکن
شد شام را و مرد در وی سنة ثلث و سبعین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام و روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریره و مقدام بن معدی کرب و بسیاری از تابعین قال قمت گفت
ایستادم و نماز شب کردم مع رسول الله با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد بقیمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود فلما رکع مکث قدر سورة البقرة گفت هرگاه که رکوع
کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع بمقدار آنچه سورة بقره خوانده شود و از این حدیث ظاهر میگردد که رکوع بمقدار قیام بود که در وی سوره بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است بخلاف دیگر
برای تسویه رکوع بقیام میکنند چنانکه در فصل اول در حدیث گذشت و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی و عن ابن جبیر بضم جیم و فتح باء او سعید بن جبیر است که از
تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم مشهور است قال سمعت انس بن مالک یقول گفت شنیدم انس را که میگفت ما صلیت وراء احد بعد رسول الله
نگذاردم نماز پس هیچکس بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز قال گفت ابن جبیر
فحزرنا فی رکوعه عشر تسبیحات و فی سجوده عشر تسبیحات پس اندازه کردیم در رکوع آن جوان را ده تسبیح و در سجود آن را ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان که وی رکوع و سجود میکرد تا ده تسبیح میگفتیم و وی هم ده تسبیح
میگفت باشد یا اکثر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والنسائی وعن شقیق قال ان حذیفه رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده روایتست از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است که
بدرستیکه حذیفه از کبار صحابه است و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و علم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و سجود خود را و ظاهر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال و از ان بهتر باشد فلما قضی صلوته دعاه فقال له حذیفة ما صلیت پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز خواندن حذیفه آن مرد را نزد خود پیش خواند و گفت او را حذیفه نماز گذارده تو
یعنی صحیح نیست این نمازی که تو کرده قال گفت شقیق واحسبه قال و گمان میبرم حذیفه را که آن مرد را این کلمه نیز گفت که ولو مت مت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم و اگر بمیری
تو توبه ناکرده از این چنین نماز بمیری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدایتعالی محمد را بر ان دین و این کلام مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود رواه البخاری وعن ابی قتادة قال
قال رسول الله گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوء الناس سرقة الذی یسرق من صلوته بدترین مردم از روی دزدی کردن کسیست که میدزد از نماز خود قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله وکیف یسرق من صلوته و چگونه میدزد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد قال لا یتم رکوعها ولا سجودها گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد که تمام نکند رکوع نماز و نه
سجود نماز را چنانکه شخصی میدزد مال کسی را رواه احمد وعن النعمان بضم نون و سکون عین ابن مرة بضم میم و تشدید راء انصاری مختلف است در صحابی بودن وی بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند و آن وهم
و حق آنست که تابعی است و احادیث او مرسل است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق گفت آنحضرت و پرسید از صحابه چه میگویید و چه رای میزنید در شان
خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت و معصیت آن چه مقدار است و در چه مرتبه است وذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق را پیش از آن بود
که فرود آید درین کار با آیات حدود و ظاهر افاده این قول راوی از بیان وجه سوال است بقوله ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع است قالوا الله ورسوله اعلم قالوا گفتند صحابه
الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر اند بدان قال گفت آنحضرت هن فواحش این گناهان کبائر اند و فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد بدی او وفیهن عقوبة و در این
گناهان کیفری سخت است واسوأ السرقة الذی یسرق من صلوته و بدترین دزدی دزدی کسیست که میدزد از نماز خود قالوا وکیف یسرق من صلوته گفتند چگونه میدزد از نماز خود یا
رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع او را و نه سجود او را رواه مالک و روی الدارمی نحوه باب السجود وفضله باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت

سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص **الفصل الاول** عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که انگشتان اند در سجده بر زمین باید نهاد و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایت دیگر جبهه و انف آمده و از اینجاست که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنفیه سجده بجبهه و انف هر دو افضل است و اگر یکی از این دو کند کفایت است پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابوحنیفه و صاحبین در روایتی بی کراهت و اگر بانف تنها کند نزد صاحبین جایز نیست و در روایتی از امام نیز جایز نبود و در روایت دیگر جایز با کراهت و اما نهادن دستها و زانوها سنت است نزد حنفیه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید اگر زانوها بر زمین ننهد جایز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بردارد نماز فاسد است و اگر یکی را بردارد مکروه است ولا نکفت الثیاب ولا الشعر و امر کرده شده ایم ما که گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامهها را و نه موها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در وقت جامهها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود یا این غرض همین طور گرداندن باشد و دامن بر زنند و بعضی کر بستن و عقده دستار خلانیدن و امثال آن وارد کر بستن را در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنها است در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آنست که بنا بر آن بچیزی بر بندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشد مکروه نیست متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود اعتدال کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع وطیبی گفته مراد باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت و بر زمین نهد هر دو دست را و بردارد از زمین هر دو آرنج و دور دارد شکم را از رانها ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب و باید که نگستراند یکی از شما هر دو دست خود را چو گستراندن سگ متفق علیه وعن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی پس بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مرد است اما زنان بنهند آرنجها را بر زمین و بچسبانند پهلوی خود را که در ستر ادخل و اولی است رواه مسلم وعن میمونة قالت کان النبی میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه چون سجده میکرد دور میداشت و یکسو میکرد هر دو بازوی خود را از پهلو و شکم را از رانها حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بگذرد بگذشتی بهمه بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که در اول زایند آنرا سخله گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بقدری کلانتر شود در او بره و بهمه خوانند هذا لفظ ابی داود کما صرح فی شرح السنة باسناده و این حدیث باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود است و در شرح سنت باسناد شیخ لمسلم معنا و در روایت مسلم بامعنی وست و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که قالت گفت میمونه کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت و درین روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که لفظ ابی داود را در فصل اول آورده که معقود و موضوع برای حدیث شیخین است مناسبت نیست وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح حاء مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او است و مالک را تنوین میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک ابن بحینه نیست بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینه و وی با بن بحینه مشهور است و مشهور ترین است و وی صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقانست مات فی امارة معویة ما بین سنة اربع وخمسین وثمان وخمسین قال کان النبی گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه چون سجده میکرد دور میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ظاهر مراد درین نماز که وی را جامه بر بدن مبارک نبوده مراد ظهور موضع او است و بیاض ابطیه بجهة آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه کدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده گفت ابو هریره که میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا را **اللهم اغفر لی ذنبی کله** خداوندا بیامرز مرا گناه مرا همه دقه وجله گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیره و کبیره و اوله وآخره این هر دو بهمدیگر مستعمل میشوند و میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل و اوله وآخره و گناه اول و آخر وعلانیته وسره و گناه آشکارا و پنهان و در بعضی نسخ سره بر علانیته مقدم است رواه مسلم وعن عائشة رض قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود فالتمسته پس جستم آنحضرت را فوقعت یدی علی بطن قدمیه پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ماست وهو فی المسجد و حال آنکه وی در سجده است و در بعضی نسخ فی المسجد بفتح جیم بمعنی سجده گاه وهما منصوبتان و هر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشد وهو یقول و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را **اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک** خدایا در پناه میگیرم بتو از خشنودی تو از خشم تو و سخط بفتح سین خلاف رضا وبمعافاتک من عقوبتک و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و مکروهات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان واعوذ بک منک و پناه میجویم بتو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو و خلاصه معنی این سه فقره اولی هم همین است که چون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد لا احصی ثناء علیک شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم ثنا گفت ترا انت **کما اثنیت علی نفسک** چنانکه ثنا میکنی تو بر تو هیچکس را چنانکه تو را شناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حالیکه سجده کننده است فاکثروا الدعاء پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد چون میخواند آدمی زاد آیت سجده را پس سجده میکند اعتزل الشیطان یبکی گوشه میگیرد و دور میرود شیطان در حالیکه میگرید یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة ای هلاک من وای من امر کرده شد آدمی زاد بسجده پس سجده کرد پس او راست بهشت وامرت بالسجود فابیت فلی النار و امر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مرا آتش رواه مسلم وعن ربیعة بفتح را و کسر با بن کعب الاسلمی است معدود در اهل مدینه بود از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه قال کنت ابیت مع رسول الله بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاتیته بوضوئه پس میآوردم آنحضرت را آب وضوی او و تیار میساختم آنرا وحاجته و میکردم حاجتهای او خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن فقال لی سل پس گفت

آنحضرت را الطلب برچه میخواهی از خیر دنیا و آخرت فقلت اسألك مرافقتك في الجنة پس گفتم من سؤال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت قال گفت آنحضرت او غير ذلك این کلمه بفتح واو و سکون آن و برفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آن تحقیقی است در محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی پس عظیم است قلت هو ذاك گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمیشود و نیست مرا غیر از او هیچ مرادی دیگر نمیخواهم همین قدر بکنی کرخود م جدا مکنی قال فاعنّي على نفسك بكثرة السجود گفت آنحضرت پس مدد کن مرا بر نفس خود تو در حصول این مطلب مدد ده مرا و مدد کن بر نفس خود در حصول مطلب خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شو یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و پرهیز نموده من روی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار اینست بیت فتح قفل رحم از کلید است ای عزیز جنبشی از دست تو میخواهند نیز رواه مسلم و از فواید این حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب سعادت و حصول موهبت و کرامتست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات است صلی الله علیه و سلم و از اطلاق سؤال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکرد به مطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت و کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هرچه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود دهد بیت فان من جودك الدنيا وضرتها ومن علومك علم اللوح والقلم بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعیم آخرت که باقی و دائم است نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعیم و افضل کمالات یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن مقصد از خود راضی نباشد و بمجرد هوس آن و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن است بیت کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین و تمام ترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیه محمدیه است و بالله التوفیق وعن معدان بفتح میم و سکون عین ابن ابي طلحة تابعی است شنید از عمر بن الخطاب و ابا الدرداء و ثوبان و بعض ابن ابی طلحه را گفته اند شامیست رضی الله عنه قال لقيت ثوبان مولى رسول الله گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه و سلم فقلت پس گفتم ثوبان را اخبرني بعمل اعمله يدخلني الله به الجنة خبر ده و بیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا درآرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار بهشت را فسكت پس خاموش ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت ثم سألته فسكت باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آنرا بشناسد ثم سألته الثالثة پس تر پرسیدم او را بار سیوم فقال سألت عن ذلك رسول الله درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل که تو میپرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال عليك بكثرة السجود لله پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گذاری برای خدا فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة زیرا که بدرستی که تو نمیکنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجه علم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب وحط عنك بها خطيئة و فرو می آرد و کم میکند وی تعالی از تو بآن سجده گناهی یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و هر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است قال معدان ثم لقيت ابا الدرداء فسألته فقال لي مثل ما قال لي ثوبان گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان از سؤال کردن از آنحضرت از عملی که در بهشت درآرد و جواب دادن آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است رواه مسلم الفصل الثاني عن وائل بن حجر بضم حاء و سکون جیم قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه گفت دیدم آنحضرت را که چون سجده میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود واذا نهض رفع يديه قبل ركبتيه و چون بر میخواست از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضای سجده بنسبت قرب آن بر زمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن برعکس آن و در نهادن پیشانی و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعضی بینی پیشتر نهند که نزدیکتر است بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانو ها پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و جز آن بنهد دستها پیشتر رواه ابو داود و الترمذي و النسائي و ابن ماجة و الدارمي وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون سجده رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و مینهد زانو ها را پیشتر وليضع يديه قبل ركبتيه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود رواه ابو داود و النسائي و الدارمي این حدیث بظاهر مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانو ها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلافست جمهور ائمه ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند زانو ها را پیش از دستها مینهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند و دستها را پیش از زانو ها مینهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی و اصح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما مینهادیم دستها را پیش از زانو ها پس امر کرده شدیم بنهادن زانو ها پیش از دستها باین هر دو وجه اشارت کرده مؤلف بقول خود و قال ابو سليمان الخطابي حديث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره وقيل هذا منسوخ و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است برمن ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت والله اعلم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین بر داشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني رواه ابو داود و الترمذي وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين و روایتیست از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را رب اغفر لي رواه النسائي

رواه مسلم این تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه بر این است و در مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است
و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین بر آنند
تحقیق وارد شده است امر بدان و به تعلیم آن در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را به مردم و در روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست
مرا در دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم و روایت کرده است آن را اصحاب کتب ستة الا بخاری و تشهد
امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ همچنین است در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک است و گفته اند که نماز جائز است
بهر وجه که خواند سخن در اولی و افضلیت است و بدانکه در تشهد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفت و لم اجد فی الصحیحین و لا فی الجمع بین الصحیحین و
نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام و لکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی و لیکن روایت کرده است صاحب
جامع الاصول که کتب ستة را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب الفصل الثانی عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسهٔ تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم رکعت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری
پس گسترانید پای چپ خود را و وضع یده الیسری علی فخذه الیسری و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود و حد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این
موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند در شرح آن را ذکر کرده ایم و قبض ثنتین و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست
که خنصر و بنصر باشند و حلق حلقة و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد ثلاث و خمسین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را فرایته یحرکها یدعو
بها پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد اشارت است بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابو داود و الدارمی و عن عبد الله بن الزبیر
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا و لا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که میجنبانید انگشت را و درین
حدیث میفرماید که نمی جنبانید اینجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین
نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب ایقاظ دل است
والله اعلم رواه ابو داود و النسائی و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این لفظ را که و لا یجاوز بصره اشارته و در نمیگذشت بینائی او از اشارت وی یعنی از این انگشت که برمیداشت
اثر او اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمی دید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بآن و عن ابی هریرة قال ان
رجلا کان یدعو باصبعیه گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد بدو انگشت یعنی اشارت میکرد بدو انگشت یعنی بسبابه هر دو دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داود و نسائی
روایت کرده اند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم احد احد توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یکیست رواه الترمذی و النسائی و البیهقی فی الدعوات
الکبیر و عن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوة و هو معتمد علی یده گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز و حال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود
یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن رواه احمد و ابو داود و معنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت و فی
روایة له و در روایتی دیگر مر ابو داود را آمده است که نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد و این
روایت موافق مذهب حنفیه است و منافات دارد بمذهب شافعیه که قائلند بجلسهٔ استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت
ضعیف است والله اعلم و عن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسهٔ اولی که برای تشهد می نشست
خواه نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه برمیخواست و حتی ایشان کنایت است از زود برخاستن از قعدهٔ اولی و شتابی کردن در آن و رضف
بفتح را و سکون ضاد معجمه و فتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر می اندازند تا گرم کرد رواه الترمذی و ابو داود و النسائی الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن را باین طریق که بسم الله و بالله بنام خدا و بتوفیق
و اعانت وی التحیات لله الصلوات الطیبات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اسأل الله الجنة و اعوذ بالله من النار سوال میکنم خدا را بهشت را و پناه میجویم بخدا از آتش دوزخ رواه النسائی این نیز وجهی است از وجوه تشهد و گویا که ابتدا بسم الله نیز در اصل و هم
تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن و نووی در اذکار خود گفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و عن نافع قال کان عبد الله بن عمر اذا
جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه و اشار باصبعه و اتبعها بصره روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود و اشارت
میکرد بانگشت خود و در پی میبرد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر بانگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول الله پس گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید یعنی هر آئینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی کشند مثل تیر و شمشیر یعنی السبابة میخواهد این انگشت سبابه
اشارت کردن بوی بتوحید و ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر رواه احمد و عن ابن مسعود قال من السنة اخفاء التشهد روایت است از عبد الله

مسعود که سنت آنست است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخوانند و جهر کنند رواه ابوداود والترمذی وقال گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب
باب الصلوٰة علی النبی وفضلها صلوٰة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوٰة از بندگان طلب افاضهٔ رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق برای وی
صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوٰة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوبست پس بعض گفته اند واجب است هرگاه
که ذکر شریف وی بکنند و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت بنبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن مستحب و مسنون و از اد گذشتن اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر
گفت فرض کردانیده حق جل وعلا بر مؤمنان که صلوٰة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانیده مر آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوٰة و غفلت ورزیده نشود در آن
و بعض از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض کردانیده آن را در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام
ابوحنیفه واجبست صلوٰة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضائل صلوات بر آنحضرت لا تعد ولا تحصی است و بنده از آن در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز
انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوٰة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص بانبیاست و مشارکت نیست با ایشان غیر
جز ایشان در آن بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف
در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است
والله اعلم الفصل الاول عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و فتح را روایتیست از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است
و دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمیبرم که زنان مانند وی زائیده باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر
و پدر او صحابیست از اهل غزوهٔ احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی آیا هدیه نفرستم برای تو هدیه
کلامی که شنیده ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که کسی بفرستد بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آنرا صدقه نامند فقلت
عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را بلی بفرست و بگو فاهدها لی پس چون هدیتی دست داده است ترا بفرست آن هدیه را بمن و این تاکید است بر چیزی که مفهوم شده است از بلی فقال
پس گفت کعب بن عجره سألنا رسول الله پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوٰة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن شما
ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت بتبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف
وی است و اهل بمعنی آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل داود و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل
البیت و قرینه بر اراده همین قول اوست که فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک زیرا که خدا تعالی بتحقیق دانانیده ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آنرا
تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوٰة قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدرستیکه تو ستوده شده بر صفات کمال و
بزرگی و کرامی پس صلوٰة بفرست باندازهٔ کمال و بزرگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید خداوندا برکت ده و افزون گردان خیر و
نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت دادهٔ بر ابراهیم و بر آل ابراهیم متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر آنست که
مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوٰة و نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است
تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل بمعنی اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آل کل مؤمن و در روایتی کل مؤمن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث
معنی اتباع نباشد و بعض آل را تفسیر باهل بیت کنند یعنی کسی که حرام است بر وی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آن
حضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط و معاشرت وی با فاطمه رضی الله عنها و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصهٔ مباهلت و حدیث کسا دال است بر آن
و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان داشته اند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادی است
بدخول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب را بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت بیت سکنی و
باین معنی ازواج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمهٔ رساله که در ذکر مبشرین کتب مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف
یافته است مشبع تر کرده شده است اما نکته آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که مقتضی تشبیه لازم می آید که صلوٰة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جوابها داده
شده است که شهرت و ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار کنند تمام نمیگردد و تمامهٔ اجوبه و ما فیها در رساله جدا نوشته
ایم آنجا باید نگریست وعن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود فرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم
است و گفته اند که در روایت احمد ذکر آل ابراهیم در صلوٰة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد

وآل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است و بعضی رواة آنرا حذف کرده و بعضی نکرده و بالجمله این صیغه صلوة بالفاظ مختلفه آمده است و خواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست که در صحیحین است و مشایخ
گفته‌اند که در بعض روایات و ارحم محمدا وآل محمد کما رحمت و ترحمت بر ثابت نشده و بصحت نرسیده است کذا قالوا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا یعنی هر که
یک درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بروی ده بار و اسلم اینجا میپرسد که چگونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار صفت فعل مصلی
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بروی میرسد از اینجا لازم نمی‌آید که بر آنحضرت که از جناب حق یک درود میرسد و اگر فرضا یکی هم باشد شاید که
آن یکی در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک جوهر در قیمت برابر صد هزار فلس باشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله
علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات فرود افکنده و کم کرده میشود از وی ده گناه ورفعت له عشر درجات و برداشته و بلند کرده میشود مراو را ده پایه در قرب حق رواه النسائی و
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکتر و پیوسته‌ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشانست در درود گفتن بر من و آنکه در حدیث دیگر
واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد بیانش همین است که بجهت حصول قرب بآنحضرت نور رحمت حق که فائض میگردد بر جوهر شریف وی بکسی
نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگانند گردنده
در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام و صلوة که میگویند بر من رواه النسائی والدارمی و در خبر دیگر آمده است که میبرند نام او را و نام پدر او را و میگویند یا رسول الله فلان بن فلان
چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبدالحق بن سیف الدین غفرالله له شعر [illegible] السلام [illegible] البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج جان میدهم [illegible] ای قاصد آخر بازگو در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد خدای تعالی بر من
روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم رواه ابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر در اینجا اشکال می‌آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات
آنحضرتست صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات و جواب میدهند که مراد بعود روح
عود او است ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت و توجه اوست باین عالم و سماع صلوة و سلام امت و آنحضرت مشغول است در برزخ باحوال ملکوت و مستغرق است در مشاهده رب العزت
چنانکه در دنیا در حالت وحی بود و پس تعبیر کرده شده از افاقت وی از آن مشاهده و استغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام یعنی
بیدار شدم و حال آنکه من در مسجد حرام ام و معراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت و برآمدن او است از مشاهده آن عالم و نیز حیات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم و رد
روح ببدن ایشان بعد از واقعه موت است یکبار بجری این سنت الهی و بعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة و سلام امت و مفارقت روح در وی مرة بعد اخری نکرر و احتمال تعذیب
که واجبست تنزیه ساحت عزت و کرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن در آن ماند که این فضیلت رد سلام از آنحضرت مخصوص
بزائران قبر شریف او است مثل اهل مجلس که سلام گوید یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن و ظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بنفس شریف خود
سماع کند و سلام کننده بر دیگران بوساطت ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول و نیز روایت است
از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند قبرها که مثل مرده افتاده در آن خفته باشید و هیچ عبادتی و نمازی در وی نکرده
باشید و همچنانکه در مساجد عبادت میکنید در آنجا نیز بکنید تا انوار و برکات آن شامل خانه و اهل خانه نیز شود و فرائض را در مسجد بگذارید و نوافل
در خانها افضل است ادا کردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده را دفن نکنید و دفن آنحضرت در خانه از خواص وی است صلی الله علیه وسلم ولا تجعلوا قبری عیدا و مگردانید
قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بر آن بزینت و سرود و لهو و لعب که موجب غفلت است چنانکه یهود و نصاری بر قبور انبیای خود کنند و بعضی گویند که مراد آنست که زیارت
مثل عید نسازید که در سالی جز یکبار حاضر نیائید پس این ترغیب و تنبیه است بر کثرت زیارت و حاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
و درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می‌بینمت عیان و دعا میفرستمت و در این
تسلیه و تبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری صوری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه و حضور قلبی غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که
بوسیله صلوة و سلام و وصول آن بحضرت نزدیک اند مصرع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره روایتست
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد و هلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد و درود
نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است
لحوق وعید بعذاب آخرتست و این وعید برغم انف نه از آن قبیل است و غایت آن دلالت بر استحباب و فضیلت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارت حقیقت دعا مراد
نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح و توبیخ است ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له خاک آلوده شده باد بینی مردی که در آید بروی ماه رمضان پس تمام کنند و این ماه بشتابد پیش از آنکه
آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند و قیام بحق آن ماه ننماید که سبب آمرزش وی گردد ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة و خوار باد مردی که
در یابد نزد وی پدر و مادر وی سالخوردگی هر دو یا یکی از آن دو پس در نیاورند او را در بهشت یعنی نیکی نکند با ایشان و بجا نیاورد حقوق ایشانرا تا وسیله گردند [illegible]

در خانها کنند و گذاردن نوافل مر

خود آمدن او بهشت داشوندرواه الترمذي وعن ابي طلحة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء ذات يوم والبشر في وجهه روايتست از ابي طلحه انصاري كه صحابي مشهورست زوج ام انس نام او زيد بن سهل آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم او از ابو طلحه در لشكر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزي يعني پيش ايشان خود و حال آنكه اثر خوشحالي و تازگي و كشادگي در روي مبارك بود فقال پس گفت آنحضرت انه جاءني جبريل بدرستيكه شان اينست كه آمد مرا جبريل فقال پس گفت جبريل ان ربك يقول بدرستيكه پروردگار تو ميگويد اما يرضيك آيا راضي نميسازد ترا يا محمد ان لا يصلي عليك احد من امتك الا صليت عليه عشرا ولا يسلم عليك احد من امتك الا سلمت عليه عشرا اين كه صلوة نفرستد بر تو هيچ يكي از امت تو مگر كه صلوة بفرستم من بروي ده بار و سلام از من بشارت يا بجهة شكرانه قدر و بزرگي او ست نزد خداي سبحانه يا بجهة حصول اصواب مرامت را كه غايت حرص و خواهش آنحضرت طلب خير است براي ايشان رواه النسائي والدارمي وعن ابي بن كعب قال قلت روايت است از ابي بن كعب كه از فضلاي صحابه است و احوال شريف وي در موضع ديگر نوشته شده است گفت گفتم يا رسول الله اني اكثر الصلوة عليك بدرستيكه من بسيار ميفرستم درود را بر تو يعني ميخواهم كه بسيار فرستم فكم اجعل لك من صلوتي پس چه مقدار از زمان يكبار نم و معين سازم براي تو يعني براي درود فرستادن بر تو از صلوة خود يا مراد آنست كه درود بسيار ميفرستم وليكن ميخواهم كه آنرا عددي و وقتي معين سازم و شيخ ابن حجر در شرح خود گفته كه مراد از صلوة دعاست يعني من زمان معين دارم كه در آن براي نفس خود دعا ميكنم ميخواهم كه درود بر تو فرستم و بسيار فرستم چه مقدار از آن زمان براي درود فرستادن بر تو صرف كنم پس حضرت صلى الله عليه وسلم اختيار او گذاشت و فرمود هر چند بيشتر كني بهتر فقال پس فرمود ما شئت هر مقدار يكه ميخواهي از زمان صلوة خود بر درود صرف كن قلت الربع گفت ابي بن كعب ميگويد گفتم من كه چهار يك از زمان صلوة خود صرف كنم بر درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه ميخواهي بكن فان زدت فهو خير لك پس اگر زياده كني از ربع بهتر است قلت النصف گفتم نصف زمان را بگردانم براي درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه ميخواهي نصف كن اگر نصف ميخواهي فان زدت فهو خير لك پس اگر زياده كني بهتر است قلت فالثلثين گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم براي درود قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت اجعل لك صلواتي كلها گفتم بگردانم براي تو همه زمان دعاي خود را همه قال اذن تكفى همك ويكفر لك ذنبك گفت آنحضرت آنگاه كه همه زمان خود را براي صلوة من ميگرداني كفايت كرده ميشود و بر آورده ميشود همه مقصودهاي تو در دين و دنيا و پوشيده ميشود براي تو همه گناهان تو ظاهر و باطن و اول و آخر رواه الترمذي و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سيد انام عليه الصلوة والسلام آنست كه چون بنده سؤال طلب و رغبت خود در محاب و مرضي خدا و رسول خدا صرف كرد بصدق و خلاص و از مطالب نفس خود ايثار نمود لا جرم مستحق جزاي كامل و قابل فيض خاص و مستوجب كفايت جميع مهمات گشت من كان لله كان الله له من شغله ذكري عن مسئلتي الحديث ومن يتق الله يجعل له مخرجا آيه نيز دليل است چون شيخ اجل اكرم عبد الوهاب متقي رحمة الله عليه اين مسكين را بزيارت مدينه طيبه وداع ميكرد فرمود بدانيد و آگاه باشيد كه درين راه هيچ عبادتي بعد از اداي فرائض چون صلوة بر حضرت سيد كائنات صلى الله عليه وسلم نيست بايد كه تمامه اوقات خود را صرف آن كنيد و بچيزي ديگر نپردازيد عرض كرده شد كه آنرا عددي معين هم باشد فرمود اينجا تعيين عدد و شرط نيست چندان بخوانيد كه بدان رطب اللسان شويد و برنگ او رنگين شويد و مستغرق گرديد وعن فضالة بن عبيد روايت است از فضاله بن عبيد بضم عين و فتح با ابو محمد انصاري اوسي صحابي اول مشاهد وي احد است و بيعت كرده تحت الشجرة و حاضر شد خيبر را انتقال كرد بشام و ساكن شد دمشق را و والي شد قضاي دمشق را براي معويه در زمان خروج او بصفين و مات بها في خلافة معوية قال بينما رسول الله گفت فضاله در اثناي آنكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قاعد نشسته بود اذ دخل رجل فصلى ناگاه در آمد مردي پس نماز گذارد فقال پس گفت آن مرد بعد نماز اللهم اغفر لي وارحمني فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عجلت ايها المصلي شتابي كردي اي مصلي كه دعا كردي پيش از حمد خدا و صلوة بر من اذا صليت فقعدت چون نماز گذاري پس نشستي بعد از نماز احتمال دارد كه مراد قعدة نماز باشد يا نشستن بعد از فراغ از نماز براي دعا و اين اظهر و اوفق است بسياق حديث فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گو بر خداي بچيزي كه وي تعالى اهل آنست از صفات كمال و صل علي و درود فرست بر من ثم ادعه پس بعد از آن دعا كن خدا را و درخواست كن از وي هر چه ميخواهي تعليم كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن مرد را آداب دعا كه پيش از دعا حمد و صلوة بايد گفت بعد از آن دعا كرد و از احاديث ديگر معلوم شده است كه بعد از دعا نيز حمد بايد گفت و درود فرستاد قال گفت فضاله بن عبيد گفت كه راوي حديث است ثم صلى رجل آخر بعد ذلك پس نماز گذارد مردي ديگر بعد از مرد نخستين فحمد الله وصلى على النبي پس حمد گفت اين مرد خدا را عز وجل و درود فرستاد بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال له النبي پس گفت مر اين مرد را پيغمبر صلى الله عليه وسلم ايها المصلي ادع تجب اي مصلي دعا كن هر چه خواهي اجابت كرده ميشوي و قبول كرده ميشود دعاي تو رواه الترمذي وروى ابو داود والنسائي نحوه وعن عبد الله بن مسعود رضي قال كنت اصلي والنبي گفت ابن مسعود بودم من كه نماز ميكردم و پيغمبر صلى الله عليه وسلم حاضر بود و در بعض نسخ صحيحه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر كه موجود نيست مقدر و مراد است وابو بكر وعمر معه و ابو بكر و عمر رضي الله عنهما نيز با آنحضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء على الله پس بر گاه كه نشستم بعد از گذاردن نماز آغاز كردم بحمد و ثناي خداي عز وجل ثم الصلوة على النبي پس ابتدا كردم بدرود بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم ثم دعوت لنفسي پس دعا كردم براي خود فقال النبي پس گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم سل تعطه سل تعطه سؤال كن داده ميشوي سؤال كن داده ميشوي هر چه ميخواهي و مطلبي اين كلمه مكرر فرمود بقصد تاكيد و طلب مزيد رواه الترمذي

الفصل الثالث عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يكتال بالمكيال الاوفى كيال بفتح يا و ضم آن هر دو تصحيح كرده اند بر وجه اول معني اين ميشود كسيكه شاد ميگرداند او را كه به پيمايد ثواب را و بر وجه ثاني پيموده شود براي او ثواب به پيمانه تام تر و بيان تر يعني كسيكه ميخواهد كه حاصل كرد مراد او بر وجه اتم و اكمل اذا صلى علينا اهل البيت فليقل چون صلوة بفرستد بر ما كه اهل بيت نبوت و كراميتيم پس بايد كه بگويد و همچنين درود بفرستد كه اللهم صل على محمد النبي الامي وازواجه امهات المؤمنين وذريته واهل بيته كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد امي لقب خاص آنحضرت است كه مذكور است در توريه و انجيل و ساير كتب سابقه و ويرا امي در لغت كسي را گويند كه خواندن و نوشتن نداند و در كتب نرفته و از كسي نياموخته منسوب بام يعني همچنانكه از شكم مادر بر آمده است نظم نگار من كه بمكتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد يعني كه نا كرده قرآن درست كتب خانه چند ملت بشست بتعليم آداب او را چه حاجت كه او خود ز آغاز آمد مودب و آنحضرت را با وجود صحت معني

امی منسوب بام القری که نام مکه معظمه است نیز میگویند یا منسوب بام الکتاب که نام لوح محفوظ است درکتب ملکوت سبق ادبی بی بی بخواند نیز میخواند صلی الله علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابو داود وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت وتمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من ونبرده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آنچه بخیل است که مال
خود را با وجود میل طبیعت وحکم جبلت از خود جدا نتوان کرد وبخل از ین درمیگذرد که بحکم کسل وغفلت یک کلمه بنام آن سرور بگوید اندازنفس خود بیرون آورد وادای حق وشکر نعمت کذارد وداد محبت وفا
جائی نست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد
عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ وتوجیه جماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صلی علی عند قبری سمعته کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من بشنوم من صلوة او را ومن صلی علی نائیا ابلغته وکسیکه درود بفرستد بر من از دور نه در حضور قبر رسانیده شود صلوة او مرا که ملائکه سیاح
میرسانند وبر هر تقدیر درود سلام میکنیم وجواب سلام وی میگوییم از اینجا میتوان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد دو سلام گوینده بر آن حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چه شرف
است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادتست چه جای آنکه هر سلام را جواب بشنود بیت بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة عبد الله بن عمرو گفت کسیکه درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یک درود فرستد خدا تعالی بر وی وفرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال وکمیت وکیفیت جز شنیدن از حضرت نبوت
نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد وعن رویفع بضم را وفتح واو وسکون یا وکسر فا صحابیست بن ثابت انصاری معدود است در مصریین
امیر کرد انیده او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنة سبع واربعین ومات برقة وقیل بالشام سنة ست وخمسین وهست از اهل مصر روایت میکنند ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم گفت من صلی علی محمد کسیکه درود فرستد بر محمد وقال وبگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزدیک گردانیده شده است نزد تو
روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب میگردد مر او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب ومحتم است و
شفاعتی خاص ودر حق وی مخصوص است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل
نخلا تا آنکه در آمد در نخستان خرما فسجد پس سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که باشد خدا
تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت را قال فجئت انظر گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتی که نگاه میکنم فرفع رأسه پس برداشت سر خود را فقال پس فرمود ما لک چه شد ترا
ترا او چه چیز بود فذکرت ذلک له پس ذکر کردم من وگفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدا تعالی قال فقال ان جبریل علیه السلام قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که جبریل گفت مرا الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک آیا بشارت ندهم ترا که بتحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلوة صلیت علیه کسیکه درود فرستد بر تو صلوة فرستم
بر وی ومن سلم علیک سلمت علیه وکسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وی رواه احمد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر ان الدعاء موقوف بین السماء والارض بدرستیکه دعا باز داشته
کردانیده میشود میان آسمان وزمین یعنی لا یصعد منه شیء بالا نمیرود وبالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حتی تصلی علی نبیک تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت وقبول دعا موقوف
بر درود فرستادنست ودرود خود مستجاب ومقبول است مصعد قبول واصل وموصول است بطفیل او توسل نیز دعا محل قبول میرسد شعر مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای
کبوتر زد وناگاه رسید رواه الترمذی باب الدعاء فی التشهد در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات ودرود دعا کند هر چه که خوش آید او را بعد از آنکه مشابه به کلام ناس
نباشد سوال وطلب آن از ایشان ممکن نبود وسابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه وادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده اما که مراد اعجب
از همین ادعیه ماثوره خواهد بود وبالجمله توسل وتمسک باین ادعیه اولی وافضل واکمل است از جهة بودن آنها تامتر وجامع تر مر مقاصد دنیا وآخرت را وبالله التوفیق الفصل الاول عن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب
گور که مکرر بود وبیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال وپناه میجویم بتو از ابتلا وآزمایش مسیح دجال که در آخر زمان بر آید ودعوی
خدائی کند وباستدراج خوارق عادت بر دست وی ظاهر گردد ومردم را گمراه گرداند وتفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید ومسیح اسم مشترک است اطلاق کرده
میشود بر دجال علیه اللعنة وبر عیسی علیه السلام ولیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی است وقید وتقیید کرده آن ملعون مقید کردانند بدجال چنانکه در حدیث واقع شده است ووجه تسمیه
وی وحضرت عیسی علیه السلام باین نام وآنچه متعلق است بدان در محلش بیاید ان شاء الله تعالی واعوذ بک من فتنة المحیا والممات وپناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی ومردن ومراد بفتنه
محیا آنچه موجب زیغ وذلال ومیل وانحراف گردد از راه راست وثبات بر دین اسلام وتحصیل مرضیات حق از انواع بلاء ومحن واسباب ضلالت وبطالت وبفتنه ممات وسوسه شیطان
در حالت نزع وسوال منکر ونکیر واگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند وفتنه ممات مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد اللهم انی اعوذ بک من المأثم خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه ومراد
امریکه سبب وقوع در اثم گردد والمغرم واز وام که بر گردن نشیند وادای آن دشوار افتد یا در معصیت کند اما اگر در طاعت وکار خیر کند واز وفای آن عاجز نباید از محل استعاذت نیست
وبا وجود آن امر بی صعوبتی نیست شاید که بمیرد ووارثه وفا بدان نکنند وگرفتار ماند وچون آنحضرت استعاذت میکرد از وام وو در نظرها بر کار آن آسان نمی آید فقال له قائل پس گفت
مر آنحضرت را گوینده از صحابه ما اکثر ما تستعیذ من المغرم عجب بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام وشناعت آن را وگفت ان الرجل اذا غرم حدث بدرستیکه مرد چون

وام دار میشود و سخن میکند با مردم از احوال معاملت خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدهند یا در تمهید عذر خود و در تفصیل ادای آن دروغ میگوید پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب سیاق است بقول او وعد
وعده خلف و وعده میکند بر وفای آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ گردد
از تشهد پسین فلیتعوذ بالله من اربع پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سورهٔ از قرآن را تا کید و اهتمام
و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن یقول قولوا میگفت بگوئید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات
رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی ابوبکر صدیق بآنحضرت عرض داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم آن دعا
در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعائیکه متعارف و معهود بود خواندن آن در نماز درین محل بود قال قل گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را اللهم انی ظلمت نفسی
ظلما کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است و در بعض روایات مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی فرموده گفته که اگر در
خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد خود وارحمنی و
رحمت و مهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن عامر بن سعد عن ابیه روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است
شنیده پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنیده از وی زهری و غیره روایت میکند از پدر خود قال گفت سعد کنت اری رسول الله بودم من که می دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه
وعن یساره سلام میداد از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خده تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی بمقدار روی در سلام میگردانید و اینکه رخسار روشن او
دیده میشد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او میبود و نبیت کاشکی اندر نمازم جا شود پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو رواه مسلم وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور
احوال او در مواضع دیگر نوشته شده بن جندب بضم جیم و دال بفتح و ضم آمده قال کان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة چون میگذارد نماز را اقبل علینا
بوجهه توجه میکرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب بروی راست یا چپ و اقرب آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام
و فراغ از نماز گاهی بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست رواه البخاری وعن
انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آنرا بقول خود یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه بداند و اعتقاد کند یکی از شما که حق است و لازم است بروی که
بر نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یری بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره هر آئینه بتحقیق
دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میگشت از جانب چپ خود متفق علیه حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی بر میگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال
همچنین بود که سلام میداد و دعا میخواند و بجانب حجرهٔ شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی برعکس این میکرد از جانب یسار بر میگشت و بجانب یمین می نشست و اول اکثر
حمل کرده اند که در وی تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال همچنین بود و لکن ابن مسعود در منع میگوید که تا اگر چه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب نباید کرد و آنرا
ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین حدیث
استنباط کرده اند که مصلی را باید که بر گردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در آن جانب است یا کاری دارد در آن جانب بجانب یمین بر گردد و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نیز همچنین مرویست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان و خطابی
میکرد و سخنی میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال
میکرد بروی شریف خود اصحاب را و میگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت فتح مکه بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است فتدبر وعن
البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه دوست میداشتیم که
باشیم در جانب راست آنحضرت یقبل علینا بوجهه که اقبال و توجه آرد بر ما بر روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف
بجانب ما افتد و اول بمشاهدهٔ جمال او ما مستسعد شویم و بخطاب کریم وی مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب حق
و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این یکی از وجوه فضیلت ایستادنست در جانب یمین امام بجهت آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رو بر میگرد بر بندگان صحابه اگر نزدیک بوی بایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد رب
قنی عذابک یوم تبعث او تجمع عبادک خداوندا نگاه دار مرا از عذاب خود روز قیامت که برانگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شک راویست که تبعث گفت یا تجمع
از اینجا معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی بیم میدارند و برحمت وی پناه میجویند و این برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کن اذا سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض بر میخواستند و میرفتند پیش از

مردان و بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم و من صلى من الرجال ما شاء الله و بر جای خود میبود آنحضرت و هر که نماز گذارده بود از مردان تا زمانیکه خواسته بود خدا پس گاهی همین قدر می نشست که
اللهم انت السلام و منك السلام الى آخره و گاهی بقدری می نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلای خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اختلاف
احوال و مقتضیات آن فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال می ایستادند مردان رواه البخاری و سنذکر حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک ان شاء الله
تعالى و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی ذکر نشستن آنحضرت است بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در وی واقع است و لهذا
ذکر آن حدیث را در آن باب مناسب تر دیده الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت
آنحضرت بدرستیکه من هر آینه دوست میدارم ترا ای معاذ فقلت و انا احبک پس گفتم و من دوست میدارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة گفت آنحضرت پس ترک مکن این را
که گوئی در پس هر نماز این دعا را ظاهر اراده ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشهد خواندن او است بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود که خواندن او بعد
فراغ از نماز بود رب اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجای آوردن آن بجمعیت و شهود
و مراقبه که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه احمد و ابو داود و النسائی الا ان ابا داود لم یذکر لیکن ابو داود ذکر نکرده است این کلمه را که قال معاذ و انا احبک
این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و بقول انا احبک و بکتابت حروف نیز از قبل بعضی از علمای یمن رسیده است و الحمد لله علی ذلک و عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یسلم عن یمینه بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود و میگفت السلام علیکم و رحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار راست وی و عن یساره
و سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم و رحمة الله حتی یری بیاض خده الایسر تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار چپ وی رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و لم یذکر الترمذی و ذکر
نکرده است ترمذی این کلمه را حتی یری بیاض خده نه در ایمن و نه در ایسر و همین مقدار آورده کان یسلم عن یمینه السلام علیکم و رحمة الله و همچنین در جانب دیگر و این ائمه این حدیث را از عبد الله
بن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن ماجة عن عمار بن یاسر و روایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داود و نسائی است در ذکر حتی یری بیاض
خده یا با ترمذیست در عدم ذکر آن و هو الظاهر و عن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی گفت ابن مسعود بود بیشتر بر گشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوته از نماز خود الی شقه الایسر الی حجرته
بسوی پهلوی چپ خود بجانب حجرهٔ خود که بجانب ایسر مسجد بود رواه فی شرح السنة و عن عطاء الخراسانی عن المغیرة قال قال رسول الله روایت است از عطای خراسانی که از مشاهیر تابعین و
محدثین است ولادت یافت سنه خمسین و وفات یافت سنه خمس و ثلثین و مائة ابو حاتم گفت ثقه است و نسائی گفته لا باس به روایت کرد از وی مالک و معمر از مغیره بن شعبه
که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول نگذارد امام جائی که گذارده است در وی تا آنکه بر گردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته
که این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و وجه تحول امام آنست که توهم نکند کسیکه هنوز در نماز فرض است و بعض گویند که وجه تحول آنست که تا گواهی دهند بر وی مواضع
موضع بعبادت و بعض گویند اظهار تکثیر عبادت و بعض گویند تاخیر رتبه نفل از رتبه فرض و این وجوه شامل امام و مقتدیان و تمامه مصلیان است باید که نفل در جای فرض نگذارند رواه
ابو داود و قال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة و گفت ابو داود عطای خراسانی در نیافته و ندیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیره بن شعبه سنه خمسین است
و ولادت عطای خراسانی در سنه خمسین است پس حدیث منقطع است و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة و نهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روایت است از انس که
آنحضرت بر انگیخت و بر غلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت و ادامت آن و سیاق حدیث دلالت که مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیره اولی
باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از آنکه بر گردند پیش از بر گشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بدهند و از نماز بر آیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آنکه آن
حضرت بر خیزد بر خیزند و بروند و منتظر ذکر و دعا نشینند و نهی بر معنی اول تحریمی است و بر ثانی تنزیهی رواه ابو داود الفصل الثالث عن شداد بفتح شین و تشدید دال بن اوس بفتح
همزه و سکون واو کنیت او ابو یعلی است برادر زاده حسان بن ثابت او و پدر او صحابی است نزول کرد به بیت المقدس و معدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت
که شداد داده شده است علم را و حلم را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوة و در وی آیت
اخرجه مدیدها او فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشهد آورده لهذا بر اول حمل اللهم انی اسألک الثبات فی الامر خدایا من سوال میکنم ترا ثبات
از تو استقامت و پایدار بودن در کار دین و العزیمة علی الرشد و همت و آهنگ در رشد و اهتداء و رشد و رشاد بره بودن در بره شدن خلاف غی و اسألک شکر نعمتک و سوال
میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت و حفظ او است از هلاک و زوال و حسن عبادتک و خوبی و نیکوئی عبادت ترا و اسألک قلبا سلیما و میخواهم ترا دل پاک از ذنوب و عیب یعنی
نهی از عقائد فاسده و میل بشهوات و التفات بماسوای تو و لسانا صادقا و زبان راست گو و اسألک من خیر ما تعلم و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خیر
پندارم چه بسیار چیزی را خیر پندارد و دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمهٔ من که مفید تبعیض است بجهت آنست که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت او است
با وی داده است و سوال کل خیر و تمامه آن در ادعیهٔ ماثوره بسیار است و اعوذ بک من شر ما تعلم و پناه میجویم بتو از بدی آنچه میدانی تو و استغفرک لما تعلم و طلب آمرزش میکنم از تو
مر گناهانیکه میدانی تو و این همه تعلیم است که چنین خواهند و الا آنحضرت را حاصل است خیر کل خیر و شر را گردیده از وی بجایگاه عالی و کمال نیست و آمرزیده شده است از وی ما تقدم و ما تأخر
و اکثر حال ادعیه ماثوره هم بر این است یا این همه تواضع و تذلل و اظهار بندگی است و شهود کبریای حق و لا ابالی و در کار او است رواه النسائی و روی احمد نحوه و عن جابر قال قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام خداست و بهترین سیرتها سیرت محمدست صلعم و هدی بفتح ها و سکون دال سیرت نیک و این کلام از آنحضرت در خطبه ماثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را میگفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یکسلام بجانب روی مبارک خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا پس میل میکرد و می خمید بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتداء سلام مستقبل قبله میکرد و پس میل میکرد اندکی در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نموده شود بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یکسلام است نظر باین حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهة کثرت احادیث وارده در آن و تاویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة قال امرنا رسول الله روایت است از سمرة بن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نرد علی الامام که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام گویند بجواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند و نتحاب ان یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم و با سلام دادن بعض بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز نیت ملائکه و مومنین نیز باید کرد چنانچه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوة بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است در بعضی احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز یا که بعد از وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آنست که بایستند و در جای دیگر سنت بگذارد و سنت است که قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آینده که هنوز در جماعت اند و نباید یکی از در آیندگان بنابر این توهم اقتدا کند و فاسد کرد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصر که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر آنند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بیسار و صحیح آنست که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر آنند که بجانب یسار انتقال کند تا یسار را و یمین کرده و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است باتفاق و از آنچه باید دانست آنست که تقدیم روایت منافی نیست بعدیتی را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث واقع شده است تصریح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام بسنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است

الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر متفق علیه گفت ابن عباس که بودم من که میشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میشناختم من انقضای صلوة را بدان بسبب آواز و در بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده ده بار یا سی و سه بار میگویند واقع است و بعض میگویند که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که در ایام منا بود که تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد تکبیراتی است که در نماز نزد سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر تقدیر مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد مگر وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود و شاید که در حضور جماعت مواظبت نمینمود و احتمال دارد که حاضر میشد و در آخر صفوف می ایستاد و پس میشناخت انقضای نماز را بتسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی‌نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را اللهم انت السلام و منک السلام خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقائص و متصف بتمامه کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات تبارکت یا ذوالجلال والاکرام بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه رواه مسلم و این ذکر همین مقدار وارد واقع شده و بصحت رسیده است و بعض عوام الیک یرجع السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده تر ازین میخوانند معلوم نمیشود که این زیادات از ایشانست یا روایتی هم وارد مده والله اعلم وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر گاه بیگاه درگاه بود چون برمیگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن از بعض سلف و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و قال و میگفت نیز بعد از استغفار اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است متفق علیه بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و بهم میخواست بی آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعض اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت

وکسیکه در جانب یسار بود ابی سرد یدیم انفتل کانفتال ابی رمثة یسیر برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثه یعنی نفسه میخواهد ابو رمثه نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را
بلفظ غائب یاد کرد و این تعبیر است در عبارت و این برگشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه افضل آنحضرت مرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة پس برخاست
آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرهٔ اولی را از نماز و فائدهٔ این قید که دریافت تکبیرهٔ اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گذاردن سنت ابتداء برخاست چنانکه ظاهر میشود از قوله یشفع
حالتی که جفت میکند نماز را یا تمام یعنی برخاست تا راتبه بگذارد فوثب پس جهید عمر فاخذ بمنکبه پس گرفت هر دو دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش او فهزه پس جنبانید او را ثم قال اجلس
پس گفت عمر بنشین فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس بدرستیکه هلاک نگردانیده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول است
و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگذارد که پیش رود یا پس رود یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در حدیث
مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة دال برآنست که مراد بعدم فصل ترک
ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکند از آنچه وارد شده است بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفرضیه
چنانکه مذهب بعض است کما مر والله اعلم فرفع النبی پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره چشم خود را فقال پس گفت اصاب الله بک یا ابن الخطاب بیاماند ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق
یعنی همیشه ترا براه صواب برد و الهام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل رواه ابو داؤد و عن زید بن ثابت که صحابی مشهور است کاتب وحی و یکی از فقهای صحابه
و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض بوقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنهم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و نحمد ثلثا و
ثلثین و نکبر اربعا و ثلثین امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوییم سی و سه بار و تکبیر بر آریم سی و چهار بار فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد
مردی در خواب از قبیلهٔ انصار یعنی آمد نزد او فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک الرؤیاست که می‌نماید مرد را و رؤیای غیر صالح از شیطانست فقیل له امرکم
رسول الله پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده است شما را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین
و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهت اختصار یا همه را التسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدیس الهی اند سبحانه و تعالی قال الانصاری فی منامه نعم گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است
قال گفت آن فرشته در خواب فاجعلوها خمسا و عشرین خمسا و عشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار یعنی در هر سه فاجعلوا فیها التهلیل و بگردانید در آن کلمات
لا اله الا الله بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آن انصاری آنحضرت
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا پس چون رؤیای صالح است بکنید چنانکه آمده گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر
نمیکرد حجت نمیشد فافهم رواه احمد والنسائی والدارمی و عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر روایت است از علی مرتضی گفت شنیدم آنحضرت
که میگفت بر چوبهای این منبر من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة کسیکه بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت
این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند لا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم پای بند
آنست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موت است و بودن او شرط دخول جنت که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می درآمد
یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبود می درآمد در بهشت الآن معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و
جای موت نبود با این جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضی گردد حاصل گردد دخول
و بعض گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و من قرأها حین یاخذ مضجعه و هرکه بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه میگیرد
خوابگاه خود را آمنه الله علی داره و دار جاره و اهل دویرات حوله ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایهٔ او و اهل چند سرایها که گرد او بند رواه البیهقی فی شعب الایمان
و قال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد را نیز با آن ضم کرده
و گفته که این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی در دو روایت و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات
ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و جزو ثانی را باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری و گفته این حدیث
را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمرو و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج
حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است والله اعلم و عن عبد الرحمن بن غنم
بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام و اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا
وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است روایت میکند از قدمای صحابه بود و فقیه شام که تابعین در وی شام تفقه کرده اند و بود در اجلالت و قدر توفی سنة ثمان و
سبعین عن النبی روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه کسیکه بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا گرداند پایهای خود را یعنی هم بر آن وضع
باشد که در تشهد می نشیند من صلوة المغرب و الصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات

و در بعض روایات بیده الخیر یحیی و یمیت نیست و ده بار کتب له بکل واحدة عشر حسنات نوشته میشود مر آنکس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی و محیت عنه عشر سیئات و محو کرده میشود مر او را ده بدی
و رفع له عشر درجات و بلند گردانیده میشود مر او را ده پایه و کانت له حرزا من کل مکروه و باشد هر یکی ازین کلمات مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم و پناه از شیطان
کرده شده و لم یحل لذنب و در روایتی لم ینبغ لذنب ان یدرکه و در روایتیست و نیز سبب هیچ گناهی را که دریابد و احاطه کند او را و تاثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا عفو و مغفرت کردگار الا الشرک
مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد و کان من افضل الناس عملا و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجلا یفضله مگر مردیکه زیاده
و غالب شود او را بقول افضل مما قال بگوید فاضلتر و زیاده تر از آنچه گفته است آنکس رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک و
روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را و قال و گفت ترمذی هذا
حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل نجد آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلادیست مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین
بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند غنیمتهای بسیار را و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند باز گشتن را از آن حرب فقال رجل منا لم یخرج پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه
با آنجنگ ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث ندیدیم ما لشکری را که شتاب تر باشد بر گشتن وی از جنگ و نه فاضلتر و زیاده تر غنیمت وی ازین لشکر که زود برگشت
و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة آیا راه نمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت
قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب فاولئک اسرع
رجعة و افضل غنیمة پس این جماعه اسرع اند از روی رجعت و فاضل اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست باب
ما لا یجوز من العمل فی الصلوة این باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جایز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است
کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمالیست که فاسد میگرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر
عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیکدست توان کرد قلیل است و آنچه در ان احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در ان استعمال دو دست است
چنانکه دستار بستن و پیراهن در بر کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگر این عملها را در فرض بیکدست هم کند مفسد است و هر عملی که جریان عادت در ان بیکدست است
مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علما آنست که اگر بحالی باشد که هر که از دور بیند یقین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد
شک نیز کند آن قلیل است و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون وی قلیل کذا ذکر الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس را
و در میان ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیگردد و نیز اگر در نماز مشی کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر مقدار
دو صف رود بدفعة واحدة فاسد میگردد و اگر مشی مقدار یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست
که اگر بسیار گردد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظ نوشته است که در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایه رود بقدر دو گام فاسد نگردد الفصل
الاول عن معویة بن الحکم بفتحتین صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت در اثنای آنکه من نماز میگذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم اذ عطس رجل من القوم ناگاه عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم پس انداختند مرا قوم نظرهای خود را و در لفظ رمانی که انداختن است معنی تیر انداختن
اشارتست بشدت و حدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نمازی و جواب عاطس میدهی فقلت و اثکل امیاه پس گفتم من وای بمردن مادر من و ثکل بضم مثلثه و
سکون کاف و ضم آن و بفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیر او این لفظی است که عرب در وقت تعجب یا استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود ما شانکم تنظرون الی چه
شده است شما را که این همه نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم پس در ایستادند که میزدند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت تعجب و انکار و اظهار اعراض سخن فلما رایتهم
یصمتوننی پس هرگاه که دیدم من ایشان را که خاموش میگردانند مرا فهمیدم که اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بسبب جهل من بقبح آنچه ارتکاب کرده ام
و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله پس هرگاه که گذارد نماز
و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبابی هو و امی پس پدر و مادر من فدای او باد ما رأیت معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را پیش از وی و نه
بعد از وی نیکوتر از وی در تعلیم و مهربان تر از وی فوالله ما کهرنی و لا ضربنی و لا شتمنی پس بخدا سوگند که قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کهر بانگ بر زدن و قهر کردن و
ترش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوار داشت وی و در قرآن در آیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تکهر نیز قراءت است و قال و فرمود ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس
این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است که خطاب و تفهیم کرده ایشان را بآن و توان طلبیدن از ایشان
و در مسائل آورده اند که اگر کسی که در نماز است پرسند که از چه جنس است مال تو بگوید الخیل و البغال و الحمیر که کلمات قرآنیست یا شخصی است که پیش وی کتابی نهاده اند و مردی
یحیی نام ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افاده معنی است فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قراءت کند فاسد نمیشود و اما التسبیح و التکبیر و قراءة القرآن مستثنا

نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسی بخورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد و کما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی لفظ
حضرت اینست که گفته شد یا لفظی دیگر گفت آنحضرت که همین معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک الله گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت که او را
انکار کرد باعاده نماز بجهت آنکه وی جاهل بود و نشنیده بود که اباحت کلام منسوخ شده است چنانکه اعتذار کرد آنرا که من نو عهدم بجاهلیت دلالت دارد بران یعنی بکبیره من سخن کردن من کانه
گر من ندانستم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر الآن و نزد شافعی و ابویوسف تشمیت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا که آن دعاست بمغفرت و رحمت و لیکن
جهت آنکه آنحضرت امر نکرد او را باعاده و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک الله فاسد نمیگردد نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد
در ظاهر روایت و بروایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیریست که حمد گوید در نفس خود و لبها بجنباند فاسد میگردد و از معویة بن الحکم میگوید که قلت گفتم یا رسول الله انی حدیث عهد بجاهلیة
من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بآن وقد جاء نا الله بالاسلام و تحقیق آورده است خدای تعالی ما را دین اسلام را و ان منا رجالا یاتون الکهان و تحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را الکاهن
در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین از رواح خبیثه مناسبتی و قربتی داشتند و شیاطین چیزها می راست و دروغ آورده بر ایشان القا میکردند و ایشان دعوی علم غیب کرده بدان خبر میدادند
و بیان این تفصیل در باب الکهانة بیاید انشاء الله قال فلا تاتهم گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام کرده پیش کاهنان میا قلت و منا رجال یتطیرون گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون میگیرند
و میپرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پرید آنرا نیک میدانند و بکاریکه پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفت آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر اینست بعد از آن
بهر نوع بهر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید قال فرمود آنحضرت ذلک شیئ یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم آن تطیر چیزیست که می یابند آن را در سینهای
خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان را از کاریکه پیش کرده اند که همه بقدرت خداست و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل بگذرد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که
ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید قال قلت و منا رجال یخطون گفتم و از ما مردانی اند که خطها میکشند اشارت بعلم رمل میکند و خطهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات
از آن قال کان نبی من الانبیاء یخط فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسیکه موافق افتد خط او
خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیبت است درینجا بتصریح نفرمود و نهی از اشتغال آن بجهت انتساب وی ببعض انبیا نگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و از اینجاست که بعضی از
حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق کرداند بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن بجهت آنکه دانستن آن
که موافق است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضوان الله علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم الله نصی و روایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت و در حقیقت قول
آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از آن و هو الصواب و اشکال علمای دیگر که ازین عالم است نزد علمای متقدمین و مشائخ محققین همین حکم دارد
یکی از مشائخ گفته است که شعر ابن البونی و اشکاله و وافق النساج و امثاله و شیخ ابو العباس بونی مردیست از اهل دعوات و اسما و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش
از بونی و شکلهای که او میکشید و موافقت کن بنساج و اقران وی ظاهرا شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم الله رواه مسلم قوله لکنی سکت بکذا وجدت فی صحیح مسلم
و فی کتاب الحمیدی و در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت او را مؤلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید و صحح فی جامع الاصول
بلفظة کذا فوق لکنی و صحیح کردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح سته کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی
که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او می نویسند چنانکه صاد می نویسند یا صح می نویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت بر وی نباید
کرد و این لفظ لکنی در لکنی سکت ابطال بر شرط ترک جواب است که بگوید فلما رأیتم یصمتونی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان
کرده شده است متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة عبد الله بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود فیرد
علینا پس رد میکرد بر ما سلام ما را و جواب سلام ما میگفت فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود و صحابه از شر کفار که هجرت کرده بودند بجانب
حبشه و قدوم آورده بودند بر نجاشی و وی بسابقه علمی که ببعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از توریة و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآن حضرت آورده و قدوم صحابه را غنیمت
دانسته خدمتها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعض بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس بکسر نون افصح دانسته و تخفیف جیم و آن
افصح است و تشدید یا و گفته اند که صواب تخفیف اوست و ابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت و صاحب قاموس تشدید یا گفته و لیکن تخفیف افصح دانسته
و نجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بروی نماز غایبانه گذارده پس ابن مسعود میگوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سَلَّمْنَا عَلَيْهِ سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت
قدیم که داشتیم فلم یرد علینا پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما جواب سلام ما نگفت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا بودیم ما که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب
سلام ما میگفتی و الآن که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوة لشغلا پس فرمود آنحضرت بدرستیکه در نماز هر آینه کاریست عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در
عبودیت است مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه و عن معیقیب بضم میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیه
در آخر باء موحده صحابیست اسلام آورد در مکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت کرد در آن تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه و خاتم آنحضرت حوالهٔ او بود و استعمال کردند او را ابوبکر و عمر بر بیت
المال و در آخر عمر گفته که او بدرد پیست مبتلا شده بجذام و در خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود و وفاتش نیز در زمان وی بود و بعض گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود ان معیقیب ذکر

تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر و روایت کرده است از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن و اگر میکنی یکبار کن و زیاده بران مکن معلوم میشود که منع از زیادت بر یکبار بجهة آنست که مفسد صلوة است یا مکروه است این مبنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله در نماز متفق علیه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا و خصر در لغت میان مردم خاصره یعنی تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار به نهادن دست بر تهیگاه و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمیباشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره وقتی که افتاد بر زمین و رسید او را مصیبت لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار در آیات سجده تا سجده کنند یا بترک آیت سجده که آن قراءت رسیده تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام و در رکوع و سجود و این معانی از محتملات لفظ است در زبان که لفظ اختصار واقع شده است و تفسیر که مشهور است از صحابه و سلف همان اول است وعن عائشة رضی الله عنها قالت سالت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال پس گفت آنحضرت هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد التفات ربودنی است که میکند آنرا شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و میرباید شیطان از نماز بنده کمال آنرا متفق علیه باید دانست که التفات که مکروه است آنست که بپیچد گردن خود را اما بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تمام از مواجهه قبله بر آید فاسد میکرد نماز را اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است و نه مکروه اما باید که آنرا نیز بسیار نکنند و عادت نگردانند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی روایت کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست و لیکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة الی السماء البته باید که باز آیند گروهها مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزد دعا در نماز بسوی آسمان او لتخطفن ابصارهم یا آنکه ربوده شود دیدهای ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصر یا اگر باز نیایند ربوده شود دیده ایشان روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را رواه مسلم وعن ابی قتادة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس و امامة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت بود ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهره آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد فاذا رکع وضعها و اذا رفع من السجود اعادها پس چون رکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده میبود و اعاد باز بر میداشت سر را از سجود باز میداشت بر کتف اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود و پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهة غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود و آنست که متوالی باشد و این چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود و یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر زمین میگذاشت گریه میکرد و موجب شغل سر میشد پس تیسیر از شغل دفع و خلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت نیز میگذارد و الظاهر هو الاول والله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع تثاءب بهمزه است و تثاوب بواو خطا است و اسم از وی ثؤباء می آید بضم مثلثه و فتح همزه و بمد بمعنی فازه و آن تغنی است که میگشاید از وی دهن و سبب آن امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده التثاؤب من الشیطان پس باید چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو بسته دارد دهان خود را فان الشیطان یدخل زیرا که شیطان می در آید یعنی در دهن وی رواه مسلم و فی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع و لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فازه بسبب عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخ ها مکرر آمده پس میباید گوید این لفظ را فانما ذلکم من الشیطان یضحک منه زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان آنرا مراد خنده شیطان رضا و خوشحالی اوست از این حالت از جهة بودن آن باعث بر کسل از عبادات و موجب تشویه و تقبیح شکل و صورت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة بدرستیکه خبیثی از جنیان یکبارگی بر آمد و مکر بحیث و تشیب یعنی از میان جنیان که بهیئت کرده است ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علی صلوتی تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید یا نیز آمده شیطانی سرکش

ظالم و عفارة خبث و شیطنت و بعض گویند که از عفر و تعفیر است بمعنی غلطیدن و غلطانیدن در خاک یعنی شیطان قوی که میغلطاند قرین خود را در خاک فامکننی الله منه پس قادر کردانید مرا خدای بروی فاخذته
پس گرفتم من او را فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد پس خواستم که بر بندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد حتی تنظروا الیه کلکم تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما فذکرت دعوة اخی سلیمان پس یاد کردم
من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ای پروردگار ببخش مرا ملکی و سلطنتی که نشاید و نباید مر هیچ کس را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین و تصرف
کردن در ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرده این ملک را مخصوص بخود خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخواست که اظهار تصرف کند در وی و شکستگی در کارخانه ملک
سلیمان کند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت وی صلی الله علیه و سلم زیاده بران بود در ملک و ملکوت جن و انس و تمامه عوالم بتقدیر و تصرف الهی عز و علا در حیطه قدرت و تصرف وی بود فرددته
خاسئا پس باز دادم من او را خوار و رانده و نایابنده مقصود خود را متفق علیه و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نابه شیء فی صلوته کسیکه نازل شود و حادث گردد او را
چیزی در نماز وی چنانچه سهو امام و رسیدن کسی باذن طلبید در در آمدن و مانند آنکس که وی در نماز است فلیسبح پس باید که تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که وی در نماز است و دست
بر هم بزند که آواز برآید فانما التصفیق للنساء زیرا که دست برهم زدن نیست که برای زنان و لائق نیست بوقار و گران باری مردان و فی روایة و در روایتی چنین آمده قال گفت التسبیح للرجال
و التصفیق للنساء تسبیح برای مردان و تصفیق مر زنان راست و طریق تصفیق آنست که بطن کف ایمن را بر ظاهر کف الیسر زند و بطن کف بر بطن کف نزند بطریق لعب و اگر بزند نماز فاسد گردد
کذا فی شرح مسلم متفق علیه الفصل الثانی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نسلم علی النبی گفت ابن مسعود بودیم ما که سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هو فی الصلوة و حال آنکه آنحضرت
در نماز میبود و قبل ان نأتی ارض الحبشة پیش از آنکه بیائیم ما زمین حبشه را و هجرت کنیم بسوی وی فیرد علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را و میگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض
الحبشة پس هرگاه که بازگشتیم ما از زمین حبشه آتیته آمدم من آنحضرت را فوجدته یصلی پس یافتم من او را که نماز میگذارد فسلمت علیه پس سلام گفتم بروی فلم یرد علی پس رد نکرد بر من سلام
و نگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی الصلوة قال تا آنکه تمام کرد نماز خود را گفت ان الله یحدث من امره ما یشاء بدرستیکه خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود هر چه میخواهد و ان مما
احدث ان لا تکلموا فی الصلوة و تحقیق از جمله آنچه نو پیدا کرده است از امر خود این است که سخن نکنید در نماز فرد علی السلام پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را و قال انما الصلوة لقراءة
القرآن و ذکر الله و گفت جز این نیست که نماز برای خواندن قرآن و ذکر خدا است فاذا کنت فیها فلیکن ذلک شانک پس چون باشی تو در نماز پس میباید که باشد کار تو همین خواندن قرآن
و ذکر خدا و بس رواه ابو داود و عن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم یرد علیهم رد میکرد بر ایشان سلام را حین کانوا
یسلمون علیه هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی و هو یصلی در حالیکه وی نماز میگذارد فقال گفت بلال کان یشیر بیده بود که آنحضرت اشارة میکرد بدست خود باین طریق که بسط میکرد کف خود را
پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظهر او را فوق چنانکه در حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمده و گاهی بسندی میکرد باشارهٔ انگشت چنانچه همین سه کس روایت کرده اند از
صهیب و صاحب سفر السعادة گفته است که گاهی ایما میکرد بسر مبارک خود و این را هم بیاد در حدیث نیافتیم و بعض شراح نوشته اند که جائز است رد سلام باشارت چشم و نیز ذکر عدم
و الله اعلم مانند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ و آنچه منسوخ شده سلام و کلام بود و هو الظاهر رواه الترمذی و فی روایة النسائی نحوه و عوض بلال صهیب و در روایت نسائی
بدل بلال صهیب واقع شده یعنی در روایت ترمذی چنین آمده که ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی آمده که ابن عمر از صهیب پرسید پس احتمال دارد که از هر دو پرسیده باشد کذا فی شرح
الشیخ و آنچه در روایت ترمذی و ابی داود و نسائی است آنست که صهیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و حال آنکه وی نماز میکرد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام را باشارت
اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کرده اند و عن رفاعة بکسر را ابن رافع قال صلیت خلف رسول الله گفت نماز گذاردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فعطست پس عطسه کردم
فقلت الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه ثنا مر خدای را ثنای بسیار پاک برکت کرده شده در ذات آن ثنا برکت کرده شده مر ثنا گوینده را بران ثنا و در جزای آن کما
یحب ربنا و یرضی چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را و خوشنود است از آن حمد از گوینده آن فلما صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم انصرف پس هرگاه که نماز گذارد آنحضرت برگشت
فقال من المتکلم فی الصلوة پس گفت و پرسید چه کس بود سخن کننده در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد و جواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد ثم قالها الثانیة پس گفت
آنحضرت همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب نداد هیچ یکی ثم قالها الثالثة پس گفت آنحضرت این را سوم بار فقال رفاعة پس چون ضرورت شد که جواب
آنحضرت باید داد گفت رفاعة انا من بودم متکلم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده سوگند بآن خدای تعالی که بقای من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة و ثلثون ملکا هر آئینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و بر داشتن آنها سی و اند فرشته ایهم یصعد بها که کدام یکی از آنها بر دارد آن کلمات را
رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود گوید و لب بجنباند فاسد
نمیگردد و اگر بجنباند فاسد گردد انتهی کلامه و این حدیث در وقتی وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة و الله اعلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التثاؤب فی الصلوة من الشیطان
خمیازه کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب کسل و نوم و ثقل بدن و سستی و بی شوقی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس و یکره
التثاؤب و محبت عطسه بجهة آنکه وی علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است بر عکس تثاؤب و با وجود آن وارد شده که عطسه شدید از شیطان است چنانکه تثاؤب مفرط و آنحضرت
پست میکرد آواز العطسة و می بست دهان را بتثاؤب و تمامه فی باب العطاس و التثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمه این گذشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی و فی اخری له و لابن ماجة و در روایت دیگر مر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یده علی فیه پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود و کظم لبها فراهم

آوردن و لب بدندان گرفتن نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد وعن کعب ابن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم صحابیست از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند برعایت توجه و حضور و ادب که در وضو دست و دهان بمقدار در نماز روی باید ثم خرج عامدا الی المسجد پس برآید بسوی مسجد قاصد نماز و اعمال امور عبادت و تقرب و مناجات فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی صلوة پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی در نیارد انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز میرود گو یا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین قیاس هر چه بحالت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی بدانکه از تشبیک اصابع نهی واقع شده است طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن چه در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک کرد میان اصابع و پوشیده نماند که تشبیک برای اتفاق و التیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس مال ذوی القربی از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن اوست بر خلاف حال خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یا رفتن بنماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی عقد کرده و در آن دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارد و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عزوجل مقبلا علی العبد وهو فی صلوته همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالیکه بنده در نماز است ما لم یلتفت مادام که چپ و راست ننگرد بنده فاذا التفت انصرف عنه پس چون بچپ و راست بنگرد بنده برمیگردد خدای تعالی از اقبال او بازمیگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال رواه احمد وابوداود والنسائی والدارمی و ترمذی از حدیث حارث آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگرد بنده بگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم بکجا ب که مینگری ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او مینگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا همچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی آمد سحر آن دلبر خونین جگران گفت ای زتو بر خاطر من بار گران شرمت بادا که من بسویت نگران باشم تو نهی چشم بسوی دگران وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد ای انس بگردان بینایی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلوتهم خاشعون دال است بران ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد بکنار و این موافق است بآنچه علمای حنفیه گفته اند بزیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دوشهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر راوی سهو اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سننه الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعه وعنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که آنحضرت بهجرت آورد و بخدمت شریف در آمد ایاک والالتفات فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی الصلوة هلکة زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاکت است در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح ها و لام هلاک یعنی نیست شدن فان کان لابد ففی التطوع لا فی الفریضة پس اگر هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن بسبب نقص سهلست نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروریست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند رواه الترمذی وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یلحظ فی الصلوة یمینا و شمالا بود آنحضرت که بگوشه چشم مینگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شارع اگر فعل مکروه کند بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد ولا یلوی عنقه خلف ظهره و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و بیمین و شمال هم میلی با نظر دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه گرفته الی عنق است ملحوظ عین بود رواه الترمذی والنسائی سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفیست و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و ابوحاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است و بعض گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشرة ومائة و نام جد او دینار است عن ابیه عن جده رفعه روایتست از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را با آنحضرت قال گفت آنحضرت العطاس بضم عین و تخفیف طا عطسه زدن والنعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن والتثاؤب دهن فراز کردن فی الصلوة در نماز والحیض و حائض شدن والقیء و قی کردن والرعاف من الشیطان بضم را خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند و بسبب رضا و خوشحالی او بیند که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگرچه محبوب الهی است اما کثرت و شدت وی که گاهی مانع قراءت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز معتید اند بوجود اینها در نماز و لیکن تخصیص کرد فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که اینها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند و اگرچه این اشیا همه امور طبیعیه اند که وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و فایده نیست در دفع آن ولیکن موجب او تقاضا و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد رواه الترمذی وعن مطرف بضم میم و فتح طا و تشدید رای مکسوره و فا و را ابن عبدالله بن الشخیر بکسر شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبدالله بن الشخیر که از صحابه است قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو یصلی و لجوفه ازیز کازیز المرجل و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد و مر درون آنحضرت را آواز جوشی مانند جوش دیگ مسکین من البکاء ازیز بفتح همزه و کسر زای اول و سکون تحتانیه بمعنی جوشیدن دیگ بآواز وی که می برآید از آن و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس مشارق

[illegible]

گفته بر جای یک و بعضی گویند از مس یعنی بیکی بجوید باید راوی از این عبارت اینکه میگریست آنحضرت با جوش درون و فی روایة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و فی صدره ازیز کازیز الرحی
من البکاء و در روایت دیگر اینچنین آمده که گفت دیدم که نماز میگذارد آنحضرت و در سینهٔ مبارک وی آواز بود از گریستن آواز آسیا که میگردد رواه احمد روایة کرد این حدیث را امام احمد و در روایت دیگر و عند النسائی
الروایة الاولی و ابو داود الثانیة و روایت کرد نسائی روایة نخستین را و روایت کرد ابو داود روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را و در هدایه گفته که اگر نالید و آه کشید یا گریه و
آواز بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکند و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یمسح الحصی چون بایستد یکی از شما
بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصی از تسویه یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی
پس لایق نیست که در مقام سوء ادب و لعب بحصی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود در هر چیزی می افتد که مواجه مصلی است که زمین باشد یا حصی یا
پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد رواه احمد و الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة و عن ام سلمة قالت رای النبی صلی الله علیه وسلم غلاما لنا یقال له افلح گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که ما را بود و گفته
میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ چون سجده میکرد میدمید یعنی زمین را تا گرد آلوده نگردد روی وی فقال پس گفت آنحضرت یا افلح ترب وجهک خاک آلوده کن روی خود را
و دم مکن که تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر است رواه الترمذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الاختصار فی الصلوة راحة اهل النار نهادن دست بر تهی گاه در نماز آسایش اهل دوزخ است و
آسایش در دوزخ نباشد لیکن کافران بتوهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت رواه فی شرح السنة و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتلوا
الاسودین فی الصلوة الحیة و العقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزنند بیک زدن یا دو زدن و اگر سه بار زند پی هم نماز فاسد گردد رواه احمد و ابو داود و الترمذی و للنسائی
معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است یعنی بغیر این لفظ دیگر روایت کرده و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی تطوعا و الباب علیه مغلق گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد
نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت فاستفتحت پس آمدم پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح لی پس راه رفت آنحضرت پس کشاد در را برای من یعنی از انجا که برای
نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشاد در را ثم رجع الی مصلاه پس باز گشت بجای که نماز میگذارد و ذکرت ان الباب کان فی القبلة و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن
در تحول از قبله لازم نیاید و برگشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت رواه احمد و ابو داود و الترمذی
و روی النسائی نحوه و عن طلق بن علی رضی الله عنه صحابیست روایت میکند از وی پسر وی قیس بن طلق بن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوة چون فسا کند یکی از شما یعنی باد برآید
بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی و لیتوضأ بواو و لیعد الصلوة و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است
نیز جائز است رواه ابو داود و روی الترمذی مع زیادة و نقصان و عن عائشة رضی الله عنها انها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته چون شکند وضو یکی از شما در نماز خویش فلیاخذ بانفه
ثم لینصرف پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پرده حیا از نقض وضو در نماز برنیفتد که در عادت آنرا اهل نقص میدانند
و در غیبت نیفتند و حیا و هم عیب کردن مردم و بی آبروی در نماز کردن بحدث نیفکند و ازینجهت گفته اند که هرکه در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم ابر
وی نیفکنند یعنی که مدار منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض بفعل است و از وادی ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا رواه ابو داود
حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضو نه برآمد و هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود
بیائید تا همه وضو کنیم که ضرری ندارد و وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطه بی وضو نماز کردن نیفتد و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احدث
احدکم و قد جلس فی آخر صلوته چون شکند وضو یکی از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بعد از تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته پس بتحقیق روا شده و تمام
گشت نماز وی و این اوفق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود
پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب امام میباشد که خروج بفعل مصلی فرض نمیداند رواه الترمذی و قال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد وی
نه قوی است و قد اضطربوا فی اسناده و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این علامت ضعف است از جهة
دلالت بر عدم ضبط رواة آن الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوة روایت میکند ابو هریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف پس هرگاه که تکبیر آورد
برای احرام برگشت و اومأ الیهم ان کما انتم و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید ثم خرج پس بیرون آمد از مسجد فاغتسل پس غسل کرد ثم جاء و رأسه یقطر پس آمد آنحضرت و حال آنکه می‌چکید
آب از سر مبارک وی فصلی بهم پس نماز گذارد با صحابه فلما صلی قال انی کنت جنبا پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستیکه من بودم جنب فنسیت ان اغتسل پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم
رواه احمد و روی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد امام مالک از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال یعنی رجال در میان معلوم
معلوم شد و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نمیشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن برگشت بجنابت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان همچنان بر تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدی است زیرا
که امام ضامن نماز ماموم است و در حدیث آمده است که الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما که از این حدیث معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام برآورده بودند و در نماز داخل شده شاید که استشعار آنحضرت
بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت در مصلای خود پیش از آنکه تکبیر برآرد پس برگشت و بغسل بر آمد پس اگر قضیه حدیث یک باب و حدیث مسلم

یکی است بر آن حال یاد کرد که خواست که تکبیر گوید در نماز و در یاد آمد او را که وی جنب است و اجتناب است که گفته شد که بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر تحریمه بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار روایت آورده
که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت در باب وی که امامت کرد قومی را جنب بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت نکنند قوم نیز و نیز روایت آورده که یکبار امیر المؤمنین علی نیز امامت کرد قومی را جنب یا
بی وضو پس اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند وعن جابر قال کنت اصلی الظهر مع رسول الله قال جابر بودم من که میگذاردم نماز پیشین با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاخذ قبضة من الحصی پس میگرفتم مشتی از
سنگریزه لتبرد فی کفی تا سرد گردد در کف دست من اضعها لجبهتی اسجد علیها می‌نهادم آن را زیر پیشانی خود در حالتی که سجده میکنم لشدة الحر میکردم من این فعل از جهت سختی گرما ازینجا معلوم میشود که این مقدار فعل معفو است در نماز و کثیر
هم نیست زیرا که میگرفت آن را بیک کرت بیک دست رواه ابو داود و روی النسائی نحوه وعن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالتی که نماز میکند فسمعناه
یقول پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم قال العنک بلعنة الله ثلاثا پس گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا سه بار گفت این قول را و بسط یده کانه یتناول شیئا
و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من الصلوة قلنا پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز گفتیم یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوة شیئا لم نسمعک تقوله قبل ذلک بتحقیق شنیدیم
ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم ترا که میگفتی آن را پیش از آن و رأیناک بسطت یدک و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را قال ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است
آورد شعله را از آتش درفشان فی الصحاح شهاب درخش آتش لیجعله فی وجهی تا بگرداند آن را و بزند در روی من فقلت پس گفتم اعوذ بالله منک ثلث مرات سه بار ثم قلت پس گفتم العنک بلعنة الله التامة لعنت
میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است فلم یستاخر پس پس نرفت و دور نشد ثلث مرات این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم ثم اردت اخذه پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ ان اخذه والله لولا
دعوة اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة بخدا سوگند که اگر نبودی دعای برادر ما که سلیمان است که تسخیر جن خصوصا و تصرف در ایشان کرده هر آینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردندی
بوی صغیران اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت و لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درینجا ابلیس میگویند که تصرف و تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود در جن بود نه
بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بر وی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد با ابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جنی است و ابلیس محمول بر معنی لغوی است
از ابلاس بمعنی نومیدی است از رحمت حق رواه مسلم وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی رجل وهو یصلی روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگذارد
فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بر آن مرد فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بالکلام چنانچه متعارف است فرجع الیه عبد الله بن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را اذا
سلم علی احدکم وهو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیده وقتی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگذارد پس نباید که جواب سلام وی بکلام دهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت رواه مالک باب
السهو و در بعض نسخ باب سجود السهو و سهو و نسیان غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که در واست و رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال تبلیغیه
متعلق با خبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده و هیچ چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید
بلکه متضمن حکمت است و تحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشانست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگر چه وجود سنت بقول او نیز میباشد
چنانچه مثلا میفرمود هر که سهو کند در نماز واجبست بر وی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و شرعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت
از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام
یصلی جاء الشیطان بدرستیکه یکی از شما چون می ایستد که نماز میگذارد می آید او را شیطان فلبس علیه پس می پوشاند شیطان کار بر وی و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی
آمیختن بر یکی باروشنائی و لبس بتخفیف و تشدید بهر دو وجه است و تشدید مفید مبالغه و تکثیر است حتی لا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو جالس پس چون یابد
آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است متفق علیه اما آنکه بصورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردد دارد
که اینست یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان یا در سهو و نسیان افتاده بعلیه استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهوست در وجوب سجدتین و حکم
وی بتفصیل در حدیث آینده بیاید وعن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهورست و از کبار علمای مدینه مولای میمونه رض عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از
شما در نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نیابد که چند رکعت گذارده است ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در واست ولیبن علی ما استیقن و باید که
بنا نهد بر چیزی که یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد ثم یسجد سجدتین باز باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه
سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و ازینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از آن فائده سجدتین بیان میفرماید
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته
شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لاربع و اگر گذارده است
رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود و پس از این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشند این دو سجده خوار کردن و بینی
بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگر چه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود و لیکن فائده سجدتین رغم شیطان است که میخواست که در شک انداخته و از عبادت باز دارد
مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء مرسلا و روایت کرد آن را مالک از عطاء بن یسار بطریق
ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده و فی روایته شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میکرد آن

مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث دال آنست که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی میگوید که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود و یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بجانبی واقع شود بهان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی معتبر است در شرع چنانچه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه آورده این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت اگر چنین کرده نشود و بس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد حرج عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام اینست که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستانف و کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یک جانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم رضی الله عنه والله اعلم

وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را ازید فی الصلوة آیا زیاده کرده شده در نماز که چهار رکعت بود و پنج حکم شد فقال وما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست این پرسیدن شما و برای چه میپرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذارده ام قالوا صلیت خمسا گفتند گذاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن وفی روایة قال و در روایتی آمده است که فرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی مانند شما انسی کما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب و چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری طلب کند صواب را بغالب ظن فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن ثم لیسلم ثم یسجد سجدتین پس باید که سلام گوید پس باید که سجده کند دو سجده متفق علیه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد آنست یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده اخیره و برخواست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه او و اگر کرد است قعده اخیره و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است برای خامسه اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است فتدبر

وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گذارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال گفت ابن سیرین قد سماها ابو هریرة ولکن نسیت انا تحقیق نام برده بود آن نماز را بتعیین ولیکن فراموش کردم من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت ثم سلم پس سلام داد یعنی سهو کرد و برخواست برای رکعت سوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس ایستاد آنحضرت بسوی چوبیکه بعرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکات لفظ فی المسجد نیست ولیکن در بخاری هست فاتکأ علیها پس تکیه کرد بران چوب کانه غضبان باین صفت که گویا آنحضرت خشمگین است و وضع یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست چپ خود و شبک بین اصابعه و در هم تکیه کرد و در آورد انگشتان خود را و وضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری و نهاد رخساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد و بیرون آمدند پیشتر و زودتر آیندگان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را و اول ناس که شتابی کنند بخروج و بسکون را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه پیشتر برآیند و جماعه را که معرکه جنگ که از همه پیشتر برآیند و بی صبری نمایند نیز میگویند فقالوا پس گفتند صحابه بمشاهده این حالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده برآمد قصرت الصلوة کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز و قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو وجه روایت است یعنی از چهار رکعت به دو رکعت آمد وفی القوم ابوبکر وعمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما نیز بودند فهابا ان یکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آنحضرت را از اینکه سخن گویند او را از هیبت حال و هیبت ترس با بزرگی و دهشت چنانکه از پادشاه بسبب هیبت میباشد واز وخوف وفی القوم رجل فی یدیه طول و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از آنجهت یقال له ذو الیدین گفته میشد او را ذو الیدین خداوند دو دست و بعضی گویند که از آنجهت ذو الیدین میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعضی گویند از آنجهت که دو پیر داشت و مضمون حدیث صریح است که وجه تسمیه بدان دراز بودن دستها است و نام او عمیر بن عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعضی گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذو الیدین و ذو الشمالین است و قیل غیر ذلک والله اعلم قال گفت این مرد که ذو الیدین است یا رسول الله انسیت آیا فراموش کردی و سهو شد ترا ام قصرت الصلوة یا کوتاه شد و یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس ولم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شده نماز فقال اکما یقول ذو الیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع همچنین است که میگوید ذو الیدین فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید فتقدم فصلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگذارده ثم سلم پس سلام داد ثم کبر پس تکبیر گفت و آورد و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا دراز تر از آن بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مشاهده عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع راسه و کبر پس برداشت سر از سجده و تکبیر گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا دراز تر از آن ثم رفع راسه و کبر پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است فربما سألوه پس بعد از روایت کردن ابن سیرین حدیث بنحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم

یعنی آیا گفت ابو هریره ثم سلم یعنی سجدتین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم آگاهانیده شده و خبر داده شده‌ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم و لیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه من در حدیث ابو هریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در اینجا در آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سهو تشهد هست پس گفت نیست تشهد در حدیث ابی هریره و لیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید متفق علیه بلفظه للبخاری و فی اخری لهما و در روایت دیگر مر بخاری و مسلم را فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم بدل بجای این لفظ لم انس و لم تقصر این لفظ آمده است کل ذلک لم یکن هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که فقال پس گفت ذوالیدین قد کان بعض ذلک بتحقیق بود یکی ازین دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد و لیکن درینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه و سلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و اخبار یست که متعلق باشد بتبلیغ شرائع و احکام وحی در جمله اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و معصیت است اگرچه نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ان و همین است مذهب جمهور و شبهه ایشان میگویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر است که در اعتقاد من هست نه در نفس الامر و این خبر صادق است یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل کثیر مفسد نماز است بر تقدیر یست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان چنانکه مذهب شافعی است و این جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند و ایشان را حکمی مستقل نیست و اینجواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است در نماز و درینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و ساهیا مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است والله اعلم و عن عبد الله بن بحینة بضم موحده و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبد الله بن مالک ابن بحینه است بتنوین مالک و اثبات الف تا صفت مالک نگردد و صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین است مات فی امارة معویة ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت گذارد با صحابه نماز پیشین را فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی و ننشست و نکرد قعده اولی فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوة و انتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر و هو جالس تکبیر گفت و سلام داد و از نماز بر آمد متفق علیه الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی بهم فسها روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی در مواضع نوشته شده که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سهو کرد فسجد سجدتین پس سجده کرد دو سجده برای سهو ثم تشهد ثم سلم پس تشهد خواند پس سلام داد درین حدیث تعیین موضع سهو نکرد و ذکر تشهد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشهد نیست و این حدیث موافق مذهب ما است و مذهب امام احمد نیز همین است و بعض مالکیه و شافعیه نیز هم برین اند و اختلاف است که صلوة و دعا که در تشهد آمده است در تشهد که پیش از سجده است بخوانند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است بر ثانی است و در هدایه گفته صحیح همین است و در بعضی از شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخوانند و طحاوی گفته که در هر دو بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب از جهت تفرد راوی وی بزیادة تشهد با مخالفت رواة دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کرده اند آنرا و عن المغیرة ابن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قام الامام فی الرکعتین چون بایستد امام در دو رکعت و قعده نکرد فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس پس اگر یاد آورد که قعده نکرده است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشهد بخواند ظاهر حدیث آنست که سجده سهو نکند و در هدایه گفته است که بعض گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند و ان استوی قائما و اگر تمام ایستاد فلا یجلس و یسجد سجدتی السهو پس باید که ننشیند و سجده کند دو سجده سهو رواه ابو داود و ابن ماجه و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب ما آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سر نهاد و زانو با بر داشت بقیام اقرب است و اگر نه بقعود و بعض گفته اند معتبر برداشتن زانو ها است شیخ ابن الهمام گفت اعتبار قربیت روایتی است از ابی یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استوای قیام و قعود است و هو الاصح الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات آنحضرت گذارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس درآمد در منزل خود فقام الیه رجل یقال له الخرباق پس ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خرباق و کان فی یدیه طول و در هر دو دست وی درازی بود تحقیق آنست که این مرد همان ذوالیدین است که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ فقال پس گفت یا رسول الله فذکر له صنیعه پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آنحضرت را که کرد یعنی سلام دادن در سه رکعت فخرج غضبانا یجر رداءه پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین در حالیکه میکشید ردای مبارک خود را هیچ معلوم نمیشود که سبب سهو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم باسراره حتی انتهی الی الناس فقال تا آنکه رسید آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلی رکعة پس بگذارد آنحضرت یک رکعت را که مانده بود از نماز و سهو کرده بود ثم سلم پس تر سلام داد ثم سجد سجدتین پس تر سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پس تر سلام داد و از نماز بر آمد رواه مسلم پوشیده نماند که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و

حدیث ابی هریره که گذشت از دو وجه است یکی آنکه آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سه و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبه که در مسجد بود و اینجا میگوید که در آمد در منزل در وجه ثانی خود ممکن است که
امر ما شد ابو هریره و یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را مخالفت در وجه اول صورت اجتماع مدار دارد از این جهة حکم کرده اند که واقعه متعدد است و در هر دو واقعه متکلم ذو الیدین باشد و الله
اعلم و عن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول شنیدم آنحضرت را که گفت من صلی صلوة یشک فی النقصان کسیکه بگذارد نمازی که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرد
در رباعی که سه گذارده یا چهار فلیصل حتی یشک فی الزیادة پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد
تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج با احتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت شده و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد که فرمود بگذارد تا شک کند در زیادت رواه احمد بدانکه سهو از آنحضرت
در چند موضع واقع شده اول از قعدهٔ اولی چنانکه در حدیث عبد الله بن بحینه وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذو الیدین واقع شده سیوم از یک رکعت اخیر چنانکه در
حدیث خرباق آمده چهارم در زیادهٔ خامسه چنانکه در حدیث عبد الله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی
واجب گردد و اصحاب ظاهر هم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم
شد که آنحضرت در بعض مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و هر دو جائز باشد و لیکن مذاهب ائمه متفرق افتاد
امام شافعی در همه جا قبل السلام گوید و احادیث را که وارد شده اند در وی ترجیح نماید بلکه دعوی کند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده و الله اعلم و امام اعظم در همه جا بعد از سلام کند از جهة کثرت احادیث وارده در وی و قوت آنها و در کتب سته از
عبد الله بن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبد الله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد
الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت لکل سهو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمده متمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نزد امام ابو حنیفه
چنانکه در اصول فقه ثابت شده و شمنی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین و امام
مالک گوید هر جا که سهو بنقصان است سجده قبل السلام کند و هر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمهٔ شافعیه هم برین
قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصانست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطانست و درین سخن نظر است
و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه و سلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول قوی
و اقرب بصواب است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم حکم میکردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف
مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در فضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به فی کتب الائمة الاربعة و اما بودن سلام یک یا دو اول قول محمد است و مختار
فخر الاسلام و گفته است که مقابل روی دهد و قیل بجانب یمین و در هدایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد و اختیار شمس الائمه اینست بعد از آن اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو و آن
مذکور است در بعض احادیث و مذهب ما اینست چنانکه گذشت باب السجود القرآن اختلاف کرده اند در سجدهٔ تلاوت ائمهٔ ما برآنند که واجبست و امام مالک و شافعی و احمد برآنند
که سنت است و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجبست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه
که در ادای آن ورود یافته و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهة تخفیف اقتصار بر آن کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم
نه فرضیت و متمسک ائمهٔ دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سورهٔ و النجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و سجده نکرد و جوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی
الفوریت نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهة بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدهٔ و النجم باشد که در وی اختلاف است
و الله اعلم و طهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت و از هیچکس خلاف در ان منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز میکرد و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت
وی نرفته الا شعبی و نیز میگویند که گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد بغیر جهة قبله بی وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین هم رفته اند که سجدهٔ تلاوت بر مستمع است
نه بر سامع اگر اتفاقی شنید آیت سجده و بگوش رسید سجده واجب نگردد و بعض گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد و سنت است بسامع و این از امام مالک
نیز روایت کرده اند و بعض گفته اند که وجوب بر تقدیریست که قاری بقصد قرائت کند نه بر قصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان میخوانند و مذهب ما جمهور ائمه برآنند که واجبست
بر سامع مطلقا بشرائط صلوة و هو المختار الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه و سلم بالنجم سجده کرد آنحضرت بسورهٔ نجم که در آخر آیت سجده دارد و سجد معه المسلمون و المشرکون
و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران و الجن و الانس و جنیان و آدمیان مراد همین جن و انس که درین مجلس حاضر بوده باشند بطریق تکریر و تاکید یا هر که بر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد رواه البخاری و گفته اند سجدهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهة امتثال امر الهی تعالی بود و سجود شکر گذاری نعم عظیمهٔ وحی سبحانی
که معهود دانند اول سوره و سجدهٔ مسلمانان بجهة متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجدهٔ مشرکان بجهة سماع اسمای آلههٔ شان بود از لات و عزی و منات یا از جهة غلو سطوت
و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عز و جل چنانکه تاب و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر ازان کسیکه اشقی و اطغی قوم بود
که کفی از خاک برگرفت و بر جبههٔ زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درینجا قصه است از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از آن با

سیوطی تاریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرده
گفت شعر تلك الغرانيق العلى وان شفاعتهن لترتجى یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان آواز بلند مشابه صوت شریف آنحضرت از پیش خود خوانده مشرکان شنوانید و سجده مشرکان
ازین جهت بود که گفتند که اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق محیی ممیت علیم قدیم رزاق کیست اینها شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این
قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع است و کلام در وی بسیار است پاره از آن در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق وهو یهدی السبیل وعن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابو هریره
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید رواه مسلم وعن ابن عمر قال كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يقرأ
السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه نزد وی میبودیم فيسجد ونسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم با وی فنزدحم پس انبوهی میکردیم حتی ما يجد احدنا لجبهته موضعا يسجد عليه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما مرپیشانی خود در اجای که سجده کند براں متفق علیه پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودی این
همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم وعن زيد بن ثابت قال قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم والنجم فلم يسجد فيها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورة
والنجم را پس سجده نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن شد
معلوم شد و واجب باشد آورد ان متفق علیه وعن ابن عباس قال سجدة ص ليس من عزائم السجود ابن عباس گفت که سجده سورهٔ ص نیست از پس سجده های که امر کرده شده باشد بدان عزیمت
در اصل قصد قلب بر شیء فی الصراح عزم بالفتح والضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت و قد رأيت
النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در آن گفته اند که سجده کردن آنحضرت در آن بجهة موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبهٔ وی بود و در حدیث
نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داود بجهة قبول توبهٔ وی و ما نیز سجده میکنیم شکر گذاری آن وفی رواية قال مجاهد قلت لابن عباس أسجد في ص مجاهد که از تابعین است
و از فقهای مکه و قراء او ست و از اعلام علماء و مشاهیر ایشانست و سی بار قرآن بر ابن عباس عرض کرده بود و مات سنة اربع ومائة گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجده کنم در سوره ص فقرأ پس
خواند ابن عباس این آیت را ومن ذريته داود وسليمان حتى أتى تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدای
این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبيكم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن أمر أن يقتدي بهم از جملهٔ آن کسانی است که امر کرده شده اند که اقتدا کنند
بایشان پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما نیز باید کرد رواه البخاری اگر کوئی نسبت اقتدا و تبعیت با آن
حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد و بیت
خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری علیه افضل الصلوة والتسليمات و انهاها واكملها و این حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجدهٔ ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را
که از جهة قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود را که از جهة شکر قبول توبهٔ داود و موافقت وی بود و سجدهٔ ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که ماموراست آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بدان و در حقیقت همه عبادت از فرائض و واجبات بجهة شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست بآن معنی باشد که وجوب
وی از آن قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم
که سورهٔ ص می نویسم و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده درافتادند پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد از آن
سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بر آن مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بر آن اگرچه در اوایل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از
تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام الفصل الثانی عن عمرو بن العاص قال اقرأ و در بعض نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از آنجمله سه سجده در مفصل که از سورهٔ حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف
در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکی در آخر سورهٔ والنجم دوم اذا السماء انشقت سوم در سورهٔ اقرأ وفي سورة الحج سجدتين و خوانانید در سورهٔ حج دو سجده
یکی بعد آیهٔ الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض الاية دوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا رواه ابو داود و ابن ماجه بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدات
قرآنی چهارده است الا انزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست و امام ابوحنیفه قائل است بسجدهٔ ص و قائل نیست بسجدهٔ دوم حج و میگوید مراد بآن
سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد برعکس و در روایتی از امام احمد پانزده است باثبات سجدهٔ ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست و گفته اند که حدیث
عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعض از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبه ابن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان
فيها سجدتين فضیلت داده شد سورهٔ حج بآنکه در وی دو سجده اند قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم يسجدهما فلا يقرأهما و هر که سجده نکرد هر دو سجده را پس گویا نخواند هر دو آیت را

خواند فی کامل معتبر. رواه ابو داؤد والترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکی
از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه از ائمهٔ حدیث است و لیکن در آخر عمر خلل و غلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و فی المصابیح فلا یقرأها
با کما فی شرح السنة و واقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأهما ضمیر تثنیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها با وحدت ضمیر که عائد بسوره است و در شرح السنة نیز چنین است و درینجا ضمیر
تثنیه است که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد گویا تمام سوره نخوانده و ترک سجده مفوت ثواب قراءت تمام سوره است و عن ابن عمر ان النبی و روایتست از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجده تلاوت ثم قام فرکع پس برخاست ایستاد از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آنحضرت
خواند سورهٔ الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است و این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این سوره
خواند و آنحضرت گاهی آیتی از سوره میشنوانید تا بدانند که فلان سوره میخواند یا از جهت غایت شوق و حضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القراءت گذشت رواه ابو داؤد و ظاهر
این حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت و این جائز است و نیز جائز است که باقی سوره بخواند بعد از ان برکوع برود و غایت آنکه بر تقدیر
اول قراءت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جائز است و از اینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجود و قراءت جائز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نزد وی نفل
واجب نیست اگر نکند رواست فافهم و عنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدة کبر و سجد و سجدنا معه
پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو می باشد رواه ابو داؤد و عنه انه قال ان رسول الله صلی الله
از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیت سجده را فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه فمنهم الراکب والساجد علی الارض بعضی از سجده
کنندگان سوار بودند و بعض سجده کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده
باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داؤد و این واقعه جز آن واقعه است که آنحضرت سورهٔ والنجم خواند و مسلمانان و کافران
همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند
آن قصه بمکه است پیش از فتح مکه بود و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده نکرد
در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از ان بمکه سجده کرده بود و تمامهٔ آدمیان از مسلمانان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داؤد و این حدیث مخالف
حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره صحیح و ارجح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی
سجود القرآن باللیل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره سجده کرد روی من با ذات من مر کسی را که پیدا کرد
او را و شکافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شکافها اند قوت سمع و بصر را در آنجا نهاده بحوله وقوته سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تقیید بلیل اتفاقی است که عائشه
این دعا را از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب باید و نیز آمده و خواندن این دعا نیز مرویست رب لک سجدت یعنی
فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که بتسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکنند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است
و چون در آنجا کفایت کنند درینجا بطریق اولی کنند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی است خواه
بود رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه
پس گفت یا رسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خوابم گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت
فسجدت الشجرة لسجودی پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من با سجده کردن من فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را اللهم اکتب لی بها عندک
اجرا خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را واجعلها لی عندک ذخرا و بگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره وتقبلها منی
کما تقبلتها من عبدک داود و بپذیر آنرا از من چنانکه پذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داؤد است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة گفت ابن عباس پس خواند
آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از ان مرد آیت سجده را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد پس سجده کرد فسمعته وهو یقول
مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر روایت
کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود و معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر و ظاهر اند و از
ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ماناکه مبنی روایتین این هر دو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اولی مطلق
آورده قراءت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم وقال الترمذی هذا حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است الفصل الثالث عن ابن مسعود
ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه روایت است از عبد الله بن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی غیر ان شیخا

ممن قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا آخر آنکه پیر مردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا همین سعد را آنچه
کبر کرد و تمرد ورزید و با وجود آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند قال عبدالله فلقد رأیته بعد قتل کافرا گفت ابن مسعود پس تحقیق دیدم آن پیر را کافر ار بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر
گفته اند که آن مقتول امیة بن خلف بود و بفتح لام کشته شد روز بدر و وی برادر ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد و بعض گفته اند که عتبه
بن ربیعه بود و بعض گفته اند سعید بن العاص قول اول صحیح است و ازینجا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح متفق علیه وزاد البخاری
فی روایة وهو امیة بن خلف این حدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از حصی یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیه بن خلف بود و پس معلوم
که مقصود و مختار همین است چنانکه گفتیم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص و در روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سوره ص وقال سجدها داود توبة و گفت آنحضرت
کرد سجده سوره ص را داود یعنی در قضیه که در سوره ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه و استغفار از تقصیری که ازوی واقع شده بود ونسجدها شکرا و
میکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگذاری قبول توبه داود که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
حکم پدر مشفق دارد و نسبت با ایشان پس حاصل میکرد و مراد ازتذکر نعمت برایشان اجل فرح و اعظم سرور رواه النسائی باب اوقات النهی باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز
گذاردن دران و این شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز دران که وقت طلوع و غروب و استواست و در وقت دیگر را که مکروه است دران که ما بعد فجر و عصر است و در مذهب ما
نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس دران سه وقت جایز نیست نماز ادا و نه قضا مگر عصر یومه و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتیکه حاضر کرده شود درین اوقات و در سجده
تلاوت چون خوانده شود درینها قولی هست و جایز است در وقت دیگر و شروع در نفل جایز است ولیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده بر می آید و قطع
افضلست کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جایز است قضا از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازه چون حاضر کرده شود و تحیة المسجد اگر
اتفاق افتد دخول در مسجد ولیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید و تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جایز نبود زیرا که این اصل تحری این اوقات است و این بحکم حدیث
ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جایز است صلوة کسوف از جهت خوف فوات با نجلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز
کراهت نزد ما شامل است تمام ازمنه و امکنه را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جایز است و در مکه معظمه نیز جایز است در همه اوقات و نزد امام احمد جایز است
رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وی دو روایت است و امام مالک گفت دریافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگذاردند
نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع کرده ترجیح محرم راست والله اعلم الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها باید که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگذارد نماز نزد بر آمدن آفتاب و باید که نگذارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل معنی
طلب احری و احری یعنی لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای نماز آن امر اولی تر و لائق تر می پنداشته است
میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جایز نبود و اگر اتفاقا بود جایز است و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات
مطلقا و فی روایة قال و در روایتی همچنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون بر آید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه از آفتاب
می بر آید مشابه ابرو پیدا شود و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از آن و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی فدعوا الصلوة پس بهلید نماز را و بگذارید آن را حتی تبرز تا آنکه پیدا گردد و
و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب بمقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید و اذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه
آفتاب فدعوا الصلوة حتی تغیب پس بهلید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها و مگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا
قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن
شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء اختصارا متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی
فیهن سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم دران سه ساعت او نقبر فیهن موتانا یا دفن کنیم درین سه ساعت مردهای خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است
و الا دفن کردن مرده را و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه ساعت کدامست حین تطلع الشمس بازغة یکی هنگام اول بر آمدن آفتاب بزغ بمعنی
تابش آفتاب و ابتدائی بر آمدن وی آید حتی ترتفع تا آنکه بلند گردد بمقدار یک نیزه و حین یقوم قائم الظهیرة و دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا
آفتاب حتی تمیل الشمس تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال و حین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب سیوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس
و نیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام متفق علیه وعن عمرو بن عبسة بفتحات عین و سین مهملتین
صحابی مشهور است احوال شریف وی و قصه ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة قدم آورد آنحضرت مدینه را فقدمت المدینة
فدخلت علیه فقلت اخبرنی عن الصلوة پس قدوم آوردم من نیز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب فقال پس گفت آنحضرت صل صلوة الصبح

۲ ودر بعض نسخ سعید گفته

بگذار نماز بامداد را ثم اقصر عن الصلوٰة حین تطلع الشمس حتی ترتفع پس تر باز ای از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار چون شخصی باز آید از چیزی با وجود قدرت
بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از آن میگویند قصرت بی همزه این چنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتیکه طلوع میکند
میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از آن بگذار نماز نفل هرچه خواهی فان الصلوٰة مشهودة زیرا که نماز درین وقت با طلق
حاضر میشوند او را ملائکه تا گواهی دهند بدان برای مصلی و قول او محضورة بضاد معجمه بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهودة مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند او را ملائکه و مینویسند در
نامهٔ اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است حتی یستقل الظل بالرمح تا آنکه کم میشود سایه در نیزه که خلانیده میشود در زمین و میرسید بغایت قلت و اینچنانکه بود وقت استوا پیدا شده و
استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده یعنی بلند شده سایه بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده و مآل معنی هر دو عبارت یکیست یا محمول بر قلب است ثم اقصر عن الصلوٰة
پس تر باز ای از نماز فان حینئذ تسجر جهنم پس بدرستیکه درین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود دوزخ و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است فاذا اقبل الفیٔ فصل پس چون پیش آید
سایه زوال پس بگذار نماز ظهر و هرچه خواهی از نوافل فان الصلوٰة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر تا آنکه بگذاری نماز دیگر را ثم اقصر عن الصلوٰة حتی تغرب الشمس پس تر باز ای از نماز تا آنکه فرو رود
آفتاب فانها تغرب بین قرنی الشیطان زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و درین هنگام سجده میکنند مر او را کافران قال قلت گفت عمرو
بن عبسه گفتم یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن قال گفت آنحضرت ما من رجل یقرب وضوءه بفتح واو نیست هیچ مردی که نزدیک
کرد اند آب وضوی خود را اشارت است باهتمام او در امر طهارت یا بنفس خود متعهد احضار وی آن میگردد و مشقت میکشد و غیر را در عبادت مولی شریک نمیگرداند فیمضمض ویستنشق
پس آب در دهن و بینی میکند فینتثر تا شکلة پس بفشاند بینی را استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل متوطن شیطانست چنانکه در باب فضل وضو گذشت الا خرت خطایا
وجهه وفیه وخیاشیمه مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او یعنی باطن روی و دهان و بینیهای بینی او و خرت بجای معجمه و تشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان
نیز روایت است ثم اذا غسل وجهه کما امره الله پس چون بشست ظاهر روی خود را بر آن وجهی که امر کرده است او را خداوند تعالی الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء مگر آنکه
می افتد گناهان روی وی از کرانهای ریش وی همراه آب ثم یغسل یدیه الی المرفقین پس تر میشوید هر دو دست خود تا هر دو آرنج الا خرت خطایا یدیه من انامله مع
الماء مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست وی از سر دست انگشتان وی همراه آب ثم یمسح راسه پس تر مسح میکند سر خود را الا خرت خطایا راسه من اطراف شعره
مع الماء مگر آنکه می افتد گناهان سر وی از کرانهای موی همراه آب ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء
پس تر میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناهان هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب فان هو قام فصلی پس اگر آن مرد ایستاده
پس نماز گذارد فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی هو له اهل پس ستود خدا را و ستایش کرد بر وی و بزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آنست وفرغ قلبه لله و خالی کرد دل خود را
برای یاد خدا گویا که درین قول اشارتست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کهیئته یوم ولدته امه بر آن الا انصرف من خطیئته
کهیئته یوم ولدته امه مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناهان خود مانند پیکر و نهاد خود در روز زائیدن مادر او را رواه مسلم وعن کریب بضم کاف و فتح را عن ابن عباس والمسور بکسر میم و سکون سین
مهمله بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وی بعد از هجرت بمکه و قدوم آورد بمدینه سنه ثمان و وقت وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در وی تا مرد معویه و مکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد
یزید لشکر را بمکه و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه وعبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سکون زای نیز صحابی است برادرزاده
عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه است که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة فرستادند او را بسوی عائشه
رضی الله عنها فقالوا پس گفتند این سه کس کریب را اقرأ علیها السلام سلام برسان بخوان بر عائشه وسلها عن الرکعتین بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جایز است گزاردن
آنها یا نه و آنحضرت گذارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گذاردن آنحضرت را این دو رکعت قال گفت کریب فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عائشه رضی الله عنها فبلغتها ما
ارسلونی پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین بعد العصر است فقالت سل ام سلمة پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که او عالم است بدان
کریب میگوید فخرجت الیهم فردونی الی ام سلمة پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا از وی بپرسم و این غایت ادب و
هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند
نزد ام سلمه رفت فقالت پس گفت ام سلمه سمعت النبی شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنهما نهی میکرد از گذاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر ثم رایته یصلیهما پس تر
دیدم آنحضرت را که میگذارد این دو رکعت را ثم دخل پس تر در آمد آنحضرت که بگذارد آن را در مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یا در صفهٔ دار بود پس در آمد در درون خانه
فارسلت الیه الجاریة پس فرستادم من بسوی آنحضرت دختر را فقلت قولی له پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را تقول میگوید ام سلمه یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین شنیدم ترا که
نهی میکردی از گذاردن این دو رکعت واراک تصلیهما و الآن می بینیم ترا که میگذاری آنها را قال گفت آنحضرت در جواب این سوال یا ابنة ابی امیة ای دختر ابی امیه ام پدر ام سلمه
سهیل بن مغیره مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود سألت عن الرکعتین بعد العصر پرسیدی از گذاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر وانه اتانی ناس من عبد القیس و بدرستیکه اینست

که بدرستیکه شان این است که آمدند مرا مردم از قبیله عبد القیس برای تعلیم احکام دین فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر پس باز داشتند مرا از گذاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است
فهما هاتان پس این دو رکعت که گذاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگذارده بودم بعد از پیشین متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق
اهم و اقدم است بر گذاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد و وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد
ابو حنیفه در وقت میتوان گذارد و نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شروع کرده باشد در ان و بجهة ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده ازین جهة قضا کرد والله اعلم اگر
گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر که گذارد بجهة شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما احادیث دیگر که از
عایشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن چه کار میکنید چنانکه گفت وی رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را
از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گذارد دو رکعت را جوابش آنکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله
عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن و لیکن گذاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره ازان در شرح گفته شده است و صواب آنست
که گذاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر آن از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم با وجود آنکه امت را نهی کرد ازان چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد ازان
و بعض گویند که نهی از صلوة بعد العصر بجهة آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر آن هم ازین جهة بود و بعض میگویند که
مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آنرا چنانکه در حدیث آمده است که لا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در اول
باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگذارد گفتند چرا در مردم نمیگذاری
فرمود از ترس مردم ظاهرا مذهب این امام اجل بر خلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بود نخواست مخالفت کردن والله اعلم الفصل الثانی عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن
عمرو روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری است قال رأی النبی صلی الله علیه و سلم رجلا یصلی بعد الصلوة الصبح رکعتین گفت دید آنحضرت مردی را
که میگذارد بعد از گذاردن نماز صبح دو رکعت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صلوة الصبح رکعتین رکعتین آیا میگذاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت بآیین طریق که میگذاری فرض را
دو رکعت و میگذاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نمازی نیست فقال الرجل انی لم اکن صلیت الرکعتین اللتین قبلهما پس گفت آن مرد بدرستیکه من نگذارده
بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت فصلیتهما الآن پس گذاردم آن دو رکعت را اکنون فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و انکار
نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گذارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را پیش
از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا است
و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد شده است مگر در قضای آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج
بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن بتبعیت فرض اختلاف است کذا فی الهدایة و ترمذی گفته که قومی از علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند
که باکی نیست که بگذارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن
عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه و قال اسناد هذا الحدیث لیس بمتصل و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان
محمد بن ابراهیم لم یسمع من قیس بن عمرو و نیز اگر محمد بن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو وی سماع ندارد از وی و فی شرح السنة و نسخ المصابیح عن قیس بن قهد نحوه و در شرح السنة
و در نسخهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس ابن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ
قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند
آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد است و بعض گفته اند قیس بن عمرو والله اعلم و عن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه و سلم قال روایت است از
جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی اسلام آورده پیش از فتح بعد از ان و جبیر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت
ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز مدارید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه و صلی آیة ساعة شاء من لیل و نهار و نماز بگذارد در هر ساعتی که خواهد از شب
و روز رواه الترمذی و ابو داود و النسائی در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه غیر آن باشد خلافی نیست خلاف
در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا غیر آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاصة بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست
هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد است در حرمت و کراهت از جهة عموم حدیث نهی و از جهة آنکه محرم راجح است و بعض گویند حکم نهی ناسخ است والله اعلم و عن ابی هریرة ان النبی صلی الله
علیه و سلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة روایت است از ابو هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گذاردن نیمروز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعی
و این نیز مذهب شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارد در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا آنکه

محرم مرجح است بر مبیح نزد تعارض وعن ابی قتادة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس ابو الخلیل بخای معجمه که از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتاده
که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت که مکروه میداشت نماز را در نیمروز تا برگردد آفتاب الا یوم الجمعة مگر در روز جمعه وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة وگفت که دوزخ گرم کرده میشود
وتابیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه وتسجر بتخفیف وتشدید هر دو روایت است رواه ابو داود وقال ابو الخلیل ملاقات نکرده است ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد
والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله الصنابحی بضم صاد مهمله وکسر با ء وحای مهمله منسوب بصنابح بطنی است از مراد صحابیست وبعض ابو عبد الله صنابحی گفته وصواب آنست که ابو عبد الله
تابعی است وابو عبد الله صنابحی صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان بدرستیکه آفتاب طلوع میکند وحال آنکه با وی قرن شیطان است یعنی قرن شیطان
گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب جدای میکند شیطان از آفتاب ثم اذا استوت قارنها باز چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب را فاذا زالت
فارقها پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد فاذا دنت للغروب قارنها پس چون نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد او را فاذا غربت فارقها پس چون غروب میکند جدا
میگردد ونهی رسول الله ونهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلک الساعات از نماز گذاردن درین ساعتها رواه مالک واحمد والنسائی روایت کرده است این حدیث را
مالک واحمد ونسائی ومالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوة وقت استوا وگفته که در یافتیم ما اهل فضل را که کوشش میکردند ومیگذاردند
نماز در نیم روز وعن ابی بصرة بفتح موحده وسکون صاد مهمله الغفاری بکسر غین معجمه صحابیست نام وی حمیل بضم حای مهمله وفتح میم وبعض بفتح حا وکسر میم گفته وجمعی بفتح جیم نیز گفته اند وآن
وهم است والله اعلم قال صلی بنا رسول الله گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالمخمص بضم میم وفتح خای معجمه وتشدید میم مفتوحه در آخر صاد مهمله نام جائی است صلوة العصر
گذارد نماز دیگر را فقال ان هذه صلوة عرضت علی من کان قبلکم پس گفت که این نمازیست که عرض کرده وظاهر کرده شده بر کسانیکه پیش از شما بوده اند از امم سابقه فضیعوها پس ضایع کردند
او را وبجای نیاوردند حق او را ومواظبت نکردند بران فمن حافظ علیها کان له اجره مرتین پس کسیکه محافظت کند ومداومت نماید بران باشد مر او را مزدوری دوبار ودو چندیکی
بجهت آنکه عملی است وبر هر عمل اجری است ودیگر بجهت محافظت بران بر خلاف پیشینیان ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد ونیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد والشاهد النجم
وشاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است. رواه مسلم وعن معویة قال روایت است از معویه بن ابی سفیان که گفت انکم
لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله بدرستیکه شما میگذارید دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیهما پس ندیدیم ما آنحضرت که میگذارد
آنرا ولقد نهی عنهما ومرا نیه بتحقیق نهی کرده است ازان یعنی الرکعتین بعد العصر مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را وگذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود وتاویل
آن در حدیث کریب گذشت رواه البخاری وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة گفت ابو ذر وحال آنکه بتحقیق بر آمده بود وی بر پایه زینه کعبه که بود در کعبه بجهت بلندی در وی آمدند
ووی الآن از چوب است بر شکل منبر که مینهادند ودر مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند وبهر دو طرف پایها مثل پایهای عرابه ساخته وچون خواهند که مردم را در کعبه در آرند آورا
کشیده متصل باب سازند پس بروی بر آیند ودرون در آیند وچون فارغ شوند باز در جای خود کشیده بیارند واحتمال دارد که در ان زمان نیز همچنین بوده یا بطور دیگر بوده والله اعلم پس ابو ذر
رضی الله عنه برین درجه بر آمد وگفت من عرفنی فقد عرفنی کسیکه میشناسد مرا پس شناسد مرا است گوئی وصدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان وبرنداشت زمین براست
گوتر از ابو ذر ومن لم یعرفنی فانا جندب وکسیکه نمیشناسد مرا باید که بداند مرا که من جندب ام تا اقرار گیرد واطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وجندب
بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابو ذر است پس روایت کرد وی رضی الله عنه وگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا صلوة بعد الصبح
حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمکة الا بمکة الا بمکة مگر بمکه سه بار مکرر فرمود
ودر بعض نسخ صرف دو بار نیست رواه احمد ورزین باب الجماعة وفضلها اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است
مگر بعذر واین قول امام احمد وداود وعطا وابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز وحاضر نیاید درست نیست نماز او وبعض گویند فرض کفایه است وطیبی گفته
ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است واکثر صحابه بر آنند ونزد بعض سنت موکد است در حکم واجب مذهب امام ابو حنیفه واصحاب او این است و
شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشائخ ما بر این اند که جماعت واجب است وتسمیه او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است ودر بدائع گفته که واجب است بر هر عاقل
وبالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت واگر در نیابد جماعت را واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنها بگذارد هم نیکوست
وقدوری گفته که اهل وعیال خود را جمع کند ودر خانه بجماعت بگذارد ونیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم
واگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را واگر در اقرب گذارده اند وشنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب آمده است نرود واگر نه در آمده است برود واتفاق دارند
که جماعت بعذر ساقط میگردد واز جمله اعذار مرض است وبریدگی دست وپا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعفی که نتواند بدان راه رفت وکوری نزد ابی حنیفه وبعض
گفته اند باتفاق وباران وگل ولای وسختی سرما در قول صحیح ودر روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل ولای فرمود دوست تر آنست که ترک نکند وامام محمد
حدیثی روایت کرده که اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارد زیادتی
میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بگذارد بسبع وعشرین درجة به بست وهفت پایه والفذ بفتح فا وتشدید ذال معجمه یعنی فرد وتنها ودر روایتی بخمس وعشرین آمده یعنی به بست وپنج وگفته اند

که عدد اکثر روایات بیست و پنج آمده است کرد حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال
صلوة و مصلی است یا بیست و هفت در جهریه است و پنج در سریه و گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در انکه این فضیلت مخصوص بجماعت
مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم تخصیص عدد موکول بعلم شارع است که جز او را تحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت
اوست لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب بتحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها پستر امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان
گفته شود و مراد از ثم آمر رجلا فیؤم الناس پستر امر کنم مردی را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پستر بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز
بگیرم ایشان را یکایک یا معنی اینست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای عاقبت و تعذیب
ایشان وفی روایة لایشهدون الصلوة و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لایشهدون الصلوة مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نمیشوند نماز را و اگر مذکور نیست هم
مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر احادیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان و در ان و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعه که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه
میگیرد و خود بحریق آنجماعت مقید میشود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوان
که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و بفتح آن حسنتین یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند
را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دنائت همت وی و بعض مرماتین را تفسیر به دو گوشت پاره کرده اند لشهد العشاء هر آینه حاضر میکرد نماز عشا را بیان دنائت همت وی میکند که برای
تحصیل امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید زهی بی تمیزی و بیخردی رواه البخاری ولمسلم نحوه وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل
اعمی و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گویند
غیر اوست فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد بدرستیکه نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن ستور
و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس فسأل رسول الله پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له که رخصت دهد مر او را و تکلیف نکند حضور مسجد را
فیصلی فی بیته پس بگذارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مر او را فلما ولی دعاه پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فقال
هل تسمع النداء بالصلوة پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را قال نعم گفت آری میشنوم اذان را قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که
باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان رواه مسلم وعن ابن عمر انه اذن بالصلوة بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی
آن میشود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا نزد وی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر
میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فی لیلة ذات برد و ریح در شبی که خداوند سرما و باد بود ثم قال پستر گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان الا صلوا
فی الرحال آگاه باشید و بدانید بگذارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و درین صورت که وقوع این قضیه
در سفر باشد ثم قال ان رسول الله پستر گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یأمر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه
میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ازینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت
باشد که مقید رخصت است و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم و اقیمت الصلوة
چون نهاده شد طعام یکی از شما و برپا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد فابدؤا بالعشاء پس آغاز کنید بطعام و لا یعجل بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آن کس برای نماز حتی
یفرغ منه تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه
بجز آن نه و وقت نماز جز در صورت دوم نبود و ظاهر آنست که امر بابتدا بالطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل بال نگردد و کان ابن عمر یوضع
له الطعام و تقام الصلوة و بود ابن عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر بر آورده میشد برای نماز فلا یأتیها حتی یفرغ منه پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از
طعام و انه لیسمع قراءة الامام و بدرستیکه ابن عمر هر آینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل
از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت سمعت رسول الله روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول میگفت لا صلوة بحضرة طعام نیکو نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان و نه در حالتی که وی یعنی مصلی مدافعت میکنند و زور می آرند
بدو بول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگذارد چنانکه ثبت ذکره الطیبی رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة چون اقامت کرده شد نماز پس جایز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کند یا نشسته

منفرد رواه مسلم و از اینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خواهد یافت سنت بگذارد و پس از آن درآید اما بر در مسجد بگذارد نه در صف جماعت از جهت امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر است و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند که آنچه منقول است از فقیه ابو اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند آنرا پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آنرا امام سرخسی که این شروع است در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل بقصد منهی عنه است اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف ابتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه و چهار نماز و شافعیه غیر نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان بسنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام کنند و بعضی نماز نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب بود تارة فتارة عمل بیکی از این طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند مذبذب را بخود راه مدهید و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بعد فرمود شیخ بر همین طریق یقین دست داد و از تذبذب برآمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا استاذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در هر زنی است که مشتهات نیست و نمی برآید بطیب و زینت و در این زمان مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهت فساد زمان و نیز برآمدن زنان در آن زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان در این زمان از جهت شیوع و اشتهار احکام شریعت و نشر مجالس زنان اولی است متفق علیه و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده است از وی زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریرة و عایشه گفت گفت مارا آنحضرت اذا شهدت احداکن المسجد فلا تمس طیبا چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی خوشبو را رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشا را و بخور بفتح با و ضم خا گرفتن دود طیب سوخته و بفتح با آنچیز که او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد بعشای آخره نماز عشا است و قید آخره برای آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص کرد عشای آخره بجهة آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیکتر است نه برای تخصیص حکم و حصر آن در وی رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع مکنید و لیکن اگر در خانها بگذارند بهتر و خانهای ایشان بهتر است مر ایشانرا رواه ابو داود و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از ابن العربی منقول است که مراد بحجره خیریست که درهای خانها بسوی وی است مصدوق این معنی همان صحن خانه است و صلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدع اش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاهی بضم نیز میخوانند و فتح دال خانه در درون خانه که نهاده میشود در وی امتعه نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی هر چند پنهان تر و درون تر بگذارد بهتر و مناسب تر رواه ابو داود و عن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابو هریره که من شنیدم محبوب خود را که ابو القاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی الله علیه و سلم یقول لا تقبل صلوة لامرأة تطیبت للمسجد پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای درآمدن مسجد حتی تغتسل غسلها من الجنابة تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن است بدن از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارتست بآنکه طیب برای درآمدن در مسجد هرگاه که مهیج و مهیج شهوت است در حکم جماع است و لهذا تفسیر کرده آنرا ابن ملک و طیبی گفته که این بر تقدیریست که طیب تمامی بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابو داود و روی احمد و النسائی نحوه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل عین زانیة هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زناکننده است بزنای چشم و ان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس و بدرستیکه زن چون خوشبوی بمالد بگذرد در مجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را بایشان نماید بنظر شهوت فهی کذا و کذا یعنی زانیة یعنی چنین و چنین است یعنی زانیه رواه الترمذی و لابی داود و النسائی نحوه و عن ابی بن کعب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما الصبح گذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یک روزی نماز بامداد فلما سلم قال اشاهد فلان پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد قالوا لا گفتند حاضر نیست قال اشاهد فلان گفت آیا حاضر است فلان نام کسی دیگر را برد قالوا لا این بار نیز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازها است بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینه حال بود یا علم سابق بدان داشتند و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشده بودند موسوم بودند بنفاق و لو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما و لو حبوا علی الرکب و اگر میدانستید ثوابی که در گذاردن این دو نماز است هرآینه می آمدید این دو نماز را بر زانوها و سرینها یعنی افتان و خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانو بار راه رفتن و بعض گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصراح حبو غیژیدن کودک و ان الصف الاول علی مثل صف الملائکة و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان است در فضل و شرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده میباشند و لو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هرآینه سبقت میکردید و پیشی میگرفتید در یافتن آنرا و رسیدن بدان و ان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده و بدرستیکه نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و افزاینده تر و فاضلتر است از

گذاردن

گذاردن وی تنها وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل و نماز وی با دو مرد فاضلتر است از نماز وی با یک مرد وما کثر فهو احب الی الله تعالی و هرچه بسیار است از جماعت پس آن دوست داشته شده تر است بسوی خدا و بیشتر است از روی ثواب رواه ابوداود والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو لا تقام فیهم الصلوة نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم الشیطان مگر آنکه چیره میگردد و غالب می آید بر ایشان شیطان فعلیک بالجماعة پس تو باد که لازم گیری جماعت را فانما یاکل الذئب القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض کفایت فافهم رواه احمد وابوداود والنسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسیکه بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را از پی روی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه قالوا گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آنحضرت که وما العذر و چیست عذر که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور میتوان داشت قال خوف فرمود ترس هلاک یا زیان از دشمن یا درنده و امثال آن او مرض یا بیماری و ضعف که بوجود آن نتوانند آمد لم تقبل منه الصلوة التی صلی قبول کرده نمیشود از وی نمازی که گذارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه ابوداود والدارقطنی وعن عبدالله بن ارقم صحابی است اسلام آورد در سال فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابوبکر و عمر بود و تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت بعد از آن استعفا نمود از آن قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که گفت اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم الخلاء وقتیکه برپا کرده شود و بیابد یکی از شما حاجت برفتن در متوضا برای بول یا غایط بطریق مدافعت فلیبدأ بالخلاء پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت کرد جماعت چه امر طهارت و تکمیل آن اهم و اقدم است از جماعت رواه الترمذی وروی مالک وابوداود والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن سه خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها را لا یؤمن رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء دونهم امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص گرداند بنفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغه واحد کند که مخصوص بوی گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق که بی امانتی و بی دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن و نگاه نکند در درون خانه پیش از آنکه طلب اذن کند برای در آمدن فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق بی امانتی کرد مر ایشانرا ولا یصلی وهو حقن حتی یتخفف و باید که نماز نگذارد و حال آنکه وی باز دارنده است بول را حقن منع بول و داشتن بول و در حکم اوست باز دارنده غایط و او را حاقب گویند ببای موحده تا آنکه سبک شود رواه ابوداود وللترمذی نحوه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغیره تاخیر نکنید نماز را از جهت طعام نه از جهت غیر طعام و گفته اند که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور آنکه در حدیث سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفته اند که نهی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نباید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز گردد رواه فی شرح السنة

الفصل الثالث عن عبدالله بن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه گفت ابن مسعود هر آینه بتحقیق دانستیم خود را و صحابه دیگر را که حکم میکردیم بانکه واپس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق معلوم بود و ظاهر بود نفاق وی و آنکه پنهان بود نفاق وی آن نیز تخلف میکرد و مریض یا بیماری که اصلا طاقت و قدرت نداشت که بمسجد بیاید ان کان المریض لیمشی بین رجلین بتحقیق بیمار که راه میرفت میان دو مرد و تکیه کرده بر ایشان حتی یاتی الصلوة تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر وجوب جماعت وقال ان رسول الله و گفت ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدی تعلیم کرد ما را سنتها را که اخذ آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن بدرگاه قرب و رضای الهی تعالی است و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکده آید و غیر مؤکده را سنن زواید گویند وان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فیه و بدرستیکه از جمله سنن هداست نماز کردن در مسجدیکه اذان گفته شده است در وی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر سنت اینجا طریقه مسلوکه در دین مراد دارند با آنکه ثبوت وجوب او بسنت است وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوشحال میگرداند او را و میخواهد که ملاقات کند خدا را و پیش آید مر او را مسلمان کامل فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس پس باید که نگاهبانی کند بر این نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث در این است که مراد گذاردن آنها باشد بجماعت چنانکه دلالت دارد بر وی قول وحیث ینادی بهن یعنی بگذارد آنها را در جایی که آواز داده میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی پس بدرستیکه خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را وانهن من سنن الهدی و بدرستیکه گذاردن این نمازها بجماعت از جمله آن طریقها است ولو انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی هذا المتخلف فی بیته و اگر ثابت شود که شما گذارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگذارد این شخص واپس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر ظاهرا شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق نشان والله اعلم لترکتم سنة نبیکم هر آینه ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را ولو ترکتم سنة نبیکم لضللتم و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود در اهر آینه گمراه شدید وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیک کند و بشرایط و آداب کند طهارت ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد پس قصد کند و برود بسوی مسجدی از این مساجد الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مر او را بهر گام که مینهد نیکی ویرفعه بها درجة و بلند گرداند بهر گامی پایه ارجمند در درگاه قرب و کرامت ویحط عنه بها سیئة و فرو کم گرداند بوی بدی را و مکفر گرداند آنرا بدان ولقد رأیتنا وما یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق و بتحقیق دانستیم خود را و صحابه را که تخلف نمیکرد از آن مگر منافقی که معلوم بود نفاق وی ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتی یقام فی الصف و بتحقیق بود مرد بیمار که آورده میشد در حالتیکه تکیه میکرد و میل میکرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز جماعت کسی بود

بدو تن آورد و چنانکه یکی بر جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر رواه مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریة گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه در
خانهاست از زنان و فرزندان اقمت صلوة العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار برپا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه جوانان چیزیرا که در خانهاست از متاع
آتش بلکه آمرد آنرا که مکلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند باتش از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر درینجا و در خیانت از
غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید است و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم رواه احمد وعنه قال امرنا رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوة وقتی که باشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگذارد نماز را رواه
احمد بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابوداود از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد از ندا مگر منافق و یا مگر آنکه بیرون آید
او را حاجت و وی میخواهد رجوع را این نهی در مذهب ما مقید است بانکه منتظم نباشد بوجود وی امر جماعت مسجد دیگر والا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگرچه در
صورت ترک است و اگر پیش از آن گذارده است در عصر و مغرب و فجر برآید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعیت نفل سه رکعت و در
ظهر و عشا هم اگر برآید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مگر آنکه موذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نه برآید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده
کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گذارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر مبیح یا محمول است بر ما
قبل النهی از جهت جمع بین الادله و در بعض احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافته است والله اعلم وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و ثای مثلثه و بمد قال خرج رجل من
المسجد بعد ما اذن فیه ابو الشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال پس گفت ابو هریره اما هذا فقد عصی ابا القاسم
اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد کسیکه دریابد اورا
بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پس تر بیرون آید در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری وهو لا یرید الرجعة و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد فهو منافق پس وی منافق است
و رجعت نمیخواهد که بهر دو روایت است رواه ابن ماجه وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوة له کسیکه بشنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد نماز
نیاید پس نیست نماز مر اورا الا من عذر مگر از جهت عذری از اعذار که سابقا شمرده شد رواه الدارقطنی وعن عبد الله ابن ام مکتوم صحابیست مشهور که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة
کثیرة الهوام والسباع بدرستیکه مدینه بسیار است دروی گزندها و درندها و انا ضریر البصر و من نابینا ام فهل تجد لی من رخصة پس آیا می یابی برای من رخصت در دین و آسانی که روا
داری برای من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند برستگاری و دریافت مقصود و مرام
شنیدن اذانست و تخصیص حیعلتین باین جهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم قال گفت آنحضرت فحی هلا پس اجابت کن و بیا و لم یرخص و رخصت نکرد و گفته اند حی هلا
کلمه ایست که در مقام حث و استعجال کنند نهاده شد بجای اجب و در حاشیه نوشته حیهل بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف کنی حی هلا
گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته رواه ابوداود والنسائی وعن ام الدرداء قالت گفت ام درداء که زوجه ابو الدرداء
است دخل علی در آمد بر من ابو الدرداء وهو مغضب و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است و خشمگین است فقلت ما اغضبک پس گفتم من چه چیز در غضب آورده ترا و باعث
خشم تو چیست قال گفت ابو الدرداء والله ما اعرف من امر امة محمد بخدا سوگند نمی شناسم من از کار امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا چیزیرا الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز میگذارند
بجماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه قال ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان ابن ابی حثمة فی صلوة الصبح
گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید اورا در جماعت و حاضر نشده بود برای جماعت
نماز بامداد و ان عمر غدا الی السوق و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار و مسکن سلیمان بین المسجد والسوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود فمر علی الشفاء ام
سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان است و از مهاجرات اولی بود و از عقلای نسا و فضلاء و فاضلات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد
و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بر وی غالب آمده فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح پس گفت عمر مر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد فقالت
انه بات یصلی فغلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی فقال پس گفت عمر لان اشهد صلوة الصبح فی جماعة
احب الی من ان اقوم لیلة هر آینه حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشته شده تر است بسوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که نماز
صبح بجماعت گذاردن فاضلتر از نماز شب و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب تثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی است رواه مالک وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة دو کس و آنچه بالای آنهاست بیشتر از آنهاست جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود رواه ابن ماجه وعن
بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد منع مکنید زنان را از نصیبهای ایشان از مسجد اذا استاذنکم وقتی که طلب اذن کنند زنان شما از برای رفتن بمسجد فقال بلال والله
لنمنعهن پس گفت بلال بخدا سوگند هر آینه منع میکنیم ما زنان را از رفتن بمسجد فقال له عبد الله پس گفت عبد الله مر او را بطریق زجر و شدت اقول قال رسول الله وتقول لنمنعهن میگویم من که گفته است

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تقول أنت لتمنعهن ومیگوئی تو در برابر امر آنحضرت البته منع میکنیم او فی روایة سالم عن أبیه قال و در روایت سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش آمده که گفت فأقبل علیه عبدالله فسبه سبا ما سمعته سبه مثله قط پس پیش آمد بر بلال عبدالله بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن وقال اخبرک عن رسول الله وگفت خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول والله لنمنعهن ومیگوئی تو والله البته منع میکنیم ما زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبدالله بن عمر با آن پسر سخن نگفت در حینی نشد و درین حدیث دلیل است که رای معارض نمیکرد نص را رواه مسلم وعن مجاهد عن عبدالله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یأتوا المساجد روایت میکند مجاهد که از علمای تابعین وقرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت وغیر ایشان از آمدن ایشان این مسجد ها فقال ابن لعبدالله ابن عمر پس گفت پسری که مر عبدالله بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن در حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد فانا نمنعهن پس ما البته منع میکنیم او منع میکنیم زنان را که بمساجد روند فقال عبدالله احدثک عن رسول الله حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتقول هذا ومیگوئی تو این سخن فما کلمه عبدالله حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبدالله تا آنکه مرد عبدالله با آن پسر و درین حدیث هجران ولد است از جهة ترک سنت رواه احمد

باب تسویة الصف

مراد بتسویه صف آنست که متصل بایستند و درمیان فرجه نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که بعد درمیان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای شما چنانکه شرح آن کرده شود

الفصل الاول

عن النعمان بضم نون بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار بعد از هجرت چنانکه عبدالله بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق صحیح میدارند سماع او را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز حتی کانما یسوی بها القداح تا آنکه گویا برابر میکرد با آن صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیزها را راست و هموار کرده شوند و درینجا مبالغه است که صف ها را اشتباه براستی و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویا برابر میکند آنها را بقداح حتی رأی أنا قد عقلنا عنه تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما تحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز ثم خرج یوما فقام پستر بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس ایستاد حتی کاد ان یکبر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر بر آرد برای احرام فرأی رجلا بادیا صدره من الصف پس دید مردی را که ظاهر و بیرون است سینه آن مرد از صف فقال عباد الله لتسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا هر آئینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را او لیخالفن الله بین وجوهکم یا آنکه تحقیق مخالفت می اندازد خدای تعالی درمیان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر بعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و امارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمه دین و اختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول او طریان ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت میکند ظاهر باطن با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و بعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند او را خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بصورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر میدارد سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم وعن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما و التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا فقال پس گفت اقیموا صفوفکم وتراصوا راست کنید صفهای خود را و متصل بایستید تا درمیان فرجه نماند چنانکه سنگها و خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برینحال باشید و از آن غافل نشوید فانی اراکم من وراء ظهری پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز و در نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است رواه البخاری روایت کرد این را بخاری وفی المتفق علیه و در حدیث متفق علیه این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف تمام کنید صفها را فانی اراکم من وراء ظهری و اتمام صفوف بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة برابر سازید صفهای خود را زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ و اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و المُقِیمِینَ الصَّلٰوةَ و غیر آن و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را آن با قامت است و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن آمده مثل فَوَیلٌ لِلمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُم عَن صَلٰوتِهِم سَاهُونَ متفق علیه این حدیث در بخاری و مسلم هر دو است الا ان عند مسلم مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة من تمام الصلوة واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکی است وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که مسح میکرد کتفهای ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را و یقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم برابر شوید و موافق باشید و اختلاف مکنید پس مختلف گردد دلهای شما شرح این گذشت لیلینی بحذف یا و تخفیف نون و در بعض نسخ لیلینی بثبوت یا و نون تاکید و بعض رواة بثبوت یا و سکون وی نیز روایت کرده اند و گفته اند که این غلط است و صواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است منکم اولوا الاحلام والنهی بباید این ترتیب صفوف میکند و میفرماید باید که متصل شوند مراد در صف اول

بایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام گاهی جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند باعتبار لزوم و گاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی
خواب بالغ و نهی بضم نون و بفتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی ناهی است مرد را از کارنا شایسته و بر معنی اول قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اهل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند
کیفیت صلوة او احکام آنرا و برسانند با مت ثم الذین یلونهم پس آن کسانیکه قریب اند با ایشان در رتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند ثم الذین
یلونهم پس آن کسانیکه نزدیک و متصل اند با ایشان چنانکه خنائی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نسا خواهد بود قال گفت ابو مسعود فانتم الیوم اشد
اختلافا پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیلینی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا درین حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه
نسا ذکر نکرده از جهة تعیین آن و نیز ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و نسا است و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است
چنانچه در شرح شیخ مذکور است وایاکم وهیشات الاسواق و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث است
چنانچه مخلوط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث
آنست که حذر کنید از نماز گذاردن در بازارها و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات کذا سمعت و هیشات جمع هیشه است و هوشه بمعنی فتنه و تهیج و اضطراب و بمعنی
جماعت مخلوط نیز آید رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تأخرا گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در صفوف صلوة
یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول وی فقال لهم تقدموا پس گفت مر ایشان را پیش آیید و در صف سابق بایستید و ائتموا بی و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل
تا افعال مرا دیده بکنید و لیأتم بکم من بعدکم و باید که اقتدا کند بشما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال و را دیده
میکنند و آنهائیکه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسبق و اسرع اند در اتباع وی ولا یزال قوم یتأخرون حتی یؤخرهم الله همیشه اند قومی که پس
می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افکند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی پیشتر نهند قدم و مبادرت نمایند در طلب علم و معرفت و اکتساب
فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب یا این بیان تقدم و مزید
طلب است یعنی تقدم و تبادر بمزید طلب همین است که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که
پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران است که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سستی کرد در آن دور افتاد از مرتبه قرب
و وصول شعر بتدامهر فته از آن معذوری ورنه که زد این در که بر وی نگشودند هر قدر که توانید تقصیر نکنید ثبت اند برین ره که آن چنان نکنی دست و پای بزن زیان نکنی
و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعض محدثان آن را در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن والله
اعلم رواه مسلم وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فرآنا حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه و بفتح حا سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این
است و بعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمره و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علما لغت آنرا منکر اند فقال مالی اراکم عزین چیست مرا که می بینم شما را حلقه
حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت انهاست و موجب و مؤثر در آنست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف
گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز ثم خرج علینا پس بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر فقال الا تصفون کما تصف
الملائکة عند ربها پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای طاعت و این در نماز خواهد بود فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف تصف
الملائکة عند ربها چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود قال یتمون الصفوف الاولی و یتراصون فی الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف
اگر کسی صف نخستین یکی خواهد بود و جمع آوردن بجهة ملاحظه است خواه آنکه ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها وشرها آخرها بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست وخیر صفوف النساء
آخرها وشرها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر از
مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رصوا صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در اندر ترکیب استوار کردن بنا و
پیوسته نهادن سنگ و خشت آن وقاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک بهم بایستید بنا است لئلا فرجه وحاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را نهی است از پیش و
پس ایستادن فوالذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدرستیکه من هر آینه می بینم شیطان را که
می در آید از کشادگی و رخنه صف کانها الحذف گویا که آن شیاطین حذف اند بحای مهمله و ذال معجمه مفتوحتین و فا گوسفندان سیاه ریزه اند گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ
و تفسیر کرده است آنرا راوی در حدیث ابی امامه بچهای میش که خورد و ندو در روایتی که انها بنات حذف گویا که آنها دختران حذف اند رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیشین را ثم الذی یلیه پس تر تمام کنید صفی را که متصل است و بعد از وست مراد بوصف اولی است نه ثانی فما کان من نقص فلیکن فی الصف
المؤخر پس اگر باشد از کمی و نا تمامی باید که باشد در صف پسین رواه ابو داؤد وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول ان اللہ وملائکته یصلون علی الذین یلون الصفوف الاول
بود آنحضرت که میگفت بدرستیکه خدا تعالی و فرشتگان وی درود میفرستند برکسانیکه متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز که
متصل است که بعد از صف اول و در اینجا فضل است بر صفهای دیگر که پس تر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاول کسانیکه ایستاده اند دران ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است
واللہ اعلم وما من خطوة احب الی اللہ من خطوة یمشیها یصل بها صفا ونیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی خدا از گامی که برود بوی تا به پیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف
فرجه باشد برود در آنجا و بایستد و صف را پیوسته گرداند و متشبها و یصل بها خطا نیست روایت کرده اند رواه ابو داؤد وعن عائشة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان اللہ وملائکته
یصلون علی میامن الصفوف بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر جانبهای دست راست صفوف یعنی برکسانیکه در جانب یمین ایستاده اند گفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه
دور باشد از وی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیه گفته اند که این در غیر مسجد شریف است و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است
که قبر شریف در آنجانب است رحمه اللہ قائله رواه ابو داؤد وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوة بود آنحضرت که برابر میکرد درست میساخت
صفهای ما را وقتی که می ایستادیم در نماز برابر یدست چنانکه گذشت فاذا استوینا کبر پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر برآورد برای احرام رواه ابو داؤد وعن انس قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول عن یمینه اعتدلوا سووا صفوفکم بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را وعن یساره اعتدلوا سووا
صفوفکم و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت اهتمام و اعتنا بدان رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوة بهترین شما
کسانی اند که نرم تراست کتفهای ایشان در نماز این را چند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقادتر است مرکسی را که کتف او را که بیرون برآمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر کرد د صف
و بعض گفته اند که اگر یکی خواهد که در صف در آید منع نکند او را و بگذارد که در آید خصوصا که برای سد خلل صف و فرجه آن در آید و گویند که لین منکب کنایه از سکون و خشوع و سکینه و وقار است
رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم یقول بود پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم میگفت استووا استووا استووا سه بار مکرر میگفت برابر است و درست بایستید در صف نماز فو الذی
نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت او ست بدرستیکه من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را از پیش خود رواه
ابو داؤد وعن ابی امامة بضم همزه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان اللہ وملائکته یصلون علی الصف الاول بدرستیکه خدا و فرشتگان وی درود میفرستند بر صف اول قالوا
گفتند یا رسول اللہ وعلی الثانی و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقینی گویند که مخاطب تلقین میکند متکلم را که عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت
و برابر ایشان ان اللہ وملائکته یصلون علی الصف الاول باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد قالوا گفتند صحابه یا رسول اللہ وعلی الثانی قال باز گفت آنحضرت
ان اللہ وملائکته یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول اللہ وعلی الثانی قال وعلی الثانی بار سوم گفت و علی الثانی تا آنکه بالتماس آنحضرت درین مرتبه وحی شد باشتراک صف ثانی به
صف اول درین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول وقال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و گفت آنحضرت سووا صفوفکم برابر سازید صفهای خود را وحاذوا
بین مناکبکم و راستی و برابری کنید میان مناکب خود ولینوا فی ایدی اخوانکم و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول که در حدیث ابن عباس گفته شد مناسب
تراست ولینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف است وسدوا الخلل و به بندید فرجهای صف را فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلة الحذف زیرا که بدرستیکه
شیطان می در آید در میان شما در رنگ حذف یعنی اولاد الضان الصغار یعنی بچهای میش که خرد اند رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اقیموا الصفوف
وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان پس مگذارید فرجهای شیطان را ومن وصل صفا وصله اللہ و کسیکه به پیوندد صف را و متصل دارد به پیوندد
او را خدا به فضل و رحمت خود ومن قطعه قطعه اللہ و کسیکه ببرد و رخنه کند دران ببرد او را خدا و دور انداز دازمقام قرب و رحمت و کرامت رواه ابو داؤد و روایت کرد این
حدیث را ابو داؤد و روی النسائی منه قوله و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را ومن وصل صفا الی آخره و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت
نکرده وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم توسطوا الامام گردانید امام را میان خود چنانکه بایستید پس وی راست و چپ او وسدوا الخلل و بندید فرجه را رواه ابو داؤد
وعن عائشة قالت قال رسول اللہ روایت است از عائشه رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم لا یزال قوم یتأخرون عن الصف الاول همیشه بود مذکور و هیکه پس می افتند
از صف نخستین و طلب نمیکنند پیشی را در مقام فضل و ثواب حتی یؤخرهم اللہ فی النار تا آنکه پس انداخت خدا ایشان را و منحط گردانید مرتبه ایشان را و انداخت در آتش دوزخ
رواه ابو داؤد وعن وابصة بکسر بای موحده و بعد از ان صاد مهمله بن معبد بفتح میم و سکون عین مراو را صحبت است قدوم آورد در سنه تسع صالح و گریان بود نزول کرد کوفه را بعد
از ان آمد بجزیره و مرد برقه و قبر او در آنجاست قال رأی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف نخستین تنها
فامره ان یعید الصلوة پس بفرمود او را که باز گذارد نماز را از جهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر با طل میکردد نماز تنها
گذارد از پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب این استثنا کرده اند نماز جنازه را وقتیکه پنج کس باشند از برای تحصیل سه
صف که مستحب است دران و بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیر یست که تمام نماز خلف صف تنها گذارد اما اگر احرام خلف صف بندد

بعد از آن بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم کرده و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام دست چپ همین است رواه احمد والترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان وحاکم آنرا تصحیح نموده وحدیث دیگر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمالست

باب الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستند یا در پهلوی جانب دست راست

الفصل الاول عن عبد الله بن عباس رض قال بت فی بیت خالتی میمونة گفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره است فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخواستم و وضو کردم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد و من نیز ایستادم فقمت عن یساره پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت وحدیث اینجا مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی فاخذ بیدی من وراء ظهره پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت گرفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را وکذلک اشارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم متفق علیه وعن جابر قال قام رسول الله روایت است از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیصلی تا بگذارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال دارد که دیگر هم وارد که گاهی بجماعت واقع میشد فجئت حتی قمت عن یساره پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود ثم جاء جبار بن صخر پس آمد جبار بتشدید بای بن صخر که از انصار بود و از جمله معتادین بود که در لیلة العقبة حاضر بود فتوضأ ثم جاء فقام عن یسار رسول الله پس ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینا جمیعا پس گرفت آنحضرت دست هردو ما را همه فدفعنا پس دور کرد و براند هردو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام سلیم خلفنا وام سلیم که نام مادر انس است پس ما بود و ازین حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس است که صبی نبود پس دلالت نیست مراین حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و میتوان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است والله اعلم رواه مسلم وعنه ان النبی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به وبامه او خالته نماز گذارد باوی و بمادر وی که ام سلیم است یا بخاله وی شک راویست قال گفت انس فاقامنی عن یمینه واقام المرأة خلفنا پس ایستاده کردانید مرا جانب راست خود و ایستاده کردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس ما درین حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم وعن ابی بکرة انه انتهی الی النبی روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابو بکره و تحریمه بست پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و اهل رکعت کرد و فضل تکبیره اولی یابد فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف ثم مشی الی الصف پس تر مشی کرد در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للنبی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا زیاده کرداند ترا خدا تعالی از برای طلب خیر و وصول بمقام قرب ولا تعد دوباره مکرد باین فعل که اقتدا منفرد ا باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول بصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امراست با ایستادن در موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرد و بعض رواة ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن برسد و اول صحیح تر است روایة و درایة رواه البخاری

الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنا ثلثة ان یتقدم منا احدنا وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی وعن عمار انه ام الناس بالمدائن روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی ع بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلک الفئة الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهریست وقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کرده بودند بوی پایان تر از آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس گرفت بر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود در ابروی فاتبعه عمار پس متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوته پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه الم تسمع رسول الله آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میگفت اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد آن مرد در جای بلند تر از جای ایستادن این قوم او نحو ذلک یا مانند این میگفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود ازین جهة این شک کرد که باین لفظ گفت یا مانند این گفت فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی پس گفت عمار از آن جهة متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا و فرود آوردی رواه ابو داود و از اینجا ظاهر میشود که عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر گفته شود که چون میدانست چرا از اول ارتکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از آن بگفته حذیفه اختیار کرد اولی و فضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میکردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اگر قوم بر دکانی باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایت از جهة عدم تشبه و بعض گویند مکروه است بجهة آنکه در روی خوار داشتن امام است و تحقیر کردن در حق وی و اختلاف است

در مقدار

در مقدار مکان دارتفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه است و بعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل فوق ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است و شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبهه خوار داشتن امام است تحقق نگردد در وی و تقصیر نیست بر قدر ذراع و معلوم نشد ما ست مقدار دکان که عمار بن یاسر رضی الله عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی حجت میشد بر آنکه مخالف اوست و بتحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه نباشد برا ینست یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که برای غرض صحیح نباشد یا آن از خصائص آنحضرت داشته شود والله اعلم انتهی وعن سهل بن سعد الساعدی انه سئل من ای شیء المنبر سهل ابن سعد بن الساعدی که از انصار است و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آن حضرت صلی الله علیه و سلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب بود یا وسائل را پیش ازین معلوم بوده و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود و یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن یعنی منبر از اثل غابه بود و اول است و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفاء بسکون را و مد که آنرا درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل درختی است شبیه بطرفا عظیم تر از وی و غابه بتخفیف با بمعنی بیشه است و غالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند میمون و قول اول مشهورتر است و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشده و بعض گفته اند عدا ثه بعین و دال مهملتین و مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعض گفته از مهاجرات و این غلام نجار بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه یک شبری و درازی دو ذراع پس نهاده شد در مسجد و قام علیه رسول الله و ایستاد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حین عمل و وضع در مکانی که ساخته شد و نهاده شد فاستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت بقبله و کبر و تکبیر گفت برای حرم و قام الناس خلفه و ایستادند مردم پس آنحضرت فقرأ و رکع و رکع الناس خلفه پس قراءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وی بودند ثم رفع رأسه پس سر برداشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس باز گشت بجانب پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد الی المنبر پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد ثم قرأ ثم رکع پس قراءت کرد پس رکوع کرد و در بعض نسخ ورکوع بود او ثم رفع رأسه پس برداشت سر خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس برگشت بجانب پس حتی سجد علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا لفظ البخاری این که مذکور شد لفظ بخاری است و فی المتفق علیه نحوه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است وقال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم فقال پس گفت ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما صنعت هذا لتأتموا بی کردم من این را که بر منبر بر آمدم و بلند تر که نماز گذاردم که برای آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا و لتعلموا صلوتی و تا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلّموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی و حاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را اما آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر پایه پایان بود والله اعلم وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حجرة والناس یأتمون به من وراء الحجرة گفت عائشه رض نماز گذارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره رواه ابو داؤد گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة در وی نماز لیست که چند شب از رمضان گذارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعضی دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا گذارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت ماموین امام را یا بجهر و بعضی علما هست یا اطلاع بر اقوال وی که نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است بنا بر همین صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

الفصل الثالث عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله گفت ابو مالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و او را ابو مالک الجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است ایا خبر ندهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة قال گفت ابو مالک در بیان آن اقام الصلوة بر پا کرد آنحضرت نماز را و صف الرجال خلفه و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده کرد ایشان را پس خود و صف خلفهم الغلمان و ایستاده کرد پس مردان خود آن را ذکر نسا نکرد شاید که در اینجا حاضر نبودند ثم صلی بهم پس گذارد نماز با ایشان فذکر صلوته پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس گفت آنحضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت هکذا صلوة همچنین است نماز قال گفت عبد الاعلی که راوی حدیث است از ابی مالک لا احسبه الا قال گمان نمی برم ابو مالک را مگر آنکه گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوة امتی رواه ابو داؤد وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از اخیار صالحین شیعی بود متأله و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی رجل من خلفی جبذة پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت فنحانی فقام مقامی پس یکسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن من فوالله ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را و فراموش کردم که چگونه میگذارم که چند رکعت گذارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوی فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن کعب است که از عظمای صحابه بود فقال یا فتی لا یسوءک الله پس گفت ای جوان اندوه ناک نگرداند خدا تعالی ترا بسبب

آنچه کرده من با تو ان هذا عهد من النبي بدرستیکه این عهدیست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم الینا بسوی ما که خدا او نداء اعلام ونهی و اهل فضل و علم ایم ان نلیه که پیوسته بایستیم با وی در صف اول
پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه وسلم می ایستیم بحکم وی تعالی یا امره ثم استقبل القبلة پس پیش روی آورد ابی بن کعب قبله را فقال پس گفت هلک اهل العقد ورب الکعبة هلاک شدند اهل عقد یعنی امرا
که رعایت امور مردم و اهتمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن در ان بدست ایشان است ثلثا سه بار گفت ابی این عبارت را که ثم قال والله ما علیهم آسی پس
گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم ولکن اسی علی من اضلوا ولکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا را و میتوان
گفت که معنی عبارت این است که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت
بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که حزن ابی بر کسانی باشد که می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیه وغیرهم طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای
عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر است و اما که شکایت از بعض امرا و احکام
ایشان باشد خصوصا امرای امیرالمؤمنین عثمان رض والله اعلم قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من با ابی بن کعب یا ابا یعقوب کنیت ابی بن کعب است و ما تعنی باهل العقد و چه میخواهی تو باهل
عقد و کرا میخواهی قال الامراء رواه النسائی باب الامامة امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی
در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت و اولی و احری بآن کیست الفصل الاول عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی مسعود انصاری گفت گفت آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله امامت میکند قوم را خواناتر مر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکو تر تجوید کننده قرآن را
و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشند باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشند بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث
گردد در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب
میتوانند خواند قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که
بیاید و مذهب امام ابوحنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرا زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم در تمامه ارکان و گذا
احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرا بجهة آنست که اقرا در ان زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ازین جهة تقدیم کرده شده است
اقرا در حدیث و در زمان ما نه همچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة
و برین تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرا بود و ابن
مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن بر تقدیر تعلق وقوع آن یا گوئیم که این را بحسب زمان ما فرمود کذا فی بعض
شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرا و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بر ان است که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت
کند آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرا حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرا از وی بود و
نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة
پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که بهجرت بمدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سابق و متقدم شده وی بامامت و تقدم
در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کرده اند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا والذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع
شد برابر پس امامت کند کلانترین قوم در سن و سال و درین حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت
کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم تر و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام
و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی است یعنی برای معینان در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب
و بعض از وی حسن الصورة و بعد از وی حسن الصوت ولا یؤمن بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و
مقام حکم و سلطنت وی و در جاییکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا رتبتی که در دولت است مثل امام اعظم و خلفا و حکام وی
خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد به سست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود به تباغض و تقاطع و
خلاف که مشروعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مروی است که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگذارد که وی شبیه ظالم و فاسق بود ولا یقعد بجزم دال
بصیغه نفی فی بیته علی تکرمته و نه نشیند مرد در خانه دیگری بر تکرمه وی که مراد بدان فراشی و سجاده و وساده ایست که برای خود انداخته و نهاده و محل تکریم و اکرام است و بعضی از
تکرمه مائده مراد داشته و قول اول صواب تر است الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم است که لا یؤمن و لا یقعد است رواه مسلم و فی روایة له ولا یؤمن الرجل الرجل فی اهله و امامت نکند
مرد مرد را در اهل خانه وی و در بعض روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده ازین جهة تفسیر کرده اند سلطان را بمحلیکه حکم او ست چنانکه گفته شد و عن ابی سعید قال قال

کرد

گفت ابی سعید خدری که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم وقتیکه باشند قوم سه کس یا بیش امامت کند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثة اتفاقی است اگر کمتر یا بیشتر باشند
نیز حکم همین است واحقهم بالامامة اقرؤهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب
فضل الاذان و وجه وی اینست که اگر دو کس باشند یکی اذان گوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را درینجا مناسب دیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل
الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان گویند برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است
پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جای بلند میگویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند ولیؤمکم قراؤکم و باید که امامت
کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند رواه ابوداؤد وعن ابی عطیة العقیلی قال ابو عطیة عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین است گفت
کان بود مالک ابن الحویرث که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده یاتینا الی مصلانا می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای
نماز گذاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز یتحدث در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما پس رسید وقت نماز
روزی قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله پس گفتیم ما مالک را پیش شو و امام شو پس بگذار نماز قال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم گفت مالک بن الحویرث مرا پیش کنید و امام سازید مردی را
از میان خود که بگذارد نماز با شما و امامت کند و ساحدثکم لم لا اصلی بکم و سرانجام است که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگذارم با شما و امامت نمیکنم شما را سمعت رسول الله
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را ولیؤمهم رجل منهم و باید
که امامت کند ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذنست اما مالک او در اطلاق حمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید رواه
ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم مگر آنست که ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای
بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر نکرده وعن انس قال گفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس وهو
اعمی خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سورهٔ عبس و تولی است که امامت کند مردم را و حال آنکه
ابن ام مکتوم نابینا بود و گفته اند که آن سیزده بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه خلیفه بود بر اهل و عیال و شاید
بر خلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نباید رواه ابوداؤد و درین حدیث دلیل است بر جواز
امامت اعمی بکراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعض گفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است
کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبدالوهاب متقی مکی را که رفته بود بصر وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب
خود را و بود در نفس من چیزی از آن و میترسیدم از سؤال بجهت ادب و اعتماد بر آنکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود و پس یافتم در فقه چیزی که حکم میکند بجواز آن
و نیز در حدیث دلیلی است بر جواز امامت مفضول با وجود فاضل که با وجود امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد وعن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان گوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نیکرد متعلق بسمع رضای حق العبد الآبق حتی
یرجع یکی بنده گریخته تا آنکه باز گردد یعنی بسوی مالک و امرأة باتت و زوجها علیها ساخط دوم زنیکه شب کرد در حالتیکه شوهر وی بر وی غضب کننده و ناراضی است بحق
و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود و امام قوم وهم له کارهون سوم امام گروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی
که در او ست رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان
من تقدم قوما وهم له کارهون کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند و رجل اتی الصلوة دبارا و دیگر مردی که بیاید بنماز در آخر وقت والدبار
ان یاتیها بعد ان تفوته و دبار بکسر دال آمدن مرد است نماز را بعد از درگذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب و رجل اعتبد محررة و دیگری که بنده گرفت نفس آزاد کرده
را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی باکراه یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند مر او را مالک گردد او را و تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابوداؤد
و ابن ماجه وعن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت الحر بضم حای مهمله از دیه و بعض گفته اند سدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سلامه که گفت گفت آنحضرت ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد بدرستیکه از علامتهای قیامت است که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد
و بیندازند بدیگری لا یجدون اماما یصلی بهم نیابند امامی را که بگذارد نماز با ایشان بجهت جهل و نااهلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر زمان رواه احمد
و ابوداؤد و ابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا کارزار کردن با کافران فرض است بر شما همراه هر
امیری که باشد نیکوکار باشد یا بدکار وان عمل الکبائر و اگرچه بکند گناهان کبیره را والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و نماز واجبست بر شما بجماعت پس هر مسلمی
برا یا فاجرا وان عمل الکبائر یعنی جائز است که بوی اقتدا کنند اگرچه مکروه است و واجب است اعتقاد جواز آن و بعض استدلال کرده اند باین بر وجوب جماعت و این تقدیر
که فسق وی بحضرت نکشد و مرد صالح حاضر نباشد والصلوة واجبة علی کل مسلم و نماز جنازه واجبست بر هر مسلمی برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر و آنکه آنحضرت

علیه وسلم نماز کرد و بر مدیون که چیزی نگذاشت که بدان دین او ادا کرده شود مقصود زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا وغیره و الآن اتفاق است علما را بر وجوب آن و امام محمد
گوید خلیفه نگذارد و دیگران بگذارند رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی صغیر است که اختلاف است در صحبت آن و سلمة همه جا بفتح لام است مگر عمرو بن سلمة و بنو سلمة
که نام قبیله از انصار است قال کنا بماء ممر الناس گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود و یمر بنا الرکبان میگذشتند با سواران و پیادها نیز میگذشتند باشند لیکن ذکر کرد سواران
فنسألهم ما للناس میپرسیدیم سواران را چه چیز پیدا شده است مردم را و چه کار میکنند کنایت است از ظهور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب است ما هذا الرجل چیست صفت و شان این مرد
کنایت است از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فیقولون پس میگفتند مردم یزعم گمان میبرد و میگوید این مرد ان الله ارسله که خدا فرستاده است او را اوحی
الیه او اوحی الیه کذا وحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخواندند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در
دل افکندن فکنت احفظ ذلک الکلام پس بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت فکانما یغری فی صدری پس گویا
که میچسپید آن کلام در سینهٔ من و در نسخه یقرا بفتح قاف بجای غین معجمه و کسر آن بدو قصر سر بستیم وکانت العرب تلوم باسلامهم الفتح و بودند قبائل عرب که توقف میکردند و انتظار میبردند در اسلام خود فتح
مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه میدرائیم در اسلام فیقولون اترکوه وقومه پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود که قریش اند و بزرگترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکه
که عظیم ترین جاهای عرب بلکه عالم است فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق پس بدرستیکه وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گو است فلما کانت وقعة
الفتح پس هرگاه که شد واقعهٔ فتح مکه در سال هشتم از هجرت بادر کل قوم باسلامهم شتابی کردند هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان وبادر
ابی قومی باسلامهم و شتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمة هم همراه پدر آمده یا نه و هم از اینجا اختلاف است در صحبت وی
که صحابیست یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است والله اعلم فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود قال قد جئتکم والله من عند النبی حقا گفت بتحقیق آمدم شما را
نزد شما که از نزد پیغمبر بر حق فقال پس گفت پیغمبر صلوا صلوة کذا فی حین کذا وصلوة کذا فی حین کذا بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها و
تعیین اوقات آن همه بیان نمود فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرانا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند
شما را کسی که بیشتر یاد دارد از شما قرآن را فنظروا فلم یکن احد اکثر قرانا منی پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد داشتم لما کنت اتلقی من الرکبان
از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آن را از سواران فقدمونی بین ایدیهم پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود و انا ابن ست او سبع سنین حال آنکه من شش
ساله بودم یا هفت ساله وکانت علی بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی و بود در بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکه کشف میشد عورت
از من فقالت امراة من الحی پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قارئکم آیا نمی پوشید از ما دبر قاری خواننده و امام خود را فاشتروا فقطعوا لی قمیصا پس خریدند جامه پس بریدند
برای من پیراهنی را فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن محبیب و غریب که هرگز نپوشیده بودم از جهت خورد سالی و اقتضای
طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که باین مرتبه رسانید رواه البخاری و باین حدیث استدلال کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی است اگرچه صبی مخصوص باشد
بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در وی و این خلاف راجع میگردد بخلاف در اقتدای مفترض بمتنفل در باب القراءة کلام در آن گذشت و در باب من صلی مرتین نیز
بیاید انشاء الله تعالی وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدینة گفت ابن عمر رضی الله عنه هنگامیکه قدوم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هجرت کرده بودند بمدینه تا بحکم آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود کان یؤمهم بود که امامت میکرد ایشان را سالم مولی ابی حذیفة که فارسی بود از فضلای موالی و خیار صحابه و معدود
بود از قراء و آنحضرت امر فرموده که بگیرید قرآن را از چهار کس و یکی از این چهار کس سالم را شمرده وفیهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد و حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمة
که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی را از جهت آن بود که اقرأ بود و یا برای مصلحتی دیگر والله اعلم رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم
فوق رؤسهم شبرا سه کس اند که برداشته نمیشود نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست رجل ام قوما وهم له کارهون مردیکه امامت میکند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش
دارنده او را وامراة باتت وزوجها علیها ساخط و زنیکه شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد واخوان متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام
و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله بالتفصیل است مذکور در موضع خود رواه ابن ماجة باب ما علی الامام باب در بیان حقوقی که بر امام است مر مقتدیان
را و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد به تخفیف
و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قراءت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت
چنانکه بخواند بمفصل اقسامی که مبین است در فقه و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح باد او رعایت قومه و جلسه اکثر آنچه مراد می افتد تخفیف در نماز که وارد است در
احادیث تخفیف قراءت است الفصل الاول عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی روایت است از انس که گفت نگذاردم نماز پس
هیچ امامی هرگز که سبکتر بود در نماز وی و تمام تر بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک بود و با وجود آن تام و کامل بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله
صلعم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش اینست که تخفیف میکرد در قراءت و تمام میکرد رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گفته مراد آنست که تطویل آنحضرت

در نماز

در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت مینمود یعنی اگر دیگری همچنین قراءت طویل میخواند گران مینمود و ملالت می آورد بخلاف آنحضرت صلی الله علیه وسلم که استماع آن سورت ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجهة حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قراءت آنحضرت سرعتی و طی لسانی بود که در زمان لطیف کثیری از قراءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سورهٔ اعراف و بروایتی زیاده بران خوانده و بعض گویند تخفیف امر نسبی است نسبت با طویل که قصیر باشد نسبت با طول از خود و قصیر طویل بود نسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل را بهم گفت بندهٔ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل مینمود و نزد احساس شوق و اشتیاق بتطویل از صحابه و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری و باعثی بران و این معنی انسب است بسیاق حدیث که در بیان تخفیف میگوید ان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریه کودکی را پس سبک میکرد نماز را از جهة ترس آنکه در فتنه افکنده شود مادر او بقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر متفق علیه وعن ابی قتادة صحابی مشهور است و از فضلای صحابه است یعنی بدری نیست حاضر شد تا مشاهد بدر او در غزوه احد یا بدر چشم وی از خانه خود بیرون شده بر دست او افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت بدرستیکه من می درآیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریه صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی و مساهله و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در قراءت و اذکار و اسراع در ان مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهة آنچه میدانم و میدریابم از سختی حزن و تاثر مادر وی از گریهٔ وی و این از غایت رحم و شفقت اوست بر امت و ضعفا که در چنان مقام عالی یاد میکنند و رعایت من نماید صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزا شعر خواجه آن بین که در نشیمن راز بنده را یاد میکند بنیاز فاصعد از زیرا آید از چرخ بلند تا شکسته پایگان بروی تنند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم یعنی امامت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند و رعایت جانب ایشان نماید فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان است بحسب خلقت و پیر است واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بر مقدار که خواهد متفق علیه وعن قیس بن ابی حازم بحای مهمله و زای از کبار تابعین است که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت والله یا رسول الله انی لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدرستیکه برآینه من پس میمانم از نماز بامداد و بجماعت نمی آیم از جهة فلان نام شخصی را برد و گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعض گفته معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است مما یطیل بنا از جهة دراز کردن وی قراءت را با ما فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم من آنحضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از روی غضب از خود که دران روز بود ثم قال ان منکم منفرین پس گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزانندهاند مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم خیرات فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هرکدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة پس بدرستیکه میان ایشان ناتوان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری نمی توانند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری ضروری دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگذارند برای فائده شما است و فائدهٔ ایشان هم هست و لیکن ذکرش نکرد بجهة فهم آن بقرینه مقام و در بعض نسخ مصابیح و لهم موجود است وان اخطأوا فلکم و اگر نا راست و نادرست میگذارند پس مر شما راست اجر که راست و درست گذاردید و نیت و قصد جماعت کردید وعلیهم و بر ایشان است وبال بجهة نقص و تقصیر که نمودند و این وصیت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلاء و افتتان بملوک و امرا که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت احکام و آداب تعمیق و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را راست و درست بگذارید اگر ایشان نیز منهج صواب روند بهتر و الا شما را از ان ضرری نیست و شافعیه باین حدیث تمسک مینمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست و خطا برین جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرایط و ارکان والله اعلم رواه البخاری و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد مؤلف فصل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص ثقفی صحابیست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پسترین مردم مسلمان شدید در اسلام پس نخستین مردم نباشید در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود قال آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار با ایشان نماز را رواه مسلم وفی روایة له ان رسول الله و در روایتی مسلم را همچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له گفت عثمان بن ابی العاص را ام قومک امامت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستیکه من مییابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرایط آن یا وسوسه قال ادنه گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمدم پس نشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی صدری بین ثدیی پس بنهاد کف دست خود را در میان سینهٔ من میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی پس گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس بنهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی برطرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم ثم قال ام قومک پس گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فیهم الکبیر وان فیهم المریض وان فیهم الضعیف

و ان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء ترجمهٔ این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف امر
میکرد ما را بسبک گذاردن نماز و تخفیف قراءت ویؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات و مانند آن یعنی بتطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بحکم
که گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق باب در بیان چیزیکه بر مقتدیست از متابعت امام در رفع و خفض و بیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در
نیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله و زای صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی او را صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المؤمنین علی در جمل
و صفین و نهروان قال کنا نصلی خلف النبی گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم یحن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی
از ما پشت خود را و بسجده نمی افتاد و لم یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتی یضع النبی تا آنکه مینهاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض پیشانی خود را
بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بتأخیر بر داشتن از رکوع ایستاده می ماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین مینهاد آنگاه می افتادیم متفق علیه وعن انس قال صلی
بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم نماز گذارد با ما آنحضرت روزی فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی
روی بجانب ما کرده نشست فقال ایها الناس انی امامکم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف پس
پیشی مکنید مرا بر رکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه بانصراف و برگشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود نروید و سر از رکوع بر مدارید و از سجود بر مخیزید و مراد بانصراف یا سلام است
یا برخواستن از مکان نماز و برآمدن از مسجد و اول ظاهرتر است و ندانید که من خبردار نیستم از احوال شما فانی اراکم امامی ومن خلفی زیرا که بدرستی من می بینم شما را از پیش خود و پس خود رواه
مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را و شتابی مکنید اذا کبر فکبروا وقتیکه تکبیر برآرد امام از پس وی متصل تکبیر برآرید و اذا
قال ولا الضالین فقولوا آمین و چون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین واذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله
لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد از اینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع است و منصب ماموم تحمید و هر دو معلوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین الحدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالین فقولوا
آمین وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع عنه روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس افکنده شد از پشت اسپ بر زمین و افعال طبیعی
بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نه بطریق اعجاز فجحش شقه الایمن پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند و جحش بتقدیم جیم است بر حا فصلی صلوة من
الصلوة وهو قاعد پس گذارد آنحضرت نمازی را از نمازها و حال آنکه وی نشسته است فصلینا وراءه قعودا پس گذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هرگاه
که برگشت آنحضرت از نماز گفت انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام
ایستاده بگذارید شما نیز ایستاده و اذا رکع فارکعوا و چون برکوع رود امام پس برکوع روید و اذا رفع فارفعوا و چون سر بردارد وی پس سر بردارید شما و اذا قال و چون بگوید
امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما ربنا لک الحمد و در بعض نسخه های مشکوة اللهم است و اذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و نوشته اند که
در لفظ بخاری نیست و اذا صلی جالسا و چون نماز بگذارد امام نشسته فصلوا جلوسا اجمعون پس بگذارید شما نیز نشسته همه قال الحمیدی گفته است حمیدی که از شیوخ بخاریست نه
حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند که گفت قوله قول آنحضرت که فرمود اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم این قول در بیماری قدیم
آنحضرت بود که عارض شده بود بجهة سقوط از پشت اسپ با جراحت ثم صلی بعد ذلک النبی پس گذارد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قیام و مردم در پس
وی ایستاده بودند لم یامرهم بالقعود امر نکرد ایشان را به نشستن و انما یؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی و گرفته نمیشود و عمل کرده نمیشود مگر آخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ناسخ فعل
اولست هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست واتفق مسلم الی اجمعون و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون وقال الحمیدی الی آخره روایت نکرده و زاد
روایة و زیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید بر امام و اذا سجد فاسجدوا و چون سجده کند پس سجده کنید از این عبارت معلوم میشود که
آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله روایت است از عائشه که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد
بیماری و بنهایت رسید ضعف وی جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد بلال در حالی که می آگاهانید آنحضرت را بنماز و خبر داد که وقت نماز شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود
که بعد از اذان چون در برآمدن آنحضرت تأخیری راه می یافت بلال بر در آمده خبر میکرد در این حالت نیز آمده که خبر کند و استکشاف نماید که خود بوجود شریف بمسجد میروند یا
امامت کند یا کسی را از اصحاب میفرمایند که امامت کند فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را و بگوئید که نماز کند بمردم و امامت
کند ایشان را فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز گذارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد فی نفسه خفة پس آنحضرت یافت در ذات شریف
خود فی الجمله سبکی و تندرستی فقام یهادی بین رجلین پس برخاست آنحضرت در حالیکه میرود و تکیه کرده میان دو مرد و دستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته و مائل و رجلاه تخطان
فی الارض و هر دو پای مبارک وی خط میکشند در زمین بجهة بیقوتی بر پای برداشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم هر چند از حضرت مدنی و
صفات جسمانی متصف بحد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده حق شناسی بجای آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی جلوه نموده خرق عادات نمایند و فی الجمله

کمال ملکی ورای کمال بشریست که مرتبهٔ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصراع مایهٔ ما این دارد و آن نیز هم یا رب مگر وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نموده خرق عادات
مینماید آن دیگر است حتی دخل المسجد تا آنکه در آمد آنحضرت باین روش مسجد را فلما سمع ابو بکر حسه ذهب یتأخر پس هرگاه که شنید ابو بکر آواز در آمدن آنحضرت را بانجانب رفت و خواست که
پس رود تا آنحضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم فاوما الیه رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست و چشم
و ابروان لا یتأخر که پس نرود و بجای خود ایستاده ماند فجاء پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر و کان ابو بکر یصلی قائما و بود ابو بکر که
میگذارد نماز ایستاده و کان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا میگذارد نشسته یقتدی ابو بکر بصلوة رسول الله اقتدا میکرد ابو بکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
والناس یقتدون بصلوة ابی بکر و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابو بکر را دیده نماز میکردند و الا امام در آن نماز آنحضرت بود و همه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
داشتند چون مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمیدیدند و تکبیرات نمیشنیدند افعال ابو بکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند گویا اقتدا با ابو بکر میکردند متفق علیه و فی روایة
لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده یسمع ابو بکر الناس التکبیر میشنوانید ابو بکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابو بکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابو بکر نماند جوابش
آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابو بکر را بامامت و چندین ایام گذشت که ابو بکر امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد
خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکردند و کسی دیگر را میفرمود و امامت ابو بکر بعد عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود و یکبار دیگر
آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بودند چون وقت بآخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند در این میان آنحضرت
رسید ابو بکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که بر جای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابو بکر و نماز گذارد کذا فی صحیح البخاری
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع رأسه قبل الامام ان یحول الله رأسه رأس حمار آیا نمی ترسد آنکسیکه بر میدارد سر خود را پیش از امام از این که بگرداند
سر او را همچو سر خر و در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت و بی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که ایتمام
و اتباع و اقتفاست یعنی احمق است که امام ساخته و اتباع نکند و گفته که متعین است این تاویل و الا ما می بینیم بحس که نگشته است روی وی و صورت وی روی حمار و صورت
حمار پوشیده نماند که ثابت حیثیت تحویل است نه وقوع آن و طیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلادت و الا مسخ غیر جائز است در این امت و ممکن است
که گفته شود مراد تحویل اوست در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست در عدم وقوع مسخ در این امت و الله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن علی و معاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال فلیصنع کما یصنع الامام هر وقتیکه بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی است از احوال چنانچه قیام و رکوع و سجود و جز آن پس باید
که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه به بندد و در آید در همان فعل ولیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوة و نحن سجود فاسجدوا چون بیائید شما بسوی نماز و حال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید و لا تعدوه شیئا
و شمار مکنید آنرا چیزی از نماز و رکعتی اذا ان چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید و من ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة و کسیکه دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو
معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه
دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن و در هدایه گفته است کسیکه دریافت از ظهر رکعتی را و در نیافت سه رکعت را
نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده و لهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعت بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است
و اما در جمعه مذهب ما آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع
و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را و اگر چه در تشهد و سجود سهو دریافت رواه ابو داود و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی
لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسیکه نماز بگذارد نماز خالص لوجه الله بی شائبهٔ غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرهٔ اولی را یعنی بر سرش در رسد
که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست و نزد بعضی ادراک در رکعت اولی کافیست کتب له براءتان براءة من النار و براءة من
النفاق نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد به براءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن
مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامت نفاق داشته اند و محتمل که در آخرت بود و خلاصی از عذاب
مخصوص منافقان رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کرده است در آن و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه کسیکه
وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا پس رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گذارده اند
و نیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من صلاها و حضرها بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گذارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این به تقدیریست که تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم
صدق نیت خود اجر آن بیابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مراو را از اجرهای اینکسانیکه گذارده اند و حاضر شده چیزی را زیرا که اینها اجر فعل خود یافته اند و وی
اجر نیت خود رواه ابو داود و النسائی و عن ابی سعید الخدری قال جاء رجل و قد صلی رسول الله آمد مردی و حال آنکه گذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق علی هذا پس

گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند و احسان نماید برین مرد که میخواهد تنها بگذارد نماز را فیصلی معه پس بگذارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسان است که این مرد
با وی میکند فقام رجل فصلی معه پس برخاست مردی پس بگذارد نماز با وی و میگویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی و ابوداود الفصل الثالث عن عبید الله
بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود و عتبه عمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعه مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون
و بود وی رض معلم عمر بن عبد العزیز مراو را است شعر چند مات سنة اثنین وتسعین وقیل سنة ثمان وتسعین و عبد الله بن عتبه نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت
نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفتیا والحدیث است مات سنة اربع وسبعین قال دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله درآمدم بر عایشه پس
گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بنماز برآمد و چگونه برآمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس
شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت اصلی الناس آیا نماز گذارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم نگذارده اند یا رسول الله وهم ینتظرونک
و ایشان چشم دارند آمدن ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت
عائشه ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگشته
شد بیهوشی بر وی و اغماء چون از جنس مرض است جائز است آن بر انبیاء علیهم السلام بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند آنرا جمعی از شارحین به غیر طویل ثم افاق پس از آن هوشیار شد و
بهوش آمد فقال اصلی الناس پس گفت آیا نماز گذارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نگذارده اند ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من
آبی در مخضب قالت ففعلنا فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء
فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظار
میبرند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر بان یصلی
بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یامرک ان تصلی بالناس میفرماید ترا که نماز بگذاری با مردم فقال ابوبکر و کان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل یا عمر صل بالناس ای عمر بگذار نماز بمردم فقال له عمر انت
احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول فهمیده استند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر برای وجوب است و در آخر معلوم شد که
امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلی ابوبکر تلک الایام پس نماز بگذارد ابوبکر در آن روزها که هفده روز بود ثم ان النبی صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة
یعنی آنحضرت یافت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات خود خفت سبکی و خرج بین الرجلین احدهما العباس و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از آن دو مرد عباس بود لصلوة
الظهر برای نماز پیشین و ابوبکر یصلی بالناس و حال آنکه ابوبکر نماز میگذارد بمردم فلما رآه ابوبکر ذهب لیتأخر پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود فاومأ الیه النبی پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بان لا یتأخر بانکه پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت بآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود اجلسانی الی جنبه بنشانید مرا به پهلوی ابوبکر
فاجلساه الی جنب ابی بکر پس نشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر والنبی صلی الله علیه وسلم قاعد و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر آن قال پس گفت
عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس پس درآمدم بر عبد الله بن عباس فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله پس گفتم مر ابن
عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هات پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض
کردم بر وی حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا پس انکار نکرد ابن عباس از آن حدیث چیزی را غیر انه قال جز آنکه گفت اسمت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشه برای تو
آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را وقت آمدن بمسجد قلت لا گفتم نبرد آن مرد را نام قال هو علی گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن
در آنست که چه بود سبب در نام نبردن عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی نزاکتی بود از هنگام قضیه افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تبرئت عائشه
از آن تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را و بعد از این قضیه
حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی درین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب
نام نبردن بجهة آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است
که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة رض انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة
کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهة تمامی رکعت بوی ومن فاتته قراءة ام القرآن و کسیکه فوت شد او را
فاتحة الکتاب یعنی خواندن او فقد فاته خیر کثیر پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست
که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهة مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف بوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب و تاکید است بر ادراک جماعت
از اول این خیر کثیر فوت نکرد یعنی اگرچه بادراک رکوع رکعت یافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قرأت ام القرآن رواه مالک وعنه انه قال الذی یرفع

راسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان کسی که بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را برخلاف شریعت
وسنت رواه مالک باب من صلی صلوٰة مرتین باب در بیان کسیکه نماز گذارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است ومقصود ازان اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون
گذارد فرض یکبار پس ازان آید مسجد جماعت را بگذارد بجماعت بتفصیلی که مذکور است در فقه واختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره ازان در باب اوقات منهی عنها گذشت واگر گذارد
با امام یکبار بعد ازان امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید واین موسوم است نزد شافعیه بتکرار فرض ودر حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند
فرض را بر قول مشهور نزد ایشان ولازم می آید بر ایشان اقتدای مفترض بمتنفل واین جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن
جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم پس تر می آمد قوم خود را پس میگذارد نماز با ایشان ودر لفظ مسلم تلک الصلوٰة یعنی میگذارد همان نماز را که همراه آنحضرت گذارده
بود ولفظ بخاری الصلوٰة المکتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارده بود متفق علیه وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی وهم از جابر است گفت بود معاذ که میگذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
العشاء نماز عشا را ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء پس تر باز میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگذارد با ایشان عشا را وهی له نافلة وآن نماز که معاذ با قوم میگذارد برای وی نفل بود واین
فرض میگذارد پس اقتدای مفترض بمتنفل درست باشد رواه البیهقی والدارقطنی وگفته اند که وهی له نافلة در صحیحین نیست ودر شرح شیخ گفته که عبد الرزاق وشافعی وطحاوی آنرا روایت
کرده اند وبعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنابر اجتهاد وی ولهذا از غیر جهة شافعی این زیادت یافته نشده ودر کتاب مشکوٰة اینجا بیاض است پس مولف نیافته در طریقی از شیخین
وتورپشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهی له نافلة غیر محفوظ است ودر حدیث جابر ودر حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را گفت ای معاذ یا با ما نماز گذار
یا تخفیف کن بر قوم خود وازینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگذارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود وامامت مفترض بمتنفل جائز نه واین حدیث منافی
این زیادت است وقصه نماز معاذ در باب قرأت بتفصیل گذشته است فلینظر ثم الفصل الثانی عن یزید بن الاسود مر او را صحبت است وعداد او از اهل طائف است وحدیث او
در کوفیین است وبعض یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجة گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند وگذاردم با وی
حج فصلیت معه صلوٰة الصبح فی مسجد الخیف پس گذاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در مناست وخیف پستی که در بیخ کوه باشد واین مسجد در آنجاست فلما قضی صلوٰته وانحرف
پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را وبرگشت فاذا هو برجلین فی آخر القوم پس ناگاه آنحضرت ملابس ومقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم لم یصلیا معه نگذارده
نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علی بهما گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را فجیء بهما ترعد فرائصهما پس آورده شد بر آن حضرت آن دو کس را در حالی که میلرزید گوشتهای شانه ایشان
از خوف وهیبت رسول خدا که نزد غضب وجلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد وفرائص جمع فریصه بفتح فا وصاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو وشانه که میلرزد نزد خوف وگاهی
مشاهده می افتد اینحال از گاو نزد اراده ذبح فقال ما منعکما ان تصلیا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شمارا از نماز گذاردن با ما فقالا پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله انا
کنا قد صلینا فی رحالنا بدرستیکه ما بودیم که گذارده ایم در منزلها وجای رخت خودها قال فلا تفعلا گفت آنحضرت پس مکنید چنین یعنی که در وقت حضور جماعت در ان داخل نگردید
اذا صلیتما فی رحالکما چون بگذارید نماز در منزلهای خود ثم اتیتما مسجد جماعة پس تر بیائید مسجد را که در وی جماعت میکنند فصلیا معهم پس بگذارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لکما نافلة پس
بدرستیکه این نماز که با جماعت میگذارید مر شمارا نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گذارده شد یا بی جماعت رواه الترمذی وابو داود والنسائی الفصل الثالث عن بسر بضم موحده
وسکون مهمله بن محجن بکسر میم وسکون حای مهمله وفتح جیم تابعی است بر قول اصح وپدر او محجن صحابیست عن ابیه روایت میکند از پدر خود انه کان فی مجلس مع رسول الله که بود او در مجلس با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوٰة پس اذان گفته شد برای نماز فقام رسول الله پس ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ورجع پس نماز گذارد وبرگشت ومحجن فی مجلسه وحال آنکه محجن در جای
نشست خود ثابت ماند ونگذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب ونگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهة تحاشی نسبت این منقصت بخود وصریحا ودور انداختن بنفس خود را از مقام
حضور فقال له رسول الله پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس چه باز داشت ترا از نماز گذاردن با مردم الست برجل مسلم آیا نیستی تو مرد مسلمان فقال
بلی پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله ولکنی کنت قد صلیت فی اهلی ولیکن هستم من که بتحقیق گذارده ام نماز در اهل خانه خود فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا جئت المسجد وکنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰة چون بیائی تو مسجد را وباشی تو که گذارده نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شود نماز وتکبیر بر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس گذار
نماز با مردم وان کنت قد صلیت واگر چه هستی تو که تحقیق گذارده نماز را رواه مالک والنسائی وعن رجل من اسد بن خزیمة روایت است از مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور
واسد نام پدر قبیله ایست از مضر وی اسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر انه سأل ابا ایوب الانصاری که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است وآنحضرت
در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت ونزول فرمود قال گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزله الصلوٰة ثم یاتی المسجد نماز میگذارد یکی از ما در منزل خود پس تر
می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم ومی آیم وتقام الصلوٰة وبرپا کرده میشود در مسجد نماز فاصلی معهم پس میگذارم نماز با ایشان فاجد فی نفسی شیئا پس می یابم در نفس خود
چیزی از خدشه وکراهت من ذلک از جهة مکرر گذاردن من نماز را واز جهة مخالفت با امام در صفت نفل وفرض وبعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح وراحت وانس وحضور است
فقال پس گفت ابو ایوب سألنا عن ذلک النبی پرسیده ایم ما ازینحال که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که این چیست واز کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما فذلک
له سهم جمع پس آن مراورا نصیب جماعت است وثواب آن پس باید که هیچ خدشه وکراهت نیابد بحصول فضل جماعت وثواب آن ومعنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت و نورانیت است رواه مالک وابو داود وعن یزید بتحتانیه و زای بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة روایتیست از یزید بن عامر
که صحابی است حاضر شد چنین یا بامحمد کان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را و حال آنکه وی در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة پس نشستم و در نیامدم با ایشان در نماز
فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم رآنی جالسا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم پس گفت آیا اسلام نیاورده و مسلمان نیستی یا یزید که نماز نمیکنی قلت بلی (گفتم بلی)
یا رسول الله قد اسلمت بتحقیق اسلام آورده ام قال وما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتهم گفت آنحضرت وچه باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت
فی منزلی گفتم بدرستیکه من بودم که بتحقیق نماز گذاردم من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالیکه گمان میبردم که بتحقیق گذارده اید شما فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل
معهم پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس یابی تو مردم را که گذارده اند نماز پس بگذار نماز با ایشان وان کنت قد صلیت واگر هستی تو که بتحقیق نماز گذارده تکن لک نافلة باشد
نماز یکه دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا وهذه مکتوبة و باشد این نماز که نخست گذارده فرض واین معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهة سقوط
ذمه باداء اولی وطیبی گفته که ضمیر در تکن راجعست بنمازی که گذارده است نخست واشارت بهذه بنمازیست که گذارده است با جماعت وگفته گردانیده شد نمازی که واقع است
در وقت ومسقط است مر قضا را نافله و نمازیکه با جماعت است وغیر مسقط است مر قضا را فریضه از جهة دلالت برآنکه اصل در نماز آنست که گذارده شود با جماعت وآنچه نه بجماعت
گذارده شده است اعتبار واعتداد بدان نیست فتدبر رواه ابو داود وعن ابن عمر ان رجلا سأله فقال انی اصلی فی بیتی مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را
که من نماز میگذارم در خانه خود ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام بیشتر در می یابم نماز را در مسجد با امام افاصلی معه آیا پس بگذارم نماز با امام قال له نعم گفت ابن عمر مر آن سائل را آری
بگذار نماز را با امام قال الرجل ایتهما اجعل صلوتی گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است قال ابن عمر وذلک الیک
گفت ابن عمر بطریق استفهام انکار واین گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمه نفی انما ذلک الی الله نیست آن مگر بسوی خدای عز
وجل یجعل ایتهما شاء میگرداند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تائید است مر چیزی را که رفته اند بدان بعض شافعیه واختیار کرده آنرا غزالی که فرض یکی از آن دو نماز است لا بعینها
ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله وفرض اولی واین معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده باداء اولی پس فرض همان باشد والله اعلم رواه مالک وعن سلیمان مولی
میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط گفت سلیمان که آزاد کرده ام المؤمنین میمونه است واز کبار تابعین است فقیه فاضل ثقة عابد ورع صاحب ویکی از فقهاء سبعه وسلیمان بن یسار نیز هم اورا
گویند وبعض گفته اند که سلیمان مولی میمونه سلیمان بن یسار نیست ودرینه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده وتخفیف لام که نام موضعی است بمدینه مطهره که امیر المؤمنین عمر آنرا اینجا
مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بگیرد کرحرف وحکایت گویند آنجا بروند وبنشینند ودر مسجد ازین باب سخن نکنند وبلاط نوعی از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها
که در صحن سرای گسترده باشند وهم یصلون آمدیم ما درین موضع وحال آنکه مردم نماز میگزاردند یعنی در مسجد فقلت الا تصلی معهم پس گفتم من مر ابن عمر را آیا نماز نمیگذاری تو با ایشان قال قد صلیت
گفت ابن عمر بتحقیق نماز گذارده ام من وانی سمعت رسول الله و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین نگذارید یک نماز در
یک روز دو بار رواه احمد وابو داود والنسائی واین حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را وآنچه گذشت از اثر ابن عمر وتطبیق میان احادیث آنست که این حدیث
در باب کسی است که گذارده است نخست بجماعت واحادیث دیگر در حق آنکه تنها گذارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه بخواهد تنها کند ومذهب شافعیه آنست
که نماز وی تنها منعقد نمیگردد وصحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که آن با جماعت باشد پس اقتصار کرده
شود بران کذا قال الشیخ واین تاویل منافی است بقول ابن عمر الا تصلی معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت وگفته اند که سخن در صحت این حدیث وحسن اوست واحادیث داله بر خلاف
آن صحیح اند یا اصح اند از آن وتورپشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد ودو بار با تیان او واختیار ایا برا اعاده صلوة بعد از آنکه گذارده شده است بجماعت وتحقیق زعم
کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع وآن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود وگفته که
این قول غیر سدید است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود
پس جزم بر نسخ نتوان کرد والله اعلم تنبیه اکثر احادیث عام اند در همه نمازها ولیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند
چنانکه در حدیث آینده تخصیص کرده وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود واز کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب او الصبح
ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما کسیکه گذارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پس تر دریافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند مر آنها را ونگذارد با امام ویعد بفتح تحتانیه وضم عین و این حدیث
بظاهر موقوفست بر ابن عمر واگر مرا دانست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود واین موید مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست ونزد ما عصر نیز همین حکم دارد ونزد
شافعی جائز است مطلقا ونیز درین حدیث ایمائی است بآنکه سابقا بجماعت نگذارده است رواه مالک باب السنن وفضائلها مراد نمازهائیکه ادا کرده میشوند با فرائض در
روز و شب وآنحضرت بران مواظبت میفرمود وتاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر وقسم اول را راتبه خوانند ماخوذ از رتوب بمعنی دوام وثبوت وترتیب مشتق از آنست وحکم آن
که راتبه اعم از مؤکده باشد والله اعلم الفصل الاول عن ام حبیبة رض قالت قال رسول الله روایت است از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است وخواهر معاویه بن ابی سفیان است
گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بگذارد در روز وشب دوازده رکعت برآورده شود برای وی خانه در بهشت

اربعا قبل

اربعا قبل الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین ورکعتین بعدها و دو رکعت پس از وی ورکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام ورکعتین بعد العشاء و دو رکعت پس از نماز خفتن
ورکعتین قبل صلوة الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهة آنکه وی اول نمازیست که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گذارد و لهذا او را صلوة
الاولی نام کنند و ترجمه وی بفارسی نماز پیشین است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث شیخین و فی روایة
لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که یقول میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرة رکعة
تطوعا غیر فریضة نیست هیچ بندهٔ مسلمان که بگذارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضة تاکید تطوع است الا بنی الله له
بیتا فی الجنة مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن بنده خانهٔ در بهشت او یا باین لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانهٔ در بهشت وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها گفت ابن عمر گذاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان
پیش از پیشین دو رکعت است و اینحدیث ابن عمر در کتب آمده باختلاف الفاظه نزد ما چهار رکعت است و در وی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته
که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومن بعدهم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده و لیکن بدر
سلام و ما ماکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگذارد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگذارد و از ازواج مطهره آن را روایت
کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیة المسجد میگذارد و ابن عمر آنرا سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگذارد صلوة فی الزوال بود چنانچه
بیاید ورکعتین بعد المغرب فی بیته و سکوید ابن گذاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مراد بحجرهٔ حفصه است که خواهر ابن عمر است ورکعتین بعد العشاء
فی بیته و گذاردم دو رکعت بعد از عشا در خانهٔ وی قال وحدثتنی حفصة ان رسول الله خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر بود که میگذارد
دو رکعت سبک آنهنگام که می بر آمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانه حضرت حاضر نبود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت
که در نمی آمدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه میبود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوة اللیل بیاید متفق علیه وعنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف بود آنحضرت که نمیگذارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه بر میگشت از نماز و می در آمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس میگذارد دو رکعت در خانه خود متفق
علیه وعن عبد الله بن شقیق روایتیست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عایشه و ابی ذر و دیگر صحابه کبار رضی الله تعالی عنهم و
قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله گفت پرسیدم عایشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا پس گفت
عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانهٔ من پیش از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم یعنی فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس می در آمد یعنی در خانه
پس میگذارد دو رکعت و کان یصلی بالناس المغرب و بود که میگذارد با مردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس می در آمد پس میگذارد دو رکعت ثم یصلی بالناس العشاء و یدخل بیتی فیصلی
رکعتین پس میگذارد و با مردم نماز عشا را و در می آمد خانه مرا پس میگذارد دو رکعت و کان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر و بود که میگذارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود
یکرکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل مینمود و تحقیق آن در پیش بیاید
و کان یصلی لیلا طویلا قائما و لیلا طویلا قاعدا و بود که میگذارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته و کان اذا قرأ و هو قائم و بود چون قرائت میکرد
ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت و کان اذا قرأ قاعدا رکع و سجد و هو قاعد و بود چون میخواند نشسته میکرد
رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قرائت میکرد نشسته پس بر می ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قرائت ایستاده یا بی
آن اما در صورت اولی نبود که بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرائت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد در رکوع و سجود
میکرد و اینچنان نبود که قرائت ایستاده کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود در رود و کان اذا طلع الفجر صلی رکعتین و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگذارد دو رکعت که سنت
فجر باشد رواه مسلم و زاد ابو داود و زیاده کرده است ابو داود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی بالناس صلوة الفجر پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم نماز فجر را وعن عائشة رضی الله
عنها قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر گفت عایشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت مینمود بر دو
رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکدتر بود چنانکه در سفر و حضر آنرا ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گذاردن آن نشسته بی
عذر متفق علیه وعنها قالت قال رسول الله و هم از عایشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها دو رکعت سنت فجر بهتر است از این عالم
سفلی و هر چه دروست از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتر است و در
می آید که انفاق در راه خدا به است لیکن سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف ننمایند اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از آن گویند و توجیهش آن
میکنند که این بزعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را بهی دانند پس فرمود بر تقدیر که آن بها باشد چنانکه شما گمان میبرید این عبادت بهتر از آن است فافهم رواه مسلم و گفته اند که اقوی
مراد که سنن سنت فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو

بجای محافظت و مداومت

برابر اند و در رتبه کذا ذکر الشمنی و عن عبد الله مغفل بضم میم و فتح فای مشدده بعد از عین معجمه صحابیست از اصحاب شجره سکونت کرد مدینه را پس از ان بصره و حسن بصری و غیر وی شنیده اند از
وی حدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثة گفت در بار سوم لمن شاء یعنی امر
کرده و گفته ام برای کسیکه بخواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة مطلق سنتیت ساختن این را از جهت مکروه پنداشتن آنکه بگیرند این نماز را مردم سنت مؤکده و شریعت لازمه مستمره غایت
آنکه مستحب گردانیده ام آنرا اما هر که خواهد که ثواب آن دریابد بگذارد و اکثر سلف و خلف از صحابه و تابعین برین اند و اکثر فقها بر خلاف این اند و کلام برین در باب فضل اذان گذشت
در شرح حدیث بین کل اذانین صلوة و در فصل ثالث نیز در ان احادیث بیاید متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا کسی که
هست از شما نماز گذارنده بعد از جمعه پس باید که بگذارد چهار رکعت رواه مسلم و فی اخری له و در روایت دیگر مر مسلم را چنین آمده قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا گفت چون
بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد از وی چهار رکعت را و در حدیث ابن عمر گذشت که میگذارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت و در فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش
رکعت میگذارد و تحقیق این مقام در باب الجمعة بیاید انشاء الله تعالی الفصل الثانی عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر و اربع بعدها گفت
کسیکه محافظت کند و مداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از وی حرمه الله علی النار حرام کرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی و ابو داود و النسائی
و ابن ماجه و در بعض روایات آمده که بگذارد آنرا بعد و سلام و سخن در آنست که اینها یا رکعتین سنت اند یا سوای آن و الظاهر الثانی و عن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام دادن کشاده میشود برای آنها درهای آسمان و میرسند
بصعود قبول و نازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت و وصول رواه ابو داود و ابن ماجه و در ینجا نیز اختلافست که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نمازی دیگر است
مستقل که گذارده میشود درین وقت و نامیده میشود آن الصلوة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآنکه راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین و آنها که قائلند باربع مترددند درین
و ثبوت این فضیلت منافات ندارد بجودن از رواتب و مختار آنست که غیر رواتب اند و عن عبد الله بن السائب صحابی است خواند قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت از وی مجاهد و اهل
مکه و عبد الله بن السائب تابعی هم هست ظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت میگذارد چهار
رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر و قال انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح و گفت آنحضرت این ساعتی است که کشاده میشود درو درهای آسمان پس دوست
میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کار نیک رواه الترمذی ازینحدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت و قبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است و چون
وقت نماز که افضل اعمال است نماز گذارد ارجح و افضل باشد و حدیث اول که فرمود که کشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان نیز محمول برین معنی است و عن ابن عمر قال قال رسول الله
گفت ابن عمر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در عبارت رحم الله اشارتست باستحباب آن
رواه احمد والترمذی و ابو داود و گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب و ابن خزیمة و ابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده و ابن حبان تصحیح نموده است و عن علی رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت میگذارد پیش از نماز عصر چهار رکعت یفصل
بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین و من تبعهم من المسلمین و المؤمنین جدائی میکرد میان این چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنها که تابع ایشانند در وجود و در ذکر
از مسلمانان و مؤمنان یعنی سلام که در نماز میدهند بنیت فرشتگان و حاضران جماعت میکنند رواه الترمذی و ازینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگذارند مستحب
است و بعض اربع قبل از ظهر را نیز بران قیاس کنند و بغوی گفته که مراد بتسلیم اینجا تشهد است نام کرد آنرا تسلیم بجهة اشتمال وی بران و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
قبل العصر رکعتین و هم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میگذارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است چهار و دو و مصلی مخیر است و ان و چهار
افضل است رواه ابو داود و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء کسیکه بگذارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نکند
در میان آنها بسوء یعنی سخن بد که در ان اثمی باشد نگوید و بذکر و تسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال
هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر ابن ابی خثعم و گفته است ترمذی اینحدیث غریب است نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث
عمر بن خثعم بفتح خای معجمه و سکون ثاء مثلثه و سمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم
شده و ضعفه جدا و ضعیف گردانیده است بخاری او را البته و در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را روا نیست ذکر وی مگر بسبیل قدح
انکار روایت کرده است وی از یحیی از ابی سلمة از ابی هریرة من صلی بعد المغرب الحدیث و مردم این شش رکعت را صلوة الاوابین گویند و در حدیث این نام واقع نشده است لکن
واقع شده است در باب صلوة الضحی است چنانکه در کتاب شمائل آمده و عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی
الجنة کسیکه بگذارد بعد مغرب بیست رکعت بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است اینحدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده و در بعض
شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسند او محدثان این را تضعیف کرده اند و گفته اند که در اسناد او یعقوب بن الولید است و وی کذاب بود و وضاع است
چنانکه امام احمد و غیر ایشان گفته اند والله اعلم و عنها قالت ما صلی رسول الله و هم از عائشه است که گفت نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی

بر من در آمد

پس درآمد بر من الی صلی اربع رکعات اوست رکعات کرانکه او گذارده چهار رکعت یا شش رکعت آنچه در مشهور از روایات آمده بعد از عشا دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده اما شش رکعت جز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که مراد بعشا اینجا مغربست و گویا باعث برین قول حدیث ترمذیست که در باب شش رکعت بعد از مغرب آمده یا تردد ودان که آنها یا رکعتین سنت اند یا مع دای آن فافهم اما در استحباب چهار رکعت پیش از عشا چنانکه در کتب فقه مذکورست حدیثی بنظر نرسیده و اهل حرمین میگذارند بلکه نفشیا نسند کذا فی سفر السعادة رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر و ادبار السجود الرکعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبیح ادبار النجوم بکسر همزه که در قرآن مجید در آخر سوره طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیوبت کواکب میگذارند و به تسبیح ادبار السجود بفتح همزه که در سوره ق آمده است سنت مغرب مراد است و ادبار السجود در عقب فریضه مغرب رواه الترمذی و در تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد با دبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گذارده میشود و بعض گفته اند وتر بعد از عشا گفته اند که ادبار در سوره ق جمع دبر بر و نافع و ابن کثیر و خلف و حمزه بکسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بکسر است و بفتح همزه نیز خوانده شده است در قرارت شاذه الفصل الثالث عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و فی زوال را تحسب بمثلهن فی صلوة السحر حساب کرده میشوند و برابر داشته میشوند در فضل و ثواب بچهار رکعت که در صلوة سحر گذارده شوند که وقت مشهود بفضل عظیم است یعنی نماز گذاردن درین وقت مشابه نماز گذاردن در وقت سحر است و طیبی صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل کرده وشک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما که باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلوة تهجد بتیسیر از آنست و در سفر السعادت آورده که عبد الله بن مسعود میگذارد هشت رکعت بعد از زوال و میگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل و این در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست کما تقرر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود بحمل صلوة سحر بر قیام لیل استیناس میتوان یافت و ظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع فی زوال و سنت ظهر باشد و بعض مشایخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیرا که گشاده میشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول میکند رحمت الهی در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این دو وقت متناسب بودند نماز در آنها نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را عدیل و شبیه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود و ما من شیء الا وهو یسبح الله تلک الساعة و نیست هیچ چیزی مگر آنکه وی پاکی یاد میکند خدا را دران ساعت ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت را که یتفیؤا ظلاله عن الیمین و الشمائل میل میکنند و میگردد سایهها از جانب راست و چپ سجدا لله و هم داخرون در حالیکه سجده کننده اند مر خدا را و حال آنکه ایشان خرد و خوارند اول آیت این است که اولم یروا الی ما خلق الله من شیء آیا نمی بینند و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیادی نمایند مر پروردگار را عبادت میکنند مر او را بسوی مخلوقات که مر آنرا سایهها است میل کننده و برگردنده از ایمان و شمایل ایشان سجده کننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقیاد و استسلام است خواه بطبع بود و یا باختیار و بهمه منقاد امر ارادی او بند و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شانه رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد العصر عندی قط گفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز متفق علیه وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله و در روایتی مر بخاری را چنین آمده که گفت عائشه سوگند بان خدای که برد آنحضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال او دران فوت شده بود که الان قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بران مداومت نمودی و این سخن خالی از بعدی نیست و بعض میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود و بعد از ان دو ای و این نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گذاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گذاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست و بعضی از اصحاب میگذاردند پس نه امر کرد ایشان را بدان و نه نهی کرد ایشان را چنانچه در احادیث آینده بیاید و گفته اند احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود بسببی عارض نبود و بالجمله اخبار و آثار در نهی از صلوة بعد العصر بسیار است و جمهور هم بر آنند پس حسن آنست که گفته شود که گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتاخرین والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضم فائین و سکون لام اول مخزومی کوفی تابعی ثقه است شنیده از انس و روایت کرد از وی ثوری و غیر وی قال سألت انس بن مالک عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گذاردن بعد عصر فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر میزد دستهای کسی را که عقد می بست این نماز را و بر میداشت دستها را بتکبیر بعد عصر یعنی منع میکرد از ان و کنا نصلی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بودیم ما که میگذاردیم در زمان آنحضرت دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از گذاردن نماز مغرب فقلت له کان رسول الله مختار میگوید پس گفتم مر انس را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلیهما که میگذارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب قال کان یرانا نصلیهما فلم یأمرنا ولم ینهنا گفت انس بود آن حضرت که میدید ما را که میگذاردیم این دو رکعت را پس نه امر میکرد ما را بان و نه نهی میکرد ما را از ان پس بتقریر … مشروعیت نماز بعد عصر ثابت شد و … اینجا گفته اند که گویا عمر رضی الله عنه از قول عائشه که گفت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم واقف نبود و نه از قول النبی … رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است در وقت غروب و بنابر آن مکروه نیست و این مذهب عمر است … و غیر وی کراهت است مطلقا و بالجمله مسئله کراهت نماز بعد عصر و حدیث آن خالی از اختلافی و اضطرابی نیست والله اعلم وعن انس قال کنا بالمدینة گفت انس …

اذن المؤذن لصلوة المغرب پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را ابتدروا السواری یعنی می شتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها فرکعوا رکعتین پس میگذاردند دو رکعت
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مردی غریب مسافر هر آئینه می در آمد مسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت پس گمان میبرد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گذارده شده است از این دو
نماز سنت بعد از مغرب میگذارند من کثرة من یصلیهما از بسیاری کسانیکه میگذاردند این نماز را گویا ایشان حتی از صلوة قبل المغرب نهی نمیدیدند بعد آن رواه مسلم وعن مرثد بفتح میم
وسکون را و فتح مثلثه بن عبد الله تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود می نشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف تا مرجهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم آیا بعجب نکنم و در عجب
نمیدارم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب میگذارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد
رسول الله گفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه بازمیدارد ترا اکنون وچه منع میکند قال الشغل
بضم شین گفت بازمیدارد کارهای دیگر و نیز سنت مؤکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث صحیحه صریحه در آن رواه البخاری وعن کعب بن
عجرة بضم عین و فتح جیم صحابیست از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد
مسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگذارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوتهم رآهم یسبحون بعدها پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را که نماز نفل میگذارند که مراد بوی سنت مغربست بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانهاست
که در خانها باید گذارد نه در مسجد رواه ابوداؤد وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگذاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
علیکم بهذه الصلوة فی البیوت لازم گیرید بر خود گذاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل (فرض در) غیر خانه بگذارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببی
یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگذارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد از جهة مخالفت
امر که ظاهرش در وجوبست و جمهور بر آنند که امر برای استحبابست و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گذارد و اگر میترسد
که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گذاردن پس در مسجد بگذارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذارد و اگر رفتن بخانه میسر
نباید برود مسجد بگذارد و اگر اینهم میسر نگردد در مسجد بیرونی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است و اگر امام در مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر مسجد یکیست که داخل
و خارج ندارد در پهلوی ستونی یا در گوشه بگذارد وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد
قرارت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون میرفتند رواه ابوداؤد و این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد
میگذارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گذارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان جز دیواری نبود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قرارت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا
که ثابت شده است که آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین
روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشانست میرساند حدیث را بحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم
کند دو رکعت وفی روایة اربع رکعات و در روایتی آمده که بگذارد چهار رکعت رفعت صلوته فی علیین برداشته میشود نماز او در علیین که مقامیست بالای هفتم آسمان و بعض گویند
نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی الامکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق
جل علا مرسلا روایت کرده است مکحول بطریق ارسال بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال وعن حذیفة نحوه و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این
حدیث و زاد و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب
اند متصل بفرض بگذارید فانهما ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگذارید تا فاصله نباشد ملائکه که بردارنده اعمال اند منتظر نباشند و ظاهر آنست
که قرارت دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است و ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست و سابقا در
باب الذکر بعد الصلوة مثل این سخن گذشته است و لیکن در دل میخلد که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد محل باستعجال چه کار کند و دیگر
دو وجه است و ظاهر آنست که به بیت اختیار کند که تاکید در وی بسیار است والله اعلم رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین و روی البیهقی الزیادة عنه نحوها
و روایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است گفت
که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابیست یسأله عن شیء رآه منه معویة فی الصلوة در حالیکه سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دیده آنرا
از سائب معویه و نهی کرده از آن در نماز فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة گذاردم با معویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشود در کبیر گویند کان را
و امرا از قصر یعنی کوشک فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده بودم بر نماز فضیلت پس نماز گذاردم فلما دخل ارسل الی

هرگاه که در آمد معویه بخانه خود در پی من فرستاد بسوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز مگرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة
چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل مکن آن را بنمازی حتی تکلم او تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آئی فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک امر کرده است ما را
ان لا توصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج آنچه این است که وصل کنیم نماز را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل
نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم رواه مسلم وعن عطاء نام چند کس است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود ابن عمر چون میگذارد نماز جمعه را بمکه پیش میرفت
از جای که میگذارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معویه فصلی رکعتین پس میگذارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم تقدم پس
پیش میرفت از این مکان نیز فصلی اربعا پس میگذارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد در مکه اینچنین میکرد واذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع
الی بیته و چون میبود بمدینه میگذارد جمعه را پس از آن میگشت بسوی خانه خود فصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت ولم یصل فی المسجد و نمیگذارد در مسجد فقیل له پس گفته شد مر ابن عمر را که چرا
در خانه گذاری نه در مسجد فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه ابوداود و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که
خانه ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک مسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت
صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در روا است و ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی میکرد بدو رکعت بعد از جمعه و پس وی چهار رکعت
نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی روایة الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت عطا دیدم ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه
دو رکعت پس گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم
نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة نیز ثابت است و بعضی از محدثین آنرا انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس
بر ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعة ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فانظر ثمه

باب صلوة اللیل بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر است در آن بهر نوعی که تمسک کند بشرف اتباع
دریابد و اگر در اوقات متعدده بهر نوعی از آن دست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علماء پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر نبود پس بعض سنت
فجر گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوب است و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعض روایات عدد و فرد اطلاق آن شمرده و در بعض خارج اطلاق کرده و وتر از یک
رکعت و در بعض بر سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری شد
ایتار میکرد بهفت و در حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز
مغرب وتر میگردد و وارد شده است که نماز مغرب وتر روز است و کلام در آنکه نماز تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه امت بعد از آن منسوخ شد مشهور آنست
و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من
صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگذارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را
یسلم من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت و یوتر بواحدة و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة پس سجده میکرد از آن وتر مقدار
آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت قبل ان یرفع رأسه پیش از آنکه بر دارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجده
از سجدات وتر را یا همه سجده های او را طویل آن قدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شافعیه بر آن حمل کرده اند که مراد سجده شکر است که میکرد بشکرانه وقوع این فعل از وی
و توفیق صدور عبادت و در جواز سجده منفرده خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بر آن در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده
کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد از اخبار و آثار وارد نشده است تا آن روایت فقهیه مختار و عمل ثبت بر آن
در حرمین الشریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بر آن لائح است و نرفته است هیچ یکی از ائمه
مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه و دیار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آن را کذا قاله فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر در اکثر روایات سکت
بتاء فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بباء موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن
اذان را در گوشها وتبین له الفجر و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارتست بآنکه آنحضرت اکتفا میکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب
گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را قام ای ایستاد آنحضرت فرکع رکعتین خفیفتین پس میگذارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
میخواند ثم اضطجع علی شقه الایمن باز دراز میکشید بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم حتی یأتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز یعنی اعلام
بجماعت فیخرج پس بیرون می آمد آنحضرت متفق علیه وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر گفت عائشه بود آنحضرت چون میگذارد دو سنت فجر را فان کنت
مستیقظة حدثنی پس اگر میبودم من بیدار سخن میکرد با من والا اضطجع و اگر نه خفت رواه مسلم و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین

ونه اضطجاع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر
فان کانت له الی حاجة کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گذاردن
نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست ازان و همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له
الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یا رب کر بجهة شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا طاد تکمیلا و عنها قالت کان النبی
بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگذارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن خواب میکرد بر پهلوی راست خود متفق علیه بدانکه کلام درین حدیث
از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد
فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آنرا بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت بعید است از جهة ورود احادیث صحیحه در اثبات آن بلکه گویند بود بعد ازان منسوخ گشته
یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهة اختلاف روایات در وی و در بعض
روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گذارد دو برآمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد دفع تعب
و تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در
جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر بخوابد آرام گیرد قلب و غالب آید
استراحت و مستغرق میگردد نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق میماند پس غالب نمیشود استراحت و مستغرق نمیگردد نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر
قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهة توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب
شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تهیه قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد ازان برمیخواست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت
بحکم تنام عیناه و لا ینام قلبه بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر و عنها قالت کان النبی صلی الله
علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة گفت عائشه بود آنحضرت میگذارد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتا الفجر
و از انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهة قرب و اتصال انتهای آن بدان اصل نماز شب آنحضرت یازده
بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادة گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود اما وتر داخل است دران رواه مسلم و عن مسروق
قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم باللیل روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است اورا در خردی دزدیده بودند از انجهة مسروق نام او شد گفت
پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه سبع و تسع و احدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر
ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشرة است و در وی اشارتست بانکه بدایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری و عن عائشة قالت
کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخواست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد
بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگذارد و تخفیف در وی مستحب است و در روایات تخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک رواه مسلم و عن ابن عباس قال بت
عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المؤمنین میمونه است شبی و بود وی رضی الله عنها دران زمان حرم و النبی صلی الله علیه و سلم عندها و بود آنحضرت
نزد میمونه در نوبت او فتحدث رسول الله صلی الله علیه و سلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی درینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر
مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر پس هنگامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضیه باقی
ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار
لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات پنج آیت تا آنکه لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از
ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز نیز مسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس برخاست بسوی مشک آبی که در انجا بود و قربه بکسر قاف
و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بگشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را به بندند ثم صب فی الجفنة پس ریخت
آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف
و تقتیر نه بسیار آب ریخت که بسر حد اسراف کشد نه چندان کم که اعضا تر و تازه و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر و قد ابلغ بسیار نکرد در ریختن آب و بتحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید
و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد و مد نماز و ایستاد بنماز فقمت و توضأت فقمت عن یساره پس برخواستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت

فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا و ایستاده کرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة رکعة پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت
و این سیزده با وتر خواهد بود و لیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس این مخالف نشد بحدیث عائشه که گفت رکعتان الفجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در
شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین و مدار و قطب احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است ثم اضطجع و بعد از گذاردن سیزده رکعت نماز شب خفتید بر پهلو
فنام پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب مییا شد و کان اذا نام نفخ و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده میشد و
این علامت کشادگی مجرای نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است فاذنه بلال بالصلوة پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت معتاد و حضور مردم و جمع شدن
ایشان بمسجد و این اعلام دیگر بود از بلال برای اذان در وقتیکه تاخیر راه مییافت و امتدادی میشد در خواب فصلی پس برخواست آنحضرت از خواب و گذارد نماز سنت را و لم
یتوضأ و وضوی دیگر نکرد بجهة خواب از جهة عدم نقض نوم وضوی آنحضرت را چنانکه معلوم شد و کان فی دعائه و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل
اکثر مشائخ برین است و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن را دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف
گفته است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه برزدی برکتی و نورانیتی هست و این دعا دراز است و در آخر وی این کلمات است اللهم اجعل فی قلبی نورا خداوندا بگردان
و پیدا کن در دل من نور و فی بصری نورا و بگردان در بینائی من نور و فی سمعی نورا و بگردان در شنوائی من نور و عن یمینی نورا و بگردان در جانب راست من نور و عن یساری نورا و بگردان
در جانب چپ من نور و فوقی نورا و بگردان بر زبر من نور و تحتی نورا و بگردان بزیر من نور و امامی نورا و پیش من نور و خلفی نورا و پس من نور تا از شش جهت نور ایمان و یقین و
شهود در گیرد و بتمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گردانند و اجعل لی نورا و بگردان و پیدا کن برای من نور را و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود
و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و تا باید نور وحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب و هم براه راست هدایت کنم و ذکر
و ذکر کرده است آن بعض و عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری پی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را و بعض گفته و اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و
بشری نورا متفق علیه و فی روایة لهما در روایتی مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده و اجعل فی نفسی نورا و بگردان در نفس من که عبارت است از روح حیوانی و برزخ است میان روح
و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهة نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت و اعظم لی نورا و عظیم و بزرگ
گردان برای من نور را و فی اخری لمسلم و در روایتی مر مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره است یعنی از نورانیت خود آنچنان
نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد تا چنان شوم که گفته است شعر از در و بام میروی بیرون در گرفتی درون و بیرون را
و چون نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست درویشی حاصل این دعا را این مصراع خوانده است که ع سرتا پا یم فدای سرتا پایت انه بکل شیء محیط و عنه انه رقد
عند رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت نیز خواب کرد فاستیقظ پس بیدار شد
آنحضرت فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت و هو یقول و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیات را ان فی خلق السموات و الارض حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد
سوره را ثم قام پس برخاست و برای نماز فصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت اطال فیهما القیام و الرکوع و السجود دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثم انصرف
فنام حتی نفخ پس بر گشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک ثلث مرات پس کرد مجموع آن را سه بار ست رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد کل ذلک یستاک
و یتوضأ و یقرأ هؤلاء الآیات در هر بار از ان مسواک میکرد و وضو میساخت و میخواند این آیتها را ثم اوتر بثلث بعد از ان وتر کرد بسه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل
بر شرعیت وتر بسه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول ثلث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحه در ان آمده و حق آنست
که ایتار بسه رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و الا خلاف نیست که کسی
در ایتار بثلث و عن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم اللیلة روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت
و از عائشه و ابی طلحه و روایت کرد از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفة سنة ثمان و سبعین که وی گفت هر آینه نگاه کنم و تامل در نگرم نماز آنحضرت را امشب که چگونه
میگذارد فصلی رکعتین خفیفتین پس گذارد دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین بعد از ان بگذارد دو رکعت دراز دراز دراز
یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند که پیش گذارد ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما
پس گذارد دو رکعت و ان دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند که پیش گذارده ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت بهمین صفت که دون دو رکعت پیش بودند ثم صلی رکعتین
و هما دون اللتین قبلهما این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متأخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثم اوتر پس وتر خواند فذلک ثلث عشرة رکعة پس آن سیزده رکعت است
اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز ندارند پس این مبنی است بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بر رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است نه نماز شب
رواه مسلم و گفت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین و هما دون اللتین قبلهما اربع مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول
گذارده ده رکعت گردد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است در صحیح مسلم و افراده من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی

۲ یا دو ان از دارند حاصل او بجا ... زائد بعضی ... کرده ... این ...

متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند دوم افراد بخاری که مخصوص است به بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا
روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطا مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول همچنین است در موطا که
کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام مبنی بر مبالغه و رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر طویلتین
کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین ثانیه تاکید است مر طویلتین اولی را بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و ترک یک رکعت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت
باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر نیست که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم وعن عائشة رض قالت لما بدّن رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثقل هرگاه که مسن و معمر و تن آور
شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهت ضعف پیری کان اکثر صلوته جالسا بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه انکه بدن در حدیث بتخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند
و بدانت بمعنی فربهی و تن واری و بفتح دال و تشدید آن نیز روایت است از بدن بمعنی کبر سن و بعض علما این روایت را مرضی تر داشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک
البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسنّ اخذه اللحم و اخذهم بر وجه اعتدال منافی اعتدال خلق و
بدن نیست والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من سورتها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و در تلت
و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءت معلوم شد که
بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است و آخر ما این سور که نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف او جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بودند چنانکه ابی بن کعب
و عبد الله بن مسعود میگویند که امیر المؤمنین علی نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از ان معلوم شود اما بعد از ان که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است و
جبرئیل در وقت انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر آن انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته شد
دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد که قراءت میکرد دو سورتین فی رکعة دو سوره را در یک رکعت آخرهن آخر آن بیست سوره این دو سوره بود حم
الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره را ذکر کرده بترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن حذیفة انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل
از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز میگزارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت که میگفت الله اکبر ثلثا سه بار میگفت ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة ملکوت مبالغه ملک
و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رهبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک هم اند و اکثر کبریا را بر ذات حمل کنند و عظمت را بر صفات و جهی ثم استفتح پس
میخواند دعای استفتاح را و ادعیه استفتاح سابقا در باب ما یقرا بعد التکبیر گذشته است فقرا البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه ثم رکع پس رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع
وی مانندی از قیام وی و بتطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل قراءت رکوع را نیز از معتاد معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود و نزدیک بیکدیگر
بودند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز میبودند چنانکه نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم و کان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع رأسه من الرکوع پس برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی
در تطویل بر وجهی که معلوم شد یقول میگفت در قومه لربی الحمد مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین اکثر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه پس سجده کرد پس بود
سجده وی مانندی از قومه او فکان یقول فی سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی و اذکار و ادعیه نیز آمده ثم رفع رأسه من السجود و کان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود که می نشست در
میان دو سجده مانندی از سجده خود و کان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی مکرر و در بعضی روایات زیاده بر ان کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلی اربع رکعات پس بگذارد چهار رکعت
قرا فیهن خواند درین چهار رکعت این چهار سوره را البقرة و آل عمران والنساء والمائدة او الانعام شک کرده است شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خواند یا
سوره انعام رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین هر که قیام لیل کند یعنی نماز شب بگذارد بده آیه که بخواند آنها را در رکعت
یا زیاده و ظاهر نیست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی همین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائده کند که مانع نام غفلت از غافل آن بر دارند و از الغفلة
موسوم نداشته نداز خصیص غفلت بر آرند و این ادنی درجات است و من قام بمائة آیة کتب من القانتین و کسیکه قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جمله قانتان و مطیعان و ملازمان امر الهی قیام کنندگان در نماز در راه
خدا و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید و من قام بالف آیة کتب من المقنطرین و کسیکه قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار کنندگان ثواب
و مانند آنها که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن هفتاد هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب مقامات بسیار است رزقنا الله رواه
ابو داؤد وعن ابی هریرة قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه وسلم باللیل گفت ابو هریره بود قراءت آنحضرت در نماز شب یا مطلق مختلف یرفع طورا بلند میخواند گاهی و یخفض طورا و پست
میخواند گاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها میبود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی
الله علیه وسلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة وهو فی البیت گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت باندازه آنکه میشنید آنرا کسیکه در صحن خانه میبود در حالیکه آنحضرت در درون خانه میبود و حجره را
تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بیت و حجره یک بیت است یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه میبود میشنید و در بعض روایات آمده که چون آنحضرت
در نماز بمسجد میخواند میشنید آنکه بیرون مسجد میبود رواه ابو داؤد وعن ابی قتادة قال ان رسول الله روایتست از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرج لیلة فاذا هو

بابی بکر یصلی بیرون آمد شبی پس ناگاه که وی یا بسوی طاقی است با ابوبکر که نماز میگذارد و هو یخفض من صوته و حال آنکه ابوبکر پست میکرد چیزی از آواز خود را و مر بعمر و هو یصلی رافعا صوته و گذشت با عمر
بعمر و عمر نماز میگذارد و بلند کننده آواز خود را قال گفت ابو قتاده فلما اجتمعا عند النبی پس هنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت یا ابا بکر مررت بک و انت
تخفض صوتک ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالیکه پست میکردی آواز خود را اسلوب پست کردن آواز قال گفت ابوبکر قد اسمعت من ناجیت بتحقیق می شنوانیدم کسی را که مناجات
میکردم او را و راز میگفتم با وی یا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی و قال لعمر مررت بک و انت تصلی رافعا صوتک و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز
خود را .. اسلوب بلند کردن آواز چه بود فقال پس گفت عمر یا رسول الله اوقظ الوسنان بیدار میکنم خوابناکان و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و
میخواهند که بیدار باشند ولیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند و اطرد الشیطان و میرانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دایره وسواس نگردد و خود شیطان از
سایه عمر میگریخت و چون قرآن شنود گرد آن مکان نگردد و هر یکی ازین دو غرض نیت خود را بیان کرد و هر دو صحیح است ماند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید
گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتی بجواب ازین سخن کرده شد چونکه آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه مقصود تنبیه غافلان است
و از بعض مشائخ شنیده ام که هر که نماز میکند و مسجد است و را باید که آگاه کند هر که نه چنین باشد نباید کرد تا در آن یکساعت مکلف نباشد و خود ابلی از زمان همه نماز گذارد و مجد در کار بود فقال النبی
صلی الله علیه وسلم یا ابابکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن اندکی آواز خود چیزی و این همه پست مخوان و قال لعمر اخفض من صوتک شیئا و گفت مر عمر را پست کن اندکی آواز خود چیزی را این هدایت است
بطریق وسط و اعتدال و تصرف است تغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است رواه ابو داود و روی الترمذی نحوه وعن ابی ذر قال قام رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی اصبح بآیة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیه را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار
فاتحه در قیام و احد نه مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد
چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار آید و الآیة و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تواند چه جایزه دارند و تقصیرات خود مستحق آنند و محل رحمت و مغفرت اند
و اکرم تخشی و مغفرت آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد در آن حکمتی مصلحتی خواهد بود گویا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال امت
خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست رواه النسائی و ابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگذارد یکی از شما
دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود و شرح این گذشت و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند
رواه الترمذی و ابو داود الفصل الثالث عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول الله گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قالت الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملی بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن
عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم پس در کدام هنگام بر میخواست از شب قالت گفت عائشه کان یقوم اذا سمع الصارخ بود آنحضرت که بر میخواست وقتی که می شنید آواز بانگ کننده
را مراد مرغ سحر است که آواز میکند در آن وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک آن و این مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب
فریاد وی در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر میباشد متفق علیه وعن انس قال کنا نشاء ان نری رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناه گفت انس بودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت
در شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گذارنده و لا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه و نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را خواب کننده یعنی در شب نام هم میکرد و قیام هم مینمود
نه تمام شب بیدار میبود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب میدیدیم او را و هم بیدار میدیدیم رواه النسائی وعن حمید بن عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین است قال
گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال قلت و انا فی سفر مع رسول الله بیک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و الله لارقبن رسول الله صلی الله علیه وسلم للصلوة بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم برای نماز یعنی میخواهم که نماز تهجد
را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری فعله تا ببینم فعل او را که چه طور میکند فصلی صلوة العشاء پس بر گاه که گذارد آنحضرت نماز عشاء را و هی العتمة و آن نماز عشا که او را عتمه میخوانند احتراز
از نماز شام که او را هم عشا میگویند و در اول اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشاء را عتمه یعنی تاریکی بعد از آن نهی از آن واقع شد و تحقیق این معنی در باب اوقات صلوة گذشته
ثم اضطجع هویا من اللیل پهلو نهاد و بخفت آنحضرت زمانی دراز از شب و هوی بفتح ها و کسر واو و تشدید یا زمان طویل و بعض گفته اند که مخصوص است بشب ثم استیقظ پس بیدار شد فنظر
فی الافق پس نگاه کرد در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر افق درین روایت بجهت آنست که ستاره ها در افق و نزدیک آن روشن تر و تابان تر
میباشند فقال پس خواند این آیت ربنا ما خلقت هذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره
یعنی انک لا تخلف المیعاد است ثم اهوی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا پس میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس کشید از جامه خواب مسواکی [illegible]
کشیدن چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام ثم افرغ فی قدح من اداوة عنده ماء پس ریخت در قدح از مطهره [illegible]
[illegible]

ثم استیقظ فصلی کما فعل اول مرة بستر بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار و قال مثل ما قال و گفت مانند آنچه گفت اول بار از دعیه و اذکار فعل رسول الله پس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
مرات قبل الفجر سه بار پیش از فجر رواه النسائی وعن یعلی بفتح تحتانیه وسکون مهمله وفتح لام بن مملک بفتح میم اولی وسکون ثانیه وفتح لام از طبقه ثالثه است از تابعین روایت میکند انه سأل ام سلمة
زوج النبی که وی پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عن قراءة النبی از قرائت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصلوته و از نماز وی که بچه کیفیت میخواند قرآن را و بچه طریق میگذارد
نماز را فقالت پس گفت ام سلمه ما لکم وصلوته چکار میکنید شما با نماز او وچه میپرسید از ان وکجا میتوانید کرد مانند آن وبعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تلهف است از تذکر احوال
آنحضرت بجریان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس گفت ذکر صلوة کرد وبیان آن نمود که ابهم و اصل است پس گفت کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی بود آنحضرت که برمیخواست و نماز میکرد و بستر خواب میکرد باندازه
آنچه نماز میکرد ثم یصلی قدر ما نام بستر برمیخواست و نماز میکرد باندازه آنچه خواب کرد ثم ینام قدر ما صلی بستر خواب میکرد باندازه آنچه نماز گذارد حتی یصبح تا آنکه صبح میکرد ثم نعتت قراءة
بستر وصف کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را وبیان نمود کیفیت آنرا فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده
حرفا بعد حرف جدا جدا رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی باب ما یقول اذا قام من اللیل ذکر و دعا حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم و مستمر بود در جمیع اوقات و
احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور حضور است الفصل الاول عن ابن عباس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون برمیخواست بعضی از شب که نماز تهجد کند و هجو د و تهجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هر دو آید بعد از نوم
غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعض گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تأثم بمعنی ترک آثم میگویند که چون آنحضرت برای نماز تهجد برمیخواست میخواند این دعا را اللهم لک الحمد انت قیم
السموات والارض خداوندا تراست حمد توئی بر پا دارنده آسمانها و زمین و من فیهن و بر پا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی توئی قائم بحفظ خلق و مدبر امور
ایشان و بر پا دارنده ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه عالم از پا در افتد. بیت گر نرسد قاطعه بر قافله فیض تو برهم فتد این سلسله و تخصیص قیم بیت بعقالا
که کلمه من عبارت از آنست بجهة شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد به امور است وقیم وقیوم و قیام همه صیغه مبالغه اند و در روایت هر سه لفظ
آمده و مناسبت اذکار آن در مقام قیام لیل با زبیغر ما ید و لک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن و مر تراست حمد توئی روشن کننده و موجود کردانده آسمان و زمین و هر کسی
که در آسمان و زمین است کنایت است از تمامه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر کردانده غیر خود باشد و تحقیق این معنی در تفسیر کریمه الله نور السموات والارض باید جست و کان
حروف نیز بذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است و وجه ذکر نور درین مقام روشن است و لک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن و توئی پادشاه آسمان و زمین و هر که
در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز درینجا مناسبت است که پادشاه ملک نیم شب میدهد که پادشاه پادشاهان بحکم توتی الملک من تشاء بگدایان کوی خود عطا میفرماید چنانکه یکی از اعاظم اولیاء گفته
است. بیت زانکه که یافتیم خبر از ملک نیم شب صد ملک نیمروز بیک جو نمیخرم و لک الحمد انت الحق و مر تراست ستایش بجمیع کمالات و توئی موجود و ثابت و محقق بی توهم عدم و بطلان و هر چه
غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیه ثبوت و وجود عاریت است بر وی و وعدک الحق و وعده تو که بندکان خاص را بنصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت
دیدار کرده حق است و نا مرادان دل این بشارت شاد مانند و اگر نه زحمت اعباء و محنت این دار چه جفا که بر جان این مسکینان نمیکند. بیت مرا امید وصال تو زنده میدارد و گرنه صد هم
از هجر تست بیم هلاک و لقاؤک حق و برگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریای تو و دیدار تو حق است و قولک حق و کلام تو صادق و هر چه بدان خبر داده حق است
این مجمل است و تفصیلش آنست که فرموده و الجنة حق والنار حق والنبیون حق و محمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد مینمایم و فروتنی میکنیم و احکام تشریعی ترا در
امتثال و تسلیم میکنیم و بک آمنت و بتو ایمان می آرم و علیک توکلت و بر تو همه کارها باز میگذارم و الیک انبت و بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنم و توبه و انابت هر دو بمعنی
رجوع اند و مقام انابت اعلی و ارفع است و بک خاصمت و بمحبت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنیم با اعدای دین و الیک حاکمت و بسوی تو بر میدارم امر خود را که مر تراست حکم نه غیر ترا و
میگردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکه مخالفت میکند مرا در دین و دنیا و محاکمه رفع امر بسوی قاضی فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت پس بیامرز مر گناهان که پیش فرستاده ام و پس خواهم
کرد و ما اسررت و ما اعلنت و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر توئی پیش کننده
و پس افکننده هر که را خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو و لا اله غیرک و نیست اله جز تو این تاکید و تصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه متفق علیه
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون برمیخواست شب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللهم رب جبرائیل
پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض ای پیدا کننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمین عالم الغیب والشهادة ای دانای آنچه ناپیداست بر خلق و آنچه پیداست
بر ایشان انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند در ان اهدنی لما اختلف فیه من الحق راه نما مرا بچیزیکه اختلاف
کرده شده است در وی از حق و ثابت و بر ان و زیاده کن در ان چه مقامات قرب و انوار تجلی بیحد و بی نهایت است و لهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگفتن رب زدنی
علما باذنک بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم بدرستیکه تو راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم وعن عبادة بضم عین و تخفیف موحده
بن الصامت صحابه مشهور است از نقبای انصار حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را بود مرد طویل جسیم جمیل قال گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار
من اللیل کسیکه بیدار شود و از پهلو به پهلو کردد و غالب در انتباهی استعمال مییابد که با وی آواز نیست چنانچه عادت است در وقت بیدار شدن مشتق است از تعار که نام آواز

شروع است فقال پس بگوید در وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله ثم قال السپیر گوید رب اغفر لی او قال ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص اینجا که اللهم اغفر لی است فرموده یا مطلق دعا فرمود هر کسی که هرچه خواهد استجیب له قبول
کرده میشود از آن کس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در هم الکلیس است چنانچه کسی در کیسه خود درهم دارد هر وقت که میخواهد طیار است همچنین این دعا
اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته این دعا خود بالفعل باستجابت رسیده پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل
الثانی عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک
یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق است بجناب قدس تو ای خداوند تنزیه میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را و اسألک
رحمتک و سؤال میکنم ترا رحمت خاص ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن مرا علم را که مراتب آن را نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست و تجلیات
وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق بباطل پس
از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و ببخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشنده کاملی که مواهب ترا پایان نیست
و از حد و عد بیرون است رواه ابو داود وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد و خوابی کند بر ذکری از اذکار طاهرا
در حالتی که پاک است یعنی با وضو است کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را
خدا تعالی آن نیکی را رواه احمد وابو داود وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف الهوزنی بفتح با و سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی
عائشة گفت در آمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم او را که چه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب
فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسید مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون بیدار میشد
از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا و الحمد لله میگفت ده بار وقال او میگفت سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا و میگفت استغفر الله ده بار
وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال السپیر میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار
ثم یفتتح الصلوة السپیر آغاز میکرد نماز را و این ورد را مسبعات سبع میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام وردی مشهور است اینجا ده چیز است که هر یک را هفت بار بخوانند و اینجا هفت
چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه برمیخواست
از شب تکبیر میگفت السپیر میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک بزرگست نام تو و تعالی جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو و لا اله غیرک و نیست خدای جز تو
ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسه وی ونفخه و کبری که می اندازد آدمی را در آن و بر باد میسازد ونفثه و دمیدن وی مراد
بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی وابو داود والنسائی وزاد ابو داود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابو داود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول السپیر
میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ السپیر میخواند یعنی فاتحة الکتاب را و شروع میکرد در قرارت وعن ربیعة
بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و در ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بودم شب میکردم نزد
حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان الله رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان الهوی
میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح با و کسر واو و تشدید یا ثم یقول السپیر میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمانی طویل رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح
باب التحریض علی قیام اللیل تحریض در لغت بر غلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و
نقائص ترک آنست و فضایل قیام لیل بسیار است و عمده آن نزول رحمت حق بر عباد و تقریب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای سوال و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده
کرده است وی جل و علا حبیب خود را بتهجد بر انگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و لابد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که درین
دنیا که نمونه لذت بهشت و لذتی و آرامی است که در وقت سحر بجهة تملق در مناجات حاصل میگردد و شعر رو بر در دل نشین که ز در بر خیز گاهی وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل
الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه
ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم بند د سه بندی می بندد تا نجنبد
و مکر بعد از گشادن آن بند با مقصود درست گردانیدن شیطان است خواب را بر نائم و آراستن وی آرام و راحت را بر وی و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وی یضرب
علی کل عقدة میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر گوید
خدا را میگشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند میگشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در هر دو جا بلفظ جمع است یعنی میگشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب
النفس پس صبح میکند شادمان پاک نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله

علیه وسلم حتی تورمت قدماه روایت میکند مغیرة بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر الله لک ما
تقدم من ذنبک وما تاخر پس گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس تر
قال افلا اکون عبدا شکورا گفت اگر گناهان همه بخشیده باشند آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب است و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده
شده است متفق علیه وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی فقیل ما زال نائما حتی اصبح پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب
کننده تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نایستاد برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردیست که شاشه کرد شیطان در گوش او او قال فی اذنیه
شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بدانکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است
اکل و شرب و قی و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و کاهی تاویل میکنند بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز موذن را و تشبیه او بحالی که افتاده است بول در گوش او و پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعضی
گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را بکلام باطل و احادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ناظر در آنست
که برای نماز صبح نیز برنخواسته و اذان نشنیده و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این کنایت است از استخفاف و اهانت زیرا که عادتست که هر که استخفاف کند
چیزی بر آن بول کند بر وی و بعض گفته اند که کنایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص اذن بجهت بودن اوست خانه انتباه والله اعلم وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله گفت
ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا یک شب ترسان یقول در حالتیکه میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن یعنی پاکی
را چه چیزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت وماذا انزل من الفتن و چه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات کیست که بیدار کند زنان را که صاحب
حجرها اند یرید ازواجه مراد میدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج طاهره خود را لکی یصلین تا نماز بگذارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الآخرة بسا زن یا نفس صاحب کسوت پوشنده
یا پوشاننده انواع حلی و حلل را برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیه اینجا بمعنی لابسه باشد بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود بقصد مبالغه یعنی در دنیا دیگر
ان را می پوشانید و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرود می آید پروردگار
ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص وی هر شب بآسمانیکه فرود تر و پایان تر است از آسمانها و نزد محققین نزول صفتی است از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید
آورد و از کیفیت آن ابا باید یعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الآخر هنگامیکه باقی بماند سیوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی
سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد بدانکه دعا خواندن است
چنانچه بنده گوید یارب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن اعطای مطلوبست چنانچه در وصف اسم اعظم واقع
شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و کاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد
از من پس بیامرزم او را متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادت آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را و یقول من یقرض
غیر عدیم ولا ظلوم و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال ندارد تا از ادای قرض درماند و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد یعنی از ادای قرض
همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر و میدر آید وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا والآخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبد الله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه در شب ساعتی
و زمانی لطیف است که موافق نمیشود در نمی یابد آنرا مردی مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میدهد وی تعالی مر او را آن نیکی را وذلک کل لیلة
و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مانند آنکه آن ساعت متعین است یا مبهم بعض میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعض
روایات آمده است که آن ساعت میانه شب است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داؤد دوست داشته شده ترین
نمازها بسوی خدا نماز داؤد پیغمبر است علیه السلام واحب الصیام الی الله تعالی صیام داؤد و دوست داشته ترین روزها بسوی خدا روزه داؤد پیغمبر است کان ینام نصف اللیل
بود داؤد که خواب میکرد سه دانگ شب و یقوم ثلثه و بر میخواست و نماز میکرد دو دانگ شب و ینام سدسه و باز خواب میکرد یک دانگ تمام شب وی علیه السلام مقسوم بود
باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و سدس اخیر باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز و یصوم یوما و روزه میداشت
داؤد یکروز و یفطر یوما و روزه میکشاد روز دیگر متفق علیه مشکل درینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم دائم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک
احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از جهة بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و بجهة آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت
و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجه احبیت صوم داؤد در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها
و اکملها بر مقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لا یعد ولا یحصی که راجع بنفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فافهم وبالله التوفیق وعن عائشة

رضی الله عنها قالت کان تعنی عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد آنحضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار میبود در وی و از بیداری تعبیر
بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردن است در وی و زمانی که در وی عبادتی واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه
خواب در حکم مرگ است چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهرتر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم و آنکه بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود ظاهر در مناصفه است و گفته اند که شب تمام آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگرچه خواب و بیداری تارة فتارة میبود والله اعلم
ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود میپرداخت حاجت خود را ثم ینام پس خواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت
نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیه الماء برجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب
و مراد بندای اول اذانست و اولیت با نسبت اقامت است یا بنسبت ایذان و اعلام که مؤذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد وان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین
و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگزارد دو رکعت سنت فجر متفق علیه الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد برخواستن شب
برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم پس بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم و قیام لیل سبب نزدیکی است مر شمارا بسوی پروردگار
شما ومکفرة للسیئات وسبب پوشیدن است مر بدیهارا المکفرة بفتح میم وسکون کاف وفتح فا بمعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است ومنهاة بفتح میم وسکون نون عن الاثم
و باز دارنده است از گناهان وحسنات همه کفارات سیئات اند وصلوة مطلق ناهی است از فحشاء و منکر وصلوة لیل بجهة زیادت فضلی که دارد اتم و اکمل است دران رواه الترمذی وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایه است از رضا و لطف و اقبال بسرور و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن
بحضرت رب العزة در احادیث آمده است و از جمله متشابهات است الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از ان سه کس مردی چون برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة دوم قوم
چون صف بربندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو سوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن
روح بمحبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة بفتحات قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیکترین بودن
پروردگار تعالی از بنده در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قربی که اشارت است بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون
العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن بنده از پروردگار وقتی است که بنده ساجد است آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده
وصلوة لیل جامع هر دو قرب است فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه از آنکسانیکه یاد میکنند خدای را در ان ساعت
و شاهد اند حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو از ان کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و محبوبان درگاه است در مبداء ظهور نبوت که آنحضرت در مکه بود وی در وطن خود
بود و در دل وی یکایک نور توحید و کراهت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت
پرسید آنحضرت در انوقت بحکم الهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که در میان شما کسی پیدا شده است که از راه و روش شما برآمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریق
آباء و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که برآید و گرد این خانه
بگردد عمرو بن عبسه نیم شبی برآمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان او بیند که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد
عمرو بن عبسه برآمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم
پس ایمان آورد و وی سوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر برد نزد ما بیا پس عمرو بن عبسه بمدینه آمد و
صحبت داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث در انوقت است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا
قام من اللیل فصلی وایقظ امرأته رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد زن خود را فصلت پس نماز بگذارد آن زن نیز فان ابت نضح فی وجهها الماء
پس اگر کاهلی کند و سرباز زند از برخواستن پاشید در روی وی آب رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدای تعالی زنیرا
که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گذارد آن مرد نماز پس اگر اباء آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید که مدد و معاون یکدیگر باشند
بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند رواه ابو داود والنسائی وعن ابی امامة قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول
قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعائی که در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیده شد کدام وقت مستجابتر است دعا در وی گفت وقت درون شب و دبر الصلوات المکتوبات
و پس نمازهای فرض شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشته است رواه الترمذی وعن ابی
مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها بدرستیکه در بهشت غرفه ها است که دیده میشود آنچه بیرون آنهاست از درون
آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه اعدها الله
لمن الان الکلام مهیا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند با مردم بخوی نیک زندگانی کند واطعم الطعام و بخوراند طعام را و غمخواری

کنند کہ سکان وصالحان بہ اتباع الصیام ویباپی دارد روزہ بارا مراد کثرت صیام است نہ دوام آن وصلی باللیل والناس نیام ونماز بگذارد بشب وحال آنکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت
قرب است بصدق عبودیت واخلاص عمل شایستہ است باجتماع صفت تواضع وجود وعبادت بہیبت شرف مرد بجود است وکرامت بسجود وہر کہ این ہر دو ندارد در عدش بہ زحمت
رزقنا اللہ تعالیٰ رواہ البیہقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ وفی روایتہ ودر روایت ترمذی بجای لمن الآن الکلام لمن طاب الکلام آمدہ ومراد از
طیب کلام ولین کلام کیست الفصل الثالث عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت است از عبد اللہ بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت یا عبد اللہ
لاتکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد وشیخ در مقدمہ فتح الباری میگوید کہ واقف نشدم بر نام آن فلان شخص وبہیچ یکی از طرق این حدیث کان یقوم من اللیل فترک قیام
اللیل بود کہ برمیخواست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخواستن شب را مقصود تنبیہ عبد اللہ بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل وافراط در آنکہ مورث ملالت
وسامت گشتہ منجر بترک آن گردد چنانچہ از قصہ وی رضی اللہ عنہ معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام مینمود وقطعا خواب نمیکرد وپدرش از آن منع میکرد وپس پیش آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم آورد پس حضرت اورا منع کرد چنانکہ در احادیث آمدہ است فافہم متفق علیہ وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لداؤد علیہ السلام
من اللیل ساعۃ یوقظ فیہا اہلہ گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بود مر داؤد پیغمبر را از شب ساعتی کہ بیدار میکرد در آن ساعت اہل وعیال خود را یقول میگفت داؤد علیہ السلام یا آل
داؤد قوموا فصلوا ای خیزید پس نماز کنید فان ہذہ ساعۃ یستجیب اللہ عز وجل فیہا الدعاء زیرا کہ بدرستیکہ این ساعتی است کہ قبول میکند خدا تعالیٰ در وی دعا را الا لساحر او عشار گیرندہ
راه عشر ستانندہ را از اموال الناس واین عشار آن بود کہ موذی میباشند وبناحق اموال اشیای مردم را میربایند ودر حدیث شب نیمۂ شعبان نیز واقع شدہ است کہ ہمہ را درین شب می
آمرزند الا عشار ومدمن خمر وعاق والدین ومسبل ازار رواہ احمد وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت افضل الصلوٰۃ
بعد المفروضۃ صلوٰۃ فی جوف اللیل افزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این باعتبار نماز سنت ونماز در خانہ افضل است باعتبار مکان سید الطائفہ جنید بغدادی
رضی اللہ عنہ را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چہ کرد پروردگار تعالیٰ با تو گفت فاہت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکعیات صلینا ہا فی جوف
اللیل سرگردان شد ورفت آن ہمہ عبارتہا وسخنہا کہ در حقائق ومعارف میگفتیم وفانی شد آن اشارتہا کہ میکردیم وسود نکرد ما را جز آن رکعت چند کہ میان شب میکردیم ترغیب کرد مر
طالبان را باہتمام وجد بعبادت وریاضت وعدم اغترار واعتبار بر طامات وترہات صوفیہ بلبیت کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین راه کار دارد کار رواہ احمد وعنہ قال جاء
رجل الی النبی وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آمد کہ فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی
میکند فقال انہ سینہاہ ماتقول پس گفت آنحضرت بدرستیکہ زود باشد کہ باز دارد اورا از دزدی آنچہ میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبہ وسرایت نورانیت وبرکت نماز در
وی چنانچہ در قرآن مجید میفرماید ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان وعن ابی ہریرۃ وابی سعید قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ایقظ الرجل اہلہ من
اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابو ہریرہ وابو سعید ہر دو روایت میکنند کہ گفت آنحضرت چون بیدار کرد اند مرد زن خود را پارۂ از شب پس بگذارند دو رکعت ہر دو یا وصلی شک
راویست کہ فصلیا گفت بلفظ تثنیہ یا فصلی گفت بلفظ افراد ومراد ہر واحد است کتبا فی الذاکرین والذاکرات نوشتہ میشوند ہر دو در ذکر گویندگان ہر در مردان ذکر گویندہ وزن
در زنان ذکر گویندہ کہ مداومت دارند ومبالغہ مینمایند در ذکر از جہت خصوصیت فضیلت قیام وایقاظ رواہ ابو داؤد وابن ماجہ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشراف
امتی حملۃ القرآن بزرگ قدران امت من بردارندگان قرآن اند یعنی حافظان آن وعمل کنندگان بدان وبشب خوانندگان آن در نماز وغیر نماز چنانکہ فرمود واصحاب اللیل وانہا یکہ ملازم
مداوم اند بر بیداری شب ونماز کردن وقرآن خواندن در وی رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر ان اباہ عمر الخطاب رضی اللہ عنہما کان یصلی من اللیل ما شاء اللہ روایت
از ابن عمر کہ پدر وی عمر بن الخطاب میگذارد نماز شب آنچہ خواستہ بود خدا از مقدار شب وعدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اہلہ للصلوٰۃ تا آنکہ چون میشد آخر شب بیدار
میکرد اہل خود را برای نماز شب یقول لہم الصلوٰۃ میگفت عمر مر اہل خود را وقت نماز است بگذارید نماز را ثم یتلو ہذہ الآیۃ پس تر میخواند عمر این آیت را کہ وأمر اہلک بالصلوٰۃ و
اصطبر علیہا وامر کن اہل خود را بنماز ومبالغہ کن در صبر کردن بر نماز لانسئلک رزقا طلب نمیکنیم ما کہ پروردگاریم از تو رزق را برای خود تعالی شانہ یا سوال نمیکنیم کہ در طلب رزق وجہ معیشت
سعی کنی وتعب نمائی چنانکہ باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک والعاقبۃ للتقوی ما روزی میرسانیم ترا وعاقبت کار وخوبی آن مر متقیان راست رواہ مالک باب القصد فی العمل
قصد واقتصاد توسط میان طرفین افراط وتفریط وفی الصراح قصد واقتصاد میانہ رفتن در ہر چیزی فلان قصد واقتصاد میکند در انفاق یعنی نہ اسراف مینماید ونہ تقتیر وقصد در
عمل محمود است بجہۃ آنکہ موجب دوام او ہست واسلم است از عروض ملال کہ مفضی بترک گردد وداخل است در ادای حق نفس واہل وعیال چنانکہ در احادیث آمدہ است الفصل
الاول عن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفطر من الشہر حتی یظن انہ لا یصوم منہ شیئا بود آنحضرت کہ گاہی افطار میکرد وروزہ نمیداشت از ماه تا آنکہ گمان برده میشد کہ وی
روزہ نخواہد داشت از آن ماه چیزی را از بس کہ افطار میکرد ویصوم حتی یظن انہ لا یفطر منہ شیئا وگاہی روزہ میداشت تا آنکہ گمان برده میشد کہ وی افطار نخواہد کرد از
چیزی را از بس کہ روزہ داشت یعنی نبود کہ ہمیشہ روزہ دار باشد وافراط کند ونہ آنکہ دایم افطار کند تا تفریط لازم آید از ہر ماه گاہی روزہ میداشت وگاہی افطار میکرد
ویظن بضم مثناۃ تحتانیہ وفتح ظاست چنانکہ ترجمہ کردیم ودر اکثر روایات بفتح نون وبضم ظا نیز روایتست یعنی گمان میبردیم ما وکان لا تشاء ان تراہ من اللیل مصلیا الا رأیتہ وبود
آنحضرت باین حال کہ نمیخواستی تو ای مخاطب کہ ببینی تو اورا از شب نماز گذارندہ مگر آنکہ میدیدی نماز گذارندہ ولا نائما الا رأیتہ ونمیخواستی تو کہ ببینی اورا خواب کنندہ

مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت مقتصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل
گذشت رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها وان قل فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی پسندیده ترین آنها بود
اگرچه کم میبود و چه عمل قلیل که دائم باشد مؤثرتر و کارگرتر است از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکد رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد متفق علیه وعنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون وهم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزی را که طاقت دارید و آسان باشد بر شما
تا دائم باشد و دائم گردد بدوام ثواب آن فان الله لا یمل حتی تملوا زیرا که خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب را تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را
و ملال استثقال شیئ و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی ستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شما مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن واذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست گردد و
مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود نه اضطجاع ایمائی است بآن که باید منتظر بنشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده نخسپد
بدانکه در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گرانی عمل بر نفس گاه سبب ترک عمل و نقصان آن گردد ولیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر
کثرت عمل معتاد گرداند و بمشقت و ریاضت خو گیرد و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزو از
قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد و بعد از آنکه ده رکعت گذاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود وبالله التوفیق متفق علیه وعن عائشة رض قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و نزدیک بخواب شود یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام کرده اند حتی یذهب
عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی [illegible] و اول آن و آنرا وسن بفتح واو و سین [illegible] و سنه بکسر سین نیز گویند قوله تعالی لا تاخذه سنة ولا نوم و آن بادلطیفی است که از جانب دماغ می آید
و چشم را میپوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود دیگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن
بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستیکه یکی از شما چون بگذارد نماز در حال آنکه وی نعاس
کننده است لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه درنمی یابد که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال شاید که وی استغفار رود دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم
اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العنی مثلا بر زبان آورد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستیکه دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت
نگیرید آنرا بر نفوس خود بر طریقه رهبانیت ولن یشاد بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بر وی مگر آنکه چیره گردد دین بر وی و عاجز
آید وی از عمل بدان و ایفای حق آن چنانکه در حق راهبان فرموده فما رعوها حق رعایتها فسددوا پس چون دانستید که با دین مغالبت نتوانید کرد و بتمام حق آن نتوانید بجای آورد
و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بی افراط و تفریط وقاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصحاح
سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بتشدید توفیق سداد یافتن و بعض گویند معنی آنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت
خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک گردانید دیگران را بدرگاه حق وابشروا و شاد شوید و مژدگانی دهید نفسهای خود را بخیر و خوبی واستعینوا بالغدوة والروحة
و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز وشیئ من الدلجة و سیر در پاره از تاریکی اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و بفتح و بضم
بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب و غداة نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نهار و این روایت اظهر است در معنی و روحه بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن
اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد گردد و این
وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه و افراط مکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول
روز و آخر او است و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل راه رود مانده شود
و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق بنگر که عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی از آنها
خاص و بهره و تجلی مخصوص کند که غذای روح سالک گردد و تعالی شانه و تمت نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیئ منه کسیکه خواب کند
و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا و سکون زای ورد اصل نوبت ورود آب چنانکه ورد نیز بمعنی آید نامیده شده است بآن آنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز یا قرائت یا ذکر که هر وقت
بر آن می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوضی یا نهری میرسد و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان نیز آید و مناسبت بمعنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که بشب
بجای می آورد و فوت شد فقراه فیما بین صلوة الفجر وصلوة الظهر پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال و تخصیص قرأت
بجهت آنست که ورد اکثر از قبیل معروف است از قرآن یا دعا یا ذکر کتب له کانما قراه من اللیل نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خوانده گویا که خوانده است آنرا در
شب و حکم ورد روز که فوت شود در شب خواند نیز همین است و روز و شب خلیفه یکدیگرند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارتست بقیام لیل و نماز شب که از این
جهت [illegible] درین باب آورده رواه مسلم وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما بگذار نماز ایستاده فان لم تستطع فقاعدا پس اگر نتوانی گذارد ایستاده

بگذارد نشسته فان لم تستطع فعلی جنب پس اگر نتوانی گذارد نشسته پس بگذارد بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قوله
او علی جنب دلالت دارد بر قول جماعتی از فقها و قول دیگر استلقاست متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا و هم از عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را
از نماز گذاردن مرد نشسته قال ان صلی قائما فهو افضل گفت اگر بگذارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و کسیکه بگذارد نماز نشسته پس مر او راست نصف
اجر ایستاده نماز گذارنده ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسیکه بگذارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بعذر
باشد درست نیست پس حکم کرده نشود برادای او ایستاده که آن افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را نصف اجر قایم نباشد و این حدیث دلالت دارد
بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم با ایشانست کذا نقل الطیبی رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا کسیکه پناه آورد و شب باش کند بسوی جامهٔ خواب خود در حالیکه پاکست و با وضوست و اوی بمد و بقصر هر دو آمده است و بی مد
اشهر است و فراش بالکسر فرش و بساط افکنده و ذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس تا آنکه دریابد او را خواب لم یتقلب ساعة من اللیل بر نگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب
یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا والآخرة در حالیکه میخواهد از خدا در ان ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدایتعالی بکس آن نیکی ذکره النووی فی کتاب الاذکار
بروایة ابن السنی وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند مرضی و مثاب اند
رجل ثار عن وطاءه و لحافه یکی از ان دو مرد مردی که بجست و شتاب برخواست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن
و لحاف بکسر لام است من بین حبه و اهله بر جست از میان محبوب خود و اهل خود الی صلوته بسوی نماز خود حِب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید خدایتعالی مر فرشتگان خود را انظروا الی
عبدی ثار عن فراشه و وطاءه من بین حبه و اهله الی صلوته نگاه کنید بسوی بندهٔ من که بر جست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود رغبة فیما عندی و شفقا
مما عندی از جهت میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس از چیزیکه نزد من است از عقاب و شفق بفتحتین خوف است و رجل غزا فی سبیل الله و دوم از ان دو مرد مرد
که جنگ کرد با کافران در راه خدا فانهزم مع اصحابه پس شکست خورد با یاران خود که در جنگ با وی بودند فعلم ما علیه فی الانهزام و ماله فی الرجوع پس دانست آنچه از اثم و ضرر که
بروست در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مراو راست در باز گشتن بجنگ فرجع حتی هریق دمه پس برگشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا
الی عبدی رجع رغبة فیما عندی و شفقا مما عندی حتی هریق دمه پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بندهٔ من که برگشت بجهة رغبت در ثوابی که نزد من است و از جهة ترسیدن از عقابی
که نزد من است تا آنکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن عمرو بن
العاص گفت حدیث کرده شدم من که آنحضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد قال فاتیته فوجدته
یصلی جالسا پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که میگذارد نشسته فوضعت یدی علی رأسه پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب است در جای
که اعتناد دارند با استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعض اعراب لحیهٔ شریف او را میبوسیدند شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و بیجا است و بعض گفته اند
شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو یکایک بی قصد واقع شد از جهة تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم فقال
پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا و چه میکنی تو یا عبد الله ابن عمرو و گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت عبد الله خبر داده شده ام من یا رسول
الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد و انت تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگذاری نشسته ترک فضل و اکمل از تو که افضل
و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است ولکنی لست کاحد منکم و لیکن من نیستم مانند یکی از شما
یعنی اینکه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارجم ازین حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهة فضل و لطف و کرم که بمن دارد یا این مخصوص من است از جهة کمال
توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگرانرا بر من رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله از مشاهیر تابعین ثقات ایشانست در عهد عمر بن
عبد العزیز وفات یافت قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیلهٔ خزاعه بود گفت کاشکی نماز میکردم پس راحت می یافتم فکانهم عابوا ذلک علیه پس
گویا که مردم دیگر از صحابه و غیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر ان مرد که گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من این
سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت را میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر برآر تا نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و بادای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و بادای آن
و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرق است یا آنکه راحت در اول یافتن از ذمه و وجود عبادت
تو اشتغال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب با وست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود دیگر حاصل میشد در ان و شک نیست که حمل بمعنی ثانی انسب و الیق است بمقام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بروی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنم و استراحت یابم بوی بسبب اشتغال
بسوی الله و ذکر او بالله التوفیق باب الوتر اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ما بر آنند که سنت

ونزد امام ابوحنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده وصحیح قول اول است وگفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است . اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت
است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است و نزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند
وسلام دهند و اگر نگذارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر هیچ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم باین جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت
و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول به سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلایل هر
آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دوگانه
دوگانه است فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی بگذارد دیگر رکعت را که وتر کرداند این یک رکعت برای وی چیزی را که بتحقیق گذارده است
از نماز شب و وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گذارده است همه جفت واقع میشود دیگر رکعت که با وی ضم کند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله
وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست بتطویل
نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا اداء وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یک رکعت است
از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگذارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت
بر سه رکعت دارد نیز باید و قول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز باید رواه مسلم وعن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس فی
شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از آن وجوه این است
که هشت رکعت میگذارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت میگذارد متصل به نیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس
و این مختلف فیه است میان فقهاء و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعض روایات آمده
لم یسلم الا فی آخرهن و وصل کردن از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت متفق علیه وعن سعد بن هشام الانصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری
از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمد بهند و غزا کرد و شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عائشة
فقلت گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مؤمنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن
گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را قلت بلی گفت آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن
یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه
وانک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کیفیت آن و عدد آن فقالت پس گفت عائشه
کنا نعد له سواکه وطهوره بودیم ما که آماده میکردیم برای آنحضرت مهیا و طیار میداشتیم برای وی مسواک او را و آب وضوی او را و طهور بفتح طا است فیبعثه الله ما شاء ان یبعثه من اللیل
پس می برانگیخت و بیدار میکرد او را خدا تعالی آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک ویتوضا ویصلی تسع رکعات پس مسواک میکرد و وضو میساخت
و میگذارد نه رکعت را لا یجلس فیها الا فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله ویحمده ویدعوه پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی
تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است ثم ینهض ولا یسلم پس برمیخواست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة پس میگذارد رکعت نهم را ثم یقعد پس بر می نشست برای تشهد فیذکر الله ویحمده
ویدعوه این طریقی دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لا یجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا حکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام
میداد و بتحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس سلام میداد و سلام دادنی که میشنوانید ما را ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد پس میگذارد دو رکعت
بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی پس آن یازده رکعت است ای پسرک من فلما اسن پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واخذ
اللحم و گرفت گوشت را و تن وار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن الهمام گفته که پیش از رحلت بیک سال اوتر بسبع وتر کرد بهفت رکعت وصنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی و کرد در
دو رکعت نشسته فعل او در صورت پیشین فتلک تسع یا بنی پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود وکان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان
یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگذارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بر آن و اکثر میگذارد آن را از جهة محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که
فعل نوافل آنحضرت تا مدت قتاره بود و لازم نمیگرفت تا بر امت واجب نگردد وکان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه میکرد
او را خواب یا درد وی و بیماری و مانع می آمد از برخواستن بنماز شب میگذارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روز بآن تفضیل بود که گاهی سیزده میگذارد و گاهی یازده یا نه یا
ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة و نمیدانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یکشب ولا صلی لیلة الی الصبح و نمیدانم که نماز گذارده باشد شب تمام
تا وقت صبح ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت ما

در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم روا مسلم تنبیه بدانکه گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم بالليل وترا بظاهر
معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را
و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جماهیر علما قائلند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گذارد تا بدانند که نفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب و باز اختلافست که آیا گذاردن دو رکعت بعد از وتر اول اللیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگذارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گذاردن وتر است در اول اللیل این هر دو حدیث در آخر
باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا
بر قول کسیکه قائلست بوجوب آن مع چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت و وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از آن بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول اللیل
چنانکه بعض مردم میکنند بگذاردن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقض و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر در اول
شب بگذارند بعد از آن بقیام لیل توفیق یابند و نماز تهجد بگذارند حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة و قد تر
وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز خود را از شب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد رواه مسلم و گفته اند که بخاری نیز در
باب وتر این روایت کرده است وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر شتابی کنید در یافتن صبح را مسبوق بوتر یعنی بگذارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی
آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگذارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح
و مراد ادای آن خواهد بود و الا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم
وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله کسیکه بترسد که نمیتواند برخواست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب و بخسپد و من
طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل و کسیکه امید دارد که میتواند برخواست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب فان صلوة آخر اللیل مشهودة زیرا که بدرستیکه نماز
آخر شب گواهی داده شده است بفضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة و ذلک افضل و وتر در آخر شب افضل تر است از وتر اول شب
ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال او باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده است
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مر ابو بکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابو بکر را اخذ کرد این بحذر و گفت
مر عمر را گرفت این بقوت و منقول است که آنحضرت مر ابو هریره را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار میبود در احادیث که از حضرت میشنید یاد میگرفت رواه مسلم وعن
عائشة رضی الله عنها قالت من کل اللیل اوتر رسول الله گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اوله و اوسطه و آخره اول شب و میانه شب و آخر شب و انتهی وتره
الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه وعن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت
وی در درون دل من جای گرفته است صلی الله علیه وسلم بثلث بسه خصلت صیام ثلثة ایام من کل شهر یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات ایام بیض
شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید و رکعتی الضحی دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی بیاید که اقل صلوة الضحی
است و اکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص با بی هریره بود و ان اوتر قبل ان انام سوم آنکه بگذارم وتر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه
مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه دیگر داشت و جزو کثیر از شب بر وی میگذشت که قیام آخر شب آن متعسر بود
و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده و از اینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دین افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که میفرمود در بعضی از
روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگذارد در اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص حکم این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث
اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابو هریره بود و این دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر
فصل ثالث بیاید متفق علیه الفصل الثانی عن غضیف بن الحارث و فتح ضاد معجمتین و غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین و ابن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که
بودم در عهد آنحضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشة ارایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی
اول اللیل ام فی آخره آیا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تهجد برمیخواست غسل میکرد قالت
گفت عائشه ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخره گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قلت غضیف میگوید گفتم من الله
اکبر خدا بزرگ است از آن که گران سازد بار بندگی بر بندگان خود الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین گشادگی و فراخی را قلت کان یوتر اول
اللیل ام فی الآخر گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن قالت ربما اوتر اول اللیل و ربما اوتر فی آخره گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر
شب قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق قالت ربما جهر

ودر جماعت گفت عائشه بسا که بلند میخواند وبسا که پست میخواند وخفت آرامیدن آواز ونهان گفتن از قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة تشبیه کرد بران که سعت امر در تکالیف
نعمتی عظیم ورحمتی سوا سعت که واجبست بر بندگان شکر آن گفتن وچنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة واختلاف اکثر از تعدد وتنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم وتضمن وی شفقت
برامت وتوسیع امر برایشان وهم اختلاف مجتهدین در استنباط احکام وهمه خیر محض وموجب زیادت وکمال در دین وسبب مزید انوار وتخفیف احمال واصارست رواه ابو داؤد وروی
ابن ماجة الفصل الاخیر روایت کرد تمام این حدیث را ابو داؤد وروایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقرارت وعن عبد الله بن ابی قیس نام ابو موسی اشعری است
آمده بروی کنیت قال سألت عائشة بکم کان رسول الله گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر وتر میکرد قالت گفت عائشه کان یوتر باربع وثلث
بود آنحضرت وتر میکرد بچهار وسه یعنی چهار رکعت میگذارد وبعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد وست وثلث ووتر میکرد بشش وسه که مجموع وی نه باشد
وثمان وثلث وبهشت وسه که یازده باشد وعشر وثلث وبده وسه که سیزده ولم یکن یوتر بانقص من سبع ونبود که وتر کند بکمتر از هفت که چهار وسه است ولا باکثر من ثلث عشرة
ونمیگذارد به بیشتر از سیزده که ده وسه است واین حدیث ظاهر وصریح است در وتر بسه رکعت واحادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابو داؤد
وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم وتر ثابت ولازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج
رکعت پس باید که بکند واین رفته است سفیان ثوری وبعضی از ائمه دیگر ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل وکسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند واین مذهب امام اعظم ابو حنیفه
واصحاب اوست ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل وکسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند واین مذهب شافعی ودیگر ائمه است رواه ابو داؤد والنسائی
وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر خدا وتر است دوست میدارد وتر را فاوتروا یا اهل القرآن پس وتر کنید یعنی گذارید نماز وتر
نماز خود را در شب وتر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اند بقرآن وتصدیق کرده اند بدان ومتولی حفظ وتلاوت اوید تنبیه است
بر ملازمت قیام لیل وتلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه وتعالی حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو وفتح آن عدد فرد را گویند واطلاق
کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را ودر صفات بمعنی بی مثل ومانند ودر افعال بمعنی آنکه شریک ومعین ندارد پس وتر در وی سبحانه بمعنی وتریت است
بمعنی فردانیت وباین مناسبت دوست میدارد وتر را وثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال باشد وآنحضرت رعایت میکرد آن را واین را امثله بسیار است در شرع کما لا
یخفی علی المتتبع رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وعن خارجة بخای معجمه وجیم بن حذافة صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش او را با هزار سوار برابر مینهادند
یکباری عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار از کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجة بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله گفت بیرون
آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله امدکم بصلوة بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنج گانه نماز دیگر را وامداد در پی
فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی زادکم آمده ودر بعض امرکم هی خیر لکم من حمر النعم این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهار پایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز وانفس
اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا وزینت آن که محبوبست نزد شما وحمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمار است الوتر آن نماز کدام است وتر است جعله الله لکم فیما بین صلوة
العشاء الی ان یطلع الفجر گردانیده ومشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر رواه الترمذی
وابو داؤد وعن زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب ثقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک وسفیان ثوری وابن عیینه وایوب سجستانی از وی
روایت کرده اند وامام علی زین العابدین پیش او میرفت وحدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم وفاضلترین ایشان هاشمی ونزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید
طلبید هر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسیکه خواب کرد وغافل شد از وتر خود بسبب پس باید که بگذارد وتر را وقضا کند آن را وقتی که صبح کند رواه الترمذی
مرسلاً وعن عبد العزیز بن جریج بضم جیم اول وفتح را وسکون یا قال سألنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت
کان یقرأ فی الاولی گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین بسبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة ومیخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون وفی الثالثة ودر رکعت سوم
بقل هو الله احد والمعوذتین بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی وابو داؤد وروی النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه وسکون
موحده وبزای صحابی صغیر است ووالی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ورواه احمد عن ابی بن کعب والدارمی عن ابن عباس ولم یذکرا المعوذتین وذکر نکرده اند احمد ودارمی
معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد وترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه ومن بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند وشیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه
بعض مردم از اهل بلاد در رکعت اولی سورهٔ انا انزلنا میخوانند آن را روایتی در اخبار وآثار یافته نشده است ومیگویند در بعض روایات ضعیفه آمده است وعن الحسن بن علی روایت آمده است
از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم ومیخوانم آنرا در قنوت وتر
احتمال دارد که تعلیم آنحضرت ابتداء که آن را در قنوت وتر بخوانید واحتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد وحسن رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
در همین معنی است ولیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله فی وترک واین روایت غریب است وقنوت شافعیه همین است در وتر وفجر ونزد ما
اللهم انا نستعینک است وگفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند ودر باب قنوت بتفصیل باید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان آنکه ایشان را راه راست نموده وعافنی

یعنی عافیت و معافیت ده مرا در ضمن آن کسانیکه عافیت داده ایشان را و مراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت و تولنی یعنی تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش
در زمره لطف و کرم خود که همه کارهای مرا و بارک لی فیما اعطیت و برکت و زیادتی ده مرا در چیزیکه داده از نعمتها و قنی شر ما قضیت و نگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده است و تقدیر نموده
طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لا یزال محو و اثبات در آن جاریست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس بدرستیکه تو حکم میکنی بهرچه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو انه
لا یذل من والیت بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را ولا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را تبارکت ربنا و تعالیت
بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و بیهقی این کلمات را نیز زیاده کرده فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم و نتوب الیک رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین و در روایات ختم و
بدرود نیز آمده است بصیغه وصلی الله علی النبی محمد و آله وسلم رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه والدارمی وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم
فی الوتر قال بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالیکه دراز میکرد آواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیاید میکند آنرا در روایت
دیگر که میگوید و فی روایة للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلثا و یرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرتبه
ثالثه یا بکلمه ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و آن ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر وعن علی رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است و بعض گفته اند
مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک ترجمه این در باب السجود بوضوح پیوسته است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجه الفصل الثالث عن ابن عباس قیل له گفته شد
مر ابن عباس را هل لک فی امیر المؤمنین معویة آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که ما اوتر الا بواحدة وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاهرا
این قایل میدانست که وتر بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس اصاب صواب کرده است معویه در آنچه رفته است انه فقیه بدرستیکه وی فقیه و عالم است بشریعت
و فی روایة و در روایتی دیگر آمده است که قال ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است اوتر معویة بعد العشاء برکعة وتر گذارد معویه بعد از نماز عشا بیک رکعت وعنده
مولی لابن عباس و نزد معویه مولی بود مر ابن عباس را فاتی ابن عباس پس آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس فاخبره پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معویه از گذاردن وی وتر بیک رکعت
فقال دعه فانه قد صحب النبی پس گفت ابن عباس بگذار معویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری بدانکه این گفت دعه
یا مشعر بود بی تقدیم شفع بر وی پس متشبث محل انکار است و آنرا ابتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقدیم شفع است چنانچه عامه ائمه بدان قائلند و ظاهر احتمال ثانی است چنانکه از
تصویب ابن عباس معویه را بجهت صحبت وی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت
ظاهر در آنست یعنی ممکن است که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود آن مراعات
معویه مینمود و مدارات میکرد با ربا با وی در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدی و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و
خلاف چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را بخلاف در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد والله اعلم و از حدیث مفهوم میشود که متعارف در آن زمان
در مردم وتر بسه رکعت بود وعن بریدة قال سمعت رسول الله گفت بریدة اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق است و ثابت
پس کسیکه وتر نکند پس نیست از کسانیکه تابعان ما و بر طریقه ما الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب و
رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فلیصل
اذا ذکر واذا استیقظ پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد
اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافیست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض وعن مالک بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو روایت است از امام مالک
که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن فقال عبد الله قد اوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر رض بتحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم واوتر المسلمون و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر فجعل الرجل یردد علیه پس ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر و عبد الله یقول و ایستاد عبد الله که میگوید
همین سخن را که اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون رواه فی الموطا روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم
وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض عملی که دلیل قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است
والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلث گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت یقرأ فیهن تسع سور من المفصل میخواند در
سه رکعت نه سوره از مفصل یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورتها قل هو الله احد میبود و در بعض روایات تعیین این مجمل باین طریق آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر والهکم و اذا زلزلت و در ثانیه والعصر والنصر والکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص رواه الترمذی وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغیمة گفت
نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حال آنکه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغماة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و مغیمة بضم میم

رواه ابو داود والنسائی ... یعنی سبحان الملک القدوس

و فتح عین و تشدید یا و غنیمه بضم میم و کسر عین و سکون یا فخشی الصبح پس ترسید طلوع صبح را بجهت اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد ابن عمر بیک رکعت پس صبح بیک رکعت ثم انکشف فرای ان علیه لیلا پس ترا
کشاده ابر پس دید ابن عمر که باقیست شبی از شب فشفع بواحدة پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتریت بر آورد ثم صلی رکعتین رکعتین پس تر میگذارد دو دو رکعت فلما خشی الصبح
اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت رواه مالک و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ و هو جالس روایتست از عائشه که آنحضرت
بود که نماز میگذارد نشسته پس قرارت میکرد و حال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة پس چون باقی میماند از قرارت او اندازه آنکه میبود سی یا چهل آیه قام و
قرأ و هو قائم می ایستاد آنحضرت و میخواند و حال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجد پس تر بر کوع میرفت و سجود میکرد ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پس تر میکرد در رکعت دوم
مانند آن و عکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد بعد از ان نشیند و قرارت کند پس نشسته برکوع رود و شبهه نیست در اصل جواز آن اگر چه خالی از کراهت
نبود اگر بی عذر کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است رواه مسلم و عن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین روایتست
از ام سلمه که آنحضرت میگذارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و زاد ابن ماجة و زیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین و هو
جالس یعنی میگذارد دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اول باب در حدیث سعد بن هشام گذشت و عن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر
بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما و هو جالس گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پس تر میگذارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان
یرکع قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجة و عن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد و ثقل فرمود این بیخوابی
مشقت است و گرانی است سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و سکون ها مشقت و ضم جیم نیز آمده است فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که
بگذارد دو رکعت فان قام من اللیل و الا کانتا له پس اگر برخواست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل و اکمل است و اگر بر نخواست می باشند این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول
اصل ثواب آن رواه الدارمی و عن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر و هو جالس روایتست از ابی امامه که آنحضرت میگذارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال
آنکه وی نشسته است یقرأ فیهما میخواند درین دو رکعت اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون رواه احمد باب القنوت قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا
دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت و جز و غیر آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و مورث ثامت است و اگر بتوقیت
و تعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف دعای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد
شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است و گویند
که صحابه اتفاق دارند بر آن و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخواند و شمنی از ابی اللیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قنا عذاب النار نیز بخواند و گفته اند بهتر که دعای قنوت هر دو اند اللهم اغفر لی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند باللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند
و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروفه نیست و لیکن علمای ما اثبات کرده اند آن را بطرق صحیحه از طبرانی و غیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست بر گزار حق تعالی
لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از آن تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم و اللیلة این را آورده با اختلاف
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن
نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب ما شق اول ازین تردیدات است
الفصل الاول عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند
مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربما قال اذا قال پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد برای نجات
بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن بعض قبایل و احیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید
قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود و او را عبد الله بن جحش روز بدر کافر بود و پس قدوم آوردند و برادر وی خالد و هشام و فدیه دادند بچهار هزار درم و چون فدیه
دادند او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که از اسیری
صبر کرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص از دست ظالمان
پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلمة بن هشام و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن
مغیرة مخزومی را که برادر ابو جهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلای ایشان بود و او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گریخت
و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد و عیاش بن ربیعة و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابو جهل بود و لیکن از
مادر و قدیم الاسلام بود و پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از آن هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابو جهل که برادر مادری

بود و به مدینه آمد و گفت که ما لعنت و سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس همراه ایشان بمکه آمد پس ابوجهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و به مدینه آمد و در تبوک شهید شد
و این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مؤمنان دعا میکرد و در دعای بر کافران میفرمود اللهم اشدد وطأتک علی مضر خداوندا سخت گردان پایمال کردن و هلاک گردانیدن ترا بر مضر
مضر که نام قبیله ایست واجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان وطأت را و ایامی را که ایشان در وی کفر میکنند و عناد میورزند قحطی مانند قحطی که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام
شده بود و سنین جمع سنة است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوانها
و مردارها میخوردند نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله یجهر بذلک جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت وکان یقول فی بعض صلوته و بود آنحضرت که میگفت در بعض
احیان در نماز خود اللهم العن فلانا وفلانا خداوندا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء من العرب میگفت این دعا برای قبیلها از عرب که کافر
و معاند حق بودند حتی انزل الله تا آنکه فرو فرستاد خدا تعالی این آیه را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون ای پیغمبر ما نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کار
خانه خداوندی و اعتراضی بر کار وی جل و علا تصرف و اختیار همه بدست قدرت او است و وی مالک امر ایشان که هلاک گرداند ظالمان را از ایشان و گرفتار گرداند بقهر و غضب
خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بنده مامور بانذار و جهاد تا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم
تمکین یابی هر چه ما داده ایم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب
و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر بر آنند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شد و میخ مغفر در رخساره
شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهیکه رنگ کردند روی
مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیه و این در حقیقت
تادیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار او را بوی میگذاشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرموده کان خلقه القرآن
باین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر از این شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه وعن عاصم الاحول قال سألت [illegible] مالک عن
القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز [illegible] بعده بود یا پیش از رکوع و سر یا بعد از رکوع
بر داشتن از آن قال گفت انس قبله قنوت پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخوانده آنحضرت بعد از رکوع مگر [illegible] انه کان بعث اناسا یقال
لهم القراء بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشد و نام کرده میشد ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی
مشغول میبودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگذاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعام
برای اهل خانه خود میخریدند و در شب آن قرآن میکردند رضی الله عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل تن و بروایتی سی فاصیبوا پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه
کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
الآیة فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم در حالیکه دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی ثلثین
صباحا یا اربعین صباحا از اینجا معلوم که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میکنند متفق علیه
الفصل الثانی عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الصبح در
هر پنج وقت اذا قال وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم علی رعل
بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف وعصیة بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت ویؤمن من خلفه و آمین میگفتند
آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان رواه ابوداود وعن انس ان النبی روایت است از انس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه قنوت خواند یکماه بعد از آن گذاشت قنوت را
و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم بر آنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز در نزد مالک و شافعی میگویند که قنوت کنند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع شود واقعه
رواه ابوداود والنسائی وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را
ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثة نحوا من خمس
سنین یعنی نزدیک به پنج سال اکانوا یقنتون آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازهای پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم
قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بر آن مینمایند بدعت است نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح
خوانده بعد از آن ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه و این حدیث دلیل است بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند
از این ائمه ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند خیار اند واجب است تقدیم ایشان بر جمیع کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی
که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است و همچنین آنچه روایت

کرده شده

کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم الفصل الثالث عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس
علی ابی بن کعب روایت است از حسن بصری که عمر جمع کرد آورد مردم را بر ابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ صحابه بود و او را
سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود فکان یصلی بهم عشرین لیلة پس بود ابی بن کعب که نماز میگذارد برای مردم و
امامت میکرد ایشان را بیست شب ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شد ده شب
اخیر یعنی عشرهٔ اخیر تخلف فصلی فی بیته تخلف مینمود ابی از آمدن مسجد و نماز گذاردن با مردم و گذارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسی فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم میگفتند
بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی رواه ابوداود و سئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی روایة قبل الرکوع و بعده و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه
این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص بنصف اخیر از رمضان و مشایخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان پس باید
و وتر خود دائمی است مخصوص برمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوییم که احادیث
در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم **باب قیام شهر رمضان**
مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اول اجتماع میکردند در وی نمی نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میکردند فلهذا ازین جهة تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح
بسیار است و جملهٔ آن را در رسالهٔ مسماة ما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت کرده بران مگر شبی چند بگذارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک
کرد از جهة شفقت بر امت که مبادا فرض کرده شود و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که
آنچه آنحضرت گذارد بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر این نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگذارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را
جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینه مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگذاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگذاردند
اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند الآن نیز درین مقام شریف متعارف است و از است عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن تراویح که در
اول شب میگذارند از خانهای آیند و میگذارند الفصل الاول عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است
و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از بتاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در
آمدن و درین روایتی حجره نیز آمده برای و حجر نیز بمعنی باز داشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگذارد آنحضرت در آن حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار
ثم فقدوا صوته لیلة پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی و ظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس گشتند بعضی که بگلو آواز
کردند تا بیرون آید بسوی ایشان فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت
ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا
افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادات هرگاه که مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت بران
مداومت نماید فرض گردد و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت مینمود و فرض نشد و لو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید
کرد آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگذارید ای مردمان در خانهای خود فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش متفق علیه وعن ابی هریرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان بود آنحضرت که ترغیب مینمود صحابه را در گذاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یأمرهم فیه بعزیمة بی آنکه امر کند ایشان را
در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهة ایمان و تصدیق بصواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده میشود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان صغیره وی فتوفی رسول الله پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک و حال آنکه شان و کار قیام رمضان
همین بود که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگذارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر پس بود امر همین روش در
خلافت ابوبکر و صدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز بران بعد از ان اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و گذاردن آن بجماعت
چنانکه در حدیث بیاید رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگذارد
در خانه خود را بهره از نماز خود و بگذارد بعض نفل را فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا پس بدرستیکه خدای تعالی کرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث
درین باب بگویا اشارتیست بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گذارد رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابو ذر روزه داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگذارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا پس قیام نمود با ما
حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصه از شب فلما کانت السادسة پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا قیام ننمود با ما فلما کانت الخامسة پس هرگاه که

شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب قام بنا قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت نصف شب فقلت ابوذر میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة کاشکی زیاده میکردی
ما را قیام این شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگذارد نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة حساب کرده میشود
مر او را ثواب ایستادن شب تمام در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب فلما کانت الثالثة جمع اهله ونساءه
والناس پس هرگاه که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت گردد
از ما فلاح راوی از ابوذر میگوید قلت وما الفلاح گفتم من یا ابی ذر چیست مراد بفلاح قال السحور گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب
فلاح است و در وی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یقم بنا بقیة الشهر پستر قیام ننمود با ما باقی شهر رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه الا ان
الترمذی لم یذکر لیکن اینست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه گم کردم
ونیافتم بر جای خود در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس ناگاه دیدم که آنحضرت ببقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیک
ورسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جور و ستم میکند خدای تعالی بر تو و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا غیر ترا بدهیم قلت عائشه میگوید گفتم من یا رسول الله
انی ظننت انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه پیش از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد یا آنحضرت بقرینه حال
از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهة اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل
لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا بدرستیکه خدای تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانها است فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب را که بیشتر در عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که قیام این شب کنم و بر بقیع روم و مردها را استغفار کنم و این
مجمل است قصه آن را بتفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین و زیادت کرده است
رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که ممن استحق النار یعنی می آمرزد مردم را از آنهای که مستحق نار و عذاب شده اند وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری یقول گفت ترمذی
شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی
هذا نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد
افضل است این را در اینجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد از آن ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که بروید و در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و
تمسک کرده اند مالک و ابویوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود و از
جهة آنکه معتکف بود و ابوحنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان برانند که افضل صلوة اوست بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کرده اند
و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه بنماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست رواست که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
رواه ابوداود والترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این یای مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است
و ولادت وی در زمان رسالت پناه است و لیکن او را سماعی و روایتی نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود بر بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا
نشسته اند یصلی الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنها ویصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط و نماز میگذارد مردی و میگذارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت
کم از ده فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قارئ واحد لکان امثل پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه است
ثم عزم پستر چون عمر را این رای و این نیت درست داد قصد بجد کرد فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
بن عبد القاری ثم خرجت معه لیلة اخری پستر بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر والناس یصلون بصلوة قارئهم و حال آنکه مردم نماز میگذارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است
قال عمر نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
و آنحضرت چند بار بجماعت گذارده چنانکه گذشت وحق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث والتی تنامون عنها افضل
من التی تقومون یرید آخر اللیل و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت میورزید شما از آن فاضل تر است از آنچه قیام میکنید میخواهد عمر رضی الله عنه آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضلتر است
از ادای نماز که قیام میکنید در اول لیل اشارت است بفضیلت قیام تراویح در آخر شب از جهة فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی ظاهر و انسب است بقول وی
یرید آخر اللیل و اما قول الطیبی که تحقیق آنکه کرده اند اهل مکه زیرا که ایشان میگذارند تراویح را بعد از نوم این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب
میگذارند و تمام شب نه میخوابند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعضی گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز یکه فارغ میشوید از آن و خواب میکنید بعد از آن

بلکه مراد

بهتر است از آنچه برخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و ان باعتبار احتیاط تا فوت نگردد و بر این معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعضی فرق کرده اند
میان کسی که وثوق دارد بانتباه و استیقاظ و کسیکه ندارد چنانکه پیدا فضلیت ایتار از اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی و کان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب
رواه البخاری وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول
نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام مینمود و گفته اند که این
روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی بیست
میکرده باشند و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی بقصد تشبه آنحضرت صلعم میکرده باشند و بعد از ان قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست و در روایت
بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است و کان القاری یقرأ بالمئین جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی کنا نعتمد
علی العصا من طول القیام تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهة درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت فما کنا ننصرف الا فی
فروع الفجر پس نبودیم ما که برگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر و اعالی آن و فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فروع شجر و در حدیث آمده است که آنحضرت برمیداشت دستها را تا
فروع اذنین یعنی اعلای گوشها رواه مالک وعن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات
ایشانست که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهة تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است آنرا حق سبحانه
و عدم اهتدا بچیزیکه فرستاده است در وی از قرآن و کان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سورهٔ بقره را در هشت رکعت فاذا قام
بها فی ثنتی عشرة رکعة پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آنرا در دوازده رکعت رأی الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در قرائت رواه مالک
وعن عبد الله بن ابی بکر از اکبر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم
که برگشتیم در رمضان از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتابی میکردیم خادمان را باحضار آوردن طعام مخافة فوت السحور از جهة ترس در گذشتن وقت طعام سحر جهة طلوع فجر
وفی اخری مخافة الفجر و در روایت دیگر بجای مخافة فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهة ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکیست رواه مالک وعن عائشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت کرد آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة یا دریافتی تو ای عائشه که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل
مولود من بنی آدم فی هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هر که زاینده میشود از اولاد آدم درین سال وفیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة و دیگر
درین شب اینست که نوشته میشود هر که هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال وفیها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب اینست که برداشته میشود کردارهای اولاد
آدم یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام
تمام سال و همین معنی از عبارت دور است زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب
نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهة تکریم این شب و حکم الهی بدان والله اعلم وفیها تنزل ارزاقهم و درین شب فرو فرستاده میشود
رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین
سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آن را میکنند فهمید که پس در
آمدن جنت بتقدیر الهی است و بفضل وی نه تنها بعمل فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی فقال
پس گفت آنحضرت ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالی ثلثا یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت
هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست قلت ولا انت عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی
فوضع یده علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال و لا انا پس گفت آنحضرت و نه من هم در آیم الا ان یتغمدنی الله منه برحمة مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی
برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خودش یقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این کلمه را
سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت یا
بجهت تخفیف سیم یعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان فرمود بدرستیکه خدای تعالی
هر آینه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بر این معنی یطلع بتشدید طاء و کسر لام است و یطلع بسکون طاء و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است
که در حدیث تهجد واقع شده که نیز آمده است و درین حدیث نیز در روایت بیهقی نیز آن واقع شده که در حدیث تهجد است بازیادت آنکه نزول در این شب از وقت غروب است چنانکه
در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت است فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد مر تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مر کافر را و دشمن دارنده را و کینه
ورزنده مسلمان را بی جهة شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجة ورواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص وفی روایة و در روایت احمد یعنی واقع شده الا اثنین مشاحن و قاتل نفس

[illegible]

می بخشد همه را مگر دو کس را مشاحن را و کشندهٔ نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و
ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه یا عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا
لیلها وصوموا یومها چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزه دارید روز آنرا فان الله ینزل فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا زیرا که خدای تعالی
نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فیقول الا من مستغفر فاغفر له پس میگوید آیا نیست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا مسترزق
فارزقه آیا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلی فاعافیه آیا نیست بلا رسیده پس برهانم او را از بلا الا کذا الا کذا کنایت است از انواع ارباب حاجات و
مطالب چنانچه آیا نیست گناهکاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتی یطلع الفجر میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه

باب صلوة الضحی اضحو او ضحوت بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس وضحها و متعارف میان مردم در
اول روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه و آن را نماز اشراق خوانند دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آنرا صلوة ضحی گویند
و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام
هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازیکه در بیت ام هانی گذارد در وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشی والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه روشن گردد آفتاب
و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم
نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بتحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتاب است و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت
گذارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوت صغری و ضحوت کبری نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب اویند
و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار
درین باب واصل بدرجه تواتر معنویست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث
ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلوتیست که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی صلوة الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت
و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت بجهت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت آنرا گاه گاه (در خانه) گذارده و سلف را نیز همین عمل بوده
و این اختلاف در نمازیست که بعد از ربع نهار بگذارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگذارند آنرا بعضی از مؤکدات گفته اند والله اعلم و روایات
در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است الفصل الاول عن ام هانی قالت
ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد
در خانه او روز فتح مکه فاغتسل و صلی ثمانی رکعات پس غسل کرد آنحضرت و بگذارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی را هرگز سبکتر
از آن هیچ یکی از ارکان آن را بر وفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را و قالت فی روایة اخری و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که وذلک ضحی آن
نماز در وقت چاشت بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض
گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه وی بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگذاردند و بعض گویند که آن قضای حزب بود
که از آنحضرت در آن شب بجهت اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابوداود و مسلم آن را بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت
بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه
نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود وعن معاذة بضم میم عدویة بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه قالت سالت عائشة کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی
گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگذارد آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله گفت عائشه میگذارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزیرا
که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه مسلم وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم صدقة ثابت میگردد بر هر بند
و هر استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوانیکه بند دارد و هر استخوانیکه تکیه کند بر آن در
نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی بر هر عضو و هر استخوان
و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیز را که داده شده است بوی بسوی
چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و غیر آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات
که واجب است بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود فکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله

گفتن والله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانهٔ آن نعمت میکرد و امر بالمعروف صدقة و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است ونهی عن المنکر صدقة و باز داشتن کسی را
از نامشروع صدقه است ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی و بسندگی میکند یا بجزا میدهد از شکرانهٔ تمامهٔ سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت را از ضحی و فی
الحقیقه نماز شکرانهٔ تمامهٔ نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر جزو از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است گردانیده و مخصوص شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهة
وقوع آن در اول نهار که مبداء و مفتتح نعم است ویجزی بضم تحتانیه بهمزه و فتح آن بی همزه هر دو روایت است اول مجزأست بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی ادای آنست
رواه مسلم وعن زید بن ارقم انه رأی قوما یصلون من الضحی روایت است از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله
عنه که وی دید گروهی را که میگذارند نماز ضحی را فقال پس گفت لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در غیر این ساعت
زیاده تر است از روی ثواب ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است صلوة الاوابین حین ترمض الفصال نماز آن جماعت که رجوع کنندگانند بتوبه
و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند بچهای گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض بحرکت سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن
روز و سوختن پای از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهة آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکند در وی مگر کسی که رجوع
دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرد بذکر وی جل و علا چنانکه درمیانه شب رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک
وتعالی انه قال ابوالدرداء و ابوذر رضی الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من
اول النهار اکفک آخره ای آدمی بگذار برای من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده میشوم و کارگذاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوایج تو و دفع مکروهات
از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوایج تو چنانکه وعده کرده است بمتقیان و متوکلان رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را
ترمذی از ابوالدرداء وابی ذر ورواه ابو داؤد والدارمی عن نعیم و روایت کرده اند آن را ابو داؤد و دارمی از نعیم بضم نون بن همار بفتح ها و تشدید میم و براء و در اکثر
نسخ مشکوة نیز اینست صحابی شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است در شرح ذکر کرده ایم الغطفانی بفتح غین معجمه و فتح طای مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبیله
واحمد عنهم و روایت کرده است امام احمد از هر سه وعن بریدة بضم با و فتح را صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بر قول مشهور و او را
مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود برای تبرک به قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول میگفت فی الانسان ثلثمائة وستون مفصلا در آدمی سه صد و شصت بند است فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باد که تصدق کند
از هر بندی از خود بصدقه قالوا ومن یطیق ذلک گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آنرا که از هر بند صدقه دهد و خیر کند یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها
گفت آنحضرت آب دهن و خلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آنرا والشیء تنحیه عن الطریق و چیزی از جنس و ذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آن را
از راه مردم و تنحیه بکسر حای مهمله مشدده است فان لم تجد فرکعتا الضحی تجزئک پس اگر نیابی و نکنی آنرا پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا این سه چیز از صدقه و شکرانهٔ سه
صد و شصت بند که کار میفرمائی آنها را در خیریکه در وی تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذای انام است اگرچه ادنی چیز باشد و در حدیث دلالت است که دفن و تنحیه مذکور
درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خدا است زیرا که نماز گذاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است رواه ابو داؤد وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی اثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة کسیکه بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بر آرد خدای تعالی برای وی کوشکی از
طلا در بهشت و این اکثر عددیست که در صلوة ضحی آمده رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لانعرفه الا من هذا الوجه و گفت ترمذی این حدیث غریب است
نمیشناسیم ما او را مگر از همین وجه یعنی اسناد که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود وعن معاذ بن انس الجهنی بضم جیم و فتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری
معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح کسیکه بنشیند یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن
وی در جائیکه نماز کرده است چون بر گردد و فارغ شود از نماز بامداد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک را و چیزیکه در ان ثواب آخرت
است از ذکر و تلاوت و مانند آن و اگر سخنی گوید که در ان نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او وان کانت اکثر مثل زبد البحر و اگرچه باشد
گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابو داؤد و اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد و مانند آنکه ظاهر حدیث در آنست
که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است و اگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هر که بعد از نماز
در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعا میکنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یا ریا و یا بدعت در خلوت خود برود و مشغول گردد
و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر و حمل نفس بران دیگر است و گفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد و اگر خواب آید
هم پس پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای آن هم در دنیا فی الحال نقد در نورانیت باطن یافته میشود این عمل است کاتب حروف عفا الله
عنه گوید که همچنانکه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع کرده می آید و بسیط زمین را روشن میکند همچنین آفتاب ذکر و حضور در انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن

میکرداند و آنهمی نزد دریافت محسوس مشهورست الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی کسیکه محافظت کند بر دو رکعت ضحی غفرت له ذنوبه
وان کانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود هر آئینه آن گناهان او و اگر چه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد والترمذی
وابن ماجة وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات مروایتست از عائشه که وی میگذارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتها اگر زنده کرده شوند
برای من پدر و مادر من ترک نکنم من آن را این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را آن لذت از دست نمیدهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگذارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد
گذارد و چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه میکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نکرده این حکم فعل آنحضرت است
و اکرامت الان التزام نمایند مستحب است و بعضی علما میگویند که بهتر سنت در نماز چاشت گاه گاه گذاردن است رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدده
در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تابعی بصری ثقة عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگذاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر
نمیگذارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگذارد قال لا گفت ابن عمر نمیگذارد عمر قلت فابو بکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگذارد گفت نمیگذارد قلت فالنبی گفتم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگذارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگذارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تأویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت
در مسجد گذاردن است و الا اصل گذاردن صحیح و ثابت است بیشبهه و لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه البخاری باب التطوع از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان
برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر تنفل بخیر را استطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر واجب آمده و صیغه تفعل برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجای می آرد
و مبالغه در طاعت و فرمان برداری مینماید الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایت است از ابی هریره گفت گفت آنحضرت
مر بلال را نزد نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو بمن که کدام عملی است نزد تو که امید بر آن بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف
بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن سبک و رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازو ها در حالیکه پا های او بر زمین باشد و بدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این
امریست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معارج دیگر که مر آنحضرت را بو[illegible] الله اعلم قال
ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل او نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ
طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گذاردم بآن طهارت چیزیکه نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب کرده
شده بر من بواجب گردانیدن من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگذارم آن را در این حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو
گویند و تحقیق آنست که بنیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن خبر نیست متفق علیه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من
القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آنرا چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما
بکاری یعنی کاریکه نادر باشد وجود آن و اعتنای باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد باشد در
خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگذارد دو رکعت غیر نماز فرض چنانکه تحیة
یا غیر آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در
بعض روایات تخصیص بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خداوندا من طلب خیر میکنم
از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو و اسئلک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل
تو که بزرگ است و بحد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر و لا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم و تعلم و لا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم و انت علام الغیوب
و تو داننده غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار قصد که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من
و معیشت من که مایه زیست من و در پایان کار من او قال شک راوی است یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این
و در آن جهان فاقدره لی و یسره لی پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از
قدر ثم بارک لی فیه پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار و در آن گشت و در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وی و اقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی
به پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از رضا و بفتح را و تشدید ضاد و بی همزه نیز روایت است قال و یسمی حاجته گفت آنحضرت یا راوی و نام برد
حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجت است بطریق عموم در عبادت مستحب خصوص هم آن را در خاص خواهد بود مثل

از غیر فرض یعنی دو رکعت

هذا الخ

بہذا المسئور بہذہ الاقامۃ ونحو ذلک روایست کہ ان ہذا الامر گویید و بیان کند آنرا بذکر حاجت خود واللہ اعلم رواہ البخاری الفصل الثانی عن علی رضی اللہ عنہ قال حدثنی ابوبکر رضی اللہ عنہ
وصدق ابوبکر روایتست از علی کہ گفت حدیث کرد مرا ابوبکر و راست گفت ابوبکر قال سمعت رسول اللہ گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا گفت
نیست ہیچ مردی کہ بکند گناہی را ثم یقوم فیتطہر ثم یصلی ثم یستغفر اللہ پس برخیزد پس طہارت کند پس نماز بگذارد و پس آمرزش خواہد از خدا آن گناہ را الا غفر اللہ لہ مگر آنکہ بیامرزد خدا
تعالی مر او را و این را صلوٰۃ الاستغفار گویند ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم ذکروا اللہ فاستغفروا لذنوبہم رواہ الترمذی وابن ماجہ
الا ان ابن ماجہ لم یذکر الآیۃ ترمذی و ابن ماجہ ہر دو روایت کردہ اند این حدیث را و لیکن ابن ماجہ ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را وعن حذیفۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
اذا حزبہ امر صلی گفت حذیفہ بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بروی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بدان در کشادگی و خلاصی از غم
و ہم از جہت امتثال امر وی سبحانہ واستعینوا بالصبر والصلوٰۃ رواہ ابو داؤد و گفتہ اند کہ چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر شود و پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس متوحش نمیگردد بنا یافت آن و شاد نمیشود بیافت آن چنانکہ گفتہ اند اگر ہست غم
نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفتہ اند کہ چون فرود آید بر بندہ مصیبتی و مکروہی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب کردان بر من عبادت خود را مرا
عوض بدہ یا مرا شاد دار یا رحمت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شہود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میگردد کہ ظلمت غم و ہم را میزداید و تنگی دل
میبرد و سینہ را میکشاید چنانکہ آمدہ است کہ اذا دخل النور انفسح القلب وعن بریدۃ قال اصبح رسول اللہ صبح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بم سبقتنی
الی الجنۃ پس گفت بلال را بچہ چیز و کدام عمل پیشی گرفتی تو مرا بسوی بہشت و پیشتر از من رفتی در آن موطن ما دخلت الجنۃ قط الا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بہشت را ہرگز
الا آنکہ شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینہ حدیث سابق و خشخشہ آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول اللہ ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من ہرگز مگر آنکہ
گذاردم دو رکعت بعد از اذان وما اصابنی حدث قط الا توضأت عندہ و نرسید مرا بی وضوئی ہرگز مگر آنکہ وضو ساختم نزد آن و رایت ان للہ علی رکعتین و دانستم و اعتقاد
کردم کہ مر خدا راست بر من دو رکعت کنایتست از التزام و ادامت مواظبت وی بران فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را
یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجہ را رواہ الترمذی وعن عبد اللہ بن ابی اوفی صحابیست او و او پدر او در اصحابست حاضر شد حدیبیہ را و خیبر را و ما بعد آن را
از مشاہد بعد از ان بکوفہ آمد و ہمانجا رحلت از عالم نمود و آخر کسی ست کہ مرد بکوفہ از صحابہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کانت لہ حاجۃ الی اللہ او الی احد من بنی آدم کسی کہ باشد
مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید کہ وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید کہ نیک کند وضو را و خوب سازد آن را ثم لیصل رکعتین پس باید کہ بگذارد
دو رکعت را ثم لیثن علی اللہ پس باید کہ ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید کہ درود بفرستد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم لیقل پس بگوید لا الہ الا اللہ الحلیم الکریم سبحان اللہ
رب العرش العظیم والحمد للہ رب العالمین اسألک موجبات رحمتک سوال میکنم ترا اعمالی را کہ موجب رحمت و سبب نزول آن شوند و عزائم مغفرتک و سوال میکنم ترا
خصلتہا را کہ حاصل گردد و متأکد شود بان آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بران والغنیمۃ من کل بر و سوال میکنم ترا حاصل آن نیکی و غنیمت در اصل مال کہ از حرب کفار حاصل
شود والسلامۃ من کل اثم و سوال میکنم بی گزندی از ہر بزہ لا تدع لی ذنبا الا غفرتہ مگذار برای من ہیچ گناہی را مگر آنکہ بیامرزی آن را ولا ہما الا فرجتہ و مگذار ہیچ اندوہی را مگر آنکہ
بگشائی و برداری آن را ولا حاجۃ ہی لک رضی الا قضیتہا و مگذار ہیچ حاجتی را کہ آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکہ بپردازی آن حاجت را و بدہی آن را یا ارحم الراحمین ای مہربان
ترین مہربانان و این نماز را صلوٰۃ الحاجۃ خوانند رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب و گفتہ اند کہ در اسناد وی سخن است واللہ اعلم صلوٰۃ التسبیح عن ابن عباس
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال للعباس بن عبد المطلب روایتست از ابن عباس کہ آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماہ الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من
آیا ندہم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندہم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا نکنم بتو دہ خصلت یعنی چیزیکہ مکفر دہ خصلت است یعنی بیاموزم ترا چیزیکہ کفارت دہ نوع از ذنوب گردد کہ اولہ
وآخرہ تا بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجہ انواع ذنوب باشد کہ معدود ند و بعض گفتہ اند کہ مراد بعشر خصال تسبیحات ست و آن در غیر قیام دہ دہ بار است اذا انت
فعلت ذلک غفر اللہ لک وقتی کہ تو بکنی آن را بیامرزد خدا ترا گناہان ترا اولہ وآخرہ گناہان را کہ پیش ازین کردہ و گناہان کہ پس ازین خواہی کرد یا ہمہ گناہان کہ پیش و پس
کردہ قدیمہ وحدیثہ گناہان کہنہ و نو خطأہ وعمدہ و گناہان کہ بی قصد و نا دیدہ و نا دانستہ کردہ و گناہان کہ بقصد کردہ صغیرہ و کبیرہ گناہان خرد و کلان سرہ و
علانیتہ گناہان پوشیدہ و آشکارا ان تصلی اربع رکعات وان اینست کہ بگذاری چہار رکعت را تقرأ فی کل رکعۃ فاتحۃ الکتاب وسورۃ میخوانی در ہر رکعت فاتحہ و سورۃ از قرآن
یا ہر سورہ کہ باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفتہ کہ بخواند در وی الہکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص فاذا فرغت من القراءۃ فی اول رکعۃ وانت قائم قلت پس
چون فارغ شوی از قرات در رکعت اولی و حال آنکہ تو ایستادہ میگوئی سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر خمس عشرۃ مرۃ پانزدہ بار و در روایتی لا حول ولا قوۃ الا باللہ
زیادہ آمد ثم ترکع پس بر رکوع میکنی فتقولہا وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکورہ را و حال آنکہ تو رکوع کنندہ دہ بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع رأسک من الرکوع فتقولہا عشرا پس بر میداری
سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را دہ بار بعد از سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد ثم تہوی ساجدا پس بپایان می آئی برای سجدہ فتقولہا وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را دہ
دہ بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع رأسک من السجود فتقولہا عشرا پس سر خود را از سجدہ بر میداری پس میگوئی آن را دہ بار ثم تسجد فتقولہا عشرا پس سجدہ میکنی پس میگوئی آن را دہ بار ثم ترفع رأسک

فتقولها عشرا پیشتر بر میداری سر خود را پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده فذلک خمس وسبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میکنی آن را در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة و طلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی که بگذاری این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آن را فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در هر ماه یکبار پس بکن در هر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواه ابو داود وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه و آنچه مشهور و معمول در صلوة تسبیح طریق همین است که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قرارت تا آخر ارکان و بعد از سجدتین تسبیح نیست و مخیر است که بعد سلام بگذارد یا قبل سلام و موافق مذهب امام اعظم بعد سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابو داود و ابن ماجه و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از متسعان است آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین ومن بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت و اثبات آن مبالغه نموده و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا بهمین مقدار اکتفا رفت والله الموفق وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز است فان صلحت فقد افلح وانجح پس اگر نیک بود نماز وی پس تحقیق رستگار و پیروز شد بنده و برآمد حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی پس تحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیئ پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن و آداب قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بآن چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سائر عمله کذلک پس تر میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوة و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزی از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل و فی روایة و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک پس تر زکوة مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک پس تر گرفته میشوند تمامه عملها باندازهٔ آن و درین روایت ذکر زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود و روایت کرد این حدیث را از ابو هریرة ابو داود و رواه احمد عن رجل و روایت کرد آنرا امام احمد از مردی غیر معین از اصحاب بخصوص از ابی هریره نکرده وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیئ افضل من رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی و اقبال نمی کند برحمت و رافت مر بنده را در عملی فاضلتر از دو رکعت که میگذارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهة آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد وان البر لیذر علی رأس العبد ما دام فی صلوته و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند و در معنی ریختن آب و شیر و مانند آن اگرچه معنی وارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزهائیکه سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است وما تقرب العباد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزدیکی نجسته بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و توان که مراد بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقرارت و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی

باب صلوة السفر

بدانکه خلاف نیست میان هیچ یکی از ائمه و علمای امت را در جواز قصر مر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگذارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه اثم کرد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ما است و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و از خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گذارد و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم

الفصل الاول عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا روایت است از انس که آنحضرت گذارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گذارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم حج پس نماز ظهر بمدینه گذارده برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبید الله بن عمر از یک مادر مراو را صحبت است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المؤمنین قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنی رکعتین گفت گذارد با ما آنحضرت و حال آنکه بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز با هیچ جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد کافران بهمه عهد

رکعت و آمنه بفتحات جمع آمن بروزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه در آن از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر متوهم
بر خوف از فتنهٔ کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بر آن نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است متفق علیه وعن یعلی بفتح مثناة و سکون عین بن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه
صحابیست اسلام آورده در روز فتح و حاضر شده حنین و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر بعض از کشته نعتقین همراه امیر المؤمنین علی مرتضی قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا
من الصلوة روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را که اینست جز این نیست که گفته است خدای تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا
قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فسادی اندازند شما را الکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ماییم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فسألت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنم فقال صدقة تصدق
بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی آن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب مقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه
و تعالی روزه را در سفر اسقاط ننموده با فطار تخفیف فرموده است آنجا صوم را جائز میدارید و عزیمت میشمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گزاردن
جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزهٔ وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما التقیید
در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصا در آن زمان که کافران در صدد ایذا و ہلاکت
مسلمانان بوده اند رواه مسلم وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین
رکعتین پس بود آنحضرت که میگزارد دو دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه قیل له اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه
چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز
مقیم نمیشوند و نماز چهار رکعتی نمیگزارند متفق علیه وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت
کرد نوزده روز میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگزاریم در اقامت منزلی که میان ما و میان مکه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلیکه میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوهٔ فتح بود و یا مراد آنست که چون سفری میکردیم
دراز چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا پس چون اقامت میکردیم بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت رواه البخاری
بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال ها بیستد قصر کند و این تقدیر
مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا بر آید مسافر
می گزارد و صحابهٔ دیگر نیز با وی بودند و انس با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آنست که اگر بنیت اقامت
چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر
باربعه را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز با وجود
قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی نیست
با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم وعن حفص
بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از جملهٔ تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس گزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله و جلس پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را فرأی ناسا قیاما پس دید مردم را ایستاده فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر
چه میکنند ایشان قلت یسبحون گفتم نماز های نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا گفت ابن عمر اگر میبودم من که نماز نفل میکردم اتممت صلوتی
تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرائض قصر کرده شده ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل
صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگزارد نوافل را و ابابکر
و عمر و عثمان کذلک و صحبت داشتم ابابکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و
عدم منع و انکار نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را امید به که نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و
بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت

برای

سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در تطوع فعل پیش از نماز و بعد از نماز بایکه آنچه پیش از نماز است معقولست از وی پس کان بر ده میشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب
بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گذارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت
میگذارده رواتب را در جای رخت و جای باش خود و ابن عمر از آن ندیده و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد و از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر
عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از حنیفه در سنن سه قولست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین الصلوة الظهر والعصر
اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب والعشاء گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت
نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت
عصر و نماز مغرب را در وقت عشا بگذارد چنانکه در احادیث آینده بیاید رواه البخاری وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به یومی ایماء
که میگذارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد بشتر ولیکن روی می آورد به قبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده یومی ایماء اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع
و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد صلوة اللیل میگذارد نماز شب را الا الفرائض میگذارد همه نمازها را مگر نمازهای فرض را و یوتر علی راحلته و میگذارد وتر را بر راحلهٔ خود متفق علیه
در حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و در این حدیث تخصیص ذکر صلوة لیل واقع شده و در احادیث
دیگر عام آمده و در ترجمه اشاری بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابوحنیفه آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته بی عذر و گذاردن
فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در روی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که سوار
نگردد و بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی را نیابد که بر دارد و سوار کند یا گل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعذر مطر نیز
جایز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است و شمنی گفته که نماز جنازه و منذور و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور
ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر گر و اهل مصر باشد جایز نیست
مراد از تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جایز باشد. بعض گفته اند دو
فرسخ و بعض سه فرسخ و نزد بعض یک میل بس است و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله
همه آن را کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قصر الصلوة و اتم قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب
سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دار قطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است
از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده والله اعلم رواه فی شرح السنة وعن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شهدت معه الفتح و حاضر شدم با آنحضرت
فتح مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین نمیگذارد مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگذارید چهار رکعت فانا
سفر زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را و مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند
و چهار رکعت بگذارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل کلب و راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهة آن اطلاق میکنند که سفر اکثر باید که طرفین شد رواه ابو داود
وعن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین گفت ابن عمر که گذاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت
و فی روایة قال صلیت مع النبی گفت نماز گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی الحضر والسفر در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین پس گذاردم با وی در حضر
ظهر را چهار رکعت و پس از وی دو رکعت و صلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین و گذاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس از وی دو رکعت والعصر رکعتین ولم
یصل بعدها شیئا و گذاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگذارد آنحضرت پس از وی چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفا کرد والمغرب فی الحضر والسفر سواء ثلث رکعات و گذاردم نماز مغرب را
در حضر و سفر برابر سه رکعت و لا ینقص فی حضر ولا سفر و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و لا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند پس معلوم شد که قصر مخصوص با
رباعی است وهی وتر النهار و نماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم الله و ترکیب الوتر و بعدها رکعتین و گذارد بعد مغرب
دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت رواه الترمذی و از این حدیث ابن عمر معلوم میشود که گذاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم از ابن
عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که نمیگذارد و ابن عمر از آن مردم جدی و اجتهادی در گذاردن دید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام بسیار اینجا
واقع شده است والله اعلم وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر بود آنحضرت در غزوهٔ
تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر و عصر و عصر را در وقت ظهر میگذارد و این جمع تقدیم است و ان
ارتحل قبل ان تزیغ الشمس و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی اخر الظهر حتی ینزل للعصر تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگذارد

و این جمع تاخیر است و فی المغرب مثل ذلک و میکرد در مغرب مانند آن یعنی اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب و العشاء چون ناپدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب میگذارد و ان ارتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما و اگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض بتعجیل سیر و اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشانست و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود بلکه چون تعجیل سیر میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام محمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و میگوییم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه و تحقیق قول وی که تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبائر و امام محمد در موطای خود گفته که بتحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد و بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع کرد بمزدلفه و بتحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن و واقع شده است تصریح بدان در احادیث نیست مگر در غزوهٔ تبوک و ثابت نشده در آن غزوه نیز دوام و تحقیق آنست که کلمهٔ کان بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجهٔ خود صفیه بنت ابی عبید پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر را اجمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعض این را الجمع صوری و این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات همچنین آمده که جمع کرد و گذارد ظهر و عصر را در وقت عصر بتقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد و میگذارد مغرب را بعد از آن طعام می طلبید و میخورد پس میگذارد عشا را و کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را در آخر وقتش تا قبیل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع و عبد الله بن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد و گذارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گذارد عشا را و گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامیکه در شتابی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات که گذشت ظاهر است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت بسیار وارد شده و اختیار کرد امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا از جهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز بود دانسته که منتهی شد ما را از کلام در این مقام بتوفیق ملک العلام و نیافتیم هیچ یکی از شارحین که تکلم کرده باشد باین قدر حتی شیخ ابن الهمام و الله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مر مقیم را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و احمد و اسحق بدان قائل شده و بعض بجمع از جهت مطر نیز رفته و باین قائل شده شافعی و احمد و اسحق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر و عمل این نیست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی است و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت صحیح شود تاویلش همانست که گفته شد و الله اعلم و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر و اراد ان یتطوع بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل گذارد استقبل القبلة بناقته فکبر روی می آورد بقبله با شتر ماده خود پس تکبیر میگفت ثم صلی حیث وجهه رکابه پس نماز میگذارد بهر سو که متوجه میکرد وی را مرکوب وی و رکاب بکسره راه شتر رواه ابو داود و عن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت و هو یصلی علی راحلته نحو المشرق پس آمدم من در حالیکه آنحضرت میگذارد نماز بجانب مشرق و یجعل السجود اخفض من الرکوع و میکرد سجده را پست تر از رکوع رواه ابو داود

الفصل الثالث عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم بمنی رکعتین گفت ابن عمر گذارد آنحضرت بمنی دو رکعت و ابو بکر بعده و عمر بعد ابی بکر و گذارد ابو بکر بعد از آنحضرت

وگذارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتی که آنحضرت و ابو بکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گذاردند و عثمان صدر امن خلافة وبگذارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال
بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا یعنی پس بدستی عثمان بگذارد و بعد از آن بمنا چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگذارد با امام یعنی با عثمان رضی الله عنه میگذارد چهار رکعت و اذا صلی
وحده صلی رکعتین و چون میگذارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگذارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آن از کر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم
مردم بسیار از اعراب و اهل بدو و غیر ایشان که عالم نیستند بتفاصیل احکام شرع جمع میشدند پس ایشانرا می نمود که فرض صلوة چهار است و اگر دو میگذارد شاید که ایشان گمان کنند که شریعت خیال میکردند و نمیدانستند که آن بسبب سفر است
و بعضی گفته اند که شاید مذهب عثمان این بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوفست چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان آخر موافق عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت است
و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت و عن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان بعثت دو رکعت در سفر و حضر ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ففرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت و ترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایت مسلم آمده که
و زید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر در نماز حضر و از این حدیث معلوم میکرد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت
و این موید مذهب حنفی است قال الزهری قلت لعروة گفت زهری گفتم مر عروه را ما بال عائشة تتم چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میگذارد در سفر قال تاولت کما تاول عثمان گفت تاویل کرد
چنانکه تاویل کرد عثمان در گذاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه و عن ابن
عباس قال فرض الله الصلوة علی لسان نبیکم صلی الله علیه وسلم فی الحضر اربعا گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و فی السفر رکعتین و فرض کرد او در سفر دو رکعت و فی الخوف
رکعة و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این حدیث طائفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون امام یک رکعت گذارده میشود بهمان اعتبار کرد و فرمود و فرض در وی یک رکعت است و ثمره خلاف
در آنجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگذارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید
رواه مسلم و عنه و عن ابن عمر روایتیست از ابن عباس و ابن عمر قالا سن رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت و هما تمام غیر قصر
و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود و بریده دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان اگرچه
در قرآن لفظ قصر بظاهر بر آن اطلاق یافته والوتر فی السفر سنة و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل و الا وتر اگر واجب
نیست سنت نیست و اگر سنت است در سفر و حضر سنت است تخصیص سفر چیست رواه ابن ماجه و عن مالک بلغه عن ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة والطائف روایت کرد
مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طائف است مراد طریق قری است که سیر میکنند در روی ابل اما طریق وادی نعمان که راه کوه است
قریبست و فی مثل ما بین مکة و عسفان و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه و فی مثل ما بین مکة و جدة
بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است قال مالک و ذلک اربعة برد گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل آنجا که نظر کار کند و بعضی
گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر تشخص اشکند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود یا می آید و بعضی شش هزار ذراع گفته و بعضی چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت بر همین و ذراع
بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر احادیث در آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باین باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا بعد از آن بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در حد سفر
بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافرت و سفرهائیکه واقع شده است در روی قصر متفاوتست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب و صحابه و تابعین
در تعیین حد هم و تعیین آن اجتهاد نموده و استنباطها کرده مختلف شده اند امام شافعی بتعیین یک روز و در روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است و دعاوی که در مذهب ایشان ثابت
تعیین فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این است زیرا که در احادیث اربعه برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است و لکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابو حنیفه مسافت سه شب
و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سیوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته در از باشد
یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شد و الله اعلم و عن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا براء بن عازب گفت صحبت داشتم آنحضرت در هژده سفر فما رایته ترک رکعتین
اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گذاردن
رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن و شاید و تواند که آنحضرت گاهی میگذارد و گاهی نی پس از براء بن عازب این گذاردن نقل افتاد و از ابن عمر نا گذاردن و بعض
فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود و نه رواتب و این قول بعید است و بالجمله روایات در گذاردن جز فرض در سفر مختلف
آمده والله اعلم رواه ابو داود والترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله
نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی سابقا گذشت که ابن عمر کسی را دید که نفل میگذارد در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر از وی رضی الله عنه هر دو جائز بود و در مقام
انکار مصلحت دیده و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم رواه مالک باب الجمعة مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قرائت اعمش است
و از فراء بفتح میم هم و اندر جاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهة آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای

ذراع

آن روز

آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و نقل این خبر الی ما باشکال می نماید فافهم و بعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی در وی یا بجهت اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن
آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن نبی
آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیه وی بجمعه از جهت اجتماع ناس است در وی برای نماز و این اسم اسلامی است نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیم جاهلی است
مردم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری
بوده و در دور اسلام بنهایت شرف و فضائل و خواص و کرامات مخصوص شد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون ما پسینانیم در دنیا باعتبار زمان خلقت السابقون
یوم القیمة پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت و سبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن بهشت یا آخر از فضیلت روز جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا غیر آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شدند
یعنی اغنیای ایشان را کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و تحقیق این نیز موجب فضل ما ست چه کتاب متأخر ناسخ منقدم است و باین ظاهر شد که قول او
نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است نه مجرد توطئه ذکر قرین وست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و مید بمیم بمعنی است در وی ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم پس این روز یهود و نصاری است که فرض
کرده شد بر ایشان یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است فاختلفوا فیه پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را بر یهود
و نصاری و اختلاف کردن ایشان دران بعض گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه بعینه امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس
مخالفت کردند ایشان امر الهی او تمرد ورزیدند دران چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند باآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری
یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر برانند که مراد بفرض گردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برای و اجتهاد و گفته شد مر
ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است بر شما در علم خود روزی را که فارغ شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلائی ست از حق سبحانه مر ایشان را که حق
درمی یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنایع
و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعم است
و روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق بافاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگذاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز
جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت فهدانا الله له پس راه نمود و دانا گردانید ما را الله تعالی مر آن روز را و درینجا نیز هر دو وجه بیان کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این
امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را با امتثال امر و گمراه نگردانید با و تمرد و تعلل چنانکه عادت
این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم و گفتند که یهود را
روزیست که جمع میشوند در وی برای عبادت و همچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم دران برای عبادت پس گردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این مضمون صحیح ثابت است
که شیخ ابن الهمام از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم در روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهت آنکه پروردگار
پیدا کرد در سائر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل نعمتهاست اهم و احری است از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم
والناس لنا فیه تبع و مردم یعنی یهود و نصاری ما را در روز جمعه تابع اند الیهود غدا و النصاری بعد غد یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و تبعیت آنها بحسب
فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا و لیکن این زمان عرف بر خلاف آن شده است و دلالت
میکند بر ان تسمیه اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را السبت و سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد یافته شد ولیکن متصور نیست اجتماع این سه روز در یک ملت الی آخر آنکه جمعه سابق باشد
فافهم متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را از ابی هریرة همچنین آمده که قال نحن الآخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون ذکر کرده و دیگر این زیادت است که و نحن اول
من یدخل الجنة و ما اول کسانیم که در آیند بهشت را بید انهم غیر آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما و ذکر نحوه الی آخره و ذکر کرد درین روایت مانند
آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن و فی اخری له عنه و عن حذیفة و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه همچنین آمده قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد نحن الآخرون من اهل الدنیا و الاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلائق آنکسانیم که حکم کرده شده است ایشان را
بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
بهترین روزیکه بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن نتافته
فیه خلق آدم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی و فیه ادخل الجنة و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت و فیه اخرج منها و در روز جمعه آورده
شد آدم از ان و در روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد و وقت پیشین در بهشت در آورده شد و وقت دیگر برآورده شد از ان ولا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة و برپا نمی شود
قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخه اولی است که برای صعق و هلاک است یا نفخه ثانیه که برای بعث و نشور است و هر دو در روز جمعه اند چنانکه بیاید رواه مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت
روز جمعه به پیدا کردن آدم در وی و در آوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و متضمن وی حکمتها و برکتها را که

ارشاد برین است و همچنین هبوط آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین است و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان از نعم الهی سبحانه و تعالی فرمود والذی یمیتنی ثم یحیین
و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق است مر متقیان را یا مقصود بیان امور عظام است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه و بعضی گویند عرفه
افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا بدرستیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نشود او را یعنی در نیابد او را بنده مسلمان در حالتی که سؤال میکند خدا را در ان ساعت
نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در ان ساعت البته مستجاب است متفق علیه وزاد مسلم و زیاده کرده است مسلم این عبارت را
که قال گفت آنحضرت وهی ساعة خفیفة و آن ساعت ساعتی سبکست یعنی کوتاه است و دراز نیست وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است قال گفت ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها
مسلم قائم یصلی در جمعه ساعتی است که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا یسأل الله خیرا الا
میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز را وعن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابوموسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول فی شان ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز یعنی جلوس نشستن میان
دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم رواه مسلم بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل
کرده ایم و راجح تر و قوی ترین اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گذاردن نماز دوم آخر ساعت اند و در فتح الباری گفته که هر قولی که غیر این دو قول است یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف
الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل است بی سماع و توقیف و اکثر علما بترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث
عبدالله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و بعض کرده شده است بر ان و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است ولیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آن مسائلی است
که در بعض احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده از حضرت فاطمة زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی میگماشت خادمه خود را
تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی والله اعلم و بعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از ان برداشته شد
یعنی برطرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از رقعی و تزییف کرده و صحیح آنست که باقیست ولیکن مبهم است مثل لیلة القدر الفصل الثانی عن ابی هریرة
قال خرجت الی الطور گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمن
عثمان بن عفان از عالم درگذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسره آن دانشمند یهود فجلست معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التوریة پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریه وحدثته
عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت انکه گفتم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزیکه تافته بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت
و ذکر دخول جنت نکرد از جهت شهرت و استلزام هبوط مر آن را وفیه تیب علیه و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بروی توبه در آخر همان روز هبوط شد یا در جمعه دیگر در روایت موافق
اول است وفیه مات و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست هم
در یک روز گنجایش دارد فافهموا والله اعلم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر که
وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از ان هنگام که صبح میکند تا آنکه برآید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغا و مسیخة بسین
روایت است و هر دو بیک معنی است شفقا من الساعة گوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قایم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند احتمال
آنکه شاید در همین جمعه قایم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و از نوقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی از جن و انس نهان داشته و مضمر شده است یا حق تعالی
احداث میکند در جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که بسبب آن زمین میلرزد و میگردد دواب آن را میدیابند و مدهوش میگردند الا الجن والانس مگر پریان و آدمیان که ایشان غافل
از ان ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا بهم نخورد و ایمان بغیب باشد وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه ترجمه این ظاهر
شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن قال کعب ذلک فی کل سنة یوم و گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روزها جمعه است
فقلت بل فی کل جمعة ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب التوریة پس خواند کعب توریه را که ناطق است ببودن
انساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق رسول الله راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در هر روز جمعه است قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت
ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود
وما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بخبری که تحدیث کردم کعب الاحبار را از روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب انساعت جمعه در هر سال است
قال عبد الله بن سلام کذب کعب دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة پس گفتم مر عبد الله را که پستر خواند کعب احبار
توریه را پس گفت بلکه انساعت در هر جمعه است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ای ساعة هی تحقیق دانسته ام

من مناجات آنحضرت یا قراءت از توریت و ظاهر اول است که کدام ساعت است آن ساعت قال ابو هریرة فقلت اخبرنی بها ولا تضن علی پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه قال ابو هریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی فیها گفت ابو هریره پس گفتم بعبد الله بن سلام
چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد و در یابد بنده مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز نمیباشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است فقال
عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله آیا نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی کسیکه بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار میبرد نماز را پس اینکس در نماز است تا وقتیکه
بگذارد و نماز را که منتظر نشسته بود برای وی قال ابو هریرة فقلت بلی گفت ابو هریره پس گفتم من آری گفته است این آنحضرت قال فهو ذلک گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت وهو یصلی
همان معنی است که منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز پیدا شد پس اگر درین وقت دعا کند مستجابست و بعض گفته اند که مراد بصلوة دعاست رواه مالک و ابو داود والترمذی والنسائی
و روی احمد الی قوله صدق کعب و روایت کرده است احمد تا قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التمسوا الساعة
التی ترجی فی یوم الجمعة طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در وی در روز جمعه بعد العصر الی غیبوبة الشمس بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و فرو رفتن وی از ظاهر این حدیث
مفهوم میشود که نماز دیگر در آخر روز است نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثلین که ربع نهار باقی ماند چه در حدیث دیگر واقع شده است که وی آخر ساعتی است از روز جمعه فافهم رواه
الترمذی وعن اوس بفتح همزه و سکون واو بن اوس صحابیست که در دمشق سکونت داشت و هم در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستیکه فاضلترین روزهای
شما روز جمعه است فیه خلق آدم وفیه قبض در وی پیدا کرده شد آدم و در وی قبض کرده شد روح وی وفیه النفخة وفیه الصعقة و درین روز است نفخه و درین روز است صعقه و صعقه بمعنی هلاکت
و اشارتست بقول وی سبحانه ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض پس مراد نفخه که در مقابله این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مردها است از قبور چنانکه فرمود
ونفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون و نفخه دیگر است که سبب فزع و اهوال و ترس است چنانکه فرمود ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض و این مقدمه نفخه صعق است
پس سه نفخه باشد و بعض قائل بسه نفخه شده اند ولیکن مشهور دو نفخه است یکی برای هلاکت و دیگری برای احیا فاکثروا علی من الصلوة فیه و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان است بسیار بگوئید
بر من از درود درین روز فان صلوتکم معروضة علی زیرا که بدرستیکه درود شما عرض کرده میشود بر من برد ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وکیف
تعرض صلوتنا علیک وقد ارمت و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حال آنکه بتحقیق استخوان پوسیده شدی تو کنایت است از موت و زوال ادراک قال یقولون بلیت این قول راوی است
یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با و کسر لام و فتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ صحیحه مشکوة
ضبط کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده گردانیده شدی و تفسیر بلیت
موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول میکون تا خوانند قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را
کنایت است از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی
چنانکه شهدا راست و درین حدیث که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارتست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراکست حیات روحانی نیز کافیست
ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از آنجا باید جست رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه و
الدارمی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة ویوم المشهود یوم عرفة والشاهد یوم الجمعة در قرآن مجید میفرماید الیوم
الموعود و شاهد و مشهود و آنحضرت میفرماید که مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق سبحانه و تعالی خبر داده است بآمدن وی و وعده کرده است مؤمنان را بعد از آمدن وی بنعمتهای
بهشت و مراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مؤمنان حاضر میشوند در وی از آفاق و حاضر میشوند ملائکه و مشهود بمعنی محضور است و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق و می آید
و گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهت آنست که خلائق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانیکه نسبت بآن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند روز قیامت و مشهود را بچیزیکه مشاهده کرده میشود در وی از عجائب
امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت و مشهود امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود
وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آنست که این تأویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن و تفسیر همانست
که مسند است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد
فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له درین روز ساعتی است که موافق نمیشود و در نمی یابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعای او را ولا یستعیذ
من شیء الا اعاذه و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالی و نگاه دارد او را از آن شر رواه احمد والترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن
عبیدة شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده بضم عین و فتح با وهو یضعف و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود و او را احادیث و روایات است که در
وی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث وی حجت نیست بجهة بعضی از روات وی و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت
کرده اند وفات وی سنه اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فائح بود و در بلده که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک و عنبر نبود الفصل الثالث عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف با

موعده اولی تمام اور فاعه کبیر ابن عبد المنذر صحابی مشهور است احوال او در آخر وی ذکر کرده ایم انشاء الله تعالی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله تعالی سیدیکه رئیس
جمعه بهتر روزها و بزرگترینها است نزد خدا وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر وروز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان وعید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم
الجمعة بر سائر ایام ولیکن تصریح بیوم عرفه نکرده که یاد کرد یوم اضحی متضمن ذکر او است یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم والله اعلم فیه خمس خلال ودر روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فیه آدم واهبط الله فیه
آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم ودر روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را وفرود آورد در وی آدم را ودر وی بمیرانید خدا تعالی آدم را وفیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه ودر روز جمعه
ساعتی هست که نطلبد بنده در آن ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را ما لم یسأل حراما ما دام که نطلبد چیزی را که حرام است وما ضمن حق است وفیه تقوم الساعة ودر روز جمعه برپا میشود قیامت ما من
ملک مقرب نیست هیچ فرشته نزدیک کردانیده شده بجناب حق ولا سماء ولا ارض ونیست هیچ آسمانی ونه هیچ زمینی ولا ریاح ولا جبال ولا بحر ونه بادها ونه کوهها ونه دریاها الا هو مشفق من یوم
الجمعة مگر آنکه ترسنده است از روز جمعه یعنی از آنکه مبادا برپا شدن قیامت درین روز باشد ازینجا معلوم میشود که باد ودریا وکوه وزمین وآسمان همه را علم بوجود قیامت وآمدن وی در روز جمعه وادراک
وهمه را علم وادراک وار ندبیت خاک وآب وباد وآتش بنده اند با من وتو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه وروی احمد عن سعد بن معاذ روایت کرد این حدیث را از ابی لبابة بن ماجه
ودر روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ وآن چنین که ان رجلا من الانصار اتی النبی که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر پس گفت آمرز خبر ده
ما را از روز جمعه که چه چیز است در وی از خیر وخوبی قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث گفت آنحضرت در وی پنج خصلت است وراند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد وعن ابی هریرة قال
قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز وبچه جهة نامیده شد روز جمعه قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم گفت آنحضرت از جهة اینکه
شد جمعه که در روی ساخته شد کل پدر تو آدم است وسرشت وی یعنی خلقت وی وگفته اند که مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی براو کردانیدن وی بصورت مخصوصه وفیها الصعقة
والبعثة ودر روز جمعه هلاک شدن ومردن جانوران است وبر انگیختن ایشان بعد از مردن وازینجا معلوم میشود که مراد نفخه که در حدیث اوست صعقه مذکور شد بعث واحیا وفیها البطشة
ودر روز جمعه است بطشه گفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرموده یوم نبطش البطشة الکبری وذکر این بعد از صعقه وبعثه برای تاکید است وبطش بمعنی اخذ قوی شدید است واگر
مراد بآن اخذ وبطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث وحشر مراد دارند دور نباشد وبعض گفته اند که مراد اخذ وبطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود وفی آخر ثلث
ساعات منها ساعة ودر آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که من دعا الله فیها استجیب له کسیکه دعا کند خدا تعالی را در آن ساعت قبول کرده میشود دعا برای او وپس حسن این ایام
عظام درین روز جمع شده از آن جمعه خوانده اند رواه احمد وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة بسیار گوئید درود بر من روز جمعه فانه مشهود تشهده
الملائکة زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان برحمت وبرکت وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته وبدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه عرض
کرده میشود وظاهر کردانیده میشود بر من درود آن کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل واشرف ایام است بطریق اولی واحتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب ولازم باشد ودر وجه
کمال بود واین مخصوص همین روز باشد والله اعلم حتی یفرغ منها تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد وچندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود وترک کند قال گفت
ابو الدرداء قلت وبعد الموت گفتم بطریق استفهام واستبعاد وپس از موت عرض میکنند قال گفت آنحضرت ان الله تعالی حرم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیاء بدرستیکه خدا تعالی حرام
کردانیده است بر زمین خوردن وی تنهای پیغمبران فنبی الله حی یرزق پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده میشود در روزی حی این تتمه کلام آنحضرت
یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات وبرای ترغیب صلوة بر آنحضرت واکثار آن رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة شک راویست یا برای تنویع است واین اظهر است نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه الا وقاه الله فتنة القبر مگر آنکه
نگاه دارد او را خدا تعالی از عذاب قبر رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل واین اسناد وحدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد وبیهقی وشیرازی در القاب از ابن عمرو از ابی
نعیم در حلیة از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر وبیاید روز قیامت وحال آنکه بر او است مهر شهیدان وعن ابن عباس انه قرأ وروایت است از ابن عباس که وی
خواند این آیت را الیوم اکملت لکم دینکم الایة که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل کردانیدم دین شما را وتمام کردم بر شما نعمت خود را وراضی شدم برای شما دین اسلام
این آیت را ابن عباس خواند وعنده یهودی ونزد ابن عباس یهودی بود فقال لو نزلت هذه الایة علینا لاتخذناها عیدا پس گفت یهودی اگر فرود می آمد
این آیت بر ما هر آینه میگرفتیم ما نزول این آیت وآن روز را که فرود می آمد در وی عید از جهت غایت سرور وشکرانه این نعمت یعنی عجب که شما عید
نگرفته اید آن را فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آن را عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعنی در
روزی که در روی دو عید است فی یوم جمعة ویوم عرفة در روز جمعه ودر روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد
دو عید گرفته ایم یا مراد آن است که بگرفتن عید حاجت نداریم بی آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه وعرفه است فافهم رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال بود آن
حضرت چون می در آمد ماه رجب می گفت اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را در خیر و
رحمت در ماه رجب وشعبان وبرسان ما را به رمضان قال گفت انس وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر ویوم الجمعة یوم ازهر

بود گفتی

بود آن حضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن و از امام احمد منقولست که گفت شب جمعه فاضل تراست از شب قدر که در
وی علوق آن حضرت در رحم آمنه درآمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عدد و حصر خارج است گشته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب وجوبها جمعه فریضه محکمه است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی و وجوب
خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه و صلوة هردو است چه ذکر هردو را شامل است و بر هردو صادق و جمعه خلف ظهر
است و آن حضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة الفصل الاول عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا
سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت است از ابن عمر وابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آن حضرت را که می گفت
بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهرا حکمت آنست که در اول ساختن منبر نشناختند ایشان منبر را و متعارف نبود در ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب
داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات باید که البته باز آیند گروهای مسلمانان از ترک کردن
ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید او لیختمن الله علی قلوبهم یا تحقیق مهر میکند
خدای تعالی بر دلهای ایشان ثم لیکونن من الغافلین بعد از آن هر آینه میباشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بران یعنی از این دو امر البته
ثابت و واقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از
نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله الضمیری بضم ضاد
معجمه و فتح میم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب ضمری است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضمرة بن بکر بن عبد مناة که صحبه کذا فی جامع الاصول قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک و خورد و حقیر پنداشتن آنرا و ظاهر آنست
مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مفضی بطبع و رین
و کفر است طبع الله علی قلبه مهر کند خدای تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که بری الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که
هر که ترک کند جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک
عن صفوان بن سلیم بضم سین صحابی مشهور است و احمد عن ابی قتادة که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت از خیار بندگان صالح
امام و مقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و قانع بود و قبول نمیکرد جایزه سلطان را و گویند که وی
سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین نه نهد چون سی سال گذشت بیمار شد و بحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین نه که وقت نازک است
نهاد و هم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک
الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فبنصف دینار کسی که ترک کند جمعه را یعنی اکتفا کند بظهر از آن بی عذر از اعذار که ساقط میگردد
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار رواه احمد و ابوداود و ابن ماجة اگر گفته
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد به تصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما ماموریم باسقاط
وی از ذمه باداء جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب و اکتفا بظهر از جمعه حرام است و تصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است و تقصیر در ادای
مامور با وجود ادای فرض فی الجملة فافهم وعن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمعه فرض
است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا و اختلاف دارند که مراد بندا اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است
و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید رواه ابوداود وعن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من اواه اللیل الی اهله جمعه فرض است بر کسیکه جای دهد و راجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی
یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او و میان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و میتواند
باز آمده شب در خانه خود گذرد و این را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد و طیبی گفته که باین قائل است امام ابوحنیفه و اصحاب
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف و گفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وعن طارق بن
شهاب الاحمسی کوفی است دریافت جاهلیت و دید آن حضرت را و نشنید از وی صلی الله علیه وسلم کرنا در و غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا
سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما مات سنة اثنتین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست
نیست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست عبد مملوك یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط
گردانیدند او امرأة دوم زن بجهت حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند بجهت
کثرت ازدحام مردم او صبي سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی او مريض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج
نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده است ظاهرا اسقاط فرضیت ازین طوائف بتدریج و ترتیب واقع شده رواه ابو داؤد وفي شرح السنة
بلفظ المصابيح عن رجل من بني وائل روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داؤد و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصابیح بآن لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که
بخصوص نام او را ذکر نکرده الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لقوم يتخلفون عن الجمعة روایت است از عبد الله
ابن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند آنرا لقد هممت ان امر رجلا يصلي بالناس هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم
مردی را که بگذارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشان را ثم احرق على رجال يتخلفون عن الجمعة بيوتهم پستر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر
نمیشوند جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در باب گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است رواه
مسلم و درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کردند وعن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك الجمعة من غير ضرورة كتب منافقا کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و
داشته شود در حکم ایشان في كتاب لا يمحى ولا يبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم به نفاق وی همیشه ثابت و دائم است مگر
آن وی بدیا بیامرزد وی سبحانه وفي بعض الروايات ثلثا و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت رواه الشافعي وعن جابر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که
مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یا بر وی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا الا مريض او مسافر او امرأة او صبي او مملوك
فمن استغنى بلهو او تجارة استغنى الله عنه پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدای تعالی
و عنایت نمیکند و نمی خواهد او را والله غني حميد و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیگردد بسوی وی سود از آن و ثناگوینده است وی
تعالی مر کسی را که بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدارقطني باب التنظيف والتبكير نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است
بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار
بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بر روز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و
بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسند از
سهل بن سعد رضی الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمی خوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گذاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را
باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و به نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت
و این را مراتب متفاوتست چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند آن نه از جهت آنست که تبکیر بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت است و ایشان مبالغه در آن می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و
عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آن است که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجاده ها میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و
گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب والا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است الفصل الاول
عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل رجل يوم الجمعة غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه ويتطهر ما استطاع من
طهر و مبالغه کند در پاکی آنقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف برسد ويدهن بتشدید دال من دهنه و روغن مالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در
خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارتست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و بآنکه مستحسن است
استعمال آن برای جمعه و جز آن از مجالس و مجامع خیر او يمس من طيب بيته و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو است یا
شک راویست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابو حنیفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جایز نیست مس آن محرم را ثم يخرج بعد از آن بیرون آید بسوی
مسجد فلا يفرق بين اثنين و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا کنند با ما و تفریق بگام زدن
و درگذشتن از آنجا و رفتن بر بالا است بلکه هر جا که برسد و خالی بیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف اول و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این

اشارتست به تبکیر و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد ثم یصلی ما کتب له پستر نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعضی این را سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آن را منکر شده اند و گفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیگردد و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادة آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت ثم ینصت اذا تکلم الامام پستر خاموش نشیند و گوش دارد وقتی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل آن در شرح حدیث دیگر بیاریم الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کارها را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مراورا گناهان که میان او ست و میان جمعه دیگر که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد رواه البخاری وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه هر که غسل کند پستر بیاید جمعه را پس بگذارد نمازیکه تقدیر کرده شده است برای او پستر انصات کند تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود پستر نماز جمعه بگذارد با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آمرزیده شود برای او چیزیکه میان او و میان جمعه دیگر است از گناهان و فضل ثلثة ایام یا زیادت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند او ست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر که می افزایند ده میشود و فضل برفع و نصب هر دو روایت است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة فاستمع وانصت پستر بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة وزیادة ثلثة ایام آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیادتی سه روز ومن مس الحصی فقد لغی و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است ازان و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنها است بر زمین بی ضرورت تا سجده کند بران و بعضی گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها و شمار کردن تسبیح است بدان و این انسب است بنهی از تکلم نزد خطبه رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعه مینویسند نام هر که پیشتر می آید بترتیب ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة و قصه و حال مهجر همچو حال کسی است که می فرستد شتر را بمکه برای قربانی که آن همه فاضل تر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه بنیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی که برآینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن بضمتین ثم کالذی یهدی بقرة پستر حال آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستند گاو را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است و این حدیث موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابوحنیفه از ایشانست شامل است شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره است که ذبح کرده میشود بمکه و بدنه بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینه مقابله بقره ثم کبشا بعد ازان هر که پستر ازان می آید حال او همچو کسی است که میفرستد قچقار را یعنی شاه را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم دجاجة پستر آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و کسر آن و بعضی بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضة پستر آنکه تصدق میکند بیضه را فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و یستمعون الذکر می پیچند فرشتگان نامه خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر تا که ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس درین مقام سخن از روی سوال و جواب بسیار است در شراح ذکر کرده شده است متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که یار تو نشسته است روز جمعه خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون است و ازینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عبث است متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشانست و نزد بعضی مستحب است و امام شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی بر کراهت اند و بعضی تجویز کرده اند انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بود و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابوحنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است

خرج الامام فلا صلوة ولا کلام واقوال صحابه نیز براین است و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است و قضای فائته مکروه نیست و
اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود مختار وجوب سکوت است وبعض گفته اند احسن آن است که مشغول کرود بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل
و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم
اذن در آنها و درود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حمد نزد عطسه و رد منکر باشارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن
بتعلیم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه باید که بر نمی خیزاند یکی از شما برادر خود در روز جمعه پس تر قصد کند و بیاید بسوی نشستگاه وی
پس بنشیند در وی ولکن یقول افسحوا ولیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی سعید
وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آن است
که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیه باطن
و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر حرام و مؤید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده ولبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیک ترین جامهای خود ظاهر
آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد وبعض گویند که مراد جامه سپید است که محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ومس من طیب ان کان عنده و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس پس تر بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهای مردمان و
پامال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له پس تر نماز گزارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل و سنت ثم انصت اذا خرج امامه حتی
یفرغ من صلوته پس تر خاموش شود و گوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها
باشد این اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش از این جمعه بود رواه ابو داؤد وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی است نزول کرد شام را
و مردم از وی روایت کرد از آن حضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة بتشدید و تخفیف
هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل و بعث مرأة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او واغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن
سر است بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است و باغتسال شستن تمام بدن وبکر بتشدید و ابتکر و بیاید نماز را در اول وقت و ادراک کند
اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید و بعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از برآمدن بجزی و گفته اند بکر بمعنی رفت در ساعت اولی و ابتکر یعنی کرد فعل مبکر آن را از اشتغال
بصلوة و ذکر و بعض گفته اند بکر یعنی دیگر را حامل و باعث شد بر آمدن و بیرون آمدن ومشی ولم یرکب و بپای رفت و سوار نشد ودنا من الامام و نزدیک شد از
امام ولم یتخط رقاب فاستمع پس شنید خطبه را ولم یلغ و لغو نکرد و سخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة باشد او را بهر گام ثواب عبادت
یکسال اجر صیامها وقیامها پاداش روزه یکسال و نماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام و هر و قیام لیل است و این خاصیت مخصوص نماز جمعه است
باین شرائط که مذکور شد و در در آمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتابت حسنه و محو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است
و در کتاب سفر السعادة خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است بازیادتهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن
عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی و نقصی اگر
بیابد و میسر گردد که بگیرد و بسازد دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه خدمت خود و مهنة بفتح میم و کسر آن و سکون ها بمعنی خدمت و ابتذال مراد
جامه ها است که میباشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه و کار بار آن میکند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی و
مخل بزهد نبود و آورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه ابو داؤد ورواه ابن ماجة ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت
کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری که تابعی وعن سمرة بن جندب بفتح سین وضم میم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است
و کثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام و نزدیک شوید از امام و بایستید در صف اول و نزدیک آن فان الرجل لا یزال یتباعد
حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها زیرا که مرد همیشه دور و پس می افتد از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت از اعالی درجات اگر چه می در آید
بهشت را رواه ابو داؤد و درین ترغیب است بر طلب اعالی امور و زجر است از سکون و آرام بادانی از علت همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو
ترا از کنگره عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاده است وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة و صواب آن است
که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد و اما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است و احادیث او حسان اند در فضائل و رغائب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسیکه میگذرد بر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس پل بسوی دوزخ و درین مجازات بمثل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت
او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت است و معنی مجهول ظاهرتر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آن حضرت از احتبا روز جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت و ساقهاست بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب است والآن در اهل
حرمین متعارف است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است از آن و آن حضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه از آن نهی فرموده زیرا که خواب
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد یا نقض وضو میکند رواه الترمذی وابو داؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلک چون پینکی بزند یکی از شما روز جمعه پس باید بگردد و برخیزد از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبه خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه نهی کرد آن حضرت از برخیزانیدن مردی مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن بجای وی قیل لنافع فی الجمعة
گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است از آن در جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایذاست تخصیص
بجمعه ندارد متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر میشوند جمعه را سه مرد فرجل حضرها
یلغو پس مردی است که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی بسخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم آنست فذلک حظه منها پس آن لغو نصیب او ست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن
محروم است ورجل حضرها بدعاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس امر او متردد است در رد و قبول ورجل
حضرها بانصات وسکوت و مردیست حاضر شده جمعه را باستماع و خاموشی ولم یتخط رقبة مسلم ولم یؤذ احدا و قدم نکرده است گردن مسلمانی را ولم یوذ احدا و ایذا نکرده است
هیچ یکی را فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفارت است از این جمعه تا جمعه که متصل است
او را با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که کفر از این جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها متاخر است
فافهم وذلک بان الله یقول و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز بسبب این است که خدای تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کسی که بیارد و بکند نیکی را پس
مر او راست ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن غیر مکروه است یا حرام پس منع در وی غالب است
پس مرد اول بدکار است جزما و دوم متردد است در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقینا و احتمال
دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت است از عدم عمل و عدم نفع علم با
وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول له انصت لیس له جمعة و آن کسی که میگوید مر او را انصت در میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب
نهی چنانکه در حدیث ابی هریرة گذشت رواه احمد وعن عبید بن السباق بفتح سین و تشدید با مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق
ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آن حضرت در جمعه از جمعه ها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا ای گروه
مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل بر آرید ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه و کسیکه
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند از آن و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم نکند که طیب عادت زنان است مرد را نشاید استعمال آن کردن که قیل
وعلیکم بالسواک و بر شما باد که مسواک کنید درین روز رواه مالک ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا روایت کرد این حدیث را مالک از
عبید بن السباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسلی است که معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعا وعن
البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة حق و ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجه خود و این بجهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارتست بآنکه اگر خود ندارد از زن طلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و توان
که تمام اهل بیت مراد باشند فان لم یجد فالماء له طیب پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بد را رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوٰة خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر
ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید و اخبث قول حق تعالی

فاسعوا الی ذکر اللہ کہ ذکر مطلق آوردہ و ہیچ فرق نکردہ میان طویل کہ آنرا خطبہ گویند و قصیر کہ آن را خطبہ نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذکر مسمی بخطبہ است و مواظبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نہ شرط کہ جزوی کفایت نکند و صاحبین میگویند کہ لا بد است از ذکر طویل کہ آن را خطبہ میگویند در عرف و تسبیحہ و تحمیدہ را خطبہ نمیگویند و شافعی گفتہ کہ جائز نیست تا نخواند دو خطبہ و از امیر المومنین عثمان رض آوردہ اند کہ چون بخطبہ ایستاد گفت الحمد للہ و کلام بستہ شد پس فرود آمد و نماز گذارد و ہیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصۂ وی رضی اللہ عنہ آنست کہ چون باول خطبہ بعد از خلافت خود برخاست و منبر برآمد گفت الحمد للہ و بستہ شد و گفت ابوبکر و عمر برین مقام را مقالی مہیا میساختند و شما بامام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است کہ بیاید شما را خطبہ ہا بعد خطبہ ہا و بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ قصۂ عثمان شناختہ نشدہ است در کتب حدیث و نہ در کتب فقہ واللہ اعلم الفصل الاول عن انس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی الجمعۃ حین تمیل الشمس بود آن حضرت کہ میگزارد نماز جمعہ را ہنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکہ در حدیث دیگر از انس بیاید مقصود آن است کہ پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمدہ کہ وی تجویز کردہ است نماز جمعہ را پیش از زوال چنانکہ نماز عید و ہیچ کسی از علما موافقت نکردہ است او را درین قول رواہ البخاری وعن سہل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعۃ روایت است از سہل ابن سعد ساعدی انصاری کہ از مشاہیر صحابہ و آخر کسی کہ وفات یافتہ است از صحابہ بر قول مشہور در مدینہ و ست سنہ احدی و تسعین و در وقت رحلت آن حضرت پانزدہ سالہ بودہ گفت نبودیم ما کہ قیلولہ میکردیم و نہ طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعہ قائلہ نصف نہار را گویند و قیلولہ خواب نصف نہار را گویند کذا فی القاموس و زہری گفتہ کہ قیلولہ و مقیل استراحت در نصف نہار خواب باشد یا نہ و معتبر در اقامت سنت نیز ہمین است و این حدیث فی الجملہ تائید مذہب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اہتمام بشان جمعہ و تبکیر بدان است تا اول وقت بدان برسند متفق علیہ وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوٰۃ واذا اشتد الحر ابرد بالصلوٰۃ بود آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت میگزارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعۃ میخواہد بنماز جمعہ را گویا این حدیث در نماز جمعہ وارد شدہ است و الا حکم ظہر نیز ہمین است چنانکہ در باب اوقات الصلوٰۃ گذشت رواہ البخاری وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیہ یا بنی عبد شمس حاضر شد حجۃ الوداع را ہمراہ پدر خویش و وی ہفت سالہ بود روایت میکند از پدر خویش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی اللہ عنہ عامل بر سوق مدینہ مات سنہ ثمانین و قیل ست و ثمانین و ہو آخر من مات من الصحابۃ بالمدینۃ علی قول قال کان النداء یوم الجمعۃ اولہ اذا جلس الامام علی المنبر علی عہد رسول اللہ گفت بود اذان روز جمعہ اول وی وقتی کہ می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم وابی بکر وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس پس ہرگاہ کہ موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم زاد النداء الثالث علی الزوراء زیادہ کرد اذان سوم را بر زوراء کہ نام جای بلند است در بازار مدینہ نزدیک مسجد شریف رواہ البخاری مراد آنکہ در زمان شریف نبوت سنت آن بود کہ وقتی کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و ہمچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی اللہ عنہما و چون امیر المومنین عثمان کثرت مردم مشاہدہ کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارہا ملاحظہ نمود و در زمان آن حضرت ہمہ در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود کہ پیش از وقت خطبہ نیز اذانی گفتہ شود تا مردم از دور بشنوند و در وقت خطبہ حاضر آیند و اختلاف است فقہا را کہ معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبہ است زیرا کہ او ست اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفتہ باشند اصح آن است کہ ہمین معتبر است زیرا کہ مقصود کہ اعلام است بوی حاصل شدہ کذا فی الہدایۃ بدانکہ ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفتہ اند باعتبار حدوث اگرچہ اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نمودہ گفتہ اند کہ اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفتہ اند چنانکہ درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیۂ اقامت است باذان باعتبار اعلام کہ معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شدہ است کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو اذان بودہ و در بعض روایات آمدہ است کہ اذان اول در زمان امیر المومنین عمر حادث شدہ و تا زمان امیر المومنین عثمان استمرار یافتہ و لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد کہ بلفظ اذان گویند و بر ہر تقدیر از سنت خلفای راشدین کردہ باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بر آن آمدہ است چنانکہ سنت ابی بکر و عمر و سنۃ الشیخین واقع شدہ است و در کلام بعض اطلاق بدعت بر آن واقع شدہ باعتبار آنکہ امری مستحدث است کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود و مقصود تقبیح و مذمت آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنہ خواہد بود کذا قالوا بعد از ان بدانکہ حادث در زمان عثمان رضی اللہ عنہ ہمان اذانی است کہ ذکر کردہ شد اما اذان دیگر بعد از وی کہ در وقت سنت میگویند نہ در زمان نبوت بودہ و نہ در زمن صحابہ و نہ بعد از ایشان و عمل نیست بران در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست کہ از کی باز حادث شدہ و کہ کردہ پس بہتر آنست کہ سنت ہم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوٰۃ الصلوٰۃ سنۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند کافی است وعن جابر بن سمرۃ قال کانت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم خطبتان یجلس بینہما بود مر آن حضرت را دو خطبہ کہ می نشست میان ہر دو خطبہ آن مقدار کہ قرار می یافت ہر عضو بجای خود و بصحت نرسیدہ است در وی دعای از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و این جلسہ سنت است نہ واجب و از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ روایتی آمدہ کہ خطبہ خواند و نشست یقرأ القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبہ ہا و پند میداد مردمان را و میداد آخرت را و احوال آن جہان را از ثواب و عقاب فکانت صلوتہ قصدا وخطبتہ قصدا پس بود نماز آن حضرت میانہ و بود خطبۂ او میانہ یعنی نہ بسی دراز و نہ کوتاہ و این منافات ندارد کوتاہی خطبہ را نسبت بنماز چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید رواہ مسلم وعن عمار روایت است از عمار بن یاسر کہ از اکابر صحابہ است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان طول صلوٰۃ الرجل وقصر خطبتہ مئنۃ من فقہہ

النبی صلی

فاطیلوا

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از آن و بعض تفسیر مئنة بمظنة کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است فاطیلوا
الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز گردانید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بران و از جملهٔ قضایای فقهیه است که
اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در اتعاظ یک کلمه خصوصا از آن حضرت
صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت
و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد
امت را بآن قولا و فعلا فان و در روایتی وان من البیان سحرا زیرا که بدرستیکه از جملهٔ بیان سحر است و این قول مناسب نیست با این معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر
قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزهٔ قلیله دال بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و بزیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لا طائل که مذموم است گردد و
این قول هم متضمن مدح بیانست و هم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل
کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و گشاده گفتن و تفصیل کلام در وی در باب بیان و شعر بیاید ان شاء الله تعالی رواه مسلم وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خطب احمرت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد هر دو چشم وی وعلا صوته و بلند میشد آواز وی واشتد غضبه و سخت میگشت خشم وی
بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است
از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را از نزول آن بر ایشان یقول صبحکم ومساکم میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که
در وقت صبح و در وقت شام بر شما آید و غارت کند و دمار از روزگار شما برآرد و یقول و میگفت آن حضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت بعثت انا والساعة کهاتین بر انگیخته
شده ام و فرستاده شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت ویقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی و می پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت
و انگشت میانه و معنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت
ببعث وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعث و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسطی است یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته است و سبابه
عقب واست اندکی پستر همچنین من پیشتر از قیامت آمده ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسطی ثابت است پیوسته کنند یا نکنند
جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میگردد وجود بعد و در گشاده داشتن ظاهر نیست فافهم رواه مسلم وعن یعلی ابن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیة نیز میگویند بضم میم و سکون
نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورده در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را ونادوا یا مالك لیقض علینا ربك و فریاد میکنند و بملک میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن
دوزخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالك انکم ماکثون این آرزوی شما باطل است
شما درنگ کنندگانید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند برای انذار متفق علیه وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت
ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله روایت است از ام هشام که صحابیهٔ انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها
کل جمعة علی المنبر اذا خطب الناس میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده
و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم
رواه مسلم وعن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح را ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة سوداء روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است
که آن حضرت را در خردی دیده و از وی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و دعا برکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت
خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود قد ارخی طرفیها بین کتفیه در حالیکه بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید ان شاء الله تعالی و
کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است روایة و درایة یوم الجمعة این حدیث در روز جمعه بود رواه
مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد
دو رکعت ولیتجوز فیهما و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجبست اگرچه نزد خطبه نیز آن امر فرمود و نزد حنفیه هر گاه که تحیة
المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است مذهب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل
این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه اراده خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث
جابر بطریق متعدد آمده که مردی بمسجد در آمده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز کردهٔ یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل
کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد اصل بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آن حضرت شروع در خطبه کند گفته اند که این خطبه

جمعه بود والله اعلم وشیخ ابن الهمام گفته معارض این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دار قطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مرا و را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درین جا بنیا راست جمله از آن در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر ثم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات تخصیص بجمعه ندارد ولیکن ایشان تقیید کرده اند آن را بجمعه بقرینه حدیث آینده و در آخر باب متفق علیه و در هدایه گفته است کسیکه دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هرچه دریابید یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل آن را بنا کند بروی ظهر را انتهی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک وی است در رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل محمد شیخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند دیگر رکعت والا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده الفصل الثانی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت کان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد و گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن ثم یقوم پس بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند ثم یجلس پس بر می نشست ولا یتکلم و تکلم نمی کرد نه بجا و نه بغیر آن ثم یقوم پس بر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبهٔ دوم را رواه ابوداؤد وعن عبدالله ابن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را به روی های خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام بنشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بقبله میخواند و اگر مقصود بیان این معنی وارد نیز درست است ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلبی صحیح است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد ابن الفضل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد ابن فضل وهو ضعیف ذاهب الحدیث و وی ضعیف است رونده است حدیث وی کنایت است از سوء حفظ وی الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهرزاده سعد ابن ابی وقاص است و مادر وی خاله عتبه ابن ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند ایستاده و بر می نشست پس بر می ایستاد و پس خطبه میخواند ایستاده فمن نبأک انه کان یخطب جالسا فقد کذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ میگوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بوده و مدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نماز های پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت است با آن حضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است و از اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عبادة بن الصامت یار او بود روزی درون خانه او در آمد و بت را بشکست وی بغضب در آمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس تفکر در دست و با خود گفت که اگر این بت فایده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه انه دخل المسجد روایت میکند کعب که وی در آمد مسجد را و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان است یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الخبیث پس گفت کعب بن عجره نگاه کنید بسوی این پلید یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته وقد قال الله تعالی و حال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما چون می بینند ایشان بازار گانی را یا بازی را میروند و پراکنده میکنند بسوی آن و میگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند که قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابه بیطاقت شدند و برای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک دوازده کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم میشود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسی را که قدرت ندارد چنانکه در نماز و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بسیار شد پیه شکم وی و آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بروی ایستاده میخواند و چون مانده میشد می نشست و خاموش میبود باز بر میخواست و میخواند و معاویه خطبه اولی نشسته میخواند و خطبه دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که بیحکم میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکر الشیخ رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزیکه مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت مبنی از خبث باطن است وعن عمارة بضم عین و تخفیف میم بن رویبة بضم را و فتح واو و سکون یا انه رأی بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه داب بعض جهله و عامه خطبا است فقال پس گفت عماره قبح الله هاتین الیدین زشت کرداند خدای تعالی این دو دست را لقد رأیت رسول الله هر آینه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد آن حضرت برین که اشارت میکرد بدست خود همچنین واشار باصبعه المسبحة و اشارت کرد عماره با انگشت خود که مسبحه است

برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و تنبیه میکرد ایشان را باستماع
و تامل در آنچه ذکر میکرد رواه مسلم وعن جابر قال لما استوى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة على المنبر قال اجلسوا روایت است از جابر گفت چون راست
نشست آن حضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم برآمدن آن حضرت ایستاده بودند فافهم فسمع ذلك ابن مسعود فجلس على باب المسجد پس
شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع فرآه رسول الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فقال تعال پس گفت آن حضرت پیش آی یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و رحمت بجهت مبادرت او بامتثال و تحقیقت هر که امتثال امر کند محل کرم
و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد و بیت هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است رواه ابو داود و درین حدیث دلیل است
بر جواز تکلم بر منبر از این قبل از شروع در خطبه بود و با آن حضرت اشارت کرد و عدد وای از آن تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر
آنکه امر بمعروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در مسجد میدرآمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك
من الجمعة ركعة فليصل اليها الاخرى کسیکه دریافت از امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند ومن فاتته الركعتان فليصل
اربعا و کسیکه فوت کرد از او دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت او قال الظهر یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول
هم در حدیث ابی هریره کلام درین معنی گذشت رواه الدارقطنی

باب صلوة الخوف

صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد
از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیه کریمه فاذا کنت
فیهم نیز همین است و مختار نزد جمهور جواز است بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشان است و بعض گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند
بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و بگزارد بطائفه دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت
کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت دید امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه رعایت
ابن عمر را اکرفته که ثابت است در کتب سته و شمنی گفته که صلوة خوف از آن حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در حضر
بوده است پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه سالم بن عبد الله بن عمر از فقهای مدینه
است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشتگان در فضل و زهد و زندگانی در زشت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه
دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر ما داد که او را سالم نام کرد قال ابن عمر
غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهر است اعلای آن تهامه و یمن
و اسفل او عراق و شام و نجد در اصل یعنی زمین بلند و راه روشن بلند آید و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجد یمن فوازينا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما
دشمنان را فصاففنا لهم پس صفها بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى لنا پس ایستاد آن حضرت در حالی که نماز میکند برای ما یعنی امامت
میکند ما را فقامت طائفة معه واقبلت طائفة على العدو پس ایستادند گروهی با آن حضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان و
ركع رسول الله و گزارد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بمن معه با گروهی که با وی بودند وسجد سجدتين و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت ثم انصرفوا
مكان الطائفة التي لم تصل پس برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گذاردند بجای آن گروه که نگزارده بودند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس آمدند آن گروه
فركع رسول الله صلى الله عليه وسلم بهم ركعة پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع وسجد سجدتين و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس سلام داد آن حضرت
فقام كل واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر
طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گذاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن مجید و پوشیده
نماند که سبیل نیست تا آنکه هر دو طائفه بیکبار یکی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حرب و تفویت مصلحت است و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر گزارد و پس گفت اشهب که
صاحب مالک است طائفه دوم پیشتر گزارد و که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آینده بر آن دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفه اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این
روایت سالم است از ابن عمر و روی نافع نحوه و روایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن و زاد و زیاده کرده است نافع این را که فان كان خوف هو اشد من ذلك پس
اگر باشد خوف و ترس از دشمنان که آن سخت تر است از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا قياما على اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پاهای خود
اگر توانند پیاده و ایستاده او ركبانا یا بگزارند سواره اگر توانند پیاده شد مستقبلي القبلة روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غير مستقبليها یا بگزارند استقبال کنندگان

قبله را اگر ممکن نباشد استقبال بر هر تقدیر تا ممکن است نماز از وقت نمی‌ہشت برون افتم از خود بہ برکندگی نیفتم برون با تواز بندگی لنگ ولوک وخفته شکل وبی ادب سوی او می‌خیز واو را
میطلب قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک الا عن رسول اللہ گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق واین تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را وسکون واو که تابعی است وثقه کثیر الحدیث عن صالح ابن خوات بفتح خای معجمه وتشدید واو وتای فوقانیه نیز تابعی
ثقه است عزیز الحدیث وخوات صحابی است جلیل اول مشاہد او احد است عمن صلی مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم ذات الرقاع صلوٰة الخوف صالح
روایت میکند از کسی که نماز گذارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را وذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه خامسه از ہجرت بود که ملاقی شد آن حضرت
کفار را وگزارد این نماز را وبی آنکه جنگی واقع شود برگشت وذات الرقاع از جہت آن گویند که مسلمانان پای برہنه بوده وپایہا سوده شده وناخنان پای افتاده پس جامه پارہا را بر پاہا
پیچیده بودند مشہور این وجه است وبعض گویند که در آنجا کوہی بود که پاره‌ٔ او سرخ بود وپاره‌ٔ او سپید وپاره‌ٔ او سیاه وپاره‌ٔ او زرد بود رنگ برنگ گویا رقعہاست برہم دوخته بعد
از ان بیان صلوٰة آن حضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو گروہی صف بستند وایستاده شدند در مقابل
دشمنان وجاه بضم واو وکسر آن ودر روایتی تجاه العدو تبا فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد آن حضرت با آن طایفه که با او بودند یک رکعت ثم ثبت قائما پستر بر جای خود ما
آن حضرت ایستاده واتموا لانفسهم وتمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا پستر نماز کرده برگشتند وبرفتند فصفوا وجاه العدو وپس صف بستند در مقابل دشمنان وجاء
الطائفة الاخری وآمد طایفه دیگر که نخست در مقابل دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوٰته پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی
مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا پستر جای خود ماند آن حضرت نشسته واتموا لانفسهم وتمام کردند این طائفه نماز برای خود ثم سلم بهم پستر سلام داد آن حضرت با ایشان متفق
علیه واخرج البخاری بطریق اخر عن القاسم وبیرون آورده وروایت کرده است بخاری با سناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح ابن خوات عن سهل بفتح
سین وسکون ها ابن ابی حثمة بفتح حای مہمله وسکون مثلثه صحابی صغیر است در سال سوم از ہجرت ولادت یافته واو مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وبعض گفته اند اینجا پدرش را مراد داشته که خوات است ووی صحابی است عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم این وجه دیگر است از وجوه صلوٰة الخوف ودرین وجه نیز
ہر یک طائفه یک رکعت با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم گزاردند ورکعتی دیگر تنہا ولیکن در وقت صلوٰة آن حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوٰة وی صلی اللہ علیہ وسلم وباین اخذ کرده
اند مالک وشافعی وعن جابر قال اقبلنا مع رسول اللہ پس آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکه بودیم ما بذات رقاع قال کنا اذا
اتینا علی شجرة ظلیلة گفت جابر بودیم ما چون می‌آمدیم بر درخت سایه دار که خوب می‌بود سایهٔ او ترکناها لرسول اللہ میگذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم تا استراحت کند وآفتاب نخورد فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول اللہ پس آمد مردی از مشرکان وحال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاخترطه
پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول اللہ پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اتخافنی آیا میترسی از من قال لا گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمیترسم
قال فمن یمنعک منی گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من قال اللہ یمنعنی منک گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو قال گفت جابر فتهدده اصحاب
رسول اللہ پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فغمد السیف وعلقه پس گردانید شمشیر را در نیام وآویخت او را بر آن درخت چنانچه بود قال
فنودی بالصلوٰة گفت جابر پس آواز داده شد واذان گفته شد برای نماز فصلی بطائفة رکعتین پس گزارد بیک طائفه دو رکعت ثم تأخروا پستر پس رفتند این طائفه
وصلی بالطائفة الاخری رکعتین وگزارد آن حضرت بطائفه دیگر دو رکعت قال فکانت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اربع رکعات گفت جابر پس
بود مر آن حضرت را چهار رکعت وللقوم رکعتان ومر قوم ہر کدام را دو رکعت متفق علیه واختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آن حضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند
که قصر رخصت است چنانکه مذہب بعض ائمه است ودر اینجا چهار رکعت گزارد ولیکن این سخن مخالف است بآنچه ذکر کرده اند بعض محققین که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز در سفر چهار
رکعت نگزارده واللہ اعلم وبعض گفته اند که این از خصائص صلوٰة الخوف است تا ہر طایفه پس آن حضرت تمام نماز بگزارند وشاید که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه در اوقات
دیگر وبعض گفته اند این از جہت تکرار صلوٰة است چنانکه شافعیه بدان قائل اند وصحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان وبعض گفته اند که این صلوٰة درین حالت در حضر بوده وقصر نماز
قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بوده ودر روایتی مر ابی داود را ونسائی را آمده است که آن حضرت در بعض احیان با ہر طائفه یک رکعت میگزارد وقوم اکتفا بر یک رکعت
میکردند وقضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص وارد که در غیر آن نیست واللہ اعلم وعنه قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
صلوٰة الخوف فصففنا خلفه صفین وہم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آن حضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وی دو صف پس وپیش والعدو بیننا
وبین القبلة ودشمنان میان ما ومیان قبله بودند فائدهٔ این قید معلوم خواہد شد فکبر النبی پس تکبیر آورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وکبرنا وتکبیر آوردیم ما نیز جمیعا
ہمه یعنی ہر دو صف ثم رکع ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت ورکوع کردیم ما ہمه ثم رفع راسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را
وبرداشتیم ما نیز ہمه تا اینجا آن حضرت وہمه موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه پستر فرو رفت بنشیب آن حضرت برای سجده وصف پیش که متصل بود با او
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو وایستاده ماند صف پایان در مقابله دشمنان ودر برابر ایشان فلما قضی النبی صلی اللہ علیہ وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه

بان آن حضرت وگروهی بصف ایستادند ع

معلق بشجره آویزان بود بدرخت فاخذ سیف النبی پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم ع

پس ہرگاہ کہ تمام کرد آن حضرت سجدہ را وبایستاد صفی کہ متصل بود بآن حضرت یعنی سر بر داشتند سر از سجدہ انحدر الصف المؤخر بالسجود پایان افتادند صف پسین
برای سجدہ ثم قاموا پستر برخواستند از سجدہ ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پستر پیش رفت صف پسین وپس رفت صف پیشین ثم رکع النبی صلی اللہ علیہ
وسلم ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم ورکوع کردیم ما ہمہ ثم رفع رأسہ من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع
رکعت دوم وسر برداشتیم ما نیز ہمہ ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیہ الذی کان مؤخرا فی الرکعۃ الاولی پستر انحدار کرد آن حضرت برای سجود وصفی کہ
متصل بود آن حضرت را آن صفی کہ مؤخر بود در رکعت اولی وقام الصف المؤخر فی نحو العدو وایستادہ ماند صف پسین در مقابلہ دشمنان فلما قضی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم السجود والصف الذی یلیہ انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسلمنا جمیعا پستر سلام داد آن حضرت
وسلام دادیم ما ہمہ رواہ مسلم این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان وصلاح دید حراست ونگاہداشت از عدو وچون عدو اینجا در مقابل بود بجانب قبلہ ہمہ یکجا در مقابل
ایستادند وتا رکوع ہمہ اتفاق نمودند ودر وقت سجدہ یک طائفہ ایستادہ ماند ودیگری بسجدہ رفت چنانکہ تقریر یافت وچون اعدا بجانب دیگر غیر قبلہ بنود احتیاج بفرستادن حتی تا آن طرف
نشد الفصل الثانی عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی بالناس صلوٰۃ الظہر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفۃ رکعتین ثم سلم نقلست
جابر بود آن حضرت کہ میگزارد نماز ظہر در حالت خوف ببطن نخل کہ نام موضعی است میان مکہ وطائف پس بگزارد بطائفہ دو رکعت پستر سلام میداد ثم جاء طائفۃ اخری فصلی
بہم رکعتین ثم سلم پستر آمد طائفہ دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد رواہ فی شرح السنۃ درین صورت سلام با ہر دو طائفہ جدا جدا داد ودر اینجا نیز مر آن حضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت بود وقوم را دو رکعت چنانکہ در حدیث سابق از جابر گذشت ولیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکہ مؤلف آوردہ ودر سفر السعادۃ میگوید
کہ آن حضرت توقف کرد در تشہد تا آنکہ گزارد طائفہ دوم پس سلام داد آن حضرت وقوم باتفاق الفصل الثالث عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل بین
ضجنان بفتح ضاد معجمہ وسکون جیم ونونین نام موضعی یا کوہی است قریب مکہ وعسفان بضم عین مہملہ وسکون سین نام جای مشہور است بر دو مرحلہ از مکہ شریفہ فقال المشرکون
لہؤلاء صلوٰۃ ہی احب الیہم من آبائہم وابنائہم پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت وصحابہ او را نمازیست کہ وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران
ایشان وپسران ایشان ودر روایتی من ابنائہم واموالہم وہی العصر وآن نماز کہ محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح ہمزہ وسکون جیم وکسر میم امرکم پس
اجماع کنید رای خود را واتفاق کنید وعزم جزم کنید فتمیلوا علیہم میلۃ واحدۃ پس حملہ کنید بر ایشان یک حملہ کردن ویکبارگی بر ایشان بریزید وہلاک کنید مشرکان با خود این قرار
دادند وان جبرئیل اتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فامرہ ان یقسم اصحابہ شطرین وبدرستیکہ جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و
امر کرد آن حضرت را کہ قسمت کند یاران خود را دو طائفہ فیصلی بہم پس نماز بگزارد بیک طائفہ وتقوم طائفۃ اخری وراءہم وبایستد طائفہ دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی
در مکانی مقابل دشمن ودر اینجا معنی پس وپیش برابر آید ولیأخذوا حذرہم واسلحتہم وباید کہ بگیرند پرہیز خود را یعنی چیزی کہ بدان پرہیز واحتراز کنند وسلاحہای خود را حذر بکسر حای مہملہ وسکون
ذال پرہیز کردن وسلاح بکسر سین ساز حرب فتکون لہم رکعۃ پس باشد مر قوم را یک رکعت ولرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتان ومر آن حضرت را دو رکعت ومراد بودن
یک رکعت قوم را بودن آن با امام ورکعت دیگر را تنہا خواہند کرد وبعض بر ظاہر حمل کنند وانرا از خصائص صلوٰۃ خوف دارند چنانکہ گذشت واللہ اعلم رواہ الترمذی والنسائی
باب صلوٰۃ العیدین گفتہ اند عید را بجہت آن عید خوانند کہ عود میکند ہر سال ومکرر می آید در اوقات خود واین معنی صادق است بر ہمہ مواسم کہ عود میکنند ومکرر میشوند پس زیادہ
کردند بعض قید دیگر را وگفتند عود میکند بفرح وسرور وباعث فرح وسرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است ودر اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات کہ عمدۂ ارکان حج است
چنانکہ وارد شدہ است الحج عرفۃ وجمعہ عید ہر ہفتہ وشکر نعمت صلوٰۃ ہفتہ است پس وضع کردند شکر نعمت ہر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم
واما زکوٰۃ ہرگاہ کہ ادای آن را وقتی معین نبود واجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آن را عیدی مناسب آن کذا قالوا وبعض گفتہ اند کہ از جہت آن عید گفتند کہ تفاؤل
شود برای عود وچنانکہ قافلہ را در ابتدای خروج آن قافلہ گفتند کہ از قفول بمعنی رجوع است یعنی بازگردد وبیاید وصلوٰۃ عیدین فرض است بر قول امام ابو حنیفہ مثل جمعہ ودر روایتی
واجب است وتسمیۂ او بسنت از جہت ثبوت او ست بسنت نہ کتاب ونزد صاحبین سنت است ونزد شافعی نفل است وگردانیدہ اند او را افضل نوافل ودر قولی سنت
مؤکدہ است ومالک گفتہ است کہ سنت واجبہ است وشاید کہ وجوب بمعنی تاکد است واحتمال دارد کہ مراد چیزی باشد کہ در مذہب ابو حنیفہ گفتہ شد ومشہور نزد امام احمد فرض
عین است چنانکہ مذہب ابو حنیفہ است وصحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوٰۃ جنازہ وجہاد ودر روایتی از ابو حنیفہ نیز ہمچنین آمدہ واللہ اعلم الفصل الاول عن ابی
سعید الخدری قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آن حضرت کہ بیرون می آمد روز عید فطر وروز عید قربان بسوی
مصلی کہ جای مشہور است در مدینہ بیرون شہر کہ آنجا نماز عید میگزارد والآن حصار ودیواری گرد آن کشیدہ اند ومیگویند مسافت از حجرۂ شریف تا آنجا ہزار قدم است ونماز عید در مسجد
شریف میگزارند فاول شیء یبدأ بہ الصلوٰۃ پس نخست چیزیکہ آغاز میکرد آن حضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبہ تقدیم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل
الناس پستر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم بی آنکہ بر منبر بایستد ودر زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس جلوس علی صفوفہم وحال آنکہ مردم نشستہ بودند در صفہای
خود فیعظہم ویوصیہم ویأمرہم پس پند میکرد مردم را واندرز میکرد ایشان را بخیر وامر میکرد ایشان را این ہر سہ معانی نزدیک ہم اند بطریق تاکید وتقریر ذکر کردہ شد وطیبی گفتہ است

یعظهم یعنی اندرز میکرد و تخویف مینمود و یوصیهم یعنی در حق غیر یا ناصح و خیرخواه مردم باشد و یأمرهم یعنی امر میکرد ایشانرا بحلال و نهی میکرد از حرام وان کان یرید ان یقطع بعثا
قطعه و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا او یامر بشئ امر به یا اگر میخواست که بفرماید کاری را میفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع
بعث و غیر آن ثم ینصرف پستر برمیگشت از وعظ و توصیت و غیر آن بسوی خانه متفق علیه وعن جابر بن سمرة قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر گذاردم با آن حضرت هر دو عید را نه یکبار و نه دو بار بلکه بارها بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برای
نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکه برای نمازهای پنجگانه میباشد رواه مسلم و زیاده کرده است در روایتی ولا الصلوة جامعة یعنی و اینهم نبود که گویند الصلوة جامعة و
عن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه و
تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنیت است زیرا که آن حضرت فرموده است اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر وعمر اقتدا و اتباع کنید آن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمراند
رضی الله عنهما و میگویند که عثمان رضی الله عنه و میگویند که عثمان رضی الله عنه آنرا تغییر داد خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را و برسند آن و تمام کلام
درین باید متفق علیه وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العید و پرسیده شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آن حضرت
نماز عید را قال نعم گفت ابن عباس آری حاضر شده ام خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی ثم خطب پس بگزارد نماز عید را پستر خطبه خواند
ولم یذکر اذانا ولا اقامة و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نه اقامت را ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن بعد از ان آمد آن حضرت زنان را که بحکم آن حضرت نماز عید را حاضر
میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب وامرهن بالصدقة وامر کرد زنان را بتصدق کردن فرأیتهن یهوین الی آذانهن و
حلوقهن پس دیدم زنانرا که دراز میکردند دستهای خود را بسوی گوشهای خود و گلوهای خود تا آنچه در گوش و گلو بود از زیور یدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی
یهوین بضم یا و فتح آن هر دو روایت است ثم ارتفع هو و بلال الی بیته پستر رفت و شتابی کرد آن حضرت و بلال بسوی خانه آن حضرت فی الصراح رفع شتابی و مبالغه کردن
ستور در رفتن متفق علیه وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس که آن حضرت گزارد در روز عید فطر دو رکعت لم
یصل قبلهما ولا بعدهما نگزارد آن حضرت پیش از ان دو رکعت و نه بعد از ان متفق علیه این حدیث دلالت دارد که پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفته است
که درین باب حدیث از عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وغیرهم و تحقیق گفته اند بعضی از اهل علم بنماز بعد از نماز عیدین و پیش از ان و قول اول اصح است انتهی و زهری گفته است که نشنیدم هیچ یکی را از علمای ما که ذکر کرده باشد از
سلف این امت که گزارده باشند پیش از نماز عید و نه بعد از وی و در هدایه گفته است که تنفل نکند در مصلی پیش از صلوة عید زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نگزارده با کمال
حرص وی بر نماز پس بعضی گفته اند که کراهت در مصلی است خاصة و بعضی گفته اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا که آن حضرت نگزارده انتهی و در بعضی شروح هدایه گفته که اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش
از خروج بمصلی مکروه نیست و در فتح الباری گفته کوفیان میگویند که بگزارد بعد از ان و نه پیش از ان و بصریان میگویند بگزارد پیش از ان نه بعد از ان و مدنیان میگویند نه پیش و نه پس و باول
قائل است اوزاعی و ثوری و حنفیه و بثانی قائل است حسن بصری و جماعت و بثالث زهری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعهٔ از سلف گفته اند که کراهت نیست در نماز نه قبل و نه بعد بعد
از ان اختلاف کرده اند که چون فوت شود نماز عید قضا کرده شود یا نه و ظاهر مذهب آنست که چون فوت کرد با امام قضا نکند زیرا که نماز باین صفت ساخته نشده است بودن او
عبادت مگر بشرائط مخصوصه که تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد کذا فی الهدایة و در بعضی شروح مذکور است که اگر خواهد دو رکعت بگزارد یا چهار مثل صلوة ضحی که در سائر ایام گزارده میشود و نقل کرده از محیط
و قاضیخان که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواهد باز گردد بخانه بی آنکه بگزارد نماز و اگر خواهد بگزارد و برگردد و افضل آن است که چهار رکعت بگزارد تا حاصل کرده باشد
نماز ضحی و همچنین است مذهب احمد وعن ام عطیة قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ام عطیه که از کبار صحابیات و عاقلات نسا است و همراه آن حضرت
غزا میکرد و در غزا بیماران را تیمارداری میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کرده شدیم ما طائفه زنان که بیرون آریم زنان حائض را روز هر دو عید وذوات الخدور
و بیرون آریم زنان پرده نشین را حیض بضم حا و فتح یای مشدد جمع حائض و خدور جمع خدر بکسر خای معجمه پرده که کشیده میشود مر زن بکر را در گوشهٔ خانه که می نشیند در وی مقصود آنکه
امر کرد آن حضرت که زنان همه در روز عید برآیند فیشهدن جماعة المسلمین ودعوتهم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشانرا وتعتزل الحیض عن
مصلاهن و گوشه گیرند و یکسو نشینند زنان حائض از جای نماز خود قالت امرأة گفت زنی یا رسول الله احدانا لیس لها جلباب یکی از ما نیست مر او را چادر که
بپوشد و برآید قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها گفت باید که بپوشاند آن زن را که چادر ندارد زنی که یار و مصاحب وست از چادر خود یعنی زنی که قدرت دارد و چادرهای متعدد
دارد چادری برای زنیکه عاجز است بعاریت دهد یا مراد آن است که گوشهٔ از چادر خود بپوشاند و دو زن در یک چادر نشینند و اگر عاجز از قادر استعارت نماید و سوال کند نیز
جائز است که وسیلهٔ امر خیر است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منی گفت عائشه که ابوبکر درآمد
بروی و نزد وی دو دختر ک بود از دختر کان انصار در روزهای منی که روز عید اضحی و ایام تشریق اند تدففان وتضربان یعنی سرود میکردند و دف میزدند وتضربان کویند
تدففان است و بعضی گفته اند که تضربان بمعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند از ضرب ارض بمعنی پای سپردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمده و دف زدن و سرود وی سه قول است بعض

مباح دارند مطلقا و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آنست که در عرائس و ولائم و آنچه در حکم آن است مباح است و بانفرق کرده اند آنکه جلاجل دارد و آنکه ندارد و در دین نیز خلاف است و فی
روایة غنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث و در روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفته و گو کرده بودند میان یک دیگر و تفاخر میکردند بدان
از اشعار حرب و شجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است و بعاث بضم موحده و عین مهمله مخففه که نام موضعی است قریب مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست
که میان اوس و خزرج که نام دو قبیله انصار است در آنجا جنگ بود و تا صد و بیست سال میان یک دیگر معادات و محاربت میکردند و بدور اسلام آن جنگ و دشمنی بر طرف
شد و بدوستی مبدل گشت و کریمه یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الآیة اشارت بآن میکند پس این دو زنان آن اشعار میخواندند و آن همه
در وصف حرب و شجاعت بود و در ذکر آن معونت است در امر دین و تحریض است مر مؤمنان را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فواحش و منکرات که حرام است ذکر آنها و حاشا که در
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ذکر آن رود و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند و لیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد
و غنا را خوب توانند گفت و مشهور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشه و تعریض بهوی کنند که داعی بفتنه و فساد بود و ملکه دختر کان بودند از اهل خانه چنانکه در غناها چیزی
میگویند و النبی صلی الله علیه و سلم متغش بثوبه و آن حضرت پوشیده و پیچیده بود خود را بجامه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آن حضرت و بگردانید
روی خود را فانتهرهما ابوبکر پس منع کرد و زجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و در صحیح بخاری آمده که گفت
ابوبکر ابمزمار شیاطین میزنید نزد پیغمبر و مزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دلها را بلهو
و لعب و باز میدارد از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه و سلم عن وجهه پس بگشاد آن حضرت پرده از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابابکر پس گفت
بمان و بگذار ایشان را ای ابوبکر فانها ایام عید زیرا که این روزها روزهای مناسب است که ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور در آن اگرچه بتدفیف
و تغنی باشد مباح است و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا ای ابابکر هر قومی را عیدیست
و هذا عیدنا و این روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت کرد عائشه آن دختر کان را و بدر رفتند متفق علیه بدانکه این
حدیثیست که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن بالکه و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف مستفاد میگردد آنست که ابوبکر صدیق
انکار کرد تغنی و تدفیف را و منع و زجر کرد ایشان بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن و گمان برد که منع ناکردن آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن بجهت عدم علم
بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد و ندانست که آن حضرت آنرا تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزی از آن را و لهذا فرمود
فانها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است در وی فرح و سرور و شک
نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و از اینجا اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر بتقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و
انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و محققی تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که هیچ حدیث
در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک
نیست که دوام اعتیاد بدان و استدامت آن خلاف طریقه اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده و سد ذرائع است
و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست و الله اعلم و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات
بود آن حضرت که بیرون رفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما و یاکلهن وترا و میخورد تمرات را طاق رواه البخاری و در روایت حاکم از عتبه بن حمید آمده که میخورد سه
یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا زیاده بر آن در رعایت وتر محمود است و همه موارد ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بودند و بعض گفته اند که حکمت در
استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین
میخورد تاویلش آن است که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا افطار بشیرینی افضل است و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و
سلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آن حضرت چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر رواه البخاری بدانکه
اقوال در بیان حکمت و مقصود ازین فعل از آن حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مراورا بقاع و مواضع متکثره مختلفه و گواهی هر دو راه و ساکنان
آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غصه و غم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام
و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان برکت و دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم و قضای حوائج ایشان از
استفتا و تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در بر گشتن
راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند
بعض علما بعدم اختصاص آن بحج و مشهور در مره آن است که آن از جهت حذر از کید اعدای دین بود تا در کمین ننشینند و پوشیده نمانند اگر قصد ایشان می بود ... میکرد آنرا زیرا که برین

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احتمالاتست که هر کس بفهم خود استنباط نموده وی سبحانه داناتر است
باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان وعن البراء قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ
به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر روایت است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند ما را آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزی
آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت ما را ومن ذبح قبل
ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله وکسیکه ذبح کرد پیش از آنکه نماز بگذاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانهٔ خود وليس من النسك في
شيء نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون وسکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح سین وکسر آن جای قربان متفق علیه
وعن جندب بن عبد الله البجلي بفتح بای موحده وجیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فليذبح مكانها اخرى کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را ومن لم يذبح حتى
صلينا فليذبح على اسم الله وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه وعن البراء قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما يذبح لنفسه کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه ومن ذبح بعد الصلوة وکسیکه ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسكه واصاب سنة المسلمين پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و
یافت سنت وطریق مسلمانان را متفق علیه وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در
مصلی ذبح در گاو و گوسپند است وصورت آن معلوم است ونحر مخصوص بشتر است وصورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی
و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جایز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است رواه البخاري

الفصل الثاني

عن انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز
بود که بازی میکردند در آن دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود و بعض گفته اند که این دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیروز و مهرجان از عادات
فرس و خصائص ایشان است والله اعلم فقال پس گفت آن حضرت صلعم ما هذان اليومان چه چیز است این دو روز که شما مقید اید بآنها و بازی میکنید در آن قالوا كنا نلعب
فيهما في الجاهلية گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان
جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را
ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است شما را
خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از آن دو روز آن دو روز که بدل گردانیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر پس باید که عید حقیقی و فرح و سرور
مر مؤمن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو و لعب باشارت خفی بجواز چیزی از آن در روز عیدین از آنچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد
و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در آن تا آنکه بعضی از علمای براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرایع و اتقاء از مظان کفر کذا
في فتح الباري فافهم رواه ابو داود وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم روایت است از بریده اسلمی که صحابی مشهور است و
احوال او در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي و نمی خورد روز عید اضحی
تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن حضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار
در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیر میخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آن حضرت صلى الله عليه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بوده که
مخصوص است بهر یک و چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقهٔ اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد رواه الترمذي
وابن ماجة والدارمي وعن كثير بن عبد الله عن ابيه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابیست و کثیر ضعیف الحدیث
است و بعض گفته اند ليس بشيء و منكر الحديث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا
قبل القراءة که آن حضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قرائت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرائت رواه الترمذي وابن ماجة و
الدارمي وعن جعفر بن محمد مرسلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضي الله عنهما بطریق ارسال ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا
في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا که آن حضرت و ابوبکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه وصلوا قبل الخطبة
و نماز گزاردند پیش از خطبه وجهروا بالقراءة و بلند خواندند قرائت را رواه الشافعي وعن سعيد بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود
جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنهاست که نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و عكة العسل لقب او است ولادت او در سال هجرت است

وبعض گفته اند بعد از وی پیش از بدر قال سألت ابا موسیٰ وحذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحیٰ والفطر گفت پرسیدم ابوموسیٰ
اشعری وحذیفه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی وفطر فقال ابوموسیٰ پس گفت ابوموسیٰ کان یکبر اربعا بود آن حضرت که میگفت چهار تکبیر
تکبیره علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه ها فقال حذیفة صدق پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسیٰ رواه ابوداؤد بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف
آمده وازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی وپنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک واحمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیرهٔ احرام وشمار کرده میشود با پنج تکبیرهٔ قیام ونزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی از ان نه با تکبیرهٔ احرام ونه بتکبیرهٔ قیام ونزد امام ابوحنیفه سه در اولی وسه در ثانیه زائد بر
تکبیرهٔ افتتاح وقیام این مذهب ابن مسعود است وآنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس وکلام در اسانید این احادیث وتصحیح وتحسین وتقویت وتضعیف آنها
بسیار است چنانکه در شرح مذکور است ومشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر ورفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد کذا
فی الهدایة بعد ازان بدانکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذهب ابن عباس است وسببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام وولاة روی زمین
که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس است وشرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد ازان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین ودر بلدهٔ ما حضرت دهلی عمرها الله
وعصمها واهلها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است ودر نواحی آن وسائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبی صلی الله علیه
وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از براء ابن عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان رواه
ابوداؤد ودر بعض کتب فقهیه مذکور است که انکار بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان واز روضة العلماء نقل کرده اند که هر بلده
که فتح کرده شد بقهر وغلبه ومحاربه تکیه کرده شود در ان بلده بسلاح وآنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود در ان بعصا ولهذا تکیه میکنند شافعیه بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است
ونزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است واما در مدینهٔ مطهره اعتماد ونشست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا روایت است از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزهٔ خود تکیه کردنی وعنزه بفتح عین
ونون وزای نیزهٔ خورد که مر آن حضرت را بود که خادمان می برداشتند وبدان ستره میکرد چنانکه در احادیث آمده است رواه الشافعی وعن جابر قال شهدت الصلوة مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز
پیش از خطبه بی اذان واقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله و[illegible]
علیه پس حمد گفت خدا را وستایش کرد بروی تعالی وتقدس ووعظ الناس وپند کرد مردم را وعظ منع وزجر تخویف وذکرهم وتذکیر کرد ایشان را ویاد داد ثواب وعقاب
آخرت را وحثهم علی طاعته وبرانگیخت ایشان را بر فرمان برداری وی سبحانه ومضی الی النساء ومعه بلال وگذشت ورفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند
وحال آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر کرد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز برمیگشت در راه دیگر چنانکه
گذشت بیان اسرار وحکم وی در فصل اول رواه الترمذی والدارمی وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید
فی المسجد وهم از ابی هریرة روایت است که شان این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگزارد آن حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آنست که نماز
اعیاد در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والآن جاری شده است عادت اهل مدینهٔ مطهره وهمچنین مکهٔ معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف رواه ابوداؤد
وابن ماجة وعن ابی الحویرث بضم حا وفتح واو وسکون تحتانیه وکسر را در آخر ثای مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو
بنجران ابوالحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاریست اول مشاهد وی خندق است
ووی در ان زمان پانزده ساله بود وعامل کردانید او را آن حضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری است بیمن وبود وی در ان زمان هفده ساله وکتابی نوشته بوی سپرد که در وی
فرائض وسنن ودیات بود ونوشت عجل الاضحیٰ شتاب کن نماز عید اضحیٰ را واخر الفطر ودیر کن نماز عید فطر را وذکر الناس وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در
تعجیل اضحیٰ وتاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صدقهٔ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی وفتوری بصوم راه یافته است که تا نفع
میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحیٰ که بعد از صلوة تصدق واکلی هست پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعی وعن ابی عمیر بضم عین بن انس عن عمومة له من اصحاب النبی
روایت است از ابی عمیر ابن انس از اعمام که مر او راند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم رأوا الهلال بالامس
بدرستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند
واذا اصبحوا ان یغدوا [illegible] مصلاهم وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود ودر روایت ابن ماجه ودارقطنی صریح
آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز ولفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم با روزه وازپس آمدند سواران در آخر نهار

پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه ابو
داؤد والنسائی الفصل الثالث عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بفتح جیم و حای مهمله نه بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام
او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از غلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام و در قولی
و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کرد نه از وی ثوری و جز وی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکة سنة خمسین و مائة و پدرش
عبد العزیز تابعی مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس و جابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم
الاضحیٰ گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم سألته یعنی عطاء بعد حین من
ذلک جریج میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از مدتی از آن مسئلۀ مذکوره فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرنی جابر بن عبد الله
ان لا اذان للصلوة یوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان
کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء
ولا شیئ و نه بود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ ولا
اقامة نه بود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحیٰ
و یوم الفطر بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر فیبدأ بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلی صلوته پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود و فارغ
میشد از آن قام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان کانت له حاجة
ببعث ذکره للناس پس اگر میبود مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجایی ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم
بها یا می بود مر آن حضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجایی امر میکرد مردم را بآن کار و کان یقول و بود آن حضرت که میگفت تصدقوا تصدقوا تصدقوا
صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار و کان اکثر من یتصدق النساء و بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرمودۀ آن حضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان ثم
ینصرف پس بر میگشت آن حضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان ابن الحکم
تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویة بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست
گرفته مروان را و مخاصرت بجای معجمه و سنهای یک دیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درین حالت دست یکی بر خاصرۀ دیگری می باشد حتی اتینا المصلی تا آنکه
آمدیم من و مروان هر دو مصلا را فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام
و خانۀ او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و ابن کثیر ابن الصلت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آن حضرت
او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه با بن بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر
نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونۀ مالک نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند
عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید فاذا مروان ینازعنی یده پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود گویا
یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشیدم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است
فلما رأیت ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا یا ابا سعید پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید قد ترک ما تعلم تحقیق مانده شد و گذاشته شد
چیزیکه تو میدانی از آن بعد الخطبه یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتی که دیدم و آن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی بردند قلت
کلا والذی نفسی بیده لا تأتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما
بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرار گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس برگشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر
بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی بازروی عبارت ظاهر تر است
والله اعلم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد
نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابوبکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که بر این است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن
الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود در زمانی از خلافت خود چون دید
جماعه از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه

سعید بن جبیر و دیگر جماعت و قصد مروان اسماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبود و آنرا و افراط در مدح بعض مردم و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً آنرا بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده و بعض گفته اند که اول کسی که تغییر داد معاویه بود در ولایت در مدینه زیاد در بصره که عامل او بود ند متابعت و مطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیة اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحی است یعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و ضحیه هم ازوست که اول وقت تضحیه است و ملک تضحیه واجب است در مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد و آنرا یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تاکد است و معنی اول قریب تر است دلیل وجوب حدیثی است که روایت کرده است آنرا ترمذی و ابو داود و نسائی که روایت کرده اند از محنف بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید یای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی که بیابد سعت و تضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمیکردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول عن انس قال ضحی رسول الله روایت است از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار املحین املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ والاقرن کبش شاخ دار است یا مراد سالم القرنین است ذبحهما بیده ذبح کرد آن حضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود وسمی وکبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال رایته واضعا قدمیه علی صفاحهما گفت انس دیدم آن حضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون یعنی پهلو و جانب و در یکجا و پهنای روی و یقول و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن روایت است از عائشه که آن حضرت فرمود بآوردن قچقار شاخدار یطأ فی سواد که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد و یبرک فی سواد و می خسپد در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است و ینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود فاتی به لیضحی به پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان قال یا عائشة هلمی المدیة گفت آن حضرت ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه مثلثة المیم است ثم قال اشحذیها بحجر پس تر گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند آن گفت عائشه ففعلت عائشه میگوید پس تیز کردم ثم اخذها پس تر گرفت آن حضرت کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت آن حضرت کبش را و بر پهلو خوابانید آنرا پس تر ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند ثم قال پس تر گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد ومن امة محمد و از سایر امت محمد اینجا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز می باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است و این فضل و کرم آن حضرت است با امت که شریک میکرد ایشانرا در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته ثم ضحی به پس تر طعام چاشت خورانید بدان مردم را و تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن است بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده و اینجا باین معنی است رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضان مگر آنکه دشوار شود بر شما یافتن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی دارد و آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب امام کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه الا ذبح غنم و ضان صنفی است معز که آنرا بز گویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاومیش است نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی [illegible]

ثنی از جمیع اینها است ... که درین حدیث مذکور است و آن از ابل آنکه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنکه تمام شده بر وی چهار سال و از بقر آنکه [illegible] ... [illegible] یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما است و وجه تسمیه ... آن است که ... [illegible]

[illegible] ... جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضان که جذعه هم درست است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ثنی شاة یک ساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بر وی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بر وی اکثر سال فذكره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه آن
عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم را و گفت غنم به قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آن حضرت ضح بها انت
تضحیه کن بدان عتود تو وفي رواية و در روایتی این چنین آمده است که قلت گفتم يا رسول الله اصابني جذع رسید مرا جذع یعنی از معز قال ضح به گفت آن حضرت
تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابی بردة بن نیار
مقرر آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند هیچ یکی مگر از تو و آن حضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام مر بعض را که احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق عليه
وعن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که
نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی رواه البخاري واین حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری هم
ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا وعن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از جهت هفت کس که شریک شوند
در آن والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از جهت هفت کس رواه مسلم وابو داود واللفظ له واین لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر و
اراد بعضكم ان يضحي چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند فلا يمس من شعره وبشره شيئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و روی پوست خود چیزی را وفي رواية فلا يأخذن شعرا ولا يقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را و یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و تقلیم
و قلم هر دو بیک معنی است وفي رواية من رأى هلال ذى الحجة واراد ان يضحي فلا يأخذ من شعره ولا من اظفاره کسی که ببیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند
پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است که زیر موی میباشد چه معنی
دارد جوابش آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند ائمه بدین معنی و میگوید که شارح
مطلع نگشت برین معنی پس گفت که مراد بشره اینجا ظفر است بقرینه. و این دیگر گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا التشبیه است بحجاج بیت الله که محرم اند و در
تعریف که نزد بعضی مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از جمیع وقتی موی و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر بمنا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبه بحجاج
بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث
مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما ازین باز چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را
ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا رأيتم هلال ذى الحجة الحديث وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام العمل الصالح فيهن احب الى الله تعالى من هذه
الايام العشر نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا ازین ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه يا رسول الله ولا الجهاد في
سبيل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود قال گفت آن حضرت ولا الجهاد في سبيل الله و نه کارزار کردن در راه خدا لکن نیز از عملهای نیکو
نیست که درین روزها کنند اگرچه عملهای قلیل و آسان باشند الا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء مگر جهاد از مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز
برنگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی اگر باین سر حد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادتست رواه البخاري الفصل الثاني عن جابر قال ذبح النبي
صلى الله عليه وسلم يوم الذبح كبشين املحين اقرنين موجوئين ذبح کرد آن حضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد موجوئين کوفته شده
رگهای خصیتین آنها یعنی خصی اگر خصاء در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصانست بکمی بعض اجزا و هر گاه گوش و شاخ شکسته درست
نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی اطیب والذ است و قیمت وی اعلا و اغلا
فلما وجههما قال پس هرگاه که روی بقبله گردانید آن دو کبش را برای ذبح گفت اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض على ملة ابراهيم حنيفا
به دینی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم
و کیش اوست وما انا من المشركين و نیستم من از مشرکان که عبادت و ذبح کردن غیر خدا شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند ان صلاتي ونسكي بدرستیکه نماز من و
همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است ومحياي ومماتي و زیستن من و مردن من لله رب العالمين مر خدای راست که پروردگار
جهانیانست لا شريك له نیست هیچ انباز مر او را وبذلك امرت و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من وانا من المسلمين و من از اهل اسلام آن منقاد
امر او و تسلیم کننده قضا و قدر اویم و گاهی میگفت وانا اول المسلمين و من اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت با امت خود بلکه اول تمام مسلمانان
علی الاطلاق بسبب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما يقول بعد التكبير گذشته است اللهم منك خداوندا این قربانی از عطای تست و فضل تست ولك

ومرتباست وبرای ثواب تو ورضای تو میکنم عن محمد وامته قبول کن از محمد وامت وی واینجا ذکر آل نکرد زیرا که آل نیز داخل امت اند وگفت بسم الله والله اکبر ثم ذبح پس
ذبح کرد این وهو کلمه ذبح کافی است باقی فضیلت است رواه احمد وابو داود وابن ماجة والدارمي وفي رواية لاحمد وابي داود والترمذي ذبح
بیده آمده بدست خود و بلفظ بیده واین نیز آمده که وقال وگفت آن حضرت بسم الله والله اكبر اللهم هذا عني وعمن لم يضح من امتي خداوندا این قربانی از من است
وازکسیکه قربانی نکرده از میان امت من وعن حنش بحای مهمله ونون مفتوحتین وبشین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی ودر احادیث وی سخن است
وابو داود میگوید ثقة است قال رأيت عليا يضحي بكبشين گفت دیدم علی را رضی الله عنه که قربانی میکرد بدو کبش فقلت له ما هذا پس گفتم او را چیست اینکه دو
کبش قربانی میکنی وتنها یک کبش کفایت است فقال پس گفت علی رضي الله عنه ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اوصاني ان اضحي عنه
وصیت کرد مرا که تضحیه کنم از جانب وی فانا اضحي عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی الله علیه وسلم اما چیست که آن حضرت فرموده بود که یک باری از من تضحیه
کن پس علی رضی الله عنه تضحیه کرد ووصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود که همیشه از جانب من تضحیه میکرده باشی پس وی رضی الله عنه دائم از جانب
ایشان تضحیه میکرد وظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی است والله اعلم وازینجا معلوم میشود که تضحیه از میت جایز است وبعض علما جائز نمیدارند تضحیه از میت ولذا ابن المبارک
نقل میکنند که گفت محبوب تر نزد من آن است که تصدق کند بتضحیه واگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد وهمه تصدق کند رواه ابو داود وروى الترمذي نحوه و
عن علي رضي الله عنه قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نستشرف العين والاذن امر کرد ما را آن حضرت که تامل کنیم ونیک نگریم از اضحیه
چشم را وگوش را که درآن نقصانی نباشد که بدان تضحیه نتوان کرد وان لا نضحي بمقابلة وامر کرد ما را که تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده باشد از بالای گوش وی ولا
مدابرة ونه تضحیه کنیم بمدابره ونیز بفتح با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی ولا شرقاء بفتح شین وسکون راء بروزن حمرا آنکه شکاف داده گوش او ولا خرقاء
ونه آنکه شکاف داده گوش وی گرد رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة وانتهت روايته ومنتهی شده است روایت ابن ماجه
الی قوله والاذن تا قول وی والاذن وان لا نضحي تا آخر حدیث وی نیست وعنه قال وهم از علی است رضي الله عنه که گفت نهى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان نضحي باعضب القرن والاذن نهی کرد آن حضرت که تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ وبشکسته شده گوش وعضب بعین مهمله وضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن
شاخ وعضباء گوسپند شاخ شکسته واکثر استعمال عضب در شاخ است وگاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است ومراد بآن قطع اذن است رواه ابن
ماجة وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل ماذا يتقى من الضحايا پرسیده شد آن حضرت که چه چیز است که پرهیز کرده شود از ضحایا
یعنی کدام ها است که بآن تضحیه نتوان کرد فاشار بيده فقال اربعا پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرهیز کنید چهار را العرجاء البين ظلعها لنگ که پیدا است
لنگی او والعوراء البين عورها ویک چشم کور که پیدا است کوری او وکل با اکثر والمريضة البين مرضها وبیمار که پیدا است بیماری او چنانکه امید صحت او نماند والعجفاء التي
لا تنقي ولاغر که مغز در استخوان نمانده تنقی بضم تا وسکون نون وکسر قاف رواه مالك واحمد والترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة والدارمي
وعن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضحي بكبش اقرن فحيل گفت ابو سعید خدری بود آن حضرت که قربانی میکرد بقچقار شاخ دار قوی
هیکل گوشت دار فحيل بروزن کریم اینجا باین معنی است واصل معنی وی نر است قوی برجهنده بر ماده وگفته اند که اولی ترک نری است که بسیار مجهد بر ماده ومراد اینجا قوی وبزرگ جثت
ينظر في سواد سیاه چشم ویاکل في سواد سیاه دهان ویمشي في سواد سیاه پای رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة وعن مجاشع بضم میم و
جیم وشین معجمه مکسوره من بني سليم بضم سین وفتح لام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول ان الجذع يوفي مما يوفي منه الثني روایت است
از مجاشع که صحابی است واز قبیله بنی سلیم است واز مهاجرین است که بود آن حضرت میگفت که جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزی که تمام میکند از ان چیز ثنی ومراد از جذع
ضأن است چنانکه در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بآنچه تمام شده مراو را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یک ساله را گویند ویوفي به تشدید است
از توفیه رواه ابو داود والنسائي وابن ماجة وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعمت الاضحية الجذع
من الضأن میگفت آن حضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعنی جائز است برخلاف جذع از معز رواه الترمذي وعن ابن عباس قال كنا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في سفر فحضر الاضحى گفت ابن عباس بودیم ما با آن حضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی فاشتركنا في البقرة سبعة و
في البعير عشرة پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس ودر شتر ده کس واشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما است وجمهور بر آنند که این منسوخ است وگاو وشتر یک حکم دارند
رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب ودر کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است وحکم
او نزد جمهور نیز همین است که گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم النحر احب الى الله من اهراق الدم نکرد آدمی هیچ کاری
روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه واگرچه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با اضحیه نرسد الا درین روز تضحیه افضل از تصدق است هرچند گوشت آنرا تصدق نکند اگرچه تصدق
بثلث مستحب است واین چنان است که آفاقی را در مکه طواف افضل است از نماز وانه ليأتي يوم القيامة بقرونها واشعارها واظلافها وبدرستیکه آن جانور خون ریخته شده می آید به

شاخهای شان و موهای شان و سمهای ایشان و ظلف سم شکافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران میکردانند میزان را وان الدم لیقع من الله
تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض و بدرستی که خون بر آینه می افتد نزد خدا در مرتبهٔ قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا پس خوش حال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید
بدان از روی نفس و طیبوا بتشدید یا و تخفیف از تطییب و طیب هر دو روایت است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذی و ابن ماجة و عن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را
بدان روزها از دههٔ ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین دهه محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عملی که باشد خصوصا تضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر است یعدل
صیام کل یوم فیها بصیام سنة برابر است روزهٔ هر روز دان روزها بروزهٔ یک سال و قیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب
از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای
عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فتدبر رواه الترمذی و ابن ماجة و قال الترمذی اسناده ضعیف و گفته است ترمذی اسناد این حدیث
ضعیف است الفصل الثالث عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد و او البجلی و علقی و سلمی
گویند نخست در کوفه بود پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنهٔ ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما قال شهدت
الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آن حضرت فلم یعد ان صلی و فرغ من صلوته
و سلم پس تجاوز نکرد یا باز نگشت آن حضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه
آن حضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی پس گفت آن حضرت کسی که
ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگزارد آن حضرت یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی است که یصلی بیا است مجهولا و معلوما یا نصلی بنون فلیذبح مکانها
اخری پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیهٔ دیگر را و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده است قال گفت جندب صلی النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر ثم خطب
ثم ذبح نماز گزارد آن حضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد و قال و گفت من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری و من لم یذبح فلیذبح
باسم الله و کسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند متفق علیه و عن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم
الاضحی قربانیها روا است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یازده و دوازده و این مذهب
ما است و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله
عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بی شک آنرا از حضرت شنیده و گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارضی و تخالفی
باشد ما اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط رواه مالک و قال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله و عن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله
علیه و سلم بالمدینة عشر سنین یضحی اقامت کرد آن حضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد ظاهر از این عبارت آن است که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر گفته
کرده اند که شرعیت اضحی در سنهٔ ثانیه است فتدبر رواه الترمذی و عن زید ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت زید بن ارقم که
از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آن حضرت یا رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آن حضرت سنة ابیکم ابراهیم
این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را دران از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة گفت
مقابل هر موی نیکی است و این در معز و بقر است که موی دارند قالوا فالصوف گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست یا رسول الله قال بکل شعرة من
الصوف حسنة گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند رواه احمد و ابن ماجة باب العتیرة عتیره بکسر عین و عتیره بر
وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را انکار کرده
اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص
است بصنیع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند تنگ نیست کار بر وی و دلالت میکند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آنرا ابو داود گفته
مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا فرع و لا عتیرة نیست فرع بفتح فا و را و لا عتیرة و نیست عتیره قال گفت راوی و الفرع اول نتاج کان ینتج لهم فرع اول ولدی
که زائیده شد از ناقه یا غنم برای ایشان کانوا یذبحونه لطواغیتهم بودند ایشان که ذبح میکردند ایشان آنرا برای بتان خود و العتیرة فی رجب و عتیره آنچه ذبح میکنند
در رجب متفق علیه این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است الفصل الثانی عن مخنف بکسر میم و سکون خای معجمه و نون و فا ابن سلیم بضم سین و فتح لام صحابی
است و والی کرده شده بود او را امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از آن حضرت حدیث اضحیه و عتیره قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه

وسلم بعرفة فسمعته يقول گفت بودیم ما وقوف کننده با آن حضرت در روز عرفه پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل
عام اضحية وعتيرة ای مردمان بدرستیکه بر اهل خانه هر سال اضحیه وعتیره است هل تدرون ما العتيرة آیا می دانید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبية
عتیره آنست که می نامید شما آنرا رجبیه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حديث غريب
ضعيف الاسناد وقال ابو داؤد والعتيرة منسوخة وگفته است ابو داؤد که عتیره منسوخ است وتورپشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبهٔ آن حضرت بعرفه در حجة الوداع
بود وآن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بود که ثابت کردنی را بعد از آن والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم امرت بيوم الاضحى عيدا جعله الله لهذه الامة گفت آن حضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عیدیست که گردانیده است آنرا خدای تعالی برای این
امت قال له رجل گفت مر آن حضرت را مردی یا رسول الله ارأيت ان لم اجد الا منيحة انثى خبر ده مرا اگر نیابم من مگر منیحه که انثی است افاضحي بها آیا پس قربانی
کنم بوی ومنیحه بجای مهمله بروزن کریمه از منح است بمعنی عطا وعرب را عادت بود که ناقهٔ شیردار یا غنم شیردار را بمحتاجان میدادند که پشیر وی وپشم وی وولد وی تا مدتی که از آن
باشد منتفع شوند وبعد از قضای حاجت باز گردانیده بدهند واز تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند ونای را ومثل نای حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند پس این
قید اتفاقی است برای تاکید آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم قال لا فرمود آن حضرت مکن ولكن خذ
من شعرك واظفارك ولیکن بگیر از موی خود وناخنان خود وتقص شاربك ومی بری وکوتاه میکنی بروتهای خود را وتحلق عانتك ومی ستری موی زهار خود را
فذلك تمام اضحيتك عند الله تعالى پس آن تمام افعال قربانی است ودر حکم قربانی است در اجر وثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابو داؤد والنسائی باب
صلوة الخسوف مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وکسوف در شمس است وروات احادیث بعض بکاف روایت کرده اند در هر دو وبعض بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر
وبکاف در شمس واحادیث که مذکور است در باب همه مخبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محتمل است وشیخ در شرح خود آنرا بر خسوف
قمر حمل کرده وجز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله ودر حدیث عائشه فادعوا الله وكبروا وصلوا و
تصدقوا اما فعل آن حضرت در این دو حدیث معلوم نشده وشیخ ابن الهمام از دار قطنی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس وقمر میگزارد هشت رکعات در
چهار سجدات واز حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس وقمر چهار رکعات وچهار سجدات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است والله اعلم ونزد
نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه ودر خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها
میگزارد ونزد شافعی برای هر دو جماعت وخطبه ودو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس وهمچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی وجائز است نزد اکثر اصحاب وی
تنها نیز وبرکوع واحد وبی خطبه ودلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بانچه مذهب ماست وحال انکشاف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء وصبیان
که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا في الهداية وشیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه وحسنه که مثبت مذهب حنفیه اند وتکلم کرده اند
بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند روات ان بعض دو رکوع روایت کرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود
است وموافق است مر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وبجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعض از مشایخ ما که سبب آن اشتباه
است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده وظاهر آنست که کسوف در زمان آن حضرت جز یکبار واقع نشده وهیچکس تعدد وقوع آنرا روایت نکرده ووقوع آن متعدد
در مدت ده سال بعید وخلاف عادت است ولیکن قول صاحب هدایه که حال انکشاف است مر رجال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده
باشد والله اعلم بحقيقة الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت
عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث مناديا پس برانگیخت ندا کننده وآواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند
مردم فتقدم پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلى اربع ركعات في ركعتين پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن
بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد واربع سجدات چنانکه معهود است قالت عائشة ما ركعت ركوعا قط ولا سجدت سجودا قط كان اطول
منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز وسجده نکردم هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد از این رکوع وسجود که در نماز خسوف کردم که این از همه درازتر بود متفق عليه
وعنها قالت جهر النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز خسوف قرارت خود را یعنی خسوف قمر كذا
قال الشيخ في شرحه وگویا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم متفق عليه وعن عبد الله بن عباس
قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری ودر روایت مسلم انكسفت ودر شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آن حضرت ونماز گزاردند مردمان با وی یعنی آن حضرت امامت کرد و
ایشان اقتدا کردند بوی فقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قرائت سورهٔ بقره یعنی آن مقدار از زمان که در وی سورهٔ بقره

بخواند و از اینجا به یقین معلوم نمیشود که سورهٔ بقره خوانده باشد والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا پس رکوع کرد رکوعی دراز و در بعض روایات آمده که مانندی از قیام ثم رفع پس برداشت سر از رکوع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن فرود قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید و ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قراءت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا بعد ازان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز وهو دون الرکوع الاول و این رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین بود ثم رفع رأسه پس برداشت سر از رکوع دوم ثم سجد پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده و جلسه اینجا بیان طویل نکرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس تمام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد در رکعت دوم رکوع دراز و این رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود ثم رفع ثم سجد پس سر برداشت پس سجده کرد ثم انصرف پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد راوی این را از جهت ظهور وقد تجلت الشمس و حال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله پس گفت آن حضرت که آفتاب و ماه دو نشان اند از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت مظلم و مکسوف شدند همچنین قادر است وی تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته نمیگیرند از جهت حیات کسی و نه از جهت ممات کسی این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثهٔ عظیم مانند موت شخصی بزرگ و ضرر عام میباشد و دران روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و میگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد و ازین جا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم و ضرر عام بود و ضم کرد حیات با وی بجهت استتباع و استطراد موت باشد والله اعلم فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله رأیناک تناولت شیئا فی مقامک هذا دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن کردی در جای ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در ینجا پند و نصیحت میکردی مارا زیرا که آن حضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است ثم رأیناک تکعکعت پس دیدیم که باز ایستادی و پس آمدی فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا پس گفت آن حضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشهٔ انگور و ظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینه قول وی صلی الله علیه وسلم ولو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا و اگر میگرفتم آن را هر آینه میخوردید شما از وی تا مدت بقای دنیا یا مراد آنست که گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از آن تا باین طور که هر دانه که ازان میخوردید دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوهای بهشت است و مانند زیادت طعام و تمر و روغن معجزهٔ آن حضرت صلی الله علیه وسلم ورأیت النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع و دیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظری مثل منظری که امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسوا تر ورأیت اکثر اهلها النساء و دیدم بیشترین اهل آتش زنان را قالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند یا رسول الله قال بکفرهن گفت آن حضرت بسبب کفر ایشان قیل یکفرن بالله گفته شد آیا بسبب آنکه کفر میورزند بخدا قال گفت یکفرن العشیر کفران نعمت میکنند زوج را ویکفرن الاحسان و کفران میکنند نیکی را از هر که باشد لو احسنت الی احدٰهن الدهر اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از ایشان تمام روزگار ثم رأت منک شیئا پس ببیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی قالت ما رأیت منک خیرا قط میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه

وعن عائشة نحو حدیث ابن عباس روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس وقالت و گفته است عائشه ثم سجد پس سجده کرد آن حضرت و زیادت کرده است عائشه بر این عبارت را که فاطال السجود پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کرده است خطبه و دعا و تکبیر و صلوٰة و تصدق و زیادات دیگر را که بیاید ثم انصرف وقد انجلت الشمس پس برگشت آن حضرت از نماز و حال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب فخطب الناس پس خطبه کرد آن حضرت مردم را فحمد الله واثنی علیه پس سپاس گفت خدا را و ستایش کرد بروی ثم قال پس گفت ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا پس چون ببینید آن را پس دعا کنید خدا را و بزرگی یاد کنید وصلوا وتصدقوا و نماز بگزارید و تصدق کنید ثم قال پس گفت یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرتناک تر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی معنی غیرت کراهت شخص است اشتراک غیر وی را در چیزی که حق اوست و مراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر و نهی وی و غیرت وی تعالی در همه معاصی است و ذکر زنا بطریق تمثیل است و تخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت است در وی یا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر میدانستید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت و اهوال قیامت و صفات جلالیه حق و احکام قهریه وی تعالی و تقدس هر آینه کم میخندید و بسیار میگریستید متفق علیه

وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا گفت ابو موسی اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آن حضرت ترسان یخشی ان تکون الساعة در حالی که میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گویا که قیامت برپا خواهد شد و این از تخییل راوی است و تمثیل است والا آن حضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است قیامت قائم شدنی نیست و هنوز آن مواعید که حق سبحانه با وی کرده تمام کرده نشده فاتی المسجد پس آمد آن حضرت در مسجد فصلی باطول قیام و رکوع و سجود ما رأیته قط یفعله پس نماز گزارد بدرازترین قیام و رکوع و سجود که ندیدم من آن حضرت را هرگز که میکرد آن را وقال هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده و گفت این نشانها که میفرستد

ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد رکوع طویل و دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود

استعالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولیکن میترساند خدای تعالی بدان بندگان خود را بقصد تغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت اعاذ نا الله منها چنانچه سابقا تقریر کردیم فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره و دعائه واستغفاره پس چون ببینید شما چیزی ازان پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی و دعا و استغفار وی و فی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آن حضرت در روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمیباشد مگر در بیست روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این برخلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شئ قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید عبشی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آن حضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از طلقا و فتح کرد سجستان و کابل را در زمان عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهملی بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم بتیرهای که بود مرا در مدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتهن پس انداختم تیرها را از دست فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و ببینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی ببینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت قال گفت عبد الرحمن بن سمرة فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز رافع یدیه بردارنده است هر دو دست خود را فجعل یسبح ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد از آفتاب کسوف فلما حسر عنها پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آن حضرت دو سوره را وصلی رکعتین و گزارد دو رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست که در آمد آن حضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد ازان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و دیگر باره ایستاد در رکعت ثانیه و خواند در وی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و تایید کرد آن را بروایت مسلم و شرح السنة که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تایید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگرنه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آن حضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین بمعنی اعتاق است رواه البخاری

الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالیکه نمی شنویم ما مر آن حضرت را آواز یعنی قراءت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای قراءت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاریه یعنی و ازین جهت حمل کرد شیخ حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن ماه که گفت جهر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قراءت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبین جهر است و بروایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آن از رتبت نوافل نهار اند چنانکه گذشت رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین است و شمنی گفته هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت است و مراد ازین فلانه صفیه است رضی الله عنها فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا وقتی که ببینید شما نشانی از نشانهای نزول بلا یا محن که میترساند خدای تعالی بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استمطار وای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر ترساننده تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را فضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان ذهاب برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه برفتن ایشان رفتن علمی است که متفرد بود بدان ایشان از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والترمذی الفصل

الثالث عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ سورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آن حضرت
پس خواند سورۃ را از سورہای دراز طول بضم طا و فتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مؤنث اطول کذا فی القاموس و در بعضی نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن ظاهر نیست و رکع خمس رکعات
و رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده چنانکه معهود است ثم قام الی الثانیة پس برخاست بسوی رکعت ثانیه فقرأ پس خواند سورة من
الطول ثم رکع خمس رکعات پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو پس نشست
بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالیکه دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه آشکار شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب رواه ابو داؤد وعن نعمان بن بشیر قال
کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون
منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد و یسأل عنها و سوال میکند از آفتاب و کسوف وی از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب
رواه ابو داؤد وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد آنحضرت گزارد هنگامیکه گرفت
آفتاب مانند نماز ما که رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است وله فی اخری
ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس و مر نسائی را در روایت دیگر این است که آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد و حال آنکه تحقیق گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت پس بگزارد نماز تا آنکه بگشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوۃ واقع شده بی خصوصیات و بی از طول رکوع
و تکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض پس گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند که
آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته و همچنین نیست که اهل جاهلیت میگویند ولکنهما خلیقتان من
خلقه بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوقند از پیدایش حق تعالی یحدث الله فی خلقه ما یشاء نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد فایهما انخسف فصلوا پس هر کدام
از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید حتی ینجلی او یحدث الله امرا تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی عذابی را یا قیامت را باب فی سجود الشکر
وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علما در سجدۂ تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی است یا نه بعض گفته اند که آن
بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع با کراهت و تفصیل کلام آنست که سجدۂ خارج صلوۃ چند قسم است یکی
سجدۂ سهو و آن در حکم سجدۂ صلوۃ است دوم سجدۂ تلاوت و درینجا خلافی نیست سوم سجدۂ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدۂ شکر حصول
نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و در و احادیث و آثار در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک
مکروه است و ایشان میگویند که نعم الٰهی تعالی لا تعد ولا تحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنیت و استحباب باشد مودی بتکلیف ما لا یطاق است
ولیکن آنها که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا واقع میشوند دائما و ثابتا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آن حضرت مرویست که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده
کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمه کذاب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبهٔ او از تخلف غزوۂ تبوک و قصهٔ وی از احادیث
مفصل است در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و رخصتی در آن در بعض روایات فقهیه آمده است والله اعلم الفصل
الثانی عن ابی بکرة ابوبکره تبادر آخر که صحابی مشهور است و احوال وی و وجه تسمیهٔ وی باین اسم در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاءه امر سرور او بسر به شک راویست که بجای سرور یا یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی
امری که خوشحال و شاد کرده شده میشد آن حضرت بآن امر خر ساجدا شکرا لله تعالیٰ بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را رواه ابو داؤد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی رجلا من النغاشین آن حضرت دید مردی را از نغاشیان فخر ساجدا پس
بر روی افتاد سجده کنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا و نون جمع است و آخر وی
و اگر بیا است یا محذوف شده و در بعض نسخ نغاشین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بی یا و بیا است و از سنت است که
چون مبتلای را ببیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را ببیند مانند مرض و زشتی روی آهسته گوید چنانکه نشنود تا اندکشند
و شکسته دل نگردد و اگر فاسقی را ببیند آشکارا گوید تا بشنود و توبه کند و باز آید رواه الدارقطنی مرسلا وفی شرح السنة لفظ المصابیح و در شرح السنه لفظ مصابیح است
یعنی این حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد وعن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مکة نرید المدینة گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرۂ مبشره است بیرون آمدیم با آن حضرت از مکه در حالی که میخواهیم مدینه را و میرویم بسوی آن فلما کنا قریبا
من عزوزاء نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزوزا بفتح عین مهمله و سکون زای اولی و فتح واو و زای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعی است
میان مکه و مدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقه پس تر برداشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا فمکث طویلا پس تر بر روی افتاد سجده کنان پس درنگ

کرد و سجده دراز ثم قام پستر برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هردو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا پستر بروی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخاست و برداشت دستها را و ماکرد ظاهر اصحاب پرسیده باشند که این چه بود و یا پیش از پرسیدن ایشان قال انی سألت ربی و شفعت لامتی گفت بدرستی که من سوال کردم پروردگار خود را و درخواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این نعمت ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی پستر برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هردو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا این بود سر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتی بان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتی بان اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذاب خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب آخرت و بعض گویند که مراد امن از خلود عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از نار رواه احمد وابوداود

باب الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قحط سال بالکیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است و نزد امام ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق وهاب و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و بتحقیق بصحت رسیده که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در غایت بعد و ترک وی باوجود علم بدان ابعد است باوجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لا صلوة فی الاستسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفه خلاصه و مقصود اصلی آن اخذ کرده اخذا بالمتیقن و ابو یوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبین است از جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت والله اعلم

الفصل الاول

عن عبدالله بن زید قال خرج رسول صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی اند گفت بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن دو رکعت بقرائت واستقبل القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و رفع یدیه و برداشت هردو دست خود را بمبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید و حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانید طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست و بگردانید ظاهر او باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هردو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفیکه گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بفراخی است و بعض گفته اند که این امتثال امر پروردگار است که امر کرد آن حضرت را که بکند تا مبدل کرده حال یا آن حضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه بمجرد تفاول زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاول اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد بران یا آنکه بودن تفاول البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه

وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نمیداشت هردو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالاتر مقابل سینه و روی فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هردو بغل آن حضرت با جهت آنکه درینحال جامه در بدن شریف نمی بود یا ردا وای می بود غیر ساتر آن موضع یا مراد رؤیت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن شانه و گفته اند که واقعه هرچند صعب تر و مطلب ... و تیز برداشتن دستها بلندتر و بالاتر متفق علیه

وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء و هم از انس است که آن حضرت استسقا کرد پس اشارت کرد بپشت هردو کف دست خود بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای رفع و منع

فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبهٔ آن و طیبی گفته این نیز برای تفاول است بتقلب و تبدل حال مثل صنیع وی
بتحویل رداء و اشارت است بمطلوب که بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وی است از امطار والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا رأی المطر قال گفت عائشه بود آن حضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزنده
بسیار سودمند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صبا بموحده مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن رواه البخاری وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حال آنکه ما با آن حضرت بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول الله پس بکشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثوبه جامهٔ
خود را از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون سین مهملتین دور کردن و بر داشتن جامه از بعض بدن حتی اصابه من المطر تا آنکه رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم یا رسول
الله لم صنعت هذا برای چه کردی این را که بر داشتن جامه و رسانیدن باران ببدن حکمت است قال لانه حدیث عهد بربه فرمود زیرا که باران نو رسیده است از نزد
پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف بیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا و حکمت در دوست داشتن تحفه
و خوش کردن نو باده با نیز همین بود که قریب العهد است از درگاه عزت جل جلاله رواه مسلم الفصل الثانی عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم الی المصلی فاستسقی بیرون آمد آن حضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد وحول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را هنگام استقبال قبله
فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود وجعل عطافه الایسر علی عاتقه الایمن و گردانید
جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین یعنی رداست و اینجا جانب وی مراد است ثم دعا الله بعد از آن دعا کرد خدای تعالی را رواه ابوداود وعنه قال استسقی رسول
الله صلی الله علیه وسلم وعلیه خمیصة له سوداء استسقا کرد آن حضرت و بر وی خمیصه بود مر او را سیاه خمیصه بفتح خای معجمه و کسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن که مر او را دو علم است
از دو طرف و بعض گفته اند جامه از خز یا صوف فاراد ان یاخذ اسفلها فیجعله اعلاها پس خواست آن حضرت که بگیرد پایان او را پس بگرداند آنرا بالای آن چنانکه معهود بود در تحویل رداء فلما
ثقلت قلبها علی عاتقیه پس هرگاه که گران شد خمیصه یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آنرا بر دوشهای خود و قلبها بتخفیف لام و تشدید آن هر دو روایت است
رواه احمد وابوداود وعن عمیر مولی آبی اللحم آبی اللحم مردیست از قدمای صحابه که حاضر شد بدر را و شهید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم گشت و بعض
گفته اند که در جاهلیت از خوردن لحم آنچه ذبح میکردند برای اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وی بود و وی نیز صحابی است و همراه در فتح خیبر حاضر بود و پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند
انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی عند احجار الزیت که وی دید آن حضرت را که استسقا میکرد نزد موضعی که نام او احجار الزیت است آن موضع را باحجار الزیت بجهت آن
کردند که در آنجا سنگها است سیاه گویا که بزیت که روغن زیتون است طلا کرده اند قریبا من الزوراء نزدیک از زورا بفتح زای و سکون واو که آن نیز نام موضعی است در میان بازار مدینه که اذان جمعه
در زمان جمعه گذشت قائما یدعو یستسقی ایستاده دعا میکرد در حالیکه استسقا می نمود رافعا یدیه قبل وجهه بردارنده هر دو دست خود در مقابل روی خود لا یجاوز بهما راسه در تجاوز نکند
دستها را از سر مبارک خود چنانکه متعارف است در دعا و گاهی در برداشتن دستها مبالغه میکرد و از بالای سر میکشید چنانکه گذشت و لیکن مراد آن باشد که تا سر برداشت بالاتر از سر برنداشت یعنی همین
نوعی از مبالغه میباشد چه معتاد در دعا برداشتن دستها است تا سینه و دوش رواه ابوداود والترمذی والنسائی نحوه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقا است متبذلا ترک کننده زینت را در جامه و ثیاب بذله
بکسر با میگویند آن جامه ها را که سائر ایام در خدمت خانه میپوشند و زیب و زینت در کار نمیکنند و آنرا ثوب مهنه بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد
تواضع و اظهار غربت و مسکنت بود چنانکه گفت متواضعا فروتنی و نرم گردنی کننده متخشعا فروتنی کننده و چشم فرو خوابا ننده و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بظاهر حمل
باید کرد و ثانی را بر باطن متضرعا زاری کننده رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا استسقی قال بود آن حضرت وقتیکه استسقا میکرد میگفت اللهم اسق عبادك خداوندا آب ده بندگان خود را وبهیمتك و چارپایهای خود را وانشر
رحمتك و پراکنده کن رحمت خود را سبز و تازه ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران واحی بلدك المیت و زنده گردان زمین مردهٔ خود را بلد
بمعنی شهر و زمین آید رواه مالك وابوداود وعن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکی بهمزه یعنی بر میداشت دستها را و دراز میکرد ما خوذ است
از توکا بر عصا فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا پس گفت خداوندا آب ده ما را و بنوشان ما را باران سیر گرداننده و رهائی دهنده از شدت و مغیث در حقیقت باری تعالی است و باران
سبب آنست مریئا بفتح میم و کسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکننده مریعا نیز بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده و فراخی سال پیدا آرنده نافعا غیر ضار سود مند زیان نکننده
عاجلا غیر آجل زود آینده و دیر نکننده قال گفت راوی فاطبقت علیهم السماء پس عام شد و در گرفت ایشانرا باران و طبق بتحریك باران عام را گویند و مراد بسما سحاب است
و اطبقت بلفظ مجهول رواه ابوداود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قحوط المطر گفت
عائشه گله کردند مردم بسوی آن حضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له فی المصلی پس امر کرد آن حضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون بلد
است ووعد الناس یوما یخرجون فیه و وعده داد مردم را بروزی که بیرون آیند در آن روز قالت عائشه فخرج رسول الله گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتی که ظاهر شد یا آغاز کرد برآمدن را کرانهٔ آفتاب و بدا بالف و بهمزه هر دو روایت است و اول ظاهرتر است فقعد
علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر و حمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و
دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای واستیخار المطر عن ابان زمانه عنکم و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای او ست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید موحده
بمعنی وقت معین و معهود و مرهر چیزیرا وقد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواهید از وی ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است
شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال پس گفت آن حضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین جمیع سپاس و ستایش ثابت است مر
خدایرا که پروردگار جهانیانست و مهربانست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله
الا انت خداوندا توئی معبود برحق نیست آله برحق مگر تو الغنی توئی بی نیاز ونحن الفقراء و ما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث فرود فرست بر ما باران را واجعل
ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و بگردان چیزیرا که فرو فرستادهٔ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع
ما بوی و بلاغ نیز متع با چیزیکه بوی بمطلوب برسند ثم رفع یدیه پس بر داشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه پس نماند و گذاشت
برداشتن را و برداشته میبرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره پس گردانید بجانب مردم پشت خود را وقلب
او حول رداءه و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راویست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است وهو رافع یدیه در حالیکه آن حضرت بر دارنده
بود هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل پس تر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت فانشأ الله سحابة پس پیدا کرد خداوند تعالی
یک ابری را فرعدت پس غرید آن ابر و برقت و درخشید بفتح را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله پس بارید آن ابر بدستوری خدا وامروی فلم یأت مسجده
حتی سالت السیول پس نیامد آن حضرت از مصلی بمسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن فلما رأی سرعتهم الی الکن پس هرگاه که دید
آن حضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانها و تباها ضحک حتی بدت نواجذه خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید
نون پوشش زیرخانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه و دندانهای پسین و آن نام چهار دندانست که منتهای دندانست که آنرا اضراس العقل و
اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظهور این دندانها در خنده بغایت بعید است ولهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند
که نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر این دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبد الله
ورسوله گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر است و گواهی میدهم که من بندهٔ خدا و فرستادهٔ اویم رواه ابو داؤد وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ عباس عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو بپیغمبر پس آب میدادی تو ما را وتسقینا
بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا و بدرستیکه اکنون وسیله میکنیم بعم پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم پس آب ده ما را قال گفت انس فیسقون پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست تمسک و توسل بعباس
میزدند عباس میگفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا این پیری مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران
میآمد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که میگفت خرج
نبی من الانبیاء بالناس یستسقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بنملة
رافعة بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمور چه که برداشته است پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهر مراد بعض قوائم قوائم پیش باشد که
بمنزلهٔ دستها است فقال ارجعوا فقد استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را بازگردید پس بتحقیق قبول کرده شده دعای شما من اجل هذه النملة از برای این مورچه
رواه الدارقطنی

باب

ایچنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق بی تقیید ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و متممات باب سابق و در
بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض والسحب و ابرها

الفصل الاول

عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شده ام من بباد صبا واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که نام قوم هود است بدبور بفتح دال صبا
بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد بادیکه از مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس
پشت آید دبور است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبا ریحی که مهب وی مطلع
ثریا یا بنات النعش است و دبور مقابل صبا است و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیهٔ اسیت از وی و نصرت آن
حضرت بصبا بروز خندق بود که آنرا غزوهٔ احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بدان ناطق است و قصهٔ اهلاک عاد بریح صرصر مشهور است و مقصود

یا ترجیح وتفضیل صبا است بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الهی است گاهی برای نصرت قومیست وگاهی برای اهلاک گروهی متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها
قالت ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضاحكا حتى أرى منه لهواته گفت عائشه ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکه به بینم من لهوات او را لهوات جمع
لام وها جمع لهاة نام گوشت زائد که در سقف نهایت فم است وبعض گفته اند که آنچه مابین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم وبعض گفته اند قعر دهان ودر صراح گفته لهاة کام انما كان يتبسم بود آن حضرت
مگر آنکه تبسم میکرد ودر قاموس گفته که تبسم اقل ضحک ومشهور آنست که تبسم دندان سفید کردن ودر صراح گفته دندان شیرین کردن فكان اذا رأى غيما أو ريحا عرف ذلك في وجهه پس
بود چون میدید آن حضرت ابر یا باد را دانسته میشد وشناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهت خوف آنکه مبادا از آن بلای وزیانی بر مردم برسد مقصود آنست که آن حضرت در
شهود جلال حق دائم خائف واندوهگین بود وهرگز بی غم وفارغ نبود وچون باد وباران میدید اندوهگین تر وغمگین تر میشد متفق علیه وعنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا عصفت الريح قال بود آن حضرت چون سخت وتندی وزید باد میگفت اللهم اني أسألك خيرها وخير ما فيها خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات
اوست ونیکی آنچه در وست از آثار ومنافع وخير ما ارسلت به وپناه میجویم ترا از بدی این باد وچیزیکه در وست وبدی چیزی که فرستاده شده است این باد برای آن
چیز وارسلت بصیغه مجهول غائب است وبلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است واذا تخيلت السماء تغير لونه وچون ظاهر میشد در آسمان ابر وآماده میشد برای باران متغیر
میشد رنگ آن حضرت ومخیله ابر باران دار را گویند زیرا که محل تخیل ومظنه است وخرج ودخل واقبل وادبر وبیرون می آمد آن حضرت ودرون میرفت وپیش می آمد
وپس میرفت فاذا مطرت سري عنه پس چون می بارید ونجیر میگذشت کشاده کرده میشد از وی خوف ودور برده میشد از وی خوف وسری بلفظ مجهول بتخفیف وتشدید
هر دو روایت است وبه تشدید برای مبالغه است فعرفت ذلك عائشة پس شناخت آن حالت را عائشه ودانست که بدیدن ابر وباران تغیری دران حضرت پیدا
می آید وچون نجیر میگذرد خوشحال میگردد فسألته پس پرسید عائشه آن حضرت را از علت آن فقال لعله يا عائشة كما قال قوم عاد پس گفت آن حضرت شاید که این
ابر وباد ای عائشه مثل آن باشد که گفته است جماعه عاد در آنچه حکایت کرده است پروردگار تعالی از حال ایشان فلما رأوه عارضا مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض
ممطرنا پس هرگاه که دیدند ایشان یعنی قوم هود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاهر شد در کنارهٔ آسمان گفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما وآخر آیت این است
که بل هو ما استعجلتم به ريح فيها عذاب اليم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی است که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است وفي
رواية ودر روایتی بجای فاذا مطرت سري عنه اینچنین آمده است ويقول اذا رأى المطر رحمة وعادت شریف آن بود که میگفت آن حضرت وقتیکه میدید باران
را خداوندا گردان او را رحمت وبرین وجه رحمت منصوب است یا معنی آن است که چون ابر میدید میترسید وچون بعد از وی باران می آمد میگفت این رحمت است از خدای تعالی وبرین وجه رحمت
مرفوع است متفق عليه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفاتيح الغيب خمس خزائن غیب پنج علم است که نمیداند آنرا جز خدا وگفته اند که مفاتح جمع مفتح است
بفتح میم بمعنی مخزن ومفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات وطیبی گفته که مفاتیح ومفاتح هر دو جمع مفتح ومفتاح می آید ثم قرأ
پستر خواند آن حضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث الآية رواه البخاري وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ليست السنة بان لا تمطروا نیست قحط باین که باران داده نشوید شما ولكن السنة ان تمطروا ولا تنبت الارض شيئا ولكن قحط باین است
که باران داده شوید یعنی بسیار ببارد ونروید از زمین چیزی یعنی گمان نبرید که رزق وبرکت وروئیدن از باران است بلکه از جناب حق است وبقدرت وست تعالی وتوانکه
باران ببارد وچیزی نروید وقحط بوجود آید شعر نبارد هوا تا نگوئی ببار زمین نآورد تا نگوئی بیار وسنه بمعنی سال است غالب آمده در قحط سال ومراد در حدیث این معنی است
رواه مسلم الفصل الثاني عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الريح من روح الله گفت آن حضرت باد از رحمت
الهی است یعنی غالب آنست که رحمت است وعذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است بنسبت بیک قومی وعذاب است بنسبت بقوم دیگر
ودر کلام حذف واختصار است ای من روح الله ومن عذابه چنانکه گفت تأتي بالرحمة وبالعذاب می آرد گاهی رحمت را وگاهی عذاب را وچون آمدن باد بقدرت
واردات اوست فلا تسبوها پس دشنام مکنید آنرا وسلوا الله من خيرها وعوذوا به من شرها وسوال کنید خدا را از نیکی باد وپناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی بنده
باید که راضی باشد بقضا وقدر الهی اگرچه بنسبت بوی بد باشد ولیکن از خدا نیکی خواهد باقی او حاکم است هرچه میخواهد میکند ومیدهد رواه الشافعي وابو داود وابن ماجة و
البيهقي في الدعوات الكبير وعن ابن عباس ان رجلا لعن الريح عند النبي صلى الله عليه وسلم مردی لعنت ونفرین کرد وبد گفت ودشنام داد باد را واظهار
کراهت کرد از وی فقال لا تلعنوا الريح پس گفت آن حضرت لعنت نکنید باد را فانها مأمورة زیرا که بدرستی باد امر کرده شده است ومستحق لعن نیست وانه من لعن شيئا ليس
له باهل رجعت اللعنة عليه وبدرستی کسی که لعنت کند چیزی را که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار باز میگردد لعنت بر آن کس رواه الترمذي وقال هذا
حديث غريب وعن ابي بن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الريح دشنام نکنید باد را فاذا رأيتم ما تكرهون فقولوا
پس چون به بینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس گوئید اللهم انا نسألك من خير هذه الريح خداوندا سوال میکنیم ترا از نیکی این باد وخير ما
فيها ونیکی چیزیکه در وست وخير ما امرت به ونیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز ونعوذ بك من شر هذه الريح وشر ما فيه وشر ما

و نیکی چیزیکه فرستاده شده است این باد برای آن چیز و اعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به

امرت

امرت به رواه الترمذی وعن ابن عباس قال ما هبت ریح قط الا جثا النبی صلی الله علیه وسلم علی رکبتیه گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر نشست آن حضرت بر دو زانوی خود وقال و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قال ابن عباس فی کتاب الله تعالی گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع شده است انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وارسلنا علیهم الریح العقیم و فرستادیم بر ایشان باد نازاینده که بار ور نمیکرداند درختانرا وارسلنا الریاح لواقح و فرستادیم بادهای آبستنی کننده که درختان بار ور میشوند و ان یرسل الریاح مبشرات و از آیات الهی است که میفرستد بادها را بشارت دهنده باران رواه الشافعی والبیهقی فی الدعوات الکبیر بدانکه مشهور آنست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال میابد چنانکه در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که در حدیث ابن عباس آمده مبنی بر آنست و قول ابن عباس را که مذکور شد نیز مؤید آن ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها را پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا گردد و چون یکی باشد عقیم میباشد اینچنین است اعتقاد عرب و ابو جعفر طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه و جرین بهم بریح طیبة و بآنچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریرة گذشت الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب و قول آن حضرت انا نسالك من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شده ضعیف است مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفته که الباریح و ریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بوصف کرده و درین جا سخن بسیار است در شرح مذکور شده است وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ابصرنا ناشئا من السماء بود آن حضرت چون میدید ابر را که پیدا میشد از آسمان یعنی سحاب میخواهد از ناشی ابر را و ابر را ناشی از آن گویند که پیدا میکرد از میان زمین و آسمان و در صراح گفته که ناشی نخست آنچه پیدا میشود از ابر ترك عمله میگذاشت آن حضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و خشیت واستقبله روی می آورد بآن ابر وقال ومیگفت اللهم انی اعوذ بك من شر ما فیه خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین ابر است فان کشفه الله حمد الله پس اگر کشاده خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را وان مطرت و اگر میبارید قال اللهم سقیا نافعا گفت خداوندا آب سود دهنده را و سقیا بفتح سین و سکون قاف و تنوین بمعنی آب نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است از استسقا بمعنی آب نوشیدن رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجه والشافعی واللفظ له وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال بود آن حضرت چون می شنید آواز غریدن ابر و آواز آتش که از آسمان بارد میگفت اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلکنا بعذابك وعافنا قبل ذلك خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاك مکن ما را بعذاب خود و عافیت و سلامت بخش ما را پیش از آن رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن عبد الله بن الزبیر انه کان اذا سمع الرعد ترك الحدیث از عبد الله ابن الزبیر آمده است که بود وی چون می شنید رعد را میانداخت سخن را و خاموش میشد از جهت ترس و هیبت وقال ومیگفت سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته پاکی آن خدای را که بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد تسبیح بوی مجاز است زیرا که چون بسبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته است بحقیقت است والله اعلم رواه مالك

کتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر تخت که مرده را بروی دارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر

باب عیادة المریض وثواب المرض

عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عواده بضم نیز آمده مشتق از عود است بمعنی رجوع چه عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه و عود نیز بمعنی عیادت آمده است

الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع طعام دهید گرسنه را و طعام دادن گرسنه را سنت است اگر بحد اضطرار نرسیده است و فرض است اگر باضطرار کشیده و فرض کفایت اگر متعین نگردد یکی و فرض عین اگر متعین گردد وعودوا المریض و عیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد و واجب است اگر متعهد نبود و عودوا بضم عین و سکون واو وفکوا العانی و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بقید یعنی سربهای او و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فك جدا کردن دو چیز باهم پیوسته از یکدیگر رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان پنج است رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکه در احادیث آمده و تخصیص رد بذکر بجهت اهتمام است که فرض است بر وجه کفایت وعیادة المریض و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام است نه حق صحبت و از بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده و امام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کرده و اول مسلم است بکرداینده اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند واتباع الجنائز و پیروی کردن جنازه ها و دنبال جنازه رفتن و نماز جنازه کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجهت اهتمام است و اشارت بآنکه می باید که توقف کند بعد از نماز و پیروی کند هر قدری که تواند و توقف تا دفن افضل است واجابة الدعوة و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاهی و مناهی در آن جا نباشد و امام غزالی گفته طعامی که بجهت مفاخرت و مباهات بپزند و برای نام و آوازه بسازند نیز از اجابت دعوت است سلف کرده می پنداشتند آنرا وتشمیت العاطس پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن

عطسه زننده را بيرحمك الله بشرط آنكه بگويد وى الحمد لله وتشميت بشين معجمه ومهمله واول فصيح تر است ومشتق است از آنچه مشتق است شوامت يعني قوائم وابه گويا دعا است
مر عاطس را به ثبات قدم بر خير وصحت يا از شماتت يعني شاد شدن ببلاى دشمن گويا دعا است بازماندن شماتت اعدا از عاطس وثاني از سمت يعني هدى وسيرت نيك
وتشميت سنت عين است بر واحد وسنت كفايت است بر جمع وكلام بروى در باب عطاس وتثاوب از كتاب الآداب بيايد ان شاء الله تعالى متفق عليه وعنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش است قيل ماهن گفته شد چه چيز است وكدام است آن
شش يا رسول الله قال اذا لقيته فسلم عليه گفت چون پيش آئى مسلمان را پس سلام كن بروى ورد سلام لازم آنست ودر حديث اول رد سلام گفت واكتفا كرد
بوى از ذكر سلام واذا دعاك فاجبه وچون بخواند ترا بطعام اجابت كن اورا واذا استنصحك فانصح له وچون طلب نصيحت كند از تو نصيحت كن مر اورا و
نصيحت در لغت خلوص است عسل ناصح يعني خالص از شوب موم ومراد اينجا خير خواهى وحق گزارى مسلمانان است واين سنت است ونزد استنصاح واجب واذا
عطس فحمد الله فشمته وچون عطسه زند مسلمان پس حمد گويد خدا را پس تشميت كن مر او را و يرحمك الله بگو واذا مرض فعده وچون بيمار شود پس عيادت
كن او را واذا مات فاتبعه وچون بميرد پس پيروى كن جنازه او را وبعد از نماز گذاردن بروى نصيحت درين حديث زياده كرد ومراد حصر نيست در حقوق مسلمانى بسيار آنست
در هر مقام چيزى از آن بيان كرد وتواند كه نزول وحى بر آن بتدريج باشد رواه مسلم وعن البراء بن عازب قال امرنا النبى صلى الله عليه وسلم بسبع ونهانا
عن سبع امر كرد ما را آن حضرت بهفت چيز ونهى كرد ما را از هفت چيز امرنا بعيادة المريض واتباع الجنائز وتشميت العاطس ورد السلام واجابة الداعى
معانى اين پنج لفظ معلوم شد وابرار المقسم وامر كرد ما را براست گردانيدن سوگند خورنده را ومقسم بضم ميم وسكون قاف وكسر سين مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسين
بمعنى سوگند نيز روايت است يعنى شخصى سوگند خورد بر فعل تو كه اين كار را البته خواهى كرد پس بايد كه بكنى تو آنرا تا سوگند وى راست گردد وحانث نشود يا سوگند خورد بر فعل
خود كه البته اين كار بكنم پس بايد كه سعى كنى در تيسير وتحصيل اين كار وبهم رسانيدن اسباب آن وبعض گفته اند كه معنى آن است كه اگر يكى ديگرى را سوگند دهد بگويد بخدا سوگند بر تو كه اين كار
بكن مستحب است بروى كه بكند بجهت تعظيم اسم پروردگار تعالى اگرچه لازم نيست ودر دو صورت سابق بجهت بر آوردن مسلمانان است از معصيت كه حنث است ونصر
المظلوم وامر كرد ما را آن حضرت بيارى دادن كسى كه بروى ستمى رفته است مسلمان باشد يا كافر ذمى ومستامن ونهانا عن خاتم الذهب ونهى كرد ما را از انگشترى طلا
عن الحرير واز پوشيدن جامه ابريشمى والاستبرق والديباج بكسر دال واز پوشيدن استبرق وديباج ودر صراح گفته استبرق ديباى سطبر وديباج فارسى معرب ديبا
واينهمه اقسام حرير است والميثرة الحمراء ونهى كرد ما را از ميثره سرخ وميثره بكسر ميم وسكون يا وفتح مثلثه فراش صغير پر كرده شده به پنبه كه بر زين نهند ونشيند
وآنرا اندرزين گويند واين از عادات عجم است كه برسم تكبر ورعونت از حرير وديبا وغير آن بسازند وقيد حمراء ناظر در آن است كه اگر سرخ نباشد حرام نيست واگر بى قصد رعونت
وبجهت ضعف وآسودگى بود نيز حرام نيست والقسى ونهى كرد از قسى بفتح قاف وتشديد سين مهمله نام جامه منسوب بقس كه قريه است از مصر از كتان مخلوط بحرير
وبعض گفته اند قسى يعنى قزى نيز آمده نسبت بقز يعنى ابريشم وزاى را بسين بدل ميكنند وذكر اين ثياب واحكام آن در كتاب اللباس بتفصيل بيايد وآنية الفضة ونهى كرد
از آوندهاى نقره وفى رواية وعن الشرب فى الفضة ودر روايتى آمده كه نهى كرد از نوشيدن در آوند نقره وخوردن نيز همين حكم دارد فانه من شرب
فيها فى الدنيا لم يشرب فيها فى الآخرة پس بدرستيكه شان اين است كه كسى كه بنوشد در آوند فضه در دنيا ننوشد در آن در آخرت واين محروم گردانيده شود از آن هميشه يا
مدت طويل بجهت معاقبت بدين خطيه وآنيه ذهب نيز همين حكم دارد وتخصيص بفضه بجهت جريان عادت است بشرب در آن يا اين چون ادنى است حرمت ذهب بطريق اولى
خواهد بود واين منهيات مذكوره مخصوص بمردان است الا آنيه فضه كه حرام است بر مردان وبر زنان متفق عليه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم يزل فى خرفة الجنة حتى يرجع بدرستيكه مسلمان چون عيادت ميكند برادر مسلمان خود را هميشه ميباشد در چيدن ميوه بهشت تا آن
وقت كه باز ميگردد از عيادت وخرفه بضم خا وسكون را آنچه چيده شود از ميوه ومخرف ومخرفه بفتح ميم وكسر را وفتح آن بستان وگاهى از خرفه نيز بستان اراده نمايند وگاهى بمعنى
كوچه ميان دو رسته نخيل آيد وطيبى گفته كه مناسب اينجا حمل برين معنى است بدليل روايت ديگر كه گفته من مخارف الجنة يعنى در بستان بهشت است در طريقى كه موصل است
بدان فافهم رواه مسلم وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول يوم القيمة يا ابن آدم مرضت فلم تعدنى بدرستيكه
پروردگار تعالى ميگويد در روز قيامت اى آدمى بيمار شدم من پس بازپرس نكردى مرا قال يا رب كيف اعودك وانت رب العالمين گويد آدمى اى پروردگار من چگونه عيادت
كنم ترا و تو پروردگار جهانيانى ومنزهى از بيمارى قال اما علمت ان عبدى فلانا مرض فلم تعده گويد پروردگار تعالى آيا ندانستى تو اى آدمى كه بنده خاص من فلان بيمار شد
پس نپرسيدى او را اما علمت انك لو عدته لوجدتنى عنده آيا ندانستى تو كه اگر تو عيادت ميكردى آن بنده را مى يافتى مرا نزد وى يعنى رحمت ورضاى مرا نزد وى يا ابن آدم
استطعمتك فلم تطعمنى ميگويد پروردگار در قيامت اى پسر آدم طلب طعام كردم از تو پس طعام ندادى مرا قال يا رب كيف اطعمك وانت رب العالمين گويد آدمى
پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار عالميانى وپاك ومنزهى از گرسنگى واز خوردن قال اما علمت انه استطعمك عبدى فلان فلم تطعمه گويد پروردگار تعالى آيا ندانستى تو كه طعام
طلبيد از تو بنده من فلان پس طعام ندادى تو او را اما علمت انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندى آيا ندانستى تو كه اگر طعام ميدادى تو آن بنده را مى يافتى تو ثواب وجزاى آن طعام نزد

من قال يا ابن آدم استسقيتك فلم تسقنی میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قال یا رب کیف اسقیك وانت رب
العالمین گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و تو رب عالمینی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج آب قال استسقاك عبدی فلان فلم تسقه بگوید وی تعالی آب طلبید از تو بنده من
فلان پس آب ندادی تو او را اما علمت انك لو سقيته وجدت ذلك عندی آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ اما علمت
انك چنانکه در قرائن دیگر است و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت
می یافتی جزای آنرا نزد من و در تضمن این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است مثنوی آمد از حق سوی
موسی این عتیب کای طلوع نور تو کرده ز جیب مشرقت کردم بنور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی گفت سبحانا که پاکی از زیان این چه رمز است این بکن یا رب بیان
باز فرمودش که من رنجور یم چون نپرسیدی تو از روی کرم گفت یا رب نیست نقصانی ترا عقل گم شد این گره را بر کشا گفت ما را بنده خاص گزین گشت رنجور او منم نیکو ببین
هست رنجوریش رنجوری من هست معذوریش معذوری من هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه
وسلم دخل علی اعرابی یعوده روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکرد او را وکان اذا دخل علی مریض یعوده و بود عادت
شریف آن حضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت میکرد او را قال له میگفت آن حضرت مر آن مریض را لا باس طهور ان شاء الله نیست باک یعنی غم مخور و
اندوهگین مباش از آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناهان را و دور کننده است آنها را یا که تنقیه و اصلاح کننده است مر بدن را نیز از اخلاط ردیه
و اجزای کثیفه فقال له لا باس طهور ان شاء الله پس باز گفت آن حضرت مر آن اعرابی را همین کلمه قال گفت اعرابی کلا نه این چنین است بل حمی تفور بلکه تبی است
که میجوشد چنانکه دیگ میجوشد و فوران جوشیدن دیگ علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال تزیره القبور زیارت میکناند این تب آن پیر را گورها را فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فنعم اذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو همچو میگوئی غضب کرد آن حضرت بر وی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد
طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفاة اعراب و اجلاف ایشان بود که از شدت وجع آن
بیطاقتی کرده بی تابی نمود و با وجود آن تکلف کرد در سجع که نه مقام آن بود و در غضب آمد آن حضرت و الزام کرد او را بفال بد و شوم که بر نفس خود کرد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحه بیمینه بود آن حضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بدست
راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آید و شاکی و مشکو میگویند دردناک را که درد وی بسیار نباشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله
کردن ثم قال پس میگفت آن حضرت و میخواند این دعا را اذهب الباس رب الناس ببر این درد را ای پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت
شدن آید واشف انت الشافی و تن درستی ده توئی تندرستی دهنده لا شفاء الا شفاؤك نیست شفا مگر شفای تو شفاء لا یغادر سقما شفائیکه نمی گذارد هیچ بیماری
وسقم بفتحتین و بضم و سکون هر دو لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین است متفق علیه وعنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه بود
وقتی که شکایت میکرد آدمی چیزی را یا عضوی و جزوی را از خود او کانت به قرحة او جرح یا می بود دروی ریشی یا خستگی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف و سکون را چیزیکه
بیرون می آید بر اعضا همچو دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی الله علیه وسلم باصبعه میگفت آن
حضرت در حالی که میگذرانید انگشت را بر جای درد و گفته اند نووی که میگرفت آن حضرت آب دهن مبارک خود را باصبع خود و می نهاد آنرا بر خاک بعد از آن می نهاد انگشت
خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آنرا بدان و میگفت بسم الله بنام خدا تربة ارضنا بریقة بعضنا خاک زمین ما آمیخته بآب دهن بعضی از ما لیشفی سقیمنا اگر به
این فعل را تا تندرستی داده شود بیمار ما باذن ربنا بدستوری پروردگار ما و اما مردی و این سریست از اسرار در علاج قروح و جروح آنچه میرسد در یکی یابد آنرا عقول و افهام و در رقیها
و افسونها آثار عجیبه است که ظاهر نمیگردد اسرار آن و مر افعال آن حضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم اوست و افهام و عقول قاصر خفا را بدانک آن راه نیست و گرفتاران
تنگنای طبیعت و تفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدان راه نیابند و از آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از نکر فتاران است
بدانست گفته که بتحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را نیز تاثیر است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید
که خاک از جای وطنی خود با خود بردارد و پاره از آن در ظرف آب بیندازد و از آن آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج و تورپشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث
آن نسبت که تربة ارض اشارت است بفطرت آدم و ریقة بعضنا بنطفه که پیدا میگردد بوی آدمی پس گویا تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگارا توئی که ابداع کردی
اصل اول را از خاک بعد از آن پیدا کردی با ولاد او را از آب حقیر خوار پس آسانست بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انتهی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه
است که ثابت شده است مر آنرا خاصیت در شفای مریض و مراد بعض ذات کریم اوست صلعم و این وجه اخیر توجیهی وارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد
والله اعلم متفق علیه وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده عائشه گفت بود آن حضرت وقتیکه بیمار
میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است دو سوره آخر قرآن یا با سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی

تعوذ و تعویذ اند و دم میکرد و از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید و میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آن حضرت آن
دردی که وفات یافت در آن کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث بود من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود وامسح بید النبی و مسح میکردم و میمالیدم
بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که میخواندم و دستهای آن حضرت را میگرفتم و در وی میدمیدم و بهر دو دست وی بدن او را مسح میکردم متفق علیه وفی روایة
لمسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات گفت عایشه بود آن حضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانهٔ وی میدمید بروی معوذتها
وعن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل گردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب وغیر ایشان انه شکی الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آن حضرت دردی که می یافت آنرا در تن خود فقال له رسول الله پس گفت
مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی یألم من جسدک بنه دست خود را بر آنجاییکه درد میکند از تن تو وقل و بگو بسم الله ثلثا سه بار وقل سبع مرات
و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی چیزیکه می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت وی و سرایت
آن در مآل قال گفت عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی پس کردم آنچه فرموده بود آن حضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید
الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد
بیمار شدی فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بیمار شدم قال گفت جبرئیل و خواندن این دعا را برای علاج آن حضرت بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء
یؤذیک از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات او عین حاسد و از شر هر چشم حاسد و کلمهٔ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد
الله یشفیک خدا تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیک بنام خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین
بود آن حضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما وعن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان
بذیل تغیر و ابطال آنها راه نیست و مراد بکلمات یا معلومات آلهی است تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد در گذرد است
از جن و انس و دواب وهامة و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهردار کشنده چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبد بر زمین و قصد آدمیان کنند
مثل حشرات نیز هوام گویند ومن کل عین لامة و از هر چشم بد و ندملم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند ویقول
ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحق و میگفت آن حضرت خطاب با امین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را
رواه البخاری و در وی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد وفی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع بدو کلمه که مدخول من است
یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سهو قلم است والله اعلم وعن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که بخواهد خدای تعالی با آن کس نیکی را گرفته میشود یا میگیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب
و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبور زده و راضی گردد و داخل لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش آینده
بر طبیعت آدمی که برسد و بگیرد او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه اشارت بدو کرده شد رواه البخاری وعن ابی
سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و ما تنگی ولا وصب و نمیرسد درد و رنجوری و بعض
گویند درد و بیماری دائم ولا هم و نه اندوه و گداختن بیماری تن را ولا حزن و نه غم و اندوه خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک
یکدیگر اند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل می باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود و حزن و هم ناخوشی دل
رسیده است که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد حتی الشوکة یشاکها تا آنکه خاری که خلانیده میشود او
آنرا الا کفر الله بها من خطایاه مگر آنکه میپوشد و می بخشد خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا متفق علیه وعن عبد الله بن
مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعک گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حال آنکه وی تب زده شده بود و وعک حرارت تب و تیزی
وی فمسسته بیدی پس بسودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انک لتوعک وعکا شدیدا بدرستیکه تو هر آئینه که تب زده میشوی تب زده
شدن سخت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم آری من تب زده میشوم چنانکه تب زده میشوند دو مرد از شما
فقلت ذلک لان لک اجرین ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تب زده شدن تو مثل تب زده شدن دو مرد بسبب آن است که مر ترا دو اجر است به برابر یا مضاعف
است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آن حضرت آری بسبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه پس گفت آن حضرت نیست هیچ مسلمان که
برسد و را آزاری از بیماری پس چیزیکه جز بیماریست الا حط الله به سیأته کما تحط الشجرة ورقها مگر آنکه فرو می افکند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برگهای
خود را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله ندیدم من هیچ یکی را که درد بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهت

و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب آنرا نداند متفق علیه وعنها قالت مات النبي صلى الله عليه وسلم
بين حاقنتي وذاقنتي گفت عائشه رحلت کرد آن حضرت سر بر سینهٔ من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من و
مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلى الله عليه وسلم پوشیده نماند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلى الله عليه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست و متبادر در اذهان چنان میدر آید که آن حضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود و
غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید رواه البخاري وعن كعب بن مالك قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المومن كمثل الخامة من الزرع تفيئها الرياح قصه و حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مائل
و راجع میگردانند آنرا بادها و خامه بخای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و تر و تفیء بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و همزه تصرعها مرة وتعدلها مرة اخرى می افکنند و می اندازند بادها
آنرا یکباری و راست و برابر میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان کاهی می اندازد او را حادثه ضعف و بیماری و کاهی راست و درست میگرداند صحت و تندرستی حتى يأتيه اجله
تا آنکه می آید او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او ومثل المنافق كمثل الارزة المجذية و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپاست التي
لا يصيبها شيء آن درختی که نمیرسد آن را چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و زای ابجد این است . وایت و ابو عبیده گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و فتح
آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ وی در زمین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و کسر دال معجمه و جذیه بکسر بیخ درخت را گویند حتى يكون انجعافها مرة واحدة تا آنکه میباشد
افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری ناگاه بیکبارگی می افتد و میمیرد متفق عليه وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المومن كمثل الزرع لا تزال الريح تميله حال مومن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل می گرداند و می جنباند آنرا
ولا يزال المومن يصيبه البلاء و همیشه است مومن که میرسد او را بلا ومثل المنافق كمثل شجرة الارزة لا تهتز حتى تستحصد و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود و بریده نگردد متفق عليه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر در آمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على
ام السائب برام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدیدن وی می آمد در خانها و می در آمد فقال ما لك تزفزفين پس گفت آن حضرت بام السائب که تب لرزه داشت
چه شده است ترا که می لرزی تزفزفين ماخوذ است از زف الطائر وقتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و میجنباند برای ورا هر و آمده است قالت الحمى لا بارك الله
فيها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تپ است برکت نکند خدای در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبي الحمى
فانها تذهب خطايا بني آدم دشنام مکن تپ لرزه را که بدرستیکه تپ می برد گناهان فرزندان آدم را كما يذهب الكير خبث الحديد چنانکه می برد دمه آهنگری چرک
و پلیدی آهن را رواه مسلم وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مرض العبد او سافر كتب له بمثل ما كان يعمل مقيما
صحيحا وقتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات و اوراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالتیکه
مقیم و تن درست بود رواه البخاري وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون شهادة لكل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق عليه خلیل گفته است که طاعون وباست و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد
میگردد بوی هوا پس فاسد میگردد بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابو بکر بن العربي گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی و در قاموس
طاعون و وبا را بیک دیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بورم مؤلم سیاه سوزنده زهردار و بآنچه می بر آید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه
میگرداند گرد خود را و کاهی سبز و سرخ میباشد و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر گریختن از آن و بیرون رفتن از شهری که واقع شده باشد در آن نهی کرده و وعید
نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام است و مخصوص بآنچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ
وبا و موت عام مذکور شده و اگر چه بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وباست و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر
همین معنی محمول باشد فردی از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن واین قائل ان احادیث را که در وی لفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافية وعن ابي
هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند المطعون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و به صبر بر آن جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را از درد و غیر آن مراد داشته و بعض گفته اند که مراد بمبطون کسی است که نگاه داشته
بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم والغريق سوم آنکه در آب
غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن عمدا بجهل القای نفس در تهلکه نکرده وصاحب الهدم چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده بفتح ها و سکون دال ویران
گردن و انداختن بنا و فتح دال بنای افتاده و هم بکسر دال میت بهدم والشهيد في سبيل الله پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل
اوست و شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم اویند و شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهيد في سبيل الله قتیل و ما سوای آن یعنی دیگران

فسم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت
عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مرا که طاعون عذابی است
که میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه ولاحقه وان الله جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را
که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون پس
درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده است بر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له در حالی که میداند و یقین میدارد که نمیرسد او را
مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه البخاری وعن اسامة
بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی
از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زای عذاب و گاهی زای را بسین بدل کنند او علی ما کان قبلکم یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک راویست که علی طائفة من بنی اسرائیل
فرمود یا علی من کان قبلکم فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری خبر شهری که شما در آنجا نئید پس قدوم نیارید در آن زمین
و نروید در آن و تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در
تهلکه لازم نیاید واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن
از طاعون متفق علیه ضابطه در وبا همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده
یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خم شده نزد غلبه ظن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مراد فاسد است که آنها از قبیل اسباب
عادیه اند و این از اسباب وهمی و بر سر تقدیر گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة وعن انس قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر
میگوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی نابینا کنم چشمان وی یا کور سازم او را پس صبر کند آن بنده در ین ابتلاء در ظاهر و باطن ناشکری نیندیشد و نگوید و
بداند که ابتلا بعمی از روی سخط و غضب الٰهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی است که ببصر واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شده میفرمود که
خلوتی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شده عوضته منهما الجنة عوض دهم آن بنده را از آن حبیبتین بهشت را یرید عینیه میخواهد بحبیبتین بنده دو چشم بنده
اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عاید بحضرت عزت است جل جلاله و اگر کلام راویست ضمیر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری
الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة گفت علی مرتضی رضی الله عنه
شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدوه بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت
بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعا و رحمت کنند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند وان عاده عشیة
الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند
وکان له خریف فی الجنة و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی وابو داؤد وعن
زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص
علی ابن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت دردی که بود در چشم من و درد سبب
بعینی بلفظ افراد رواه احمد وابو داؤد و از اینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آن کسیکه گوید که رمد را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث
صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و عین و ضرس و صحیح آن است که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است والله
اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان
بقصد ثواب و اقامت سنت بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و انس تفسیر خریف بسال
در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا ابا حمزة خریف کدام است گفت سال و وجهش آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور در سنت
علامت ایشان در خریف است رواه ابو داؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی
که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اکثر عدد و تکرار در دعا ما سه است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد در ین مقام از برای دفع بلا از سبع اعضا باشد
والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا الا شفی مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا
ان یکون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست رواه ابو داؤد والترمذی وعن النبی صلی الله علیه وسلم

کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا و هم از ابن عباس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند
بسم الله الکبیر بنام خدای بزرگ اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار از بدی هر رگ پر شده از خون یا برنده خون و از بدی
گرمی آتش رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرف الا من حدیث ابراهیم ابن اسمعیل وهو یضعف فی الحدیث روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم شیئا میفرمود آن حضرت کسیکه شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری او اشتکاه اخ له یا شکایت کند برادری مرا ورا یعنی
مسلمانی فلیقل پس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود ربنا الله الذی فی السماء پروردگار ما خدای است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان زمین
که بتان اند ولهذا حکم کرد آن حضرت بایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این همانست که در تاویل قول حق سبحانه وهو الله فی السموات
وفی الارض و قول وی وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله گفته اند تقدس اسمک پاک است نام تو ای پروردگار ما از تهمت نقصان و عدم تاثیر امرک فی السماء
والارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده واوحی فی کل سماء امرها و فرموده یتنزل الامر بینهن کما رحمتک
فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است به بعض دون بعض که مومنانند
نه کافران اگر چه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالی ورحمتی وسعت کل شیء فاجعل رحمتک فی الارض پس بگردان رحمت
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حوبنا بیامرز مارا بزه ما را وحوب بضم حا و فتح آن بمعنی اثم است و بعض گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم و بمعنی حزن و وحشت
وجهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که همه این معانی صالح اراده اند و مراد موجب حوب و اسباب آنست وخطایانا و بیامرز گناهان مارا و خطایا گناهانی که
بطریق خطا بوجود آیند و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق یابد انت رب الطیبین تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناهان است یعنی بیامرز مارا تا از گناهان پاک
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل رحمة من رحمتک فرود فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو وشفاء من شفائک و بفرست شفای از
شفاهای تو علی هذا الوجع برین درد مندی و رنجوری فیبرأ پس به شود و دور گردد این وجع رواه ابو داؤد وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیماری را پس باید که بگوید اللهم اشف عبدک خداوندا تندرستی ده بنده خود را ینکأ لک
عدوا تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام و ایجاع نیز آمده است و بهمزه و
بیهمزه هر دو آمده و بهمزه پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده او یمشی لک الی جنازة یا برود بیرون برای رضای تو و ادای حق دین تو
بسوی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سایر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از آن ذکر کرد آنچه متعلق بود بسنت اماتت اعدا و
دعا و امداد موتی و طیبی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمتست بر دوستان وی رواه ابو داؤد وعن
علی ابن زید روایت است از علی ابن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است عن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه تابعیه است روایت دارد از عائشه
انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا که این آیت است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اگر پیدا کنید چیزی را
که در ذاتهای شما است یا پنهان دارید آنرا حساب میکند شما را بآن خدای تعالی وعن قوله و پرسید از قول وی تعالی من یعمل سوء یجز به هر که بکند بدی را پاداش داده میشود بوی باعث بر
پرسیدن معنی این دو آیت آن است که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده میشوند بدانچه مضمر دارند در النفس خود از خطرات ذنوب و اندیشهای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده
میشوند بهر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از آن فقالت عائشة ما سألنی عنها احد منذ سألت رسول الله پس
گفت عائشه سوال نکرد مرا از این محاسبه و مجازات هیچ یکی از آن گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این دو آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاتبة
الله العبد این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را بما یصیبه من الحمی بآنچه میرسد بنده را از تپ و بیماری والنکبة والنکبت بفتح نون عتاب
وخشم گرفتن و ملامت کردن و پیدا کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن
ونکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث و زحمتها حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه تا این مصیبت که پاره از مال می نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت از آستین است و عادت است
بر نهادن پاره مال در آن فیفقدها پس گم میکند وی آن بضاعت را فیفزع لها پس متحیر شود و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذه خشم و عتاب است
در دنیا نه مواخذه عذاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوش حال گردد و مسرور باشد که سبب تمحیص ذنوب و رفع درجات است نظم من ترا غمگین و گریان زان کنم
تا کت از چشم بدان پنهان کنم زان بجوشانم که مکروه منی بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی زان حدیث تلخ میگویم ترا تا ز تلخیها فرو شویم ترا تو ز تلخی چون همه پر خون شوی پس ز تلخیها همه بیرون شوی حتی ان العبد
لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا آنچه از کان می بر آید پیش از
ریختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش از آن که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وی عین است رواه الترمذی وعن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا

عبد انکه نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل حقیر فما فوقها او دونها پس آنچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر
تر است الا بذنب مگر بسبب گناهی که کرده است و خطائی که از وی رفته است درویشی را بند نعلین موشی بریده می نالید و می گفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام وما
یعفو الله عنه اکثر و آنچه عفو و محو میکند و درمیگذراند خدای تعالی از وی بیشتر است وقرأ و خواند آن حضرت موافق این حال این آیت را که وما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر و هر چه میرسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزیست که کرده است دستهای شما یعنی ذاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری از آن رواه الترمذی
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقة حسنة من العبادة ثم مرض بدرستیکه بنده چون می باشد بر حالت
نیک از عبادت پس تر بیمار شود قیل للملك الموکل به گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بروی اکتب له مثل عمله اذا کان طلیقا بنویس برای وی مانند عمل وی در
وقتی که بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد حتی اطلقه تا آنکه رها کنم اورا و تندرست گردانم اورا او اکفته الی یا ضم کنم اورا و گرد آرم اورا بسوی خود
یعنی بمیرانم وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا ابتلی المسلم ببلاء فی جسده قیل للملك چون مبتلا گردانیده میشود مسلمان و آزموده میشود
ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را اکتب له صالح عمله الذی کان یعمل بنویس برای وی عمل نیک زیرا که میکرد پیش از ابتلا فان شفاه غسله وطهره پس اگر شفا میدهد
میشوید اورا خدای تعالی بمبالغه و پاک میگرداند اورا وان قبضه غفر له ورحمه و اگر قبض میکند اورا و می میراند می آمرزد مر اورا و رحمت میکند اورا رواهما روایت
کرده است این هر دو حدیث را فی شرح السنة وعن جابر بن عتیك بر وزن کریم انصاری معاویست منسوب است بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر
و مشاهدی را که بعد از وست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلاف کرده شد در شهود وی بدر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة
سبع سوی القتل فی سبیل الله شهادت هفت قسم است جز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف است از آن المطعون شهید آنکه مرد بطاعون شهید است
والغریق شهید وصاحب ذات الجنب شهید و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور است و آن قروح است که حادث میگردد در داخل پهلو نزدیک بدل و سینه و
نشان او تنگی نفس و تپ است و او را اقسام و احکام و اسباب و علامات است که در کتب طب مذکور است و در شرح سفر السعادة مجملی از آن ذکر کرده شده است والمبطون شهید
معنی مبطون معلوم شد وصاحب الحریق شهید و خداوند آتش که بناگهان در آتش افتد و بسوزد والذی یموت تحت الهدم شهید و آنکه میرد در زیر بنای افتاده که بیفتد
بروی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شد و اینجا بفتح مناسب تر است والمرأة تموت بجمع شهید و زنی که میرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و سکون
میم بمعنی مجموع یعنی آنکه میرد در ولادت و بیرون نیاید ولد وی و آنکه عقب ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعض تفسیر کرده اند ببکر زیرا که بکارت مجموع است در وی مثل ولد و در حدیث
دیگر آمده است و زنیکه بجمع مرد و بمیرد و نشد دختری او می در آید در بهشت رواه مالك وابو داود والنسائی وعن سعد قال سئل رسول الله صلی الله علیه و
سلم روایت است از سعد بن ابی وقاص رض که پرسیده شد آن حضرت ای الناس اشد بلاء کدام از آدمیان سخت تر است از روی بلا و آزمایش قال الانبیاء ثم الامثل فالامثل
گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس تر هر که فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات یبتلی الرجل علی حسب دینه مبتلا گردانیده میشود
مرد بر اندازه دین وی فان کان فی دینه صلبا پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت اشتد بلاؤه سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین است پس صبر
میکند بران و میداند که مبلی حق است و در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت وی و مکفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی و
ان کان فی دینه رقة و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی هون علیه آسان و سبک کرده میشود بر وی تا بی صبری نکند و بیرون نیاید از نقص دین از جهت عدم
قوت ایمان و یقین پس تالیف قلب وی میکند بر نعمت و قول وی فما زال کذلك پس همیشه است مرد همچنین و هم بر این حال حتی یمشی علی الارض ما له ذنب
تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردی است که صلب است در دین رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث حسن صحیح وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذی رأیت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از سختی مردن آن حضرت یعنی پیش ازین رشک بردم بر هر که بآسانی می میرد و بعد از آنکه دیدم سختی
موت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دیگر رشک بر کسی بآسانی موت نبردم و اعتقاد کردم که خیریت در سختی موتست نه آسانی رواه الترمذی والنسائی و بیان سختی در حدیث
آینده بیاید وعنها قالت رأیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه ماء گفت عائشه دیدم آن حضرت را و حال آنکه آن حضرت
در حالت موت بود و نزد وی قدحی بود که در وی آب است وهو یدخل یده فی القدح و آن حضرت می در آورد دست خود را در قدح ثم یمسح وجهه پس مسح
میکرد روی مبارک خود را و می بر آورد دست تر را بر روی از جهت حرارتی که می یافت ثم یقول پس تر میگفت اللهم اعنی علی منکرات الموت خداوندا یاری ده مرا بر
سختی مرگ او علی سکرات الموت یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راویست و سکرات جمع سکرة بسکون کاف این نیز بمعنی سختی و محنت و بی هوشی است و
تنکیر بمعنی خفه کردن آید رواه الترمذی وابن ماجة و شیخ ما اجل اکرم ابو الحسن محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات موت بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم وجوه متعدد ایراد
نموده یکی آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس و تالم اکثر و دریافت اثر آن اکبر بود چنانکه فرمود انی لأوعك کما یوعك رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بسبب لطیف وی

دفع

وتعشق بوی اقوی واوفی بود پس تألم وی بمفارقت وی بیشتر و قوی‌تر باشد دیگر آنکه درینجا تسلیهٔ امت است که چون ببینند که نقل روح پاک وی باین صعوبت است آسان گردد
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامهٔ ارواح است از تمامهٔ اجساد دیگر آنکه آن حضرت
متولی امور مملکت الهیه وگماشتهٔ درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوی مفوض بود و کدام دایرهٔ مملکت واسع‌تر از مملکت و سلطنت وی بود و عادت
مستمرهٔ گماشتگان است که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب هیبتی و هراسی بحال شان راه یابد که چه طور برآید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از
شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرموده‌اند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت است
دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن اوقات واتم واکمل
آن حالات بود و این سکرات مشاهدات و افاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات و مجاهدات مینمود و این وجه اوجه وجوه است و اوفق بمقام و
حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک و احساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و استکانت و عبودیت
در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف‌تر ترسان‌تر ازین جهت ظاهر شد بروی آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای . وحی طبیعت حامل بود
بر اسراع و اضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود برآید و ببرود بسرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشی میشد قهر عالم طبیعت و ضغط ضیق
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال و ظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم از آنجا که علاقهٔ محبتی بحضرت علیهٔ وی
واین و تمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع‌تر و صاف‌تر از همه سرایا است پس ظاهر شد ازینجا قلقی و التفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار
جل و علا جاری گردانید و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم بر اوصاف عبودیت که اشرف اوصاف و اجمل محامد اتصاف است و این کمالی است خاص مر آن حضرت را
ومقتضای مزاج مقام عبودیت منازلهٔ مکاره و معانات و مقاسات شدائد است ولهذا گفت نزد موت ولد شریف وی ابراهیم العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون
یا ابراهیم انتهی این است آنچه گفته‌اند و امثال این نیز میتوان گفت و درک حقیقت حال شریف وی اجل و اعلا و ارفع است از آنکه عقول و افهام و علوم و معارف عقلا و علما و عرفا
حاصر و ضابط و حاوی آن توانند بود و او برتر از آنست که آید بخیال و هرچه گویند حکم تاویل متشابهات دارد و ما یعلم تاویله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بندهٔ خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است
و مدت دنیا قصیر بهر نوع که باشد میگذرد واذا اراد الله بعبده الشر امسك عنه بذنبه و چون خواهد خدا به بندهٔ خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت او میگذارد او را بگناه وی
حتی یوافیه به یوم القیمة تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است آن را از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید وفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام و وافی رواه الترمذی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء بدرستیکه بزرگی پاداش با بزرگی بلا است هرچند بلا بیشتر و سخت‌تر جزا تمام‌تر و وافرتر و عظم
بضم عین و سکون ظا اسم است از تعظیم وان الله و بدرستیکه خدای عز و جل اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست میدارد گروهی را مبتلا میگرداند و آزمایش میکند ایشان را
و همچنین چون دشمن میدارد گروهی را مبتلا میگرداند ایشان را و این شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی
در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی ومن سخط فله السخط و کسیکه خشم گیرد و راضی نگردد پس او را خشم و بی رضائی است پس رضا و سخط بنده سبب و علامت رضا و
سخط پروردگار و محبت و عداوت اوست صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکردند که بچه معلوم گردد رضا و سخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی است
خدا نیز از بنده راضی است واگر ساخط است ساخط رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال البلاء
بالمؤمن والمؤمنة همیشه می باشد بلا مرد مسلمان یا زن مسلمان فی نفسه در ذات هر یکی بآلام و امراض و اذایا وماله و در مال هر یکی بهلاک و نقصان وولده و در
اولاد بمرض و موت و اینها همه سبب کفارت ذنوب و محو خطایای وی میشوند حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا و حال
آنکه نیست بروی هیچ گناهی رواه الترمذی وروی مالك بنحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن محمد ابن خالد السلمی بضم سین
وتخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش و جد او صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت
له من الله منزلة لم یبلغها بعمله بدرستیکه بنده چون در گذشته باشد برای وی از خدا مرتبه و درجهٔ بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی‌تواند رسید
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده مبتلا میگرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صبره علی
ذلك پس شکیبا میگرداند او را بران بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله تا آنکه میرساند این بلا و صبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا و صبر آن
بنده را مرتبهٔ که در گذشته است مر او را از خدا رواه احمد وابوداود ازینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه و مقامی میرسد که بطاعت و عبادت نمی‌رسد شیخ امام
اجل ابوعبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله وقدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت و چون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم و اندازه کردم در نفس خود آنچه بدید
کردم مرا وی بجان ازین علت در مقدار این مدت و میان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده شوم من در وجود این علت و در آنکه مرا عبادت ثقلین میبود درین مدت کدام ازین دو میل میکردم

کدام یکی را اختیار میکنم پس صحیح شد عزم من وثابت شد یقین من وواقع شد بصیرت من بر آنکه آنچه اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است اندروی شرف واعظم اندروی
اجر وانفع از روی عاقبت وآن علتی ومرضی که تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من وبندگی است خالی از شائبهٔ عجب وریا ودانستم که این قول که بلا ما اختیار کردیم چه سبب
واین مسئله را در رسالهٔ تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کرده شده است وعن عبد الله بن شخیر بکسر شین معجمه وتشدید خای معجمه مکسوره در آخر راء صحابی است در
بصره نزول کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل بضم میم وکسر ثلثه مکسوره مشدده یعنی تصویر کرده شد وپیدا کرده شد ابن آدم آدمیزاد والى جنبه تسع
وتسعون منية وحال آنکه بجانب پهلو وی است یعنی نزدیک باو ومتصل باو است نود ونه مرگ یعنی آفات وبلایا که اسباب مرگ وهلاک اند ان لخطأته المنايا وقع
في الهرم حتى يموت اگر خطا میکند او را وییرسد بوی مرگها واسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعنی آدمی مشمول ومحاط است ببلایا ومصائب بی اندازه که خلاصی
ندارد از آنها واگر با در اخلاص یابد افتد زان می افتد در پیری که دردی دوا وبلای بی منتهاست ودروی از مردن چاره نیست والبته می باید مرد رواه الترمذي وقال هذا حديث
غريب وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يود اهل العافية يوم القيمة حين يعطى اهل البلاء الثواب دوست میدارند وآرزو میبرند اهل
عافیت که در دنیا از بلایا ومصائب سالم بوده در روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که لو ان جلودهم كانت قرضت في الدنيا بالمقاريض کاشکی
پوستهای ایشان بریده وپاره پاره کرده میشد در دنیا بکاردها رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیرانداز وعامر ابن
الرام نیز میگویند وصحیح اول است صحابی است که یک حدیث دارد واین نیز بسند مجهول مرویست قال ذكر رسول الله گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه و
سلم الاسقام بیماریها را فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله پس گفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پس تر صحت می بخشد او را خدای تعالی كان كفارة
لما مضى من ذنوبه میباشد بیماری پوشنده مرچیزی را که گذشت از گناهان وی وموعظة له فيما يستقبل ومیباشد پند مر او را در آنچه پیش می آید از زمان و
ان المنافق اذا مرض ثم اعفي وبدرستیکه منافق چون بیمار شود پس تر عافیت داده شود كان كالبعير عقله اهله ثم ارسلوه میباشد مانند شتری که بستند او را کسان
او پس تر رها کردند فلم يدر لم عقلوه ولم ارسلوه پس در نیافت آن شتر بجهت عدم تمیز که چرا بستند ورا واو را چرا گشادند ورا همچنین منافق بخلاف مؤمن که می داند که بیمار کردن وی
برای تادیب وتهذیب وی بود وعافیت برای پند پذیر شدن وشکر گزاردن وقدر نعمت شناختن است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله وما الاسقام چه
چیز است بیماریها وکدام است من نمی شناسم آنرا والله ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشده ام من هرگز فقال قم عنا پس گفت آن حضرت برخیز وور شو از پیش ما فلست
منا پس نیستی تو از ما ظاهر آنست که آن مرد منافق بود وکذا في شرح الشيخ والا این شدت ودرشتی نمی فرمود رواه ابو داود وعن ابي سعيد قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم على المريض فنفسوا له في اجله چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس گشاده دهید او را وببرید غم او را در
درازی مدت حیات او چنانکه گوئید غم مخور باکی نیست شفا خواهی یافت دراز خواهد بود عمر تو في الصراح تنفیس آسایش دادن ورهایش دادن از غم فان ذلك لا يرد شيئا
ويطيب بنفسه زیراکه بدرستیکه تنفیس باز نمی گرداند چیزی را که مقدر است وخوش میکند نفس وی ویطیب بتخفیف است وبا زائده است ودر بعض نسخ يطيب نفسه
بتشدید یا بدون با یعنی خوش میکند نفس او را رواه الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب وعن سليمان ابن صرد بضم صاد وفتح را
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافته واز کسانیست که امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما کینه کشی کرده وشهید کشته وعمر وی نود وسه بوده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتله بطنه کسی که کشت او را اشکم وی معنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد لم يعذب في قبره عذاب کرده نشود او را
در گور وی رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب الفصل الثالث عن انس قال كان غلام يهودي يخدم النبي بود پسری از قوم
یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلى الله عليه وسلم شیخ ابن حجر گفته که واقف نشدم بر اسم او وبعض گفته اند که نام او عبد القدوس بود فمرض فاتاه النبي پس بیمار شد
آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلى الله عليه وسلم يعوده در حالتی که عیادت میکند آن حضرت او را فقعد عند رأسه پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام
فقال له اسلم پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الى ابيه وهو عنده پس نگاه کرد آن غلام بجانب پدر خود وپدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع
ابا القاسم فرمان برداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آن حضرت است ویهود بیشتر آن حضرت را باین کنیت ذکر میکردند وباسم مبارک که محمد است کمتر یاد
میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول الحمد لله الذي انقذه
من النار پس بیرون آمد آن حضرت وحال آنکه وی میگوید شکر خدای را که برهانید او را از آتش دوزخ رواه البخاري ودرین حدیث جواز استخدام کافر است وجواز عیادت
وی بامید واری اسلام وی وگفته اند که اگر خویشی یا همسایگی داشته باشد نیز میتوان کرد وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد مريضا نادى
مناد من السماء کسی که عیادت میکند بیمار را آواز میدهد آواز دهنده از آسمان یعنی فرشته طبت وطاب ممشاك خوشی باد ترا در دنیا وخوش باد بپای رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا هم
در دنیا یا هم در آخرت ودرینجا اشارتست بافضلیت عیادت پیاده وتبوأت من الجنة منزلا وبگیری تو از بهشت منزل را وتوانند که این همه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالی
از حال عیادت کننده رواه ابن ماجه وعن ابن عباس ان عليا رضي الله عنهم خرج من عند النبي صلى الله عليه وسلم في وجعه الذي توفي فيه فقال الناس يا ابا

عباس که علی برآمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آن حضرت در آن درد فقال الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد و شکر خدا به شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب آنست که چون از حال بیمار
پرسند جواب به بهی و خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی مکی از اعلام علما و اجله فقها امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم
فاضلتر از وی و بود اسود و اعور و اشل و اعرج بعد از آن اعمی شد روزی که فوت کرد اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس
الا اریك امرأة من اهل الجنة آیا ننمایم ترا زنی از اهل بهشت قلت بلیٰ گفتم بلی بنما قال هذه المرأة السوداء گفت این زن سیاه و نام وی اختلاف است بعضی
سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره و سکیره و بقاف و کاف بدل عین و بعض باشطه و بعض خدیجه والله اعلم اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور وانی اتکشف بتای فوقانیه و بدرستیکه من برهنه میشوم یا می‌ترسم و ملاحظه میکنم
از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تاثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت
ولك الجنة پس گفت آن حضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت وان شئت دعوت الله ان یعافیك و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد ترا فقالت اصبر پس گفت
آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف پس گفت من برهنه میشوم و می‌ترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد
مر آن زن را متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدما که گفت که مردی آمد او را موت در
زمان آن حضرت فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا گردانیده نشده به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ویحك وای تو عجب از تو ما یدریك چه داناند ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته اگر میبود این که خدای تعالی می‌میراند و می‌آزماید او را به بیماری پس
کفارت میکرد از وی از بدیهای وی هر آینه میبود مر او را رواه مالك مرسلا وعن شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی والصنابحی بضم صاد نسبت است بصنابح بن زاهر
نام او عبدالله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس انهما که ایشان دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در حالی که عیادت میکنند
آن مرد را فقالا له پس گفتند مر آن مرد را کیف اصبحت چگونه صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنعمة گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم
قال شداد ابشر بکفارات السیئات خوش خبر و خوش حال باش بخصلتهائیکه پوشنده بدیها است وحط الخطایا و بفرود افکندن گناهان فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیراکه من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مومنا چون
من مبتلا کردانم یعنی به بیماری بنده را از بندگان خود را که مومن است فحمدنی علی ما ابتلیته پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه
ذلك پس بدرستیکه آن بنده برمیخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزه از گناهان ویقول
الرب و میگوید پروردگار تبارك و تعالی بملائکه که کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی وابتلیته من بند کردم بندهٔ خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش
کردم او را فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو صحیح پس اجرا کنید و بنویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکه میبود دیدکه می نوشتید و اجرا می‌کردید برای وی در حالی که
وی تن درست بود واجروا بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا بمعنی راندن و مجری داشتن وظیفه و مهم رواه احمد وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله
علیه اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد آنها را ابتلاه
الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میکرداند آن بنده را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می درآید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد در آن خوض آب درآمدن حتی یجلس تا آنکه می‌نشیند فاذا جلس
اغتمس فیها پس چون می‌نشیند فرو میرود در دریای رحمت و غرق میگردد در آن رواه مالك واحمد وعن ثوبان مولای آن حضرتست همیشه در خدمت میبود در سفر و حضر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی روایت میکند که آن حضرت گفت وقتیکه برسد یکی از شما را تپ فان الحمی قطعة من النار پس بدرستیکه
تپ پاره ایست از آتش فلیطفئها عنه بالماء پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص است ببعض انواع تپ که حادث است از حرارت چنانکه متعاد اهل حجاز است
و چون بیان آن حضرت علاج جسمانی را بتبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکرد در تعلیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و
اغلب است و قوع آن در آن بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب صدقی بیاید و شرح قول آن حضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم در آن کتاب
ذکر میکرد زیراکه درین حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی نهر جار پس باید که بیفتد در جوی روان ولیستقبل جریته
و باید که پیش آید روان شدن جوی را یعنی بهمان جانب بیفتد که آب میرود و جریه بفتح جیم و کسر آن فیقول پس میگوید بسم الله بنام خدا فادم درین جوی اللهم اشف عبدك خداوندا شفا بده بندهٔ
خود را وصدق رسولك و راست گردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است و خبر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس بکند این فعل را بعد نماز

بامداد پیش از برآمدن آفتاب ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند دوی سه غوطه سه روز این بیان فلینتقع و ایضاح اوست و این عبارت احتمال دارد
که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن فان لم یبرأ فی
خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لاتکاد تجاوز تسعا باذن الله پس بدرستیکه
آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدا عزوجل رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله
گفت ابوهریره ذکر کرده شد تب را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد آنرا مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاتسبها فانها تنفی الذنوب
دشنام مکن تب را زیرا که وی دور میکند گناهان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را بگداختن و مقتضای این شکرگذاری است بر آن ولهذا مشائخ
گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن او الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند رواه ابن ماجة وعنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول و هم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد بیماری را که تب داشت
پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا تب آتش من است میگمارم آن را بر بنده من که
مؤمن است در دنیا لیکون حظه من النار یوم القیمة تا باشد تب بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن رواه احمد وابن ماجة والبیهقی
فی شعب الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول روایت است از انس که آن حضرت گفت که پروردگار
تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من لااخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا ارید اغفرله که میخواهم بیامرزم او را
حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام میگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی و سقم بضم سین
و بفتحتین واقتار بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آنرا میدهم در دنیا به بیماری و فقر میدهم پس مغفور میکردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری بلا
مکفر ذنوب اند رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه شقیق که از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین است و زمان شریف آن حضرت را دریافته اما بشرف
رویت مشرف نشده و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبدالله بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود فعوتب
فعوتب پس ملامت کرده شد و خشم کرفتند بر وی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید فقال انی لاابکی لاجل المرض پس گفت نمی گریم
از بهر بیماری لانی زیرا که من و در بعض نسخ انی لاام بدرستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت المرض کفارة بیماری کفارت است
گناهان را وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة و میگریم مگر از جهت آنکه رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیری است فترت بفتح فا و سکون تا سستی ولم یصبنی علی
حال اجتهاد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته میشود مر بنده را از مزد وقتی که بیمار میشود ما کان یکتب
له قبل ان یمرض چیزیکه بود که نوشته میشد مر او را پیش از آنکه بیمار گردد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون در مرض بیان عمل
نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در نفس مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه نفس میکند کتابت عمل و اثبات آنرا بی تعب و مشقت در عمل پس اگر در مرض میدهان کثرت
عمل میبود نوشته میشد عمل بسیار بی تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه و عجب فافهم رواه رزین وعن انس قال کان النبی روایت است
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لایعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ و جمهور علما بر آنند که عیادت مقید
بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر و گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلمة بن علی است متروک است و ابوحاتم گفته که این
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض مگر بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استعمال شماتت است و فیه ما فیه وعن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملائکة زیرا که دعای
بیمار مانند دعای فرشتگان است و شاید که این بجهت آن است که بنده در مرض تقریب است از درگاه حق و مبرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن به نسبت
توجه بعالم غیب والله اعلم رواه ابن ماجة وعن ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض گفت ابن عباس از سنت
سبکی کردن در نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین بمعنی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و صاد هر دو
بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب وقال رسول الله و گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم
که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان قوموا عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و غین معجمه و طای مهمله صوت با
اصوات مبهمه که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم بیاید انشاء الله تعالی رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله صلی

علیه وسلم العیادة فواق ناقة بیمارپرسی تقدر زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است ومراد بدو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشیدند اندکی صبر میکنند تا بچه
پستانهای ناقه را مساس میکند و بدست میزنند یا بچه او را بمکانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا وفتح نیز روا است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا و در روایت سعید
ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة القیام فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است و بسبب ندیدن خوف ملال و
کوفت بیمار است و اگر یکی دوست او است و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی
العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایت آ
از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم
قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی
صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه وقتی که بخواهد و میل کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را داشتهای صادق است
وآن نشان صحت است و نیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد و لیکن چیزی که ضرر او غالب نباشد
و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات و در حدیث آمده است که بزور نه دهید بیماران خود را طعام و شراب
زیرا که خدای تعالی میخوراند و می نوشاند ایشان را رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مرد مردی بمدینه از آن کسانیکه
زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائید و هم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته مات بغیر
مولده ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند صحابه و چرا است این حکم و این آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره در بهشت که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه کرده میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا
که منتهی شده است سفر وی و مرده است و طیبی گفته که مراد با اثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که ما گفتیم ظاهرتر است و مآل این معنی هم بدان است فی
الجنة اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر لفظ این می در آید که بقدر این مسافت او را در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت
جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشد
در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بعملی که در مولد کرده و طیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی و مولد وی و کشاده میشود دری بسوی بهشت فافهم
رواه النسائی وابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح
غربت دوری از جای خود و اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم و غربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور و این حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی و ترک تعلق بما سوی الله و تفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
فصل غربت و غربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا این چنین
واقع شده در نسخ و تغییر داده اند بعض من مات غریبا و بعض گفته اند که الصواب مرابطا و نوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده و مرابط آنکه در
سرحد اسلام بغزای کافران نشسته و اصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ کافران نشستن و وقی فتنة القبر و نگاه داشته میشود از فتنه قبر و عذاب وی و در
بعض نسخ او وقی بکلمه او یا بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است وغدی وریح علیه برزقه من الجنة و داده شود در بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق وی از بهشت و مراد
دوام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن العرباض بکسر
عین و بای موحده و ضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله و را و یای تحتانیه از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان و آنها که میرانیده شده اند بر فکندنیها و بساطهای
خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده شده اند از
طاعون فیقول الشهداء من اخواننا پس میگویند شهیدان این که بطاعون مردگان از جمله برادران ما اند و از مااند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت که از دست
جن خورده اند و میگویند که اهل طاعون گاهی جن را می بینند که کسی ایشان را نیزه زده است و لهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا اهل طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب
ترجانیه فافهم ویقول المتوفون اخواننا و میگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ماتوا علی فرشهم کما متنا مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما فیقول ربنا پس
میگوید پروردگار ما تبارک و تعالی انظروا الی جراحهم نگاه کنید بریشهای مرده شدگان بطاعون فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین پس اگر مانند است ریشهای
ایشان ریشهای کشته شدگان فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند و با ایشان اند در مرتبه فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای
بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شدگان را و از اینجا معلوم میشود که بطاعون مردن شهیدان و با شهیدان است رواه احمد والنسائی وعن جابر ان رسول الله صلی

علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف روایت است از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است و زحف در اصل بمعنی غزیدن
کودک است و نام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان تیر بجهت ازدحام و هجوم غژیده می روند والصابر فیه له اجر شهید و صبر کننده در طاعون و نگریزنده از ان مر او را
اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر بگریزد بسلامت میماند آن خود کفر است
و ظاهر حدیث دو آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگرچه نمیرد رواه احمد باب تمنی الموت وذکره باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ
بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی
تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال اوست و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی و ذکر موت
کنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد
چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نسال الله العافیة الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را
اما محسنا یا اینکه میباشد آن یکی نیکوکار فلعله ان یزداد خیرا پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات و اما مسیئا و یا اینکه میباشد بدکار فلعله ان یستعتب پس شاید که
طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه و تلافی این حاصل معنی عبارت است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یتمنی احدکم الموت ولا یدع به من قبل ان یاتیه آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را انه اذا مات انقطع امله بدرستیکه
وقتی که میمیرد بریده میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عمله و این ظاهر تر است و مآل هر دو یکی است زیرا که مراد بامل اینجا طمع ثواب عمل است و امل مذموم آنست
که باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد وانه لا یزید المؤمن عمره الا خیرا و بدرستیکه شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را رواه مسلم وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزند دنیاوی که برسد وی را فان کان لا بد فاعلا
فلیقل پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا و توفنی اذا کانت
الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا متفق علیه وعن عبادة بن الصامت بضم عین و فتح موحده صحابی مشهور است از انصار و احوال او بتکرار نوشته شده
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را و من کره لقاء
الله کره الله لقاءه و کسیکه ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را مشهور آنست که مراد بلقای خدا موت است و تحقیق آن است که مراد بلقای
خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد اوست تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضی الله عنها وانا لنکره الموت موهم
آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله اوست فقالت عائشة پس گفت عائشه او بعض ازواجه یا گفت بعض ازواج مطهره آن حضرت
تنک را و بیست انا لنکره الموت بدرستیکه ما هر آینه مکروه و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است
و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقای اوست تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل و وساطت محبت ارادی
اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میکرد چنانکه فرمود ولکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته ولیکن مسلمان وقتی که نزدیک
شود او را موت بشارت داده میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی او را چنانکه گفت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الآیة نازل شده است فلیس شیء
احب الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش اوست یعنی موت و رفتن بآن عالم فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست میدارد مؤمن
لقای خدا را و دوست میدارد خدا تعالی لقای او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود وان الکافر اذا حضر بلفظ مجهول و بدرستیکه کافر وقتی که حضور کرده میشود یعنی حاضر
میشود او را موت بشر بعذاب الله وعقوبته خبر داده میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را فلیس علیه شیء اکره الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی
وی از چیزی که پیش اوست فکره لقاء الله وکره الله لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه و ممقوت و مغضوب و مبغوض از این
جهان میرود متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها والموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقای خدا است و وسیله و مقدمه اوست و از این کلام معلوم میشود که
موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم وعن ابی قتادة انصاری است از فضلای صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شده و در دست وافتاد پس آن
حضرت باز بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود انه کان یحدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر
علیه بجنازة گذرانیده شد بروی جنازه بر بضم میم فقال مستریح او مستراح منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
از وی فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه چیست معنی مستریح و مستراح منه و کدام از اینها فقال پس گفت آنحضرت العبد المؤمن یستریح
من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله بنده مؤمن صالح راحت مییابد مرگ از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا والعبد الفاجر یستریح منه
العباد والبلاد والشجر والدواب و بنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و در زمین جنبندگان و خلاص میشوند و بسوی استراحت عباد خود ظاهر است که بالشان

از وی

از وی آزار میرسید و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اختلال در ارکان و اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد
الله تعالی او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین و هر که و هرچه بر زمین است و نیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی باران را و چون میمیرد می بارد و زنده میگردد زمین و هر که
و هرچه در زمین است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبی گفت ابن عمر گرفت آن حضرت دوش مرا و
در بعض نسخ بمنکبی بتشدید بلفظ تثنیه یعنی گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت کن فی الدنیا کانك غریب باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور افتاده او عابر
سبیل بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد در ان وکان ابن عمر یقول و بود ابن عمر میگفت اذا امسیت فلا تنتظر
الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود و اذا اصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند
بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند وخذ من صحتك لمرضك و بگیر از تن درستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام
تندرستی را و عمل کردن در ان بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد ومن حیوتك لموتك و بگیر از زندگانی خود توشه برای
مرگ خود رواه البخاری وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بثلثة ایام یقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
بسه روز میگفت لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله میباید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعده
کرم وی رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن
گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا از نزد موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند
که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و
عمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری امل خود را بدرازی عمر خود و آرزوها داری بد بدی فعل خود آهن سرد میکوبی کار نیک کن و امید وار باش الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین یوم القیمة اگر بخواهید خبر دهم
شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت وما اول ما یقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی
ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله یقول للمؤمنین بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مؤمنان را هل احببتم لقائی آیا دوست میدارید شما لقای مرا و پیش آمدن شما را
فیقولون نعم یا ربنا پس میگویند مؤمنان آری دوست میداریم لقای ترا ای پروردگار ما فیقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میدارید لقای مرا و در بعض نسخ
مصابیح لم احببتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید فیقولون رجونا عفوك ومغفرتك پس میگویند مؤمنان امید داشتیم گذشتن
ترا از گناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را فیقول قد وجبت لکم مغفرتی پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی عفو و
مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه فی شرح السنة وابو نعیم فی الحلیة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هاذم
اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذتها یا که موت است مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم است بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن
و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن استری در جمهات گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و بتحقیق تصریح کرده است سهیلی که
روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفته که جائز است بذال معجمه کذا فی حاشیة الکتاب رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعن ابی مسعود ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال ذات یوم لاصحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیاران خود استحیوا من الله حق الحیاء شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوار
است که شرم باید داشت قالوا انا نستحیی من الله گفتند صحابه بدرستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبی الله یعنی که بجای می آریم اوامر و نواهی او را فی الجملة والحمد لله و سپاس
و ستایش است مر خدای را بر توفیق دادن وی ما را بدان و چیست حق استحیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال لیس ذلك گفت آن حضرت نیست حق استحیا اینکه شما
گمان می برید و میکنید بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامه اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این را
بکلام مختصر جامع و فرمود ولکن من استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی ولیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی کردن بروی دیگر خلق وی تعالی و نگاه دارد چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مر آنرا سر از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه
و فکر و غیر آن ولیحفظ البطن وما حوی و باید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نگاه دارد چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشتن وی از جهل بدانچه گنجایش
ندارد و جهل بدان یا از معرفت حق و احکام دین و انبیا و گرفتن ماسوای حق و بعض گفته اند آنچه جمع کرده او بطن و متصل است بطن فرج است و دست و پا پس همه را از نافرموده نگاه دارد و
لیذکر الموت والبلی و باید که یاد آرد مرگ را والبلی و یاد دارد پوسیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کهنه شدن و هر که بداند که دنیا فانی است زهد کند در وی و ترک دهد لذات و
شهوات آنرا چنانکه فرمود ومن اراد الآخرة ترك زینة الدنیا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک دهد آرایش دنیا را فمن فعل ذلك فقد استحیی من الله حق الحیاء پس کسی که

جد این مذکور را پس تحقیق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب شیخ
امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رساله تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر وی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه و غیر منحصر است در محظور و
مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات است از حرام و مکروه و شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت وجز آن پس بعد سالک از
محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که منقطع است از غیر واصل است
بوی فافهم وبالله التوفیق وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفه مسلمان موت است در صراح تحفه طرفه
و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شگفت و مراد آنست که موت لطفی است از خدا
بمؤمن و نیکی و نعمت نو و شگفت و کرامت است از وی تعالی بوی که موصل بجنت و قرب اوست و رهاننده است او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن یموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعضی گفته اند که این کنایت است
از شدت سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات است و بعضی میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادت تا وقت موت
و بعضی گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جبین والله اعلم رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعن عبید الله بن خالد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بقصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان و اخذة
بفتح همزه و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب الهی است تعالی شانه بر بنده
زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریقه محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که ناگهان
مردن نیکان را نیک است و بدان را بد رواه ابو داود وزاد البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد و زیاده
کرده است بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را و مهربانی حق تعالی مر مؤمن را ذکر فاسق نکرد
دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب وعن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شاب وهو فی الموت
در آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت با آن جوان کیف تجدك چگونه مییابی و میدانی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان
امید میدارم خدا را یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی و بدرستیکه من می ترسم گناهان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجتمعان فی
قلب عبد فی مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف و رجا در دل هیچ بنده در مانند این حال الا اعطاه الله ما یرجو وآمنه مما یخاف مگر آنکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزی که امید
دارد بفضل و کرم اوست و ایمن گرداند از آنچه میترسد از مؤاخذه و عقاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود و باید که آنرا
از جهت رعایت ادب کرده فافهم رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع
جبل میگویند موضعی را که از آنجا جبل بر آیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بر آن از احوال برزخ یعنی فائده در آرزوی موت
نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از نشان عاقل آنست که تمنی نکند چیزی را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزیست که مشرف
میگردد بنده بر آن از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنای وی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب
خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است وان من السعادة ان یطول عمر العبد
ویرزقه الله عزوجل الانابة و بدرستی از نیک بختی است که دراز شود عمر بنده و روزی گرداند او را خدای تعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمدنی است
چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مزرعة الآخرة رواه احمد وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله گفت ابو امامه با هم نشستیم
روی آرنده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرنا پس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد دهانید احوال آخرت و اهوال قیامت را ورققنا و نرم و تنک گردانید دلهای ما را فبکی پس
گریه کرد سعد بن ابی وقاص فاکثر البکاء پس بسیار کرد گریه را فقال یا لیتنی مت پس گفت ای کاشکی بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تتمنی الموت یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را فردد ذلك ثلث مرات پس باز گردانید و تکرار کرد آن حضرت
این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه و نا مرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و
شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگر چه حاصل گردد ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه با نظر بروجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد است
پرسیدند که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجنة اگر
هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرك وحسن من عملك فهو خیر لك پس آنچه دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب

بعرق جبین علامتی است که ظاهر میشود در مؤمن نزد موت نقل کرده اند این را از [illegible] بعضی گفته اند الخ

آن جهان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمهٔ آن در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است و سعد بن ابی وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول آن کنت خلقت للجنة چه باشد جواب آنکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمهٔ تردد با بشارت بعظم شان این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد رواه احمد وعن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد معجمه و کسر رای مشدده تابعی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب درآمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحده اولی که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدریست نزول کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنه سبع و ثلثین و نماز گزارد بر وی علی بن ابی طالب وقد اکتوی سبعا و حال آنکه داغ سوخته بود خباب را بر هفت جای از بدن خود فقال پس گفت خباب لولا انی سمعت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا یتمنی احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را لتمنیته هر آینه آرزو میکردم آنرا گفته که وی رضی الله عنه مضطر گشت با رزوی موت نه از سبب ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرده و در مشروعیت داغ کردن آن اختلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جهت توانگری و مالداری که ترسید از سوء عاقبت آن ولهذا گفت ولقد رأیتنی مع رسول الله بتحقیق دیده ام و دانسته من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما املک درهما که مالک نبودم یک درهم را وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم و بدرستیکه در گوشه خانهٔ من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفنه بعد از آن آورده شد نزد خباب کفن او را که قماش نفیس بود فلما رآه بکی وقال پس هر گاه که دید کفن را گریست و گفت اگرچه جائز است در شرع لکن حمزة لم یوجد له کفن لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم و رضی الله عنه یافته نشد برای او کفن الا بردة ملحاء گلیم چادر زبون که در وی خطهای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه واذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای او کوتاه می آمد از سر وی حتی مدت علی رأسه وجعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پاهای او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاه مشهوریست که بوی سقف خانه میسازند و در قبرها بکار برند رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه روایت کرد این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث والبیهقی فی شعب الایمان

باب ما یقال عند من حضره الموت

باب در بیان چیزیکه گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده چنانکه بحکم عادت یقین کرده شود که میمیرد و گفته اند علامت احتضار آنست که سست شدن پایهای آن که اگر ایستاده کنند پایها را نا ایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام است از تلقین لا اله الا الله واسترجاع بانا لله وانا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یٰس و آنچه میگویند ملائکه برای مؤمن و کافر در وقت ازهاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول

عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردههای خود را یعنی آنانکه نزدیک بمردن رسیده اند کلمهٔ طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن رواه مسلم وعن ام سلمة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض وقتی که حاضر شوید شما بیمار را او المیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمهٔ او برای شک راویست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا خیرا پس بگوئید خیرا یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوئید شما و دعا میکنید رواه مسلم وعنها قالت قال رسول الله وهم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم تصیبه مصیبة نیست هیچ مسلمانیکه برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی فیقول ما امره الله به پس بگوید چیزی را که امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است انا لله وانا الیه راجعون بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و سوال و حساب و ثواب و عقاب وی بازگردنده ایم اللهم اجرنی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی است یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من واخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر از ین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من در ین مصیبت واخلف بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ام سلمه میگوید که من این حدیث را از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از ان در فضیلت ابی سلمه میگوید اول بیت هاجر الی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مراد هجرت ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیرا که وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر از ان از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود در ین هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آن حضرت بود برّه بنت عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم انی قلتها پستر بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره فاخلف الله لی رسول الله

پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابو سلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که در نکاح وی در آمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم وعنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد و شق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر فصیح است فاغمضه پس فرو خوابانید آن حضرت بصر او را ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر پس گفت آن حضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را بصر و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آن حضرت لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر به نیکی و نگوئید واویلا و مانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما و دعا میکنید ثم قال پس تر گفت آن حضرت اللهم اغفر لابی سلمة خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را وارفع درجته فی المهدیین و بلند گردان پایه او را در ان کسانیکه راه راست نموده شده اند واخلفه فی عقبه فی الغابرین و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقبه است واخلفه بوصل همزه و ضم لام و بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد واغفر لنا وله یا رب العالمین و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له فی قبره فراخ کن مر او را در قبر او ونور له فیه و روشن گردان مر او را در قبر رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین توفی سجی ببرد حبرة گفت عائشه که آن حضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط متفق علیه الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان اخر کلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة می در آید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داود وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار بتحتانیه و سین مهمله صحابیست از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة یس علی موتاکم بخوانید سوره یس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت است و اشتمال بر اصول دین و طیبی گفته مشترک است میان وی و سوره دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که ان سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است یا که وجوه و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمیدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر دریافتم که بجهت این آیت است رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت گفت عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بطای معجمه و حال آنکه وی مرده بود وهو یبکی و آن حضرت گریه میکرد حتی سال دموع النبی تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رض اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود بر داشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل است بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعنها قالت ان ابا بکر قبل النبی و هم از عائشه است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت و حال آنکه آن حضرت رحلت کرده بود رواه الترمذی وابن ماجة وعن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اول صحابی انصاریست معدود در اهل مدینه و راوی همین یک حدیث است ان طلحة بن البراء مرض روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی انصاریست معدود در اهل حجاز بیمار شد فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت میکرد او را فقال پس گفت آن حضرت انی لا اری طلحة الا قد حدث به الموت بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه تحقیق که پیدا شده بوی مرگ و آری بضم همزه و بمعنی اظن هم آمده فاذنونی به پس دانا نمائید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بروی وعجلوا و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی فانه لا ینبغی لجیفة مسلم ان تحبس بین ظهرانی اهله پس بدرستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست مر مرده مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانه وی از جهت ترس آنکه مبادا گندیده شود و مکروه و پلید شمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد حق ولهذا تعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار است یعنی تواند که جیفه گردد و گندیده شود و جیفه جثه میت را گویند بهمین ملاحظه و لفظ ظهرانی مقحم است و تحقیق این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت آن حضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالی که خنده میکنی تو بسوی آن و در وی زیاده کرده وهو یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو رواه ابو داود الفصل الثالث عن عبد الله بن جعفر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود میگفتند گفته اند که در اسلام از وی سخی تری نبوده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تلقین کنید و بفهمانید مرده های شما را این کلمه لا اله الا الله الحلیم الکریم توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الٰهی است تا امیدوار بان ده سبحان الله رب العرش العظیم بشارت بعظمت و کبریای حق است تا تشوق

تصور

حضور درگاه منعمت عزت وعظمت برود والحمد لله رب العالمین بر فتن ازین محنت آباد شاکر و راضی باشد تا بحضور و حضور معنی ربوبیت مستعد فیض وفضل حق گردد قالوا
صحابه یا رسول الله کیف للاحیاء چگونه است این ذکار مرزنده کا نزا اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم قال اجود واجود گفت بهتر و نیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده و مرده را شفای قلب
وجلای روح اوست واحضار این صفات و معانی مورث ذوق و حیات ما و دانی است ع مرده و زنده من در قدمت خواهد بود رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائکة شخصیکه میمیرد حاضر میشوند او را در وقت مردن فرشتگان فاذا کان الرجل صالحا قالوا پس چون
میباشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آی ای جان پاک که بوده است
در تن پاک اخرجی حمیدة بیرون آی ستوده نزد خدا و خلق وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان و خوش شو بخبر راحت و رزق پاک در بهشت یا در برزخ و پروردگار
خشم نکننده فلا تزال یقال لها ذلک حتی تخرج پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مدح و بشارت تا آنکه بیرون می آید ثم یعرج بها الی السماء پس برداشته میشود
او را بسوی آسمان فیفتح لها پس گشاده میشود برای وی در آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این فیقولون پس میگویند فرشتگان که برند
مر او را فلان ابن فلان است یعنی ذکر میکنند نام و نشان او چنانکه بشناسند او را فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب فراخی جای بجان پاک که
بود در تن پاک ادخلی حمیدة وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان در آی ستوده و خوش باش براحت و رزق و پروردگار خشم نکننده فلا تزال یقال لها
ذلک پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام و برده میشود از آسمانی بآسمان دیگر حتی تنتهی الی السماء التی فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی
قدرت و رحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون میباشد مرد بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث بیرون
آی ای جان پلید که بود در تن پلید اخرجی ذمیمة بیرون آی نکوهیده وابشری بحمیم وغساق و خوش شو بآب گرم و زرد آب که می چکد از تن دوزخیان و روان میگردد و
غساق بتشدید و تخفیف سین آمده است در صراح گفته غساق آب سرد گنده وآخر من شکله ازواج و بعذاب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس بعذاب یا مذوقات
دیگر از جنس غساق چند جنس فما تزال یقال لها ذلک حتی تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة
کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة برگرد بجسد نکوهیده فانها لا تفتح لک ابواب السماء زیرا که گشاده نمیشود برای تو درهای آسمان فترسل من السماء
پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان بزمین ثم تصیر الی القبر پس بر میگردد بسوی قبر رواه ابن ماجة وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند او را دو فرشته که بالا می برند آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است
از ابی هریرة فذکر من طیب ریحها وذکر المسک پس ذکر کرد ابو هریرة یا آن حضرت از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک و این عبارت
برای آنست که راوی خصوص لفظی که شنیده یاد ندارد قال گفت ابو هریره یا آن حضرت ویقول اهل السماء و میگویند آسمانیان روح طیبة جانی پاک است جاءت من
قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه درود فرستد خدای تعالی بر تو و بر تنی که
آباد ان و زنده میداشتی تو آن تن را فینطلق بها الی ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم یقول انطلقوا به الی آخر الاجل پس میگوید ببرید او را بسوی آخر مدت که مراد از آخر اجل
قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است و مراد بدان برزخ است یعنی ببرید او را بجاییکه آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و ازینجا معلوم میشود که هر کس را
دو اجل است اول و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت و کریمه ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده محتمل بر و است قال گفت آن حضرت وان الکافر اذا خرجت روحه
و بدرستیکه چون کافر بیرون می آید روح او قال حماد وذکر من نتنها وذکر کرد ابو هریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح وذکر لعنا و ذکر کرد لعنت را ویقول اهل السماء
روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریرة فرد رسول الله گفت ابو هریره پس باز گردانید و نهاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ریطة کانت علیه علی انفه چادری را که بود بر وی بر بینی خود فی الصراح ریطه بفتح چادر یک لخت که زنان بر سر افکنند هکذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو
هریره کرد و چادر خود بر بینی نهاد برای نمودن صورت نهادن آن حضرت ریطه را بر انف رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضر
المؤمن وقتی که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود او را موت اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با بریشم پاره سپید فیقولون
اخرجی راضیة مرضیا عنک الی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خداست
وریحان وبسوی رزق روحانی از رحمت وعنایت و تواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است ورب غیر غضبان و پروردگار خشم نکننده فتخرج کاطیب ریح
المسک پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می برآمد روح با این بوی خوش حتی انه لیناوله بعضهم بعضا تا آنکه هر آئینه میدهند آن روح را بعضی فرشتگان بعض را
یعنی دست بدست می برند حتی یاتوا به ابواب السماء تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان فیقولون پس میگویند فرشتگان ما اطیب هذه الریح التی جاءتکم من الارض چه خوش است
این بوی که آمده است شما را از زمین فیأتون به ارواح المؤمنین پس می آرند او را نزد ارواح مؤمنان فلهم اشد فرحا به پس هر آئینه ارواح مؤمنان سخت تر اند از روی شادمانی و خوشحالی از
این روح من احدکم بغائبه یقدم علیه از یکی از شما که خوشحال میشود بغائب خود که باز می آید از سفر بر وی فیسألونه ماذا فعل فلان پس می پرسند او را که چه کرد فلان چه کرد

فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای آشنایان که در دنیا گذاشته رفته است نامهای ایشان میبرند احوال ایشان می پرسند فیقولون دعوه فانه کان فی غم الدنیا پس
میگویند بگذارید او را اپرسیده و در تعب جواب نیندازید زیرا که وی بود در غم دنیا و از آنجا غمزده می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید آنگاه بپرسید فیقول قد مات اما اتاکم پس میگوید مسلمان که
بحال خود می آید بتحقیق مرده است آن فلان که شما از احوال وی می پرسید آیا نیامده است پیش شما فیقولون پس چون خبر میدهد که وی مرده است و در میان خود او را نمی بینند میگویند
ارواح مؤمنان بیک دیگر قد ذهب به الی امه الهاویة بتحقیق برده شد او را بسوی مادر وی که آتش دوزخ است و آتش دوزخ را دیگر آن نسبت بدوزخی ام خوانده است
که فرمود فامه هاویة باعتبار احاطه و اشتمال قرب و اتصال وان الکافر اذا احتضر و بدرستی کافر وقتی که احتضار کرده میشود و حاضر میشود او را موت اتته ملائکة العذاب بمسح
می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکه برای مؤمن حریر سپید می آرند مسح بکسر میم و سکون سین پلاس فیقولون اخرجی ساخطة مسخوطا علیک الی عذاب الله
پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی تا خشنود و ناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدای عز وجل فتخرج کانتن ریح جیفة پس بیرون می آید روح بمثل ناخوش
همچو گنده ترین بوی مردار بوی گرفته حتی یاتون به باب الارض تا آنکه می آرند او را نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق و احتمال دارد
که از آسمان بزمین باسفل سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبی فیقولون ما انتن هذه الریح پس میگویند چه عجب گنده است این بو حتی یاتون به ارواح الکفار تا آنکه
می آرند او را نزد ارواح کافران رواه احمد والنسائی وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار گفت
بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازه مردی از انصار فانتهینا الی القبر ولما یلحد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن کرده نشده فجلس رسول الله
پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وجلسنا حوله و نشستیم ما گرد آن حضرت کأن علی رؤسنا الطیر با این هیئت و ادب و وقار سر فرو افکنده و ساکن که گویا که بر
سرهای ما پرنده ها نشسته اند که اگر سر بجنبانیم و بچپ و راست نگریم آن پرنده ها می پرند و این هیئت در نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احادیث بسیار آمده و مذکور است وفی
یده عود ینکت به فی الارض و در دست آن حضرت چوبی بود که میکاوید و خط میکشید بآن چوب در زمین چنانکه عادت متفکر و غمگین میباشد فرفع راسه پس برداشت
سر مبارک خود را فقال استعیذوا بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر مرتین دو بار گفت این سخن را او ثلثا یا سه بار ثم قال پس گفت
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة بدرستیکه بنده مسلمان وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و میباشد رو آورده در آخرت
نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان که رویهای ایشان سفید است کأن وجوههم الشمس گویا که رویهای ایشان آفتاب است
معهم کفن من اکفان الجنة با ایشان کفنی است از کفنهای بهشت وحنوط من حنوط الجنة و خوشبوی است از خوشبوی بهشت حنوط بفتح حا طیب میت که کفن و تن او و بدن خلط کنند حتی یجلسوا منه مد
البصر تا آنکه می نشینند این فرشتگان از میت دور تا درازی بصر ثم یجیء ملک الموت علیه السلام پس می آید فرشته موت که عزرائیل است بران میت حتی یجلس عند راسه تا آنکه می نشیند نزد سر میت فیقول
ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آی بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی قال گفت آن حضرت فتخرج تسیل کما تسیل
القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود چنانکه روان میگردد آب از مشک سقا بکسر سین مشک فیاخذها پس میگیرد ملک الموت آنرا فاذا اخذها لم یدعوها
فی یده طرفة عین پس چون میگیرد ملک الموت آنرا نمی گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد یاوران خود
که در دست ایشان کفن بود می سپارد حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط ویخرج منها
کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض بیرون می آید از آن روح رایحه همچو خوشبوترین دمیدن بوی مشک که یافته شده است بر روی زمین قال گفت آن حضرت
فیصعدون بها پس بالا میبرند فرشتگان آنرا فلا یمرون یعنی بها علی ملأ من الملائکة پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان الا قالوا ما هذا الروح
الطیب مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک و کیست صاحب او فیقولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا می خوانند
او را بنیکوترین نامهای وی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانکه لقبها که دلالت بر مدح دارد حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا تا آنکه میرسند با وی تا آسمان که فروترین آسمانها است فیستفتحون
له پس طلب در کشادن میکنند فرشتگان برای وی فیفتح لهم پس کشاده میشود در برای ایشان فیشیعه من کل سماء مقربوها پس مشایعت میکنند او را و در پی او میروند از هر آسمان مقربان هر کدام
که در آن آسمان اند الی السماء التی تلیها تا آسمانیکه متصل است آن آسمان را حتی ینتهی به الی السماء السابعة تا آنکه آخر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین بنویسید نامه بنده مرا در علیین که نام موضعی است در آسمان هفتم واعیدوه الی الارض و بازگردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن وی که مدفون است
در زمین فانی منها خلقتهم زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را وفیها اعیدهم و در زمین باز میگردانم ایشان را ومنها اخرجهم تارة اخری و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر
چنانکه نخستین بار برآورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتعاد روحه فی جسده پس بازگردانیده میشود روح وی در تن وی فیاتیه ملکان پس می آیند میت را دو فرشته
فیجلسانه فیقولان له پس می نشانند او را پس میگویند مر او را من ربک کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید وی پروردگار من خداست فیقولان له ما دینک
پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است در شما و فرستاده شده است بسوی شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی الله علیه وسلم فیقول هو رسول الله پس میگوید میت وی پیغمبر خداست فرستاده او است بحق

فیقولان له وما علمك پس میگویند آن دو فرشته مر او را چیست و لیل و انستن تو رسالت وی را واز کجا می گوئی و بچه حجت میگوئی فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم کتاب خدا را که قرآنست و معجز است فآمنت به وصدقت پس ایمان آوردم بوی و راست گو داشتم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر در وجه ثانی است فینادی مناد من السماء پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان ان صدق عبدی که راست گفت بندهٔ من فافرشوه من الجنة پس فرش گردانید بندهٔ مرا و بیندازید برای وی فرشی از بهشت وافرشوا بفتح همزه و قطع اوست و فرش افگندنی والبسوه من الجنة و بپوشانید و مالباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع اوست وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له فی قبره مد بصره پس کشاده کرده میشود برای وی در گور وی تا درازی بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آن حضرت ویأتیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی نیکوروی حسن الثیاب نیکو جامه طیب الریح خوشبوی فیقول ابشر بالذی یسرك پس میگوید آنمرد مژده باد ترا بانچه شادمان گرداند ترا والبشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده هذا یومك الذی کنت توعد این روزیست که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مر او را من انت کیستی تو فوجهك الوجه پس روی توروی کامل بحسن و جمال و کمال است یجیئ بالخیر می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و میسزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان فیقول پس میگوید آن مرد انا عملك الصالح من عمل نیک توام که متمثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را حتی ارجع الی اهلی ومالی تا آنکه بازگردم بسوی اهل خانهٔ خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را و لیکن چون دانست که احیا بعد از موت نیست مگر ببعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوی وی برجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشان را بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آنحضرت وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة و بدرستیکه بندهٔ کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملائکة سود الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسهاست فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیئ ملك الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول پس تر می آید فرشتهٔ مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا قال گفت آن حضرت فتفرق فی جسده پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراگنده میگردد و در میرود در اعماق آن و ناخوش میدارد برآمدن را و نمیخواهد که برآید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید بنشاط و سرور و خوشی بمشاهدهٔ انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها پس میکشد ملك الموت آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود سیخ گرم از پشم ترکه بر وقت کشیدن چیزی از آن پشم بوی می چسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از آن عروق چنانکه در روایت آینده بیاید و درین غایت ایلام و ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بر وزن تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بقیه از گوشت سوخته و چون او را از پشم ترشده بکشند لابد چیزی از آن خواهد چسپید فیأخذها پس میگیرد ملك الموت روح کافر را فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلك المسوح وتخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمهٔ این عبارت از آنچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر برعکس حال مومن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلك الکفن بود اینجا حتی یجعلوها فی تلك المسوح یعنی میگردانند او را در آن پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسك بود اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود اینجا باقبح اسمائه ثم قرأ رسول الله پس تر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة گشاده نمیشود مر کافران را درهای آسمان و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر با آن ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامهٔ او را در سجین که نام جایی است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست برخلاف علیین که بر آسمان هفتم است فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پس تر خواند آن حضرت این آیت را ومن یشرك بالله و کسی که شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا بر روی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میگردانند تمثیل است اهوای مردیه را که پریشان میگردانند افکار را و هلاک میگردانند در وادی خذلان او تهوی به الریح یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارتست بانداختن شیطان او را در ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعهٔ دیگر آنانند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه و لیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربك فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینك فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری

فینادی منادٍ من السماء ان کذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیأتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویأتیه رجل قبیح
الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءك هذا یومك الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهك الوجه یجئ بالشر فیقول انا عملك الخبیث فیقول رب
لا تقم الساعة ترجمۀ این عبارت بروجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میکردد و بار بار کلمه تحسر وتحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود و اینجا
ان کذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحها وطیبها بود و اینجا من حرها وسمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا آنکه بهم شکند
اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزا و تهکم چنانکه فبشرهم بعذاب الیم و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شد
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر و زاد فیه و زیاده کرده است در روی در مؤمن این را که اذا خرج روحه صلی علیه کل ملك بین السماء والارض وکل ملك
فی السماء چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمانست وفتحت ابواب السماء و گشاده میشود و در بعض نسخ له
یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان لیس من اهل باب الا وهم یدعون الله ان یعرج بروحه من قبلهم نیستند هیچ جماعه از اهل هیچ دری از درهای آسمان
الا که ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که بر داشته شود روح وی از جانب ایشان وتنزع نفسه یعنی الکافر مع العروق وکشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رگهای وی
چنانکه در روایت سابق مذکور شد فیلعنه پس لعنت میکنند ورا کل ملك بین السماء والارض وکل ملك فی السماء وتغلق ابواب السماء وبسته میشود درهای آسمان لیس من اهل باب
الا وهم یدعون الله ان لا یعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن عبد الرحمن ابن کعب روایت است از عبد الرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته
عن ابیه از پدرش که کعب بن مالك است از مشاهیر صحابه و شعرای اسلام و قصۀ توبۀ او در تخلف از غزوۀ تبوك مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبد الرحمن لما حضرت کعبا
الوفاة هنگامیکه حاضر شد کعب را وفات اتته آمد او را ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء ابن معرور بفتح میم و سکون عین و ضم رای اولی که از انصار است
اول کسی که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم آن حضرت بمدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است یا ابا عبد الرحمن کنیت کعب ابن مالك است ان لقیت فلانا فاقرأ علیه
منی السلام اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بر وی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالك غفر الله لك یا ام بشر بیامرزد ترا خدای تعالی ای ام بشر
این عبارت را در جای میگویند که قائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی نحن اشغل من ذلك ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام
کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلها از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانیکه با ایشان سلام
برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر است که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشر یا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول آیا نشنیده تو آن حضرت را که میگفت ان ارواح المؤمنین فی طیر خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود
در درون پرندگان سبز که میچرند درختان بهشت را و علق بالقاف چریدن شتر سبزها را و تعلق بضم لام است قال بلی گفت کعب ابن مالك آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را قالت
گفت ام بشر فهو ذلك پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور و حبور خواهی بود نه مشغول و مخذول رواه ابن ماجه
والبیهقی فی کتاب البعث والنشور وعنه عن ابیه و هم از عبد الرحمن ابن کعب از پدرش انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
انما نسمة المؤمن طیر تعلق فی شجر الجنة نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرد در درختان بهشت ونسمه بفتحات انسان که اطلاق کرده میشود بر جسد و
گاهی بر روح و اینجا مراد روح است حتی یرجعه الله فی جسده تا آنکه باز میگرداند خدای عز وجل او را بر تن وی یوم یبعثه روزی که برانگیزد او را از خاک رواه
مالك والنسائی والبیهقی فی کتاب البعث والنشور بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی فی طیر آمده و در روایتی فی حواصل طیر و در روایتی فی جوف
طیر خضر و در روایتی کطیر و در روایتی فی صورة طیر و در روایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر است و در روایتی طیر ابیض آمده و بر هر تقدیر
این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر بطریق تعلق روح است ببدن و تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبۀ
ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ایداع جوهر روح است در آن مثل وضع جواهر
در صنادیق و نگاه داشت آن در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند و بعض عام دارند تمامۀ مؤمنان را و ظاهر احادیث تعمیم است
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد ابن المنکدر قال دخلت علی جابر بن عبد الله وهو یموت محمد بن المنکدر بضم میم و
سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حالی که وی میمیرد فقلت اقرأ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام پس
گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ماجه باب غسل المیت وتکفینه باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت
فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آن که ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند
در سبب وجوب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است و بلکه انسان
نجس میگردد از جهت کرامت آدمی لیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرج می آرد و چون در میت حرج نبود عاید شد بأصل کل

شستن تمام بدن است وبعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات ولهذا اگر کسی میت را بخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی واگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست بر تبهٔ موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیکرد و بغسل وصحیح نمیکردد نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است کان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول آنکه سبب وجوب غسل میت حدث است واختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام ومضمضه واستنشاق در غسل میت سنت نیست نزد امام ابی حنیفه وهمچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی وتکفین کفن ساختن مرده را وکفن در اصل مصروف پوشیدن وکفن بضمتین جامهٔ مرده **الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته** روایت است از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است وبا آن حضرت غزا میکرد ومجروحان را مداوی میکرد وبسیار از آن حضرت روایت میکند گفت در آمد بر ما آن حضرت وما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنهما وقول اول اصح واشهر است **فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک** پس گفت آن حضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که هفت باشد چنانکه در روایات آمده است **ان رأیتن ذلک** اگر مصلحت می بینید شما وبینکه دانید واحتیاج باشد بدان وباسراف نکشد **بماء وسدر** بشوئید بآب وبرگهای درخت کنار که در آب پخته شاید که آن ادخل است در تطهیر وتنظیف **واجعلن فی الآخرة کافورا** وبگذارید در مرهٔ اخری کافور را **او شیئا من کافور** یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ کافور گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور برین قائل اند وکوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند وبعد از غسل وخشک کردن بدن بمالند وگفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میکرد و در ترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم وگفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم واین قول احمد واسحق است وبعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت **فاذا فرغتن فآذنني** پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید ما را واعلام نمائید **فلما فرغنا آذناه** پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آن حضرت را **فالقی الینا حقوه** پس انداخت آن حضرت بسوی ما ته بند خود را وحقو بفتح حای مهمله وکسر نیز آمده وسکون قاف بمعنی ازار وبمعنی بند ازار هر دو آمده ومراد اینجا ازار است **وقال اشعرنها ایاه** وگفت آن حضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بخیید تا برکت آن بوی برسد وشعار جامه که در درون جامها پوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی ودر اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین وآثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده **وفی روایة** ودر روایتی چنین آمده که **اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا** بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار وزیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است واسراف **وابدأن بمیامنها** وآغاز کنید در غسل اعضا از جانبهای راست وی **ومواضع الوضوء منها** وابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی **وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون** وگفت ام عطیه پس بافتیم ما موی او را سه گیسو **فالقیناها خلفها** پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز با مر آن حضرت یا اذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم **متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب** گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار ورداء ولفافه است **یمانیة** بتخفیف یا منسوب بیمن **بیض** جامهای سپید جمع ابیض **سحولیة** بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن وبعض سحول قصار گویند وسحل بمعنی شستن است یعنی مغسول ومقصور بودند آن جامه ها وبضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است وبعض گفته که بضم نیز نام قریه است **من کرسف** از پنبه بودند آن جامه ها وکرسف بضم کاف وسکون را وضم سین قطن یعنی پنبه **لیس فیها قمیص ولا عمامة** نبود در آن سه جامه پیراهن ودستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص وعمامه در کفن آن حضرت نبود وبعض تاویل میکنند باآنکه مراد آنست که قمیص وعمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد واول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه وباین اخذ کرده شافعی ونزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است از آن در هدایه قمیص نه عمامه واستحسان کرده اند آن را بعض متاخرین برای اشراف وگفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه به پشت چنانکه در حالت حیات ومراد از ثلثه لفائف است وهمچنین است نزد امام احمد وتحقیق آن در کتب فقه است **متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه** چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را ومراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد ونظیف وسفید بی اسراف وتبذیر ونو وشسته در آن برابر است اما آنچه مسرفان کنند برای تکبر حرام ومکروه است اشد حرمت وکراهت **رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی** گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر صلی الله علیه وسلم **فوقصته ناقته وهو محرم** پس انداخت او را ناقه وشکست گردن او را وحال آنکه وی محرم بود **فمات** پس مرد آن مرد **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **اغسلوه بماء وسدر** بشوئید او را بآب وبرگ کنار **وکفنوه فی ثوبیه** وتکفین کنید او را در دو جامهٔ او که در احرام پوشیده بود **ولا تمسوه بطیب** ونسائید او را ببوی خوش **ولا تخمروا رأسه** ونپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است **فانه یبعث یوم القیمة ملبیا** پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان **متفق علیه** وازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند وامام احمد وشافعی هم برین اند ونزد امام ابو حنیفه ومالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت واما عدم مس طیب وتخمیر رأس مخصوص وی بود وآن را از کمال بطریق تشریف کرده والله اعلم

وسنذكر حديث خباب وباشد که ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمه وتشدید موحده که دران حدیث این است که قتل مصعب بن عمير في باب جامع المناقب که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است ان شاء الله تعالى الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم البياض بپوشید از جامهای خود سپید را فانها من خير ثيابكم زیراکه جامهای سپید از جمله بهترین جامه های شما اند وكفنوا فيها موتاكم وتکفین کنید در ان مرده های خود را ومن خير اكحالكم الاثمد واز بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه ومیم سنگ سرمه فانه ينبت الشعر زیراکه وی میرویاند موی مژگان را ويجلو البصر وروشن میکند بینائی را رواه ابو داود والترمذي وروى ابن ماجة الى موتاكم وروایت کرده است ابن ماجه تا لفظ موتاکم وذکر کحل واثمد نکرده است وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تغالوا بفتح تا ولام في الكفن گران بها مکنید در کفن فانه يسلب سلبا سريعا پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد ودر گور ربوده میشود بشتاب یعنی زود کهنه وخراب میشود پس چه حاجت نفاست وگرانی بها است مقصود نهی از تبذیر واسراف در کفن است رواه ابو داود واز ابوبکر صدیق رض آورده اند که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود وگفت که بشوئید اینها را وتکفین کنید مرا دران زیراکه زنده محتاج تراست بجامه نو وگفت اینها برای ریم وزرد آب وتراب اند وعن ابي سعيد الخدري انه لما حضره الموت دعا بثياب جدد فلبسها واز ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه های نو را پس پوشید آنها را ثم قال سمعت رسول الله پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول الميت يبعث في ثيابه التي يموت فيها مرده برانگیخته میشود در جامهای وی که می میرد در وی رواه ابو داود وظاهر این حدیث آن است که ابو سعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاهر او ست که بعث در جامه میباشد واین مشکل است زیراکه در حدیث صحیح وارد شده است که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن وبرهنه پا وکلام درین باب بسیار است وجمله ازان در شرح مذکور است وغایت آنچه درین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بثیاب درین حدیث اعمال است که میمیرد میت بران اعمال وعرب کنایت میکند از اعمال به ثیاب از جهت ملابست مرد باعمال چنانکه به ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانه وثيابك فطهر گفته اند ای اعمالك فاصلح واو سعید رضی الله عنه جامهای نو که پوشید برای نظافت وطهارت پوشید ودرین میان باکمان این حدیث را خطور کرد که از ان حضرت صلی الله علیه وسلم شنیده بود وتاویل حدیث همانست که کرده اند که ثیاب کنایه از اعمال است نه آنکه بجهت اشتها ولبس ثیاب جدید آورده ومقصود ابی سعید ابهام حمل بر ظاهر نیز تواند بود بجهت کمال حرص بر امتثال ظواهر اگرچه حقیقة مراد دیگر است فافهم والله اعلم وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الكفن الحلة بهترین کفن حله است که عبارت از ازار وازار است از یک جنس وظاهر مراد آنست که نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد ودو جامه بهتر اند واگر سه جامه کنند آن سنت است ومرتبه کمال وتمام است وخير الاضحية الكبش الاقرن وبهترین قربانی کبش شاخدار که آنرا قوچ گویند زیراکه جثه وی عظیم میباشد ودر اغلب فربه میباشد ودر روایات آمده است که فدای ولد ابراهیم علیهما السلام آن بود وظاهر اسوال جمع مجانس در کفن واضحیه تقریب افتاده باشد ازین جهت جواب هردو گفت وحاجت نیست که احداث مناسبتی درین دو فقره کنند چنانچه تکلف کرده اند والله اعلم رواه ابو داود والترمذي وابن ماجة عن ابي امامة وعن ابن عباس قال امر رسول الله گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بقتلى احد ان ينزع عنهم الحديد والجلود بکشتگان غزوه احد که کشیده شود از ایشان آهن وپوششها که از جنس پوست باشد وان يدفنوا بدمائهم وثيابهم وامر کرد که دفن کرده شوند بخونهای ایشان وجامهای ایشان رواه ابو داود وابن ماجة الفصل الثالث عن سعد بن ابراهيم عن ابيه ان عبد الرحمن بن عوف اتى بطعام وكان صائما روایت است از سعد بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف که عبد الرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی وبود وی روزه دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب ابن عمير وهو خير مني کشته شد مصعب بن عمیر در غزوه احد وحال آنکه وی بهتر بود از من كفن في بردة تکفین کرده شد در یک چادری کوتاهی که ان غطي راسه بدت رجلاه اگر پوشیده میشد سر وی پیدا میشد هردو پای وی وان غطي رجلاه بدا راسه واگر پوشیده میشد هردو پای وی پیدا میشد سر وی واراه قال وگمان میبرم او را یعنی عبد الرحمن بن عوف را که گفت این را نیز وقتل حمزة وهو خير مني وکشته شد حمزه بن عبد المطلب وحال آنکه وی بهتر بود از من وکفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه بسته شد بر پایهای او گیاه وپوشیده شد بدان چنانکه در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثه بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنيا ما بسط پس فراخ کرده شد ما را از دنیا آنقدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبد الرحمن بن عوف رض مشهور است او قال اعطينا من الدنيا ما اعطينا یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک راوی است در عبارت ولقد خشينا ان تكون حسناتنا عجلت لنا وبتحقیق ترسیدیم که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده است درین جهان ودران جهان ما را چیزی نباشد ثم جعل يبكي پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف که میگریست حتی ترك الطعام تا بماند طعام را ونخورد با آنکه روزه دار بود رواه البخاري ودرین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هرچه از کفن میسر گردد سنت همان است ومصعب ابن عمیر رضی الله عنه از اجله صحابه وفضلای ایشان بود واز اهل بدر بود واز شهدای احد است ودر جاهلیت از متنعم ترین مردم بود در طعام ولباس وچون مسلمان شد بغایت زهد ورزید وفقر اختیار کرد وروایت است که یکباری نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد پوستی گوسفند در کمر بسته پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم با صحابه نظر کنید باین مرد که روشن گردانیده است خدای تعالی دل او را بایمان دیدم او را وحالیکه مادر وپدر وی او را از خوشترین طعام میخورانیدند وبر وی حله میدیدم که به دویست درم می ارزید محبت خدا ورسول خدا او را باین حال گردانیده وحمزة بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنه که او را سید الشهدا خوانند نیز از اهل بدر وشهدای احد است رضی الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هردو را بهتر از خود خواند وگفت که آنها باین حال از دنیا رفتند وما این چنین بتنعم میکنیم واین یا ترحم است بر حال ایشان یا حسرت است بر حال خود فافهم ودرینجا بحث میکنند که عبد الرحمن بن عوف از عشره مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر از خود

خواند و جواب میگویند که این تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت باایشان یا خیریت عامتر از افضلیت است چنانکه بعض گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این
قرار داده که عشره مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم وعن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد الله ابن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود و بعد از آن که درآورده شد این منافق در گوری که برای
وی کنده بودند عبارت از قبر است و قبر نگفت از برای اهانت وی فامر به پس امر کرد آن حضرت به برآوردن او از حفره فاخرج پس بیرون آورده شد فوضعه علی رکبتیه
پس نهاد آن حضرت او را بر دو زانوی خود فنفث فیه من ریقه پس دمید آن حضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود والبسه قمیصه و پوشانید او را
پیراهن خود قال وکان کسا عباسا قمیصا و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر بند
کرده آورده بودند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتیکه داشت و عبد الله ابن ابی نیز طویل القامة بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آن حضرت
پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده متفق علیه و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آن حضرت بر سر گور آن منافق
آمد و دمید در کفن او و حال آنکه قرآن مجید فرماید ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایست بر قبری جواب
میگویند که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیت بوده و بعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی وفیه ما فیه و بعض گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسر وی و
اکرام وی کرد که از مومنان مخلص بود و پس گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود ولیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از آن حضرت پس
آن حضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نهی کرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساخته اند در آنکه
استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الآیة و گویا که عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمده است
که چون آن حضرت این کار کرد ایمان آوردند از قوم ابی هزار کس والله اعلم باب المشی بالجنازة والصلوة علیها بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو
جائز است و مشی افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است
زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس باین قید جائز نیست
بر غائب و نه بر حاضر محمول بر دابه و نه موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت و نماز
گزارده نشود بر قبر بی غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برآرند و غسل دهند و نماز کنند و اگر ندانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن برآورده غسل داده اند اعاده کنند نماز را
و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام در ان بیاید در نماز گزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی در برداشتن او بسوی قبر و این مستلزم پویه رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی تجهیز و تکفین است و سیاق
حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آن را
نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع
شری است که می نهید آن را از گردن خود متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال
علی اعناقهم وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود فان کانت صالحة قالت قدمونی پس اگر باشد میت نیکوکار
میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حال بجثه میفرستاده باشند
والله اعلم وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها و اگر باشد غیر صالحه میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که برمیدارند او را ای وای من کجا
میبرید و ظاهر آن بود که گوید یا ویلی کجا میبرید مرا ولیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت
ویل بخود و ویل بمعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم آمده یسمع صوتها کل شیء الا الانسان میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضیه تکلیف
و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید که ولو سمع الانسان لصعق اگر میشنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهت فظاعت و دهشت رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة چون ببینید جنازه را که بیرون می آرند از خانه بیرون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه باشد در وقتیکه
نشسته باشید و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است فاقوموا پس بایستید از برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت
شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد فمن تبعها فلا یقعد حتی توضع پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که نه نشیند تا آنکه نهاده شود
جنازه یعنی بر زمین یا در لحد اول اصح و اوفق است باحادیث متفق علیه وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه گفت
جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس بایستاد برای او آن حضرت و ایستادیم ما نیز با آن حضرت فقلنا پس گفتیم یا رسول الله انها یهودیة بدرستیکه این جنازه زن یهودیه است
نه مسلمان که برای تکریم و تعظیم ایمان وی بایستید فقال ان الموت فزع پس گفت آن حضرت که مرگ جای ترس و دهشت است فاذا رأیتم الجنازة فقوموا پس چون ببینید

شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازه کافر باشد متفق عليه وعن علي رضي الله عنه قال رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا يعني في
الجنازة گفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه دیدیم ما آن حضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وی و دیدیم وی را که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی است یکی
آنکه ایستاد آن حضرت بدیدن جنازه و ما نیز ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آن حضرت چند گاه بایستاد و بعد از آن نشست و نهی ایستادن پس
ایستادن امری واجب نبود یا واجب بود و معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر رواه مسلم وفي رواية مالك وابي داؤد قام في الجنازة ثم قعد بعد یعنی ایستاد
آنحضرت بجهت دیدن جنازه بعد از آن بنشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی است وظاهر در ثانی است وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من اتبع بتشديد و در بعض من تبع جنازة مسلم ايمانا واحتسابا کسی که پس روی کند جنازه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب وكان معه
حتى يصلي عليها و باشد با وی تا آنکه بگزارد نماز بر وی و بفتح لام يصلي نیز روایت است یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بر وی و اول اقوی و اظهر است ويفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
کرده یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه يرجع من الاجر بقيراطين پس بدرستیکه وی باز میگردد به دو قیراط از اجر یعنی اجرا و مضاعف است و قیراط دوازدهم حصه از دینار
باین حساب نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعض بیست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد كل قيراط مثل احد هر قیراط آن چنان مانند
کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن ومن صلى عليها ثم رجع قبل ان تدفن فانه يرجع بقيراط و کسی که نماز گزارد و پستر برگردد پیش از آنکه دفن
کرده شود پس بدرستیکه وی برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است متفق عليه وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي اليوم الذي
مات فيه و هم از ابی هریره است که آن حضرت خبر داد مردم را مرگ نجاشی که پادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورده بحضرت و هجرت کردند صحابه نزد وی و خدمتها کرد ایشان را
و نجاشی لقب پادشاه حبشه است و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یا است پس چون در حبشه مرد آن حضرت بمردم خبر داد از مردن وی همان روزی که مرد
نجاشی دران روز وخرج بهم الى المصلى و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید فصف بهم پس صف بست بمردم وكبر اربع تكبيرات و تکبیر برآورد چهار تکبیر متفق
عليه و این حدیث متمسک شافعی است در جواز صلوة جنازه بر غایب و ما میگوئیم که نجاشی نسبت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی و آورده شد
نزد آن حضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وی و رؤیت امام کافی است و از آن حضرت در غیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه مرد و آن حضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و
جعفر ابن ابی طالب که در غزوه موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
والآن در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا وتعظيما متعارف است و بعض حنفیه نیز میکنند وعن عبد الرحمن ابن ابي ليلى از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند
از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین کوفه است و بی نظیر وقت بود قال گفت كان زيد بن ارقم يكبر على جنائزنا اربعا بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه
است تکبیر میگفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه كبر على جنازة خمسا و بدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا
پنج تکبیر گفتی فقال كان رسول الله پس گفت زید ابن ارقم بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يكبرها میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم میگفت و ائمه اربعه اتفاق دارند بر چهار
تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ماثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار و در شرح
زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة الكتاب روایت است
از طلحه ابن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزاده عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الكتاب را فقال ليس
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است رواه البخاري بدانکه علمای حنفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوة جنازه قرأت
فاتحه نیست مگر آنکه بنیت ثنا و دعا بخوانند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف
آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرأت و نزد شافعی بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی باین
مشروعیت قرأت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین است و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم وعن عوف بن
مالك قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على جنازة گفت عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهد وی خیبر است نماز گزارد آن حضرت بر جنازه فحفظت من
دعائه پس یاد گرفتم من چیزی از دعای آن حضرت وهو يقول و آن حضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز او را و رحمت کن او را وعافه واعف
عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واكرم نزله و گرامی دار مهمانی او را و نزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام
ووسع مدخله و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر او ست واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی او را بآب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات کنایت است از کمال مغفرت
و تمام آن ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس و پاکیزه گردان او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیده جامه سپید را از چرک و ریمناکی وابدله دارا خيرا
من داره و بدل کن او را سرای دران عالم بهتر از سرای او درین جهان واهلا خيرا من اهله واهل خانه بهتر از اهل خانه وی فی الصراح اهل کسان و کسان سرای و جای وزوجا خيرا من
زوجه و جفتی بهتر از جفت وی و زوج بر مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر و در آر او را در بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار

او برای شک است یا بمعنی واو وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار و به پرهیزان او را از فتنه و ابتلای قبر و از عذاب آتش این روایت دلالت دارد بران که کلمهٔ او ده
روایت سابق بمعنی واو است قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت راوی حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم
رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا در حق من می کرد رواه مسلم وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله
عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه روایت است از ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد ابن ابی وقاص ونزد عائشه رضی
الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من توانم بروی نماز گزارد فانکر ذلک علیها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار
ایشان والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنیکه نامش بیضاء است در مسجد سهیل
واخیه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که نامش سهل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت
عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را صلعم رواه مسلم بدانکه علماء را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت و قوم در مسجد باشند یا میت
خارج مسجد باشد و قوم در مسجد با امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز
فرض و توابع او ست از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنا بر آن است که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد است و اول موافق
تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول ظاهر تر است و نزد شافعی جایز است بکراهت و مذهب مالک موافق ما است و از امام احمد نفیسی
نیافتیم و ظاهر آنست که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریرة است که هر که نماز گزارد بر میت در مسجد جز نیست مر او را
حدیث عائشه روایت واقعهٔ مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آن حضرت این را یکباری کرد و تواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد و در بعضی
آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از این جهت در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است میان حنفیه و نیز گفته اند که
مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابی وقاص نزد حجره
های ازواج مطهره ایضا مبنی بران است و ظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جایز است در وی بکراهت و نیز
انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بران که امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک و نسخ و از اینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها
فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم و در شرح در اینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمرة بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازهٔ زنیکه مرد در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت
مشهوره بتحریک سین است و بسکون نیز روایت است و وسط بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد از جای
بجای میرود و ساکن متحرک است که می جنبد و مواضع متعدد است و این متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است وقوف امام نزد عجزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد
مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست و سر است و تحت وی
بطن و رانها و محتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان برد که مقابل بعجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو و محل وشمنی گفته که روایت است
از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت است متفق علیه وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن
لیلا روایت است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرده در روی در شب فقال متی دفن هذا پس پرسید و گفت آن حضرت کی دفن کرده شد
این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب قال افلا آذنتمونی گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وی تا نماز میکردم بر جنازهٔ وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل
گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظک پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آن حضرت فصففنا خلفه پس صف بستیم ما پس آن حضرت فصلی
علیه پس نماز گزارد بر قبر بعد از ان که مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند متفق علیه وعن ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد روایت است از ابی هریره که زنی سیاه
بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم ومقم بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاک روبه او شاب شک راوی است که
زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد ففقدها و در بعض نسخ او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأل عنها او عنه پس پرسید آن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد وی قال افلا کنتم آذنتمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید
مرا قال فکانهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابوهریره گویا که صحابه خورد و نیز داشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را
و خیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت ملحوظ و منظور ایشان تعظیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی
قبره پس گفت آن حضرت راه نمائید مرا و برید بر قبر آن میت یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گذارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوة
ظلمة علی اهلها پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده ها اند وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم و بدرستیکه حق تعالی روشن میکرداند آن قبرها را

بسبب نمازگزاردن من برایشان متفق علیه ولفظه لمسلم بدانکه اختلاف است در نمازگزاردن بر قبر جمهور علما بر آنند که مشروع است خواه گزارده باشند پیش از آن یا نه وابراهیم نخعی
وابو حنیفه ومالک برانند که اگر پیش از این نگزارده اند درست است ودر روایتی از احمد نیز همچنین آمده است ودر روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار نگزارد وآنکه
نگزارده اند اگر بگزارند رواست ونیز امام ابو حنیفه گفته که درست است بر تقدیری که ریزیده نشده است میت در قبر وتقدیر کرده آنرا بعض بسه روز ودر سوال آن حضرت که فرمود متی فیها
اشارتی باین معنی می توان یافت وامام ابو حنیفه وابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة معهود نیست بلکه بر وجه دعا واستغفار است ولهذا ذکر کرده نشده است
در بعض آن روایات تکبیرات وآن روایت که ذکر کرده شده است در آن تکبیرات صحیح نیست وچنانکه روایت کرده شده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد
بعد از هشت سال وآن بطریق تودیع بوده نه نماز یا آن از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه بعضی از علما بران رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است
صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم معلوم میگردد وعن کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقدید
او بعسفان روایت است از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه که مولای ابن عباس واز تابعین است از عبد الله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف
وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعی است یا در عسفان بضم عین وسکون سین مهمله وبغا نیز نام موضعی است قریب تر از مکه نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من
الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم من پس ناگاه مردمان
بتحقیق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی
تو که ایشان چهل اند قال گفت کریب وظاهر آن بود که گوید فقلت نعم آری چهل کس باشند قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازهٔ آن پسر را قال فانی سمعت رسول
الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی
مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد ودرین اشارت است که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه ودعای ایشان موثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید
نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیگردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه مسلم
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بروی گروهی از مسلمانان که
برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود که یا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتورپشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد در ورود
رود از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند ودعا کنند او را بمغفرت الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در
حق وی رواه مسلم وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازهٔ پس ثنا کردند بروی بنیکی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازهٔ دیگر پس ذکر کردند بروی بدی را فقال وجبت پس گفت آن حضرت
واجب شد فقال عمر پس گفت عمر ما وجبت چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آن حضرت این میت که یاد کردید او را
بنیکی پس واجب شد برای وی بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا واین میت دیگر که یاد کردید او را ببدی فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش انتم شهداء الله فی
الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید به بهشت بهشتی است وبرای هر که گواهی دهید بدوزخ دوزخی است متفق علیه وفی روایة المؤمنون شهداء
الله فی الارض مسلمانان گواه خدا اند در زمین وباید دانست که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که آن علامت بودن مرد است از اهل
جنت والا اگر بعضی از فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت
ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله
الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد بنیکی ومسلمانی میدرآرد او را خدای تعالی بهشت را قلنا وثلثة گفتیم ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آن
حضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر میدرآرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم
لم نسأله عن الواحد پس تر نرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس وشاید که اگر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر وبشارتست از آن
حضرت بکمال سعت رحمت حق ورجا وفضل وکرامت وی تعالی ببندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت وما نا که در وقتی که ایشان التماس سه ودو کردند آن حضرت توجه و
التماس بجناب حق کرد ووحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من وآن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است ولسوف
یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات
دشنام مکنید وبد مگوئید مردها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند یعنی یافتند جزای عملی که کرده اند اگر
خیر است ببدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که بخشیده واگر نه بخشند ذکر کردن شما آنرا وقوع در ما لا یعنی است رواه البخاری وعن جابر قال کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله عنه که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد

از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و بعض گفته‌اند که مراد ثوب واحد قبر واحد است زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بقبر وهود و خطابی گفته جائز است بحکم ضرورت جمع کردن در یک جامه چنانکه بهر یک قبر ثم یقول بعد از ان میگفت و میپرسید آن حضرت ایهما اکثر اخذاً للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر است از وی گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوی یکی از ان دو که بیشتر است اخذ وی مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او اقرأ و قال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة و فرمود من گواهم بر ینها روز قیامت که در راه خدا کشته شد و امر بدفنهم بدمائهم و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم و نماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا و غسل داده نشدند رواه البخاری و ازین حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوٰة اختلاف است حنفیه و تابعین نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوٰة است و بقول آخر مخیر است در گزاردن و نا گزاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوٰة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب و متمسک آن ائمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوٰة بر شهید آمده است خصوصا در قصهٔ احد و میگویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیری کند و ایشانرا بمدینه برد و بمشته آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده کرده‌اند اثبات آوردند و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آن حضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پیشتر نماز گزارد بر شهدا و نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد بر ایشان پس بر داشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا نگزارد نماز بر همه شهیدان و گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وی صحیح الاسناد است و بالجمله روایات در جانب صلوٰة بر شهید راجح تر و غالب تر است والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بفرس معرور و گفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسپ بی زین فرکبه حین انصرف من جنازة ابن الدحداح پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازهٔ ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد ونحن نمشی حوله و حال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آن حضرت رواه مسلم

الفصل الثانی

عن المغیرة بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها کسی که سوار است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی والسقط یصلی علیه و بچهٔ ناتمام که از شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وی سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة و دعا کرده میشود در نماز برای مادر و پدر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیری است که آواز کند و ظاهر گردد از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استهلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که در معنی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگر چه در وقت خروج زنده نبر آید نماز کرده شود بر وی زیرا که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی مرده بر آمد و نماز بر مرده می باشد و ائمه دیگر میگویند که در عرف مرده آنرا می گویند که زنده از شکم بر آید بعد از ان بمیرد رواه ابو داود وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة لفظ حدیث این چنین واقع شده قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه سوار میرود پس جنازه و پیاده بهر سو که خواهد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر مراد همان سقط است و الا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد و در مصابیح روایت کرده این حدیث را از مغیرة بن زیاد و گفته‌اند که این تحریف است و در یافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغیرة بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث مرویست از مغیرة بن شعبه و در سنن ابی داود از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ در ان خبط کرده و بعد از ان اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی والله اعلم وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازة روایت است از زهری از سالم که پسر عبدالله بن عمر است گفت دیدم آن حضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجة قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است یا سالم که از تابعین‌اند اما در واقع این حدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است وعن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنازة متبوعة و پس رو کرده شده است که پیش روند ولا تتبع و جنازه پس روی نمیکند این تاکید است در رفتن پس جنازه باز تاکید دیگر میکند و میفرماید لیس معها من تقدمها نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه را رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول

این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوی اوست مردی مجهول است که کسی او را نمی‌شناسد و مجهول دو قسم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن
معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی
مع الجنازه امام ابوحنیفه و اوزاعی برانند که مشی پس جنازه احب است و ثوری و طائفهٔ دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که
پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است به
معاونت و احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بودم در جنازه و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رض پس جنازه
میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد
ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمهٔ ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و بعضی میگویند که قوم شفعا اند و شفیع
در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میبرد و آنها که پس و پیش هر دو برابر میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم
بتسویه میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست برفتن پیش از جنازه و چپ
و راست وی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار کسیکه پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه
بار فقد قضی ما علیه من حقها پس بتحقیق بپرداخت چیزی را که بر اوست از حق جنازه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقد روی فی
شرح السنة ان النبی وبتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بین العمودین برداشت
جنازهٔ سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت است از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را
که عرض است بر گردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط شخصین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیگردد
و نظر بر راه نمی افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی شرح
وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آن است که بر میدارند جنازه را دو کس می نهد آنکه سابق بر اصل عنق خود و تالی بر اعلای سینه زیرا که جنازهٔ سعد بن معاذ
همچنین برداشته شد این مکر قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد بر داشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت
نزد ما آنست که بردارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی
حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابوداود طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از
صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعهٔ صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد
و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه
وسلم فی جنازة روایت است از ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت میبود و گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت بجهت مشایعت جنازه فرأی ناسا
رکبانا پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار فقال الا تستحیون ان ملائکة الله علی اقدامهم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند
وانتم علی ظهور الدواب و شما بر پشتهای چارپایها میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه رفتن نبوده یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند باکی
نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بی کراهت رواه الترمذی وابن ماجة وروی ابوداود نحوه
قال الترمذی وقد روی عن ثوبان موقوفا گفته است ترمذی وبتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول
صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع است چه برفتن ملائکه پیاده نا شنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد وعن ابن عباس ان النبی روایت است از ابن عباس
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة بفاتحة الکتاب ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و
احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم رواه الترمذی وابوداود وابن ماجة و ترمذی
گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرأت فاتحه سنت است
و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء چون نماز گزارید بر میت
پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص بی آمیغ کردن و بی ریا و سمعه آوردن طاعت را رواه ابوداود وابن ماجة وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی علی الجنازة قال و هم از ابی هریره است گفت بود آن حضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان خدایا کسیکه زنده داری او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه بمیرانی او را پس بمیران
او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد و در ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه میت نیست اللهم لا تحرمنا اجره ولا

ادم

محروم مگردان ما را از اجر او یعنی اجری که بمصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح تا و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نومید کردن از چیزی ولا تفتنا بعده و در فتنه میانداز ما را پس از وی
رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجة ورواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه ابو ابراهیم اشهلی انصاری است مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و ترمذی
گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو مجهول اند وانتهت روایته عند قوله وتمام شده است روایت نسائی نزد قول او وثنانا
واللهم من احییته منا الی آخره و در روایت وی نیست وفی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی بحیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس آنچه پیش از این
ذکر کرده و وجه مناسبت هر آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکی است هر دو درست است وفی آخره و در آخر حدیث ابی داود ولا تضلنا بعده و گمراه مگردان
ما را بعد وی وعن واثلة بکسر مثلثه بن الاسقع بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین گفت
نماز گزارد با ما آن حضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته یقول پس شنیدم من آن حضرت را که میگفت اللهم ان فلان بن فلان خداوندا فلان بن فلان نام او و نام پدر
او را گرفت فی ذمتک در عهد و امان و زینهار تست وحبل جوارک و در عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی رسن و مراد این جا عهد و پیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را
از ابتلای گور وعذاب النار و از عذاب آتش دوزخ وانت اهل الوفاء والحق و تو خداوند وفائی که هر عهد و وعده که به بندگان خود کرده وفا میکنی بآن و وفا بسزاوار دوستی
وعهد و سخن و تو خداوند حقی که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز او را و مهربانی کن او را وببخشای بر وی انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه
تو بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن موتاکم یاد کنید و بگوئید
نیکیهای مرده های خود را وکفوا عن مساویهم و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنکه آشکار افسق نکنند و ظلم نکنند رواه
ابو داؤد والترمذی وعن نافع ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نه نافع که مولای ابن عمر است قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد ثم جاؤا بجنازة امرأة من قریش
پس آوردند جنازه زنی را از قریش فقالوا پس گفتند یا ابا حمزة کنیت انس است صل علیها نماز بگزار بر جنازه این زن فقام حیال وسط السریر پس بایستاد انس مقابل
میانه سریر فقال له العلاء بن زیاد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی الجنازة آیا همچنین
دیده تو آن حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامک منها در جای ایستادن تو از آن زن ومن الرجل مقامک منه و ایستاد از مرد جای ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی وابن ماجة
وفی روایة ابی داؤد نحوه مع زیادة و در روایت ابی داؤد مانند این است با زیادت وفیه و در حدیث ابی داؤد زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حیال وسط السریر
این قول را که فقام عند عجیزة المرأة پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزی و سخن در این در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز
گذشت الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفه است و معظم و مبجل است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود
و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت گمان ندارم که زنان مثل وی زائیده باشند
ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از عمر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف بضم حای مهمله وقیس بن
سعد قاعدین بالقادسیة بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف و تشدید یا که نام موضعی است بر پانزده میل از کوفه فمر علیهما بجنازة پس گذشته شد بر ایشان بجنازه
فقاما پس بایستادند بدیدن جنازه فقیل لهما انها من اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین داران است ای من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض
اهل ذمه اند نامیدن ایشان را اهل ارض بجهت سفالت و رذالت ایشان گفتند که مائل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج فقالا ان رسول
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل له انها جنازة یهودی پس گفته
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت الیست نفسا آیا نیست جان دار که بموت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه وعن
عبادة بن الصامت قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد که چون میرفت در پی جنازه
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حبر من الیهود پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندی از یهود فقال له پس گفت آن حبر مر آن حضرت را انا هکذا
نصنع بدرستیکه ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یعنی بعد از این و نا ایستاد تا لحد کردن وقال خالفوهم و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمد که بنشیند و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر
بکسر با بن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی وعن علی رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس

پستر نشست بعد از ان وامر کرد ما را بنشستن رواه احمد وعن محمد بن سیرین قال ان جنازة مرت بالحسن بن علی وابن عباس روایت است از محمد بن سیرین که از مشاهیر تابعین است گفت جنازه گذشت با مام حسن بن علی وابن عباس رضی الله عنهم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن ونه ایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست که بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لجنازة یهودی مر جنازه را با وجود آنکه جنازه یهودی بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد وپستر نشست یعنی نخست آنچنان بود که آن حضرت بدیدن جنازه بر میخاست بعد از ان نشسته می ماند ونمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازه یهود باشد یا مطلق والله اعلم وظاهر ثانی است رواه النسائی وعن جعفر بن محمد عن ابیه روایت است از امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیه بجنازة که امام حسن بن علی بود نشسته پس گذشته شد بروی بجنازه فقام الناس حتی جاوزت الجنازة پس بایستادند مردم تا آنکه گذشت جنازه از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازة یهودی پس گفت امام حسن گذشته نشد مگر بجنازه یهودی یعنی پس بر نخیزید وکان رسول الله وبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی طریقها جالسا بر راه جنازه نشسته وکره ان تعلوا رأسه جنازة یهودی فقام وناخوش داشت که بلند شود سر مبارک آن حضرت را جنازه یهودی پس بایستاد آن حضرت یعنی آن حضرت که بدیدن جنازه یهودی بایستاد بجهت آن بود که نخواست که سر شریف او با جنازه یهودی بلند کرده واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازه ونسخ حکم بقیام یا ذکر توجیه برای قیام که از ان حضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا که امام محمد در نیافته است امام حسن را رضی الله عنهم اجمعین رواه النسائی وعن ابی موسی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا مرت بک جنازة یهودی او نصرانی او مسلم گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر که باشد یهودی یا نصرانی یا مسلمان ودر بعض مرت بکم چون بگذرد بشما واین انسب است بقول وی فقوموا لها پس بایستید برای آن جنازه فلستم لها تقومون پس نیستید شما که می ایستید بحقیقت برای جنازه انما تقومون لمن معها من الملائکة می ایستید شما مگر برای کسانیکه همراه جنازه اند از فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازه مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافر است پس اسباب قیام مختلف آمد گاهی بجهت فزع وعبرت بجنازه بر خاست وگاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی باشند وگاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه بر سر مبارک وی صلی الله علیه وسلم وگاهی القیام را ذکر کرده وهیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات [illegible] ثابت کرده که آخر امر عدم قیام بود وهرچه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم رواه احمد وعن مالک ابن هبیرة بضم ها وفتح با وسکون یا صحابی است وامیر معاویه بود بر لشکرهای وی ودر زمان مروان از عالم رفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلثة صفوف من المسلمین نیست هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز گزارد بروی سه صف از مسلمانان الا اوجب مگر آنکه واجب کردانید یعنی خدای تعالی این فعل برای وی بهشت ومغفرت را فکان مالک اذا استقل اهل الجنازة پس بود مالک بن هبیره وقتی که کم میدید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند جزأهم ثلثة صفوف تقسیم میکرد وقسمت میکرد ایشان را وسه صف ساخت لهذا الحدیث از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابو داود وفی روایة الترمذی قال گفت راوی کان مالک ابن هبیرة اذا صلی علی جنازة فتقال الناس علیها بود مالک ابن هبیره چون میگزارد نماز بر جنازه پس کم می پنداشت مردم را بر جنازه جزأهم ثلثة اجزاء میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف ثم قال پس میگفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی علیه ثلثة صفوف اوجب کسیکه نماز گزارد بروی سه صف واجب میکرد او بهشت را وروی ابن ماجة نحوه وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الصلوة علی الجنازة روایت میکند ابو هریره از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت بر جنازه که میخواند این دعا اللهم انت ربها خداوندا توئی پروردگار او وانت خلقتها وتو پیدا کردی ورا وانت هدیتها الی الاسلام وتو راه نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها وتو قبض کردی روح او را وقبض واصل گرفتن چیزی وانت اعلم بسرها وعلانیتها وتو دانا تری به نهان وی وآشکار وی جئنا شفعاء فاغفرله آمده ایم ما خواهش گر برای آمرزیدن گناه وی پس بیامرز مر او را رواه ابو داود وعن سعید بن المسیب قال صلیت وراء ابی هریرة علی صبی لم یعمل خطیئة قط گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر کودکی که نکرده بود گناهی را هرگز چون صبی بود وغیر مکلف فسمعته یقول پس شنیدم ابو هریره را که میگفت در دعا اللهم اعذه من عذاب القبر خداوندا پناه ده مر او را از عذاب گور از ظاهر این حدیث معلوم میگردد که کودکان را در گور سوالی است وعذابی وعلما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعده شرع است وتوجیهات این در باب الایمان بالقدر گذشت فذکر رواه مالک وعن البخاری تعلیقا وروایت است از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه باب گفته است قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب میخواند حسن بصری در نماز جنازه سوره فاتحه را ویقول ومیگفت اللهم اجعله لنا فرطا وسلفا وذخرا واجرا [illegible] پیش رو تا اسباب التجوز [illegible] ودلو ورسن ومهیا کردن چاه وجز آن راست کند وذخر بضم ذال وسکون خای معجمتین مالی که ذخیره کنند ونگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید واجر مزد وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطفل لا یصلی علیه طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بروی ولا یرث ولا یورث ووارث نشود از غیر ولا یورث ووارث گردانیده نشود دیگری از وی حتی یستهل تا آنکه آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وی نشان زندگی چنانکه گذشت رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر ولا یورث لیکن ترمذی ذکر کرده است لفظ ولا یورث را وعن ابی مسعود الانصاری صحابی مشهور است وبعضی او را از اهل بدر شمرده اند وتحقیق آنست که نسبت او به بدر بجهت سکونت ویست آنجا نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی اسفل منه نهی کرد آن حضرت از آنکه بایستد امام بر بالای چیزی وبایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وی این حکم

خصوصیت بنماز جنازه ندارد ولفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بروی کرده درین باب آورده اند گویا که ورود حدیث در وی بود شاید که مردم را عادت بران بود که در نماز جنازه
این چنین میکردند پس نهی کرده شد ازان والله اعلم رواه الدارقطنی فی المجتبیٰ فی کتاب الجنائز باب دفن المیت دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در زمین
و قبر نیز بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور بفتح المیم و مثلث الباء و بکسر میم با فتح با نیز آمده و نخست کسیکه دفن کرده شد در زمین
هابیل است از جهت بودن وی اول کسیکه مرد و قبر دو نوع است بلحد و بشق و هردو مشروع است ولیکن لحد افضل است و ارفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید
الفصل الاول عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان ابیه قال فی المرض الذی هلک فیه روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است
که پدر وی سعد ابن ابی وقاص است گفت در بیماری که مرد دران بیماری الحدوا لی لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی ولحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون حاء در لغت
بمعنی میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحد و ابکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت است وانصبوا علی اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من
خشتهای خام ایستاده کردنی کما صنع برسول الله چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولبن بفتح لام و کسر با بروزن کتف و واحد وی لبنه بروزن
کلمه و لبن بکسرتین نیز آمده رواه مسلم وعن ابن عباس قال جعل فی قبر رسول الله گردانیده شد و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفة حمراء
قطیفه سرخ و قطیفه کسای که او را ریشه و پرز باشد و آنرا خمیله نیز گویند و محمل هم باین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم شین و سکون قاف که مولای
آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آن حضرت نپوشد و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف است و بعض میگویند که
آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم وعن سفیان التمار بفتح فوقانیه و تشدید میم از کبار علما است که زمان صحابه را دریافته اما روایت
از ایشان ندارد انه رأی قبر النبی روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مسنما مسنم بشکل کوهان شتر رواه البخاری و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد
که گفت سفیان تمار در آمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم است و اخبار و آثار صحیحه در وی
آمده و افضل آن است که بلندی قبر مقدار یک شبر بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است
و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای آن سنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشان است گفته که تسطیح اولی است
از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آمده که وی آن قبور متبرکه را مسطح دید و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه
آورده که مسنم اند و هو الصحیح والله اعلم وعن ابی الهیاج بفتح ها و تشدید تحتانیه در آخر جیم الاسدی از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لی علی گفت
مرا امیر المؤمنین علی رض الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله آیا برنه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برانگیخت و نفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان
لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار این است که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و ناپدید کنی آنرا در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا الا سویته و
نگذاری گور بلند را مگر آنکه برزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رواه مسلم وعن
جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور نهی کرد آن حضرت از گچ کردن گور و گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست است وان یبنی علیه
و نهی کرد ازان که بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که آن نیز مکروه و منهی عنه است وان یقعد
علیه و نهی کرد ازان که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعض گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول است
والله اعلم رواه مسلم وعن ابی مرثد بفتح میم و سکون را و فتح ثای مثلثه الغنوی بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور منشینید بر گورها ولا تصلوا الیها و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین بتفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یجلس احدکم علی جمرة هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثیابه پس بسوزاند جمره جامهای
او را فتخلص الی جلده پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص پیوستن بچیزی و تخلص بضم لام است خیر له من ان یجلس علی قبر بهتر است مر او را از
نشستن وی بر قبر رواه مسلم الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد و دیگری لحد نمی کرد بلکه شق میکرد در میانه قبر و ابو عبیده
بن الجراح بود و هردو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نا مشروع میبود ابو عبیدة بن الجراح چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد ازان که اختلاف
کردند که آن حضرت را لحد باید کرد یا شق ایهما جاء اولا عمل عمله هر کدام یکی ازین دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذی یلحد پس آمد آن کسی که لحد میکرد فلحد لرسول
الله پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا
لحد بسکون حا برای ما است و شق بفتح شین برای غیر ما است و اگر مراد بلنا مسلمان اند و بغیرنا یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق
بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وی اشعاری با فضیلت هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نی و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده آنرا نکردی
و ظاهر آنست که آن با مر آن حضرت یا تقریر وی صلی الله علیه وسلم بود و نیز اتفاق دارند بران که هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هردو عمل دارد پس آنچه فرموده اند اللحد لنا

از جملهٔ اختیارات است از سنن یعنی ما لحد را اختیار کرده ایم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفته اند که مراد بغیرنا غیر اهل مدینه اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد است
بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع است که همچنین خواهد شد پس از معجزات است رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة
ورواه احمد عن جرير بن عبد الله وعن هشام بن عامر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم احد روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را
صحبت است و حدیث او در بصریین است روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی که آن حضرت گفت روز غزوهٔ احد که جماعهٔ از صحابه شهید شدند احفروا واوسعوا
بکنید قبرها را و فراخ کنید واعمقوا و مغاک کنید و از اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از ضیاع و مروی از امام محمد آنست که
مقدار اعماق تا سینهٔ مرد میانه بالا است و هرچه زیاده بران کنند افضل است و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن است کذا في مطالب المؤمنين نقلا عن المحيط واحسنوا و نیک
کنید عمل در هموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته اند که احسان کنید بسوی میت بمبالغه در رفق در شستن و شوی وی و تجهیز و تکفین وی و برداشتن
و فرود آوردن در قبر کذا في شرح الشيخ وادفنوا الاثنين والثلثة في قبر واحد و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت
درست نیست وقدموا اكثرهم قرآنا و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر است قرآن وی رواه احمد والترمذي وابو داود والنسائي وروى ابن ماجة
الى قوله واحسنوا و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی واحسنوا وعن جابر قال لما كان يوم احد جاءت عمتي بابي لتدفنه في مقابرنا گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و
کشته شدند در وی بعض مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود آورد عمهٔ من مردهٔ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود فنادى منادي رسول الله پس آواز داد آواز دهندهٔ
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ردوا القتلى الى مضاجعهم باز گردانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجای که در آنجا کشته شده اند در همانجا دفن کنید رواه احمد والترمذي
وابو داود والنسائي والدارمي ولفظه للترمذي و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصهٔ جابر و پدرش
معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد بآوردن عمهٔ جابر پدرش را ارادهٔ آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر
خود را به بقیع آورده و دفن کرده و طیبی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل
او را پیش از دفن و تسویهٔ لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که مرده است در وی و عائشه
رضي الله عنها در وقتی که زیارت کرد برادرش را عبد الرحمن بن ابي بكر رضي الله عنه و مرده بود وی در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر بوقت موت تو نقل نمیکردم
ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیره نه طویله مگر بعذر و عذر آنست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا گیرد
او را شفیع و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن است
نه در ظاهر و از جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمهٔ مشائخ در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود و وی غائب بود
پس بی صبری میکند و میخواهد نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود
در خانهٔ که میبود در ان زیرا که آن خاصهٔ انبیاء است صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهى
عن ابن عباس قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی
و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پس از بستر بیرون آورده شود از جانب سر و
در آورده شود در قبر و مذهب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر و برداشته
شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آوردند آن حضرت صلى الله عليه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید و در حجرهٔ آن حضرت انقدر وسعت نبود که از جانب قبله
در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است رواه الشافعي وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل قبرا ليلا و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد
قبری را در شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادين است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصهٔ غریبی است که از قوم خود گریخته آمد و ایمان آورد فاسرج له بسراج پس افروخته
شد برای آن حضرت چراغی فاخذ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبله وقال و گفت رحمك الله رحمت کند ترا خدای تعالی ان كنت لاواها تلاّ
للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خوانندهٔ قرآن را و اواه بمعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مهربان نرم دل آمده [illegible] رواه الترمذي وقال في شرح السنة اسناده
ضعیف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن
در شب درست است و بعض مکروه پنداشته اند وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ادخل الميت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون میبرد
آورد میت را در قبر ادخل بصیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میگفت این کلمات را بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله وفي رواية وعلى سنة رسول الله بذکر سنت
بجای ملت رواه احمد والترمذي وابن ماجة روایت کرده اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت وروى ابو داود الثانية و روایت کرد ابو داود روایت ثانیه را وعن
جعفر بن محمد عن ابيه مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم حثى على الميت ثلث حثيات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت

ابرد

بر میت سه انداختن بنیاد بحثیات جعلوه دست دهو خاک ذون بر روی کسی و حثی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بر دارند وانه رش علی قبر ابنه ابراهیم و روایت کرده که
صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است و وضع علیه حصباء و نهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزهای خورد را رواه فی شرح السنة
و روی الشافعی من قوله و روایت کرده است شافعی از قول وی رش یعنی ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حثی علی المیت است تا آخر
در روایت شافعی نیست وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور و نهی کرد آن حضرت از آن که گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در وی است
از تکلف و تزیین و روا داشته است حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته مستحب است کل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لا باس به خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین وان یکتب
علیها و نهی کرد از آن که نوشته شود بر قبور یعنی نام خدای تعالی یا قرآن و نام رسول تا خوار و پامال نگردد و بول نکند بر وی حیوان و نیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که بی فائده است
مگر آنکه در آن غرض صحیح باشد وان توطاء و نهی کرد از آن که پامال کرده شود قبور و نیز مستحب است که در قبور برهنه پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام رواه الترمذی وعنه قال
رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم و هم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آن حضرت وکان الذی رش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را بالقربة پاشید آب بمشک بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی
هر دو پای او رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن المطلب بن ابی وداعة بفتح واو صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت
میکند از جهت عدم حضور او در آن وقت قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظای معجمه و وی اول کسی است که مرد از
مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازه او پس دفن کرده شد امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یاتیه بحجر امر کرد آن حضرت مردی را که بیارد او را سنگی فلم یستطع
حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را فقام الیها رسول الله پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ وحسر عن ذراعیه و بر داشت آستینهای
خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دو ستهار از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن قال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که قال الذی یخبرنی عن
رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو
ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما هنگامیکه کشاد دو ستهار از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان
بن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان
بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال
من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر ما عثمان
بن مظعون رواه ابوداود وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه
وسلم وصاحبیه روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعه مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من
بگشا پرده بر دار برای من از قبر آن حضرت و هر دو یار وی که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجره عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو
هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و می در آمدند فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت تا
برای من از سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین و گفته اند که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگ ریزه چیده شد بر وی بسنگ ریزهای سرخ عرصه
و بطحاء وادی فراخ که در وی سنگ ریزهای خورد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزها ست و عرصه در اصل صحن سرای را اطلاق کرده میشود و بر هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمد هر جای
مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است رواه ابوداود وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار
گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازه مردی از انصار فانتهینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد بعد و دفن کرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده
نشده فجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه و نشستیم ما با وی رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره
و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر گویا که بر سرهای ما پرند کانند از غایت خضوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب
ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتیهای دیگر که در آنجا مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن
سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در
حالت حیات ابن عبد البر گفته است که از اینجا مستفاد میگردد که میت متالم میگردد بجمیع آنچه متالم میگردد بدان حی و لازم این است که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده
انتهی رواه مالک وابوداود وابن ماجة الفصل الثالث عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشد و آن ام کلثوم بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان
پس دیدم من هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند فقال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست در میان شما هیچ یکی که گناهی نکرده است یا جماع نکرده است از آن شب

اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا بهر دو معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی وارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان بدین شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوی کرد در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که غرض عثمان و آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد و لی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام امشب قال گفت آنحضرت فانزل فی قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل فی قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بآنچه گفته اند که زوج و محارم اولی اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکی بعید العهد از جماع بود وی اولی است فلیفهم رواه البخاری وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق الموت روایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار وقتی که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه کرو نه آتش عادت اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس نرمی و بسهولت بیندازید بر من خاک یعنی اندک اندک اندازید و این اشارتست بآنکه میت احساس میکند و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن آب و پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقیموا حول قبری قدر ما ینحر جزور پس بایستید گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر کشتنی و یقسم لحمها و بخش کرده شود گوشت آن حتی استأنس بکم تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس بی بزمانی و آرام یافتن واعلم ماذا اراجع به رسل ربی و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند و میپرسند رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه میگفت آن حضرت چون بمیرد یکی از شما پس در بند نکنید و نگاه ندارید او را در خانه واسرعوا به الی قبره و شتاب برید او را بسوی قبر وی ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سورهٔ بقره که از الم تا هم المفلحون است وعند رجلیه خاتمة البقرة و نزد پایهای وی خاتمهٔ بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرأت فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شده و دریافتیم که میرسد و مکروه نیست قرأت قرآن بر قبر و هو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام رواه البیهقی فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان وقال والصحیح انه موقوف علیه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول وست وعن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر قال گفت لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر بالحبشی و هو موضع هر گاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حا و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل که قریب بوی مکه گفته اند بر یک برید فحمل الی مکة پس برداشته و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شده بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر پس هر گاه که قدوم آورده عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود مادر ایشان ام رومان بود فقالت پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که متمم بن نویره راست در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نویره در وقتی که کشت او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بهمت قول وعن النبی صاحبکم شعر و کنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمه بجیم مفتوحه و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرر و تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیرهٔ عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان را نعمان کشت و در قتل ایشان قصهٔ عجیبهٔ طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حا و سکون قاف مدتی از زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه و امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا میگوید بودیم ما مانند دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یک دیگر مدتهای مدید از روزگار حتی قیل لن یتصدعا تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا کأنی و مالکا پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک لطول اجتماع لم نبت لیلة معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله لو حضرتك ما دفنت الا حیث مت بخدا سوگند اگر حاضر میبودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است ولو شهدتك ما زرتك و اگر حاضر میشدم من نزد وقت فوت تو زیارت نمیکردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین حکم معتدات دارند که باید لازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در ضرورت مهمه و حاجت ملتجی و غیره بیرون نیایند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نسا است از زیارت اگرچه ماول و منسوخ میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است و لیکن چون اتفاق افتاد بی حضور من نقل تو از موضع موت شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذی وعن ابی رافع قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم سعدا گفت کشید آن حضرت سعد بن معاذ یعنی از جنازه و در آورد در قبر ورش علی قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل رأسه ثلثا روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد و در عام خندق و هفده ساله بود که آن حضرت او را

بعض این پیغام فرستاد قال رآني النبي صلى الله عليه وسلم متكئا على قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری وی فقال پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب
هذا القبر آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه شک راوی است که تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
میدارد و راضی نیست بتکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد باب البكاء على الميت گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز
لا باس به است و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را بافراط بشبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است
تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و
مکروه است نشستن بر در خانه بعض مشائخ مکروه نیست نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بران مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و عطاء خراسانی که از تابعین است
منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بر وی بگریستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشیند
بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول
شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز
در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات
کنند همه بدعت و شنیع و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی بما رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعض
فتوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هرچه از جان او کاست در جان تو زیاده باد بیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذكر هذا كله في مطالب المؤمنين الفصل
الاول عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف القين گفت انس در آمدیم ما همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر وكان ظئرا لابراهيم
و بود وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و مرضعه وی و نام وی براء بن اوس بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم فقبله وشمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را ثم دخلنا عليه بعد ذلك پستر در آمدیم ما بر وی
بعد از آن یعنی همراه آن حضرت وابراهيم يجود بنفسه و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله و بعض گفته اند
شانزده ماه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روزه و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عينا رسول الله پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از ان ذرف بذال معجمه و راء و فا رفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف وانت
و تو گریه میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت
است بر مقبوض بمشاهده حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بی صبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده ثم اتبعها باخرى پستر پسرو کرد
آن اشکها را با اشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت ان العين تدمع والقلب يحزن بدرستیکه چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد ولا نقول الا ما يرضى ربنا
و نمیگوییم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما وانا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون و بدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگین ایم متفق عليه و تحقیق درین باب آنست
که کمال آن حضرت کمال بشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف
حال ملائکه و بود آن حضرت که میداد هر جزرا حق وی و ظاهر میشد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم
طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است
و این یکی از وجوه سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمامه لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بی مزج و
خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتایج هر یکی بران مترتب و صادر سر بذات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت وی تعالی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول
و نفس بخدمت وی عامل و طبیعت بحظوظی که سبب قوام بدن است آمده و همه مطیع و منقاد حق اند در آنچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زيد قال ارسلت ابنة
النبي صلى الله عليه وسلم اليه گفت اسامة بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابنا لي قبض که پسر است مرا
که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا ما را و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس و ببین که چه حال داریم فارسل يقرئ السلام
ويقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که میخواند سلام را و میگوید آن حضرت ان لله ما اخذ وله ما اعطى بدرستیکه مر خدا راست چیزیکه گرفت
و مر او راست چیزی که داد وكل عنده باجل مسمى و همه نزد او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند و طلب
ثواب وی کند فارسلت اليه تقسم عليه ليأتينها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آن حضرت و را فقام ومعه
پس برخاست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردمان دیگر از صحابه فرفع الى رسول الله پس
برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبي آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قعقعه حکایت آواز سلاح و آواز دندان

از جهت سختی واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیزی خشک آواز کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن در زمین ففاضت عیناه پس اشک بسیار ریخت هر دو چشم
آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو و اشک ریختن که تو بان قوت و کمال حال میگریی فقال پس گفت آن حضرت
هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی و نرمی است که گردانیده و نهاده است آن را خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء
پس رحمت و مهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی
له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده به بیماری که مر او را بود و شخص میت نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت
میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که در آمد آنحضرت بر سعد بن عباده
وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و در گیرد مرد را
از مرض و غیره و از این جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را
و گرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بمشاهده سختی حال وی بطریق استفهام قد قضی بتحقیق میرانیده شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده
است چنانکه در کریمه و قضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از ان حضرت است در خلافت
عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأى القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب
نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولکن یعذب بهذا و لیکن عذاب میکند بفعل این و اشار الی لسانه و اشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود
او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد
مستوجب رحمت و ثواب شود و ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکه مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه
بیاید متفق علیه وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی
الجاهلیة نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و واویل و ثبور متفق علیه وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری است از تابعین قال اغمی علی ابی موسی گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر اوست غمی بفتح و قصر بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن غمی علیه و اغمی علیه همچنین استعمال کرده میشود
بلفظ مجهول فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه آواز میکند بگریه رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع
یعنی گردانیدن آواز در حلق ثم افاق پس بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابوموسی مرزن را آیا نمیدانی تو و کان یحدثها ان رسول الله و بود ابوموسی که تحدیث میکرد و خبر میداد
آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است انا بریء ممن حلق و صلق و خرق من بیزارم از کسیکه بسترد موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند
گریبان را متفق علیه ولفظه لمسلم وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن
چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یکی نازیدن و مدح کردن بنفس در حسبها و حسب آنچه شمار کرده شود از صفات و خصال و شرف
و مجد که در وی و در پدران اوست والطعن فی الانساب دوم طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم
نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است کبر با سلام و کفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند
وقتی که کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم
نوحه کردن در ماتم وقال و گفت آن حضرت النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم توبه نبرد و ایستاده کرده
میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیخته میشود وعلیها سربال من قطران و حال آنکه بران زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده و روغنی است
که دوشیده و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از ان پخته میشود و سوخته میشود در چراغ و طلا کرده میشود بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب و پیراهنی است پیراهن از جرب بفتح جیم و را که نام مرضی است مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود
بر تن وی گر و خارش پس از ان طلا میکنند بقطران تا زیاده گردد الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نائحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد
جامه را مبتلا گردانیده شد بچیزیکه صبر نمیتوانند کرد بران بخراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلهای ایشان از پس عذاب
کرده شود بآنچه مناسب آن باشد والله اعلم رواه مسلم وعن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آن حضرت
بر زنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آن حضرت بآن زن اتقی الله واصبری بپرهیز کن ای زن از انچه فرموده خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن بآن حضرت الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من ولم تعرفه و نشناخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود صلی الله

عليه وسلم فاتت باب النبي پس آمد آن زن بدر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابین پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را چنانکه بر در ملوک و امرا میباشند
و مانع نیافت از در آمدن کو باز نفس خود خوفی و هیبتی یافته بود و گمان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل ملوک و سلاطین خواهد بود و او را مجال در آمدن بر وی نخواهد بود تا در آید و عذر
نماید فقالت لم اعرفك پس گفت آن زن و عذرخواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم و بی ادبی نمی‌نمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند
الصدمة الاولی معتبر و محمود و نیست صبر مگر نزد کوفت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن و کوفت اوست و بعد گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکنند و صدم چیزی
سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت که سخت است بر دل که وی نیز سخت است و در تحمل شدائد و بلایا پس میزند بر وی و می‌شکند آنرا و صدم بمعنی رسیدن
امری نیز آید چنانکه رسیدن بلا و این معنی اظهر است ولیکن معنی اول ابلغ است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار نمی‌میرد مر مسلمانی را سه کس از فرزندان پس درآید آتش دوزخ را الا تحلة القسم مگر برای حلال گردانیدن و گشادن سوگند که حق سبحانه تعالی
در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کرده و فرموده که وان منکم الا واردها و هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه درآید دوزخ را اگرچه درآتی باشد مثل برق جهنده و باد پرنده و عرب میگوید
کردم اینکار بجهت تحلة القسم یعنی همان قدر کردم که بوی از عهدهٔ سوگند برآیم و در روی ادنی فصل که یکبار در آن لطیف کند کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در دوزخ نمی‌درآید مگر
همان قدر که سوگند راست گردد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنسوة من الانصار و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت
مر جماعت زنان را از قبیلهٔ انصار لا یموت لاحد لکن ثلثة من الولد فتحتسبه نمی‌میرد مر یکی از شما را سه کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد الا دخلت الجنة
مگر آنکه درآید بهشت را فقالت امرأة منهن او اثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا دو کس هم بمیرند یا رسول الله یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص به سه کس مدار
قال گفت آن حضرت او اثنان یا دو کس بمیرند و این احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد توجه آن حضرت بدرگاه صمدیت حق یا آن حضرت دعا کرده باشد و
بموقع اجابت رسیده رواه مسلم وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را اینچنین آمده که ثلثة لم یبلغوا الحنث نیز مرده سه کس که نرسیده اند بحد گناه یعنی بالغ
نشده اند که فضل آنها گناه نباشد و بر آن بر این مزید ترتیب کرده صغیر بمیرند زیرا که زنان با اطفال مهر و شفقت زائد دارند و الم ایشان مفرط و اطفال تابع و ملحق و ملصق اند بایشان بخلاف
کبار وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول الله ما لعبدی المؤمن عندی
جزاء میگوید خدای تعالی نیست مر بندهٔ مسلمان را نزد من پاداش اذا قبضت صفیه من اهل الدنیا چون قبض کنم و بمیرانم دوست خالص او را که بی شائبهٔ تکلف او را دوست
میدارد و چنانکه پسر و جز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد ثم احتسبه پس صبر کند و نظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنة مگر بهشت را رواه البخاری الفصل
الثانی عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول الله لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم النائحة زن نوحه کننده را والمستمعة و گوش دارنده
بنوحه و شنونده آنرا بوجه رضا و لفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنانست یا مراد جماعهٔ نائحه و نفس نائحه است تا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهرتر است
رواه ابو داود وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب للمؤمن ان اصابه خیر حمد الله وشکر کاری شگرف است
مر مسلمان را اگر برسد او را نیکی از نعمت و مال و منال و عافیت ستایش میکند خدا را و سپاس میگوید او را وان اصابته مصیبة حمد الله وصبر و اگر برسد او را سختی و اندوه ثنا میگوید
و شکیبائی میورزد بشهود صفات جمال و جلال و لطف و قهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل و حوادث بر بنده تعرف است و چون معرفت حاصل شد حمد لازم آن است
فالمؤمن یؤجر فی کل امره پس مسلمان مزد داده میشود در همه کار و در همه حال وی چه نعمت و چه مصیبت و چه شکر و چه صبر حتی فی اللقمة یرفعها الی فی امرأته تا آنکه در لقمه که بر میدارد
و می‌نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مودت و رحمت یا ادای نفقهٔ واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت و حظ نفس است ولیکن در حقیقت ادای حق است و لهذا فرمودند لزوجتك علیك
حقا قول مشائخ شاذلیه است المقصود موافقة الحق لا مخالفة النفس و درین اشارت بتاکید و تائید ثبوت اجر است در جمیع احوال چه حقوق و عبادات و چه حظوظ و عادات باعتبار
تضمن وی نیت را چه مباحات اگرچه در ظاهر از قبیل شهوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند و عادات عبادات میگردند رواه البیهقی فی شعب
الایمان وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مؤمن الا وله بابان نیست هیچ مسلمانی مگر آنکه او را دو در است باب یصعد منه عمله دری
است که بالا میرود و از آن عمل او در محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین و باب ینزل منه رزقه و دریست که فرود می‌آید از آن در رزق وی روزی وی و
میرسد بمستقر ارزاق از زمین فاذا مات بکیا علیه پس چون میمیرد مرد مسلمان میگریند آن هر دو در بر وی بحقیقت یا مراد گریهٔ اهل آنهاست از ملائکه و ظاهر آیت و حدیث در
معنی اول است والله اعلم و اما گریهٔ باب صعود از جهت آنکه مشرف میشد بمان و گریهٔ در رزق بسبب آنکه رزق عون بود در عمل صالح پس هر دو میگریند بجهت حرمان از این سعادت
و فقدان این نعمت فذلك قوله تعالی پس این گریهٔ در صعود و رزق مر مؤمن مراد است بقول حق تعالی که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بکت علیهم السماء والارض
پس نه گریست بر ایشان آسمان و زمین این در شان کافران است و در مقابل آن وجود بکای آسمان و زمین بر مسلمانان مفهوم میگردد و اگر گفته شود که در صعود و در رزق هر دو در آسمان اند
پس گریهٔ زمین از چیست و از کجاست جوابش آنکه رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق است می‌گرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه الترمذی
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له فرطان من امتی ادخله الله بهما الجنة کسی که باشد او را دو فرط از امت من یعنی در آرد او را خدا

تعالی بسبب آن دو فرط وجزای مصیبت وشفاعت ایشان در بهشت فرط المتقدمین پیش رونده آب خور از برای اصلاح حوض ودلوها وپیش روند از قافله تا مهیا سازد اسباب
ومنزل را وآنچه محتاج اند بدان در منزل ومراد اینجا فرزند کسی که بمیرد گویا پیشتر میرود وکار او را در آن جهان در بهشت آماده میگرداند فقالت پس گفت عائشة رضي الله عنها
فمن كان له فرط من امتك پس کسی که باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است وشما این بشارت را بر دو فرط دادید
قال فمن كان له فرط گفت آن حضرت پس کسی که باشد او را یک فرط نیز می درآرد او را در بهشت ما دو گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یک را
نیز حکم شد یا موفقة ای توفیق داده شده بخیرات وحرص بر تعلیم شرائع واحکام وسوال از آن ندا است لعائشه وتشریف است مر او را باین لقب جامع فضائل وکمالات
وعائشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال وعلم در شرائع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود وچون آن حضرت او را بدین صفت مدح کرد وبرین فعل ترغیب نمود
زیاده کرد در سوال باظهار تحسر وتاسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است از وی رضي الله عنها فقالت پس گفت عائشة فمن لم يكن له فرط من امتك پس کسی که
نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتي پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم وکارسازی ایشان در آن جهان میکنم واین جزاء ثواب
ایشان را که بمردن فرزند است بجهت درد ومصیبت است که بایشان میرسد لن يصابوا بمثلي هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم
نزد ایشان از پدران وپسران واز هرچه تعلق دارند بدان رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وعن ابي موسى الاشعري قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالى لملائكته چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را می پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدي قبض
کردید شما روح فرزند بندهٔ مرا فيقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بر بندهٔ خود فيقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده
قبض کردید میوهٔ دل او را وحاصل عمر وزندگانی او را فيقولون نعم پس میگویند آری کردیم فيقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدي چه چیز گفت بندهٔ من در وقت قبض روح
فرزند وی فيقولون پس میگویند فرشتگان حمدك واسترجع حمد گفت واسترجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا اليه راجعون فيقول الله پس میگوید خدای تعالی ابنوا لعبدي
بيتا في الجنة بنا کنید برای بندهٔ من خانه در بهشت که چون درین جهان پدر وی بمصیبت ومحنت غمگین شده است در آن جهان به تنعم بهشت وحور وغلمان آن شاد کرد وچون
بمردن فرزند خانهٔ جمعیت وسرور وی ویران شده است خانه بهتر از این در بهشت بنا کنید این همه ظهور صفت جلال وجمال اوست تعالی وتقدس میرنانند ومیمیرانند ومیگریانند ومیخندانند
گهی میرند تا شود دردناک گهی میکند آبش از دیده پاک که بلطف مینوازد که بناز میکشد زنده میسازد مرآن شوخ بازم میکشد وسموه بيت الحمد ومیفرماید وی سبحانه وتعالی به
فرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید ونام نهید آن خانه را خانهٔ حمد که این جزای حمد ورضا وتسلیم اوست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذي وعن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عزى مصابا فله مثل اجره کسی که تعزیت کند وصبر فرماید وتسلی دهد مصیبت زده را پس مر او راست مانند اجر وی بر مصیبت وصبر بران رواه
الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب لا نعرفه مرفوعا الا من حديث علي بن عاصم الراوي وگفت ترمذی این حدیث غریب است
نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است ودر کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد
موقوفا وگفت ترمذی وروایت کرده اند آنرا بعض محدثین از محمد بن سوقه بضم سین مهمله وسکون واو وبقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود وگفته اند که محمد بن سوقه ثقه ومرضی
است وعن ابي برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده وسکون را وبزای اسلمی که از اصحاب است وهمیشه همراه آن حضرت در غزا بود قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم من عزى ثكلى كسي بردا في الجنة کسی که تعزیت کند وصبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مر او را جامه در بهشت وثکلی بفتح ثلثه وسکون کاف زنی که
فرزندش مرده ودر قاموس گفته که ثکل بضم موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد ومرد ثاکل وثکلان گویند وزن را ثکلی وثکلانه وثکلانه قلیل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است
رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعي جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که
در غزوه موته شهید شد ونعی بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین وتشدید یا نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده واول ظاهرتر است قال النبي گفت پیغمبر صلى الله
عليه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما يشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام یعنی که خبر موت او را شد
رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة ودرین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خویشان وهمسایگان ودوستان را تهیهٔ طعام مر اهل میت را وبعض گفته اند که
فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل تجهیز میت ودر روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم وعدوان
واختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را وابو القاسم گفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بتجهیز میت کذا في مطالب المؤمنين الفصل الثالث عن المغيرة
ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من نيح عليه فانه يعذب بما نيح عليه يوم القيمة گفت مغیره شنیدم آن حضرت را که گفت
کسی که نوحه کرده شود بروی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود بروی روز قیامت ومراد بچیزیکه نوحه کرده میشود بروی آن سخنی است که میگویند نائحه برای میت
وگفته میشود بروی بطریق استهزاء وسخریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید گویا که وی ظاهر میکرد بنفس خود اتصاف بآن صفات وراضی بود بآن پس محل زجر وتوبیخ باشد متفق عليه وعن
عمرة بفتح عین مهمله وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضي الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که صحابیه است در کنار عائشه

ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحي علیه وحال
آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بروی تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی ابو
بی عبد الرحمن را کنیت ابن عمر است و این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما انه لم یکذب آگاه باشید
بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از ان ولکنه نسي ولیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده او اخطاء
یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطای ابن عمر میکند تقول خود انما مر رسول الله این است و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی یهودیة یبکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بروی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آن حضرت بدرستیکه ایشان میگریند بروی وانها لتعذب
في قبرها وحال آنکه بتحقیق وی هر آینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آن حضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم نگفت که وی
بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است از اینجا ابن
عمر فهمید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریه زندگان بروی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن
عبد الله بن ابي مليكة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکه مرد دختری مر عثمان بن عفان را
بمکه فجئنا لنشهدها پس آمدیم تا حاضر شویم جنازه او را وحضرها و حاضر شد او را ابن عمر و ابن عباس فاني لجالس بینهما پس بدرستیکه من هر آینه نشسته ام
میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه
پس گفت ابن عمر پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمی داری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستیکه مرده هر آینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بروی فقال ابن عباس
قد کان عمر یقول بعض ذلك پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید در عبارت تکلم و بیش واقع شده باشد
یا عمر همچنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس تر حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت
وی از مکه بسوی مدینه و این در ان سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما به بیداء بر وزن صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام
موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة پس ناگاه عمر ملابس و ملاقی است بسواران در زیر سایه درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم
قال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو و پس ببین کیستند این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه
ان صهیب رومی رضی است و سواران دیگر نیز همراه اویند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب
فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله
عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکي پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب در حالی که میگریست بر مصیبت عمر یقول میگوید وا اخاه
وا صاحباه وای برادر وای یار فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من وقد قال رسول الله وحال آنکه
بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است که با ندبه و فزع
و جزع بود و یا مراد آنست که بکا مظنه تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلك لعائشة پس گفت
ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفت وگوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مر عائشه را فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحمت کند
خدای تعالی عمر را چنانکه با ابن عمر گفته بود یغفر الله اینجا ذکر مغفرت نکرد که منبی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدث
رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکاست مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در ماده کافر است و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب
مقارن گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر زبان علما ادا کنند واضح تر میکرد و که کلمه با نزد ابن عمر برای سببیت است و نزد عائشه برای ملابست است
و اگر فرضا مسلمانی را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که و رود این حدیث در کافر است و این است معنی قول عائشه که گفت ولکن ان الله تعالی
یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه ولیکن بدرستیکه خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب با بکای اهل وی بروی و این عبارت دلالت میکند که در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی
عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعض وصیت میکرد ند بگریه و نوحه و نامشروعات دیگر سببیت گریه مر عذاب را بجهت این است و بعض همین توجیه
میکنند که عذاب بسبب گریه در انجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از ان عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت
گریه اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید وقالت عائشة رضی الله عنها حسبکم القرآن بس است شما را قرآن که میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و برنمیدارد هیچ نفس بار بردارنده

بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند وی چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند
ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله اضحك وابكى و خدا میخنداند و میگریاند و این تقریریست برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود
ببکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و اندوه و شادی وی از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میکرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد
بود که ضحک و بکا بی اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در ان و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این
سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگر چه بزرگ تر و عالی شان و عالم
تر از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر کردد قبول کند و ساکت کردد تا نزاع و جدال زیاده نکردد و عن عائشة رضی الله عنها قالت لما جاء النبی
صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه
در غزوهٔ موته چنانکه قصه آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود
در آن حضرت غم و اندوه وانا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب
شکاف باب را نه اطراف آن فاتاه رجل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مرد ان نساء جعفر بدرستیکه زنان جعفر و ذکر بکائهن
و ذکر کرد آن مرد گریهٔ زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه
الثانیة پس باز آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه بگفته او فقال انههن پس باز گفت آن مرد که برو و باز دار ایشان
از گریه فاتاه الثالثة پس آمد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را یا رسول الله فزعمت پس گمان برد عائشه و در بعض
نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت بآن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای
ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بر ان عائشه میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب بآن مرد ارغم الله انفك بخاک بمالد خدای تعالی بینی ترا
کنایت است از خواری و اهانت لم تفعل ما امرك رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنانست از گریه ولم تترك رسول الله صلی الله
علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مگر که هر بار آمدی و گفتی که ایشان باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آنحضرت و تعب کشید متفق
علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتم من غریب و فی
ارض غربة غریب است ابو سلمه و در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با هیچکس الفت و کوی نداشت لابکینه بکاء
یتحدث عنه البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از ان در مردم که این چنین گریه کرد که هیچ کس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که
بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابو سلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواست که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در
گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا میخواهی تو ای زن که
در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانه که بیرون آورده است او را خدای تعالی از آن خانه دو بار یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بهجرت یا یکبار
بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بتدخلی باشد فکففت عن البکاء فلم ابك ام سلمه میگوید و چون آن
حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از آن رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی
عبد الله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبد الله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده و اگر چه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد
در غزوهٔ موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و میگفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین تعدد علیه
در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف وی میستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع فقال پس گفت عبد الله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق هنگامیکه بهوش آمد ما قلت
شیئا الا قیل لی کذلک نگفتی تو هیچ چیزی از ان اوصاف را مگر آنکه گفته شد مرا بطریق سخریت و ایذا همچنانکه تو گفتی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را
که فلما مات لم تبك علیه پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی و نوحه نکرد این یک توجیهی است که مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله
علیه گفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را
که میگفت نیست هیچ مرده که می میرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کنندهٔ قوم فیقول پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه و نحو ذلك یا مانند آن الفاظ دیگر که
در ندبه و تفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد خدای تعالی بر وی دو فرشته را و می سپارد کار او را بایشان یلهزانه که می جنبانند و دفع میکنند آن میت را و لهز
مشت بر سینه زدن از باب فتح یفتح و یقولان و میگویند بطریق ایذا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
حسن وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله مرد میرنده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان در حالتی که

کریه میکنند بران میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن در حالی که باز میداد این زنان را و میراند ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است والقلب مصاب و دل مصیبت زده و اندوهگین است والعهد قریب و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما نا که گریه آن زنان بی نوحه و بی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد برآن و عمر رضی الله عنه گریه را مطلق مکروه پنداشت و این زنان بزور و غلبه گریه میکردند رواه احمد والنسائی وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس در ایستاد عمر که میزد ایشانرا بتازیانه خود فاخره رسول الله پس افکند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست خود وقال و گفت آن حضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پس گفت آن حضرت مر زنان را ایاکن ونعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و شبان مر گوسپندان را ثم قال پس گفت آن حضرت انه مهما کان من العین ومن القلب فمن الله بتحقیق شان این است که هرچه باشد از چشم که گریه است و از دل که غم و اندوه است پس از خداست عز و جل یعنی راضی است از آن خدا ومن الرحمة و از مهربانی است وما کان من الید ومن اللسان و چیزیکه باشد از دست و از زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در معصیت می افتد آدمی از آن رواه احمد وعن البخاری تعلیقا قال لما مات الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در آن یک سال بر سر گور وی نشست و درد مصیبت و اندوه و فراق وی هر روز تازه میداشت ثم رفعت بعد از یک سال چون مدت فرو نشست برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا دانا و آگاه باشید آیا یافتند چیزی را که گم کرده اند فاجابه آخر پس جواب داد این آواز کننده را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر و عوضت اجرا من فقید فلا تکن فقیدک لا یاتی واجرک ذاهب وعن عمران بن حصین وابی برزة بفتح موحده و سکون را و فتح زا قالا روایت است از این دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در مشایعت جنازه فرای قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آن حضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق انداخته اند رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنها بی ردا و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند اشارت بر پریشانی حال و بی سر و سامانی حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افبفعل الجاهلیة تاخذون ایا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید اوبصنیع الجاهلیة تشبهون یا بکار و پیشه جاهلیت مانند میشوید یا مانند میکنید خود را و کلمه او یا برای شک راویست یا برای تنویع و تشبهون بفتح تا و تشدید موحده و بضم تا و کسر موحده نیز روایت است لقد هممت ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کرده که دعای بد کنم بر شما دعوة ترجعون فی غیر صورکم اینچنین دعای که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قرده شوید یا برگردید بسوی خانهای خود در حالی که در غیر صورت خود آید یعنی چون وضع و لباس خود را بجهت حق تغییر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شما است نیز برگردد قال فاخذوا اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را و باز برنگشتند بآن فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از آنکه پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است لیکن ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی و منکرات رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة ان رجلا قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مرا و را مرد پسری که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وی هل سمعت من خلیلک آیا شنیده تو از دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه درودهای خدا و سلام بر وی باد شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا چیزیکه خوش سازد نفسهای ما را از جانب مردهای ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال گفت ابو هریره آری شنیده ام آن حضرت را که گفته است صغارهم دعامیص الجنة خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند و دعامیص جمع دعموص است بضم دال و آن کرمکی است که غوطه میزند در آب و می برآید و نیز معنی شخصی که دخال است در امور و پیش آینده است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این خردان سیر کنندگان در بهشت و می درآیند هرجا که میخواهند و دخل میکنند در هر کار که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یلقی احدهم اباه پیش می آید یکی از این خردان پدر خود را فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره جامه پدر را پس جدا نمیشود از وی حتی یدخله الجنة تا آنکه میدرآرد او را در بهشت و تخصیص پدر بذکر یا از آن جهت است که وی اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع او است یا آنجهت که صبر از مردان بیشتر می آید کما از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شده و در بعض مادر و پدر هر دو و ظاهرا بجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است والله اعلم رواه مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشانرا بدان و گرفتند نصیبی تمام از مواعظ و نصائح تو فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیه پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما نزد در آن روز تعلمنا مما علمک الله تا بیاموزانی ما را از آن چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس گفت آن حضرت اجتمعن فاتاهن رسول الله پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشانرا از آنچه تعلیم کرده است او را

تعالی ثم قال پس گفت آن حضرت ما منکن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة نیست از شما زنیکه بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها حجابا من
النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امرأة منهن پس گفت زنی از این زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد
فاعادتها مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال پس گفت آن حضرت واثنین واثنین واثنین مکرر سه بار رواه البخاری وعن معاذ بن
جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما
الله الجنة بفضل رحمته مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله ورحمته ایاهما آن هر دو را تاکید هما است فقالوا پس گفتند
یا رسول الله او اثنان یا دو کس بمیرند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت آن حضرت والذی نفسی بیده سوگند
آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة بدرستیکه بچه ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آینه میکشد
مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت اذا احتسبته چون صبر کند بر وی و نگرید و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارتست بعلاقه میان
او و مادرست که با مثل ریسمانی میشود که میکشد مادر او را به بهشت رواه احمد وروی ابن ماجة من قوله وروایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی
والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة
من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت واثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد میباشند پناه از آتش دوزخ قال ابی
ابن کعب ابو منذر سید القراء گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است و در شان وی سید القراء واقع شده است یعنی بهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت او را سید الانصار گفته
و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا پیش فرستاده ام من یکی را قال و واحدا گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابقا گذشته است که تا آنجا
آنحضرت بهمین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف
و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال
آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله احبک الله کما
احبه دوست دارد ترا خدای تعالی آنچنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل
خطاب که با وی کرد ولیکن او را نپرسید از جهت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما تحب ان لا
تأتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرک آیا دوست نمیداری تو که نیائی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و میدر آرد ترا در بهشت فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصة ام لکلنا مر او راست این بشارت یا همه ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه مر همه شما راست رواه احمد
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستیکه بچه افکنده هر آینه حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را واصل مراغمت
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محاجه و مجادله است اذا ادخل ابویه النار وقتی که می در آرد پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فیقال ایها السقط المراغم ربه پس گفته میشود ای سقط
مراغمت کننده پروردگار خود را ادخل ابویک الجنة در آر پدر و مادر خود را در بهشت فیجرهما بسرره پس در میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسرر خود حتی یدخلهما الجنة پس می در آرد
ایشان را در بهشت رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمة الاولی ای پسر آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گرفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنة راضی نمی شوم من مر ترا از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته
به بهشت می در آرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و نه زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را وان طال عهدها و اگر چه دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا پس نو
پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارک و تعالی له عند ذلک مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع
فاعطاه مثل اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی او را مانند اجری در روزی که رسیده شده است آن مسلمان را آن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب
الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع
کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن دوال نیز از مصیبتها است وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول
سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک و تعالی قال گفت ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
گفت خدای تعالی بعیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستیکه من بر انگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشان را چیزی که دوست

ميدارند آنرا از نعمت شكر ميكويند خدا را و ان اصابهم ما يكرهون احتسبوا و صبروا و چون برسد ايشانرا چيزي كه ناخوش ميدارند آنرا از بليت اميد ثواب ميدارند و صبر
ميكنند و لا حلم و لا عقل و حال آنكه نيست ايشانرا بردباري و آهستگي و عقل و تدبير اين تاكيد مفهوم احتسبوا و صبروا است زيرا كه معني احتساب آنست كه باعث بر عمل اخلاص و
طلب رضاي حق تعالي باشد نه حلم و عقل و درينجا متوجه ميشود كه چگونه صبر و احتساب كند كسيكه او را حلم و عقل نيست چنانكه فرمود فقال پس گفت عيسي يا رب كيف يكون هذا
لهم و لا حلم و لا عقل اي پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مر ايشانرا و حال آنكه نيست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالي اعطيهم من حلمي و عقلي
ميدهم من مر ايشانرا از حلم خود و عقل خود كذا قيل و ممكن است كه گفته شود كه معني لا حلم و لا عقل آنست كه مدهوش شدند و رفت عقل ايشان از جهت صدمهٔ مصيبت و با وجود
آن صبر ميكنند و احتساب مينمايند و اين عبارت را معني ديگر خيال كرده شده است كه در شرح مذكور است فلينظر ثمه والله اعلم رواهما روايت كرد اين هر دو حديث را
البيهقي في شعب الايمان باب زيارة القبور زيارت قبور مستحب است باتفاق زيرا كه سبب رقت قلب و تذكر موت و پوسيدگي استخوان و فناي دنيا است
و جز آن از فوايد و عمده در ان دعا مر اموات را و استغفار براي ايشان است و باين وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلي الله عليه و سلم كه به بقيع ميرفت و سلام ميداد بر
اهل آن و استغفار ميكرد براي ايشان و اما استمداد باهل قبور در غير نبي صلي الله عليه و سلم يا غير انبيا عليهم السلام منكر شده اند آنرا بسياري از فقها و ميگويند نيست زيارت مگر
براي دعاي موتي و استغفار براي ايشان و رسانيدن نفع بايشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات كرده اند آنرا مشائخ صوفيه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله عليهم
و اين امري محقق و مقرر است نزد اهل كشف و كمال از ايشان تا آنكه بسياري را فيوض و فتوح از ارواح رسيده و اين طايفه را در اصطلاح ايشان اويسي خوانند امام شافعي گفته است
قبر موسي كاظم ترياق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالي گفته هر كه استمداد كرده شود بوي بعد از وفات و يكي از مشائخ عظام گفته است ديدم چهار كس را از مشائخ
كه تصرف ميكنند در قبور خود مانند تصرفهاي ايشان در حيات خود يا بيشتر شيخ معروف كرخي و شيخ عبد القادر جيلاني و دو كس ديگر را از اوليا شمرده و مقصود حصر نيست آنچه خود ديده
و يافته است گفته و سيدي احمد بن رزوق كه از اعاظم فقها و علما و مشائخ ديار مغرب است گفت كه روزي شيخ ابو العباس حضرمي از من پرسيد كه امداد حي اقوي است يا امداد ميت من
گفتم قومي ميگويند كه امداد حي قوي تر است و من ميگويم كه امداد ميت قوي تر است پس شيخ گفت نعم زيرا كه وي در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درين معني ازين طائفه بيشتر
از آنست كه حصر و احصا كرده شود و يافته نمي شود در كتاب و سنت و اقوال سلف صالح كه منافي و مخالف اين باشد و رد كند اين را و بتحقيق ثابت شده است بآيات و احاديث
كه روح باقي است و او را علم و شعور بزائران و احوال ايشان ثابت است و ارواح كاملان را قربي و مكانتي در جناب حق ثابت است چنانكه در حيات بود يا بيشتر از آن و اوليا را
كرامات و تصرف در اكوان حاصل است و آن نيست مگر ارواح ايشان را و ارواح باقي است و متصرف حقيقي نيست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ايشان فاني اند در
جلال حق در حيات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدي را چيزي بوساطت يكي از دوستان حق و مكانتي كه نزد خدا دارد دور نباشد چنانكه در حالت حيات بود و نيست فعل و
تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نيست چيزي كه فرق كند ميان هر دو حالت و يافته نشده است دليلي بر ان و در شرح شيخ ابن حجر هيتمي مكي در شرح حديث لعن الله
اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفته است كه اين بر تقدير يست كه نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظيم وي كه آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار
پيغمبري يا صالحي و نماز گزاردن نزد قبر وي نه بقصد تعظيم قبر و توجه بجانب قبر بلكه بنيت حصول مدد از وي تا كامل شود ثواب عبادت ببركت قبر و مجاورت مر آن روح پاك را
حرجي نيست در ان و در آخر باب چيزي بيايد متعلق باين سخن و تمام كرده اين بحث ان شاء الله تعالي در كتاب جهاد در قصهٔ قتلاي بدر والله اعلم و از جملهٔ آداب زيارت آنست كه رو
بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روي ميت بايستد و سلام دهد و مسح نكند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحني نشود و روي بخاك نمالد كه اين عادت نصارى است
و قرائت قرآن نزد قبر مكروه است نزد ابي حنيفه و نزد محمد مكروه نيست و صدر الشهيد كه يكي از مشائخ حنفيه است بقول محمد اخذ كرده و فتوي هم برين است و شيخ امام محمد بن الفضل گفته كه
مكروه قرائت قرآن بجهر است و اما مخافت لا باس به است اگرچه ختم كند و از شيخ محمد بن ابراهيم آمده كه بخواند سورهٔ تبارك الملك بلند يا پست و فرقي نيست در ميان جهر و مخافت در ظاهر روايت
از جهت ورود اثر بدان و نقل كرده شده است از شيخ ابي نصر بن صعد كه مستحب است نزد زيارت قبور خواندن سورهٔ اخلاص هفت بار و بخشد ثواب آنرا براي ميت و اصح آنست
كه ميرسد بميت و در بعض روايات آمده كه بخواند يازده بار قل هو الله احد بعد از ان بنشيند و زيارت و جمعه فاضل تر است از روزهاي ديگر خصوصا در اول روز جمعه
و همين است متعارف در حرمين شريفين زادهما الله تعظيما و تشريفا بيرون مي آيند در روز جمعه بمعلا و بقيع براي زيارت و در روايات آمده است كه داده ميشود براي ميت
در روز جمعه علم و ادراك بيشتر از آنچه داده ميشود در روزهاي ديگر تا آنكه مي شناسد زائر را بيشتر از روزهاي ديگر و آنچه مشهور شده است در ديار ما در عامهٔ ناس از منع زيارت
روز جمعه و اثري كه در ان نقل ميكنند اصلي صحيح ندارد و مكروه است بي سپر كردن قبور بي ضرورت و مستحب است كه تصدق كرده شود از ميت بعد از رفتن او از
عالم تا هفت روز و تصدق از ميت نفع ميكند او را بي خلاف ميان اهل علم و وارد شده است در ان احاديث صحيحه خصوصا آب و بعضي از علما گفته اند كه نمي رسد بميت
مگر صدقه و دعا و در بعض روايات آمده است كه روح ميت مي آيد خانهٔ خود را شب جمعه پس نظر ميكند كه تصدق مي كنند از وي يا نه والله اعلم الفصل الاول عن بريدة
بضم با و فتح را كه از مشاهير صحابه است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور نهي كرده بودم من شما را پيش ازين از زيارت كردن
قبور فزوروها پس زيارت بكنيد الآن و آن حكم اول را منسوخ دانيد گفته اند كه سبب نهي قرب عهد بجاهليت بود و خوف آنكه بگويند و بكنند آنچه در جاهليت ميگفتند و ميكردند

اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را و آنها که قائلند با جهت میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث و نهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز فامسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بر آن و سبب نهی از نگاه داشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کرد و نگاه نداشت بعد از آن چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کرد که نگاه دارند تا آن وقت که خوش آید ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء و نهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الآن در همه ظرفها چه مشک و چه غیر آن پس مراد با سقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیگردد نبیذ در آن و در ظروف دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که در آن افتند و بعد از آن که امر تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب از آن لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند نمود از آن چنانکه فرمود ولا تشربوا مسکرا و ننوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود و پس نهی کرده شد از آن و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز در آن ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آنست که خرما یا انگور را کوفته در آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم خواهد شد رواه مسلم وعن ابی هریرة قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی و ابکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه در آمدند فقال استأذنت ربی فی ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا واستأذنته فی ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر او را فاذن لی پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث و امثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی و قول وی سبحانه و تعالی ولا تسأل عن اصحاب الجحیم بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس بتحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمام آبا و امهات آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا آدم و ایشان را در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مردند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده گردانید خدای تعالی ایشان را بر دست آن حضرت و بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آن را بتعدد طرق و این علم که با مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آن را حق تعالی بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء بما شاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل تصنیف کرده اند و آن را بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آن را نقل کنیم سخن دراز گردد و هم در اینجا باید ذکر نیست والله اعلم وعن بریدة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین سلام بر شما ای اهل سراها از مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام بنای که آن را عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند وانا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسندگان و پیوسته کانیم و استعمال ان شاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت بیت کرد قضا بود که با هم رویم میرسد آن وقت که با هم رویم فنسأل الله لنا ولکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل شد آن حضرت بر ایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت یخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف نام مقبره مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان واتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده شده اید شما وانا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسندگانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد خدایا بیامرز اهل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجهت آن گویند که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند و غرقد بغین معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم وعنها قالت

كيف اقول ہم از عائشہ است کہ گفت و پرسید از ان حضرت چہ گونہ گویم و چہ گویم و چہ خوانم یا رسول الله تعني في زيارة القبور میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت
قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نسا را و بر آنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولي گفت آن حضرت بگو السلام على اهل الديار من المؤمنين والمسلمين و
يرحم الله المقدمين منا والمتاخرين و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را وانا ان شاء الله بكم للاحقون رواه مسلم وعن محمد بن النعمان
يرفع الحديث الى النبي روایت است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی الله علیہ وسلم قال گفت آن حضرت من زار
قبر ابويه او احدهما في كل جمعة کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفر له وكتب برا آمرزیدہ شود مر آن کس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی
کنندہ بہ پدر و مادر و بر بکسر با نیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح و ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن قبر پدر و مادر را نیز آمدہ است
رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كنت نهيتكم عن زيارة القبور
فزوروها فانها تزهد في الدنيا وتذكر الاخرة پس در ستیکہ قبور و دیدن آنہا بی رغبت میکرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این است
اینہمہ تعلق بدنیا چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل
نباید بود بیت بر زمینی کہ ہمی میگذری ساکن رو کہ عیونست و خطوط است و قدود است و خدود این ہمان چشمۂ خورشید جہان افروز است کہ ہمی تافت بر
آرامگہ عاد و ثمود رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن زوارات القبور روایت است از ابو ہریرہ کہ آن
حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواه احمد والترمذي وابن ماجة
وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وقال قد رأى بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص النبي و گفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از انکہ
رخصت کند پیغمبر صلی الله علیہ وسلم في زيارة القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل في رخصته الرجال والنساء پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آن حضرت
در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضهم انما كره زيارة القبور للنساء و گفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آن حضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را
لقلة صبرهن وكثرة جزعهن از جہت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص بمردان خواہد بود تم كلامه تمام شد کلام ترمذی
و تا اینجا ہمہ کلام او بود وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله گفت عائشہ بودم من کہ می در آمدم خانہ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر
خدا صلی الله علیہ وسلم و ابو بکر نیز مدفون شدہ بود در وی وانی واضع ثوبي و حال آنکہ من نہندہ و افگندہ بودم جامۂ خود را یعنی چادر را از بدن واقول انما هو زوجي وابي
و میگفتم بدل خود آنجا اگر می پرسید نداز ان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آن حضرت صلی الله علیہ وسلم است و پدر من کہ ابو بکر است رضی الله عنہ فلما دفن عمر
پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی الله عنہ فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علي ثيابي پس بخدا سوگند نہ در آمدم آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من
جامہای من حياء من عمر از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکہ واجب است احترام
میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت
کنندگان خود را بر اندازۂ ادب ایشان کذا فی شرح الشیخ تمام
شد کتاب الصلوة بفضل خدا و کرم وی صلی الله
علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ و اتباعہ
اجمعین ہداة الطریق الحق
و محیی علوم الدین ولا حول
ولا قوة الا
بالله العلی العظیم

بعون الله تعالی والمنہ کہ صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمہ مشکوة شریف کہ از تصانیف مولانا شیخ عبد الحق دہلوی است در بندر بمبئی در کارخانہ محمدی حسب
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب علام فہام ذوی المجد والاحترام فخر الحاج حاجی شیخ عبد الوہاب ولد رحمت و غفران پناہ جنت و رضوان آرامگاہ
المستغرق فی بحار رحمت الله الملک المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر الله لہ و نہایت سعی و اہتمام در تصحیح آن نمودہ و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شہر
ذو القعدة الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و
دو صد و ہفتاد و ہفت ١٢٧٧ فی سنہ